ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی
(۴۸۹ - ۵۸۸ ه‍.ق)

مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

جلد ۴

امیر مؤمنان علیه‌السلام



ابن‌شهرآشوب سرآمد منقبت‌نگاران جهان تشیع است و کتاب ایشان با عنوان *مناقب آل ابی‌طالب* شاهکار این عرصه و سزاوار بازشناختن و بی نیاز از شناساندن. گواه این حقیقت آن است که در میراث مکتوب شیعه بارها و بارها از آن سخن رفته و بدان استناد شده است، و آوازهٔ آن بر هیچ پژوهشگر و عالم این حوزه پوشیده نیست.

گستردگی مآخذ و تنوع منابع *مناقب*، شاهدی بر دانش و وسعت نظر ژرف مؤلف اثر، ابوجعفر ثانی ابن‌شهرآشوب مازندرانی است و این تنها یکی از ویژگی‌هایی است که این اثر بدان آراسته می‌باشد.

آنچه اکنون فراروی دارید برگردان فارسی این اثر گرانسنگ و میراث کهن است که با نام *مناقب خاندان نبوت و امامت* همراه با تحقیق و بازشناخت مآخذ ارائه شده است.

مناقب خاندان نبوت و امامت



کنگره بین المللی علامه
ابن شهرآشوب ساروی مازندرانی



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

978-600-121-368-7 (set)
978-600-121-367-0 (vol.1)



قیمت دوره ۶ جلدی: ۲۲۰۰۰۰۰ ریال

مناقب خاندان نبوت و امامت

جلد ۴

ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری



بسم الله الرحمن الرحيم

مناقب خاندان نبوت و امامت

جلد چهارم

ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین، بیستمین، بیست‌ودومین، بیست‌وسومین و بیست‌وچهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
(۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق.)

مناقب خاندان نبوت و امامت



برگردان فارسی مناقب آل ابی‌طالب

جلد چهارم

امیرمؤمنان علیه‌السلام

ترجمه و تحقیق
حسین صابری



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



کنگره بین المللی علامه ابن شهرآشوب ساروی مازندرانی

تهران ۱۳۹۲

سرشناسه	: ابن شهرآشوب، محمد بن علی، ۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق.
عنوان قراردادی	: مناقب آل ابی‌طالب. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: مناقب خاندان نبوت و امامت / ابن شهرآشوب مازندرانی ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی؛ ترجمه و تحقیق: حسین صابری.
مشخصات نشر	: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲ ـ
مشخصات ظاهری	: ۶ ج.
شابک	: دوره: ۷ ـ ۳۶۸ ـ ۱۲۱ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸ جلد چهارم: ۷ ـ ۳۷۱ ـ ۱۲۱ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).
موضوع	: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ ق. -- مدایح و مناقب
موضوع	: علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. -- مدایح و مناقب
موضوع	: آل ابوطالب
موضوع	: چهارده معصوم -- مدایح و مناقب
موضوع	: چهارده معصوم -- فضایل
شناسهٔ افزوده	: صابری، حسین، ۱۳۴۵ ـ ، مترجم
شناسهٔ افزوده	: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره	: BP ۳۶ / ۲۵ الف ۸۰۴۱م ۱۳۹۲
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷ ۹۳
شمارهٔ کتابشناسی ملی	: ۳۲۷۳۱۳۰

مناقب خاندان نبوت و امامت (برگردان فارسی مناقب آل ابی‌طالب)

جلد چهارم: امیرمؤمنان علیه‌السلام

نویسنده: ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

چاپ نخست: ۱۳۹۲؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: البرز نوین؛ چاپ: عطا؛ صحافی: دلشاد



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



کنگرهٔ بین‌المللی علامه ابن شهرآشوب ساروی مازندرانی

○ **ادارهٔ مرکزی:** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صند.وق‌پستی: ۹۶۴۷ ـ ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ ـ ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.ir www.elmifarhangi.ir

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۷۲؛ کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳ـ۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.ketabgostarco.com

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

تقدیم به
مادر سفرکرده‌ام
که آغاز این دفتر انجام کتاب او شد
و
مادر همسرم
که انجام این کتاب آغاز سفر او بود

فهرست مطالب

بخش ۹: جلوه‌هایی از باطن امیرمؤمنان علیه السلام

بخش ۱۰: فشرده‌ای از پیکارهای امیرمؤمنان علیه السلام

بخش ۱۱: مناقب مربوط به آخرت

بخش ۱۲: نکته‌ها و ناگفته‌ها

بخش ۱۳: شرح احوال امیرمؤمنان علیه السلام

بخش ۹

جلوه‌هایی از باطن امیر مؤمنان علیه‌السلام

فصل ۱

او محبوب‌ترین کس نزد خدا و پیامبر ﷺ است

گواهی پیامبر ﷺ

از آن جمله این حدیث است که پیامبر ﷺ از خداوند چنین خواست: «پروردگارا، آن را که دوست‌داشتنی‌ترین آفریدگانت در پیشگاه تو و نزد من است به سراغم فرست تا از این پرنده با من بخورد»[1].

از این جمله است که فرمود: «فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند»[2].

---

۱. «اللهم ائتنی باحب الخلق الیک والیّ یأکل معی من هذا الطائر». این حدیث که به «حدیث طائر» (حدیث پرنده) شهرت یافته و قبلاً نیز گذشته، در منابع فراوانی آمده است. از آن جمله ← حاکم، المستدرک، ۱۴۱/۳ و ۱۴۲؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۰۷/۵؛ همو، خصائص علی علیه‌السلام، ۲۹؛ ترمذی، السنن، ۳۶۳/۵؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۰۷/۲، ۹۰/۶ و ۳۳۶، ۲۶۷/۷ و ۱۴۶/۹؛ همو، المعجم الکبیر، ۲۵۳/۱ و ۸۲/۷؛ ابویعلی، المسند، ۱۰۵/۷؛ بزار، المسند، ۲۸۷/۹؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۷۱/۳، ۳۸۱/۸ و ۳۶۹/۹؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۳۶/۲۶، ۴۰۶/۳۷ و ۲۴۵/۴۲-۲۵۸ و ۴۳۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۵۹۰.

۲. «لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله». این حدیث در کتاب حاضر چندبار آمده و در منابع

←

از همین قبیل است که روزی فرمود: «خلیل مرا به نزدم فراخوانید»[۱].

فلان بن فلان را خواستند.

امّا پیامبر صلی الله علیه و آله روی بر تافت[۲].

بر این پایه، چون ثابت شود که علی علیه السلام محبوب ترین کسان نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، روا نباشد که کسی دیگر بر او تقدم جوید.

از دیگر سوی، خداوند این را نیز فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾[۳].

نکوهش صحابیان و ستایش علی علیه السلام در قرآن

در ابانه ابن‌بطه و فضائل[۴] احمد در روایتی از عکرمه از ابن‌عباس نقل شده که گفته است: خداوند در چندین آیه از قرآن صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله را عتاب کرد، در حالی که از علی علیه السلام جز به نیکی سخن به میان نیاورد. از جملهٔ این عتاب‌ها است که فرمود: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾[۵]، ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ

→

مختلف نیز به طرق متعدد روایت شده است. از آن جمله ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۰۹۶/۳، ۱۳۵۷ و ۱۵۴۲/۴، ابن‌حبان، الصحیح، ۳۷۷/۱۵؛ حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۵۵۰/۱ و ۵۷۵، نسائی، خصائص علی علیه السلام، ۳۸، ۴۲، ۴۴ و ۴۶؛ نسائی، فضائل الصحابة، ۱۵؛ همو، سنن النسائی الکبری، ۴۶/۵ و ۱۰۸ ـ ۱۱۲ و ۱۷۳؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۲۰۵/۴ـ۲۰۹؛ همو، سنن البیهقی الکبری، ۳۶۲/۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۵۲/۶، ۱۵۸ و ۱۹۸، ۳۱/۷ و ۳۵ و ۲۳۷/۱۸ و ۲۳۸؛ ابویعلی، المسند، ۲۹۱/۱، ۵۲۲/۱۳ و ۵۳۱؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۲/۱ و ۳۵۶/۴؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۰۴/۲، ۶۰۷ و ۶۱۸، کلینی، الکافی، ۳۵۱/۸؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۰۴؛ همو، الخصال، ۵۵۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۷؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۲۹۹.

۱. «ادعو الیّ خلیلی».

۲. برای روایت را به صورت مشروح و با ذکر نام کسان ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۳۳ و ۳۳۴؛ همچنین برای روایت مختصر ← کلینی، الکافی، ۲۹۵/۱؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۶۴۲؛ مفید، الاختصاص، ۲۸۴.

۳. آل‌عمران ۳۱: بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

۴. ← فضائل الصحابة، ۶۵۴/۲، بدون ذکر نمونه.

۵. آل‌عمران / ۱۲۳: و یقیناً خدا شما را در جنگ بدر با آن‌که ناتوان بودید یاری کرد.

إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴾[۱] و در آیهٔ مناجات نیز فرمود: ﴿فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾[۲].

خشنودی خدا از علیؑ

بخاری روایت کرده است که پیامبرﷺ در حالی درگذشت که از او ـ علیؑ ـ خشنود بود[۳].

ما نیز پیشتر آورده‌ایم که علیؑ سزامندترین کسان به این سخن خداوند بود که فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾[۴]؛ زیرا به روایت صحیح ثابت شده است که او در هیچ پیکاری نگریخت، در حالی که برای هیچ یک از دیگر صحابه چنین فضیلتی به اثبات نرسیده است.

کمیت گفته است:

آن‌گاه که خدای رحمان آیه‌های مثانی را آشکار می‌ساخت و ابوالحسنؑ فرمانبر او بود،

از خرسندی او بهره داشت و زودتر از هرکس دیگر خشنودی پروردگار خویش را به چنگ آورد[۵].

سزاوارترین کس به ابراهیمؑ

خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾[۶].

پیامبرﷺ نیز فرموده است: «علی بن ابی‌طالبؑ بر آیین و راه و رسم ابراهیمؑ است و شیعیان او سزامندترین کسان به اویند»[۷].

---

۱. توبه / ۲۵: و نیز در روز حنین آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود ولی به هیچ‌وجه از شما دفع خطر نکرد و زمین با همهٔ فراخی بر شما تنگ گردید، پس در حالی که پشت به دشمن کرده بودید برگشتید.

۲. مجادله / ۱۳: و چون نکردید و خدا هم بر شما بخشود.

۳. بخاری این سخن را از عمر بن خطاب نقل کرده است. ← الجامع الصحیح، ۱۳۵۷/۳.

۴. فتح / ۱۸: به راستی، خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد.

۵.
إذ الرحمن يصدع بالمثانی	وكان له ابوحسن مطيعاً
حظوظاً فی مسرته و مولی	الی مرضاة خالقه سريعاً

برای بیت دوم با اندکی تفاوت ← دیوان الکمیت، ۲۳۸.

۶. آل‌عمران / ۶۸: در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر و کسانی که به آیین او ایمان آورده‌اند.

۷. «علی بن ابی‌طالب علی دین ابراهیم و منهاجه و شیعته و اولی الناس به». برای روایت با مقداری تفاوت ← عیاشی، ←

عبدالله بن بجیر از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرموده است: «پس از من علی‌علیه‌السلام سزاوارترین کس به مؤمنان است»[1].

برترین کس در میان امّت

مسعودی به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام برترین امت من است»[2].

در روایت دیگری است که فرمود: «برترین امت من علی‌علیه‌السلام است»[3].

عبدالرزاق از معمر روایت کرده که گفته است: از سفیان دربارهٔ برترین صحابه پرسیدم.

گفت: علی‌علیه‌السلام است.

ناشی گفته است:

او برترین کسان پس از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و وارث دانش غیبی او و غسل‌دهندهٔ او است،

و نیز خزانهٔ علم الهی و آن راستگویی است که حقیقت تلخ را به زبان می‌آورد، اگر گوینده‌ای داشته باشد.

آگاه از آن سخن‌های پنهان است و آشکارکنندهٔ دانش‌های ناشناخته میان مردمان.

در هر شبهه‌ای به حکم خدا پاسخ می‌دهد و دلایل روشن او ظلمت سرکشی‌ها را روشن می‌کند.

چون سخن گوید وحی آن را تأیید کند و همان وحی آن ادعای ناپاکان مخالف او را تکذیب کند[4].

→

تفسیر العیاشی، ۱۷۸/۱؛ برقی، المحاسن، ۱۴۷/۱.

۱. «علی اولی بالمؤمنین بعدی». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۵/۲.

۲. «علی بن ابی‌طالب افضل امتی». ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۷۸.

۳. «افضل امتی علی».

۴.

و أفضل خلق الله بعد محمد	و وارثه علم الغیوب و غاسله
و عیبة علم الله و الصادق الذی	یقول بمر القول ان قال قائله
علیم بما لایعلم القول مظهر	من العلم من كل البریة جاهله

←

ابن‌حجاج گفته است:

خداوند هرکس راکه جماعتی را بر علی علیه السلام برتر گیرند دشمن دارد و با ایشان بجنگد و با آنان که خود می‌دانی دشمنی آشکار سازد[1].



→

یجیب بحکم الله فی کل شبهة	فیبهر طب الغی منه دلائله
اذا قال قولا صدق الوحی قوله	و کذب دعوی کل رجس یناضله
۱. قاتل الله من یفضل خلقا علی	علیّ و تبدّی بمن علمت بدیا

فصل ۲

او با حق است و حق با او

گواه‌هایی قرآنی

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که دربارهٔ آیه ﴿وَ ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾[1] فرموده‌اند: مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[2].

در قرائت ابن‌مسعود است: «و الذی انزل علیک الکتاب هو الحق و من یؤمن به، یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام یومن به ﴿وَ مِنَ ٱلْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ﴾[3] انکروا من تأویله ما انزل فی علی و آل محمد و آمنوا ببعضه و اما المشرکون فانکروا کله»[4].

محمد بن مروان، از سدی، از کلبی، از ابوصالح روایت کرده که دربارهٔ ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ٱلْحَقُّ﴾ گفته: مقصود علی علیه السلام است و در ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰٓ﴾[5] گفته: مقصود آن اول است.

---

۱. رعد / ۳۶: و کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم از آنچه به سوی تو نازل شده است شاد می‌شوند.

۲. برای مضمون ← قمی، تفسیر القمی، ۳۶۵/۱.

۳. رعد / ۳۶: و برخی از دسته‌ها کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند.

۴. و آن کتاب که بر تو نازل شده حق است و «من یؤمن به» یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام بدان ایمان دارد و کسانی از احزاب هستند که بخشی از آن را انکار کنند! بخشی از آنچه را در تأویل آن به علی علیه السلام و خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است انکار کردند و به بخشی دیگر ایمان آوردند. اما مشرکان همه را انکار کردند.

۵. رعد/۱۹: پس آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حقیقت دارد مانند کسی است که کوردل است؟

ابوالورد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در آیهٔ ﴿اَفَمَنْ يَعْلَمُ اَنَّمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ اْلْحَقُّ﴾ مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿يَآ اَيُّهَا اْلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ اْلرَّسُولُ بِاْلْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَـامِنُوا خَيْرًا لَكُمْ﴾[1] فرموده: یعنی به ولایت علی علیه السلام ایمان بیاورید. دربارهٔ ادامهٔ آیه نیز فرموده: ﴿وَاِنْ تَكْفُرُوا﴾ یعنی اگر به این ولایت کفر ورزید ﴿فَاِنَّ لِلّهِ مَا فِي اْلسَّمٰوَاتِ وَاْلاَرْضِ﴾[2].

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَقُلِ اْلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَآءَ فَلْيُؤْمِنْ﴾ فرموده: یعنی به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام ﴿وَمَنْ شَآءَ فَلْيَكْفُرْ﴾[3].

از امام باقر علیه السلام همچنین روایت شده که دربارهٔ ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ اَحَقٌّ هُوَ﴾[4] فرمود: یعنی ای محمد، از تو می‌پرسند: آیا علی علیه السلام وصی تو است؟ ﴿قُلْ اِي وَرَبِّي اِنَّهُ﴾[5] بگو: راستی‌که همو وصی من است[6].

همچنین از ایشان روایت شده که فرموده است: ﴿يَآ اَهْلَ اْلْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ اْلْحَقَّ بِاْلْبَاطِلِ﴾[7] یعنی کسانی که با امیرمؤمنان علیه السلام دشمنی ورزیده‌اند، و در ﴿وَتَكْتُمُونَ اْلْحَقَّ﴾[8] نیز مقصود آن حقی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام به مردمان امر فرموده بود[9].

---

۱. نساء / ۱۷۰: ای مردم، آن پیامبر موعود حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است.

۲. نساء / ۱۷۰: و اگر کافر شوید بدانید که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خدا است.

برای روایت ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۷/۱.

۳. کهف / ۲۹: بگو: حق از پروردگارتان رسیده است. پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند.

برای روایت با تفاوتی ← کلینی، الکافی، ۴۲۵/۱.

۴. یونس / ۵۳: و از تو خبر می‌گیرند. آیا آن راست است؟

۵. یونس / ۵۳: بگو: آری، سوگند به پروردگارم که همو ...

۶. ← کلینی، الکافی، ۴۳۰/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۳۳/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۱۳/۱.

۷. آل‌عمران / ۷۱: ای اهل کتاب. چرا حق را به باطل در می‌آمیزید.

۸. آل‌عمران / ۷۱: و حقیقت را کتمان می‌کنید.

۹. روایت را در منابع نیافتم.

زید بن علی دربارهٔ آیهٔ ﴿اَفَمَنْ یَهْدِیَ اِلَی ٱلْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ﴾[۱] گفته است: مردمان از علی علیه‌السلام می‌پرسیدند و او از کسی نمی‌پرسید.

در آیهٔ ﴿وَ لَوِ ٱتَّبَعَ ٱلْحَقُّ اَهْوَآءَهُمْ﴾[۲] نیز مقصود آن است که اگر علی علیه‌السلام معصوم نبود... .

ضحاک از ابن‌عباس روایت کرده که در آیه‌های ﴿وَ ٱلْعَصْرِ * اِنَّ ٱلْاِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ﴾[۳] مقصود ابوجهل است و در آیهٔ ﴿اِلَّا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾[۴] مقصود علی علیه‌السلام و سلمان[۵].

روایت می‌شود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سورهٔ والعصر را در شأن علی علیه‌السلام خواند.

ابیّ بن کعب گفته است: سورهٔ والعصر دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام و دشمنان وی نازل شده است. اما تفسیر این سوره: ﴿اِلَّا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا﴾[۶] ناظر است به این کلام الهی که فرموده: ﴿اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ ٱللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِینَ ءَامَنُوا﴾[۷]؛ ﴿وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾[۸] ناظر است به این که فرمود: ﴿یُقِیمُونَ ٱلصَّلوٰةَ وَیُؤْتُونَ ٱلزَّکوٰةَ﴾[۹]؛ ﴿وَ تَوَاصَوْا بِٱلْحَقِّ﴾[۱۰] همسوی است با این که پیامبر علیه‌السلام فرمود: «حق با علی علیه‌السلام است و علی علیه‌السلام با حق است»[۱۱]؛ ﴿وَ تَوَاصَوْا بِٱلصَّبْرِ﴾[۱۲] همسوی است با این کلام دیگر الهی که فرمود: ﴿وَ ٱلصَّابِرِینَ فِی ٱلْبَأْسَآءِ وَ ٱلضَّرَّآءِ وَ حِینَ ٱلْبَأْسِ﴾[۱۳].

حداد از ابونعیم برای ما نقل کرده که به سند خود از ابن‌عباس روایت کرده که ﴿وَ تَوَاصَوْا

---

۱. یونس / ۳۶: پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد...؟

۲. مؤمنون / ۷۱: و اگر حق از هوس‌های آنان پیروی می‌کرد... .

۳. عصر / ۱ و ۲: سوگند به عصر که واقعاً انسان دستخوش زیان است.

۴. عصر / ۳: مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۸۱/۲، در این منبع نام عبدالله بن مسعود نیز آمده است.

۶. عصر / ۳.

۷. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند.

۸. عصر / ۳.

۹. مائده / ۵۵: نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند.

۱۰. عصر / ۳: و همدیگر را به حق سفارش کردند.

۱۱. «الحق مع علی و علی مع الحق». ← هیثمی، مجمع الزوائد، ۲۳۵/۷؛ راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۴۹۶/۲.

۱۲. عصر / ۳: و همدیگر را به شکیبایی سفارش کردند.

۱۳. بقره / ۱۷۷: و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند.

بِٱلصَّبْرِ ﴾[1] علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[2].

در تفسیر ثمالی دربارهٔ آیه‌های ﴿طسٓمٓ * تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴾[3] آمده است: یکی از آن آیت‌ها این است که در آخرالزمان سروشی از آسمان فریاد برمی‌آورد: زنهار که حق با علی علیه السلام و شیعیان او است.

گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله

در مسند ابویعلی به نقل از عبدالرحمن بن ابی‌سعید خدری از پدر او آمده که گفته است: علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر ما گذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حق با این است، حق با این است»[4].

از ابوذر دربارهٔ اختلاف مردمان در مورد علی علیه السلام پرسیدند. گفت: بر تو باد به کتاب خدا و آن پیر، علی بن ابی‌طالب علیه السلام. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: «علی علیه السلام با حق است و حق با علی علیه السلام و بر زبان او است و حق آن‌جا می‌چرخد که علی علیه السلام می‌چرخد»[5].

محمد بن ابی‌بکر در روزهای نبرد جمل به عایشه سلام کرد. عایشه با او سخن نگفت. محمد به او گفت: به خدایی که جز او نیست از تو می‌پرسم مگر نه آن‌که از تو شنیدم که می‌گفتی: با علی بن ابی‌طالب علیه السلام همراه باش که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: «حق با علی علیه السلام است و علی علیه السلام باحق است و از همدیگر جدا نشوند تا زمانی که در حوض بر من در آیند»[6]؟

گفت: چرا، این سخن را از او شنیده‌ام[7].

---

۱. عصر / ۳.

۲. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۸۴/۱۰ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۷۹/۲.

۳. شعراء / ۱و۲؛ قصص / ۱و۲: طاسین میم، این است آیات کتاب روشنگر.

۴. «الحق معذا الحق معذا». ← المسند، ۳۱۸/۲.

۵. «علی مع الحق و الحق معه و علی لسانه یدور الحق حیث ما دار علی». ← ابن‌مردویه. مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۱۵. برای مضمون از زبان امیرمؤمنان علیه السلام نیز ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۹۱.

۶. «الحق مع علی و علی مع الحق لا یفترقان حتی یردا علی الحوض».

۷. روایت را در منابع کهن نیافتم. اما مضمون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۵۹.

همچنین عبدالله بن بدیل و محمد بن بدیل نزد عایشه آمدند و در این باره او را سوگند دادند و او به شنیدن این حقیقت اعتراف کرد.

سمعانی نیز در فضائل الصحابه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی علیه السلام با حق است و حق با علی علیه السلام است»[۱].

در اعتقاد اهل السنة است که سعد بن ابی‌وقاص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده است: «علی علیه السلام باحق است و حق با علی علیه السلام است و حق آن‌جا می‌چرخد که علی علیه السلام می‌چرخد»[۲].

عبیدالله بن عبدالله هم‌پیمان بنی‌امیه روایت کرده است که روزی معاویه به سعد گفت: تو همانی که حق ما را از باطل غیر ما نشناسی و گاه با ما باشی گاه بر ما.

پس میان آن دو گفت‌وگویی در گرفت و در این میان سعد این خبر را روایت کرد.

معاویه گفت: یا کسی دیگر را که همراه با تو این حدیث را شنیده است می‌آوری یا تو را کیفر دهم.

گفت: ام‌سلمه.

پس نزد ام‌سلمه رفتند.

گفت: راست گفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله در خانهٔ من این را فرمود[۳].

مالک بن‌جعونه عرنی نیز همانند این مضمون را روایت کرده است.

خطیب در تاریخ خود از ثابت وابستهٔ ابوذر نقل کرده که گفته است: بر ام‌سلمه در آمدم. دیدم می‌گرید و می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «علی علیه السلام با حق است و حق با علی علیه السلام است و از همدیگر جدا نشوند تا روز قیامت در حوض بر من درآیند»[۴].

اصبغ گفته است: از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «وای بر کسی که از شناخت من ناآگاه ماند و حق مرا نشناسد. زنهار که حق من حق خدا است. زنهار که حق خدا حق من است»[۵].

---

۱. «علی مع الحق و الحق مع علی».

۲. «علی مع الحق و الحق مع علی و الحق یدور حیث ما دار علی». روایت را در شرح اعتقاد اهل السنة لالکائی نیافتم.

۳. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴۲۲/۱ و ۴۲۳.

۴. «علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامة». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۲۰/۱۴.

۵. «ویل لمن جهل معرفتی و لم یعرف حقی الا ان حقی هو حق الله الا ان حق الله هو حقی».

خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۹/۳۸) خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

عبدالله بن رزین غافقی گفته است: علی علیه السلام همراه با دو مرد نزد عمر نزاع آوردند. عمر از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: ای ابوالحسن، حق از آن کیست؟

امیرمؤمنان علیه السلام [بدان مرد] فرمود: حق خود را بگیرد.

شاعر گفته است:

بی‌گمان علی علیه السلام پیوسته همدم حق بوده است، به‌سان دو دندان پیشین که در کنار همند[1].

دیگری گفته است:

از خاور تا باختر، سروری چون علی علیه السلام را برای مردمان نتوان یافت.

اگر حق به صاحبش بازمی‌گشت او سزاوارترین کسان به حق بود[2].

به هر روی، معتزلیان با این خبر که گذشت تنها بر برتری علی علیه السلام استدلال کرده‌اند. اما امامیان گفته‌اند: این خبر عصمت آن امام و وجوب اقتدا به ایشان را هم اقتضا می‌کند؛ زیرا اگر روا باشد که از آن حضرت کار ناشایستی سرزند، جایز نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مطلق از این خبر دهد که حق همراه علی علیه السلام است؛ چه لازمه‌اش آن است که خبر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ باشد، حال آن‌که این فرض دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله محال است.

---

۱. علی بلاشک مع الحق لم‌یزل ... به الحق مقرونا کسنین فی فم

۲. لیس من الغرب الی الشرق ... مثل علی سید الخلق

لو رجع الحق الی اهله ... لکان أولی الناس بالحق

فصل ۳

او خلیفه، امام و وارث است

خلیفگان چهارگانه

در تفسیرهای ابوعبیده و علی بن حرب طائی آمده که عبدالله بن مسعود گفته است: خلیفگان چهار تن هستند: آدمعليه‌السلام: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[1]؛ داوودعليه‌السلام: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي ٱلْأَرْضِ﴾[2] که مقصود از این «ارض» بیت‌المقدس است؛ هارونعليه‌السلام: ﴿ٱخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾[3]؛ و علیعليه‌السلام: ﴿وَعَدَ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾ یعنی علیعليه‌السلام ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ یعنی آدمعليه‌السلام، داوودعليه‌السلام و هارونعليه‌السلام ﴿وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ یعنی اسلام ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ یعنی مردمان مکه ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ﴾ یعنی به ولایت علی بن ابی‌طالبعليه‌السلام کافر شود ﴿فَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْفَاسِقُونَ﴾[4]؛ یعنی نافرمانان خدا و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله او[5].

---

۱. بقره / ۳۰: من در زمین جانشین خواهم گماشت.

۲. ص / ۲۶: ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم.

۳. اعراف / ۱۴۲: در میان قوم من جانشینم باش.

۴. نور / ۵۵: خدا به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین

←

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «هرکس بر این باور نباشد که من چهارمین خلیفه‌ام لعنت خدا بر او باد»[1].

نزدیک به همین مضمون در حدیث امام صادق علیه السلام رسیده که فرموده است: چون روز قیامت شود بانگ زنند: خلیفهٔ خدا در زمین کجا است؟

داوود علیه السلام برخیزد.

اما گفته شود: تو مقصود ما نبودی، هر چند خود خلیفهٔ خدا در زمین بوده‌ای.

پس امیرمؤمنان علیه السلام برمی‌خیزد. آن‌گاه بانگی می‌آید: ای جماعت آفریدگان، این علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، خلیفهٔ خدا در زمین او و حجت او بر بندگانش. هرکس در سرای دنیا به ریسمان او چنگ زده است امروز هم به ریسمان او چنگ زند تا از فروغ او پرتو گیرد و تا بهشت او را همراهی کند»[2].

در کتاب ابوبکر بن مردویه[3] و محمد سمعانی[4] به سند هر یک از آن‌ها از عبدالرزاق، از پدر وی، از مینا، از ابن‌مسعود روایت شده که گفته است: با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که نفسی عمیق کشید. پرسیدم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو را چه شده است؟

فرمود: ای ابن‌مسعود، اینک خبر مرگم را به من دادند.

←

جانشین خود قرار دهد، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین خود قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۹۷/۱ و ۹۸، با جزئیات بیشتر.

۱. «من لم یقل انی رابع الخلفاء فعلیه لعنة الله». ← قمی، مائة منقبة، ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲. «إذا کان یوم القیامة نودی این خلیفة الله فی ارضه فیقوم داود فیقال لسنا اردناک و ان کنت خلیفة الله فی ارضه فیقوم أمیرالمؤمنین فیأتی النداء یا معشر الخلائق هذا علی بن ابی‌طالب علیه السلام خلیفة الله فی ارضه و حجته علی عباده فمن تعلق بحبله فی دار الدنیا فلیتعلق بحبله فی هذا الیوم لیستضیء بنوره و یشیعه الی الجنة». ← مفید، الامالی، ۲۸۵؛ طوسی، الامالی، ۶۳ و ۹۹؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۱۸ و ۱۹.

۳. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۲۳.

۴. مقصود فضائل الصحابة است.

گفتم: خلیفه‌ای برای خویش بگذار.

پرسید: چه کسی باشد؟

گفتم: ابوبکر.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دمی سکوت کرد و آن‌گاه نفسی دیگر کشید.

پرسیدم: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، تو را چه شده است؟

فرمود: اینک خبر مرگم را به من دادند.

گفتم: خلیفه‌ای بگمار.

پرسید: چه کسی باشد؟

گفتم: عمر.

اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دمی سکوت گزید و سپس نفسی دیگر کشید.

پرسیدم: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، تو را چه شده است؟

فرمود: اینک خبر مرگم را به من دادند.

گفتم: خلیفه‌ای بگمار.

پرسید: چه کسی باشد؟

گفتم: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله لختی خاموشی گزید و سپس فرمود: «به آن‌که جانم در دست او است سوگند، اگر مردم از او فرمان برند همه با هم و در کنار هم به بهشت در آیند»[1].

نهی هارون از خلیفه خواندن علی علیه‌السلام

هارون از این‌که علی علیه‌السلام را خلیفه گویند نهی کرد. ابومعاویه ضریر به او گفت: ای امیرمؤمنان، خاندان تیم گفته‌اند: خلیفهٔ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از ما است، بنی‌امیه گفته‌اند: خلیفهٔ خلیفگان از ما است. پس ای

---

۱. «و الذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اکتعین». برای متن عیناً با تفاوت‌هایی اندک ← ابن‌حیون: شرح الاخبار، ۲۷۹/۲؛ مفید، الامالی، ۳۶؛ طوسی، الامالی، ۳۰۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۵۸۱/۲؛ قمی، مائة منقبة، ۲۹ و ۳۰.

بنی‌هاشم، بهرهٔ شما از خلافت کجا است؟ خدای را سوگند بهرهٔ شما از خلافت جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیست.

پس از این سخن، هارون از آن‌که گفته بود بازگشت[1].

سید حمیری گفته است:

خداوند و نعمت‌های او را گواه می‌گیرم، و از هر کس دربارهٔ گفته‌هایش بپرسند.

گواهی می‌دهم که علی بن ابی‌طالب علیه السلام خلیفهٔ دادگر خداوند است،

و او با احمد صلی الله علیه و آله نسبتی چون هارون با موسی علیه السلام داشت، و البته فرستادهٔ خدا نبود.

لیکن وصی‌ای بود که دانش الهی که بدان عمل شود در اختیارش قرار داشت[2].

صاحب بن عباد گفته است:

علی امیرمؤمنان علیه السلام خلیفه‌ای است که برای وی به بهشتی برین گواهی دهم،

و من از خدای خویش انتظار دارم که به پاس محبت علی علیه السلام، در آن روز که نامه‌ام به دستم داده شود مرا کرامتی دهد[3].

در الفیه است:

خلافت و وزارت از آن کیست؟ آیا جز برای او که هر دو در وی گرد آمده‌اند؟

---

۱. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۴۴/۵؛ ابن‌جوزی، المنتظم، ۳۲۵/۸.

۲. اشهد بالله و آلائه — و المرء عما قاله یسأل
ان علی بن ابی‌طالب — خلیفة الله الذی یعدل
و انه قد کان من احمد — کمثل هارون و لا مرسل
لکن وصیاً خازنا عنده — علم من الله به یعمل

← دیوان السید الحمیری، ۳۰۴.

۳. علی أمیرالمؤمنین خلیفة — شهدت له بالجنة المتعالیة
و انی لارجو من ملیکی کرامة — بحب علی یوم اعطی کتابیه

← دیوان الصاحب بن عباد، ۳۰۱.

مگر نه این که آن دو مقام در آنچه خدایتان در آیه‌های محکم کتاب خویش بر شما خوانده نوشته شده است؟

برهان خود بیاورید و سخن خود بگویید و حدیث فلان و بهمان خود را واگذارید.

هیهات که با این همه فروغلتیدن در گمراهی راه هدایت بیابید و سخنی درست بفهمید[۱].

ابن‌طوطی گفته است:

او پس از محمد ﷺ خلیفهٔ پروردگارش است. به او خرسندم و خداوند خود برتر و والاتر است[۲].

چقدر سزاوار او است این شعر یزید بن مزید که در ستایش ممدوح خود گفته است:

خلافت خدا در هارون و فرزندان او تا روزی که در صور بدمند پایدار است.

ارث پیامبر ﷺ نه از آن دیگران بلکه از آن شما است و این حقی است نوشته در قرآن[۳].

گواه‌هایی قرآنی

در امالی ابن‌بابویه است که امام باقر ﷺ فرمود: چون آیهٔ ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِيٓ إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[۴] نازل شد دو مرد از جای برخاستند و گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ، مقصود تورات است؟

فرمود: نه.

گفتند: مقصود انجیل است؟

---

۱. لمن الخلافة و الوزارة هل هما / إلا له و عليه يتفقان
أو ما هما فيما تلاه إلهكم / في محكم الآيات مكتوبان
ادلوا بحجتكم و قولوا قولكم / و دعوا حديث فلانكم و فلان
هيهات ضل ضلالكم ان تهتدوا / و تفهموا لمقطع السلطان

۲. خليفة رب العرش بعد محمد / رضيت له و الله أعلى و اكبر

۳. خلافة الله في هارون ثابتة / و في بنيه الى ان ينفخ الصور
ارث النبي لكم من دون غيركم / حق من الله في القرآن مسطور

۴. یس / ۱۲: و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن بر شمرده‌ایم.

فرمود: نه.

گفتند: پس قرآن است؟

فرمود: نه.

در این هنگام علی علیه السلام بدان جا آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این همان امامی است که خداوند در او هر چیزی را در شمار آورده است»[۱].

مقصود از این سخن خداوند هم که فرمود: ﴿وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾[۲] آن حضرت است؛ زیرا تنها او پیشوای متقیان باشد و بهشت نیز برای همین پرهیزگاران آماده شده است.

در معجم طبرانی[۳] از علیم جهنی است و در روایت‌های اهل بیت[۴] نیز از اسعد بن زراره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرموده است: «در آن شب که پروردگارم مرا به معراج برد، دربارهٔ علی علیه السلام سه چیز را به من وحی کرد: او امام پرهیزگاران، سرور مسلمانان و پیشوای پیشگامان نامور است»[۵].

در روایت ابوالصلت اهوازی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «ای علی علیه السلام، تو سرور مسلمانان، امام پرهیزگاران، پیشوای پیشگامان نامور و تکیه‌گاه مؤمنانی»[۶].

یوسف قطان در تفسیر خود از شعبه از قتاده، از سعید جبیر، از ابن‌عباس نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[۷] گفته است: چون روز قیامت شود، خداوند امامان هدایت، چراغ‌های روشنگر ظلمت و پرچم‌های تقوا، یعنی امیرمؤمنان علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را فرابخواند. سپس بدیشان گفته شود. از صراط بگذرید و بی‌حساب به بهشت درآیید. پس از آن،

---

۱. «هذا هو الامام الذی احصی الله تعالی کل شیء فیه». ← الامالی، ۳۳۵.

۲. فرقان / ۷۴: و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.

۳. چنین روایتی در معجم‌های سه‌گانه نیافتم. هر چند این روایت در دیگر منابع اهل سنت از قبیل تاریخ مدینهٔ دمشق (۳۰۲/۴۲-۳۰۴) یا معجم الصحابهٔ اثر ابن‌قانع (۱۱۲/۲) آمده است و طریق آن به عبدالله بن اسعد بن زراره می‌رسد.

۴. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۸؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۱۱/۱ و ۲۲۹.

۵. «لیلة اسری بی ربی فاوحی الی فی علی بثلاث انه امام المتقین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین».

۶. «یا علی انک سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب المؤمنین». ← طوسی، الامالی، ۳۴۵.

۷. اسراء / ۷۱: یاد کن روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم.

پیشوایان تبهکاری را فراخوانند ـ و خدای را سوگند که یزید از آنان است ـ و به او گفته شود: دست پیروان خود بگیر و بی‌حساب به جهنم روید.

خاصه و عامه از امام رضاعلیه‌السلام روایت کرده‌اند که از پدران خودعلیهم‌السلام، روایت کرده که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «مردمان هر روزگاری با امام روزگار خود و با کتاب پروردگار و سنت پیامبر خویش خوانده شوند»[1].

امام صادق‌علیه‌السلام فرموده است: «مگر خدا را بر این سپاس نمی‌گویید که چون روز قیامت شود هر طایفه‌ای به سوی آن‌که بر ولایت او بوده‌اند فراخوانده شوند و ما به سوی پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله پناه بریم و شما به ما پناه آورید؟ پس گمان دارید شما را به کجا بریم؟ به خدای کعبه، سوی بهشت[2].

راوی گفته است: امام این سخن را سه‌بار فرمود[3].

شاعر گفته است:

دو پیشوا وجود دارد: یکی که بر راه هدایت است و دیگری که دروغگو است و به گمراهی خواند[4].

عونی گفته است:

او حق است و بی‌گمان امام؛ آیا می‌دانید معنای امام چیست؟

او مولا و ولی است و قرآن در این‌باره بی‌پرده بر شما نازل شده است.

آیا به جای او اولیایی دیگر گرفته‌اند؟ بلکه خداوند بدون هیچ سستی، ولیّ یاری دهنده است[5].

---

۱. «یدعی کل اناس بامام زمانهم و کتاب ربهم و سنة نبیهم». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام، ۳۷/۱؛ غازی، مسند الرضاعلیه‌السلام، ۱۴۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۷۵/۴؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۲۲۱؛ همو، العمدة، ۳۵۲.

۲. «الا تحمدون الله اذ کان یوم القیامة یدعی کل قوم الی من یتولونه و فزعنا الی رسول الله و فزعتم انتم الینا فالی این ترون ان نذهب بکم الی الجنة و رب الکعبة».

۳. برای روایت و متن سخن امام ← طبرسی، مجمع البیان، ۲۷۴/۶.

۴. امامان امّا واحد فعلی الهدی — و آخر یدعو للضلالة کاذب

۵. هو الحق الامام بغیر شک — فهل تدرون ما معنی الامام

هو المولی الولی و قد اتاکم — به الفرقان من غیر احتشام

أم اتخذوا هنالک أولیاء — بل الله الولی بلا اکتهام

قیس بن سعد گفته است:

این علی علیه السلام و پسر عموی مصطفی صلی الله علیه و آله و نخستین کسی است که از میان کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را فراخواند پاسخ داد.

این امام است و ما را باکی از گمراهی کسان نیست[۱].

شاعری دیگر گفته است:

محبت امام بر مردمان واجب است و مقصود من از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

خداوند محبت او را بر همهٔ مردمان واجب کرد و او را ولی مؤمنان برگزید[۲].

دیگری سروده است:

خداوند و نعمت‌های او را گواه می‌گیرم و این شهادتی است که پروردگارم از آن آگاه است.

گواهی می‌دهم که علی علیه السلام پس از برترین مردمان، امام خاوریان و باختریان است.

هرکس مانند آنچه گفته‌ام نگوید، در مسیر خویش دچار سبک‌خردی شود[۳].

او وارث است

گواهی قرآن

خداوند فرموده است: ﴿وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَارِثِينَ﴾[۴].

---

۱. هـذا عـلی و ابـن عم المصطفی — اول مـــن اجـابه مـــمن دعـــا

هـــذا الامـام لانبـالـــی مـن غــوی

۲. حب الامـام عـلی الانـام فـریضة — أعـــنی أمــیرالمــؤمنین عــلیا

فــرض الاله عــلی البـریة حـبه — و اخـــتاره لـلـمؤمنین ولیـــا

۳. اشـــهد بـــالله و آلائـــه — شـــهادة یـــعلمها ربـــی

ان عـــلیاً بـــعد خـــیر الوری — امـــام اهـــل الشـــرق و الغـــرب

مـــن لم یـقل مـثل الذی قـلته — جـــاءت بـه الرعـنـاء فـی الدرب

۴. قصص / ۵: و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارثان زمین کنیم.

گواهی پیامبر ﷺ

حافظ ابوالعلی به سند خود از شریک بن عبدالله، از ربیعه، از ابوبریده[۱] از پدرش مرا حدیث آورده که گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «هر پیامبری را وصّی و وارثی است و علی علیه‌السلام وصّی و وارث من باشد»[۲].

در فضائل الصحابه احمد از زید بن اوفی آمده است که پیامبر ﷺ در ضمن سخنانی فرمود: «و تو در جایگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسایی، جز این‌که پس از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث منی»[۳].

علی علیه‌السلام پرسید: ای پیامبر خدا ﷺ، چه چیز از تو ارث برم؟

فرمود: آنچه پیامبران ﷺ پیش از من ارث بردند.

پرسید: پیامبران ﷺ پیش از تو چه چیز به ارث بردند؟

فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرانش را[۴].

زراره از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «علی علیه‌السلام علم پیامبر خدا ﷺ را به ارث برد و فاطمه علیهاالسلام وارث ماترک او بود»[۵].

این خبر نیز مشهور است که پیامبر ﷺ به علی علیه‌السلام فرمود: «تو وارث علم نخستان و پسینیانی»[۶].

ابن‌حماد گفته است:

این علی مرتضی علیه‌السلام است، بلندمرتبه‌ای که تیرهٔ عدنان از افتخارهای او فخر به کف آورده است.

همتای پیامبر ﷺ که راهنمایی آن دو یکسان است؛ چراکه تصویر هر چیز نشانگر خود آن باشد.

---

۱. در منابع «ابن‌بریده» است.

۲. «لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی». برای متن عیناً یا با تفاوت‌هایی ← ابن‌حجر، فتح الباری، ۱۵۰/۸؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۹۲/۴۲؛ دیلمی، الفردوس، ۳۳۶/۳؛ طبری، ذخائر العقبی، ۷۱؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۸۴/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۸۵.

۳. «و انت بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انت اخی و وارثی».

۴. «کتاب الله و سنة نبیه». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۹۳۸/۲.

۵. «ورث علی علم رسول الله و ورثت فاطمة ترکته». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۱۴.

۶. «انت وارث علم الاولین و الآخرین». خبر را بدین ساختار در منابع نیافتم. آنچه یافته‌ام حدیث «انت وارث علمی ...» است ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۳۲ و ۱۶۷.

وصی راستین او و اداکنندهٔ بدهی‌های او، آن‌گاه که طلبکاران آن‌ها را بطلبند.
خیرخواه و یاور حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آن‌گاه که دیگر کسان ظاهری جز باطن خویش داشتند،
و او وارث علم هدایت و امین رسول در میان خاندان و کسان و وزیر و گزیدهٔ او بود[1].

دیگری گفته است:

خاندان پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و آن گنجینهٔ میراث و نبوت، امامان من هستند[2].

---

۱. ذاک علی المرتضی العالی الذی ... بفخره قد فخرت عدنانه
صنو النبی هدیه کهدیه ... إذ کل شیء شکله عنوانه
وصیه حقاً و قاضی دینه ... إذا اقتضت دیونه دیانه
ناصحه الناصر حقاً إذ غدا ... سواه ضد سره اعلانه
و وارث علم الهدی أمینه ... فی اهله وزیره خلصانه

۲. آل النبی المصطفی ائمتی ... و معدن المیراث و النبوة

فصل ۴

او برترین است

برترین آدمیان

ابن‌مجاهد[۱] در تاریخ، طبری در ولایه، دیلمی در فردوس[۲]، احمد در فضائل[۳] و اعمش از ابووائل و از عطیه از عایشه و همچنین قیس از ابوحازم، از جریر بن عبدالله روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «علی علیه‌السلام برترین آدمیان است؛ هرکس نپذیرد کافر شده و هرکس بپذیرد سپاس گزارده است»[۴].

ابوالزبیر، عطیه عوفی و جواب، هرکدام، گفته‌اند: جابر را دیدم که بر عصای خود تکیه زده است و در کوچه‌ها و انجمن‌های مدینه می‌چرخد و این حدیث را روایت می‌کند و سپس بدیشان می‌گوید: فرزندان خود را بر محبت علی علیه‌السلام تربیت کنید. هرکس از این ابا دارد وضع مادر خویش را بازکاود[۵].

---

۱. مقصود علی بن مجاهد بن مسلم رازی معروف به ابن‌الکابلی (در ۱۸۲ ق.) است. در این‌باره ← طباطبائی، «تصحیح مشیخه ابن‌شهرآشوب مازندرانی».

۲. ← الفردوس، ۶۲/۳، با تفاوتی اندک.

۳. ← فضائل الصحابة، ۵۶۴/۲، از جابر بن عبدالله و بدون اسناد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۴. «علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر و من رضی فقد شکر».

۵. برای روایت همراه با متن سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴۹۳/۳؛ همو، علل الشرائع، ۱۴۲؛ ←

داری به سند خود از اصبغ بن نباته، از جمیع تیمی روایت کرده و این هر دو دربارهٔ عایشه نقل کرده‌اند که چون این خبر را نقل کرد از او پرسیدند: پس چرا با او جنگیده‌ای؟

گفت: من از سر خود با او نجنگیدم تا این‌که طلحه و زبیر مرا بر این کار بداشتند[۱].

در روایتی دیگر است که گفت: امری است که تقدیر شده و قضایی است که ابرام گشته است[۲].

ابووائل، وکیع، ابومعاویه، اعمش، شریک و یوسف قطان همه به سندهای خود روایت کرده‌اند که دربارهٔ علی‌علیه‌السلام از جابر و حذیفه سؤال شد. هر دو گفتند: علی‌علیه‌السلام برترین مردمان است و جز کافران در این امر تردید نکنند[۳].

عطاء از عایشه همانند این سخن را روایت کرده و سالم بن ابی‌الجعد نیز آن را به یازده طریق از جابر نقل کرده است[۴].

طبری در تاریخ خود آورده است که مأمون در ربیع‌الاول سال ۲۱۲ ق. عقیده به مخلوق بودن قرآن و برتری علی‌علیه‌السلام را آشکار ساخت و گفت: او برترین مردمان پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است[۵].

معتزلیان بغداد و بیشتر معتزلیان بصره گفته‌اند: علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام برترین مردم پس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این عقیده گزیدهٔ ابوعبدالله بصری نیز هست.

ابوالطفیل کنانی گفته است:

خداوند و نعمت‌های او را گواه می‌گیرم و نیز خاندان یاسین و خاندان زمر را،

که پس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام برترین بشر است.

←

همو، الامالی، ۱۳۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۵۲۲/۲ - ۵۲۴؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۴/۱؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۲۴؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۲۳۷/۱.

۱. ← قمی مائة منقبة، ۱۳۷.

۲. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۷/۳۸) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۳. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۵۲۲/۲.

۴. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۷۲/۴۲ و ۳۷۳؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۶۴/۲؛ مفید، الارشاد، ۳۸/۱ و ۳۹؛ همو، تفضیل امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۳۵.

۵. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۷۸/۵.

کاش سخن پیامبر هدایت صلی‌الله‌علیه‌وآله را شنیده بودند که فرمود: هرکس از محبت علی علیه‌السلام کناره گیرد کافر شده است[۱].

حسن بن حمزه علوی گفته است:

در خبر برایمان آمده است که علی علیه‌السلام برترین آدمیان است.

هرکس این را نپذیرد به برتری آن‌که صاحب برتری‌ها است کفر ورزیده است[۲].

خطیب خوارزم گفته است:

علی علیه‌السلام سرور اوصیا و ولیّ ابوبکر و ولیّ عمر است.

قیصر به شمشیر او کوتاه آمد و کسری به ضربت نیزهٔ او درهم شکست.

در روز نبرد و آن‌گاه که او پوست پلنگ بر تن داشت، شیران پیکار به لانه خزیدند.

هیچ‌گاه در نبردی شمشیر بر میان نبست مگر آن‌که دینداران فریاد پیروزی برآوردند.

آیا در ﴿هَلْ اَتیٰ﴾ ستایش هیچ جوانمردی چون ستایش او که نذر کرد آمده است؟

وه که او را در بلندی مرتبت و فضیلت چه سیرت‌هایی است که به‌سان سوره‌ها بر مردم تلاوت شود[۳].

---

۱. اشهد بالله و آلائه — و آل یس و آل الزمر
ان علی بن ابی‌طالب — بعد رسول الله خیر البشر
لو یسمعوا قول نبی الهدی — من حاد عن حب علی کفر

۲. جاء الینا فی الخبر — بأنه خیر البشر
فمن ابی فقد کفر — بفضل من یفاضل

۳. ان علیاً سید الاوصیا — مولی ابی‌بکر و مولی عمر
اقصر عن اسیافه قیصر — و ان کسری عن قناه انکسر
انحجرت آساد یوم الوغی — لمّا اکتسی للحرب جلد النمر
لم یتقلد سیفه فی الوغی — إلا و نادی الدین جاء الظفر
و هل اتی مدح فتی هل اتی — لغیره فی هل اتی إذ نذر
فیا لها من سیر فی العلی — تتلی علی الناس کمثل السور

برترین مردمان

ابوبکر هذلی از شعبی روایت کرده است که مردی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، چیزی به من بیاموز که خداوند مرا بدان سود رساند.

فرمود: «بر تو باد به معروف که هم در دنیای زودگذر و هم در آخرت تو را سود رساند»[1].

در این هنگام علی علیه السلام بدان‌جا آمد و گفت: ای رسول خدا، فاطمه علیها السلام تو را می‌خواند.

آن مرد پرسید: ای پیامبر خدا، این کیست؟

فرمود: این از کسانی است که خداوند دربارهٔ ایشان فرمود: ﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولَـٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ**﴾[2].

ابن‌عباس، ابوبرزه، ابن‌شرحبیل و امام باقر علیه السلام گفته‌اند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام بی‌آن‌که او پرسیده باشد فرمود: «﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولَـٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ**﴾: مقصود تویی و شیعیان تو. وعدهٔ من و شما در حوض است. آن زمان که مردم برانگیخته شوند تو و شیعیانت سپیدروی و شناخته‌شده بدان جا آیید»[3].

ابونعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام به سند خود از شریک بن عبدالله، از ابواسحاق، از حرث روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ما خاندان با مردم قیاس نشویم.

مردی برخاست و نزد ابن‌عباس آمد و او را از این سخن آگاهاند. ابن‌عباس گفت: علی علیه السلام راست گفته است. مگر نه آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم قیاس نشود و مگر نه آن‌که دربارهٔ علی علیه السلام این آیه نازل شد: ﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولَـٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ**﴾[4]؟

---

۱. «علیک بالمعروف فانه ینفعک فی عاجل دنیاک و آخرتک».

۲. بیّنه / ۷: در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند آنانند که بهترین آفریدگانند.

۳. «﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولَـٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ**﴾ انت و شیعتک و میعادی و میعادکم الحوض اذا حشر الناس جئت انت و شیعتک غراً محجلین». برای روایت با اندک تفاوتی ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۵۹؛ طوسی، الامالی، ۴۰۶؛ ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۳۶۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۹/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۲۶۵ و ۲۶۶.

۴. بیّنه / ۷.

ابوبکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که مالک بن انس از حمید، از انس بن مالک نقل کرده که گفته است: آیهٔ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است. او نخستین کسی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را باور داشت ﴿وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾ نیز یعنی آن‌که به انجام واجبات پایبند بودند. ﴿أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ﴾؛ یعنی علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین آفریدگان است ـ و به همین ترتیب تا آخر سوره.

اعمش، از عطیه، از خدری نقل کرده و خطیب نیز از جابر روایت کرده است که چون این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام برترین مردمان است»[1].

در روایت جابر است که چون علی بن ابی‌طالب علیه السلام به جمع صحابه روی می‌کرد می‌گفتند: برترین مردمان آمده است[2].

بیاری گفته است:

زنهار، ﴿لَمْ يَكُنِ﴾[3] را بخوان و در آن تأمل کن تا ببینی چگونه ناجیان زیانکار شده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام امام ما است و او را جایگاه بلند و مرتبت ستوده است.

پس انکار نخواهید کرد اگر روزی بگویم: مرتضی علیه السلام برترین مردمان است.

روزی از کینه و دشمنی با او یاد خواهی کرد که نابودی به سراغت آمده باشد و با مرگ رویاروی باشی[4].

ابوالحسین فاذشاه گفته است:

هرکه بگوید مرتضی علیه السلام برترین مردمان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست در ژرفای دوزخ است[5].

---

۱. «علی خیر البریة».

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۷۱/۴۲؛ طوسی، الامالی، ۲۵۲؛ همو، اختیار معرفة الرجال، ۲۳۸/۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۶۸/۲؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۱۹۷ و ۲۹۶؛ خوارزمی، المناقب، ۱۱۲.

۳. اشاره به سورهٔ بینه است.

۴.
الا اقرأ لم یکن و تأملنها ... تجد فیها خسار الناصبیة
أمیرالمؤمنین لنا امام ... له العلیاء و الرتب السنیة
فلم انکرتم لو قلت یوما ... بأن المرتضی خیر البریة
ستذکر بغضه و قلاه یوما ... اتاک ردی و حم لک المنیة

۵.
من قال لیس المرتضی خیر الوری ... بعد النبی فهو فی قعر لظی

قاسم بن یوسف گفته است:

به خداوند مردمان که بر خلق برتری دارد و طالب غالب است سوگند یاد کرده‌ام،

که احمد صلی الله علیه و آله برترین بنی‌غالب است و پس از او نیز ابن‌ابی‌طالب علیه السلام.

این نبی است و آن وصی و مردم همه به کنار و جدایند[1].

سید حمیری گفته است:

خدا و نعمت‌های او را گواه می‌گیرم و دربارهٔ آنچه می‌گویم خدا خواهد پرسید.

علی بن ابی‌طالب علیه السلام برترین کسانی است که پابرهنه یا با پای‌افزاری راه رفته‌اند[2].

خطیب خوارزم گفته است:

علی بن ابی‌طالب علیه السلام برترین مردمان و طالب غالب است.

بهترین مردمان و طالب غالب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پور ابوطالب است.

ای که همانندی برای علی علیه السلام می‌جویی، آیا در همهٔ آفریدگان چون آن جوانمردِ طالب کسی هست؟[3]

برترین کسان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

بلاذری در تاریخ آورده که عطیه گفته است: به جابر بن عبدالله گفتیم: دربارهٔ علی علیه السلام ما را خبر ده.

---

۱. حلفت برب الوری المعتلی — علی خلقه الطالب الغالب
لأحمد خیر بنی‌غالب — و من بعده ابن‌ابی‌طالب
فهذا النبی و هذا الوصی — و یعتزل الناس فی جانب

۲. اشهد بالله و آلائه — و الله عما قلته سائل
ان علی بن ابی‌طالب — لخیر ما حاف و ما ناعل
← دیوان السید الحمیری، ۳۴۳.

۳. ان علی بن ابی‌طالب — خیر الوری و الطالب الغالب
خیر الوری و الطالب الغالب — بعد النبی ابن‌ابی‌طالب
یا طالباً مثل علی و هل — فی الخلق مثل للفتی الطالب

گفت: برترین مردمان پس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود[۱].

ابن‌عبدوس همدانی[۲] و خطیب خوارزمی[۳] هر کدام در کتاب خود به سند از سلمان فارسی روایت کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «برادر و وزیر من و برترین کسی که پس از خود بر جای می‌گذارم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است»[۴].

در تاریخ خطیب است که اعمش، از عدی، از زر، از عبیدالله، از علی علیه‌السلام روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «هر کس نگوید علی علیه‌السلام برترین بشر است کافر شده است»[۵].

همو در تاریخ به نقل از علقمه، از عبدالله روایت کرده که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «برترین مردان شما علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، برترین جوانانتان حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و برترین زنانتان فاطمه علیهاالسلام دخت محمد است»[۶].

سید حمیری گفته است:

مگر او نبود که خانواده و فرزندانش بهترین و با فضلیت‌ترین بودند و این را انکاری نیست؟

و مگر زن و فرزندان او برترین مردمان نبودند و آن دو نوادهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مهتر رستگاران نبودند؟[۷]

طبری در ولایه و آن طبری دیگر[۸] در مناقب به سند خود از مسروق از عایشه روایت کرده‌اند که

---

۱. خبر را در انساب الاشراف نیافتم، هر چند این خبر در المسترشد ابن‌رستم (۲۷۶) به نقل از عطیه آمده است.

۲. از کتاب او اطلاعی به دست نیاوردم.

۳. ← المناقب، ۱۱۲.

۴. «ان اخی و وزیری و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام». نیز ← ابن‌بابویه، الامالی، ۴۲۷.

۵. «من لم یقل علی خیر البشر فقد کفر». ← تاریخ بغداد، ۴۲۱/۷؛ با مقداری تفاوت.

۶. «خیر رجالکم علی بن ابی‌طالب و خیر شبابکم الحسن والحسین و خیر نسائکم فاطمة بنت محمد».
← تاریخ بغداد، ۳۹۱/۴.

۷.
ألم‌یک خیرهم اهلا و ولداً ... و افضلهم معا لاینکرونا
ألم‌یک أهله خیر الانام ... و سبطاه رئیس الفائزینا
← دیوان السید الحمیری، ۴۱۴.

۸. به احتمال فراوان مقصود ابواسحاق عدل طبری صاحب کتاب المناقب باشد، هر چند از کتاب او اثری در اختیار نیست.

گفته است: از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «آنان ـ و مقصود مخدج و یاران او بود ـ بدترین مردمان و آفریدگانند که بهترین مردمان و آفریدگان و آنان که نزدیک‌ترین وسیلهٔ تقرب به خدایند، آنان را می‌کشند»[1].

پس از صلح امام حسن‌علیه‌السلام، روزی سعد بن ابی‌وقاص بر معاویه درآمد. معاویه به او گفت: خیرمقدم به آن‌که نه حق را می‌شناسد تا از آن پیروی کند و نه باطل را تا از آن بپرهیزد.

گفت: آیا می‌خواستی تو را در برابر علی‌علیه‌السلام یاری دهم، حال آن‌که از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که به دختر خویش فاطمه‌علیهاالسلام می‌فرمود: «تو را در میان همهٔ مردم، بهترین پدر و بهترین شوهر باشد»[2].

فضل بن عتبه گفته است:

زنهار که برترین مردمان پس از محمد آن مرد باشکوهی است که در شناخته و ناشناخته، کسانی پیرو اویند[3].

ابن‌ابی‌لهب گفته است:

او نخستین کسی است که نماز گزارد و همتای پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و نخستین کسی است که در نبرد بدر آن سرکشان را به هلاکت رساند[4].

احمد بن یوسف گفته است:

برترین کسی است که نماز گزارد و روزه گرفت و بر ارکان کعبه و پرده‌های آن دست کشید.

وصی مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و برادر او از میان همهٔ خویشاوندانِ هر چند نزدیک است،

---

۱. «هم شر الخلق و الخليقة يقتلهم خير الخلق والخليقة و اقربهم الى الله وسيلة». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۳۶۱/۲ و ۵۳۴؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۲۸۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۲/۱ و ۴۳۱ و ۶۰/۲ و ۶۵؛ مفید، تفضیل امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۳۵؛ همو، الارشاد، ۳۱۷/۱. برای بخش آغازین حدیث ← مسلم، الصحیح، ۷۵۰/۲؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۱۶/۷ و ۱۷؛ حاکم، المستدرک، ۱۶۰/۲ و ۱۶۱؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۳۰۲/۱۳ و ۱۳۵/۱۵ و ۱۳۸؛ ابوداوود، السنن، ۳۴۳/۴؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۷۱/۸؛ دارمی، السنن، ۲۸۱/۲.

۲. «انت خير الناس ابا و بعلا».

۳. الا ان خير الناس بعد محمد ‌‌ مهيمنه التاليه فى العرف و النكر

۴. و اول من صلى و صنو نبيه ‌‌ و اول من اردى الغواة لدى بدر

و نیز امیرمؤمنان علیه السلام است که بر امیر بودن او روایت‌ها و کتاب‌ها نوشته‌اند[۱].

برترین این امت

از سلمان روایت شده که گفته‌است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برترین این امت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[۲].

طالقانی از ولید بن مسلم، از حنظل بن ابی‌سفیان، از شهر بن حوشب روایت کرده که گفته است: عمر بن خطاب هنگامی که دیوان‌ها را تدوین کرد از حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آغازید و خانهٔ آن‌ها را از ثروت آکند. ابن‌عمر گفت: آن‌ها را بر من مقدم می‌داری، با آن‌که مرا سابقهٔ همدمی با پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز سابقهٔ هجرت است، ولی آنان را نه.

عمر گفت:خاموش، تو را مادر مباد! هم‌پدر آن‌ها از پدر تو بهتر است و هم مادر ایشان از مادر تو نکوتر[۳].

عمر نوقانی گفته است:

خداو و نعمت‌های او را گواه می‌گیرم و این شهادتی راستین و نه ریاکارانه است.

گواهی می‌دهم که پس از آن بهترین مردمان، علی بن ابی‌طالب علیه السلام برترین مردمان است[۴].

مفجع کاتب گفته است:

ای آن‌که مرا بر محبت علی علیه السلام می‌نکوهی، خود نکوهیده و خوار و زبون رهسپار دوزخ شو.

آیا دربارهٔ آن‌که برترین مردمان است کوتاهی کنی؟ بدین‌سان تو پیوسته از راه هدایت دور و از آن برکناری[۵].

---

۱. خیر من صلی و صام و من — مسح الارکان و الحجبا
و وصی المصطفی و أخ — دون ذی‌القربی و ان قربا
و أمیرالمؤمنین به — تؤثر الاخبار و الکتبا

۲. «خیر هذه الامة علی بن ابی‌طالب». ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۷۱؛ قمی، مائة منقبة، ۱۲۶ (با تفاوتی اندک).

۳. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۸۴.

۴. اشهد بالله و آلائه — شهادة بالحق لا بالمرا
ان علی بن ابی‌طالب — خیر الوری من بعد خیر الوری

۵. ایها اللائمی بحبی علیا — قم ذمیما الی الجحیم خزیا
ألخیر الانام قصرت لازلـ — ـت مذوداً عن الهدی مزویا

ابن‌حجاج گفته است:

آیا با گذشتن از هفتاد سال، آرزوهایی که مرا برانگیزد جز غروری است که این آرزوها را بر من می‌آراید؟

هیهات، اینک دیده‌ام به خود بینا گشته و آن راکه در آن فرداروز بر من و برای من است می‌نگرد.

پس مذهب من این باشد که برترین مردمان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان علی علیه السلام است[۱].

ناشی گفته است:

علی علیه السلام در نزد آفریدگار خود، امام است و برادرش او را در میان ما نشانده است. این دنباله را بشناس.

این پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و این بهترین امت او در دیانت و والاترین مردمان در تبار[۲].

دیک الجن گفته است:

علی علیه السلام برترین زمینیان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است. درنگ کن یا پیش رو[۳].

دیگری گفته است:

پس از پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام برترین کسی است که بر این زمین است[۴].

---

۱. أبعد سبعین ما شوقتنی املی — إلا غروراً بتعلیل المنی املا
هیهات قد ابصرت عینی بحجتها — فی قصد اخرای فیما لی علی و لی
فمذهبی ان خیر الناس کلهم — بعد النبی امیرالمؤمنین علی

۲. ان الامام علی عند خالقه — غذاه فینا اخوه فاعرف الدنیا
هذا نبی و هذا خیر امته — دینا و أعلی البرایا کلهم نسبا

۳. ان علیا خیر اهل الارض — بعد النبی فاربعی او امضی
بیت را در دیوان دیک الجن نیافتم.

۴. ان علیا خیر من علیها — بعد النبی المصطفی الیها

فصل ۵

او «سبیل»، «صراط مستقیم» و «وسیله» است

سبیل

امام باقر علیه السلام دربارهٔ ﴿فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾[۱] فرموده است: یعنی به ولایت علی علیه السلام راهی نمی‌یابند و او خود بر همان «سبیل» است[۲].

امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیه فرموده‌اند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یعنی بنی‌امیه ﴿وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾[۳] یعنی راه بر ولایت علی علیه السلام بسته‌اند...[۴].

ابوحمزه و زرارة بن اعین روایت کرده‌اند که امام باقر علیه السلام فرمود: ﴿هَٰذِهِ سَبِيلِيٓ أَدْعُوٓا إِلَى ٱللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾[۵] یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام[۶].

در روایت دیگری است: یعنی خاندان محمد صلی الله علیه و آله[۷].

---

۱. فرقان / ۹: وگمراه شدند. در نتیجه نمی‌توانند راهی بیابند.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۱۱/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۹۱ و ۳۷۶.

۳. نساء / ۱۶۷: کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا بازداشتند ... .

۴. روایت را در منابع نیافتم.

۵. یوسف / ۱۰۸: این است راه من، که من و هرکس پیروی‌ام کرد با بینایی خود به سوی خدا دعوت می‌کنیم.

۶. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۰۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۷۳/۱.

۷. ← قمی، تفسیر القمی، ۳۵۷/۱.

امام باقر علیه السلام فرموده است: این که فرمود: ﴿هٰذِهِ سَبِيلِيٓ﴾ یعنی خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و شیعیان آل محمد[1].

در روایت دیگری است: مقصود از «سبیل» علی علیه السلام است و آنچه نزد خداوند است جز به ولایت او به دست نیاید[2].

هارون بن جهم و جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده: در ﴿فَٱغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾ مقصود کسانی است که از ولایت آن جماعت و ولایت بنی‌امیه برگشته‌اند و ﴿وَٱتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾[3] نیز یعنی آن‌که به ولایت علی علیه السلام ایمان آورده‌اند و علی علیه السلام همان سبیل است[4].

ابراهیم ثقفی به سند خود از ابوبرزه اسلمی روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواند: ﴿وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾[5] و فرمود: از خداوند خواستم این راه را از آن علی علیه السلام کند و خداوند نیز چنین کرد[6].

از امام کاظم علیه السلام چنین روایتی تفسیری رسیده است: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَافِقُونَ﴾ یعنی آنان که به ولایت وصی تو نفاق دارند ﴿قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ۞ ٱتَّخَذُوٓا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ و این سبیل همان وصی است ﴿إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا﴾ یعنی به رسالت تو ایمان آوردند ﴿ثُمَّ كَفَرُوا﴾ و سپس به ولایت وصی تو کافر شدند ﴿فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۞ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ ٱلْعَدُوُّ فَٱحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ ٱللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۞ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ﴾ بیایید به

---

۱. ← همان ۳۵۸/۱.

۲. خبر را در منابع متن نیافتم. علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۳۶۴/۳۵) خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۳. غافر / ۷: کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند ببخش.

۴. ←قمی، تفسیر القمی، ۲۵۵/۲.

۵. انعام / ۱۵۳: این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی مکنید.

۶. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶.

ولایت علی علیه السلام بازگردید تا پیامبر صلی الله علیه و آله آمرزش گناهاتان را بطلبد ﴿لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ﴾ می‌بینی از ولایت علی علیه السلام روی برمی‌تابند ﴿وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾[1] و با او درشتی می‌کنند.

ابوذر در روایتی از پیامبر علیه السلام نقل کرده که دربارهٔ ﴿وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾[2] فرموده: مقصود علی علیه السلام است[3].

ابن‌عباس دربارهٔ آیه‌های ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾[4] گفته: در این جا «سبیل الله» یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام[5].

خداوند فرموده است: ﴿وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ﴾[6] و در خبر آمده است: مقصود وصی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است[7].

---

۱. منافقون / ۱ـ۵: چون منافقان نزد تو آیند گویند: گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی. خدا هم می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند. سوگندهای خود را چون سپری بر خود گرفته و مردم را از راه خدا بازداشته‌اند. راستی که آنان چه بد می‌کنند. این بدان سبب است که آنان ایمان آورده و سپس به انکار پرداخته‌اند و در نتیجه بر دل‌هایشان مهرزده شده و دیگر نمی‌فهمند و چون آنان را بینی هیکل‌هایشان تو را به تعجب وامی‌دارد و چون سخن گویند به گفتاریشان گوش فرامی‌دهی، گویی آنان شمعک‌هایی پشت بر دیوارند؛ هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند. خودشان دشمنند. از آنان بپرهیز. خدا بکشدشان تا کجا از حقیقت انحراف یافته‌اند. و چون بدیشان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد سرهای خود را برمی‌گردانند و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند.

۲. غافر / ۷: و راه تو را دنبال کرده‌اند.

۳. روایت را در منابع نیافتم.

۴. هود / ۱۸ و ۱۹: و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بندد آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند و گواهان خواهند گفت: اینان بودند که بر پروردگارتان دروغ بستند. هان، لعنت خدا بر ستمگران باد، همانان که مردم را از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌شمارند و خود آخرت را باور ندارند.

۵. ← مفید، الاعتقادات، ۱۰۲.

۶. حجر / ۷۶: و آثار آن شهر هنوز بر سر راهی دایر پابرجا است.

۷. برای مضمون نزدیک به این خبر ← کلینی، الکافی، ۲۱۸/۱، ۲۱۹ و ۴۳۹؛ مفید، الاختصاص، ۳۰۶؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۴۷/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۷۷/۱.

فرقهٔ ناجیه

در روایت مشهور از پیامبرﷺ رسیده که فرموده است: «امت من به هفتاد و سه فرقه خواهند پراکند که یکی رستگار است و دیگران همه تباه»[۱].

زاذان از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «سوگند به آن‌که جانم در دست او است، یقیناً این امت به هفتاد و سه فرقه خواهند پراکند که هفتاد و دو تای آن‌ها در آتش هستند و یکی در بهشت، و آنان همان کسانی‌اند که خداوند دربارهٔشان فرموده است: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِۦ يَعْدِلُونَ﴾[۲]، یعنی من و شیعیان من»[۳].

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده‌اند: ما همان کسانیم[۴].

شرف‌الدوله گفته است:

آن‌گاه که مطابق روایت‌های کهن، امت در این دین به هفتاد و اندی فرقه شوند،

مرا بگوی که آیا خاندان محمدﷺ در آن فرقه تباه شده‌اند یا در آن فرقه که رهایی یافته است؟

چون مولای جماعتی از ایشان باشد من بدان جماعت خرسندم و سایه‌ام سایهٔ ایشان است.

علی علیه السلام و خاندانش را برای من واگذارید که پیشوایانم باشند و شما در گزینش دیگران آزادید[۵].

---

۱. «ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة احدهما ناجیة و سائرها هالکة». روایت در منابع مختلف به ساختارهایی متفاوت آمده است. از آن جمله ← حاکم، المستدرک، ۴۷۷/۴؛ ۲۱۸/۱، ۳۶۱/۳؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۲۰۸/۱۰؛ بزار، المسند، ۱۸۷/۷؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۰۹/۱۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۵۵/۶۲؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۹۰/۷؛ ابن‌ماجه، السنن، ۱۸۸/۸؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۵۵۴/۷؛ صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۱۵۶/۱۰؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۱۷۶/۷ و ۲۲/۸؛ همو، المعجم الکبیر، ۲۶۸/۸، ۲۷۳، ۲۷۴ و ۸/۱۰، ۱۳/۱۷ و ۳۷۷/۱۹.

۲. اعراف / ۱۸۱: و از میان کسانی که آفریده‌ایم گروهی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می‌کنند.

۳. «و الذی نفسی بیده لتفترقن هذه الامة علی ثلاث و سبعین فرقة اثنتان و سبعین فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِۦ يَعْدِلُونَ﴾ و هم انا و شیعتی». ←عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۳۱/۱ و ۳۲/۲، ۳۵ و ۴۳ طبرسی، مجمع البیان، ۴۰۰/۴.

۴. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۴۲/۲؛ کلینی، الکافی، ۴۱۴/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۰۰/۴.

۵. إذ افترقت فی الدین سبعون فرقة   و نیف علی ما جاء فی سالف النقل

←

صراط مستقیم

در تفسیر وکیع بن جراح، از سفیان ثوری، از سدی، از اسباط و مجاهد، از عبدالله بن عباس روایت شده که دربارهٔ آیهٔ ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[۱] گفته است: ای بندگان، بگویید: ما را به محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش راه نمای[۲].

در تفسیر ثعلبی[۳] و کتاب ابن‌شاهین[۴]، هر کدام از طریق رجال خود، از مسلم بن حیان، از بریده روایت کرده‌اند که دربارهٔ ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[۵] گفته: مقصود صراط محمد و خاندان محمد صلی الله علیه و آله است[۶].

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است: ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[۷] یعنی دین خدا که جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾[۸] راه کسانی که بدیشان نعمت داده‌ای و ایشان را به اسلام و به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام راه نموده‌ای و بر آنان خشم نکرده‌ای و گمراه نشده‌اند. ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾[۹] یهودیان و مسیحیان و شکاکانی هستند که از امامت امیرمؤمنان علیه السلام شناخت ندارند و ﴿الضَّالِّينَ﴾[۱۰] کسانی که از امامت

→

أفــي الفـرقة الهــلاک آل مـحمد	أم الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی
إذا کان مـولی القـوم مـنهم فـاننی	رضیت بهم لازال فی ظـلهم ظـلی
فـــــخل عـــليا لی امـــاما و آله	و انتم من الباقین فی أوسع الحل

۱. فاتحه / ۶: ما را به راه راست هدایت فرما.

۲. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۷۵/۱.

۳. ← الکشف و البیان، ۱۲۰/۱.

۴. خبر را در فضائل فاطمه علیها السلام نیافتم.

۵. فاتحه / ۶.

۶. همچنین ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۷۴/۱.

۷. فاتحه / ۶.

۸. فاتحه / ۷: راه آنان که گرامیشان داشته‌ای.

۹. فاتحه / ۷: مغضوبان.

۱۰. فاتحه / ۷: گمراهان.

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به بیراهه رفته‌اند[۱].

ابوجعفر هارونی دربارهٔ آیهٔ ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾[۲] گفته: امّ‌الکتاب همان سورهٔ فاتحه است؛ یعنی در این سوره از او[۳] یاد شده است: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾[۴].

اعمش از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ﴾[۵] گفته: خدای را سوگند مقصود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان او هستند و ﴿وَمَنِ اهْتَدَىٰ﴾[۶] نیز عبارتند از یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله[۷].

در خصائص به سند اصبغ، از علی علیه‌السلام روایت شده و در کتاب‌های ما نیز از جابر، از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که دربارهٔ ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ﴾[۸] فرموده: یعنی از ولایت ما شانه تهی کنند[۹].

امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ﴾[۱۰] فرموده: مقصود از این عبارت دشمنان اهل بیت است و دربارهٔ ﴿أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[۱۱] نیز فرموده: مقصود سلمان، مقداد، عمار و یاران او است[۱۲].

---

۱. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۴/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۹/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۱.

۲. زخرف / ۴: و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پرحکمت است.

۳. یعنی امیرمؤمنان علیه‌السلام.

۴. فاتحه / ۶ و ۷.

برای خبر ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۳۲ و ۳۳.

۵. طه / ۱۳۵: زودا که بدانید یاران راه راست کیانند.

۶. طه / ۱۳۵: و چه کسی راه یافته است.

۷. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۹۹/۱.

۸. مؤمنون / ۷۴: و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه درست سخت منحرفند.

۹. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۳/۱.

۱۰. ملک / ۲۲: پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید هدایت‌یافته‌تر است...؟

۱۱. ملک / ۲۲: یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌دود؟

۱۲. کلینی مضمونی قریب به صدر این تفسیر را در الکافی (۴۳۳/۱) آورده است.

در تفسیر است که ﴿وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾[۱] یعنی قرآن و خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله[۲].

علی بن عبدالله بن عباس، از پدر خود و همچنین زید بن علی بن حسین روایت کرده که ﴿وَٱللَّهُ يَدْعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَامِ﴾[۳] به معنای بهشت است و ﴿وَيَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾[۴] به معنای ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام[۵].

جابربن عبدالله گفته است: یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بر او گرد آمده بودند که آیهٔ ﴿هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ﴾[۶] را خواند و به علی علیه‌السلام اشاره کرد و سپس فرمود: «ای علی علیه‌السلام، همین تو را بس است»[۷].

ابن‌عباس گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به داوری مشغول بود و علی علیه‌السلام پیش‌روی او قرارداشت، و مردی در سمت راست و مردی دیگر در سمت چپ او بود. پس فرمود: راست و چپ گمراهی‌اند و راه میانه همان راه اصلی است ـ و در این هنگام با دست اشاره کرد و فرمود: «این صراط مستقیم است. از او پیروی کنید».

حسن [بصری] گفته است: ابن‌مسعود از خانه بیرون آمد و مردم را اندرز داد.

یکی پرسید: ای ابوعبدالرحمن، صراط مستقیم کجا است؟

گفت: صراط مستقیم یک سرش در بهشت و سر دیگرش نزد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است و بر کناره‌هایش داعیان دروغینند. هر کس به راه راست باشد به سراغ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آید و هرکس به کژراهه افتد از آن مدعیان پیروی کند.

ثمالی از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَٱسْتَمْسِكْ بِٱلَّذِىٓ أُوحِىَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾[۸] فرموده است: تو بر ولایت علی علیه‌السلام هستی که همان صراط مستقیم است[۹].

---

۱. انعام / ۱۵۳: و بدانید این است راه راست من.

۲. برای تفسیر «صراط» به خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۸۴/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۳۸.

۳. یونس / ۲۵: و خدا به سرای سلامت فرامی‌خواند.

۴. یونس / ۲۵: و هر که را بخواهید به راه راست هدایت می‌کند.

۵. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۷۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۴۶/۱.

۶. انعام / ۱۵۳: و بدانید این است راه راست من. پس از آن پیروی کنید.

۷. متن به اقتضای سایر روایت‌ها تصحیح شده است.

۸. زخرف / ۴۳: پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ در زن که تو بر راهی راست قرارداری.

۹. ← صفار، بصائر الدرجات، ۹۱؛ کلینی، الکافی، ۴۱۷/۱، قمی، تفسیر القمی، ۲۸۶/۲.

معنای این سخن آن است که علی بن ابی‌طالب علیه السلام «صراط به سوی خداوند» است، آن‌سان که گفته می‌شود: اگر کسی واسطهٔ دسترسی به پادشاه باشد، فلان کس باب سلطان است.

اما آن صراط که علی علیه السلام بر آن است گواه روشن خویش را در این کلام الهی می‌یابد که فرمود: ﴿صِرَاطَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾[۱]، و مقصود از آن نعمت نیز نعمت اسلام است که فرمود: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾[۲]، و نعمت علم است: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾[۳]، و نعمت نسل پاک است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[۴]، و نعمت داشتن زنان شایسته است: ﴿فَٱسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾[۵]. علی علیه السلام در همهٔ این نعمت‌ها در اوج برخورداری بود.

سید حمیری گفته است:

خداوند چیره بر آسمان‌ها او را صراط حق نامید و او نامی بلند یافت.

خداوند در کتاب ذکر فرمود ـ و این سخنی نبود که بر او بسته شود:

این صراط من است، از او پیروی کنید و در انحراف از این خاندان فریفته مشوید.

اما با آنچه شنیدند مخالفت ورزیدند و مایهٔ این اختلاف همان کسانی بودند که آغاز کردند،

و گرد آمدند و همداستان شدند و با یکدیگر پیمان بستند و به هم پیوستند،

و بر این پیمان شدند که اگر کسی از آنان مرد و کسانی ماندند آنچه را پیش از این بنا شده است ویران سازند[۶].

---

۱. فاتحه / ۶: راه آنان که گرامیشان داشته‌ای.

۲. لقمان / ۲۰: و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.

۳. نساء / ۱۱۳: و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت.

۴. آل‌عمران / ۳۳: به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

۵. انبیاء / ۹۰: پس دعای او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته کردیم.

۶.
سماه جبار السما — صراط حق فسما
فقال فی الذکر و ما — کان حدیثاً یفتری
هذا صراطی فاتبعوا — و عنهم لاتخدعوا

←

همو گفته است:

تو صراط او و راهبر به سوی اویی و جز تو کسی چنگ‌زنندگان را رهایی نبخشد[۱].

همچنین گفته است:

علی علیه‌السلام آن صراط هدایت است. خوشا آنان که به او راه برند[۲].

همچنین گفته است:

نام صراط الله از میان همهٔ بندگان تنها از آن او است و هرکس خدا او را هدایت کند او را تقوا و وقار ارزانی دارد.

نام و نشان او در کتاب‌های الهی ثبت است. در این‌باره از عالمان آیین‌ها بپرس[۳].

عونی گفته است:

وقتی کسانی که راه درست را نیافته‌اند ره گم کنند، امام من صراط الله و راه رسیده به او است[۴].

←

فخالفوا ما سمعوا   و الخلف ممن شرعوا

واجتمعوا و اتفقوا   و عاهدوا ثم التقوا

ان مات عنهم و بقوا   ان یهدموا ما قد بنی

← دیوان السید الحمیری، ۶۴ و ۶۵.

۱. و انت صراطه الهادی الیه   و غیرک ما ینجی الماسکینا

← همان، ۴۲۹.

۲. علی ذا صراط هدی   فطوبی لمن الیه هدی

بیت را در دیوان السید الحمیری نیافتم.

۳. و له صراط الله دون عباده   من یهده یرزق تقی و وقارا

فی الکتب مسطور مجلی باسمه   و بنعته فاسأل به الاحبارا

← همان، ۲۱۶.

۴. امامی صراط الله منهاج قصده   إذا ضل من اخطا الصواب عن السبیل

وسیله

امیرمؤمنان علیه السلام در ذیل ﴿وَٱبْتَغُوٓا۟ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ﴾[1] فرموده است: «من وسیلهٔ اویم و من و فرزندانم ذریهٔ وی [پیامبر صلی الله علیه و آله] هستیم»[2].

صاحب بن عباد گفته است:

عدالت و توحید و امامت، و مصطفای برانگیخته صلی الله علیه و آله از تهامه وسیلهٔ من در روز قیامت هستند[3].

ابن خشاب کاتب گفته است:

محبت علی بن ابی طالب علیه السلام وسیله‌ام برای راه جستن به آمرزش است[4].



---

۱. مائده / ۳۵: و به او توسل جویید.

۲. «انا وسیلته و انا و ولدی ذریته».

۳. العـــدل و التـــوحید و الامـــامة   و المصطفی المبعوث من تـهامة
وسیلتـــی فـــی عـــرصـة القیـــامـة

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۷۵.

۴. حب عـــلی بـــن ابـی‌طالب   وســـیلتی تســـعف بـــالمغفرة

فصل ۶

او «حبل الله»، «عروة الوثقی»، «صالح المؤمنین»، «اذن واعیه» و «نبأ عظیم» است

حبل الله

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوٓا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ ٱللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾[1] فرموده: مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[2].

ابوجعفر صائغ گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که دربارهٔ ﴿وَٱعْتَصِمُوا بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا﴾[3] می‌فرمود: ما همان ریسمان هستیم[4].

محمد بن علی عنبری به سند خود نقل کرده است که عربی بیابان‌نشین دربارهٔ این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله دست آن مرد را گرفت و بر شانهٔ علی علیه السلام نهاد و فرمود: «ای مرد عرب، این حبل الله است. بدان چنگ زن»[5].

---

۱. آل‌عمران / ۱۱۲: هر کجا یافته شوند به خواری دچار شده‌اند، مگر آن‌که به پناه امان خدا و زینهار مردم روند.

۲. البته روایت منابع چنین است که ﴿حَبْلٍ مِنَ ٱللَّهِ﴾ کتاب خدا و ﴿حَبْلٍ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۹۶/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۹۲.

۳. آل‌عمران / ۱۰۳: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید.

۴. ← طوسی، الامالی، ۲۷۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۷۷/۲.

۵. «یا اعرابی، هذا حبل الله فاعتصم به».

آن مرد عرب پشت سر علی علیه السلام چرخید و خود را به او چسباند و گفت: خداوندا، تو را گواه می‌گیرم که به ریسمان تو آویخته‌ام.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دوست دارد مردی از بهشتیان را بنگرد به این مرد بنگرد»[۱].

همانند این مضمون را امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز روایت کرده‌اند[۲].

سید حمیری گفته است:

ما در اخبار چنین یافته‌ایم که او رشته‌ای پیوسته به عرش است.

ریسمانی است استوار که یک سوی آن در دست او است و چنگ زدن بدان مایهٔ ایمنی از دشواری و گرفتاری است.

هرکس به ریسمان استوار او چنگ زند او را این بهره خواهد بود که فردای قیامت گرفتار رنج نباشد[۳].

عونی گفته است:

امام من کسی است که ریسمان حق او حبل الله است. خوشا آن‌کس که به این ریسمان چنگ زند[۴].

عروة الوثقی

سفیان بن عیینه از زهری، از انس بن مالک نقل کرده که دربارهٔ ﴿وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾[5] گفته:

---

۱. «من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة فلینظر الی هذا».برای متن حاضر و متن پیش‌گفته و روایت با تفاوتی اندک ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۷/۲ و ۲۶۶.

۲. برای روایت به نقل از امام سجاد علیه السلام ← ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۴۲.

۳.
إنـا وجـدنا له فـيما نـخبره	بـعروة العرش مـوصولا بـها سـببا
حـبلا مـتيناً بكـفيه له طـرف	سـد العـراج اليـه العقد و الكربا
من يعتصم بالقوى من حـبله فـله	ان لايكون غداً فی حال من عطبا

← دیوان السید الحمیری، ۷۱.

۴.
امـامی حـبل الله عـروة حـقه	فطوبی و طوبی من تمسک بالحبل

۵. لقمان / ۲۲: ﴿وَ مَن يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ وَ إِلَى ٱللَّهِ عَـٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ﴾؛ و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ در زده و فرجام کارها به سوی خدا است.

این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده و او اولین کسی است که برای خدا اخلاص ورزید ﴿وَ هُوَ مُحْسِنٌ﴾ و او مؤمن و فرمانبر بود ﴿فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقىٰ﴾ یعنی به جملهٔ لااله‌الاالله ﴿وَ إِلَى ٱللهِ عَاقِبَةُ ٱلْأُمُورِ﴾. خدای را سوگند، علی بن ابی‌طالب علیه السلام جز بر این باور کشته نشد[1].

روایت شده است که ﴿فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقىٰ﴾[2] یعنی به ولایت علی علیه السلام[3].

امام رضا علیه السلام فرموده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکس دوست دارد به عروة الوثقی چنگ زند به حب علی بن ابی‌طالب علیه السلام تمسک کند»[4].

ابن‌حماد گفته است:

او «عروة الوثقی» است، او «جَنب» است و تنها زیانکاران نابخرد ناآگاه در حق او کوتاهی کنند[5].

همو گفته است:

علی علیه السلام نزد خدای مالک هستی والامنزلت است، هر چند ستمکاران دربارهٔ او بسی دل‌خسته شوند،
و عروة الوثقای او است که هرکس دستان خویش بدان درآویزد از گسستن آن بیم نبرد[6].

صالح المؤمنین

در تفسیرهای ابویوسف یعقوب بن سفیان فسوی، کلبی، مجاهد، ابن‌صالح و مغربی از ابن‌عباس روایت

---

۱. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۷۱/۱.

۲. بقره / ۲۵۶: به دستاویزی استوار چنگ زده است.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۹/۱ و ۲۴۰، به روایت از امام باقر علیه السلام.

۴. «من احب ان یتمسک بالعروة الوثقی فلیتمسک بحب علی بن ابی‌طالب». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۳/۱.

۵. هو العروة الوثقی هو الجنب انما — یـفرط فـیه الخاسر العمه الغفل

شاعر در مصراع نخست به دو آیه اشاره کرده است:

ـ لقمان / ۲۲: ﴿وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى ٱللهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقىٰ وَ إِلَى ٱللهِ عَاقِبَةُ ٱلْأُمُورِ﴾؛ و هرکس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ در زده و فرجام کارها به سوی خداست.

ـ زمر / ۵۶: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتىٰ عَلىٰ مَا فَرَّطْتُ فِى جَنْبِ ٱللهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ ٱلسَّاخِرِينَ﴾؛ تا آن‌که مبادا کسی بگوید: دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم. بی‌تردید من از ریشخندکنندگان بودم.

۶. عـلی عـلی القـدر عـند مـلیکه — و ان اکـثرت فـیه الغـواة مـلالها
و عروته الوثقی التی من تـمسکت — یداه بـها لم یـخش قـط انـفصامها

شده که گفته است: حفصه در خانه عایشه پیامبر صلی الله علیه و آله را همراه با ماریهٔ قبطی دید. پیامبر صلی الله علیه و آله از حفصه پرسید: آیا این سخن که می‌گویم از دیگران پنهان خواهی داشت؟

گفت: آری.

فرمود: او[1] بر من حرام است تا دل وی[2] آرام شود.

اما حفصه در این‌باره با عایشه سخن گفت و او را مژده داد که ماریه حرام است.

سپس عایشه در این‌باره با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفت و در پی آن این آیه‌ها نازل شد: ﴿وَ إِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ * إِنْ تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَيٰهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[3] و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای را سوگند صالح المؤمنین علی علیه السلام است. همین سخن خداوند بس است که فرمود: ﴿وَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ﴾[4].

بخاری[5] و ابویعلی موصلی[6] روایت کرده‌اند که ابن‌عباس گفته است: از عمر بن خطاب دربارهٔ آن دو زن که سستی کرده بودند پرسیدم. گفت: حفصه و عایشه بودند.

سدی از ابومالک، از ابن‌عباس نقل کرده و همچنین ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده و

---

۱. اشاره به ماریه.

۲. اشاره به عایشه.

۳. تحریم / ۳ و ۴: و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخن نهانی گفت و همین که وی آن را به زن دیگر گزارش داد و خدا پیامبر را بر آن مطلع گرداند پیامبر بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی دیگر اعراض نمود. پس چون مطلب را به آن زن خبر داد وی گفت: چه کسی این را به تو خبر داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه خبر داده است. اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید بهتر است. واقعاً دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر بر ضد او به همدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست او است و جبرئیل و صالح مؤمنان نیز یاور اویند.

۴. تحریم / ۴: و گذشته از این فرشتگان هم پشتیبان او خواهند بود.

برای مضمون خبر ← الاصول الستة عشر، ۲۷؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۸۹ ـ ۴۹۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۴۱/۲ ـ ۳۵۰.

۵. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۸۶۸/۴.

۶. ← ابویعلی، المسند، ۱۵۲/۱.

نیز ثعلبی[1] به سند خود از موسی بن جعفرعلیه‌السلام نقل کرده و هم از اسماء بنت عمیس روایت کرده که گفته است: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «﴿وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است»[2].

این خبر را ابونعیم اصفهانی نیز به سند از اسماء بنت عمیس نقل کرده است[3].

ابن‌عباس از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرموده است: «پس از من، علی‌علیه‌السلام باب هدایت و دعوت‌کننده به سوی پروردگار من و همو صالح المؤمنین است؛ ﴿وَ مَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَآ اِلَى ٱللهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا﴾»[4].

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام خود نیز بر فراز منبر فرمود: «من برادر مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله برترین انسان‌هایم، از هاشم و از تیرهٔ برتر خاندان او و همان نبأ عظیم که تقدیر شده و آن ﴿ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ که آیه‌ها و سوره‌ها درباره‌اش آمده است»[5].

باری، چون ثابت شود که او «صالح المؤمنین» است بایسته است که از همهٔ آن مردمان بهتر باشد، هم به دلالت عرف و هم به دلالت استعمال، چونان که گویند: فلان کس عالِم خاندان خود یا دلیر قبیلهٔ خویش است.

ناشی گوید:

آن‌گاه که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ خود به یکی از زنانش که در بر او بود سخنی گفت،

---

۱. ← الکشف و البیان، ۳۴۸/۹.

۲. «﴿وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ علی بن ابی‌طالب». برای روایت به طرق متفاوت ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۸۹ و ۴۹۰؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۲۴۹؛ الاصول الستة عشر، ۲۷.

۳. خبر را در حلیة الاولیاء نیافتم.

۴. «ان علیاً باب الهدی بعدی و الداعی الی ربی و هو صالح المؤمنین و من أحسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۰؛ ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۳۳۵؛ طبری، بشارة المصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۴۳.

ناگفته نماند عبارت پایانی روایت حاضر آیهٔ ۳۳ سورهٔ فصلت است و ترجمهٔ آن چنین است: و کیست خوش‌گفتارتر از آن کس که به سوی او دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: من در برای خدا از تسلیم شدگانم؟

۵. «انا اخو المصطفی خیر البشر من هاشم سنامه الأکبر و نبأ عظیم جری به القدر و صالح المؤمنین مضت به الآیات و السور».

روایت را در منابع نیافتم.

و آن زن، دیگری را از این سخن آگاهاند و خداوند این ماجرا را برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فاش کرد و در این خصوص وحیی رسید،
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن‌ها پرسید و برخی را از سر شرم پنهان داشتند و بخشی را گفتند.
و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن دو تن را بر سر این که راز پنهان او را برای بدخواهان آشکار ساخته بودند نکوهید.
اما خدا نخواست که آن دو تن به درگاه او توبه کنند؛ او دل آن کس را که از او پروا کند سرشته بود.
آیا شرم می‌بری که بر ضد او همدستی کردند؟ اما خداوند خود مولای او است و جبرئیل او را در میان کسان خویش یاری رساند.
پس برترین مردمان، برادرش علی علیه‌السلام است که یاری‌دهندهٔ مؤمنان و سرآمد یاران است [۱].

وراق قمی گفته است:

آن‌سان که خدای رحمان در سورهٔ تحریم فرموده، علی علیه‌السلام کسی است که خدای او را در آیات کتاب «صالح» خوانده است [۲].

«اُذن واعیه»

ابونعیم در حلیة الاولیاء [۳] آورده که عمر بن علی بن ابی‌طالب از پدر خود روایت کرده، همچنین واحدی در اسباب نزول القرآن [۴] از بریده روایت کرده و نیز ابوالقاسم بن حبیب [۵] در تفسیر خود از زر بن‌حبیش

---

۱. إذ أسر النبی فیه حدیثاً — عند بعض الازواج ممن یلیه
نبأ تهابه واظهره اللّ — ه علیه و جاء من قبل فیه
یسأل المصطفی فیعرف بعضاً — بعد ابطان بعضه یستحیه
و غداً یعتب اللتین بقصد — أبدیا سره الی حاسدیه
فابی الله ان یتوبا الی اللّ — ه فقد صاغ قلب من یتقیه
أو تحیا تظاهراً فهو مولا — ه و جبریل ناصر فی ذویه
ثم خیر الوری اخوه علی — ناصر المؤمنین من ناصریه

۲. علی دعاه الله فی الذکر صالحا — کما قاله الرحمن فی المحترم

۳. ← ۳۱۵/۱، با روایتی متفاوت.

۴. ← اسباب النزول، ۲۹۴.

۵. وی از استادان ثعلبی و درگذشته به سال ۴۰۶ ق است. رحمتی در مقاله «تفسیری کهن از مکتب تفسیر خراسان» اطلاعاتی از تفسیر او به دست داده است.

از علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل کرده ـ و روایت حاضر همین روایت است ـ و آن این‌که علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرموده است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا در آغوش فشرد و فرمود: پروردگارم مرا فرموده است تو را به خود نزدیک بدارم و دور نسازم و تو گوش بسپاری و دریابی»[۱].

در تفسیر ثعلبی است که در روایت بریده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «... و تو را بیاموزم و تو دریابی و بر خداوند حق است که بشنوی و دریابی»[۲].

پس این آیه نازل شد: ﴿وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾[۳].

این روایت را نطنزی در خصائص آورده است.

در اخبار ابی‌رافع است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مرا فرمود که تو را نزدیک بدارم و دور نسازم و تو را بیاموزم و با تو نامهربانی نکنم و بر من حق است که دربارهٔ تو از پروردگار خویش فرمان برم و بر تو حق است که دریابی»[۴].

در محاضرات[5] ابوالقاسم راغب است که ضحاک و ابن‌عباس گفته‌اند، و همچنین در امالی[6] طوسی است که امام صادق علیه السلام فرموده است، و نیز در برخی از کتاب‌های شیعه از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در آیهٔ ﴿وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾[7] مقصود گوش علی علیه السلام است[8].

امام باقر علیه السلام فرموده است: چون این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای را سوگند مقصود گوش‌های تو است»[9].

---

۱. «ضمنی رسول الله و قال امرنی ربی ان ادنیک و لااقصیک و ان تسمع و تعی».

۲. «... و ان اعلمک و تعی و حق علی الله ان تسمع وتعی». ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۸/۱۰.

۳. حاقه / ۱۲: و گوش‌های شنوا آن را نگاه دارد.

۴. «ان الله تعالی امرنی ان ادنیک و لااقصیک و ان اعلمک و لااجفوک و حق علی ان اطیع ربی فیک، و حق علیک ان تعی». برای روایت با تفاوت‌هایی ← ابن‌بابویه، الخصال، ۳۶۲ و ۵۷۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۰۵/۱ و ۲۲/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۵۷/۱.

۵. ← محاضرات الادباء، ۵۹/۱: «سئلت الله ان یجعلها اذنک».

۶. روایت را در این کتاب نیافتم.

۷. حاقه / ۱۲.

۸. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۹۹.

۹. «و الله اذنک یا علی». ← کلینی، الکافی، ۴۲۳/۱.

در کتاب یاقوت[۱] اثر ابوعمرو غلام ثعلب روایت شده و نیز در الکشف والبیان[۲] ثعلبی آمده که عبدالله بن حسن علیه‌السلام گفته، و همچنین در کتاب کلینی آمده[۳] ـ و متن حاضر متن کلینی است ـ که از میمون بن مهران روایت شده که از ابن‌عباس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که فرمود: «چون آیهٔ ﴿وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ نازل شد گفتم: خداوندا، آن را گوش علی علیه‌السلام قرار ده. از آن پس او هیچ نشنید، مگر آن‌که درست به خاطر سپرد»[۴].

سعید بن جبیر از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: ﴿وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. در ادامهٔ این روایت آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای علی علیه‌السلام، از هنگامی که این آیه نازل شد پیوسته از خداوند متعال خواسته‌ام این گوش گوش تو باشد»[۵].

در تفسیر قشیری و غریب عزیزی[۶] است که چون این آیه نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «من از خداوند خواسته‌ام این را گوش تو قرار دهد»[۷].

جابر جعفی و عبدالله و مکحول گفته‌اند: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «از پروردگار خود خواسته‌ام این را گوش تو قرار دهد؛ خداوندا، گوش‌های علی علیه‌السلام را گوش‌هایی شنوا قرار ده. خداوند نیز چنین کرد و پس از آن، تو هیچ شنیده‌ای را از یاد نبردی»[۸].

---

۱. از این کتاب با نام یاقوتة الصراط فی تفسیر القرآن نیز یاد شده است، هر چند روایت را در این کتاب نیافتم.

۲. ← ۲۸/۱۰، با تفاوتی اندک.

۳. این متن را در کتاب الکافی نیافتم. آنچه در این کتاب (۴۲۳/۱) یافتم این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هی اذنک یا علی». البته این روایت در منابع دیگر آمده است.از آن جمله ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۴۲/۱-۱۵۸؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۹۹ ـ ۵۰۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۷۰/۲.

۴. «لما نزلت ﴿وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ قلت اللهم اجعلها اذن علی فما سمع شیئاً بعده إلا حفظه».

۵. «مازلت أسأل الله تعالی منذ انزلت ان تکون اذنیک یا علی». ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۰۰.

۶. کتاب غریب القرآن یا غریب القرآن علی حروف المعجم که با نام‌های نزهة القلوب و البیان فی تفسیر غریب القرآن نیز شناخته می‌شده از آن ابوبکر محمد بن عزیز یا عزیر عزیزی یا عزیری (د. ۳۳۰ ق.) است و زمانی میان امامیه شایع بوده است. ← کلبرگ، کتابخانه ابن‌طاووس، ۵۴۲. روایت را در این کتاب نیافتم.

۷. «انی دعوت الله ان یجعل هذه اذنک».

۸. «انی سألت ربی ان یجعلها اذنک یا علی اللهم اجعل اذناً واعیة اذن علی ففعل فما نسیت شیئاً سمعته بعد». برای

←

وراق قمی گفته است:

علی‌علیه‌السلام کسی است که به واسطهٔ دعای محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله آنچه را او گفت شنید و هرگز ناشنوا نبود[۱].

سید حمیری گفته است:

وصی محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و امین غیب و نکومرد امامت و شایسته‌وزیر.

چون آیه‌ای بر او نازل شود برخی از آن طایفه دل آزرده شوند.

اما او سینه‌اش آیه‌های قرآن را دریافت و بدان‌ها پرداخت و آن‌ها را در دل جای داد و در وجدان استوار ساخت[۲].

در محبره است:

در کتاب خدا آمده است که گوش من شنوای وحی و پذیرای دانش است؛ پس چه کسی با من برابری تواند کرد؟[۳]

نبأ عظیم

در تفسیر قطّان از وکیع، از سفیان، از سدی، از عبدخیر، از علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام روایت شده که فرموده است: صخر بن حرب روی کرد و به میان ما آمد و در کنار پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نشست و پرسید: آیا این فرمانروایی پس از تو از آن ما خواهد شد یا از آن‌که خواهد بود؟

←

روایت با تفاوت‌هایی ←کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۱۰۹۶/۱؛ فتال نیشابوری، روضة‌الواعظین، ۱۰۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۶۹/۲.

۱. علی وعت اذناه ما قال احمد — لدعوته فیه و لم یتصمم

۲. وصی محمد و آمین غیب — و نعم اخو الامامة و الوزیر

إذا ما آیة نزلت علیه — یضیق بها من القوم الصدور

دعاها صدره و حنت علیها — اضالعه و احکمها الضمیر

← دیوان السید الحمیری، ۲۰۰.

۳. و به تنزل ان ادنی وحیه — للعلم واعیة فمن ساوانی

فرمود: «ای صخر، فرمانروایی پس از من از آنِ کسی است که جایگاهی چون هارون نسبت به موسی دارد»[۱].

فرموده است: پس خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ * عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ * ٱلَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾[۲]؛ یعنی برخی ولایت و خلافت او را باور دارند و برخی آن را انکار کنند. سپس فرمود: ﴿كَلَّا﴾ و این پاسخی به دعوی ایشان بود ﴿سَيَعْلَمُونَ﴾[۳] به زودی خواهند دانست که خلافت او پس از تو حق است. ﴿ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾[۴].

می‌گوید: چون در قبر از مردمان سؤال شود، ولایت و خلافت او را بشناسند. هیچ مرده‌ای در خاور و باختر و در خشکی و دریا نماند مگر این که او را منکر و نکیری باشد که پس از مرگ دربارهٔ ولایت امیرمؤمنان علیه السلام از او بپرسند و بگویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ و امامت کیست؟[۵]

علقمه روایت کرده است که در نبرد صفین مردی از اردوی شامیان بیرون آمد که سلاح داشت و بر روی آن سلاح قرآن بود و می‌گفت: ﴿عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ﴾[۶].

خواستم به هماوردی روم. امام علیه السلام فرمود: در جای خود بمان.

پس خود به رویارویی او رفت و از او پرسید: آیا می‌دانی آن نبأ عظیم که درباره‌اش اختلاف دارند چیست؟

گفت: نه.

فرمود: «خدای را سوگند، من همان نبأ عظیم هستم که درباره‌ام اختلاف کرده‌اید و بر ولایتم نزاع آورده‌اید و پس از آن‌که این ولایت را پذیرفته بودید از آن بازگشته‌اید و پس از آن‌که زمانی به شمشیر من نجات یافته بودید با سرکشی‌هایتان تباه گشته‌اید. خود در روز غدیر دانسته‌اید و در روز

---

۱. «یا صخر الامر بعدی لمن هو بمنزله هارون من موسی».

۲. نبأ / ۱ ـ ۳: دربارهٔ چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از آن خبر بزرگ که دربارهٔ آن باهم اختلاف دارند.

۳. نبأ / ۴: نه چنان است، به زودی خواهند دانست.

۴. نبأ / ۵: بازهم نه چنان است، به زودی خواهند دانست.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۱۷/۲.

۶. نبأ / ۱.

قیامت آنچه را دانسته‌اید دیگربار خواهید دانست»[۱].

آن‌گاه شمشیر بر او بلند کرد و سر و دست او دور افکند و بیت‌هایی چند بر زبان آورد:

خداوند جز این را نخواسته است که تا در آسمان ستاره‌ای می‌درخشد صفین سرای ما و سرای شما باشد،

و تا بمیرید یا بمیریم و ما و شما را از تنور پیکار گریزی نیست[۲].

در روایت اصبغ است که فرمود: «خدای را سوگند من همان نبأ عظیم هستم که در آن اختلاف دارند. آری، به زودی خواهند دانست که میان بهشت و دوزخ بایستم و بگویم: این از آن من است و این از آن تو»[۳].

ابوالمضا صبیح از امام رضا علیه السلام روایت کرده که امام علی علیه السلام فرموده است: «خدای را خبری بزرگ‌تر از من نیست»[۴].

روایت شده است که چون در نبرد احد آن جماعت مسلمانان گریختند، علی علیه السلام پیش‌روی پیامبر صلی الله علیه و آله ضربت می‌زد و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او بودند. پس این نازل شد: بگو، او آن خبر بزرگ است که شما از او رخ برمی‌تابید.

عونی گفته است:

ای خبر بزرگ، تو را همین بس که پروردگارت در قرآن تو را عظیم نام نهاده است.

---

۱. و الله انی انا النبأ العظیم الذی فی اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی نجوتم و یوم غدیر قد علمتم و یوم القیامة تعلمون ما علمتم».

۲. ابـی الله إلا ان صـفین دارنـا   و دارکم مـا لاح فـی الافـق کـوکب

و حتی تـموتوا أو نـموت و مـا لنـا   و ما لکم عن حومة الحرب مـهرب

روایت را در منابع کهن نیافتم. علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار (۲/۳۶ و۳) تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۳. «و الله انی انا النبأ العظیم الذی هم مختلفون کلا سیعلمون أقف بین الجنة و النار فاقول: هذا لی و هذا لک».

روایت را در منابع کهن نیافتم. علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۳/۳۶) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

۴. «و الله نبأ اعظم منی». ← کلینی، الکافی، ۲۰۷/۱؛ ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۳۴۹؛ قمی، تفسیر القمی، ۴۰۱/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۱۷/۲.

من می‌دانم هرکس ولایت شما را در سر دارد ولایت خدای واحد قیوم را دارد[1].

همو گفته است:

او همان خبر بزرگ است که خدایش بدین نام خواند، و مدت‌ها است مردمانی دربارهٔ خبر او دعوی و اختلاف دارند.

اما آیا در حالی که خداوند انوار فضلیت او را مدد رسانده و استمرار بخشیده است کافران می‌توانند این فروغ را خاموش کنند؟[2]

دیگری گفته است:

ای آن‌که خبر والا و بلند است و آن‌که هیچ رازی از علم او پنهان نیست و خود نیز غایب نیست[3].

سوسی گفته است:

آن‌گاه که یلان شمشیرهایی به هماوردی طلبند او را جز آری پاسخی نباشد.

خوراک شمشیر او جان دشمنان و نوشاک آن شمشیر خون گردن آن کسان است.

نیزهٔ او را با زره‌کسان آشتی و خنجر او را با خنجر دشمنان هم‌آغوشی است.

او آن نبأ عظیم و کشتی نوح و باب الله است و سخن تمام[4].

---

۱. یا ایها النبأ العظیم کفاک ان / سماک ربک فی القرآن عظیما
انی لاعلم ان من والاکم / والی إله الواحد القیوما

۲. هو النبأ العالی العظیم الذی دعا / تطیل البرایا فی نباه اختصامها
فهل یطفیء الکفار انوار فضله / و رب العلی قد مدها و ادامها

۳. یا من هو النبأ الأعلی العلی و من / لم‌یخف من عامه غیب ولم‌یغب

۴. إذا نادت صوارمه سیوفا / فلیس لها سوی نعم جواب
طعام سیوفه مهج الاعادی / و فیض دم الرقاب لها شراب
و بین سنانه و الدرع صلح / و بین البیض والبیض اصطحاب
هو النبأ العظیم و فلک نوح / و باب الله و انقطع الخطاب

فصل ۷

او نور، هدایت و هادی است

نور

واحدی در وسیط[۱] و اسباب النزول[۲] آورده که عطاء گفته است: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ ٱللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾[۳] دربارهٔ علی علیه‌السلام و حمزه نازل شده است و ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾[۴] دربارهٔ ابوجهل و فرزندانش.

امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾[۵] فرموده است: یعنی از کفر به ایمان، یعنی به ولایت علی علیه‌السلام[۶].

امام باقر علیه‌السلام همچنین دربارهٔ ﴿ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا﴾[۷] فرموده: یعنی کسانی که به ولایت علی بن

---

۱. ← ۵۷۷/۳.

۲. ← ۲۴۸.

۳. زمر / ۲۲: پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده و در نتیجه برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد همانند فرد تاریکدل است؟

۴. زمر / ۲۳: پس وای بر آنان که سخت‌دلند.

۵. بقره / ۲۵۷: آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور در می‌برد.

۶. برای بخش اندکی از این تفسیر بدون انتساب به امام ← قمی، تفسیر القمی، ۳۶۷/۱.

۷. بقره / ۲۵۷: و کسانی که کفر ورزیده‌اند ... .

ابی‌طالب علیه السلام کفر ورزیده‌اند ﴿أَوْلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّاغُوتُ﴾[۱] و این دربارهٔ دشمنان او و پیروانشان نازل شده است که مردم را از نور بیرون بردند. این نور ولایت علی علیه السلام است و بدین‌سان مردم به ظلمت ولایت دشمنان او در آمدند[۲].

هم دربارهٔ ایشان نازل شده است: ﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا ٱلنُّورَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ﴾[۳] همین‌گونه است که فرمود: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ﴾[۴]

امام کاظم علیه السلام فرموده است: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔوا﴾ یعنی می‌خواهند فروغ ولایت امیرمؤمنان علیه السلام را خاموش کنند ﴿بِأَفْوَاهِهِمْ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ﴾[۵] یعنی خداوند امامت را کامل می‌کند[۶].

مالک بن انس از ابن‌شهاب، از ابوصالح، از ابن‌عباس چنین روایتی تفسیری نقل کرده است: ﴿وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَعْمَىٰ﴾ یعنی ابوجهل ﴿وَٱلْبَصِيرُ﴾ یعنی امیرمؤمنان علیه السلام ﴿وَلَا ٱلظُّلُمَاتُ﴾ یعنی ابوجهل ﴿وَلَا ٱلنُّورُ﴾ یعنی امیرمؤمنان علیه السلام ﴿وَلَا ٱلظِّلُّ﴾ یعنی سایهٔ امیرمؤمنان علیه السلام در بهشت ﴿وَلَا ٱلْحَرُورُ﴾ یعنی جهنم. خداوند پس همه را در بر هم آورد و فرمود: ﴿وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَحْيَآءُ﴾ یعنی علی علیه السلام، حمزه، جعفر، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، فاطمه علیها السلام و خدیجه علیها السلام ﴿وَلَا ٱلْأَمْوَاتُ﴾ یعنی کافران مکه[۷].

---

۱. بقره / ۲۵۷: سرورانشان همان عصیانگران طاغوتند.

۲. روایت را در منابع کهن نیافتم، چنان‌که در بحار الانوار (۳۹۶/۳۵) نیز تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۳. اعراف / ۱۵۷: پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری‌اش کردند و نوری را که بر او نازل شده است پیروی کردند... .

برای روایت حاکی از این تفسیر ← کلینی، الکافی، ۱۹۴/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۴۲/۱.

۴. توبه / ۳۲: می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند. ولی خدا جز این را برنمی‌تابد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران را خوش نیاید.

۵. صف / ۸: می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن‌که خدا نور خود را کامل خواهد گرداند.

۶. ← کلینی، الکافی، ۱۹۶/۱.

۷. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۵۴/۲.

روایت تفسیری هم تفسیر آیه‌های ۱۹ تا ۲۲ سورهٔ فاطر است: ﴿وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ * وَلَا ٱلظُّلُمَاتُ وَلَا ٱلنُّورُ * وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلْحَرُورُ * وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَحْيَآءُ وَلَا ٱلْأَمْوَاتُ﴾؛ و نابینا و بینا یکسان نیستند و نه تیرگی‌ها و روشنی و نه سایه و گرمای آفتاب و زندگان و مردگان یکسان نیستند.

ابوخالد کابلی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَـامِنُوا بِٱللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ ٱلنُّـورِ ٱلَّـذِیٓ أَنْزَلْنَا﴾[۱] فرموده است: ای ابوخالد، خدای را سوگند آن نور امامان آل محمد صلی الله علیه و آله باشند[۲].

این که فرمود: ﴿أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا﴾[۳] یعنی شیعیان ما را به ما ملحق کن[۴].

امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿أنْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ﴾[۵] فرموده است: «خداوند تعالی در روز قیامت نور را به اندازهٔ اعمال مردمان میانشان قسمت می‌کند و به منافق نیز قسمتی می‌دهد و آن قسمت در انگشت شصت پای چپ او است. او به نور خویش می‌نگرد و آن‌گاه به مؤمنان مـی‌گوید: اندکی بایستید تا از نور شما پرتوی برگیرم...»[۶].

امام در ادامه فرمود: آن منافقان از پشت دیوارها مؤمنان را بانگ می‌زنند: ﴿أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ﴾[۷] و پاسخ داده می‌شود: ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾[۸].

من گویم:

من أز بادهٔ شما مستم. در برابر این سرمست خود، پرده از شراب برگیرید.

ای سروران من، شما طور سینایید؛ تاکی وعدهٔ ما با شما در آن طور خواهد بود؟

ای امیرمؤمنان، ای مرتضی، ما را بنگرید تا از نور شما پرتو برگیریم.

پیش از آفریده شدن در پی فضل شما بوده‌ایم. به دیدهٔ منت به گماشتگان خویش درنگرید[۹].

---

۱. تغابن / ۸: پس به خدا و پیامبر او و نوری که ما فروفرستاده‌ایم ایمان آورید.

۲. ← کلینی، الکافی، ۱۹۴/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۷۱/۲.

۳. تحریم / ۸: نور ما را برای ما کامل گردان.

۴. خبر را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۳۱۵/۲۳) تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۵. حدید / ۱۳: ما را مهلت دهید تا از نورتان اندک برگیریم.

۶. «ان الله تعالی النور یقسم یوم القیامة علی قدر اموالهم و یقسم للمنافق فیکون فی ابهام رجله الیسری فینظر نوره فیقول للمؤمنین مکانکم حتی اقتبس من نورکم ...». برای متن کامل ← قمی، تفسیر القمی، ۳۵۱/۲.

۷. حدید / ۱۴: آیا ما با شما نبودیم؟

۸. حدید / ۱۴: می‌گویند: چرا.

۹.

قلبی المخمور من صهبائکم	فافشؤا ذا الخمر عن مخمورکم
طور سینا انتم یا سادتی	یا متی میعادنا فی طورکم
یا أمیرالمؤمنین المرتضی	انظرونا نقتبس من نورکم
قد طلبنا فضلکم قبل النوی	انظروا طولا الی مأمورکم

وامق گفته است:

آن‌گاه که راه‌های هدایت و درستی به کژی و گمراهی رود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که آنان چراغ روشنگر راهند.

همان فرزندان علی مرتضی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، جماعتی که گمراهی و سرکشی را به تیر زدند.

جز کسی که در دین خردی برتر دارد، به ولایت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله سرننهد[1].

فرشتگانی از فروغ چهرهٔ علی علیه السلام

شیرویه دیلمی و ابوالفضل حسینی سروی به سند خود از حماد بن ثابت، از عنید بن عمیر لیثی، از عثمان بن عفان برایم نقل کردند که گفته: عمر بن خطاب گفته است: خداوند فرشتگانی را از فروغ چهرهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام آفریده است.

ابن‌رزیک گفته است:

او نور است، نور خدا، و نور بر ما پرتو افشاند و نور خدا هرگز نابودی نپذیرد.

نام او میان فرشتگان آسمان بلندآوازه است و او ناموری است که هرگز گمنامی بر او عارض نگردد[2].

ابن‌علویه گفته است:

نوری است‌که سرزمین‌ها بدان روشن شود و برای بیمناکان سپر و برای‌مددجویان پناهگاه و نگاهبان است.

دریایی است که کران تا کران سرشار است و دور و نزدیک همه همسان از آن بهره برند[3].

---

۱. اذا ضلت طرق الرشاد عن الهدی — مقال رسول الله کانت مصابحا
سلیل علی المرتضی و ابن‌فاطم — معاشر کانوا للغوایة رامحا
و لیس یوالی أهل بیت محمد — سوی عاقل فی دینه ظل راجحا

۲. هو النور نور الله و النور مشرق — علینا و نور الله لیس یزول
سما بین أملاک السموات ذکره — نبیه فما ان یعتریه خمول

۳. نور یضیء به البلاد و جنة — للخائفین و عصمة اللهفان
بحر تلاطم حافتاه بنائل — فیه القریب و من نأی سیان

وراق گفته است:

علی علیه السلام همان نوری است که پیش از پیدایش آدم علیه السلام با مصطفی صلی الله علیه و آله همراه بوده است[۱].

ابن حماد گفته است:

خدای را در زمین نوری است که با آن احکام و حجت‌ها بر آفریدگان ثابت شده است[۲].

هدایت

ابوبکر شیرازی در کتاب خود آورده و ابوصالح در تفسیر خویش از مقاتل از ضحاک از ابن‌عباس نقل کرده که دربارهٔ ﴿ذٰلِكَ ٱلْكِتَابُ﴾[۳] گفته است: یعنی قرآن، و این همان است که خداوند وعدهٔ نزول آن بر محمد آخرالزمان صلی الله علیه و آله را به موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام داده است. این همان کتاب موعود است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ تردیدی نیست که این کتاب از جانب خداوند نازل شده است ﴿هُدًى﴾ یعنی بیان‌کننده و هشداردهنده است ﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾[۴] یعنی برای علی بن ابی‌طالب علیه السلام که یک چشم بر هم‌زدنی به خدا شرک نورزید و خالصانه خدای خویش را پرستش کرد. او و شیعیانش بی‌حساب به سوی بهشت برانگیخته می‌شوند[۵].

امام باقر علیه السلام در مورد سورهٔ بقره فرموده است: «﴿الم﴾ نامی از نام‌های خدا است. سپس چهار آیه در وصف مؤمنان است، دو آیه در وصف کافران و سه آیه در وصف منافقان»[۶].

امام کاظم علیه السلام دربارهٔ ﴿هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ﴾[۷] فرموده: خداوند همان

---

۱. علـــی هـو النـور الذی کـان أولا — مـع المـصطفی قـبل المـصور آدم

۲. لله فـــی ارضـــه نـور بـه ثـبتت — عـلی بـریته الاحکـام و الحـجج

۳. بقره / ۲: این است کتاب.

۴. بقره / ۲: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ در حقیقت آن هیچ تردیدی نیست و مایهٔ هدایت تقواپیشگان است.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۸۶/۱.

۶. «الم اسم من اسماء الله ثم اربع آیات فی نعت المؤمنین و آیتان فی نعت الکافرین و ثلاثة عشرة آیة فی نعت المنافقین».

البته این سخن در منابع به مجاهد نسبت داده شده است. ← تفسیر مجاهد، ۶۹/۱؛ طبری، جامع البیان، ۱۰۳/۱.

۷. توبه / ۳۳؛ صف / ۹: او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد.

است که پیامبر صلی الله علیه و آله خویش را به ولایت وصی او فرستاده و ولایت همان آیین حق است.

راوی گفته است: پرسیدم ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ﴾[۱] چیست؟

فرمود: تا این آیین را در هنگام ظهور قائم علیه السلام بر همهٔ آیین‌ها چیرگی بخشد.

همچنین فرمود: خداوند فرموده است: ﴿وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ﴾ یعنی ولایت قائم علیه السلام ﴿وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ﴾[۲] هر چند کسانی ولایت علی علیه السلام را خوش ندارند[۳].

از آن حضرت این نیز روایت شده که دربارهٔ ﴿لَمَّا سَمِعْنَا ٱلْهُدَىٰٓ ءَامَنَّا﴾[۴] فرموده: مقصود از ﴿ٱلْهُدَىٰٓ﴾ ولایت است و مقصود از ﴿ءَامَنَّا﴾ آن‌که به مولای خود ایمان آوردیم. ﴿فَمَن يُؤْمِنۢ﴾ نیز یعنی هر کس به ولایت مولای خود ایمان آورد ﴿فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾[۵].

ابوالورد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَشَآقُّوا ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَىٰ﴾[۶] فرموده است: یعنی در کار علی بن ابی‌طالب علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ورزند[۷].

زمخشری در کشاف[۸] والکانی در شرح حجج اهل السنة[۹] آورده است: از حجاج نقل کنند که از حسن [بصری] پرسیده تو را دربارهٔ ابوتراب چه نظر است؟

گفت: خداوند او را از هدایت‌یافتگان قرار داده است.

گفت: برای آنچه می‌گویی برهانی آور.

گفت: خداوند در کتاب خود فرموده است: ﴿وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن

---

۱. توبه / ۳۳؛ صف / ۹: تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند.

۲. صف / ۸: و خداوند نور خود را کامل خواهد گردانید، گرچه کافران را خوش نیفتد.

۳. ← کلینی، الکافی، ۴۳۲/۱.

۴. جن / ۱۳: چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم.

۵. جن / ۱۳: پس کسی که ایمان آورد از کمی پاداش و سختی بیم ندارد.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۳۳/۱.

۶. محمد / ۳۲: و پس از آن‌که راه هدایت بر آنان آشکار شد با پیامبر در افتادند.

۷. ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۳۲۱.

۸. ← الکشاف، ۲۲۷/۱.

۹. ← لالکائی، شرح عقیده اهل السنة، ۱۴۶۴/۸.

﴿یَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَیٰ عَقِبَیْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِیرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِینَ هَدَى ٱللهُ﴾[۱]. علیؑ نخستین کسی بود که خداوند او را با پیامبرﷺ هدایت کرد.

روایت شده که آیه‌های ﴿وَقَالُوٓا إِنْ نَتَّبِعِ ٱلْهُدَیٰ مَعَكَ﴾[۲] و ﴿وَیَزِیدُ ٱللهُ ٱلَّذِینَ ٱهْتَدَوْا هُدًى﴾[۳] دربارهٔ او نازل شده است.

کشاجم گفته است:

چه بسیار گره‌ها که به هدایتگری او گشوده شد و چه بسیار سرگشتگی‌ها که به تدبیر و خرد او رخت بر بست.

او کسی است که آتش گمراهی را که با شعله‌های خویش هدایت را نشانه رفته بود، خاموش کرد[۴].

وراق گفته است:

علیؑ هدایت است و خداوندِ پروردگارش او را برای بازگرداندنِ هر مسلمانی به راه برگزیده است[۵].

هادی

احمد بن محمد بن سعید کتابی در این‌بارهٔ تألیف کرده که آیهٔ ﴿إِنَّمَآ أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[۶] در شأن علی بن ابی‌طالبؑ نازل شده است[۷].

---

۱. بقره / ۱۴۳: و قبله‌ای را که چندی بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آن‌که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که از عقیدهٔ خود برمی‌گردد بازشناسیم. هر چند این کار جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده سخت‌گران بود.

۲. قصص / ۵۷: و گفتند: اگر با تو از نور هدایت پیروی کنیم... .

۳. مریم / ۷۶: و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید.

۴. فکم شبهة بهداه حلل / وکم بحجة بحجاه فصل
و من اطفأ الله نار الضلا / ل و هی ترمی الهدی بالشعل
← دیوان کشاجم، ۳۴۵، با مقداری تفاوت.

۵. علی هدی فاختاره الله ربه / لصفوته ردا علی کل مسلم

۶. رعد / ۷: تو فقط هشداردهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است.

۷. مقصود مؤلف ابن‌عقده کوفی احمد بن محمد بن سعید (۲۴۹ - ۳۳۳ ق.) از عالمان زیدی و صاحب آثاری چند در ←

ابن‌عباس، ضحاک و زجاج گفته‌اند: در ﴿إِنَّمَآ أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[۱] مقصود از ﴿هَادٍ﴾ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است[۲].

حسکانی در شواهد التنزیل[۳] و مرزبانی در ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که ابوبرزه گفته است: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که آن حضرت از ما آبی برای وضو خواست. پس از آن‌که وضو ساخت دست علی علیه‌السلام را گرفت و به سینهٔ خود چسباند و گفت: ﴿إِنَّمَآ أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾. آن‌گاه دست را به سینهٔ علی علیه‌السلام برگرداند و خواند: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾. پس از آن فرمود: «تو منار مردمان، پرچم هدایت و امین قرآنی و بر این گواه می‌گیرم که تو چنانی»[۴].

حافظ ابونعیم به سه طریق از حذیفة بن یمان نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اگر علی علیه‌السلام را خلیفه گیرید ـ و گمان ندارم چنین کنید ـ او را هدایتگر و هدایت‌یافته‌ای خواهید دید که شما را بر راه روشن بدارد»[۵].

ابونعیم همچنین در ما نزل فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سند خود از عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر، از ابن‌عباس نقل کرده و نیز شیرویه در فردوس[۶] از ابن‌عباس آورده ـ و متن حاضر روایت ابونعیم است ـ که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «من هشداردهنده‌ام و علی علیه‌السلام هدایتگر است. ای علی علیه‌السلام، راه‌یافتگان با تو هدایت یابند»[۷].

فلکی مفسر نیز این روایت را نقل کرده است.

→

امامت ولایت و فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. (← بغدادی، هدیة العارفین، ۶۰/۱). آقابزرگ از کتاب او با نام طریق تفسیر ﴿إِنَّمَآ أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ نام برده است. ← الذریعة، ۱۶۵/۱۵.

۱. رعد / ۷.

۲. ← ابن‌ابی‌حاتم، تفسیر ابن ابی‌حاتم، ۲۲۲۵/۷.

۳. ← ۳۹۳/۱.

۴. «انت منار الانام و رایة الهدی و امین القرآن و اشهد علی ذلک انک کذلک».

۵. «ان تستخلفوا علیا و ما اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یحملکم علی المحجة البیضاء». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۴/۱.

۶. در الفردوس (۴۲/۱) تنها این عبارت را یافتم: «انا مبلغ و الله یهدی».

۷. «انا المنذر و الهادی علی یا علی بک یهتدی المهتدون».

ثعلبی در کشف از عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر، از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: چون این آیه نازل شد پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر سینهٔ خود نهاد و فرمود: من همان هشداردهنده‌ام. پس با دست به شانهٔ علی‌علیه‌السلام اشاره کرد و فرمود: «ای علی‌علیه‌السلام، تو همان هدایتگری. پس از من راه‌یافتگان با تو هدایت یابند»[۱].

عبدالله بن عطاء از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «من هشداردهنده‌ام و علی‌علیه‌السلام هدایتگر است»[۲].

ابوهریره از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرموده است: «من هشداردهنده‌ام و تو هدایتگر هر طایفه‌ای هستی»[۳].

سعید بن مسیب از ابوهریره نقل کرده که گفته است: دربارهٔ این آیه از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم. به من فرمود: «هدایتگر این امت علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است»[۴].

ثعلبی، از سدی، از عبدخیر، از علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «هشداردهنده پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله است و هدایتگر مردی از بنی‌هاشم»[۵] - و مقصود خود او بود.

اما در حساب ابجد جملهٔ ﴿إِنَّمَآ أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾[۶] هم‌وزن «خاتم الانبیاء الحجج محمد المصطفی» است و هر کدام معادل عدد هزار و پانصد و سی و سه هستند.

دنبالهٔ آیه یعنی عبارت ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[۷] نیز معادل «علی و ولده بعده» است و هر یک از این دو با عدد دویست و چهل و دو برابری می‌کنند.

ابومعاویه ضریر از اعمش، از مجاهد، از ابن‌عباس نقل کرده که دربارهٔ ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ﴾[۸] گفته

---

۱. «انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی». ← الکشف و البیان، ۲۷۲/۵.

۲. «انا المنذر و علی الهادی». ← الاصول الستة عشر، ۴۱، البته با طریقی متفاوت.

۳. «انا المنذر و انت الهادی لکل قوم».

۴. «هادی هذه الامة علی بن ابی‌طالب». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۸۷/۱.

۵. «المنذر النبی و الهادی رجل من بنی‌هاشم». ← الکشف و البیان، ۲۷۲/۵.

۶. رعد / ۷.

۷. رعد / ۵.

۸. اعراف / ۱۸۱: از میان کسانی که آفریده‌ایم گروهی هستند... .

است: یعنی از امت محمد صلی الله علیه و آله یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام کسی است که ﴿يَهْدُونَ بِالْحَقِّ﴾[1] یعنی ای محمد پس از تو مردم را به حق می‌خواند ﴿وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾[2] و در خلافت پس از تو کسانی دیگر جای او را می‌گیرند.

«امت» نیز در این آیه به معنای کسی است که در خیر و نیکی پرچم راه باشد، چونان که فرمود: ﴿إِنَّ إِبْرٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾[3]؛ یعنی در خیر پرچمدار بود. این نام از نام‌های الهی است که به ابراهیم علیه السلام داده شده و او واقعاً چنین بوده است.

باری، چون به استناد عصمت امیرمؤمنان علیه السلام بدانیم که او ظاهرش چون باطن است و همان‌گونه که تسلیم در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بوده موالات او نیز در ظاهر و باطن بر ما لازم است و او هرگز نه کسی را گمراه کند و نه خود گمراه شود، این حقیقت نیز مسلم گردد که او هادی و مهدی است.

ثابت بنانی دربارهٔ آیهٔ ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾[4] گفته است: یعنی به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و اهل بیت راه یابد[5].

در حساب ابجد هم عبارت ﴿الا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾ هم‌وزن عبارت «الی ولایة علی و الائمة بعده» است و هر کدام از این عبارت‌ها با عدد هزار و سیصد و پنجاه و دو برابری کنند.

سید حمیری گفته است:

آنان دو برادرند: آن یکی ما را به این راه نموده و این یکی امت او را هشداردهنده است.

احمد صلی الله علیه و آله هشداردهنده است و برادرش هدایتگر و راهنمایی که هرگز گمراه و سرگشته نگردد.

به‌سان اسبی است که در میدان پیش تازد و دیگر اسبان را پیش خواند والبته آن‌که بصیر است این حقیقت را بیند[6].

---

۱. اعراف / ۱۸۱: که به حق هدایت می‌کنند.

۲. اعراف / ۱۸۱: و به حق داوری می‌نمایند.

۳. نحل / ۱۲۰: ابراهیم به راستی پیشوایی بود.

۴. طه / ۸۲: و به یقین من آمرزندهٔ کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۹۲/۱.

۶. هما اخوان ذا هاد الی ذا — و ذا فینا لامته نذیر

←

همو گفته است:

علیؑ هدایتگر ما است و ما پس از نابینا بودن به هدایت او بینا شدیم،
آن‌گاه که دین در پس ظلمت رفت و راه گم شد و ساکنان زمین ستم راندند و تکبر ورزیدند[۱].

همچنین گفته است:

چه کسی نوری در دین بود که از فروغ او بهره گیرند و چه کسی درد نادانی مردم را درمان شد؟
پیامبرﷺ به وحی الهی هشداردهندهٔ امت بود و بی‌گمان پس از پیامبرﷺ او راهنمایی ایشان را برعهده داشت[۲].



→

فاحمد منذر و اخوه هاد — دلیل لا یضل و لا یحیر
کسابق حلبة و له مظل — امام الخیل حیث یری البصیر

← دیوان السید الحمیری، ۱۹۸.

۱. علی هادینا الذی نحن من — بعد عمانا فیه نستبصر
لما دجی الدین و رق الهدی — و جار اهل الارض و استکبروا

← همان، ۲۰۶.

۲. من کان فی الدین نور یستضاء به — و کان من جهلها بالعلم شافیها
کان النبی بوحی الله منذرها — و کان ذا بعده لاشک هادیها

← همان، ۴۶۸.

فصل ۸

او شاهد، شهید، شهدا، ذوالقرنین، «بئر معطله» و «قصر مشید» است

شاهد

طبری به سند خود از جابربن عبدالله از علی علیه السلام روایت کرده و اصبغ، امام زین‌العابدین علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: در آیهٔ ﴿اَفَمَنْ كَانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ [1] آن شاهد منم.

حافظ ابونعیم به سه طریق از عباد بن عبدالله اسدی نقل کرده که در روایتی گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ﴿اَفَمَنْ كَانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بینه‌ای از جانب خدا بوده و من آن شاهدم» [2].

این چیزی است که نطنزی در خصائص آورده است.

عماد بن سلمه، از ثابت، از انس روایت کرده که گفته است: ﴿اَفَمَنْ كَانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. خدای را سوگند که او زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود [3].

---

۱. هود / ۱۷: آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از خویشان او پیرو آن است...؟

۲. «رسول الله علی بینة من ربه و انا الشاهد». ← ابونعیم، النور المشتعل، ۱۰۶.

۳. ← حاکم حسکانی، شو اهد التنزیل، ۳۶۵/۱.

در کتاب فصیح خطیب آمده است که ابن‌کواء از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: خداوند دربارهٔ تو چه نازل کرده است؟

فرمود: این سخن که فرموده است: ﴿اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾[1].

زاذان نیز همانند این خبر را روایت کرده است.

قاضی ابوعمرو عثمان بن احمد[2] و ابونصر قشیری این روایت را در کتاب‌های خود آورده‌اند و فلکی مفسر نیز آن را از مجاهد و از عبدالله بن شداد روایت کرده است.

ثعلبی در تفسیر خود از حبیب بن یسار از زاذان و همچنین از جابر روایت کرده و این هر دو از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند که فرموده است: ﴿اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾[3]، یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر حجتی از جانب پروردگار خود بود و من شاهدی پیرو او هستم[4].

در حساب جمل عبارت ﴿اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ هم‌وزن «رسول الله سید الانبیاء احمد» است و هر یک از این دو عبارت در جمع معادل هفتصد و شانزده هستند.

دنبالهٔ آیه یعنی عبارت ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ﴾ نیز هم‌وزن عبارت «علی بن ابی‌طالب علیه السلام شاهد برّ زکیّ وفیّ» است و هر یک از این عبارت‌ها معادل هشتصد و شصت و دو هستند.

ابن‌حماد گفته است:

آن یکی بر تبیان است و گواهی از خودش به دنبال او است که همواره جایگزین او شود.

آن هشداردهنده است و این هدایتگر، و آیا جز نادانان گرفتار تردید این حقیقت را انکار کنند؟[5]

ابن‌مسعود هم آیه را چنین خوانده است: «اَفَمَنْ اوتی علم مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ علی»[6].

---

۱. هود / ۱۷.

۲. مقصود ابوعمروعثمان‌بن‌احمدبن عبدالله‌بن یزید دقاق مشهور به ابن‌سماک (د. ۳۴۴ ق.) است. کتاب او احتمالاً فضائل علی علیه السلام بوده که از آن نشانی در اختیار نیست. در این باره ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۲۵۰.

۳. هود / ۱۷.

۴. ← الکشف و البیان، ۱۶۲/۵.

۵.
ذا علی التبیان یتلوه منه	شاهد ناب عنه کل مناب
ذا نذیر و ذاک هاد فهل	یجحد ذا غیر جاهل مرتاب

۶. نزدیک به این مضمون ← الهدایة الکبری، ۹۲.

باری، در روزگار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام شاهد وی بر امت بود و از آن‌جا که شاهد پیامبر صلی الله علیه و آله عادل‌ترین آفریدگان است، پس چگونه کسی دیگر می‌تواند بر او مقدم باشد؟

سید حمیری گفته است:

کسی که علم‌و حکمت‌های کتاب نزد او است‌و شاهدی‌است که‌در هشدار دادن دنباله‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله است.

آگاهی از آفت‌ها و مرگ نزد او است و فصل الخطاب به او بازگردد و به او رسد[1].

بشنوی نیز گفته است:

او دم به دم تالی تنزیل است و پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و فرستادهٔ خدا چنین گفته است[2].

شهید

خداوند فرموده است: ﴿فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا﴾[3]. پس پیامبران گواهان خدا بر امت‌های خود هستند و پیامبر ما صلی الله علیه و آله بر آنان گواه است و علی علیه السلام نیز گواه پیامبر صلی الله علیه و آله است و خود نیز شهید شده است.

خداوند فرموده است: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ﴾[4].

ما پیش از این از درستی روایت‌هایی که در این‌باره رسیده است سخن به میان آورده‌ایم.

شهدا

سلیم بن قیس هلالی از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرموده: «خداوند در کلام خود ﴿شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾[5] ما را قصد کرده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر ما گواه است و ما گواهان خدا بر مردم و حجت او در

---

۱. من عنده علم الکتاب و حکمه | من شاهد یتلوه منه نذارا
علم البلایا و المنایا عنده | فصل الخطاب نمی الیه و صارا

← دیوان السید الحمیری، ۲۱۴.

۲. التالی التنزیل غضا هکذا | قال النبی الطهر ذوالارسال

۳. نساء / ۴۱: پس چگونه است حالشان آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟

۴. رعد / ۴۳: بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد.

۵. بقره / ۱۴۳: گواهانی بر مردم.

زمین هستیم و ما همان کسانیم که خدای تعالی دربارهٔ ایشان فرموده است: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾»[1].

گفته‌اند: در آیهٔ ﴿وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ﴾[2] نیز مقصود از «شهداء» علی علیه السلام است.

مالک بن انس از سمی از ابوصالح نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾[3] گفته است: «شهداء» یعنی علی علیه السلام، جعفر، حمزه، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام. اینان سروران شهیدانند. «صالحین» یعنی سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، بلال و خباب. ﴿ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا﴾[4] هم یعنی آن‌که سرای علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و سرای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی است.

ذوالقرنین

ابوعبید در غریب الحدیث آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «تو را در بهشت سرایی است و تو ذوالقرنین آن جایی»[5].

سوید بن غفله و ابوالطفیل گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «ذوالقرنین پادشاهی دادگر بود. خدا او را دوست داشت و او برای خدا خیرخواهی کرد و خدا او را اندرز داد. او مردمان خویش را به پروای از خدا فرمان داد. اما آنان بر جانب سر او ضربتی زدند. او به مشیت الهی، مدتی از میان آن‌ها رفت و پس از چندی بازگشت و آنان را به خداخواند، ولی بر جانب دیگر سرش به شمشیر نواختند. این

---

۱. «ان الله تعالی ایانا عنی بقوله: شهیداً علی الناس فرسول الله شاهد علینا و نحن شهداء الله علی خلقه و حجته فی ارضه و نحن الذین قال الله تعالی ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾. ← کتاب سلیم، ۴۰۷.

عبارت پایانی روایت بخشی از آیهٔ ۱۴۳ بقره است و ترجمهٔ آن چنین است: و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

۲. زمر / ۶۹: و پیامبران و شاهدان را بیاورند.

۳. نساء / ۶۹: و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمرهٔ کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته و با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند.

۴. نساء / ۷۰: این تفضل از جانب خدا است و خدا بسی دانا است.

۵. «ان لک بیتا فی الجنة و انک لذوقرنیها». ← غریب الحدیث، ۷۸/۳.

داستان دو «قرن» او است و میان شما نیز همانند اویی هست»[۱].

مقصود امام از این که «میان شما نیز همانند اویی هست» خود او بود؛ زیرا دوبار بر سر او ضربت نواخته شد: یکی در نبرد خندق و دیگری ضربت ابن‌ملجم.

سیدرضی در مجازات الآثار النبویه گفته است: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن دربارهٔ علی علیه السلام آن است که او رأس (پیشوای) امت است؛ چراکه شاخ و جانب سر بر سر قرار گیرد. این خود بر آن دلالت دارد که علی علیه السلام رأس امت و رئیس طایفهٔ خویش بوده است.

همچنین ممکن است گفته شود مقصود این سخن آن است که علی علیه السلام در میان امت چون ذواالقرنین یعنی چون اسکندر رومی است. این تفسیر هم دلیلی بر سروری علی علیه السلام خواهد بود؛ چرا که اسکندر شاه شاهان روزگار خویش بود.

اگر هم مقصود از ذوالقرنین یکی از پیامبران باشد، باز هم بر این دلالت کند که علی علیه السلام برترین کسان روزگار خود بوده؛ چراکه او در دوران خود همانند ذوالقرنین بوده است.

ثعلب گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخن علی علیه السلام را بدین وصف خواند که به اوج برخورداری‌هایی که بهشتیان دارند رسیده است؛ گویی او دو کرانهٔ نعمت بهشت را از آن خود کرده است.

ثعلب همچنین گفته: این سخن بدان معنا است که علی علیه السلام صاحب دو قلهٔ امت است؛ یعنی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام. این نیز ممکن است که «ذوالقرنین» به معنای دو سوی امت باشد؛ یعنی تو امام آغازینی و مهدی فرزند تو هم در پایان تاریخ امت است.

این امکان هم وجود دارد که تعبیر حاضر از این ریشه باشد که گویند: «عصرت الفرس قرنا او قرنین»؛ یعنی اسب را یک‌بار یا دوبار در میدان دو اندم و عرق آن درآوردم، گویی امیرمؤمنان علیه السلام از دو جنبه سرچشمهٔ دانش است: دانش آشکار و دانش پنهان[۲].

---

۱. «ان ذاالقرنین کان ملکا عادلا فاحبه الله و ناصح الله فنصحه الله امر قومه بتقوی الله فضربوه علی قرنه بالسیف فغاب عنهم ما شاء الله ثم رجع الیهم فدعاهم الی الله فضربوه علی قرنه الآخر بالسیف فذلک قرناه و فیکم مثله». برای روایت با تفاوتی اندک ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۳۹/۱ و ۴۰؛ همو، کمال الدین، ۳۹۳ و ۳۹۴.

۲. ← شریف رضی، المجازات النبویة، ۸۷ و ۸۸.

ناگفته نماند که مؤلف سخن سیدرضی را درهم ریخته آورده و جابه‌جا نیز کرده است.

نکتهٔ دیگر آن‌که در جملهٔ «انک لذوقرنیها» در ارجاع ضمیر «ها» دو احتمال روا است: یکی آن‌که مرجع ضمیر بهشت

←

سیدحمیری گفته است:

او در میان ما چون ذوالقرنین در میان مردمان خود است و با رجعت خویش این همانندی را دیگر بار بنمایاند[۱].

جوانمرد

عربی بادیه‌نشین پیامبر صلی الله علیه و آله را خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله با ردایی سرخ از خانه بیرون آمد.

آن مرد گفت: به گونه‌ای بیرون آمدی که گویی یک جوانی!

فرمود: آری، ای مرد عرب، من جوانم، فرزند جوانم و برادر جوان.

گفت: آری، تو جوانی. اما دیگر اوصاف چگونه است؟

فرمود: مگر نشنیده‌ای این کلام خداوند را که فرمود: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾[۲]؟ من زادهٔ همان ابراهیم علیه السلام هستم. اما این که برادر جوانم بدان وجه است که در نبرد احد سروشی از آسمان رسید: «لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی»، و علی علیه السلام برادر من است و من برادر اویم[۳].

باخرزی گفته است:

در میان مردمان جوانمردی جز علی علیه السلام نیست. اگر خواستی این سخن را از ما روایت کن[۴].

دیگری گفته است:

من غلام آن جوانمردم که ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ درباره‌اش نازل شده است. تاکی این را پنهان بدارم، تاکی این را بپوشم؟[۵]

→

باشد ـ و ترجمهٔ حاضر نیز بر این پایه است ـ و دیگری آن‌که مرجع ضمیر امت باشد. سیدرضی هر دو وجه را در تفسیر حدیث مورد توجه قرار داده است.

۱. و هو فینا کذی القرنین فیهم ــــ برجعته له لون نظیره

بیت را در دیوان السید الحمیری نیافتم.

۲. انبیاء / ۶۰: گفتند: شنیدیم جوانی از آن‌ها به بدی یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود.

۳. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۶۷ و ۲۶۸، همو، معانی الاخبار، ۱۱۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۷۵ و ۴۷۶.

۴. لا فتی فی الانام الا علی ــــ فاروا هذا الحدیث ان شئت عنا

۵. انا مولی الفتی انزل فیه ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ ــــ الی متی اکتمه الی متی

خطیب خوارزم گفته است:

سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این است که جوانمردی جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیست،

و هیچ شمشیری! با آن شمیر بزّان ذوالفقار برابری نکرده است و البته شمشیر به شمشیرزن است.

پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله آن چیرمرد را به همسری بتول برگزید و همو است که پس از پدر فاطمه علیها السلام

برترین زادگان غالب است[1].

«بئر معطله» و «قصر مشید»

احمد بن حمید هاشمی گفته است: در کتاب جامع امام جعفر صادق علیه السلام یافته‌اند که دربارهٔ ﴿وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾[2] فرموده: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آن «قصر مشید» و «بئر معطله» علی علیه السلام است[3].

علی بن جعفر از برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «﴿بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ﴾ امام صامت و ﴿قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾ امام ناطق است»[4].

گفته‌اند: از آن روی علی علیه السلام را چنین مثال آورده‌اند که چون قصر مشید بلند و استوار است و چون بئرمعطله از او بهره نگرفته‌اند.

سوسی گفته است:

او چاه متروکه و دژ استوار و دروازهٔ بخشایش است. هر که به او رسد نیکبخت است و هر که از او بازماند زیانکار[5].

---

۱. فـقول رسـول الله ان لا فـتی — إلا عـلی بـن ابـی‌طالب
و ذوالفـقار العـضب لم یـحکه — سیف و ان السیف بـالضارب
قد اصطفی الغالب زوج البتول — بـعد ابـیها مـن بـنی‌غالب

۲. حج / ۴۵: و چاه‌های متروک و کوشک‌های افراشته.

۳. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۷۴ و ۲۷۵.

۴. «البئر المعطلة الامام الصامت و القصر المشید الامام الناطق». ← عریضی، مسائل علی بن جعفر، ۳۱۷.

۵. هو البئر و القصر المشـید و حـطة — فمن نالها یسعد و من لم ینل خسر

عونی گفته است:

او آن کاخ و آن چاه وانهاده‌ای است که هرگاه آن را بگشایند مردمان را سیراب کند.

پس هر که بین کاخ استوار درآید در آن‌جا نه تشنگی‌ای یابد و نه خستگی و رنجی[۱].

ناشی گفته است:

او آن چاه و آن قصر استوار بنیان و «عین»، «جنب» و «اُذن» خدای مردمان است.

آن‌گاه که کسی بهشت را به حجت او بخرد در روز رستاخیز سود بر و زیانکار نباشد[۲].

ابن‌حماد گفته است:

او صاحب آن چاه وانهاده‌شده و آن کاخ بلند است.

آن‌که گوهر او جواهر باشد به آن‌که گوهرش سفال باشد نمی‌ماند[۳].

شاعری دیگر گفته است:

«بئر معطله» و «قصر مشید» مثل‌هایی ظریف برای خاندان محمد صلی الله علیه و آله است.

«قصر» آن کاخ بلند فضیلت‌های ایشان است که بدان نتوان رسید و «بئر» آن دانش ایشان است که نتوان همه را برکشید[۴].

---

۱. هو القصر و البئر المعطلة التی — متی فتحت تروی الانام من الشرب
فمن دخل القصر المشید بناؤه — فلا ظمأ یلقی هناک و لا تعب

۲. هو البئر و القصر المشید بناؤه — و عین إله الخلق و الجنب و الاذن
إذا ما اشتری المرء الجنان بحبه — غدا رابحا فی البعث ما قارن الغبن

۳. صاحب البئر التی قد عطلت — و هو ذوالقصر المشید المشرف
لیس من جوهره جوهرة — مثل من جوهره من خزف

۴. بئر معطلة و قصر مشرف — مثل لآل محمد مستطرف
فالقصر فضلهم الذی لایرتقی — و البئر علمهم الذی لاینزف

فصل ۹

او صدیق، فاروق، صدق، صادق و مقصود آیهٔ ﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ وُدًّا﴾[1] است

صدّیق

علی بن جعد از شعبه، از قتاده، از حسن، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ﴾[2] گفته: صدّیق این امت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. او صدیق اکبر و فاروق اعظم است.

در ادامهٔ آیه است: ﴿وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ﴾[3]. ابن‌عباس دربارهٔ این بخش گفته است: آنان علی علیه‌السلام، حمزه و جعفر هستند که صدیقان و نیز گواهان پیامبران بر امت‌های خویشند و بر این گواهی دهند که رسالت را به انجام رسانده‌اند.

در ادامهٔ آیه است ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ﴾[4]؛ یعنی بر باور کردن نبوت پاداش دارند ﴿وَنُورُهُمْ﴾ و نور ایشان بر صراط جلوه‌گر است.

---

۱. مریم / ۹۶: به زودی خدای رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد.

۲. حدید / ۱۹: و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده‌اند آنان همان راستینانند.

۳. حدید / ۱۹: و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود.

۴. حدید / ۱۹: و ایشان را است اجر و نورشان.

مالک بن انس از سمیّ، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾[1] گفته است: «نبیین» یعنی محمد صلی الله علیه و آله، و «صدیقین» یعنی علی علیه السلام که نخستین اسلام‌آور بود و «شهدا» یعنی علی علیه السلام، جعفر، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام[2].

باری، پیامبران همه صدیقند و هر صدیقی نبی نباشد. صدیقان همه صالحند، و هر صالحی صدیق نباشد و هر صدیقی شهید نباشد. اما امیرمؤمنان علیه السلام صدیق، شهید و صالح بود و از این روی شایستهٔ همهٔ اوصاف یادشده در آیه به جز مسئلهٔ نبوت است.

یک‌بار ابوذر سخن می‌راند که کسانی او را دروغگو خواندند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین کسی را بر دامن نگرفته است که راستگوتر از ابوذر باشد»[3].

در همین زمان علی علیه السلام بدان‌جا درآمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر این مرد که اکنون روی کرده است. او صدیق اکبر و فاروق اعظم است»[4].

ابن‌بطه در ابانه[5]، احمد در فضائل[6] از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، از پدر وی روایت کرده، و شیرویه در فردوس[7] از داوود بن بلال نقل کرده که گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «صدیقان سه تن هستند: علی بن ابی‌طالب علیه السلام، حبیب نجار، و مؤمن آل فرعون»[8]؛ یعنی حزقیل.

در روایت دیگری است: «... و علی بن ابی‌طالب علیه السلام که خود برترین ایشان است».

امیرمؤمنان علیه السلام خود نیز بارها فرموده است: «منم صدیق اکبر، منم فاروق اعظم»[9].

---

۱. نساء / ۶۹: و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمرهٔ کسانی خواهند بود که خدای ایشان را گرامی داشته و با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/۱۹۶.

۳. «ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی‌لهجة اصدق من ابی‌ذر». خبر پیشتر گذشته و منابع آن معرفی شده است.

۴. ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۶۵.

۵. روایت در بخش موجود از الابانة الکبری یافت نشد.

۶. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۲/۶۲۷.

۷. ← دیلمی، الفردوس، ۲/۴۲۱.

۸. «الصدیقون ثلاثة علی بن ابی‌طالب و حبیب النجار و مؤمن آل فرعون».

۹. «انا الصدیق الاکبر انا الفاروق الاعظم». ← کراجکی، کنز الفوائد، ۱۲۱ و اما جملهٔ نخست با افزوده‌ای دیگر در منابع

ابن‌عباس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرموده است: «علی صدیق، فاروق و محدث این امت است. او هارون، یوشع، آصف و شمعون امت است. او باب آمرزش و کشتی نجات امت است. او طالوت و ذوالقرنین امت است»[۱].

کعب الاخبار گفته است: عبدالله بن سلام پیش از آن‌که اسلام بیاورد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: ای محمد، نام علی علیه‌السلام در میان شما چیست؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: نزد ما او صدیق اکبر است.

عبدالله گفت: الله اکبر! گواهی می‌دهم خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است، در تورات چنین می‌یابیم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر رحمت است و علی علیه‌السلام برپادارندهٔ حجت[۲].

سید حمیری گفته است:

ای صدیق بزرگ این امت، خدا گواه من است

که من صادقانه تو را به فضیلت‌هایت دوست دارم و هیچ نمی‌پوشانم[۳].

همو گفته است:

صدیق اکبر ما فاروق ما است و همو جداکنندهٔ حق از باطل است[۴].

←

بیشتری آمده است. از آن جمله ← ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۵۱/۱؛ دولابی، الکنی و الاسماء، ۹۰۵/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ۳۳/۴۲؛ طبری، ذخائر العقبی، ۵۶ و ۵۸؛ ابن‌قتیبه، المعارف، ۱۶۹؛ کوفی، الاستغاثة، ۷۳/۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۶/۲؛ مفید، الفصول المختارة، ۲۶۱؛ همو، الارشاد، ۳۱/۱.

۱. «ان علیاً صدیق هذه الامة و فاروقها و محدثها و انه هارونها و یوشعها، و آصفها، و شمعونها انه باب حطتها و سفینة نجاتها انه طالوتها و ذوقرنیها». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۰؛ ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۳۳۵؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۴۳.

۲. ← مفید، الامالی، ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳.
شهیدی یا صدّیـ ... ق هذی الامة الأمر
بأنی لک صافی الود ... د فی فضلک لاستر

← دیوان السید الحمیری، ۲۵۱.

۴.
صدیقنا الاکبر فاروقنا ... فاروق بین الحق و الباطل

← همان، ۳۳۸.

همچنین گفته است:

او جداکنندهٔ هدایت و گمراهی و صدیق اکبر امت است[۱].

قمی گفته است:

علی علیه‌السلام همان صدیق و همان علامهٔ مردمان و فاروق امت میان حطیم و زمزم است[۲].

دیگری گفته است.

اگر نام‌های برخی کسان با ایشان راست نیاید، نام تو اما صدیق است و گواه عادلی دارد[۳].

دیگری سروده است:

نخستین کسی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را تصدیق کرد و دشواری‌ها از او برگشود[۴].

فاروق

ابوسخیله گفته است: از ابوذر پرسیدم: آشفتگی‌ای می‌بینم. تو چه می‌فرمایی؟ گفت: بر تو باد به این دو: کتاب خدا و این پیر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام؛ چرا که از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که می‌فرمود: «این نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی باشد که در روز قیامت با من دست می‌دهد. او صدیق اکبر و همو فاروق اعظم است که حق و باطل را از هم جدا می‌کند»[۵].

حسن از ابولیلی غفاری روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «پس از من فتنه‌ای خواهد بود.

---

۱. فـفاروق بـين الهـدى و الضـلال — و صـــديق امـــتنا الاكـــبر

← همان، ۲۰۹.

۲. عـلى هـو الصـديق عـلامة الورى — و فـاروقها بـين الحـطيم و زمـزم

۳. اذا كـذبت اسماء قـوم عـليهم — فـاسمک صـديق له شـاهد عـدل

۴. اول مـــن صـــدق بـــه — و هـــو مـــجلى كـــربه

۵. «هذا أول من آمن بى و أول من يصافحنى يوم القيامة و هو الصديق الاكبر و هو الفاروق الذى يـفرق بـين الحـق و الباطل». ← ابن‌بابويه، الامالى، ۲۷۴؛ فتال نيشابورى، روضة الواعظين، ۱۱۵ و ۱۱۶.

چون چنین شود به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بپیوندید و او را همراهی کنید که جداکنندهٔ حق از باطل است»[۱].

شیرویه در فردوس این خبر را نقل کرده است[۲].

باری، علی علیه‌السلام از آن روی «فاروق» نام گرفت که بهشت و دوزخ را از هم جدا کند. برخی نیز گفته‌اند: از آن روی که نام او میان دوست و دشمن شناخته است.

ابن‌حماد گفته است:

او جداکنندهٔ اهل کفر و ایمان است. آن فاروق راستین را بخوان[۳].

سید حمیری گفته است:

ای جداکنندهٔ سرچشمهٔ حق و باطل[۴].

شاعری دیگر گفته است:

گفت: اگر دانا هستی، فاروق کیست؟ گفتم: همان که مظهر دین بود،
علی علیه‌السلام پدر آن دو نواده و علامهٔ مردمان که پیوسته احکام آیین را آشکار می‌ساخت و می‌گستراند[۵].

دیگری گفته است:

والاترین بندگان خدا پس از عموزادهٔ خویش و برترین کسی است که بر فراز منبری رفته است[۶].

---

۱. «ستکون من بعدی فتنة فاذا کان کذلک فالزموا علی بن ابی‌طالب فانه الفاروق بین الحق و الباطل». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۵۰/۴۲؛ خوارزمی، المناقب، ۱۰۵.

۲. چنین خبری را در این کتاب نیافتم.

۳. و هو المفرق بین اهل الکفر و الا ... ایمان فادع الصادق الفاروق

۴. و یا فاروق بین الحق ... و الباطل فی المصدر

← دیوان السید الحمیری، ۲۵۱.

۵. فقال من الفاروق ان کنت عالما ... فقلت الذی قدکان للدین مظهر
علی ابوالسبطین علامة الوری ... و مازال للاحکام یبدی و ینشر

۶. اجل عباد الله بعد ابن‌عمه ... و أفضل انسان علا فوق منبر

آن دیگری گفته است:

محبت علی بن ابی‌طالب علیه السلام مقیاس و معیار سنجش مردمان است.

همهٔ آن ناسرگی را از دل بیرون برد، آن‌سان که آتش ناسرگی طلا را از آن بزداید[۱].

دیگری هم گفته است:

چون طلا را بر محک سایند، بی‌تردید ناسرگی آن آشکار شود.

در ما نیز ناسره و طلای‌ناب هست و علی علیه السلام در میان ما همانند محک باشد[۲].

صدق

عالمان اهل بیت از امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و نیز از زید بن علی روایت کرده‌اند که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ ٱلَّذِی جَآءَ بِٱلصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِۦٓ أُولَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ﴾[۳] گفته‌اند: مقصود علی علیه السلام است[۴].

عامه نیز از ابراهیم حکم، از پدر وی، از سدی، از ابن‌عباس، روایت کرده‌اند و همچنین عبیدة بن حمید، از منصور، از مجاهد نقل کرده و نطنزی در خصائص از لیث، از مجاهد روایت کرده و سرانجام، ضحاک روایت کرده که ابن‌عباس گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان است که ﴿جَآءَ بِٱلصِّدْقِ﴾ و علی علیه السلام نیز آن‌که ﴿صَدَّقَ بِهِۦٓ﴾[۵].

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَ كَذَّبَ بِٱلصِّدْقِ إِذْ جَآءَهُۥٓ﴾[۶]

---

۱. حب علـی بـن ابـی‌طالب ‌ ‌ للـناس مـقیاس و مـعیار
یـخرج مـا فـی القلب غشا کما ‌ ‌ یـخرج غش الذهب النـار

۲. إذا مـا التـبر حک عـلی مـحک ‌ ‌ تـبین غشـه مـن غـیر شک
و فـینا الغش و الذهب المـصفی ‌ ‌ عـلی بـیننا شـبه المـحک

۳. زمر / ۳۳: و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود آنانند که خود پرهیزگارانند.

۴. ← مفید، الافصاح، ۱۶۴.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۷۸/۲.

۶. زمر / ۳۲: پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بست و سخن راست را چون به سوی او آمد دروغ پنداشت؟

فرموده: «صدق ولایت اهل بیت است»[۱].

امام رضا علیه‌السلام فرموده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿وَكَذَّبَ بِٱلصِّدْقِ﴾؛ صدق علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است[۲].

امام صادق علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام فرموده‌اند: مقصود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است.

صادق

کلبی و ابوصالح از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که دربارهٔ ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِينَ﴾[۳] گفته است: یعنی با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باشید[۴].

ثعلبی در تفسیر خود این روایت را از جابر، از امام باقر علیه‌السلام و نیز از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس نقل کرده است[۵].

ابراهیم ثقفی نیز این روایت را از ابن‌عباس و سدی و جعفر بن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، از پدر وی نقل کرده است[۶]. در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان آمده است که مالک بن انس، از نافع، از ابن‌عمر برایمان نقل کرده که دربارهٔ آیه گفته است: ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ﴾؛ خداوند صحابه را فرمود که از خدا پروا کنند و سپس افزود: ﴿وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِينَ﴾؛ یعنی با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان او باشید[۷].

در شرف النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله[۸] خرگوشی و کشف[۹] ثعلبی آمده است: اصمعی، از ابوعمرو بن علاء، از جابر

---

۱. «الصدق ولایة اهل البیت». ← طوسی، الامالی، ۳۶۳، با اندکی تفاوت.

۲. روایت را در ذیل آیهٔ ۳۲ زمر نیافتم، هر چند در ذیل آیهٔ ۳۳ ﴿وَٱلَّذِى جَآءَ بِٱلصِّدْقِ﴾ چنین تفسیری رسیده که نمونه‌هایش پیش از این گذشته است.

۳. توبه / ۱۱۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۴۳/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۷/۱.

۵. ← الکشف و البیان، ۱۰۸/۵ و ۱۰۹.

۶. روایت را در الغارات نیافتم.

۷. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۴۵/۱.

۸. ← شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۳۷۲/۵.

۹. ← الکشف و البیان، ۱۰۸/۷ و ۱۰۹.

جعفی، از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام نقل کرده که دربارهٔ این آیه فرموده: مقصود محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است[۱].

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «ما همان راستان و عترت اوییم. من برادر او در دنیا و آخرتم»[۲].

در تفسیر است که مقصود از «صادقین» همان کسانی است که خداوند در سخنی دیگر بدیشان اشاره فرموده است: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا ٱللهَ عَلَيْهِ﴾[۳].

عمرو بن ثابت از ابواسحاق، از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا ٱللهَ عَلَيْهِ﴾ در شأن ما نازل شده است. من ـ خدای را سوگند ـ در انتظارم و هیچ تغییر عقیده ندادهام»[۴]

ابوالورد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده: «در آیهٔ ﴿مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا﴾ مقصود علی علیه السلام، حمزه و جعفر است، ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ﴾ مقصود به سر آمدن روزگار است و آن دربردارندهٔ حمزه و جعفر است و ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾ نیز علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[۵].

باری، متکلمان گفته‌اند: یکی از دلایل امامت علی علیه السلام این آیه است که فرمود: ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِينَ﴾[۶]. ما نیز علی علیه السلام را بر این صفت یافته‌ایم؛ چراکه خداوند فرموده: ﴿وَ ٱلصَّابِرِينَ فِي ٱلْبَأْسَآءِ وَ ٱلضَّرَّآءِ وَ حِينَ ٱلْبَأْسِ﴾[۷] ـ و مقصود از این «بأس» جنگ است ـ ﴿أُولَـٰئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ﴾[۸]. پس بدین‌سان اجماع بر این تحقق پذیرفته است که علی علیه السلام بیش از دیگران سزاوار امامت است؛ زیرا او برخلاف دیگران که بارها از جنگ گریختند، هیچ‌گاه از پیکار نگریخت[۹].

---

۱. نیز ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۴۱/۱.

۲. «فنحن الصادقون عترته و انا اخوه فی الدنیا و الآخرة». برای جملهٔ نخست ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۰۷.

۳. احزاب / ۲۳: مردانی که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.

۴. «فینا نزلت ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا ٱللهَ عَلَيْهِ﴾ فانا و الله المنتظر و ما بدلت تبدیلا». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۵۴/۲؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۳۷۶؛ مفید، الاختصاص، ۱۷۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۵/۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵/۲.

۵. ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۲۹۹.

۶. توبه / ۱۱۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

۷. بقره / ۱۷۷: و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند.

۸. بقره / ۱۷۷: آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند.

۹. ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۴۶/۲.

ودّ

ابوروق از ضحاک، و شعبه از حکم، از عکرمه، و نیز اعمش از سعید بن جبیر و عزیزی سجستانی در غریب القرآن از ابوعمر، و همهٔ این‌ها از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که چون از او دربارهٔ ﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ وُدًّا﴾[1] پرسیدند گفت: این آیه دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است؛ زیرا هیچ مسلمانی نیست مگر این‌که در دل او محبتی با علی علیه السلام باشد[2].

ابونعیم اصفهانی، ابوالفضل شیبانی و ابن‌بطه عکبری آورده‌اند و نیز مسنداً از محمد بن حنفیه و از امام باقر علیه السلام در روایتی نقل شده که گفته‌اند: «هیچ مؤمنی را نبینی مگر آن‌که در دل او محبتی به علی بن ابی‌طالب علیه السلام و خاندانش باشد»[3].

زید بن علی گفته است: علی علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که مردی گفته است: من تو را برای خدا دوست دارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شاید برایش کار نیکی کرده‌ای.

گفت: نه، برایش کار نیکی نکرده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سپاس خدایی را که با دل‌های مؤمنان کاری کرد که از سر دوستی سرگشتهٔ تو شود»[4].

در این هنگام بود که آن آیه‌ها نازل شد[5].

ثعلبی[6]، زیدبن علی، و اصبغ بن نباته از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده‌اند و [ابو]حمزه ثمالی[7] از امام باقر علیه السلام نقل کرده و عبدالکریم خراز و حمزه زیّات از براء بن عازب روایت کرده و همه از

---

۱. مریم / ۹۶: به زودی خدای رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد.

۲. ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۲۷۵.

۳. «لاتلقی مؤمنا الا و فی قلبه ودّ لعلی بن ابی‌طالب و لاهل بیته». ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۵۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۷۳/۱. روایت در متن کتاب «لایلقی مؤمن» بوده، ولی در ترجمه به استناد این دو منبع اصلاح شده است.

۴. «الحمد لله الذی جعل قلوب المؤمنین تتوق الیک بالمودة».

۵. ← خوارزمی، المناقب، ۲۷۸ و ۲۷۹.

۶. ← الکشف و البیان، ۲۳۳/۶.

۷. ← تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۲۴۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که به علی علیه السلام فرمود: «بگو: خداوندا برایم در نزد خویش پیمانی و در دل مؤمنان محبتی قرار ده»[۱].

علی علیه السلام چنین دعا کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آمین گفت. پس آن آیه نازل شد.

ثعلبی این روایت را در تفسیر خود به نقل از براء بن عازب آورده و نطنزی هم در خصائص آن را از براء، ابن‌عباس و محمد بن علی علیه السلام نقل کرده است.

در روایتی دیگر است که امام علیه السلام فرمود: در آیه‌های ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ وُدًّا * فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ﴾[۲] مقصود علی علیه السلام است و در ﴿وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾[۳] مقصود امویان هستند که طایفه‌ای ستمگرند[۴].

---

۱. «قل اللهم اجعل لی عندک عهداً و اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودّاً».

۲. مریم / ۹۶ و ۹۷: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی خدای رحمان برای آنان در دل‌ها محبتی قرار می‌دهد. در حقیقت، ما این قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید دهی.

۳. مریم / ۹۷: و مردم ستیزه‌جو را بدان هشدار دهی.

۴. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۹/۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۴۲/۲.

فصل ۱۰

او ایمان، اسلام، دین، سنت، سلام و قول است

ایمان

ابوحمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ﴾[1] فرموده: ایمان ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[2].

امام صادق علیه السلام فرموده است: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾[3] یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام ﴿وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾[4] یعنی اول و دوم و سوم[5].

امام باقر علیه السلام و زید بن علی گفته‌اند: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ﴾[6] یعنی ولایت علی علیه السلام[7].

---

۱. توبه / ۲۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را برایمان ترجیح دهند آنان را به دوستی مگیرید.

۲. ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۱۸۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۸۴/۲.

۳. حجرات / ۷: ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید.

۴. حجرات / ۷: و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت.

۵. ← کلینی، الکافی، ۴۲۵/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۱۹/۲ (با تفاوتی اندک در منبع اخیر).

۶. مائده / ۵: و هرکس در ایمان خود شک کند... .

۷. ← صفار، بصائر الدرجات، ۹۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۹۷/۱.

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ ٱللهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى ٱلْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾[۱] فرموده‌اند: یعنی به ولایت علی علیه السلام فراخوانده شوید[۲].

ثعلبی در تفسیر خود آورده و ابوصالح از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: عبدالله بن ابی و یارانش با علی علیه السلام بگومگو کردند. علی علیه السلام به او فرمود: ای عبدالله، از خدا بترس و نفاق مورز که منافق بدترین آفریدهٔ خدا است.

او گفت: ای ابوالحسن، لختی درنگ کن؛ ایمان ما چون ایمان شما است.

آن‌ها از هم پراکندند و عبدالله چون در جمع یاران تنها بود بدیشان گفت: کار مرا چگونه دیدید؟ آن‌ها در پاسخ او را ستودند.

پس این آیه نازل شد: ﴿وَ إِذَا لَقُوا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوٓا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوٓا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾[۳].

در تفسیر هذیل و تفسیر مقاتل از محمد بن حنفیه نقل شده که در روایتی طولانی گفته ـ و روایت در این‌جا مختصر شده ـ است: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾[۴] یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام و یارانش را ریشخند می‌کنیم. اما خداوند در پاسخ آنان فرمود: ﴿ٱللهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾[۵]، یعنی در آخرت کیفر ریشخند کردن امیرمؤمنان علیه السلام از سوی آنان را بدیشان می‌دهد[۶].

ابن‌عباس گوید: ماجرا چنین است که چون روز قیامت فرارسد خداوند مردمان را بفرماید که از صراط بگذرند. مؤمنان بگذرند و به بهشت رسند. اما منافقان به جهنم فروافتند. آن‌گاه خداوند [نگاهبان دوزخ را] گوید: منافقان را در جهنم ریشخند کن. مالک دری از جهنم به بهشت می‌گشاید و

---

۱. غافر / ۱۰: کسانی که کافر بوده‌اند مورد ندا قرار می‌گیرند که قطعاً دشمن خدا از دشمن شما نسبت به همدیگر سخت‌تر است، آن‌گاه که به سوی او فراخوانده می‌شوید و انکار می‌ورزید.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۵۵/۲.

۳. بقره / ۱۴: و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند می‌گویند: ایمان آوردیم؛ و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند می‌گویند: در حقیقت ما با شماییم. ما فقط آنان را ریشخند می‌کنیم.

برای روایت ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۵۵/۱.

۴. بقره / ۱۴.

۵. بقره / ۱۵: خدا است که ریشخندشان می‌کند.

۶. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۹۴/۱ و ۹۵.

بانگ برمی‌آورد: ای جماعت منافقان بالا روید و به بهشت اندر شوید. منافقان هفتاد پاییز در آتش دوزخ سیر می‌کنند تا چون بدان در می‌رسند و آهنگ بیرون رفتن از دوزخ می‌کنند آن در را به رویشان می‌بندد و از جایی دیگر دری به بهشت می‌گشاید و دیگربار بر آنان بانگ می‌زند که خود را به بهشت برسانید. آنان همانند بار نخست رهسپار می‌شوند و چون بدان در می‌رسند آن را بر رویشان می‌بندد و از جایی دیگر دری می‌گشاید و تا ابد پیوسته چنین می‌کند.

اسلام

امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَامُ﴾[1] فرموده: مقصود تسلیم شدن به ولایت در برابر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است[2].

ابن‌طوطی گفته است:

او کسی است که دین خدا را به ششمیر خویش چیره ساخت و اگر او نبود دین چیرگی نمی‌یافت.

اگر او نبود هیچ مسلمانی در پیشگاه خداوند نماز نمی‌کرد، اما دریغ که راه حق واگذارده و ویران شود[3].

ابن‌حماد گفته است:

ای سرور من، ای امام من، ای ابوالحسن، اگر تو نبودی ـ خدای را سوگند ـ که خدای رحمان پرستش نمی‌شد[4].

ادیب گفته است:

خدای را سوگند که اگر حیدر نبود، نه سوره‌ای خوانده می‌شد و نه طاهایی بود،

---

۱. آل‌عمران / ۱۹: در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است.

۲. روایت را در منابع کهن نیافتم، هر چند در تفسیر القمی (۹۹/۱) اسلام به تسلیم بودن در برابر خدا و اولیای او تفسیر شده است.

۳. و مظهر دین الله بالسیف عنوة — و ما کان دین الله لولاه یظهر
و لولاه ماصلی لذی‌العرش مسلم — و لکن سبیل الحق یعفو و یدثر

۴. یا سیدی یا امامی یا اباحسن — و الله ما عبد الرحمن لولاکا

و نه روزه می‌گرفتند و نه نماز می‌گزاردند و نه حج خانه‌ای می‌کردند که خداوند پاک و پیراسته‌اش داشته است[۱].

سروجی گفته است:

هرگز، به حق امیر نحل حیدر و به همتای پیامبر امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام سوگند،

به والاتبارترین و بلندمرتبه‌ترین و گشاده‌دست‌ترین مردمان سوگند،

اگر او نبود نه برای اسلام خیمه‌ای برافراشته و نه راهی هموار شده بود[۲].

دین

امام باقرعلیه‌السلام و امام صادق‌علیه‌السلام دربارهٔ آیه‌های ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ * وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾[۳] گفته‌اند: مقصود از دین علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است[۴].

امام باقرعلیه‌السلام دربارهٔ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾[۵] فرمود: یعنی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام.

راوی گوید: پرسیدم: ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِٱلدِّينِ﴾[۶] را چه معنا است؟

فرمود: این یعنی امیرمؤمنان‌علیه‌السلام[۷].

---

۱. و الله لولا الامام حیدرة / ما تلیت سورة و لا طاها

و لم یصوموا و لم یصلوا و لا / یحج بیت اطابه اللاها

۲. کلا و حق أمیر النحل حیدرة / صنو النبی أمیرالمؤمنین علی

خیر البریة آباء و أشرفها / قدراً و اسمحها کفاً لمبتذل

لولاه ما قام للاسلام قائمة / و لااستقام طریق غیر مشتکل

۳. ذاریات / ۵ و ۶: آنچه وعده داده شده‌اید راست است و روز پاداش واقعیت، دارد.

۴. ← قمی، تفسیر القمی، ۳۲۹/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۴۱.

۵. فصلت / ۸: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند ایشان را پاداشی بی‌پایان است.

۶. تین / ۷: پس چه چیز تو را بعد از این به تکذیب جزا وامی‌دارد؟

۷. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۷۷؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۴/۲.

همچنین از آن امام روایت شده که فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾[۱] یعنی در برابر ولایت علی علیه‌السلام[۲].

نیز روایت شده که آیهٔ ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ﴾[۳] و ﴿ذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ﴾[۴] دربارهٔ او نازل شده است[۵].

عونی گفته است:

علی علیه‌السلام گواه راستین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و کشندهٔ یلان سرکش است،
و خزانه‌دار دانش و پدر فرزندان و وارث او، هرچند بدخواهان نخواهند.
او برادر پسندیده‌خوی وی و از مادر به وی مهربان‌تر بود[۶].

سنّت

خداوند فرموده است: ﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾[۷]. این در حالی است که گماشتن وصی یکی از سنت‌های الهی است.

صاحب بن عباد گفته است:

محبت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است که به بهشت راه نماید.
اگر برتر دانستن او از سوی من یک بدعت باشد پس لعنت خداوند بر سنت باد[۸].

---

۱. بقره / ۱۳۲: خداوند برای شما این دین را برگزید. پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۶/۱.

۳. توبه / ۳۶؛ یوسف / ۴۰؛ روم / ۳۰: این است آیین استوار.

۴. بینه / ۵: دین ثابت و پایدار همین است.

۵. دربارهٔ تفسیر آیهٔ نخست به ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۳۷۷؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۸۶؛ ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۳۱؛ طوسی، الغیبة، ۱۴۹.

۶. دلیل محمد حقاً علی — و قتال الجبابرة القروم
و خازن علمه و ابوبنیه — و وارثه علی رغم الملیم
و کان له اخا صدق رضیاً — به احفی من الام الرؤوم

۷. اسراء / ۷۷: سنتی که همواره در میان امت‌های فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته‌ایم جاری بوده است و برای سنت و قانون ما تغییری نخواهی یافت.

۸. حب علی بن ابی‌طالب — هو الذی یهدی الی الجنة

←

در الفیه است:

سنت و عدالت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای او زنده کرد و سرای احکام آیین را برپا داشت،

و سرزمین مردهٔ دین را پس از روزگارانی خشکسالی، از چشمهٔ هدایت سیراب کرد و آن سرزمین به آبادانی گرایید.

چون نام او بر زبان‌ها افتاد و آن دو حرم پرتو افشانید اندوه از دل‌ها دور شد.

خداوند بر عموزادهٔ محمد صلی الله علیه و آله درود فرستد، چنان که او را به بهشت جاودان به نعمت‌ها غرقه کند[1].

سلام

امام زین‌العابدین علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: ﴿ٱدْخُلُوا فِى ٱلسِّلْمِ كَآفَّةً﴾[2] یعنی به ولایت علی علیه السلام درآیید و ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ ٱلشَّيْطَانِ﴾[3] یعنی از غیر او پیروی مکنید[4].

شریک، ابوحفص و جابر گفته‌اند: ﴿ٱدْخُلُوا فِى ٱلسِّلْمِ كَآفَّةً﴾ یعنی به ولایت علی علیه السلام درآیید[5].

امام باقر علیه السلام فرموده است: ﴿ٱدْخُلُوا فِى ٱلسِّلْمِ كَآفَّةً﴾ یعنی به ولایت علی علیه السلام درآیید[6].

«قول»

محمد بن فضیل از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾[7] فرموده است:

←

ان کان تفضیلی له بدعة — فلعنة الله علی السنة

← دیوان الصاحب بن عباد، ۹۷.

۱. احیی له سنن النبی و عدله — فاقام دار شرائع الایمان

و سقی موات الدین من صوب الهدی — بعد الجذب و فقرن فی العمران

و تفرجت کرب النفوس بذکره — لما استفاض و أشرق الحرمان

صلی الاله علی ابن عم محمد — منه صلاة تغمد بجنان

۲. بقره / ۲۰۸: همگی به اطاعت خدا درآیید.

۳. بقره / ۲۰۸: و گام‌های شیطان را دنبال مکنید.

۴. ← طوسی، الامالی، ۳۰۰؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۰۵.

۵. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۰۸؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۶.

۶. عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۰۲/۱.

۷. حاقه / ۴۰: که قرآن قطعاً گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است.

یعنی سخن جبرئیل از جانب خداوند دربارهٔ ولایت علی علیه‌السلام.

راوی گوید: پرسیدم: ﴿وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ﴾[۱] چه معنا دارد؟

فرمود: آنان گفتند: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بر پروردگار خویش دروغ می‌بندد و خداوند او را به چنین چیزی در مورد علی علیه‌السلام فرمان نداده است. پس خداوند در این‌باره آیه‌هایی نازل کرد و فرمود: ولایت علی علیه‌السلام است ﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ * وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا﴾ یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ﴿بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ ٱلْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ * وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ * وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ * وَ إِنَّهُ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ﴾[۲].

ابوحمزه از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾[۳] یعنی دربارهٔ ولایت اختلاف دارید ﴿يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾[۴]، و هر که از ولایت برگردد از بهشت برگشته است[5].

عبدالله بن جندب گفته است: از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ ٱلْقَوْلَ﴾[۶] پرسیدم. فرمود: امامی به امامی دیگر[۷].

امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ هُدُوا إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ﴾[۸] فرموده: مقصود حمزه، جعفر، عبیده، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار است که به امیرمؤمنان علیه‌السلام راه یافته‌اند[۹].

---

۱. حاقه / ۴۱: و آن گفتار شاعری نیست که کمتر بدان ایمان دارید.

۲. حاقه / ۴۳ ـ ۵۲: پیام فرودآمده‌ای است از جانب پروردگار جهانیان و اگر او پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می‌گرفتیم، و سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع از عذاب او نمی‌شد. در حقیقت قرآن تذکاری برای پرهیزگاران است و ما به راستی می‌دانیم که از میان شما تکذیب‌کنندگانی هستند و آن واقعاً بر کافران حسرتی است و این قرآن بی‌شبهه، حقیقتی یقینی است. پس به پاس نام پروردگار بزرگت تسبیح‌گوی.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۳۳/۱.

۳. ذاریات / ۸: که شما در سخن گوناگونید.

۴. ذاریات / ۹: تا هرکه از آن برگشته برگشته باشد.

۵. ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۳۱۱؛ کلینی، الکافی، ۴۲۲/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۴۱.

۶. قصص / ۵۱: و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم.

۷. ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۳۵؛ کلینی، الکافی، ۴۱۵/۱؛ طوسی، الامالی، ۲۹۴؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۴۱/۲.

۸. حج / ۲۴: و به گفتار پاک هدایت می‌شوند.

۹. ← کلینی، الکافی، ۴۲۶/۱.

فصل ۱۱

او حجت، ذکر، آیت، فضل، رحمت و نعمت خدا است

حجت

در تاریخ خطیب و در الاحن والمحن آمده که انس روایت کرده است پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نگریست و فرمود: «من و این حجت خدا بر خلق اوییم»[1].

در فردوس دیلمی است که فرمود: «من و علی علیه السلام حجت خدا بر بندگان اوییم»[2].

در حساب جمل، عبارت «کمال حججی بعلیّ» در صد و دوازده معادل[3] است. همچنین عبارت «من الحجة علی خلقه و وصی المصطفی علی اهده» هم‌وزن «المرتضی علی بن ابی‌طالب» است و هر یک از این دو عبارت معادل هزار و ششصد و نود و هشت هستند.

ابن‌حماد گفته است:

---

۱. «انا و هذا حجة الله علی خلقه». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۸۸/۲.

۲. «انا و علی حجة الله علی عباده». روایت را به رغم جست‌وجو در الفردوس نیافتم، هر چند این روایت در دیگر منابع آمده است. برای نمونه ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۰۹/۴۲.

۳. سوی دیگران معادله در متن نیامده است. یا درگذر ایام به تغییر و تبدیل افتاده و یا مؤلف برای آن جایی خالی گذاشته و سپس پر کردن آن را از یاد برده یا بدین کار توفیق نیافته است.

مشابه این پدیده در چند جای دیگر کتاب نیز هست.

ای حجت خدا و ای دلیل حق، راه به سوی تو روشن است[۱].

هم گفته است:

ای ابوالحسن، تو حجت خدایی که بر ما ثابت شده و در میان ما برخاسته است[۲].

نیز گفته است:

او حجت بزرگی است که به ولایت او حلال زادگان روزگار از دیگران بازشناخته شوند[۳].

ذکر

ابوصالح از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِى فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾[۴] گفته است: هرکس ولایت علیؑ واگذارد خداوند او را از دیدن و شنیدن حق کور و کر کند[۵].

ابوبصیر از امام صادقؑ روایت کرده که دربارهٔ این آیه فرموده: مقصود ولایت امیرمؤمنانؑ است.

ابوبصیر گوید: پرسیدم: ﴿وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْمىٰ﴾[۶] یعنی چه؟

فرمود: یعنی در آخرت بصیرت ندارد و در دنیا نیز دلش از دیدن ولایت امیرمؤمنانؑ کور است. پس فرمود: چنین کسی در آخرت سرگردان است و می‌گوید: ﴿لِمَ حَشَرْتَنِى اَعْمىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذٰلِكَ اَتَتْكَ اٰيَاتُنَا﴾[۷] و آن آیات ائمه‌اند ﴿فَنَسِيتَهَا وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسىٰ﴾[۸]، یعنی آن آیات را

---

۱. یــا حــجة الله و الدلیــل عــلی ——— الحـق الیک السـبیل قـد وضحا

۲. و حـجته التـی ثـبتت و قـامت ——— عــلینا یــا ابــاحسن و فــینا

۳. هو الحـجة العـظمی الذی بـولایته ——— تـبین أولاد الحـلال مـن العـهر

۴. طه / ۱۲۴: و هرکس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ و سختی خواهد داشت.

۵. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۶۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۹۶/۱.

۶. طه / ۱۲۴: و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم.

۷. طه / ۱۲۵ و ۱۲۶: چرا مرا نابینا محشور کردی، با آن‌که بینا بودم؟ می‌فرماید: همان‌طور که نشانه‌های ما بر تو آمد.

۸. طه / ۱۲۶: و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان‌گونه فراموش می‌شوی.

وا گذاشتی و امروز هم چونان که امامان را وانهادی و از ایشان فرمان نبردی و به سخن ایشان گوش نسپردی در دوزخ وانهاده شوی.

آن‌گاه فرمود: ﴿وَكَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ﴾[1]، یعنی بدین‌سان کسانی را که به ولایت امیرمؤمنان علیه السلام شرک ورزند سزا دهیم[2].

در کتاب ابن‌رمیح[3] آمده است: امام باقر علیه السلام دربارهٔ ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ * إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾[4] فرمود: مقصود امیرمؤمنان علیه السلام است[5].

ابن‌عباس دربارهٔ ﴿ذِكْرًا * رَسُولًا﴾[6] گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله ذکری از جانب خداوند است و علی علیه السلام ذکری از محمد صلی الله علیه و آله. چونان که فرمود: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾[7].

در تفسیر ثعلبی است که علی علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾[8] فرمود: «اهل الذکر ما هستیم»[9].

در ابانه ابوالعباس فلکی است که علی علیه السلام فرمود: «زنهار که ذکر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و اهل ذکر ما هستیم. ماییم راسخان در علم، ماییم منار هدایت و پرچم‌های تقوا، و مثل‌ها برای ما زده شده است»[10].

---

۱. طه / ۱۲۷: و این‌گونه هر که را به افراط گراییده و به نشانه‌های پروردگارش نگرویده است سزا می‌دهیم و قطعاً شکنجهٔ آخرت سخت‌تر و پایدارتر است.

۲. ← کلینی، الکافی، ۴۴۵/۱ و ۴۳۶.

۳. نام کامل او ابوسعید احمد بن محمد نخعی نسوی مشهور به ابن‌رمیح (د. ۳۵۷ ق.) است و البته از کتاب او اطلاعی در دست نیست. جز آن‌که ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۶۰) از کتابی با نام اثبات الوصیة لامیرالمؤمنین علیه السلام برای او یاد کرده و آقابزرگ نیز در الذریعة (۱۱۰/۱) همین را گزارش کرده است. دربارهٔ شرح حال او همچنین ← زرکلی، الاعلام، ۲۰۹/۱؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۱۰۲/۲ و ۱۰۳.

۴. ص / ۸۶ و ۸۷: بگو: مزدی بر این رسالت از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم. این قرآن جز پندی برای جهانیان نیست.

۵. ← کلینی، الکافی، ۲۸۷/۸.

۶. طلاق / ۱۰ و ۱۱: تذکاری، پیامبری.

۷. زخرف / ۴۴: و به راستی که قرآن برای تو و برای قوم تو مایهٔ تذکری است.

۸. نحل / ۴۳: پس از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید.

۹. «نحن اهل الذکر». ← الکشف و البیان، ۲۷۰/۶.

۱۰. «الا ان الذکر رسول الله و نحن اهله و نحن الراسخون فی العلم و نحن منار الهدی و اعلام التقی و لنا ضربت الامثال».

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «دانش پیامبران و دانش اوصیا و آگاهی از آنچه تا روز قیامت رخ دهد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داده شده بود»[1].

امام سپس این آیه را خواند: ﴿هٰذَا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلِی﴾[2] و فرمود: یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله[3].

ابن‌مکی گفته است:

نام او در قرآن بی‌پرده آشکار است و نیز در تورات و انجیل و زبور.

خداوند او را به دانش‌ها گزین ساخته است و او از هر راز نهفتهٔ درون خبر دهد.

او پاسبان دانش است که آن را از برادر خویش از خداوند گرفته و از خدای لطیف خبیر خبر گوید[4].

دیگری گفته است:

امام من آن است که در کتاب ذکر از او یاد شده و همان است که خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله به ولایت او اشاره کرده است[5].

آیات

امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿لَوْ اَنَّ اَللّٰهَ هَدٰینِی لَکُنْتُ مِنَ اَلْمُتَّقِینَ﴾[6] فرموده است: یعنی اگر به ولایت علی علیه‌السلام راه می‌نمود. اما خداوند بدیشان چنین پاسخ گفته است: ﴿بَلیٰ قَدْ جَآءَتْكَ اٰیَاتِی فَکَذَّبْتَ بِهَا وَ اَسْتَکْبَرْتَ وَکُنْتَ مِنَ اَلْکَافِرِینَ﴾[7].

---

۱. «ان النبی اوتی علم النبیین و علم الوصیین و علم من هو کائن الی یوم القیامة».

۲. انبیاء / ۲۴: این است یادنامهٔ هر که با من است و یادنامهٔ هرکه پیش از من بوده است.

۳. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۶۳.

۴.
ذکره فی القرآن غمر السفور — و التوراة ثم الانجیل ثم الزبور
خصه الله بالعلوم فاضحی — و هو ینبیء بسر کل ضمیر
حافظ العلم عن أخیه عن اللّه — خبیراً عن اللطیف الخبیر

۵.
امامی هو المذکور فی الذکر و الذی — أشار الیه بالولا خاتم الرسل

۶. زمر / ۵۷: اگر خدایم هدایت می‌کرد مسلماً از پرهیزگاران بودم.

۷. زمر / ۵۹: آری، نشانه‌های من بر تو آمد و آن‌ها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از جمله کافران شدی.

امیرمؤمنان علیه السلام خود می‌فرمود: «خدای را آیتی بزرگ‌تر از من نیست»[۱].

سید حمیری گفته است:

تو پس از من آیتی برای مردمانی و ایشان را می‌آزمایی که یقین ندارند[۲].

شاعری دیگر گفته است:

روزگار جوانی سپری شد و پیری روی نهاد و مرا بیدار کرد و راه را شناختم،

و این شناخت را کامل ساختم و آهنگ چیزی کردم که خدای درباره‌اش پیمانی استوار ستانده بود،

و مصطفی صلی الله علیه و آله بر او تأکید نهاده و هر دم برایش حقوقی مقرر فرموده بود،

و از میان همهٔ یاران، او را برادر خویش گرفته و به راستی که او بدین برادری سزامند بود،

و مصطفی صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به همسری او داد و با او مهربان و مهرورز بود[۳].

فضل

ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾[۴] فرموده: مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[۵]. ابن‌مسعود چنین قرائت می‌کرد: «فان تولوا اعداءه و اتباعهم ف ﴿إِنِّيَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾»[۶].

---

۱. «ما لله آیة اکبر منّی». ← صفار، بصائر الدرجات، ۹۷؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۹/۱ و ۱۳۲/۲ و ۴۰۱.

۲.

و انک آیة للناس بعدی	تخبر انهم لایوقنونا

← دیوان السید الحمیری، ۴۲۹.

۳.

تولی الشباب و جاء المشیب	فایقظنی فعرفت الطریقا
فتممته قاصداً للذی	له اخذ الله اخذاً وثیقا
و اکده المصطفی موجباً	له کل وقت علیه حقوقا
و واخاه من دون اصحابه	و کان بذلک منه حقیقا
و زوجه المصطفی فاطماً	و کان علیه عطوفا شفیقا

۴. هود / ۳: و به هر شایستهٔ نعمتی از کرم خود عطا کند.

۵. ← قمی، تفسیر القمی، ۳۲۱/۱.

۶. اگر دشمنان او و پیروانشان را به ولایت گیرید، من از عذاب روز سترگ بر شما بیمناکم.

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از ابوصالح روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ ٱلنَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾[۱] گفته است: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به علم و عقل بر تری بخشید.

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دربارهٔ ﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ﴾[۲] و نیز آیهٔ ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾[۳] فرموده‌اند: این آیه‌ها در شأن اهل بیت نازل شده است[۴].

ابوالحسین پادشاه گفته است:

او را برای اوصیا پسندید و برگزید؛ چراکه پس از مصطفی برترین بود.

هرکس او را بر همهٔ مردمان برتر نداند به راهی ناراست گام نهاده است[۵].

رحمت

در تاریخ بغداد است که سدی و کلبی از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفته است: ﴿بِفَضْلِ ٱللَّهِ﴾ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله ﴿وَ بِرَحْمَتِهِ﴾[۶] یعنی علی علیه السلام[۷].

امام باقر علیه السلام فرموده است «فضل الله» اقرار به پیامبر صلی الله علیه و آله و «رحمة» اقرار به ولایت علی علیه السلام است[۸].

ابن‌عباس دربارهٔ ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ﴾[۹] گفته ﴿بِفَضْلِ ٱللَّهِ﴾ محمد و ﴿رَحْمَتِهِ﴾ علی علیه السلام است[۱۰].

←

بخش پایانی این عبارت آیهٔ ۵۹ سورهٔ اعراف در قرائت رایج یعنی قرائت حفص از عاصم است.

۱. اسراء / ۵۵: و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم.

۲. مائده / ۵۴: این فضل خدا است. آن را به هر که بخواهد می‌دهد.

۳. نساء / ۳۲: و زنهار، آنچه را خداوند به سبب آن بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده آرزو مکنید.

۴. ← طبرسی، جوامع الجامع، ۵۰۸/۱.

۵. قد ارتضاه للوصاة و اصطفى — لأنه الافضل بعد المصطفى

من لم یفضله علی البریة — فهو لغیر رشده سویة

۶. یونس / ۵۸: به فضل و رحمت خدا.

۷. ← تاریخ بغداد، ۲۱۸/۵.

۸. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۸۳.

۹. نساء / ۸۳: و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود ...

۱۰. این مضمون در منابع امامی از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۶۱/۱؛ قمی، تفسیر القمی،

←

گفته است [؟]: ﴿فَضْلِ ٱللهِ﴾ علی‌علیه‌السلام و ﴿رَحْمَتُهُ﴾ فاطمه‌علیهاالسلام است.

امام باقرعلیه‌السلام دربارهٔ ﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾[1] فرموده است: رحمت یعنی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام[2].

ابن‌علویه گفته است:

این همان است که از خودگذشتگی‌هایش در یاری من، مرا از آسیب‌ها ایمن ساخت.

فضل خدا منم و رحمت پروردگارتان این است و آفتِ طاعت شیطان است[3].

نعمت

امام باقرعلیه‌السلام دربارهٔ ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللهِ﴾[4] فرموده است: خداوند ولایت علی‌علیه‌السلام را بدیشان شناساند و آنان را به ولایت او امر کرد. اما آن‌ها پس از درگذشت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله انکار کردند[5].

مجاهد دربارهٔ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ ٱللهِ كُفْرًا﴾[6] گفته است: امویان به محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان او کافر شدند[7].

در روایتی از امام باقرعلیه‌السلام چنین آمده است: برخی گفتند: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آن اندازه شیفتهٔ علی‌علیه‌السلام شده است که هیچ خطایی بر او نبینند. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿نٓ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَآ أَنتَ

← ۳۱۳/۱، البته در ذیل آیه‌ای دیگر.

۱. شوری / ۸: هر که را بخواهد به رحمت خویش در می‌آورد.

۲. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۲۹.

۳.
هذا الذی دون الجبلة نصره — بالنفس منه ما حواه وقانی
فضل الاله انا و رحمة ربکم — هـذا و آفـة طـاعة الشـیطان

۴. نحل / ۸۳: نعمت خدا را می‌شناسد.

۵. برای مضمون ← کلینی، الکافی، ۴۲۷/۱.

۶. ابراهیم / ۲۸: آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند ننگریستی؟

۷. هر چند در تفسیر مجاهد (۳۳۵/۱) چنین آمده که «نعمة الله» را به محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله تفسیر کرده و مقصود سخن را کافران قریش دانسته که در بدر کافر شدند، اما در منابعی دیگر این سخن از امام باقرعلیه‌السلام و امام صادق‌علیه‌السلام نقل شده است. ← کلینی، الکافی، ۱۰۲/۸؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۲۸/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۲۱.

بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ * وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ * وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ * فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ * بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ﴾[۱].

در تفسیر وکیع آمده که ابن‌عباس چنین گفته است: ﴿**أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا**﴾[۲] مگر تو را نزد ابوطالب یتیم نیافت؟ ﴿**فَآوىٰ**﴾ و تو را به پناه ابوطالب درآورد تا تو را بپرورد و پاس بدارد ﴿**وَوَجَدَكَ**﴾[۳] و مگر تو را در میان مردمی گمراه نیافت و آنان را به واسطهٔ تو به توحید هدایت نکرد؟ ﴿**وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنىٰ**﴾[۴] پس تو را به دارایی خدیجه ثروتمند ساخت. ﴿**فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**﴾[۵]؛ قرآن را آشکار ساز و با آنان از آن نعمت‌ها که خدایت به تو داده است سخن بگوی[۶].

حسن [بصری] گفته است: ﴿**وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**﴾[۷] یعنی از محمد صلی الله علیه و آله، از منت‌های ابوطالب بر تو و از فضیلت‌های علی علیه السلام در کتاب خدا برای مردم بگو تا به ولایت او عقیده یابند.

این به شهرت رسیده که ﴿**وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**﴾[۸] در روز غدیر نازل شده است[۹].

---

۱. قلم / ۱ ـ ۶: نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند که تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی و بی‌گمان تو را پاداش بی‌منت خواهد بود و راستی که تو را خویی والا است. به زودی خواهی دید و خواهند دید که کدام یک از شما دستخوش جنونید.

برای روایت ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۹۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ۸۷/۱۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۹/۲. ناگفته نماند خطا و درهم ریختگی متن به استناد منابع تصحیح و ترجمه شده است.

۲. ضحی / ۶: مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد؟

۳. ضحی / ۷: و تو را یافت.

۴. ضحی / ۸: و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید.

۵. ضحی / ۹ ـ ۱۱: و اما تو نیز به پاس نعمت ما یتیم را میازار و گدا را مران و از نعمت پروردگار خود با مردم سخن‌گوی.

۶. برای بخش‌هایی از این تفسیر بدون انتساب ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۸۲/۱۰ ـ ۳۸۶؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۶۹.

۷. ضحی / ۱۱.

۸. مائده / ۳: و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم.

۹. منابع این خبر در فصل مربوط به غدیر گذشته است. در عین حال برای نمونه ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۱۸/۱؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۴۶۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۰۱/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۲۶۳/۱؛ همو، مجمع البیان، ۲۷۵/۳.

سید حمیری گفته است:

و نعمت بزرگ من بر خلق است، هر که سپاس آن نعمت گزارد این نعمت بر او پایدار گردد و تمامش به او داده شود[۱].

ناشی گفته است:

ای نعمت خداوند که به سپاسگزاری‌اش روزی مردمان را چنان‌که خواسته فراوان ساخته است.
جبرئیل به شما افتخار کند و به این که یادتان میان مردمان است بر شما غبطه برد[۲].



۱. و نعمتی الکبری علی الخلق من غدا — لها شاکراً دامت و اعطی تمامها
← دیوان السید الحمیری، ۳۸۹.

۲. یا نعمة الله التی بشکرها — یبسط من رزق الانام ما بسط
جبریل اضحی بکم مفتخراً — بذکرکم بین البرایا مغتبط

فصل ۱۲

او رضوان، احسان، جنت، فطرت، «دابة الارض»، بقیه، ساعت، یسر و مقدم است

رضوان

امام باقر علیه السلام دربارهٔ ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾[1] فرموده است: آنان علی علیه السلام را خوش نداشتند با این که خداوند در روز بدر، حنین، روز بطن نخله، روز ترویه و روز عرفه به ولایت او فرمان داده و در حجی که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجدالحرام باز داشته شد و در جحفه و خم پانزده آیه دربارهٔ او نازل شده بود[2].

احسان

همچنین مقصود آیهٔ ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾[3] علی علیه السلام بود[4].

---

۱. محمد / ۲۸: زیرا آنان از آنچه خدا را به خشم‌آورده پیروی کرده‌اند و خرسندی او را خوش نداشتند. پس اعمالشان را باطل گردانید.

۲. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶.

۳. توبه / ۱۰۰: و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند.

۴. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۷۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۳۳/۱ و ۳۳۴.

این نیز پیشتر در کتاب حاضر گذشت که مقصود از ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَٱلْإِحْسَانِ﴾[1] علی علیه السلام و فرزندان او است[2].

ناشی گفته است:

ستوده و نزد پروردگار خویش والامنزلت و بلندمرتبت و آبرومند است و وساطت او بازگردانده نشود. بندهٔ گزیدهٔ خداوند عرش و نفس محمد صلی الله علیه و آله است و در میان مردم برترین کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله با او به مباهله رفت[3].

ابن‌زاذان و ابوداوود سبیعی از ابوعبدالله جدلی نقل کرده‌اند که گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ ﴿مَنْ جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا﴾[4] فرمود: «ای ابوعبدالله حسنه محبت ما و سیئه دشمنی با ما است»[5].

در تفسیر ثعلبی است که فرمود: نمی‌خواهی تو را از حسنه‌ای بیاگاهانم که هرکس انجام دهد به بهشت درآید و از سیئه‌ای خبر دهم که هرکس انجام دهد خداوند او را به روی در آتش درافکند؟

راوی گوید: گفتم: چرا.

فرمود: «حسنه محبت ما و سیئه دشمنی با ما است»[6].

امام باقر علیه السلام فرموده است: «حسنه ولایت و محبت علی علیه السلام است و سیئه دشمنی و کینهٔ او که با وجود آن هیچ عمل بالا نرود»[7].

---

۱. نحل / ۹۰: در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری فرمان می‌دهد.

۲. نیز ← القاب الرسول صلی الله علیه و آله و عترته، ۱۳.

۳. حمید رفیع القدر عند ملیکه / رفیع وجیه لاترد وسائله
و خلصان رب العرش نفس محمد / و قد کان من خیر الوری من یباهله

۴. انعام / ۱۶۰: هرکس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هرکس کار بدی بیاورد جز مانند آن جزا نیابد.

۵. «یا اباعبدالله، الحسنة حبنا و السیئة بغضنا». ← الاصول الستة عشر، ۱۱۷؛ برقی، المحاسن، ۱۵۰/۱؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۷۱/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۱۵۸/۱؛ ۵۱۳/۲ و ۴۴۲/۳؛ طوسی، الامالی، ۴۹۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۱۰/۷.

۶. «الحسنة حبنا و السیئة بغضنا». ← الکشف و البیان، ۲۳۰/۷.

۷. «الحسنة ولایة علی و حبه و السیئة عداوته و بغضه و لایرفع معها عمل». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶.

امام علیه‌السلام در تفسیر ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾[۱] فرموده: مقصود مودت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

این خبر را ثعلبی از ابن‌عباس روایت کرده است[۲].

ابن‌حجاج گفته است:

تو امام هدایت‌یافتهٔ مایی. ولی مخالفان ما را امامی نیست.

تو همان ریسمان استواری که فرمان یافته‌ای و این ریسمان را از خدا گسستنی نیست[۳].

فطرت

امام رضا علیه‌السلام از پدر خود، از جد خود روایت کرده که دربارهٔ ﴿فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا﴾[۴] فرموده: مقصود توحید است و این‌که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا و علی علیه‌السلام امیرمؤمنان است. توحید تا این‌جا است[۵].

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: مردی نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: آیا هر کس بگوید «لااله‌الاالله» مؤمن است؟

فرمود: «دشمنان ما به یهودیان و مسیحیان می‌پیوندند. شما به بهشت در نمی‌آیید مگر آن‌که مرا دوست بدارید و هرکه پندارد که این مرد ـ یعنی علی علیه‌السلام ـ را دشمن دارد و در عین حال دوست من است دروغ می‌گوید»[۶].

---

۱. شوری / ۲۳: و هرکس نیکی‌ای به جای آورد برای او در ثواب آن خواهیم افزود.

۲. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۳۱۴/۸. البته در این روایت «المودة لآل محمد» آمده است. تفسیر حسنه به مودت اهل بیت در منابع امامیه به فراوانی دیده می‌شود. از آن جمله ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۵۳/۱؛ مفید، الارشاد، ۸/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۷۰؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۹۷.

۳.

فانت امامنا المهدی فینا	و لیس لمن یخالفنا امام
و انت العروة الوثقی امرت	فلیس لها من الله انفصام

۴. روم / ۳۰: همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است.

۵. «هو التوحید و محمد رسول الله و علی امیرالمؤمنین الی هیهنا التوحید». ← ابن‌بابویه، التوحید، ۳۲۹؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۲۱، در برخی متون «هو لااله‌الاالله و محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین ولی الله الی هیهنا التوحید» آمده است. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۵۵/۲.

۶. «ان اعدائنا تلحق بالیهود والنصاری انکم لاتدخلون الجنة حتی تحبونی و کذب من زعم انه یحبنی و یبغض هذا یعنی ←

در امالی طوسی[۱] و قمی[۲] و در مسند ابوالفتح حفار[۳] و مسند ابن‌شبل وکیل[۴] آمده است که علی بن بلال از امام رضا علیه السلام از پدران آن حضرت، از پیامبر صلی الله علیه و آله، از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم نقل کرده که گفته است: خداوند ـ تعالی ـ می‌فرماید: «ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام دژ من است. هر کس بدین دژ درآید از عذاب من در امان است»[۵].

امام رضا علیه السلام سپس فرمود: «با شروط آن، و من از شروط آن هستم»[۶].

دعبل گفته است:

دعبل برای آن روز که خدای خویش را ملاقات کند این را آماده کرده است که خدایی جز الله نیست.

این را از سر راستی می‌گوید. امید که خداوند در روز قیامت او را رحمت کند.

خداوند مولای او است و پس از او پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از این دو نیز آن وصی مولای او است[۷].

بشنوی گفته است:

مرا نه از این باکی است که چون هنگام مرگم رسد خداوند در کدام سرزمین جانم بستاند،

→

علیا». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۴۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۲.

۱. ← الامالی، ۵۸۹، البته با ساختاری متفاوت با ساختار روایت در کتاب حاضر.

۲. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۰۶.

۳. نام کامل او هلال بن محمد بن جعفر بن سعدان مرزبان (۳۲۲ ـ ۴۱۴ ق.) و از مشایخ شیخ طوسی است و الامالی، و اجزائی در حدیث یا جزء فی الحدیث از آثار او است. ← زرکلی، الاعلام، ۹۲/۸؛ بغدادی، هدیة العارفین، ۵۱۰/۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۶/۲ و ۳۱۷ و ۱۰۱/۵.

شاید مسند او همین جزء فی الحدیث باشد.

۴. ظاهراً مقصود علی بن شبل بن اسد وکیل از مشایخ شیخ طوسی است. از کتاب او اطلاعی به دست نیاوردم.

۵. «ولایة علی بن ابی‌طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی».

۶. «بشروطها و انا من شروطها».

۷. أعـد لله یـوم یـلقاه دعـبل ان لا اله إلا هـو

یقولها صادقا عساه بها یرحـمه فـی القـیامة الله

الله مولاه و النـبی و مـن بـعدهما فـالوصی مـولاه

← شعر دعبل بن‌علی الخزاعی، ۲۷۵.

و نه از این که کجا در خاک نهاده شوم و چه کسی با خاکم نامهربانی و بی‌وفایی کند،
آن‌گاه که گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و او در آنچه تقدیر کند حق است،
و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیامبر است و علی علیه السلام برادر او است،
و فاطمه علیها السلام آن پیراسته‌بانو دخت پیامبری است که ما را به آن‌که راه نمود هدایت کرد،
و دو فرزند آن دو که سروران منند و خوشا برده‌ای که این دو آقایش باشند[1].

«دابة الارض»

امام رضا علیه السلام دربارهٔ ﴿تَتْبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ﴾[2] فرموده: مقصود زلزلهٔ زمین است که خروج دابّه را در پی دارد[3].

امام علی علیه السلام همچنین در مورد ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَّةً مِنَ ٱلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾[4] فرموده: مقصود علی علیه السلام است[5].

ابوعبدالله جدلی گفته: امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «من دابة الارض هستم»[6].

در حلیة الاولیاء است که انس و ابوبرزه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: «پروردگار جهانیان دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام به من سفارشی سپرد و فرمود: او پرچم هدایت، منار ایمان، امام اولیای

۱.

و لست ابــالی بأی البــلاد	قضی الله نحبی إذا ما قضاه
و لا این حطت إذاً مضجعی	و لا من جفاه و لا من قلاه
إذا کــــنت اشــهد ان لا إلـ	ـه إلا هــو الحـق فیما قضاه
و ان مــحمدا المــصطفی	نــبی و ان عــلیاً أخــاه
و فاطمة الطهر بنت الرسول	رسـولا هـدانـا الی ما هـداه
و ابــناهما فــهما سـادتی	فـطوبی لعـبد هـما سـیداه

۲. نازعات / ۷: و از پی آن لرزه‌ای دگر افتد.

۳. البته در منابع از این یاد شده که مقصود از «رادفه» علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. همین روایت نیز ذکر مطلب حاضر را در این‌جا توجیه خواهد کرد. برای روایت ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۳۷.

۴. نمل / ۸۲: جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید.

۵. ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۳۰؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۳۰/۲ (هر دو روایت به صورت مشروع).

۶. «انا دابة الارض». ← مقدسی، البدء و التاریخ، ۲۰۳/۲.

من و نور همهٔ کسانی است که از من فرمان برند»[۱].

عونی گفته است:

او دابة الله است که بر همهٔ امت نشان نهد،

و این نشان بر پیشانی ایشان گذارد تا فرزانگان بازشناخته شوند[۲].

سید حمیری گفته است:

او همان است که بر چهره‌ها نشان نهد تا دشمن او با نشان بر پیشانی، خدا را ملاقات کند[۳].

همو گفته است:

چون دابة الارض برخیزد هیچ یک از دشمنان او را فرونگذارد، مگر آن‌که نشان بر او نهد و لگام در بینی او افکند.

هرگاه کسی از آدمیزادگان و جنیان را دیدی که از دوستان او نیستند نشانش این است که لگام در بینی‌اش افکنده‌اند[۴].

امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده است: «ما کعبهٔ خداییم. ما قبلهٔ خداییم»[۵].

---

۱. «ان رب العالمین عهد لی عهداً فی علی بن ابی‌طالب، فقال انه رایة الهدی و منار الایمان و امام اولیائی و نور جمیع من اطاعنی». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۶/۱.

۲.

و دابـــة الله التـــی	تـــوسم کـــل الامـــة
بـــمیسم فـــی الجـبهة	فـــیعرف الافـــاضل

۳.

و هـو الذی یسم الوجوه بـمیسم	حـــتی یـــلاقی عـــدوه مـوسوما

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۴.

۴.

إذا خـرجت دبـابة الارض لم‌تدع	عـــدواً له الا حـــطیما بـــمیسم
متی یراها من لیس من اهل وده	من الانس و الجن العفاریت یحطم

← همان، ۴۰۴ و ۴۰۵.

۵. «نحن کعبة الله نحن قبلة الله». این خبر در مستدرک سفینة البحار نمازی (۴۰۴/۸) به تفسیر عیاشی نسبت داده شده ←

ابوالفضل[۱] گفته است:

او قبلهٔ خدا است که خدایش برایمان آشکار ساخت و او شهاب نور هدایت است که یک می‌درخشد.
اگر او نبود، نه پیامبر صلی الله علیه و آله را آیتی بود و نه برای پیروان اسلام بابی گشوده[۲].

عونی گفته است:

امام من محراب هدایت و کانون تقوا است و پیامبر بلندمرتبه صلی الله علیه و آله او را منبر علم و فضل نام نهاد.
او قبلهٔ میانی است که گروهی را بر گردش می‌بینی، طایفه‌ای که حرم و حل خدای بزرگ باشند.
او آیت کبری و حجت بزرگی است که بر هر کدام از ما که او را عقلی باشد اقامه شده است[۳].

بقية الله

آیهٔ ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾[۴] دربارهٔ علی علیه السلام و فرزندانش نازل شده است[۵].

عونی گفته است:

آیت و بقیه‌ای پسندیدهٔ پروردگار ما و حجتی هویدا است که عاقل بدان گراید[۶].

→

است. در بحار الانوار (۳۳/۲۴) و در تفسیر کنز الدقائق مشهدی (۲۲/۱) این روایت از طریق شیخ طوسی، به فضل بن شاذان، به داوود بن کثیر، به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است. منبع بحار الانوار نیز کنز الفوائد کراجکی است، هر چند خبر را در این اثر نیافتم.

۱. ابن‌شهرآشوب در جاهایی دیگر از کتاب حاضر از ابوالفضل تمیمی، ابوالفضل اسکافی و ابوالفضل همدانی شعر نقل کرده است.

۲.
هو قبلة الله التی اظهرها لنا — و شهاب نور للهداية تلمع
لولاه لم یک للنبی دلالة — و لملة الاسلام باب یشرع

۳.
امامی محراب الهدی معشر التقی — سماء المعالی منبر العلم و الفضل
هو القبلة الوسطی تری الوفد حولها — و هم حرم الله المهيمن و الحل
و آيته الكبری و حجته التی — اقیمت علی من کان منا له عقل

۴. هود / ۸۶: باقیماندهٔ خدا برای شما بهتر است.

۵. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۳۳۰.

۶.
و آية بقية لربنا مرضية — و حجة سنية يصبوا اليها العاقل

ساعت

علی بن حاتم در کتاب اخبار ابوالفرج بن شاذان[۱] آورده است که آیهٔ ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ﴾[۲] یعنی ولایت علی علیه‌السلام را نپذیرفتند.

همین مضمون از امام رضا علیه‌السلام نیز روایت شده است[۳].

یُسر

امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾[۴] فرمود: «یسر» علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و «عسر» فلانی و فلانی»[۵].

باری، امیرمؤمنان علیه‌السلام در حسب و نسب، در دانش و ادب، در ایمان و جهاد و در پدر و مادر بر همه مقدم است.

عونی گوید:

چه کسی بود که غبار از چهرهٔ احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برگرفت و در جنگ‌ها پیوسته پایدار و پیشتاز بود؟[۶]

ابن‌طوطی گفته است:

بر پیمان محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استوار بماند و پس از او که دیگر مردمان برگشتند، از آن برنگشت[۷].

---

۱. در نسخهٔ عربی چنین آمده است: «علی بن‌حاتم فی کتاب الاخبار لابی الفرج بن‌شاذان». اما این عبارت ابهام‌های فراوانی دارد و معلوم نیست از کتاب علی بن‌حاتم قزوینی سخن می‌گوید یا از کتاب ابوالفرج اصفهانی یا اثری از ابن‌شاذان.

۲. فرقان / ۸۶: بلکه آن‌ها رستاخیز را دروغ خواندند.

۳. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۱۲؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۸۷.

۴. بقره / ۱۸۵: خدا برای شما آسانی را می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.

۵. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۸۲/۱.

۶. و من کشف الهیجاء من وجه احمد — و مازال قدما فی الحروب مقدما

۷. اقام علی عهد النبی محمد — و لم یتغیر بعده اذ تغیروا

فصل ۱۳

او معنا و مقصود انسان، رجل، رجال، عبد، عباد و والد است

انسان

در تفسیر اهل بیت آمده که مقصود از ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ﴾[1] علی علیه‌السلام است و تقدیر کلام این است که «ما اتی علی الانسان زمان من الدهر الا وکان فیه ﴿شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾[2]؛ هیچ زمانی بر انسان نگذشته مگر این‌که در آن زمان او [= علی علیه‌السلام] چیزی یادشدنی بوده است. چگونه مذکور نباشد، در حالی که اسم او بر پایهٔ عرش و بر دروازهٔ بهشت مکتوب بوده است؟ گواه این تفسیر نیز آن‌که در جایی دیگر فرمود: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ﴾[3] و روشن است که آدم علیه‌السلام از نطفه آفریده نشده بود.

امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ آیه‌های ﴿كَلَّآ إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ * فِى صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍۭ * بِأَيْدِى سَفَرَةٍ * كِرَامٍۭ بَرَرَةٍ﴾[4] فرموده است: یعنی به دستان ائمه علیهم‌السلام.

---

۱. انسان / ۱: آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت؟

۲. انسان / ۱: چیزی قابل ذکر.

۳. انسان / ۲: ما انسان را از نطفه آفریدیم.

۴. عبس / ۱۱ ـ ۱۶: زنهار، چنین مکن. این آیات پندی است تا هر که بخواهد از آن پند گیرد، در صحیفه‌هایی ارجمند، والا و پاک‌شده، به دست فرشتگانی، ارجمند و نیکوکار.

دربارهٔ ﴿قُتِلَ ٱلْإِنْسَانُ﴾[۱] نیز فرموده: مقصود از انسان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و ﴿مَآ اَكْفَرَهُ﴾[۲] یعنی چه چیز او را نزد ایشان کافر نمایاند تا او را کشتند؟ یعنی چه کاری کرد که او را کشتند؟[۳]

امام کاظم علیه السلام فرموده است: «ان ولایة علی ﴿لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ * وَ اِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ﴾ و ان علیا ﴿لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ﴾ و ان ولایته ﴿لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ﴾»[۴].

در محبره است:

یا چه کسی بود که خوراک خود را بدان بینوا و بدان یتیم و بدان اسیر گرفتار بخشید؟

تا تلاوت‌کنندگان دربارهٔ او سوره‌ای تلاوت کردند که آغازش ﴿هَلْ اَتىٰ عَلَى ٱلْإِنْسَانِ﴾ است[۵].

رجل

حاکم حسکانی به سند از ابوالطفیل از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ﴾[۶] فرمود: من آن «رجل» هستم که تسلیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده‌ام[۷].

عیاشی به سند، از ابوخالد، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «آن مرد سرسپردهٔ راستین علی علیه السلام بود و شیعیان او»[۸].

---

۱. عبس / ۱۷: کشته شد انسان.

۲. عبس / ۱۷: او چقدر ناسپاس است.

۳. ← قمی، تفسیر القمی، ۴۰۵/۲.

۴. در حقیقت ولایت علی علیه السلام تذکاری برای پرهیزکاران است و ما به راستی می‌دانیم که از میان شما تکذیب‌کنندگانی هستند و می‌دانیم که علی علیه السلام حسرتی بر کافران است و این که ولایت او بی‌شبه حقیقتی یقینی است.

این روایت ناظر به آیه‌های ۴۸ تا ۵۱ سورهٔ حاقه است.

۵.
امن علی المسکین جاد بقوته / و مع الیتیم مع الاسیر العانی
حتی تلا التالون فیهم سورة / عنوانها ﴿هَلْ اَتىٰ عَلَى ٱلْإِنْسَانِ﴾

۶. زمر / ۲۹: مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است.

۷. «انا ذلک الرجل السلم علی رسول الله». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۷۶/۲، با تفاوتی بسیار اندک.

۸. «الرجل السلم حقاً علی و شیعته». روایت را در تفسیر العیاشی نیافتم، هرچند در مجمع البیان طبرسی (۳۹۸/۸) از عیاشی نقل شده است.

سدی گفته است: عبدالرحمن بن ابی‌لیلی هر جا در هنگام روایت کردن می‌گوید: «مردی از اصحاب، رسول خدا صلی الله علیه و آله» یا می‌گوید «مردی از بدریان» مقصود او علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. یاران عبدالرحمن این نکته را می‌دانستند و زمانی که او این تعبیر را به کار می‌برد از نام کسی که مقصود او بود نمی‌پرسیدند.

رجال

این نیز ثابت شده که آیه‌های ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ﴾[1] و ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ﴾[2] دربارهٔ او نازل شده است[3].

کمیت گفته است:

جانم فدای آن‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را گفت: نزدیک من آی؛ تا فاصلهٔ خویش را با او کم کند.
آن سنجیده تدبیر و نیکبخت که از فروغ او بهره گیرند و هماره راستگو باشد[4].

ابوطاهر احمد بن محمد بن عشمه عدل به سند خود از ابن‌عباس برای ما روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [به علی علیه السلام] فرموده است: «تو برادر و همدم منی»[5].

عبد

آیهٔ ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا﴾[6] دربارهٔ او نازل شده است[7]. امیرمؤمنان علیه السلام خود در خطبهٔ بصره

---

۱. احزاب / ۲۳: مردانی که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.

۲. اعراف / ۴۶: و بر اعراف مردانی هستند.

۳. منابع این روایت پیشتر گذشته است.

۴.
نفسی فدا من رسول الله قال له ... منی و من بعده ادنی لتقلیل
الحازم الأمر و المیمون طائره ... و المستضاء به و الصادق القیل

بیت‌ها را در دیوان الکمیت نیافتم.

۵. «انت اخی و صاحبی». ← نسائی، خصائص علی علیه السلام، ۸۴؛ همو، سنن النسائی الکبری، ۱۲۵/۵؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۳۷۵/۶؛ ابویعلی، المسند، ۲۶۶/۴؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۳۰/۱؛ حلبی، السیر الحلبیة، ۲۸۶/۲.

۶. زخرف / ۵۹: جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده‌ایم نیست.

۷. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۵۷؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۸۶/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۰۳ و ۴۰۷.

فرموده است: «من بندهٔ خدا و برادر پیامبرﷺ خدایم. من صدیق اکبر و فاروق اعظم هستم و جز من کسی چنین نگوید مگر آن‌که دروغگو باشد»[1].

بدین‌سان علی‌علیه‌السلام به عنوان یک افتخار «بندهٔ» خدا است، چونان که خود در جایی دیگر فرمود: «مرا همین افتخار بس که بندهٔ تو باشم»[2].

ابوفراس گفته است:

فضیلت‌های او را در قرآن بخوانید و در آن تأمل کنید و معنایش را بشناسید.

اگر از میان همهٔ آنچه نازل شده جز ﴿هَلْ أَتىٰ﴾ درباره‌اش نازل نشده بود، همین او را بس بود.

چه کسی نخستین کسی بود که قرآن را از زبان پیامبرﷺ و از واژه‌های او گرفت و حکایت کرد؟

چه کسی آن هنگام که دشمنان پیامبرﷺ بستر او را در محاصره آورده بودند، ناشناس بر آن بستر خفت؟

چه کسی جز او مقصود این سخن خدایمان بود، آن‌گاه که از صادقان و قانتان سخن به میان آورد؟

چه کسی بود که جبرئیل از جانب پروردگار عرش بلند و از بهشت او را تحیتی ویژه آورد و تقدیم کرد؟

آیا روز کسا را از یاد برده‌اید که او و اطرافیانش با پیامبرﷺ در زیر یک چادر کوچک بودند؟

آن‌گاه که جبرئیل برای کسب افتخار گفت: من از شما هستم. این چیزی است که پیامبرﷺ فرموده است[3].

---

۱. «انا عبدالله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم لایقوله غیری الاکذاب». منابع خبر پیشتر گذشته است.

۲. «کفی لی فخرا ان اکون لک عبدا». برای متن با تفاوت‌هایی در ساختار عبارت ← کراجکی، معدن الجواهر، ۶۷؛ نیز مضمونی نزدیک ← ابن‌بابویه، الخصال، ۴۲۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۹؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۱۸۱.

۳.

اقرأوا عن القرآن ما فی فضله	و تأملوه و اعرفوا فحواه
لو لم‌ینزل فیه إلا هل أتی	من دون کل منزل لکفاه
من کان اول من حوی القران من	نطق النبی و لفظه و حکاه
من بات فوق فراشه متنکراً	لما أظل فراشه أعداه
من ذا أراد الهنا بمقاله	الصادقون القانتون سواه
من خصه جبریل من رب العلی	بتحیة من جنة و حباه

←

والد

ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾[۱] فرموده: مقصود از «والدین» رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است[۲].

سالم جعفی از امام باقر علیه السلام، همچنین ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: این آیه دربارهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.

در حدیث ابن‌جبله نیز همانند این روایت شده است.

ابوالمضا از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من و علی علیه السلام همان والدان هستیم»[۳].

از برخی از امامان علیهم السلام روایت شده که فرموده‌اند: آیهٔ ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ﴾[۴] دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است[۵].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «من و علی علیه السلام پدران این امتیم. من و علی علیه السلام ولی این امتیم»[۶].

از برخی از امامان علیهم السلام روایت شده که دربارهٔ آیه‌های ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ﴾[۷] فرموده‌اند: ﴿وَالِدٍ﴾ امیرمؤمنان علیه السلام است و ﴿مَا وَلَدَ﴾ امامان نسل او[۸].

←

أنسيتم يوم الكساء و انه	ممن حواه مع النبی كساه
اذ قال جبريل بهم متشرفاً	انا منكم قال النبی كذاه

← دیوان ابی‌فراس الحمدانی، ۳۴۷ و ۳۴۸.

۱. بقره / ۸۳؛ نساء / ۳۶؛ انعام / ۱۵۱؛ اسراء / ۲۳: به پدر و مادر نیکی کنید.

۲. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ تفسیر القمی، ۲۲۰/۱.

۳. «انا و علی الوالدان».

۴. لقمان / ۱۴: که شکرگزار من و پدر و مادرت باش.

۵. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۴۸/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۲۵.

۶. «انا و علی ابوا هذه الامة انا و علی مولیا هذه الامة». بخش نخست این متن در منابع آمده است. برای نمونه ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۲۷؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۹۱؛ همو، الامالی، ۶۵؛ همو، کمال الدین، ۲۶۱؛ همو، معانی الاخبار، ۵۲.

۷. بلد / ۱ ـ ۳: سوگند به این شهر و حال آن‌که تو در این شهر جای داری. سوگند به پدر و مادری چنان و آن کسی را که به

←

ثعلبی در ربیع المذکرین[۱] آورده، خرگوشی در شرف النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله از عمار و جابر و ابوایوب روایت کرده[۲]، در فردوس دیلمی[۳] آمده و در امالی[۴] طوسی از ابوالصلت به سند او از انس نقل شده، و این‌ها از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که فرموده است: «حق علی علیه‌السلام بر این امت چون حق پدر بر فرزند است»[۵].

در کتاب خصائص[۶] از انس روایت شده است: «حق علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بر مسلمانان چون حق پدر بر فرزند است»[۷].

در مفردات ابوالقاسم راغب آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «ای علی علیه‌السلام، من و تو پدران این امت هستیم و حق ما بر آنان گران‌تر از حق پدر و مادری است که از آن‌ها زاده شده‌اند. اگر از ما فرمان برند، ما آن‌ها را از آتش می‌رهانیم و به سرای آرامش می‌رسانیم و از بردگی در می‌آوریم و با آزادگان گزیده پیوندشان می‌دهیم»[۸].

قاضی ابوبکر احمد بن کامل گفته: این سخن بدان معنا است که حق علی علیه‌السلام بر هر مسلمانی آن است که هرگز او را فرمانی نکند. نزد ما نیز همین‌گونه است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ خداوند مقامش را بلندتر دارد ـ فرموده است: «من و تو پدران این امتیم».

←

وجود آورد.

۸. ← کلینی، الکافی، ۴۱۴/۱.

۱. سیوطی در طبقات المفسرین (۱۷) از این کتاب در ردیف آثار ثعلبی نام برده و در هدیة العارفین (۷۵/۱) نیز از آن یاد شده است. اما اثری از این متن به دست نیاوردم.

۲. ← شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۵۱۳/۵.

۳. ← الفردوس، ۱۳۲/۲.

۴. ← الامالی، ۵۴.

۵. «حق علی علی هذه الامة کحق الوالد علی الولد».

۶. مقصود الخصائص العلویة نطنزی است.

۷. «حق علی بن ابی‌طالب علی المسلمین کحق الوالد علی الولد».

۸. «یا علی انا و انت ابوا هذه الامة و لحقنا علیهم اعظم من حق ابوی ولادتهم فانا ننقذهم ان اطاعونا من النار الی دار القرار و نلحقهم من العبودیة بخیار الاحرار».

این روایتِ مذکور در مناقب به نقل از راغب است. اما آنچه در المفردات (۷) آمده تنها جملهٔ نخست است.

ابوالطفیل کنانی گفته است:

گفتیم: علی علیه‌السلام پدر ما است و ما با او همان وابستگی داریم که فرزند به پدر دارد[۱].

حارثة بن قدامه سعدی گفته است:

چه کسی نزد من حقی چون حق پدر دارد؟ او علی علیه‌السلام است، همان گره‌گشای ناگواری‌ها و برترین امامی که سجده کند و رکوع گزارد[۲].

سوسی گفته است:

تو آن پدر نیکوکاری و خداوند آفریدگارمان بر تو که، به پروردگارم سوگند، بس مهربان و مهرورزی درود فرستد.

ما همان خاک (تراب) هستیم که احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تو را نه به صرف یک لقب، بلکه به نشان این وابستگی، ابوتراب نامید[۳].

---

۱. و قــلنا عــلی لنــا والد — و نــحن له فــی ولاء الولد

۲. مــن حــقه عــندی کــحق الوالد — ذاک عــلی کــاشف الاوابــد

خیر امام راکع و ساجد

۳. انت الاب البـر صـلی الله خـالقنا — عـلیک مـن شـفق بـربنا حـدب

نحن التراب بنا کنّاک احمد یا — ابــاتراب لمــعنی ذاک لا لقب

فصل ۱۴

نامگذاری او به علی، مرتضی، حیدر، ابوتراب و جز این‌ها

علی

در مصحف ابن‌مسعود در هجده مورد و در کتاب کافی در ده مورد نام علی‌علیه‌السلام را دیدم و اینک جزئیات آن:

ابوبصیر از امام صادق‌علیه‌السلام روایت کرده که آیه چنین نازل شده است: «﴿وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ﴾ فی ولایة علی و الائمة من بعده ﴿فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾»[1].

ابوبصیر از آن حضرت روایت کرده که آیه چنین نازل شده است: «﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ یا معشر المکذبین حیث اتاکم رسالة ربی فی علی و الائمة من بعده»[2].

ابوبصیر از آن حضرت روایت کرده که فرموده است: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ﴾

---

۱. هر کس در ولایت علی‌علیه‌السلام و امامان‌علیهم‌السلام پس از او از خدا و پیامبرش فرمان برد به رستگاری بزرگی رسیده است.
متن به آیهٔ ۷۱ سورهٔ احزاب نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۱۴/۱.

۲. ای جماعت بی‌باور که چون پیام پروردگارم درباره علی‌علیه‌السلام و امامان‌علیهم‌السلام پس از او به شما رسید آن را تکذیب کردید، به زودی خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است.
روایت به بخشی از آیهٔ ۲۹ سورهٔ ملک نظر دارد. روایت ← کلینی، الکافی، ۴۲۱/۱.

بولایة علی‌علیه السلام ﴿لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾[1]». سپس فرموده: خدای را سوگند به همین صورت جبرئیل این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آورد.

عمار بن مروان از منحل، از آن حضرت روایت کرده که فرموده است: جبرئیل این آیه را چنین فرود آورده است: «﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا﴾ علی عبدنا[2] فی علی ﴿نُورًا مُبِینًا﴾»[3].

جابر از آن حضرت[4] روایت کرده که فرموده است: جبرئیل این آیه را این‌گونه بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آورد: «﴿وَإِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَیٰ عَبْدِنَا﴾ فی علی بن ابی‌طالب ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ﴾»[5].

ابوحمزه از امام باقرعلیه السلام روایت کرده که فرموده است: جبرئیل این آیه را چنین فرود آورد: «﴿فَأَبَیٰ أَکْثَرُ النَّاسِ﴾ بولایة علی ﴿إِلَّا کُفُورًا﴾»[6].

جابر از آن امام روایت کرده که فرموده است: این آیه چنین نازل شده بود: «﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا یُوعَظُونَ بِهِ﴾ فی علی ﴿لَکَانَ خَیْرًا لَهُمْ﴾»[7].

از همان امام روایت شده که فرموده است: جبرئیل این آیه را چنین فرود آورد: «﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ

---

۱. پرسنده‌ای از عذابی واقع‌شونده پرسید که به کسانی که به ولایت علی‌علیه السلام کفر ورزیده‌اند اختصاص دارد. روایت ناظر است به آیه‌های ۱ و ۲ سورهٔ معارج. ← کلینی، الکافی، ۴۲۲/۱.

۲. عبارت «علی عبدنا» در منبع وجود ندارد.

۳. ای کسانی که بدیشان کتاب داده شده است به آنچه دربارهٔ علی‌علیه السلام بر بندهٔ خویش نازل کرده‌ایم و نوری روشن است ایمان بیاورید.

بخشی از این عبارت صدر آیهٔ ۴۷ سورهٔ نساء و دو واژهٔ پایانی آن نیز از آخر آیهٔ ۱۷۴ همین سوره است.برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۱۷/۱.

۴. ظاهراً باید مقصود امام باقرعلیه السلام باشد.

۵. اگر در آنچه دربارهٔ علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام، بر بندهٔ خویش نازل کرده‌ایم تردید دارید، سوره‌ای همانندش بیاورید.

متن به آیهٔ ۲۳ سورهٔ بقره نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۱۷/۱.

۶. ولی بیشتر مردم جز سر انکار ولایت علی‌علیه السلام ندارند.

روایت به آیهٔ ۸۹ سورهٔ اسراء و آیهٔ ۵۰ سورهٔ فرقان نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۲۵/۱.

۷. اگر آنان آنچه را درباره علی‌علیه السلام بدان اندرز داده می‌شوند انجام داده بودند برایشان بهتر بود.

روایت به آیهٔ ۶۶ سورهٔ نساء نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۱۷/۱.

رَبِّكُمْ﴾ فی ولایة علی ﴿فَمَنْ شَآءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَآءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّـآ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ﴾ لآل محمد ﴿نَارًا﴾»[1].

از آن امام علیه السلام روایت شده که فرموده است: جبرئیل این آیه را چنین فرود آورد: «﴿إِنَّ ٱلَّـذِينَ كَفَرُوا وَ ظَـلَمُوا﴾ آل محمد حقهم ﴿لَمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا﴾»[2].

امام علیه السلام در ادامه فرمود: «﴿يَآأَيُّهَا ٱلنَّـاسُ قَـدْ جَـآءَكُـمُ ٱلرَّسُـولُ بِـٱلْـحَقِّ مِـنْ رَبِّكُـمْ﴾ فی ولایة علی علیه السلام ﴿فَـامِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا﴾ بولایة علی علیه السلام ﴿فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـوَاتِ وَٱلْأَرْضِ﴾»[3].

محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ﴾ فرموده: آیه در کتاب چنین است: «﴿كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ﴾ بولایة علی ﴿مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ یا محمد من ولایة علی»[4].

در مخطوط امام کاظم علیه السلام است: «﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْآنَ﴾ بولایة علی علیه السلام ﴿تَنْزِيلًا﴾»[5].

در کتاب منزّل چنین روایتی از امام باقر علیه السلام دیدم: «﴿بِئْسَمَا ٱشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَآ أَنْزَلَ ٱللَّهُ﴾ فی علی علیه السلام»[6].

---

۱. بگو: حق از جانب پروردگارتان دربارهٔ ولایت علی علیه السلام برایتان آمده است. هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کفر ورزد. ما برای آنان که به خاندان محمد صلی الله علیه و آله ستم ورزند آتش فراهم آورده‌ایم.

روایت به آیهٔ ۲۹ سورهٔ کهف نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۲۵/۱.

۲. کسانی که کفر ورزیدند و به خاندان محمد صلی الله علیه و آله بر سر حق ایشان ستم کردند خداوند سر آن ندارد که ایشان را بیامرزد یا بدیشان راهی جز راه دوزخ بنماید تا جاودان در آن باشند و این بر خداوند آسان است.

روایت به آیه‌های ۱۶۸ و ۱۶۹ سورهٔ نساء نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۲۴/۱.

۳. ای مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب پروردگارتان حق را دربارهٔ ولایت علی علیه السلام بر شما آورده است. ایمان بیاورید که برایتان بهتر است و اگر هم به ولایت علی علیه السلام کافر شوید آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خدا است.

روایت به آیهٔ ۱۷۰ سورهٔ نساء نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۲۴/۱.

۴. ای محمد، آن ولایت علی علیه السلام که مشرکان ولایت او را بدان می‌خوانی بر آنان گران آید.

روایت به آیهٔ ۱۳ سورهٔ شوری نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۱۸/۱.

۵. ما قرآن، را به ولایت علی علیه السلام بر تو به راستی نازل کرده‌ایم.

روایت به آیهٔ ۲۳ سورهٔ انسان نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۳۵/۱.

۶. وه که به چه بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا دربارهٔ علی علیه السلام نازل کرده بود انکار آوردند.

←

از آن امام‌علیه‌السلام روایت شده است: «﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَآ أَنْزَلَ رَبُّكُمْ﴾ فی علی ﴿قَالُوٓا أَسَاطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ﴾»[1].

از آن امام‌علیه‌السلام همچنین روایت شده است: «﴿وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا﴾ بولایة علی بن ابی‌طالب ﴿أَوْلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّاغُوتُ﴾»[2].

امام‌علیه‌السلام فرموده: جبرئیل آیه را به همین صورت فرود آورده است[3].

از آن امام‌علیه‌السلام روایت شده است: «﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَآ أَنْزَلْنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَاتِ﴾ فی علی بن ابی‌طالب»[4].

امام‌علیه‌السلام فرموده: جبرئیل آیه را به همین صورت فرود آورده است[5].

عیسی بن عبدالله، از پدرش، از جدش روایت کرده است: «﴿يَآ أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ فی علی‌علیه‌السلام ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ﴾ عذبتک عذاباً الیماً»[6]. اما دشمن من نام علی‌علیه‌السلام را وانهاد.

در تهذیب[7] و مصباح[8] در دعای غدیر آمده است: گواهی می‌دهم آن امام هدایتگر رشید

←

روایت به آیهٔ ۹۰ سورهٔ بقره نظر دارد. ← کلینی، الکافی، ۴۱۷/۱.

۱. و چون به آنان گفته شود پروردگارتان دربارهٔ علی‌علیه‌السلام چه نازل کرده است؟ گویند: افسانه‌های پیشینیان.

روایت به آیهٔ ۲۴ سورهٔ نحل ناظر است. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۷/۲.

۲. کسانی که به ولایت علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام کافر شده‌اند اولیای ایشان طاغوت است.

روایت به آیهٔ ۲۵۷ سورهٔ بقره نظر دارد.

۳. این روایت را در منابع نیافتم. در تفسیر القمی (۸۵/۱) پس از «الطاغوت» آمده است: «هم الظالمون آل محمد والذین اتبعوا من غصبهم».

۴. کسانی که آن بینه‌هایی را که دربارهٔ علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نازل کرده‌ایم کتمان می‌کنند... .

روایت به آیهٔ ۱۶۰ سورهٔ بقره نظر دارد.

۵. در تفسیر العیاشی (۷۱/۱) قریب به مضمون پیش‌گفته بدون این تأکید اخیر آمده است.

۶. ای پیامبر: آنچه را دربارهٔ علی بر تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر انجام ندهی تو را سخت کیفر دهم.

روایت به آیهٔ مائده سورهٔ ۶۷ نظر دارد.

روایت را در منابع کهن نیافتم. علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۵۸/۳۵) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۷. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۵/۳.

۸. ← همو، مصباح المتهجد، ۷۴۸.

امیرمؤمنان علیه السلام است که تو در کتاب خود از او یاد کرده و فرموده‌ای: ﴿وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ﴾[۱].

امام صادق علیه السلام، از پدر، از جد خویش روایت کرده که فرموده است: روزی آن دوم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: تو پیوسته به علی علیه السلام می‌گویی: تو با من در جایگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسایی. اما خداوند در قرآن از هارون یاد کرده، ولی از علی علیه السلام نام نبرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «ای درشتخوی، ای نادان، مگر نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: این راه راست علی علیه السلام است»[۲].

در روایت جابر نیز بدین صورت قرائت شده است[۳].

ابوبکر شیرازی در کتاب خود به سند از شعبه، از قتاده نقل کرده که گفته است: از حسن بصری شنیدم بدین حرف (قرائت) می‌خواند: «هذا صراط علی مستقیم»[۴].

پرسیدم: معنای این قرائت چیست؟

گفت: یعنی این طریق علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و دین او طریق مستقیم دین است. از آن پیروی کنید و بدان چنگ زنید که روشن است و هیچ کژی‌ای در آن نیست[۵].

---

۱. زخرف / ۴: و همانا که آن در کتاب اصلی لوح محفوظ به نزد ما سخت والا و پرحکمت است.

۲. «یا غلیظ یا جاهل اما سمعت الله یقول: هذا صراط علی مستقیم». برای روایت با واژهٔ «اعرابی» به جای «جاهل» ← قمی، مائة منقبة، ۱۶۰.

۳. مقصود آیهٔ ۴۱ سورهٔ حجرات که دو قرائت حفص از عاصم به قرائت «صراط عَلَیَّ»، آمده، ولی بنا بر این روایت قرائت آن «صراط عَلِیٍّ» است.

در قرائت «عَلَیَّ» ترجمهٔ آیه چنین خواهد بود: این راهی است راست به سوی من. اما ترجمه در قرائت «عَلِیِّ» این خواهد بود: این راه راستِ علی علیه السلام است. برای روایت اشاره‌کننده به قرائت اخیر ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۲۵.

البته قرائت دیگری نیز در آیه هست و آن «صراطٌ عَلِیٌّ» است. بدین عنوان که «عَلِیٌّ» صفت «صراط» باشد. برای قرائت‌های اول و سوم ← طوسی، التبیان، ۳۳۷/۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۱۶/۶. فیض کاشانی در التفسیر الاصفی (۶۳۱/۱) وجه دوم را تنها به عنوان یک احتمال مطرح کرده است.

در تفسیر العیاشی (۲۴۲/۲) تفسیر آیه به این که مقصود امیرمؤمنان علیه السلام است از امام سجاد علیه السلام روایت شده است.

۴. نشانه‌ای لفظی حاکی از این که قرائت دو واژهٔ «صراط» و «علی» چگونه بوده است وجود ندارد.

۵. روایت را در منابع مقدم بر مؤلف ندیدم. کهن‌ترین روایت روایت ابن‌طاووس در الطرائف (۹۶ و ۹۷) است.

امام باقرعلیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ﴾[۱] فرموده: بازگشت این مردمان به سوی ما است. و ﴿عَلَيْنَا حِسَابَهُم﴾[۲].

ابوبصیر در روایتی از امام صادق‌علیه‌السلام نقل کرده که فرموده است: ابراهیم‌علیه‌السلام از خداوند خواسته بود برایش «آوازه‌ای نیکو در پسینیان»[۳] قرار دهد. پس خداوند فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾[۴]، یعنی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام[۵].

در مصحف ابن‌مسعود است: «﴿حَقِيقٌ عَلَىٰٓ﴾ علیّ ﴿أَن لَّآ أَقُولَ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ﴾»[۶].

عونی گفته است:

این است و البته نام او به صراحت آمده که وی صاحب امر است و این حقیقت را صاحبان خرد دریابند.

فرموده است: ما از فوز رحمت خود برای آنان زبان صدقی که علی‌علیه‌السلام است قرار داده‌ایم، و در پی این سخن نیز فرمود:

او در امّ‌الکتاب نزد خدای آفریدگار علی و حکیم است و هیچ‌کس او را انکار نمی‌کند

جز آن‌که بنیاد خودش سست و باطل باشد و حق ناب را برنتابد[۷].

---

۱. به غاشیه / ۲۵: در حقیقت، بازگشت آنان به سوی ما است.

۲. غاشیه / ۲۶: آن‌گاه حساب خواستن از آنان به عهدهٔ ما است.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۱۶۲/۸؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۵۱.

۳. ﴿لِسَانَ صِدْقٍ فِى ٱلْـَٔاخِرِينَ﴾. شعراء / ۸۴.

۴. مریم / ۴۹ و ۵۰: و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.

۵. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۱۳۹؛ قمی، تفسیر القمی، ۵۱/۲.

۶. بر علی شایسته است که بر خدا جز سخن حق نگویم.

قرائتی است ناظر به آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ اعراف.

۷.

هذا و تسمية جائت مصرحة	لصاحب الامر للالباب تكشفه
إنا جعلنا لهم من فوز رحمتنا	لسان صدق عليا ثم يردفه
بقوله هو في ام الكتاب لدى ال	باري علي حكيم لا يعنفه
الا ضعيف اساس العقل باطله	عن احتمال صريح الحق مضعفه

همو گفته است:

خداوند فرموده و آنچه او فرموده است گوش بدار، آن‌گاه که پدرانی و فرزندانی را شرافت بخشیده است،

و خاندان ابراهیم علیه السلام که خاندانی رستگار بودند؛ ما ایشان را نعمت‌ها داده‌ایم،

و آن نعمت زبان صدق علی علیه السلام از ایشان است[۱].

گفته‌اند: هیچ یک از آدمیان بدین نام خوانده نشده بود مگر مردی از عرب‌ها که می‌گفت: این فرزندم «علی» است و مقصود او از این واژه بلنددانستن او بود، نه آن‌که این نامی برای آن فرزند باشد[۲].

ابن‌حماد گفته است:

خداوند او را نزد خود علی نامیده و هیچ کس بر علو او برتری نگرفته است[۳].

عونی گفته است:

او الگوی برتر است و نام او که علی است تو را بس کند؛ او در نام و تبار و توانمندی از همه والاتر باشد[۴].

ابن‌حماد باز گفته است:

درود بر احمد صلی الله علیه و آله آن فرستادهٔ خدا، درود بر آن فاضل مفضّل.

درود بر آن‌که در علو تعالی دارد و پروردگار علی او را علی نامیده است[۵].

---

۱. الله قال فاستمع ما قالا | إذ شرف الآباء و الأنسالا
و آل ابراهيم فازوا آلا | انا وهبنا لهم افضالا
لسان صدق منهم عليا

۲. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۳۶/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۶۱.

۳. الله سماه عليا عنده | فما على علائه خلق علا

۴. هو المثل الاعلى كفاك باسمه | على علا فى الاسم و البأس و الحسب

۵. سلام على أحمد المرسل | سلام على الفاضل المفضل
سلام على من علا فى العلى | فسماه رب العلى على

گفته‌اند: او در برابر هر کسی که در پیکار رویارویش قرار گرفت دست برتر را داشت، از این باب که فرمود: ﴿وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾[۱].

«علیّ» همچنین به معنای اسب تندرو و به معنای هر چیز تند و سخت است.

ای علی علیه السلام، تو بر همهٔ خلق علو داری و خداوند صاحب جلال تو را علی نامیده است[۲].

نیز گفته‌اند: از آن روی علی نام گرفت که سرای او در بهشت آن اندازه بلند است که در موازات منزلگاه پیامبران قرار می‌گیرد و هیچ پیامبری نیست که سرای او از سرای علی علیه السلام بالاتر باشد. از همین کاربرد است که فرموده است: ﴿الدَّرَجَاتُ الْعُلىٰ﴾[۳].

ابن‌حماد گفته است:

ای برترین دور و ای برترین نزدیک، ای صاحب ذکر و مثانی،
ای حجت خدا در مردمان، فروغ تو در همهٔ روزگاران جاودان است.
ای صاحب حوض و ای که به قسمت‌کنندهٔ دوزخ و بهشت نام یافته‌ای،
ای ریسمانی که هر که بدان چنگ زد، در صحنهٔ قیامت امان یافت و رستگار شد،
پروردگار عرش بلند تو را علی نامید، که پیوسته عالی‌مکانی.
ای سروری که او را همتای و همانند و هماورد نیست[۴].

همچنین گفته‌اند: از آن روی علی نام گرفت که در آسمان‌های بلند همسر داده شد، در حالی که هیچ یک از آفریدگان خدا جز او در چنان جایگاهی همسر داده نشده است[۵].

---

۱. آل‌عمران / ۱۳۹: و شما برترید.

۲. یا علی لقد علوت علی الخلـ ق و سماک ذوالجلال علیا

۳. طه / ۷۵: درجات والا.

۴.
یا خیر ناء و خیر دان یا صاحب الذکر و المثانی
یا حجة الله فی البرایا نورک باق علی الزمان
یا صاحب الحوض و المسمی بقاسم النار و الجنان
یا عروة فاز ماسکوها فی عرصة الحشر بالامان
یا سیداً ما له نظیر و لا شبیه و لا مدان

۵. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۳۶/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۶۱.

عونی گفته است:

علی علیه السلام علی است و در نزد پروردگار عرش، بلند. علی علیه السلام از این برتر است که او را همانند و همتایی باشد.

چشمهٔ دهش و دریای بخشش و پرچم هدایت و راهبر به سوی هدف‌های بلند و همان کسی است که به دانش و ره‌یافتن گزین شده است.

کسی که به پاکی برگزیده شده است فاطمه علیها السلام را به همسری او داد و دیگران را به درشت‌ترین پاسخ و با سرافکندگی بازگرداند[1].

نیز گفته‌اند: از آن روی علی نام گرفت که به فرمان خدا و به هنگام شکستن بتانی که برفراز کعبه بودند بر شانه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بالا رفته بود، در حالی که هیچ‌کس جز او بر شانهٔ هیچ پیامبری بالا نرفت.

من غلام علی‌ام و علی علیه السلام مرا ولی است. پدرم به فدای نام علی علیه السلام، پدرم به فدای یاد علی علیه السلام[2].

گفته‌اند: از آن روی علی نام گرفت که نامش مشتق از نام خدا است. خداوند فرموده است: ﴿وَهُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ﴾[3].

ابن‌حماد گوید:

خداوند او را به نامی برگرفته از نام خود علی نامید و او در بلندی و تعالی از هر مرتبهٔ بلندی فراتر رفت.

خداوند از میان همهٔ مردم او را برگزید و پرچم و راه هدایت قرار داد.

خداوند روز غدیر دربارهٔ او از همهٔ مردمان پیمانی استوار ستاند،

و آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خویش را با هم برادر ساخت، وصی را برادر و همزاد خود خواند[4].

---

۱. علیّ علیّ عند ذی‌العرش عالیاً — علیّ تعالی عن شبیه و عن ند
سمام العدی بحر الندی علم الهدی — بعید المدی من خص بالعلم و الرشد
له زوج المختار للطهر فاطما — و رد سواه مرغماً اقبح الرد

۲. انا مولی لعلی و علی لی ولی — بابی اسم علی بابی ذکر علی

۳. بقره / ۲۵۵: و او است والای بزرگ.

۴. الله سماه علیاً باسمه — فسما علواً فی العلی و سموقا
←

گفته‌اند: از آن روی علی نام گرفت که در همه چیز و بر همه چیز علو دارد: در نَسَب، در مسلمانی، در دانش، در پارسایی، در گشاده‌دستی، در جهاد، در زن، در فرزند و در پدر همسر.

علی‌علیه‌السلام در هر جا بلندمرتبه است، اما آن‌ها در برخورد با او از ولادتی ناپاک و خیانت‌خاسته نشان دارند[۱].

به هر روی واژهٔ «علی» از اسم‌های دارای عمل فعل است.

عونی روایت‌های پیش‌گفته دربارهٔ ناموری او به علی را چنین در شعر خویش آورده است:

نزد دانشیان علی‌علیه‌السلام، نخستین کسی است که بدین نام خوانده شده است تا این نشانی بر تقدم او در میدان برتری‌ها باشد.

گروهی گفته‌اند: او در هماوردی دست برتر بر همتایان داشت و آنان را درهم می‌کوبید. پس او علی است، چون بر دشمن بلندی داشته است.

گروهی گفته‌اند: او را در بهشت جاودان و در جمع نیکان والامنزل است، آن‌گاه که در آن‌جا سرایی بس بلند به دست آورده است.

گروهی گفته‌اند: بلکه او بر جایی بلند گام نهاد، بر پشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، آن‌گاه که بتان را درهم شکست و بدین‌سان به جایگاهی والا نائل شد.

جماعتی گفته‌اند: علی بدان معنا است که او را در بالاترین نقطهٔ آسمان جایگاهی است که اگر در سلک آدمیزادگان نمی‌آمد، آن‌جا تنها از آنِ او بود.

گروهی گفته‌اند: در دانش بر همهٔ آنان برتری داشت و در پدر و مادر از همهٔ آنان والاتر بود و پس آن جوانمرد را که کانون ارجمندی است به ولایت برگیر[۲].

←

و اختاره دون الورى و اقامه	علماً الى سبل الهدى و طريقا
اخذ الاله على البرية كلها	عهداً له يوم الغدير وثيقا
و غداة واخى المصطفى اصحابه	جعل الوصى له اخا و شقيقا

۱. علا علىّ فى المواقف كلها — و لكنهم قد خانهم فيه مولد

۲. إنّ علياً عند أهل العلم — أول من سمّى بهذا الاسم

←

مرتضی

در روایتی است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آن حضرت را «مرتضی» نامید؛ زیرا جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند ـ تعالی ـ به علی‌علیه‌السلام برای فاطمه‌علیهاالسلام رضایت داده و به فاطمه‌علیهاالسلام برای علی‌علیه‌السلام راضی است.

ابن‌عباس گفته است: علی‌علیه‌السلام در همهٔ کارها رضای خداوند و خشنودی رسول او را می‌جست و از این روی مرتضی نام گرفت[1].

حیدر

جابر جعفی گفته است: «حیدر» به معنای با تدبیر و اهل تدقیق در جزئیات است.

گفته‌اند: حیدر به معنای شیر است.

همو خود فرمود: «من آنم که مادرم مرا حیدر نامید»[2].

→

سبقـــاً كـــذا فـي الفضـــل عـــد مليـــا

و قـــال قـــوم قـــد عـــلا بـــرازا　　　أقـــرانـــه يـــبتزها ابـــتزازا

فـهـــــو علـــى إذ عـــلا العـــدّيـــا

و فـــرقة قـــالت عـــلى الدار　　　فـي جـنّة الخلد مـع الأبـرار

إذ نـــال منـــه المنـــــزل العلـــويـــا

و قـــال قـــوم بـــل عـــلا مكانا　　　ظهر النبی إذ حطّم الأوثانا

فنـــال منـــه المـــرتقـــى العليـــا

و فـــرقة قـــالت عـــلى إنّـــما　　　معناه إذ أملك فی أعلى السما

خـــص بهـــا لـــولاه آدميـــا

و فـــرقة قـــالت عـــلاهم علما　　　و كـــان أعـــلاهم أبـــا و أمـــا

فـــوال كهـــف الكـــرم الفتيـــا

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵.

۲. «انا الذی سمتنی امی حیدرة». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۰؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۵۰۰/۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۳۵۱؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۹/۱؛ مفید، الارشاد، ۱۲۷/۱؛ طوسی، الامالی، ۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۰۴/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۸/۱.

قضم

ابن‌عباس گفته است: چون مسلمانان از شکست دادن طلحه عبدری فروماندند امیرمؤمنان علیه السلام به پیکار او شتافت.

طلحه پرسید: تو کیستی؟

نقاب از چهره کنار زد و فرمود: «من قضم هستم؛ من علی بن ابی‌طالب‌ام»[1].

بانگ برمی‌آورد که من درهم شکننده و خردکننده و همانم که چون پیکار نزدیک شود دشمن را کور کند[2].

ابوتراب

در کتاب الرد علی اهل التبدیل دیده‌ام: در مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام است: ﴿یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا﴾[3] یعنی کاش از یاران علی علیه السلام بودم[4].

در کتاب ما نزل فی اعداء آل محمد[5] دربارهٔ ﴿وَیَوْمَ یَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ یَدَیْهِ﴾[6] آمده است: مقصود مردی از بنی‌عدی است که علی علیه السلام او را کیفر می‌دهد و او دستان خویش را می‌گزد. وی می‌افزاید: آن‌که دندان می‌گزد مردی از بنی‌تیم است که گوید: ﴿یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا﴾[7]، یعنی کاش شیعه بودم.

ابن‌بابویه در علل الشرائع از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «چون روز قیامت شود و کافر آن پاداش و گرامیداشت و تقرب را که خداوند برای شیعیان علی علیه السلام فراهم

---

۱. «انا القضم انا علی بن ابی‌طالب».

۲. یدعوا انا القضم القضاضة و الذی ... یعمی العدو اذا دنا الزحفان

۳. نبأ / ۴۰: کاش من خاک بودم.

۴. ← قمی، تفسیر القمی، ۴۰۲/۲؛ ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۱۲۰.

۵. ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۷۹) این کتاب را در ردیف آثاری که مؤلفانشان ناشناخته است نام می‌برد. اما در کشف الحجب و الاستار (۴۵۷) از ابوعبدالله محمد بن عباس بن علی مهیار معروف به ابن‌حجام به عنوان مؤلف این کتاب نام برده شده است. از این کتاب اثری نیافته‌ام.

۶. فرقان / ۲۷: روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد.

۷. نبأ / ۴۰.

ساخته است ببیند، گوید: ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾؛ یعنی کاش از شیعیان علی علیه السلام بودم»[۱].

بخاری[۲]، مسلم[۳]، طبری[۴]، ابن‌البیع[۵]، ابونعیم[۶] و ابن‌مردویه[۷] روایت کرده‌اند که یکی از فرمانروایان به سهل بن سعد گفت: علی علیه السلام را ناسزا گوی.

اما او از این کار سرباز زد.

گفت: اگر این را نمی‌پذیری، بگو: خدا، ابوتراب را لعنت کند.

گفت: خدای را سوگند، این نامی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر او نهاد و دوست‌داشتنی‌ترین نام‌ها نزد او بود.

بخاری[۸]، طبری[۹]، ابن‌مردویه[۱۰]، ابن‌شاهین و ابن‌البیع[۱۱] در روایتی آورده‌اند که علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام خشمگین شد و از خانه بیرون رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله او را یافت و فرمود: «برخیز ای ابوتراب. برخیز ای ابوتراب»[۱۲].

طبری[۱۳]، ابن‌اسحاق[۱۴] و ابن‌مردویه[۱۵] روایت کرده‌اند که عمار گفته است: با پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپار

---

۱. إذا كان يوم القيامة و رأى الكافر ما اعد الله تبارک و تعالى لشيعة علي من الثواب والزلفى والكرامة قال: ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ أي يا ليتني كنت من شيعة علي». ← علل الشرائع، ۱۵۶/۱.

۲. خبر را در الجامع الصحیح و نیز التاریخ الکبیر نیافتم.

۳. ← الصحیح، ۱۸۷۴/۴.

۴. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۵/۲.

۵. ← حاکم، المستدرک، ۱۵۱/۳.

۶. خبر را در حلیة الاولیاء نیافتم.

۷. ← مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۳.

۸. ← الجامع الصحیح، ۱۶۹/۱ و ۱۷۰، ۱۳۵۸/۳ و ۲۲۹۱/۵ و ۲۳۱۶.

۹. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۴/۲.

۱۰. ← مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۳.

۱۱. ← حاکم، المستدرک، ۱۵۲/۳.

۱۲. «قم یا اباتراب قم یا اباتراب».

۱۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۴/۲.

۱۴. روایت را در بخش‌های موجود از سیرة ابن اسحاق نیافتم.

۱۵. ← مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۹۱.

غزوهٔ عشیره شدیم. چون در یکی از منزل‌ها فرود آمدیم، خفتیم. آنچه ما را بیدار کرد سخن پیامبرﷺ خطاب به علیؑ بود که چون او را دیده بود که سر بر سجده نهاده است و پیشانی بر خاک می‌ساید، او را بانگ زد: «ای ابوتراب، آیا می‌دانی تیره‌بخت‌ترین مردمان کدام است؟ تیره بخت‌ترین مردمان دو تن باشند: احیمر ثمود که شتر را پی کرد و تیره‌بخت‌تر از او کسی است که این را خضاب کند»[۱] ـ و دست خود بر ریش آن حضرت نهاد.

در علل الشرائع قمی در روایتی از ابن‌عمر آمده است: پیامبرﷺ به علیؑ نگریست که در زمین کار می‌کرد و گرد و غبار بر او نشسته بود. فرمود: «مردم را بر این نمی‌نکوهم که تو را به کنیه ابوتراب خوانند»[۲].

پس خاک از صورت علیؑ زدود و دست او گرفت و فرمود: «تو برادر، وزیر و خلیفهٔ من در میان کسانم هستی»[۳].

در این‌باره از حسن بن علیؑ پرسیدند. فرمود: [پیامبرﷺ فرمود:] خداوند به آن‌که رفتاری چون تو انجام دهد، در برابر فرشتگان می‌بالد، و سرزمین‌ها گواه او است.

این از آن رو است که امیرمؤمنانؑ گونه بر خاک می‌مالید و پیوسته بر جاهایی تازه سجده می‌کرد تا این زمین‌ها در روز قیامت برایش گواهی دهند. پس چون پیامبرﷺ او را می‌دید که صورتش خاک‌آلود است می‌فرمود: ای ابوتراب، فلان کار را انجام ده و به آنچه می‌خواست او را مخاطب قرار می‌داد[۴].

ابوالعلاء همدانی مسنداً از لیث، از مجاهد، از ابن‌عباس برایم نقل کرده که در حدیثی گفته است: علیؑ خشمگین بیرون رفت و دستان خویش بالش ساخت. پیامبرﷺ او را جست تا او را یافت. با نوک پای خود آرام بر او نواخت و فرمود: «برخیز، تنها شایستهٔ آنی که ابوتراب باشی. آیا وقتی که میان مهاجران و انصار برادری دادم و از این‌که میان تو با هیچ‌کس دیگر برادری نیفکندم از من خشمگین

---

۱. «یا اباتراب، اتعلم من اشقی الناس؟ اشقی الناس اثنان احیمر ثمود الذی عقر الناقة و اشقاها الذی یخضب هذه».

۲. «ما الوم الناس فی ان یکنوک اباتراب».

۳. «انت اخی و وزیری و خلیفتی فی اهلی». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۷/۱.

۴. روایت را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۶۱/۳۵) نیز تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

شده‌ای؟ آیا از این خرسند نیستی که نسبت به من در جایگاه هارون نسبت به موسی باشی؟»[۱]

در روایتی است که علی علیه السلام از آن روی به کنیه ابوتراب خوانده شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرموده بود: «ای علی، تو نخستین کسی هستی که از خاک برخیزد و خاک از سر خود بزداید»[۲].

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «ما هنگامی که علی علیه السلام را به کنیه ابوتراب می‌خواندیم او را می‌ستودیم»[۳].

سوسی گفته است:

من و همهٔ آنان که بر روی خاکند فدای خاک پای‌افزار ابوتراب،

امامی که ستایش او ذکر و عادت من است و تا زنده‌ام قلبم برای او می‌تپد[۴].

همو گفته است:

گونه‌ام فدای آن پای‌افزاری که ابوتراب می‌پوشید،

اگر می‌توانستم گونه‌ای را که بر خاک می‌نهم جای فرود آمدن نوک عصای آن پینه‌زن پای‌افزار کنم،

هیچ از این کار رویگردان و گریزان نبودم[۵].

او را «اصلع قریش» نامیده بودند، از آن روی که بسیار کلاه‌خود بر سر نهاده بود.

---

۱. «قم فماصلحت ان تکون إلا اباتراب أغضبت علی حین آخیت بین المهاجرین و الانصار و لم اواخ بینک و بین احد منهم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی» ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۴۰/۸؛ خوارزمی، المناقب، ۳۹.

۲. «یا علی، اول من ینفض التراب عن رأسه انت». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۵۶؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۶۶؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۲۷۸.

۳. «انا کنا نمدح علیا اذا قلنا له اباتراب». این سخن در منابع از سهل بن سعد یعنی راوی این حدیث نقل شده است و ظاهراً سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۶۵/۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۵.

۴. انا و جمیع من فوق التراب — فـداً لتراب نعل ابی‌تراب
امام مدحه ذکری و دأبی — و قلبی نحوه ما عشت صاب

۵. خدی فداء لنعل کان یلبسها — ابوتراب و من خدی علی الترب
لو کنت احسن ان اجدی بمحجنة — لخاصف النعل لم اعدل و لم اغب

ابن‌عباس گفته است: علی‌علیه‌السلام از شرک رسته (انزع) بود و از دانش لبریز (بطین)، و این واژه‌ها ستایش او است.

در علل الشرائع است که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود: «چون خداوند برای بنده‌ای ارادهٔ خیر کند، اورا به تاسی سر گزین سازد و موی از سر او بریزد؛ و اینک من همانم»[1].

بحتری گفته است:

چون او که اصلع و بطین بود به میان ایشان آمد، چهره‌اش چهرهٔ علی‌علیه‌السلام را به یاد آن‌ها افکند[2].

ابونواس گفته است:

جامی از شراب میخانهٔ قرقف که زرد بود و جوشان و درخشان،

و همانند آیین ناصبیان نازک و شکننده و به زلالی ولیّ فروتن شیعه مصفّا بود.

پیشدستانه به سراغش‌رفتم و بویش را به مشام کشیدم‌و به‌سان کودک که پستان مکد دردهایش را مکیدم.

در جمع جوانانی که «عتیق» و «نعثل» را وانهاده، به آن چیره‌دست دانش‌ها که شفاعتش پذیرفته است روی کردند،

و یقین داشتند که فرداروز، جز آن بطین انزع هاشمی کسی سودشان نرساند[3].

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرموده است: «من شمشیر خدا بر دشمنان او و رحمت او بر دوستانش باشم»[4].

---

۱. «اذا اراد الله بعبد خیراً رماه بالصلع فتحات الشعر من رأسه و ها انا ذا». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۹/۱.

۲. ذکـرتهم سـیماه سـیما عـلی — اذ غـدا اصـلعا عـلیهم بـطینا

← دیوان البحتری، ۲۱۶۴/۴.

۳. و مـدامة مـن خمر حانة قـرقف — صـفراء ذات تـلهب و تشـعشع

رقت کدین النـاصبی و قـد صفت — کـصفا الولی الخاشع المـتشیع

بـاکـرتها و جـعلت انشـق ریحها — و امـص درتـها کـدرة مـرضع

فـی فـتیة رفضوا العـتیق و نـعثلا — و عـنوا بـاروع فـی العلوم مشـفع

و تـیقنوا ان لیس یـنفع فـی غد — غـیر البـطین الهـاشمی الانـزع

ابیات را در دیوان ابی الفراس نیافتم.

۴. «انا سیف الله علی اعدائه و رحمته علی اولیائه». ← قمی، مائة منقبة، ۵۹.

سیف الله

ابن‌البیع در اصول الحدیث[1]، خرگوشی در شرف النبی صلی الله علیه و آله[2] و شیرویه در فردوس[3] به سندهای خود آورده‌اند ـ و متن حاضر متن شیرویه است ـ که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را پدر می‌خواندند و حسن علیه السلام به پدر خویش ابوالحسین و حسین علیه السلام به پدر خود ابوالحسن می‌گفت و چون پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت او را با نام پدر خطاب کردند.

در روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام است که فرمود: «حسن علیه السلام و حسین علیه السلام مرا پدر نخواندند، مگر زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درگذشت»[4].

شاهنشاه عرب

نطنزی در خصائص آورده: داوود بن سلیمان گفته است: پیری را دیدم که بر یابویی نشسته است و مردم او را در میان گرفته‌اند. پرسیدم: این کیست؟

گفتند: این شاهنشاه عرب است: علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

---

۱. ← حاکم، معرفة علوم الحدیث، ۵۰.

۲. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۲۶/۵

۳. روایت را در الفردوس نیافتم.

۴. «ماسمانی الحسن والحسین یا ابة حتی توفی رسول الله». ← خوارزمی، المناقب، ۵۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۶۰/۱.

بخش ۱۰

فشرده‌ای از پیکارهای امیر مؤمنان علیه‌السلام

درآمد

جهادهای امیرمؤمنان علیه السلام بر دو گونه است: آنچه در دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد، و آنچه پس از رحلت آن حضرت به وقوع پیوست.

در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ پیکاری رخ نداد، مگر این‌که علی علیه السلام را در آن نام و نشانی بود.

ابوتمام طائی گفته است:

آن‌گاه که افتخارها را شمرند، او برادر و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله است و چون او نه برادری هست و نه دامادی.

پشت محمد پیامبر صلی الله علیه و آله به او محکم شد، آن‌سان که پشت موسی علیه السلام به هارون استوار شده بود.

او بی‌پروا بر دل ظلمت‌ها زد و همارهٔ آن‌ها را به فتح و پیروزی درید.

در هر پیکار، او شمشیر خدا و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله است که نه بر آن زنگار نشیند و نه کند شود.

کدام دست ستم است که او آن را کوتاه نکرده باشد و کدام چهرهٔ گمراه‌کننده است که او بر آن زخم ننهاده باشد؟

در حالی چهره در خاک پنهان ساخت که با پیکار و تلاش خود مایهٔ امنیت اهل دین بود و بدخواهان از پیکار او هراس داشتند.

او بدان پیکارگری رخنه‌های هولناک را بر نفوذ ناپاکی‌ها می‌بندد و در برابر، رخنه‌های سرزمین دشمن را به قلمرو اسلام در می‌آورد.

در احد و بدر آن‌گاه که یلان دشمن می‌تاختند، در احد آن‌گاه که سواران میدانداری می‌کردند و در بدر آن زمان که چون خیزابه پیش می‌رفتند،

و در نبرد حنین و بنی‌نضیر و خیبر و خندق و آن جا که عمرو را در آن عرصه برخاک افکند،

در همهٔ این‌ها، به استقبال مرگ سرخ رفت تا هجوم آنان را بتاراند، در حالی که شمشیرها و نیزه‌هایش به خون دشمن سرخ بود.

این‌ها صحنه‌هایی بود که خداوند، گرفتاری‌های او را می‌دید و آن اوضاع سخت پیچیده و پرابهام بود[1].

علوی گفته است:

در همان شب‌های آغازین، از جانب ما از قریش بپرس مگر نه آن‌که ما یاران حنین هستیم، آن‌گاه که مرگ بر سرِ تیرها می‌بارید،

و در بدر آن‌گاه که آنان گروه گروه گریختند و مگر نه آن‌که ما روزهایی را در نبرد صفین و نبرد جمل سپری کردیم؟[2]

---

۱. أخـــوه اذا عـــد الفـخار و صـهره — فـــلا مـــثله أخ و لا مـثله صـهر
و شـــد بـــه أزر النـــبی مـحمد — کما شد مـن موسی بـهارونه الأزر
و مـــا زال لبـــاساً دیـاجیر غـمرة — یمزقها عـن وجـهه الفـتح و النـصر
هو السیف سیف الله فی کل موطن — و سیف الرسـول لا دکـان و لا دثـر
فأی یـــد للـــظلم لم‌یـبر زنـدها — و وجـه ضـلال لیس فـیه له أثـر
ثـوی و لأهـل الدیـن أمـن بـجده — و للواصمین الدیـن فـی جـده أثـر
یسد به الثغر المـخوف مـن الردی — و یعتاض من أرض العدو به الثغر
بـاحد و بـدر حـین هـاج بـرجله — فـفرسانه احـد و هـاج بـهم بـدر
و یـوم حـنین و النـضیر و خـیبر — و بـالخندق الثـاوی بـعقوته عـمرو
سما للمنایا الحمر حـتی تکشفت — و أسـیافه حـمر و أرمـاحه حـمر
مشـاهد کـان الله شـاهد کـربها — و فـارجـة و الامـر مـلتبس امـر

← دیوان ابی‌تمام، ۱۴۵.

۲. ســـائلا عـــنا قـریشا و لیـالینا الاول — نحن أصحاب حـنین و المـنایا تـنتصل
و بـــبدر حـــین ولوا قـــللا بـعد قـلل — و لنـــا یـــوم بـصفین و یـوم بـجمل

سوسی گفته است:

او امامی است که نه هیچ بدسگالی‌ای به او در آمیخته و نه سستی دل او را از هماوردان بازگردانده است.

آن‌که رویش چون ماه است و نیم‌نگاهش جلوهٔ جلال، خشم او مایهٔ مرگ دشمن است و به بخشایش او امید.

چون با جلال و شکوه و شمشیر در کف گام بردارد، گویی ماه را بینی که شعله‌ای در کف گرفته است.

چه یلانی در زمین بوده‌اند و از آن دم که وصی پای در عرصه نهاده، همه در پیکارها بی‌نام و نشان شده‌اند.

در بدر به آوردگاه آمد و آنان که او را دیدند گفتند: این پادشاه است یا مردی از دیگر مردمان؟

از آن سرها که کلاه‌خود پوشیده بود بپرس: چه کسی جان را از آن‌ها ستاند و چه کسی قامت آنان را درست به قامت کلاه‌خود برید؟

او را می‌بینی آن‌گاه که ضربت پی‌درپی شمشیر فرود می‌آورد، رشتهٔ هستی یلان را می‌گسلد،

و چون شمشیر را تکان می‌دهد آن شمشیر بس که در خون دشمن نشسته و بدان خیسیده است خم می‌شود.

شمشیر را در کف او خنده‌ای است هر چند آن را دهانی نباشد و سرها را از بیم او اشکی، هر چند آن‌ها را چشمانی نباشد،

و مرگ هم اگر حتی بمیرد، مرگش را جز شمشیر علی علیه‌السلام سبب نخواهد بود.

در آوردگاه او را بجوی، آن‌گاه که مرگ می‌پراکند و آن‌گاه که ترس از هر وی رو می‌کند و آن‌گاه که ضربت‌های شمشیر درهم می‌کند،

و شمشیر او اگر به کلاه‌خود دشمن رسد، سرها را همه از تن جدا می‌کند،

و تیغ مَشرفی او به گاه فرود آوردن بر دشمن می‌درخشد و نیزهٔ او به گاه نشستن در تن کسان شعله می‌افروزد.

در گردوخاک برخاسته در آوردگاه، اسبان در گِل خم می‌شوند و جامه‌ای بلند از خون بر تن می‌آرایند.

آن گردوخاک را شبی پندار و آن نیزه‌ها را ستاره‌هایی که در این شب تار سوسو کنند و پرتو افشانند.

آن‌جا شمشیری را می‌نگری که با فرود آمدن بر جماعتی که حق را ندانسته‌اند آنان را به وادی فراموش‌شدگان در می‌آورد.

شیر آن‌گاه که به شکار خود نزدیک می‌شود آهسته و پشت خم پیش می‌رود، اما او با قامت راست و سینهٔ ستبر و بی‌آن‌که کمر خم کند به هماوردی می‌شتابد.

شیر از سر گرسنگی جانوران بیابان را از هم می‌درد، اما چه کسی شکار این شیرمرد و این سوار نامدار است؟

اگر با دست چپ خود به کوه اشاره کند، آن کوه از مصیبت این اشارت از هم پاشد[۱].

ناشی گفته است:

او عمرو، آن شیر خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را پس از اسیر گرفتن آزاد کرد،

---

۱. ذاک الامام الذی ما شابه بخل — و لا ثنی قلبه عن قرنه فشل
من وجهه قمر فی لحظه قدر — فی سخطه أجل من عفوه آمل
اذا مشی الخیزلی و السیف فی یده — حسبت بدر الدجی فی کفه رجل
ما زال فی الارض أبطال فمذ نشأ — الوصی یبطلهم یوم الوغی بطلوا
بنی ببدر فقال المبصرون له — جلالة ملک ذا الشخص أو رجل
سل شلة البیض من سل النفوس لها — و من تخطت به الخطیة الاسل
تراه یقطع آجال الکماة اذا — ما واصل السیف ضرب منه متصل
حسامه یتثنی عند هزته — لأنه من طلا أعدائه تمل
للسیف فی یده ضحک و لیس فم — و للرؤس بکا منه و لا مقل
و الموت لو مات لم‌ینسب الیه و لم — یجد له غیر سیف المرتضی بدل
سائل به فی الوغی و الموت یقذفه — و الرعب مقتبل و الضرب مختبل
و البیض ان واصلت بیض الرؤس غدت — لها الرؤس عن الاجساد تنتقل
و المشرفیة عند الضرب مشرفة — و السمهریة عند الطعن تشتعل
و الخیل راکعة فی النقع ساجدة — لها من الدم ثوب مسبل خضل
و النقع لیل و هاتیک الاسنة قد — یلمعن فیه نجوم ثم أو شعل
هتاک تلقی به سیفا بمضربه — جهل علی معشر للحق قد جهلوا
و اللیث یختل إذ لاقی فریسته — و ذا یبارز جرزأ لیس یختبل
و اللیث یفرس وحش البید من قرم — و من فریسة هذا الفارس البطل
فان أشار بیسراه الی جبل — صلدأ تدکدک منه ذلک الجبل

و در خیبر هزاران تن را که فراتر از شمار بودند بر زمین افکند،

و هرگز چون آن گریختگان نگریخت و از راه درست به کژی نگرایید[۱].

عونی گفته است:

امام من کسی است که سواران ایشان را به هلاکت رساند و شیرانی را به قهر، از پشت زین بر زمین افکند.

شیبه را کشت و پس از او مرحب را و نیز با تیغ مشرفی خویش عمرو را هماغوش مرگ ساخت[۲].

ابن‌حماد گفته است:

پیشتر پشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او محکم شده بود و پدر آن دو نواده، نکو پشتیبانی است.

او را بجوی در نبرد بدر در کنار آن چاه‌ها و آن هنگام که جز او کسی دیگر حاضر به شتافتن سوی یلان نبود.

او را بجوی در خیبر آن‌گاه که پرچم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر دوش او نهاده شد و با ضربت شمشیر برّان یهودیان را از میان برداشت،

و به تنهایی پرچم آن طایفه را بر زمین خواباند و آنان همه از بیم کشته شدن پشت کردند و گریختند.

در نبرد سلع (احزاب) از عمرو بپرس، آن‌گاه که او را به روی بر زمین افکند تا چهره بر شن‌های داغ بساید.

عمرو بن سعد را بگرفت و دستار خود او را در گردنش افکند و او را به زبونی و ذلت پیش کشید.

در نبرد بدر از آن پرچم‌های برافراشته بپرس که از آن مرد پهن‌بازوی پیکارآور چه دیدند،

و در نبرد صفین آن‌گاه که صف‌های آن طایفه از هم گسست و بیم مرگ آنان را به سان گلهٔ گورخران به هر سو پراکند.

---

۱. و قـــد اطـــلق بـــعد الاسـ ـر عـــمرو اللـيث مـن مـعد
و قـــد جـــدل فـــی الخـیبـ ـر آلافـــا بـــلاعد
و لا ولیّ کـــمن ولی و لا مـــال عـــن القـــصد

۲. إمامی الذی أردی الفوارس مـنهم و تـالع اسـد مـن سـروجهم قـهرا
و شـــیبة أراده و مـــرحب بـعده و أردی بحد المشرفی الفتی عمروا

در نهروان از او دربارهٔ شاریان بپرس که چون شتران قربانی برخاک افتادند و شکار او شدند[۱].

عونی گفته است:

اگر انصاف داری و شیر و کفتار از هم می‌شناسی از داستان بدر و احد و بنی‌نضیر بپرس،
و از داستان خیبر تا از این خبر یابی که چه‌سان پرچم دشمن به زبونی و ترس و زاری فروافتاد[۲].

همو گفته است:

در بدر چه کسی جز او، نستوه به میدان تاخت تا گردن بزند و سر درو کند؟
چه کسی در حنین چون شیر، نسل هر که را به جنگ او آمد برانداخت و به دل میدان زد؟
چه کسی در سلع هماورد عمرو شد، در حالی که عمرو به سان شیر بیشه به خود می‌بالید؟
اما بر او ضربتی نواخت و پیکر او را از سر تا قربوس زین دو نیم کرد[۳].

---

۱. و شدّ ازر النبی الطهر قبل به — و حبذا بابی السبطین من وَزر
فاسأل به یوم بدر و القلیب و ما — سواه کان الی الهیجا بمبتدر
و اسأل بخیبر إذ ولی برایته — أفنی الیهود بضرب السلة البتر
و قیل رایات قوم وحده و هم — من خیفة القتل قد ولوا علی الدبر
و یوم سلع فسل عمراً غداة ثوی — منه بخد علی الرمضاء منعفر
و قاد عمرو بن معدی فی عمامته — مطوقا منه طوق الذل و الصغر
و یوم بدر سلوا الرایات خافقة — ماذا لقوا من هریت الشدق ذی‌مرر
و یوم صفین إذ ملت صفوفهم — و اجعل القوم خوف الموت کالحمر
و النهروان فسل عنه الشراة لقد — أضحوا ضحایاه فوق الترب کالجزر

۲. و سل ببدر و احد و النضیر فان — أنصفت فرقة بین اللیث و الضبع
و یوم خیبر قد اخبرت إذ نکست — بالذل رایته و الجبن و الضرع

۳. من ببدر سواه بادر لایسـ — أم قط الطلی و قطف الرؤس
من جنی فی الحنین أصلاب من لا — قاه کاللیث ممعناً فی الفریس
من بسلع سمی لعمرو و عمر — یتحامی حماة اسد الخلیس
فعلاه بضربة قد منها — قده مسرعا مع القربوس

از قصیده‌های صاحب بن عباد است:

او بدری است که در نبردها چون بدر بدرخشد و چون نام شمشیر بر زبان آورد، دیگر کسان لرزه بر اندام افکنند.

چه داستان‌ها که در خیبر دربارهٔ او روایت کردید، اما خود چون شترمرغ گریختید.

در احد که دیگر مردان گریخته بودند او بود که روی کفر را سیاه کرد و خود مهتری یافت.

در نبرد حنین که شمشیر او می‌درخشید و ضربت می‌زد، برخی از شما هوس فرار و خیانت کردید[1].

از قصیدهٔ دیگر او است:

چه کسی چون مولای ما علی علیه‌السلام است، آن هنگام که تنور پیکار شعله می‌افروزد؟

رفتارهای بدر را یاد آورید که مقصود من جز آن‌ها نیست.

ظلمت احد را یاد کنید که او خورشید روشنایی‌بخش آن شد[2].

در قصیدهٔ دیگر او است:

در نبرد بدر مایهٔ کفایت و بی‌نیازی است، آن‌گاه که از ضربت‌های تو دشواری‌ها آسان شد،

و در نبرد احد هنگامی که آن دلیری‌ها کردی، ولی برخی از آنان ـ و اگر از من بپرسند به صراحت نامشان را می‌گویم ـ چون بز گریختند.

۱.
هو البدر فی الهیجاء بدر و غیره — فرائصه من ذکره السیف ترعد
و کم خبر فی خیبر قد رویتم — و لکنکم مثل النعام تشردوا
و فی احد قد ولی رجال و سیفه — یسود وجه الکفر و هو مسود
و یوم حنین حن للغل بعضکم — و صارمه عضب الغرار مهند

← دیوان الصاحب بن عباد، ۳۵.

۲.
من کمولانا علی — و الوغی یحمی لظاها
اذکروا أفعال بدر — لست أعنی ما سواها
اذکروا ظلمة احد — انه شمس ضحاها

← همان، ۱۱۵.

در روز رویارویی با عمرو به جانم سوگند، او را منقبت‌هایی روشن و بی‌همانند است.

در داستان مرحب، اگر بدانند، باوری و برهانی قانع‌کننده است و هر روز آن وصی را مرحب‌ها بوده است.

در خیبر داستان‌های پرآوازهٔ او حقیقت خویش را روشن ساخته است، آن هنگام که آن شیرمرد به شمشیر خویش بازی می‌کرد[1].

شاعر گفته است:

چون جنگ درگیرد و شعله افروزد و دوست دوست را وانهد،

و افسارها از کف برهد و مرگ گوارا گردد و شیر آب دهان فرونخورد،

علی علیه‌السلام را آن امام هدایت را بینم که گروهی را می‌میراند و گروهی را زنده می‌گذارد.

این دلاوری عادت او بوده و از آن زمان که ولادت یافته و سر او تراشیده‌اند بر این خوی بوده است.

در نخستین پیکار که بر ضد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درگرفت و در دو سوی میدان آتش برافروختند،

ذوالفقار در کف او می‌خندید و شیونی را که از سرهای بریده از تن برمی‌خاست می‌شنید.

ضربتی از ضربت‌های او بنیاد دشمن را می‌لرزاند، گویی که منجنیقی در کف او است.

چه بسیار کشته‌ها و چه بسیار اسیران که فدیهٔ رهاندنشان دادند و همان‌ها بودند که رهیده نام گرفتند[2].

---

۱. و فی یوم بدر غنیة و کفایة — و قد ذللت من مضربیک المصاعب
و فی احد لما أتیت و بعضهم — و إن سئلوا صرحت اسوان هارب
و فی یوم عمرو ای لعمری مناقب — مبینة ما مثلهن مناقب
و فی مرحب لو یعلمون قناعة — و فی کل یوم للوصی مراحب
و فی خیبر اخباره الغر بینت — حقیقتها و اللیث بالسیف لاعب

← همان، ۱۸۶.

۲. اذا الحرب قامت علی ساقها — و شبت و خلی الصدیق الصدیقا
و ضاع الزمام و طاب الحمام — و لم‌یبلع اللیث فی الحلق ریقا

←

دیگری گفته است:

آن قهرمان نقابدار دلاور نامور، عمرو و مرحب و سبیع را دو نیم کرد،
و عمرو بن معدی، آن یل را دست‌بسته به زبونی و خواری پیش آورد[۱].

آن دیگری گفته است:

شیر پیکارها، آن‌گاه که گرفتاری‌ها روی کند هرکس را که رویاروی او ایستد با جام مرگ سیراب سازد.
چه بسیار عزیزها که ایشان را به شمشیر خویش ذلیل کرده و عزت و ارجمندی را از آنان ستانده است.
دربارهٔ او در نبرد بنی‌نضیر و خیبر و در احد بپرس که چند سوار از دشمن بر زمین افکنده است،
و در سلع عمرو عامری را چون از سر نادانی به پیکار او آمده بود به تسلیم کشاند،
و عمرو را با زبونی در عمامه افسار کرد و چون برده‌ای که صاحبش زمامش را بکشد به حضور آورد،
و شیبه و ولید و عتبه را به هلاکت رساند و با ذوالفقار بر روی آن نقاب کشیده رفت[۲].

←

رأیت علیاً امام الهدی — یمیت فریقاً و یحیی فریقا
و تلک له عادة لم تزل — به منذ کان ولیداً حلیقا
فأول حرب جرت للرسول — فأضرم فی جانبیها حریقا
یقهقه فی کفه ذوالفقار — و تسمع للهام منه شهیقا
تضعضع أرکانه ضربة — کأن براحته منجنیقا
و کم من قتیل و کم من أسیر — فدوه فاطلق یدعی الطلیقا

۱. قد عمراً و مرحباً و سبیعا — ذوالخمار الغضنفر البهلولا
و أتی بالهمام عمرو بن معدی — فی یدیه من بعد عز ذلیلا

۲. لیث الحروب اذا الکروب تحللت — یسقی بکأس الموت من لاقاه
کم من عزیز قد اذل بسیفه — و أزال عنه عزه و علاه
سل عنه یوم بنی‌النضیر و خیبر — و باحد کم من فارس أرداه
و بسلع عمرو العامری أباده — لما أتی جهلا یروم لقاه
و أتی بعمرو فی العمامة خاضعا — کالعبد یخشع فی یدی مولاه
و أباد شیبة و الولید و عتبة — و لذی‌الخمار بذی‌الفقار علاه

فصل ۱

آنچه در نبرد بدر دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است

گواه‌هایی قرآنی

در صحیحین است که آیهٔ ﴿هَٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا﴾ دربارهٔ شش تن از مسلمانان و کافران نازل شده است که در نبرد بدر رویاروی هم قرار گرفتند و عبارت بودند از حمزه، عبیده و علی علیه السلام از یک سوی و ولید، عتبه و شیبه از سوی دیگر[1].

بخاری گفته است: ابوذر سوگند می‌خورد که این آیه دربارهٔ ایشان نازل شده است[2].

عطاء، ابن‌خیثم، قیس بن عباده، سفیان ثوری، اعمش، سعید بن جبیر، و ابن‌عباس بر همین نظر بوده‌اند.

ابن‌عباس همچنین گفته است: ﴿فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یعنی عتبه و شیبه ولید ﴿قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ٱلْحَمِيمُ﴾[3].

---

۱. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۴۵۸/۴، ۱۴۵۹، ۱۷۶۸ و ۱۷۶۹؛ مسلم، الصحیح، ۲۳۲۳/۴.

۲. ← الجامع الصحیح، ۱۴۵۹/۴.

۳. حج / ۱۹ ـ ۲۲: و کسانی که کفر ورزیدند جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است و از بالای سرشان آب جوشان ریخته می‌شود. آنچه در شکم آن‌ها است با پوست بدنشان بدان گداخته می‌گردد و برای واردکردن ضربت بر سر آنان

←

اما این که فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَهُدُوٓا إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَهُدُوٓا إِلَىٰ صِرَاطِ ٱلْحَمِيدِ﴾[۱] دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام، حمزه و عبیده نازل شده است[۲].

در اسباب النزول[۳] است که قیس بن سعد بن عباده از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت کرده که فرموده است: آیه‌های ﴿هَٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا فِى رَبِّهِمْ فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ٱلْحَمِيمُ * يُصْهَرُ بِهِ مَا فِى بُطُونِهِمْ وَٱلْجُلُودُ * وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ * كُلَّمَآ أَرَادُوٓا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ﴾[۴] دربارهٔ ما و حریفان ما در نبرد بدر نازل شده است.

گروهی از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که آیهٔ ﴿أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُوا ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَـٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ سَوَآءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾[۵] دربارهٔ آن شش تن نازل شده است[۶].

شعبه، قتاده و ابن‌عباس دربارهٔ آیهٔ ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ﴾[۷] گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه السلام، حمزه و عبیده در نبرد بدر مسلمانان را خنداندند و کافران مکه را گریاندند تا کشته شدند و به دوزخ درآمدند[۸].

←

گرزهایی آهنین است. هربار بخواهند از شدت غم از آن بیرون روند در آن بازگردانیده می‌شوند که هان بچشید عذاب آتش‌سوزان را.

برای تفسیر ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۱۶/۱.

۱. حج / ۲۳ و ۲۴: خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر درختان آن‌ها نهرها روان است در می‌آورد: در آن‌جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آن‌جا از پرنیان است.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۱۶/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۷۱.

۳. ← ۲۰۷.

۴. حج / ۱۹ ـ ۲۲.

۵. جاثیه / ۲۱: آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به طوری که زندگی آن‌ها و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند.

۶. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۳۷/۲ و ۲۳۸.

۷. نجم / ۴۳: و هم او است که می‌خنداند و می‌گریاند.

۸. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۸۳/۲.

امام باقرعلیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ بَشِّرِ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هٰذَا ٱلَّذِی رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِیهَآ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ﴾[1] افزوده که در شأن حمزه، علی‌علیه‌السلام و عبیده نازل شده است[2].

در تفسیر ابویوسف فسوی آمده و قبیصة بن عقبه از ثوری، از منصور، از مجاهد، از ابن‌عباس روایت کرده که عبارت آیهٔ ﴿أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾ دربارهٔ علی‌علیه‌السلام، حمزه و عبیده و عبارت ﴿كَٱلْمُفْسِدِینَ فِی ٱلْأَرْضِ﴾[3] دربارهٔ عتبه، شیبه و ولید است[4].

کلبی گفته: ﴿یَآأَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ حَسْبُكَ ٱللهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِینَ﴾[5] در نبرد بدر نازل شده‌است[6].

نطنزی در خصائص از حداد، از ابونعیم و امام صادق‌علیه‌السلام و امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که آیهٔ ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾[7] در مورد علی‌علیه‌السلام نازل شده است.

مورخ[8] و صاحب اغانی[9] و نیز محمد بن اسحاق[10] آورده‌اند که در نبرد بدر علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام پرچمدار پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بود.

---

۱. بقره / ۲۵: و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند مژده ده که ایشان را باغ‌هایی خواهد بود که از زیر درختان آن‌ها جوی‌ها روان است. هرگاه میوه‌ای از آن روزی ایشان شود می‌گویند این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده و مانند آن نعمت‌ها به ایشان داده شود و در آن‌جا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آن‌جا جاودانه بمانند.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۹۶/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۳.

۳. ص / ۲۸: یا مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند چون مفسدان در زمین می‌گردانیم؟

۴. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۷۱/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۵۹.

۵. انفال / ۶۴: ای پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس است.

۶. ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۹۰/۴.

در خصائص الوحی المبین ابن‌بطریق (۱۹۰) چنین روایت شده که این آیه دربارهٔ علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نازل شده است.

۷. آل‌عمران / ۱۲۳: و یقیناً خدا شما را در جنگ بدر با آن‌که ناتوان بودید یاری کرد.

۸. مقصود طبری است ← تاریخ الامم و الملوک، ۲۵/۲.

۹. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۸۰/۴.

۱۰. در بخش موجود از کتاب سیرهٔ ابن اسحاق این روایت را نیافتم.

کسانی که به دست او کشته شدند

چون دو سپاه رویاروی هم قرارگرفتند عقبه، شیبه و ولید پیش تاختند و گفتند: ای محمد، همتایانمان را از خاندان قریش به هماوردی فرست.

انصار برای مبارزه بر همدیگر پیشی جستند. اما پیامبرﷺ همه را پس راند و علیؑ، حمزه و ابوعبیده را فرمود تا به رویارویی روند.

عبیده بر عقبه حمله برد و ضربتی بر سر او نواخت و فرق او را شکافت، عتبه نیز بر ساق پای عبیده ضربتی وارد آورد و آن را قطع کرد و بدین‌سان هر دو بر زمین افتادند. شیبه بر حمزه یورش آورد و با شمشیر به هم درآویختند تا به ستوه آمدند. علیؑ نیز بر ولید حمله برد و شمشیر برگردن او فرود آورد و از زیر بغل وی گذراند[1].

در ابانه فلکی است که ولید بازوانی چنان ستبر داشت که چون آن‌ها را بالا می‌آورد جلوی صورتش را می‌گرفت.

باری، پس حمزه و شیبه با یکدیگر دست به‌گریبان شدند.

مسلمانان گفتند: ای علی، مگر این سگ را نمی‌بینی که بر عمویت می‌تازد؟

علیؑ بر او یورش برد و خطاب به حمزه که از شیبه بلندقامت‌تر بود، فرمود: ای عمو، سر خود را فرود آور.

حمزه سر فرود آورد و چانه به سینه رساند و علیؑ ضربتی بر شیبه وارد آورد و او را دو نیم کرد. آن‌گاه به سراغ عتبه رفت و بر او که نیم‌جانی داشت ضربت فرود آورد.

حسان بن ثابت دربارهٔ کشته شدن عمرو بن عبدودّ گفته است:

و تو در نبرد بدر با گروهی رویاروی شدی که بر تو ضربت‌هایی فرود آوردند، چونان ضربت بی‌باکان،
و تو ای عمرو، چنان شدی که در روز گرفتاری یا در رویارویی با ناخوشایندی‌ها، دیگر تو را نخوانند[2].

یکی از بنی‌عامر در پاسخ حسان گفته است:

---

۱. ← ابن‌خلدون، تاریخ ابن‌خلدون، ۴۲۹/۲؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۱۷۲/۳ و ۱۷۳.

۲. و لقد رأیت غداة بدر عصبة ... ضربوک ضربا غیر ضرب المحصر
اصبحت لا تدری لیوم کریهة ... یا عمرو أو لجسیم أمر منکر
← دیوان حسان بن ثابت، ۱۰۸، با تفاوت‌هایی.

به خدای کعبه، دروغ می‌گویید. این شما نیستید که ما را می‌کشید، بلکه باید به شمشیر هاشمیان افتخار کنید.

به شمشیر پور عبدالله در آوردگاه و به دست علی علیه السلام بدین افتخار نایل آمده‌اید. سخن کوتاه کنید.

شما نبودید که عمرو بن عبدود و پسر او را کشتید، بل او در قوارهٔ آن شیر ژیان بود.

علی علیه السلام، هموکه در افتخارها ستایشی بسیار سزامند او است. در دعوی بر ضد او لاف فراوان مزنید که رسوا می‌شوید.

در بدر شما برای مبارزه بیرون آمدید، اما ای پیران قریش، او شما را بازگرداند و در حسرت نشاند و آن هماوردطلبان نیز عقب نشستند.

اما چون حمزه و عبیده آمدند و علی علیه السلام با آن تیغ برّان بیامد،

گفتند: آری، اینان ماوردهای راستین مایند. شتابان به سراغشان روید که ستم و تجاوز کرده‌اند.

پس علی علیه السلام چونان که سزاوار یک هاشمی است تاخت و همهٔ آنان را که سرکشی و تکبر ورزیده بودند به هلاکت رسانید[1].

در مجمع البیان[2] است که علی علیه السلام بیست و هفت تن را در نبرد تن به تن کشت.

در ارشاد[3] است که علی علیه السلام سی و پنج تن از ایشان را کشت.

---

۱. کذبتم و بیت الله لاتقتلوننا / و لکن بسیف الهاشمیین فافخروا
بسیف ابن‌عبدالله أحمد فی الوغی / بکف علی نلتم ذاک فاقصروا
و لم تقتلوا عمرو بن ود و لا ابنه / و لکنه کفو الهزیر الغضنفر
علی الذی فی الفخر طال ثناؤه / فلاتکثروا الدعوی علیه فتفجروا
ببدر خرجتم للبراز فردکم / شیوخ قریش حسرة و تأخروا
فلما اتاهم حمزة و عبیدة / وجاء علی بالمهند یخطر
فقالوا نعم اکفاء صدق فأقبلوا / الیهم سراعا إذ بغوا و تجبروا
فجال علی جولة هاشمیة / فدمرهم لما عیوا و تکبروا

۲. ← ۴۴۲/۴.

۳. ← ۷۰/۱ ـ ۷۲، مشتمل بر نام‌های این کسان.

زید بن وهب گفته است: امیرمؤمنان عليه السلام از داستان بدر سخن به میان آورد و فرمود: از مشرکان هفتاد تن کشتیم و هفتاد تن اسیر کردیم[۱].

محمد بن اسحاق گفته است: بیشتر کشتگان مشرکان در بدر به دست علی عليه السلام کشته شده بودند.

زمخشری در فائق گفته است: سعد بن ابی‌وقاص گفته: علی عليه السلام را دیدم که اسب خود را هی می‌کرد و چنین می‌خواند:

این شتر ده سالهٔ جوان من است و من چون او به نیروی جوانی شب‌ها را بر دشمن می‌تازم، گویی یکی از جنیانم؛ مادرم مرا برای این زاده است[۲].

مرزبانی در کتاب اشعار الملوك و الخلفاء[۳] آورده است: علی عليه السلام دلیرترین مردان عرب بود. او در نبرد بدر پرچم را بر دوش کشید و بر اُردوی دشمن لرزه افکند و چنین خواند:

از این پس در بیرون مکه خرما نخواهند خورد تا دوران سستی و تسلیم ایشان فرارسد[۴].

عبدالله بن رواحه گفته است:

خجسته است حضور علی عليه السلام در بدر و صحنه‌های پسندیده‌ای که آفرید و ضربتی دلاورانه فرود آورد.
چه عرصه‌ها توان یافت که او در آن سر دلاوری را که پیکرش بر زمین افکنده است بر نگیرد؟ و قوچ مهاجمان را بر زمین نیندازد، چونان که گویی بر آن پیکر زعفران ریخته‌اند.
جنازه‌ای افتاده که کرکسان سر او ببَرند و کفتاران برای خوردنش دست‌اندازی کنند[۵].

---

۱. ← مفید، الفصول المختارة، ۲۹۴ - همچنین، برای مضمون بی‌آن‌که سخن امیرمؤمنان عليه السلام باشد ← طوسی، التبیان، ۴۰/۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۳۶/۲.

۲. بـازل عـامين حـديث سـنی ــــ مـنحنح الليـل كأنـی جـنی
لمثـل هـذا و لـدتنـی امـی

← الفائق، ۱۰۶/۱. در این منبع به جای «منحنح» واژهٔ «سنحنح» آمده است.

۳. نام کامل مؤلف کتاب ابومحمد عبدالله بن جعفر بن درستویه مرزبان (۲۵۸ - ۳۴۷ ق.) است و از کتاب او اطلاعی به دست نیاوردم.

۴. لن يأكـلوا التـمر بـظهر مكـة ــــ مـن بـعدها حـتى تكـون الركـة

۵. ليـهن عـلى يـوم بـدر حـضوره ــــ و مشـهده بـالخير ضـربا مـرعبلا
←

هند دربارهٔ عتبه و شیبه گفته است:

ای دیده، بر آن برترین یادگار خندق که از آیین نیای خود برنگشته است سرشک سرشار فروبار.

همو که طایفه‌اش بنی‌هاشم و بنی‌مطلب به پیکارش خواندند،

و طعم تیغ تیز را به او چشاندند و پس از آن‌که او را به کام مرگ راندند، سر سلامت گفتند[1].

در کتاب مقنع[2] سخن هند را چنین دیده‌ام:

[مرا در فقدان عتبه هیچ شکیب نیست،] پدر و عمو و پارهٔ تن من.

برادرم که چون فروغ ماه بود و تو ای علی علیه‌السلام، با کشتن آنان کمرم را شکستی[3].

اسید بن ایاس در نبرد بدر مشرکان قریش را بر ضد علی علیه‌السلام می‌شوراند و می‌گفت:

هرجا زیر پرچمی گرد آیید خردترین و خرد سال‌ترین شما بر یلان و پیل‌پیکران چیرگی یابند.

خدایتان خیر دهاد، چرا انکار نمی‌کنید؟ گاه آزاده و بزرگوار نیز انکار کند و شرم برد.

→

کأیـن له مـن مشـهد غـیر حـامل — یـظل له رأس الکـمی مـجدلا

و غادر کبش القوم فی القـاع ثـاویا — تـخال عـلیه الزعـفران المـعللا

صـریعا یـبوء القشـعمان بـرأسـه — و تـدنو الیـه الضـبع طـولا لتأکلا

۱. أیـا عـین جـودی بـدمع سـرب — عـلی خـیر خـندف لم‌یـنقلب

تـداعـی له رهـطه غـدوة — بـنوهاشم و بـنوالمـطلب

یـذیقونه حـد أسـیافهم — یـعزونه بـعد مـا قـد شـجب

بیت‌ها با تفاوت‌هایی چند در منابع متعدد آمده است. از آن جمله ← ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۳۰۴/۳؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۱۱۴/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۹/۴۰ و ۱۷۲/۷۰؛ مفید، الارشاد، ۷۵/1.

۲. به رغم بررسی برایم معلوم نشد کدام کتاب مقنع مقصود مؤلف است. البته المقنع صدوق و نیز المقنع شریف مرتضی هیچ کدام با این بحث تناسبی ندارند و بیت‌ها در آن‌ها یافت نیز نشد.

۳. [ما کان عن عتبة لی من صبر] — ابـی و عـمی و شـقیق بکـری

اخـی الذی کـان کـضوء البـدر — بـهم کسـرت یـا عـلی ظـهری

بیت‌ها در شرح نهج البلاغة (۲۸۳/۱۳) آمده و مصراع نخست به نقل از این منبع به متن حاضر ضمیمه شده است.

این پسر فاطمه(ع) است که شما را به کشتن و سربریدنی بی‌همانند از میان برداشته است.

به‌سان زبونان و در دادوستدی زیانبار به او خراج دهید و خود را از ضربت او مصون دارید.

کجایند آن پیران و کجایند آنان که در هر دشواری‌ای تکیه‌گاه بودند و کجا است آن زینت سرزمین بطحا؟

او همه را به ضربت خویش از پای فکند، ضربتی با چنان تیغ تیز که هرگز کند نشده و هرگز لبه‌اش برنگشته است[1].

سید حمیری گفته است:

نخستین کس که با شمشیر خود کافران بدر را ریشه برافکند و خون ایشان حلال داشت، که بود؟

چه کسی بود که جبرئیل در نبرد بدر و در حالی که صدای وی را می‌شنیدند به نام او اشاره کرد و گفت:

شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی در والامنزلتی و بلندجایگاهی جز علی(ع) نیست[2].

شاعری گفته است:

در نبرد بدر آن هنگام که نیزه‌ها می‌درخشید و شیبه با شمشیری برکشیده به میدان تاخت و هماورد خواست،

۱.

فی کل مجمع غایة أخزاکم	جزع أبر علی المذاکی القرح
لله درکم الماتنکروا	قد ینکر الحر الکریم و یستحی
هذا ابن‌فاطمة الذی أفناکم	ذبحاً و قتلة قصعة لم تذبح
اعطوه خرجا و اتقوا بضریبة	فعل الذلیل و بیعة لم تربح
أین الکهول و أین کل دعامة	فی المعضلات و این زین الأبطح
أفناهم قصعا و ضربا یفتری	بالسیف یعمل خده لم یصفح

بیت‌ها به روایت‌های متفاوت در منابع آمده است. از آن جمله ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۹/۴۲؛ علم الهدی، رسائل المرتضی، ۱۲۰/۴ و ۱۲۵؛ مفید، الارشاد، ۷۸/۱.

۲.

من کان اول من اباد بسیفه	کفار بدر و استباح دماء
من ذاک نوه جبرئیل باسمه	فی یوم بدر یسمعون نداء
لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی	إلا علی رفعة و علاء

← دیوان السید الحمیری، ۵۴.

او بود که با شمشیر به استقبال وی رفت و در شرایطی که مرگ این سو و آن سو بر سر کسان خم می‌شد طعم مرگ را به وی چشاند،

و او را خوراک گرگان و کرکسان و کلاغ‌های سیاه و زاغ‌های ابلق ساخت[۱].

دیگری گفته است:

او را در بدر حماسه‌ای نامدار و بر تیره‌بختان مایهٔ تباهی بود.

او طعم مرگ را به شیبه و ولید چشاند، آن‌گاه که به‌سان دو لشکر جرار به میدان تاخته بودند،

و عتبه را نیز همین طعم چشاند و خنجری سنگین و تیز و برنده بر او وارد آورد[۲].

صاحب بن عباد گفته است:

در نبرد بدر و هنگامی که آن جهاد سخت بر پا بود فرشتگان آسمان از پیکار او در شگفت شدند.

پس جبرئیل از جانب ایشان این شگفتی را برای پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت کرد، حکایتی سترگ و بی‌واسطه.

او در آوردی که ولید را از ترس پیر کرد وی را بر زمین افکند و استوانه‌های سپاه دشمن همه گریختند،

و با خنجر خویش به عتبه طعم کیفری را چشاند که دردهای بی‌درمان و را درمان ساخت.

کشتگان او همدمان پیکار بودند و پستان پیکار مکیده، چونان فرزندان جنگ.

در میان کشتگان او جز یلان و ناموران کسی یافت نمی‌شد، گویی شمشیر او گوهریاب بود[۳].

---

۱. و فی یوم بدر حین بارز شیبة / بعضب حسام و الاسنة تلمع
فبادره بالسیف حتی اذاقه / حمام المنایا و المنیات ترکع
و صیره نهبا لذیب و قشعم / علیه من الغربان سود و ابقع

۲. و له ببدر وقعة مشهورة / کانت علی اهل الشقاء دمارا
فأذاق شیبة و الولید منیة / إذ صبحاه جحفلا جرارا
و اذاق عتبة مثلها اهوی لها / عضبا صقیلا مرهفا بتارا

۳. عجبت ملائکة السماء لحربه / فی یوم بدر و الجهاد جهاد
فحکاه عنه جبرئیل لأحمد / اسناد مجد لیس فیه سناد

←

در محبره است:

اگر به یادآوری، او را در بدر چنان دلاوری‌ها است که گیسوی کودکان سپید کند.

چه بسیار یلانی که مشکل آنان را با همهٔ آسیب‌ناپذیری برای همیشه گشود،

و آنان در او شیری دلیر و برافروخته از خشم دیدند که باید از خروش او ترسید.

و در پیکار بدیشان جام مرگ را که به طعم شرنگ و تلخه در آمیخته بود چشاند.

او از آن پرچمداران جماعتی بر زمین افکند که شیران بیشه را می‌مانستند[1].

←

صرع الولید لموقف شاب الولید لهوله و تهارب الاعضاد

و اذاق عتبة بالحسام عقوبة حسمت بها الادواء و هی تلاد

احلاف حرب ارضعوا خلافها فکأنهم لحروبهم أولاد

ما کان فی قتلاه إلا باسل فکأنما صمصامه نقاد

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۲۳، با مقداری تفاوت.

۱. و له ببدر إن ذکرت بلاءه یوما یشیب ذوائب الولدان

کم من کمی حل عقدة بأسه فیه و کان ممنع الارکان

فرأی به هصراً یهاب خبابه کالضیغم المتبسل الغضبان

یسقی مماصعه بکأس منیة شیبت بطعم الصاب و الخطبان

إذ من ذوی الرایات جدل عصبة کانوا کاسد الغاب من خفان

فصل ۲

آنچه در احد از امیرمؤمنان علیه السلام رخ نمود

گواه‌هایی قرآنی

ابن‌عباس دربارهٔ آیهٔ ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾[1] گفته: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است که در نبرد احد چرتی بر او چیره شد[2]؛ چراکه ترس مایهٔ بیدار خوابی شود و اطمینان خواب آورد.

در کتاب شیرازی است که سفیان ثوری، از واصل، از حسن، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ﴾[3] گفته است: در نبرد احد، شیطان در اردوی پیامبر صلی الله علیه و آله بانگ برآورد که محمد کشته شده است.

هم دربارهٔ ﴿وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ﴾[4] گفته: خدای را سوگند، شیطان هر سپاه و سواری راکه در غیر طاعت خدا بود بر ضد امیرمؤمنان علیه السلام شوراند. خدای را سوگند، هر پیاده‌ای که در آن نبرد با علی علیه السلام درآویخت از مردان شیطان بود.

---

۱. آل‌عمران / ۱۵۴: پس خداوند بعد از آن اندوه آرامشی به صورت خواب سبکی بر شما فرو فرستاد که گروهی از شما را فراگرفت و گروهی تنها در فکر جان خود بودند.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۷۲/۱ و ۱۷۳؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۹۸.

۳. اسراء / ۶۴: و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن.

۴. اسراء / ۶۴: و با سواران و پیادگانت بر آن‌ها بتاز.

کشتن پرچمداران دشمن

در تاریخ طبری[۱] و اغانی[۲] اصفهانی آمده است که پرچمدار قرشیان یل آنان طلحة بن ابی‌طلحه عبدری بود که فریاد زد: ای یاران محمد، شما دعوی آن دارید که خداوند به شمشیرهای شما دوزخ را برای ما پیش می‌اندازد و به شمشیرهای ما بهشت را پیش رویتان می‌نهد. اینک آیا از شما کسی هست با من هماوردی کند؟

قتاده گوید: علی علیه‌السلام به رویارویی او شتافت، در حالی که می‌گفت:

من فرزند عبدالمطلب، آن صاحب هر دو حوض هستم، من زادهٔ هاشم آن خوراک‌دهندهٔ مردمان در سال‌های قحطی و گرسنگی‌ام. به وعدهٔ خویش وفا دارم و از تبار خود دفاع می‌کنم[۳].

راوی گوید: علی علیه‌السلام ضربتی بر او وارد آورد و آن ضربت پای او را برید و شرمگاهش آشکار شد. این روایت ابن‌عباس و روایت کلبی است.

اما در روایت‌های بسیاری است که علی علیه‌السلام ضربتی چنان بر فرق سر او وارد کرد که چشمانش از کاسه بیرون آمد و گفت: ای عموزاده تو را به خدا و به حق خویشاوندی‌ها سوگند می‌دهم.

علی علیه‌السلام او را واگذاشت، اما او همان دم مرد.

آن‌گاه خود هماورد طلبید و تا آن‌جا ادامه داد که هشت تن از ایشان را کشت.

پس صواب، غلام حبشی قرشیان، پرچم را برداشت. علی علیه‌السلام بر دست راست او ضربتی نواخت. او پرچم را با دست چپ گرفت. علی علیه‌السلام بر دست چپ او نیز ضربت زد. او دو دست بریده را بر سینهٔ خود جمع کرد و پرچم را نیز بر آن نهاد. اما علی علیه‌السلام بر فرق سر او ضربتی وارد آورد و پرچم بر زمین افتاد.

حسان بن ثابت در این‌باره گفته است:

به پرچم افتخار کردید و البته این پرچم زمانی که در دست صواب قرار گرفت بدترین افتخار بود[۴].

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۶۲/۲ و ۶۳.

۲. ← ۱۸۳/۱۵.

۳. انا ابن‌ذی‌الحوضین عبدالمطلب و هاشم المطعم فی العام النسب
افی بمیعادی و احمی عن حسب

۴. فخرتم باللواء و شر فخر لواء حین رد الی صواب
← دیوان حسان بن ثابت، ۳۷.

باری، پرچم بر زمین افتاد و عمره دختر حارث بن علقمة بن عبدالدار آن را برداشت. او نیز کشته شد و مشرکان گریختند.

حسان بن ثابت گفته است:

اگر پرچم آن زن حارثی نبود آنان به کمترین بها در بازار بردگان فروخته می‌شدند[۱].

پس از آن بود که مسلمانان به غنایم پرداختند و مشرکان بازگشتند و آنان را شکست دادند.

فرار سپاهیان و پایداری او

زید بن وهب گفته است: به ابن‌مسعود گفتم: مردمان همه گریختند، مگر علی علیه السلام، ابودجانه و سهل بن حنیف. گفت: همه گریختند مگر تنها علی علیه السلام، و البته چهارده تن بازگشتند: عاصم بن ثابت، ابودجانه، مصعب بن عمیر، عبدالله بت جحش، شماس بن عثمان بن شرید، مقداد، طلحه، سعد، و دیگر کسانِ این چهارده‌تن از انصار بودند[۲].

در شعر است:

آن برگزیده را در جنگ واگذاشتند و همهٔ یاران از پیرامون او گریختند و از آن سوی کافران گرد آمدند. اما علی علیه السلام در اردوی آن گردآمدگان شکار می‌کرد و به شمشیر بر فرق سر آنان می‌کوبید و می‌دوید و می‌برید[۳].

عکرمه گفته است: [از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:] چنان نگرانی‌ای بر من چیره شد که تاب و توان نداشتم. من پیش‌روی آن حضرت [= پیامبر صلی الله علیه و آله] شمشیر می‌زدم. لختی بعد بازگشتم. اما او را ندیدم. با خود گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اهل فرار نبوده است. او را در میان کشتگان نیز نیافتم. گمان بردم

---

۱. و لولا لواء الحارثية اصبحوا — يباعون فی الاسواق بالثمن الوكس

بیت را در دیوان نیافتم.

۲. ← مفید، الارشاد، ۸۳/۱.

۳. و قد تركوا المختار فی الحرب مفرداً — و فر جميع الصحب عنه و أجمعوا

و كان علی غائصا فی جموعهم — لهاماتهم بالسيف يفری و يقطع

به آسمان‌ها برده شده است. پس نیام شمشیر شکستم و با خود گفتم: خدای را سوگند، با این شمشیر می‌جنگم تا کشته شوم. پس بر آن طایفه شوریدم و آنان از هم گسستند. ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن میان دیدم که بر زمین افتاده و از هوش رفته است. بر بالای سر او ایستادم. در من نگریست و پرسید: ای علی علیه السلام، مردم چه کرده‌اند؟

گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، کافر شده، به دشمن پشت کرده و تو را واگذاشته‌اند[۱].

در تاریخ طبری[۲]، اغانی[۳] اصفهانی، مغازی ابن‌اسحاق[۴] و اخبار ابی‌رافع است که پیامبر صلی الله علیه و آله گردانی دید. به علی علیه السلام فرمود: بر آنان حمله بر.

علی علیه السلام بر آنان یورش برد و آنان را از هم پراکند و عمروبن عبدالله جمحی را کشت.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله گردانی دیگر دید. به علی علیه السلام فرمود: از من دفاع کن.

علی علیه السلام بر آن دسته نیز حمله برد و آنان را پراکند و شیبة بن مالک عامری را کشت.

در روایت ابورافع است که پیامبر صلی الله علیه و آله سپس گردانی دیگر دید و فرمود: بر آنان حمله بر.

علی علیه السلام بر آنان نیز حمله برد و آنان را شکست داد و هاشم بن امیه مخزومی را کشت.

در این هنگام جبرئیل گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، این واقعاً مصداق همدردی است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او از من است و من از اویم»[۵].

جبرئیل گفت: من نیز از شمایم.

پس بانگی شنیدند که می‌گفت: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی علیه السلام نیست[۶].

ابن‌اسحاق در روایت خود افزوده است:

اگر بر کشته‌ای شیون می‌کنید بر آن وفا دار و بر برادر آن وفادار بگریید[۷].

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۸۶/۱ و ۸۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۷۸/۱.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۶۵/۲.

۳. ← ۱۸۶/۱۵ و ۱۸۷.

۴. در سیرة ابن اسحاق در شرح اخبار جنگ احد (۳۰۱/۳-۳۱۵) این روایت را نیافتم.

۵. «انه منی و انا منه».

۶. «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الاعلی».

۷. فـــاذا نـــدبتم هـــالکا   فـابکوا الوفـی و اخـا الوفـی

بیت را در بخش موجود از سیرة ابن اسحاق نیافتم.

باری، مسلمانان در آن بلایی که بدیشان رسیده سه بخش شدند: ثلثی که مجروح شده بودند، ثلثی که کشته شده بودند و ثلثی که گریخته بودند[۱].

در تفسیر قشیری[۲] و تاریخ طبری[۳] است که انس بن نضر به عمر و طلحه برخورد که با مردانی چند بودند.

بدیشان گفت: چه نشسته‌اید؟

گفتند: محمد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کشته شده است.

گفت: پس از او با زندگی چه خواهید کرد؟ برخیزید و بر آنچه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن مرده است بمیرید.

پس بر مهاجمان تاخت و پیکار کرد تا کشته شد.

روایت شده است ابوسفیان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دید که بر زمین افتاده است. این را به فال نیک گرفت، به پیروزی امیدوار شد و مردمان را بر ضد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شوراند. اما علی علیه‌السلام به رویارویی آنان شتافت و آنان را درهم شکست. پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به حمل کرد برد و بانگ برآورد: ای جماعت مسلمانان، به سوی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگردید.

آن مردم باز می‌گشتند و علی علیه‌السلام را می‌ستودند و برایش دعا می‌کردند.

در این پیکار شمشیر علی علیه‌السلام شکست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این شمشیر را بگیر.

علی علیه‌السلام ذوالفقار را گرفت و آن طایفه شکست خوردند.

تعقیب مشرکان

به طرقی متعدد از ابورافع روایت شده است که چون مشرکان از نبرد احد بازگشتند و به روحاء رسیدند به همدیگر گفتند: نه با دختران نارپستان هماغوش شدید و نه محمد را کشتید. باز گردید.

این خبر به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را همراه با شماری از خزرجیان به تعقیب آنان فرستاد. مشرکان از هیچ

---

۱. ← ابن‌اسحاق، سیرة ابن اسحاق، ۳۰۷/۳؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۶۵/۲.

۲. مقصود تفسیر ابن‌حبیب نیشابوری است که نسخه‌ای چاپی از آن وجود ندارد یا مقصود تفسیر ابونصر قشیری و یا تفسیری دیگر جز لطائف الاشارات از عبدالکریم قشیری.

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۶۶/۲.

منزلی بار نبستند مگر این‌که علی‌علیه‌السلام در آن‌جا بار گشود. پس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿اَلَّذِينَ اَسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلْقَرْحُ﴾[۱].

در روایت ابورافع است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر زخم‌های علی‌علیه‌السلام آب دهان نهاد و برایش دعا کرد و او را به تعقیب مشرکان فرستاد. پس آن آیه نازل شد.

حجاج بن غلاط سهمی گفته است:

خدای را سوگند، کدام گناهکار است که از پیکار با آن مرد پاک‌تبار فراوان‌خویشاوند یعنی پسر فاطمه [بنت‌اسد] بیم نبرد؟

دستانت ضربتی بس زود را به طلیحه ارزانی داشت که او را به صورت برزمین افکند و به لاشه‌ای وانهاده بدل ساخت،

و آن‌گاه که هوس آن مهتر مردمان در سرداشتند دلیرانه بر آنان تاختی و به شمشیر آنان را از هم پراکندی،

و شمشیر خویش را به خون سیراب کردی و تو کسی نبودی که آن شمشیر را تشنه و سیراب ناساخته بازآوری[۲].

ابوالعلاء سروی گفته است:

آیا ما سراغ داریم و آیا دیگران گفته‌اند که جوانمردی جز او با ذوالفقار به حریفان خود نزدیک شده باشد؟

به پیکار می‌خواند، در حالی که گوسالهٔ آن مردمان در جایی پنهان شده و آن سامری با دستِ گرفتار ترس به خوشگذرانی اندر است.

اما او در روز نبرد و آن‌گاه که نفس ترسیدگان در سینه حبس شود، گرفتاری از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برگشاید[۳].

---

۱. آل‌عمران / ۱۷۲: کسانی که پس از آن‌که زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر او را اجابت کردند.

۲.
لله أی مـــذنب عـــن حـــربه ... أعـنی ابن‌فاطمة المعم المخولا
جـادت يـداک له بـعاجل طعنة ... تـركت طـليحة للجبين مجندلا
و شـددت شدة باسل فكشفتهم ... بـالسيف اذ يـهوون احـول حـولا
و عللت سيفک بـالدماء و لم‌يكن ... لتـرده حـران حـتى يـنهلا

۳.
و هل عرفنا و هل قالوا سواه فتى ... بـــذی‌الفـــقار الی اقـرانـه زلفـا

←

علوی جمانی گفته است:

در نبرد احد به چنان پیکاری با ایشان پرداخت که استوانه‌ها را پریشان اندیشه ساخت.

پس برای عبدالدار هیچ گامی استوار بر جای نگذاشت که پرچم آن طاغوت سرکش ملعون را بر شانه کشد.

تا پرچم را به صواب دادند و او با ترس و نگرانی آن را در آغوش گرفت.

اما ابوالحسن علیه‌السلام او را به خون در افکند و او با صورت و دست بر زمین افتاد،

و آنان را بانگ دادند که جوانمردی جز علی علیه‌السلام نیست و ذوالفقار شمشیری بی‌نیام است[۱].

سوسی گفته است:

در احد از او بپرس تا بدانی که چون ابوسفیان در میان خارزار و درختان به سوی او رهسپار شد،

جبرئیل خود را به او رساند و از جانب خداوند گفت: ای ابوالقاسم، تیغ را بر سنگ نِه.

پس آن شیر دلیر صحنه‌های پیکار را خواند و او را گفت: برای روزی چنین، کسی چون تو را انتظار برم.

چون ذوالفقار در دست گیرد، او را به ماه شب تیره تشبیه کنم که ستارهٔ سحر را در کف گرفته است[۲].

←

	یدعو النزال و عجل القوم محتبس	و السامری بکف الرعب قد ترفا
	مفرج عن رسول الله کربته	یوم الطعان اذا قلب الجبان هفا
۱.	و واقع یوم احد بهم جلاد	یزایل بین اعضاد الشؤون
	فلم‌یترک لعبدالدار قدماً	یقیم لواء طاغیة اللعین
	فأفضوا باللواء الی صواب	فعانقه معانقة الوضین
	فخدَّ ابوحسن فأهوی	صریعاً للیدین و للجبین
	و نودوا لا فتی إلا علی	و لیس لذی‌الفقار حشا جفون
۲.	و فی احد سل عنه تخبر إذ أتی	الیه ابوسفیان فی الشوک و الشجر
	فوافاه جبریل عن الله قائلا	اباقاسم الق الحدید علی الحجر
	فنادی الهزبر اللیث حیدر فی الوغی	و قال لهذا الیوم مثلک انتظر
	و شبهته إذ ذوالفقار بکفه	کبدر الدجی فی کفه کوکب السحر

ابن‌علویه گفته است:

او را در احد پایداری‌ها است، آن‌گاه که پیامبر ﷺ در چهرهٔ او نگریست و آن دو لب به سخن آمد،

و مسلمانان از او پراکندند و بیمناک و ترسان به هر سو رفتند و کافران چیرگی یافتند.

آن مسلمانان می‌گفتند: پیامبر ﷺ کشته شده است، خدای را سوگند پیامبر ﷺ کشته شده است.

اما او هیچ اعتنا نداشت.

یکی از ایشان می‌گفت: ای کاش از ابوسفیان امان ستانده بودیم. اما ابودجانه و آن وصی، وصی پیامبر ﷺ با جان خویش از احمد دفاع کردند و او را پاس داشتند.

دیگران گریزان شدند، لیک این دو تن نگریختند؛ دیگران پشت کردند، اما آن دو تن به ریسمان خدا چنگ زدند.

تا چون سماک با تنی خونین پشت کرد. پیامبر ﷺ از هوش رفت.

و برادر پیامبر در حالی که بازوها سست شده بود، در پیشگاه آن حضرت و در دفاع از او نیزه و شمشیر می‌زد،

و می‌گفت: من همان خردکنندهٔ دشمنم که چون گردونهٔ جنگ بچرخد دشمن را درهم شکند[۱].

سید حمیری گفته است:

او در نبرد احد جانانه ایستاد، آن‌گاه که صاحبان شمشیرهای مشرفی پشت کرده بودند،

۱.

و له بـاحد بـعد مـا فـی وجـهه	شـبح النـبی و کـلم الشـفتان
و انقض منه المسلمون و اظهروا	مـتطایرین تـطایر الخـیفان
و نـداؤهـم قـتل النـبی و ربـنا	قـتل النـبی فکـان غـیر مـعان
و یـقول قـائلهم ألا یـا لیـتنا	نـلنا امـانا مـن ابـی‌سفیان
و ابـودجانة و الوصـی وصـیه	بـالروح احـمد مـنهما یـقیان
فـروا و مـا فـرا هـناک و ادبـروا	و هـما بـحبل الله مـعتصمان
حـتی اذا ولی سـماک مـثخناً	فـغشی عـلیه ایـما غشـیان
و اخـو النـبی مطاعن و مضارب	عـنه و منه و قد وهی العضدان
یدعو أنا القضم القضاضة و الذی	یـقمی العـدو اذا دنـا الرحـوان

آن زمان که جبرئیل آمد و آشکارا مسلمانان را بانگ زد و به نیکان شنواند،

که شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی علیه السلام نیست، اگر که آهنگ بر شمردن افتخارها دارید[۱].

نصربن منتصر انصاری گفته است:

آن هنگام که جنگ به بن گلو رسیده بود چه کسی بود که جبرئیل آشکارا او را خواند و گفت:

شمشیری جز ذوالفقار نیست، نیک بدانید، و جز علی علیه السلام در پیکارها جوانمردی نیست[۲].

دیگری گفته است:

در احد بپرس، آن‌گاه که طلحه را با تیغی بران که شهابی شعله‌افروز را می‌مانست به هلاکت رساند،

و آن صواب برده را بر زانوی غم نشاند تا آن بردهٔ مهربان با اشک سرشار او گریه سر می‌دهد[۳].

---

۱. و له بلاء يوم احد صالح — و المشرفية تأخذ الادبارا
إذ جاء جبريل فنادى معلنا — في المسلمين و اسمع الابرارا
لا سيف إلا ذوالفقار و لا فتى — إلا علي إن عددت فخارا
← ديوان السيد الحميري، ۲۱۵.

۲. و من ينادي جبرئيل معلنا — و الحرب قد قامت على ساق الورى
لا سيف إلا ذوالفقار فاعلموا — و لا فتى إلا علي في الوغى

۳. و سل باحد يوم اردى طلحة — بصارم مثل الشهاب المشتعل
و خلف العبد صوابا جاثما — يبكيه ذوالود بدمع مقتبل

فصل ۳

جایگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام در نبرد خیبر

حدیث رایت

ابوکریب و محمد بن یحیی ازدی[۱] هر کدام در امالی خود، محمد بن اسحاق[۲] و عمادی هر یک در مغازی خویش، نطنزی و بلاذری[۳] هر یک در تاریخ خود، ثعلبی[۴] و واحدی[۵] هر کدام در تفسیر خویش، احمد بن حنبل[۶] و ابویعلی موصلی[۷] هر یک در مسند، احمد[۸]، سمعانی و ابوالسعادات در فضائل، ابونعیم در حلیه[۹]، اشنهی در اعتقاد، ابوبکر بیهقی در دلائل النبوه[۱۰]، ترمذی در جامع[۱۱]، ابن‌ماجه در

---

۱. از این دو کتاب اثری به دست نیاوردم.

۲. خبر را در بخش‌های موجود از سیرة ابن اسحاق نیافتم.

۳. ← انساب الاشراف، ۹۳/۲ و ۹۴.

۴. ← الکشف و البیان، ۵۰/۹.

۵. روایت را در الوسیط و الوجیز نیافتم.

۶. ← مسند احمد، ۳۳۳/۵.

۷. ← المسند، ۲۹۱/۱ و ۵۲۲/۱۳ و ۵۳۱.

۸. ← فضائل الصحابة، ۶۰۴/۲، ۶۰۷، ۶۱۸.

۹. ← حلیة الاولیاء ۶۲/۱ و ۳۵۶/۴.

۱۰. ← ۲۰۵/۴، ۲۰۶ و ۲۰۹.

۱۱. ← السنن، ۶۳۸/۵.

سنن[۱] و ابن‌بطه در ابانه[۲] از هفده طریق از عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، سهل بن سعد، سلمة بن اکوع، بریده اسلمی، عمران بن حصین، عبدالرحمن بن ابی‌لیلی (از پدر او)، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری، سعد بن ابی‌وقاص و ابوهریره روایت کرده‌اند که گفته‌اند: چون مرحب با مردان خویش به آوردگاه آمد، پیامبر ﷺ ابوبکر را با پرچم سفید خود در رأس کسانی از مهاجران فرستاد. اما او بازگشت، در حالی که او طایفهٔ خود را می‌نکوهید و آنان او را می‌نکوهیدند.

پس عمر را فرستاد. اما او هم بازگشت، در حالی که یارانش را به ترس متهم می‌کرد و آنان نیز او را به ترس متهم می‌کردند، تا جایی که این رخداد بر پیامبر ﷺ گران آمد و فرمود: «فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند، می‌تازد و نمی‌گریزد و آن‌جا را به زور به تصرف درمی‌آورد»[۳].

در روایت دیگری است که فرمود: «... که آن پرچم را چنان که حق آن است می‌گیرد»[۴].

هم در روایتی دیگر است: «بازنمی‌گردد تا زمانی که خداوند بر دستان او گشایش دهد»[۵].

در شعر است:

چه کسی بیش از آن مردی که خداوند او را دوست دارد سزاوارتر این کار است، بلکه او است که این مقام را شرافت می‌بخشد.

دوست‌داشتنی‌ترین خلق که خدا گرامی‌اش داشته و بزرگوارترین مردمان و پرهیزکارترین و مهربان‌ترین ایشان[۶].

بخاری[۷] و مسلم[۸] آورده‌اند که چون پیامبر ﷺ حدیث پرچم را فرمود، آن شب مردمان از این

---

۱. ← ۴۵/۱.

۲. روایت را در الابانة الکبری نیافتم.

۳. «لاعطین الرایة غداً رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کراراً غیر فرار یأخذها عنوة».

۴. «یأخذها بحقها».

۵. «لایرجع حتی یفتح الله علی یدیه».

۶.
فمن أحق بهذا الامر من رجل — یحبه الله بل من ثم یشرفه
احب ذا الخلق عند الله اکرمه — واکرم الخلق اتقاه و ارأفه

۷. ← الجامع الصحیح، ۱۳۵۷/۳.

۸. ← الصحیح، ۱۰۷۷/۳، ۱۰۸۶، ۱۰۹۶، ۱۳۵۷، ۱۵۴۲/۴.

حدیث سخن به میان می‌آوردند و از این که پرچم به کدامشان داده خواهد شد.

چون صبح شد پرسید: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام کجا است؟

گفتند: چشمانش درد می‌کند.

فرمود: در پی او بفرستید.

امیرمؤمنان علیه‌السلام به حضور آمد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آب دهان در چشمان او نهاد و برایش دعا کرد. دیدگان آن حضرت شفا یافت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرچم را به او سپرد.

در روایت ابن‌جریر[1] و محمد بن اسحاق است که قرشیان به همدیگر می‌گفتند: اینک از علی علیه‌السلام آسوده‌خاطر شده‌اید. او چشم‌درد دارد و پیش پای خود را نمی‌بیند.

اما چون صبح شد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: علی را برایم بخوانید.

گفتند: چشم‌درد دارد.

فرمود: در پی او بفرستید و او را بخوانید.

علی علیه‌السلام در حالی که چشمانش با پارچه‌ای از جنس برد قطری بسته بود، سوار بر استر به حضور آمد. سلمة بن اکوع دست آن حضرت را گرفت و او را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد ـ و بقیهٔ داستان.

در روایت خدری است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سلمان و ابوذر را در پی علی علیه‌السلام فرستاد و آن‌ها علی علیه‌السلام را عصاکشان آوردند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سر او را به زانوی خود نهاد و در چشمانش آب دهان گذاشت و علی علیه‌السلام در حالی برخاست که گویی چشمانش هرگز درد نداشته است. پس به او فرمود: «پرچم را بگیر و پیش ببر که جبرئیل با تو و پیروزی پیش‌روی تو است و ترس در دل‌های آن طایفه پراکنده است. ای علی، آنان در کتاب خویش می‌یابند که آن‌که هستی ایشان ویران می‌کند نامش الیا است. چون با ایشان رودررو شدی بگوی: من علی‌ام. به خواست خدا سست خواهند شد»[2].

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۷/۳.

۲. «خذ الرایة و امض بها فجبرئیل معک و النصر امامک و الرعب مثبوت فی صدور القوم و اعلم یاعلی انهم یجدون فی کتابهم ان الذی یدمر علیهم اسمه الیاء فاذا لقیتهم فقل انا علی فانهم یخذلون ان شاء الله تعالی». ← مفید، الارشاد، ۱۲۶/۱؛ ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۳۲۲.

رویارویی با مرحب

در فضائل سمعانی است که سلمه گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام پرچم را برگرفت و دوان دوان رهسپار شد تا آن را در گودالی میان سنگ‌ها در پایین دژ در زمین نشاند. یهودی‌ای از آن فراز او را نگریست. پرسید: تو کیستی؟

فرمود: من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستم.

مرد یهودی گفت: به آنچه بر موسی علیه‌السلام نازل شده است سوگند، شما پیروزید[۱].

در کتاب ابن‌بطه از سعد، جابر و سلمه چنین روایت شده است: علی علیه‌السلام دوان دوان رهسپار شد، در حالی که سعد می‌گفت: ای ابوالحسن، لختی آهسته‌تر تا مردم به تو برسند.

از آن سوی مرحب در حالی که زره بر تن داشت و سنگی که سوراخ کرده بود و به سپری می‌مانست بر سر نهاده بود همراه با جماعت یهودیان به رویارویی آمد، و چنین رجز می‌خواند:

خیبر می‌داند که من مرحب هستم، سلاح‌پوش و قهرمانی چیره‌دست.

گاه نیزه می‌افکنم و گاه ششمیر می‌زنم و چون شیران روی نهند همه بخروشند[۲].

علی علیه‌السلام در پاسخ او فرمود:

من آنم که مادرم مرا حیدر نامیده است، شیر بیشه‌زار و دلیری بی‌باک.

بر دشمن چون طوفان سوزانم و با شمشیر جام شما را سرشار از مرگ می‌کنم و با تیغ گردن کافران را می‌زنم[۳].

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء ۶۳/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۸۹/۴۲.

۲.
قد علمت خیبر انی مرحب — شاک سلاحی بطل مجرب
اطعن احیانا و حینا اضرب — اذا اللیوث اقبلت تلتهب

۳.
انا الذی سمتنی امی حیدرة — ضرغام آجام و لیث قسورة
علی الأعادی مثل ریح صرصرة — اکیلکم بالسیف کیل السندرة
اضرب بالسیف رقاب الکفرة

بیت‌ها و روایت در منابع مختلفی آمده است. از آن جمله ← مسلم، الصحیح، ۱۴۴۰/۳ حاکم، المستدرک، ۴۱/۳ و ←

مکحول گفته است: پس مرحب از پیکار با او کناره گزید، چون از یکی از دایگان شنیده بود که آن‌که بر هر چیره‌ای چیره شود، حیدر فرزند ابوطالب است.

اما شیطان در سیمای یک پیر نزد او آمد و سوگند خورد که این آن حیدر نیست و حیدر در جهان فراوان است. بدین‌سان مرحب به پیکار بازگشت[۱].

طبری[۲] و ابن‌بطه[۳] گفته‌اند: بریده روایت کرده است که علی علیه‌السلام بر پیش سر او ضربت زد و ضربت او آن سپرسنگ و آن کلاه خود را شکافت و در سر فرود آمد و در دندان‌ها نشست. پس علی علیه‌السلام آن شهر را در اختیار گرفت.

طبری در تاریخ[۴] و در مناقب و احمد در فضائل[۵] و در مسند الانصار[۶] آورده: لشکریان صدای ضربت او را شنیدند.

در روایت مسلم است که چون علی علیه‌السلام سر مرحب را شکافت پیروزی حاصل آمد[۷].

ابن‌ماجه در سنن[۸] آورده است که علی علیه‌السلام چون مرحب را کشت سر او را نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد.

گشایندهٔ همهٔ دژها

سمعانی آورده که در حدیث ابن‌عمر است: مردی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، یهودیان برادرم را کشته‌اند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «فردا پرچم را ...» - و بقیهٔ سخن.

→

۴۹۴؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۳۸۰/۱۵ - ۳۸۲؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۱۱۰/۲ - ۱۱۲؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۲۰۷/۴ و ۲۰۸؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۷۲۸/۲ و ۷۲۹؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۳۰۳/۴ و ۳۰۴.

۱. ← طوسی، الامالی، ۳.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۷/۲.

۳. روایت را در الابانة الکبری نیافتم.

۴. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۷/۲.

۵. ← فضائل الصحابة، ۶۰۴/۲.

۶. ← مسند احمد، ۳۵۸/۵.

۷. ← الصحیح، ۱۴۴۰/۳.

۸. خبر را در کتاب السنن نیافتم.

ابن‌عمر گفته است: هنوز آخرین کسان ما به منطقهٔ پیکار نرسیده بودند که برای طلیعه‌داران پیروزی حاصل آمد.

آن‌گاه علی علیه السلام قاتل آن مرد انصاری را گرفت و به برادر او سپرد و آن مرد نیز وی را کشت[۱].

واقدی گفته است: خدای را سوگند، هنوز دنبالهٔ لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله نرسیده بود که علی علیه السلام به همهٔ دژهای یهودیان درآمد و آن دژها عبارت بودند از: قموص، ناعم، سلالم، وطیح، دژ صعب بن معاد، و غنم[۲].

سهم علی علیه السلام از غنیمت‌ها

باری، غنیمت‌هایی که در این پیکار به چنگ آوردند نیمی از آن علی علیه السلام بود و نیمی دیگر از آن همهٔ صحابه.

شعبه، قتاده، حسن و ابن‌عباس روایت کرده‌اند که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و به او گفت: ای محمد، خداوند تو را فرمان می‌دهد و می‌گوید: من جبرئیل را نزد علی علیه السلام فرستاده‌ام تا او را یاری دهد. به عزت و جلالم سوگند، علی علیه السلام هیچ سنگی به سوی ساکنان خیبر نیفکنده مگر آن‌که جبرئیل نیز سنگی افکنده است. پس ای محمد، از غنیمت‌های خیبر دو سهم به علی علیه السلام ده: سهمی برای خود او و سهمی برای جبرئیل که با او بوده است[۳].

خزیمة بن ثابت در این‌باره بیت‌هایی سروده است:

علی علیه السلام چشم‌درد داشت و دارویی می‌جست، اما چون دارویی نیافت،
پیامبر صلی الله علیه و آله او را با آب دهانی درمان کرد. مبارک است آن درمان‌شده و خجسته است آن درمانگر.
فرمود: امروز پرچم را به مردی قاطع و دلاور که دوستدار و پشتیبان پیامبر صلی الله علیه و آله است خواهم داد.
او خداوند را دوست دارد و خدای او را، و خداوند به دست او دژهای نفوذناپذیر را خواهد گشود.
او از میان همهٔ مردم علی علیه السلام را بدین پرچمداری برگزید و او را وزیر و برادر خواند[۴].

---

۱. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ۹۶/۴۲.

۲. روایت را در کتاب المغازی نیافتم.

۳. خبر را در منابع کهن نیافتم مجلسی نیز در بحار الانوار (۸۷/۴۱) خبر را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۴.
وکان علی ارمد العین یبتغی	دواه فلما لم یحس مداویا
شفاه رسول الله منه بتفلة	فبورک مرقیا و بورک راقیا

←

سید مرتضی گفته است:

آفرین بر سواران که در خیبر روزی سخت را از اسلام دور کردند.

آنان شکوه یهودیان را هدف گرفتند و به دل‌های آنان ترس و اندوه و حسرت افکندند،

و دلیران ایشان را تعقیب کردند و بت و قمار را از دستان آن‌ها بیرون کشیدند،

و مرحب را، آن دلاوری که از شدت و شکیب کسی را یارای نزدیک شدن به او نبود و از دلاوری کسی به او نمی‌پرداخت،

همو که اگر تصمیمی می‌گرفت درست می‌گرفت و اگر سخن می‌گفت سخنش را باور می‌داشتند و اگر آهنگ جایی می‌کرد پیروزمند بود،

همو را با سر انگشتان زرد شده بر زمین افکند، چونان که گویی مرگ دستان او را به زعفران خضاب کرده است.

پس عقابان بر جنازهٔ او که روزگاری مردان مهتر گیسوبلند بر پیرامونش می‌چرخیدند، خیمه زدند[1].

اسود گفته است:

کیست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌اش می‌گوید: پرچم خویش را به کسی خواهم داد که هرگز نگریخته و هیچ‌گاه ترسو نبوده است؟

→

و قال سأعطی الرایة الیوم صارماً ... کمیا محبا للرسول موالیا

یحب الاله و الاله یحبه ... به یفتح الله الحصون الاوابیا

فأصفی بها دون البریة کلها ... علیاً و سماه الوزیر المواخیا

۱. لله در فوارس فی خیبر ... حملوا علی الاسلام یوماً منکرا

عصفوه بسلطان الیهود و اولجوا ... تلک الجوانح لوعة و تحسرا

و استلحموا ابطالهم و استخرجوا الا ... زلام من ایدیهم و المیسرا

و بمرحب الوی فتی ذوحمرة ... لاتصطلی و بسالة لاتعتری

إن حز حز مطبقا أو قال قا ... ل مصدقاً أو رام رام مظفرا

فثناه مصفر البنان کانما ... لطخ الحمام علیه صعفا مصفرا

تهفو العقاب بشلوه و لقد هفت ... زمنا به شم الذوائب و الذری

← دیوان الشریف المرتضی، ۳۵/۲ و ۳۶.

مردی که خدا را دوست دارد و در آن روز که نزد خدا آنان که پیشترند جایزهٔ خویش بگیرند خدای او را دوست دارد.

و چه کسی است که چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن دوتن دیگر را بازگرداند دربارهٔ او فرمود: خداوند بردستان وی فتح آورد؟

پس علی علیه‌السلام را که چشم‌درد داشت و نمی‌دید فراخواند و از دو تن خواست او را در راه رفتن همراهی کنند.

آن‌گاه رو به چشمان او کرد و آب دهان در چشمان او که پلک‌ها بر هم قرارگرفته بود افکند.

پس علی علیه‌السلام شادمان و در حالی که از آب دهان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چشمان او چون آینه شده بود پرچم را برداشت و رهسپار گشت.

خداوند بر دستان او فتحی نمایان پدید آورد و هرگز آن دو عمر نتوانستند چنان فتحی بیاورند[۱].

ابن‌حماد گفته است:

در نبرد خیبر که ـ چنان که مردانی ـ برخی از بیم مرگ گریختند و پرچم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را باز آوردند،

فرمود: فردا آن را به مردی خواهم سپرد که هرگز در جنگ نگریخته و هرگز نترسیده است.

خدای او را دوست دارد. بنگر که آیا کسی جز وصی را فراخواند؟ اگر تردید داری بگوی[۲].

---

۱. أم مـن یـقول له سأعطی رایتی — مـن لم‌یـفر و لم‌یکـن بـجبان
رجـلا یـحب الله و هـو یـحبه — فـیما یـنال السبق یـوم رهـان
و عـلی یـدیه یـفتح الله بـعدما — وافـی النـبی بـردها الرجـلان
فـدعا عـلیا و هـو أرمـد لایـری — أن تسـتمر بـمشیه الرجـلان
فـهوی الی عـینیه یـتفل فـیهما — و عـلیهما قـد اطبق الجـفنان
فـمضی بـها مستبشراً و کأنـما — مـن ریـقه عـیناه مـرآتـان
فأتـاه بـالفتح النـجیح و لم‌یکـن — یأتـی بـمثل فـتوحه العـمران

۲. و یـوم خـیبر إذ عـادوا بـرایـته — کما علمت لخوف الموت هـرابا
فـقال انـی سأعـطیها غـداً رجـلا — ما کـان فـی الحـرب فراراً و هـیابا
یـحبه الله فـانظر هـل دعـا احـداً — غـیر الوصـی فـقل إن کـنت مـرتابا

همو گفته است:

خود خبرداری که در نبرد خیبر چه کسی پرچمش با زبونی و ترس و خواری فروافتاد.

آن جا بود که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فردا مردی آن را خواهد برد که هرگز بیم به وی راه نیافته است.

پس چون مولای من آن را بر دوش گرفت، با پیروزی و عزت و جلال و شکوه باز آورد.

آن هنگامی بود که پیشتر، دستان او دروازهٔ قلعه ایشان را از جای کند و اگر او نبود هرگز آن دروازه از جای نمی‌کند،

و آن عنکبوت گنده و آن یل را به‌سان لاشه‌ای بر زمین افکند و مرحب خوراک گرگان و عقابان شد[۱].

همو گفته است:

شمشیر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود که کسان و جاهایی بسیار تسلیم آن شدند،

و همان شمشیر است که خیبر در برابرش به زانو درآمد تا ستون سترگ آن دژ درهم شکست[۲].

همچنین از شعر او است:

و او صاحب روز فتح و آن پرچمی است که با بازگشتش، خداوند حاملان پیشین آن را خوار ساخت،

و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فردا آن را به مردی خواهم سپرد که بدان اهتمام ورزد و حق آن و حق بردوش کشیدن آن بگزارد.

او را فرمود: پرچم مرا بگیرد و با تدبیر پیش بر که هرگز از تو بیم شکست آن را ندارم.

پس امیرمؤمنان علیه‌السلام پرچم او بردوش کشید و در حالی که پیروزی پیشاپیش او روان بود رهسپار شد.

---

۱. و یوم خیبر قد اخبرت من نکست — بالذل رایته و الجبن و الضرع
هناک قال رسول الله سوف غداً — یمضی بها رجل لم یؤت من جزع
فحین أوردها مولای أصدرها — بالعز و النصر و الاجلال و المنع
من بعد ما قلعت کفاه بابهم — و لم یکن قط لولاه بمقتلع
و خلف العنکبوت الفحل مطرحا — قرا و مرحب للعقبان و الخمع

۲. سیف علی بن ابی‌طالب — دانت و ما دانت له عنوة
ذاک الذی دانت له خیبر — حتی تدهدی عرسها الاکبر

آن‌گاه به دروازهٔ دژ خیبریان درآمد و آن جا جام مرگ و نیستی را به دشمنان خوراند،
و آن‌جا مرحب راکه قوچ آن دژ و سرکش‌ترین آن جماعت بود بر زمین افکند[1].

هم از شعر او است:

در خیبر، آن گاه که مرحب با او رویاروی شد و پیش از آن جماعتی از او گریخته و شکست پذیرفته بودند.
پس پیامبر ﷺ فرمود: پرچم خویش را به جوانی گزین خواهم ساخت که نه بگریزد و نه بلغزد.
پرهیزگاری که خداوند را دوست دارد پروردگارش هم او را بسیار دوست دارد و سپاسگزاری را به او الهام کند.
امام علی علیه‌السلام آن هنگام چشم درد داشت. پیامبر ﷺ برایش دعا کرد و گرما و سرما یکسره از او دور شد.
او دشمن را با تیغ تیز فراخواند و پیوسته با مشرکان جنگید و بنیاد ایشان برافکند،
و به نصرت الهی و به فتح و غنیمت و در حالی بازگشت که همهٔ دارایی آن دژ به تصرف آورده بود[2].

از دیگر شعرها است:

چه کسی است که پیامبر ﷺ در خیبر و آن هنگام که جنگ در گرفته بود و شعله می‌افروخت، درباره‌اش گفت:

---

۱. و صاحب یوم الفتح و الراية التی   برجعتها أخزی الاله دلامها
و قال ساعطیها غداً رجلا بها   ملباً یوفی حقها و زمامها
و قال له خذ رایتی و امض راشداً   فماکنت اخشی من لدیک انهزامها
فمر أمیرالمؤمنین مشمراً   برایته و النصر یسری امامها
فزج بباب الحصن عن اهل خیبر   و سقی الاعادی حتفها و حمامها
و جدل فیها مرحباً و هو کبشها   و اوسع آناف الیهود ارتغامها

۲. و فی خیبر فی یوم لاقاه مرحب   و قد فر منه معشر فتصدعوا
فقال رسول الله أحبو برایتی   فتی غیر فرار و لایتزعزع
نقیاً بحب الله و الله ربه   أشد له حباً و بالشکر یوزع
و کان علی أرمداً فدعا له   فأذهب عنه الحر و البرد اجمع
فناداه بالسیف الحسام و لم یزل   یقاتل اهل الشرک قدماً و یقلع
و آب بنصر الله و الفتح غانما   و قد حاز ما قدکان فی الحصن یجمع

کجا است آن‌که او را دوست دارم و خدای رحمان او را دوست دارد، تا او را فردا به پرچم بیازمایم؟
تا او پرچمداری باشد که هرگز نگریخته و همواره به شمشیر خود گردن کسان زده است.
آنان در برابر او پشت دروازه‌های آهنین دژ خود پناه گرفتند. اما او آن دروازه را از جای کند و آن قلعه ویران گشت،
و ریشهٔ آنان از جای برکند و اردوی ایشان از هم پراکند و زنان و کودکان را به تصرف آورد[۱].

از همین شعرها است:

در روز گشودن آن دژ مردانی غافلگیر سواران خیبر شدند، اما شکست خوردند.
مسلمانان گریختند و سواران مشرکان جسورانه آنان را تعقیب کردند.
پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدیشان فرمود: من این پرچم را به جوانی امین گزین خواهم ساخت
که خدا را دوست دارد و خدا دوستدار او است و هرگز به آیین گریختن و گریختگان درنیامده است.
می‌تازد و به گاه رویارویی، و آن‌گاه که دل ترسیدگان گرفتار بیم می‌شود بیم نمی‌شناسد.
پس آن را به ابوالحسن علی علیه‌السلام داد تا بر دوش کشد و در جمع خیبریان رخنه کند.
خداوند هم او را به سپاهی راستین از فرشتگان کاتب بارگاه خویش حمایت رساند،
و او مرحب و فرزندان و زادگانش را با پیکرهای برهنه به خون غلتیده وانهاد[۲].

---

۱. من ذا الذی قال الرسول بخیبر — و الحرب مضرمة ترید صلاءا
این الذی احببته و یحبه — الرحمن امتحن الغداة لواءا
حتی یکون و لم یفر و لم یزل — یفری الرقاب بسیفه افراءا
و تحصنوا منه بباب حدیدهم — فدحا به قلعا فکان هباءا
و اجتث دابرهم و قل جموعهم — و سبی من النسوان و الابناءا

۲. و یوم الحصن إذ فجأت رجال — فوارس خیبر مستسلمینا
فولی المسلمون و اتبعتهم — خیول المشرکین و قد ضربنا
فقال لهم رسول الله انی — سأحبو باللواء فتی أمینا
یحب الله و هو له محب — و لیس یدین دین الهاربینا
یکر فلا یهلل حین یلقی — اذا رعبت قلوب الخائفینا

←

از این اشعار است:

محمد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آن را به مردی بیدار و زیرک خواهم سپرد.
فردا آن را به مردی امین و وارسته‌دل از دروغ و گناه خواهم داد،
همو که خدا را دوست دارد و اهل تردید نیست و با دلی آکنده از اطمینان آن پرچم را می‌گیرد و آهنگ دشمن می‌کند،
و با آن بر دل اردوی دشمن می‌زند، بی‌آن‌که پشت کند یا در رویارویی نااستوار باشد.
چون فردای آن روز شد مرا که در چشمانم درد و رنجی بود خواست.
احمد صلی الله علیه و آله با آب دهان مرا درمان کرد و این عموزاده مرا به آن پرچم گرامی بداشت،
و مرا همراهی کرد و به پروا از خدا در پیدا و پنهان، سفارش کرد.
خدای را سپاس که تا یهود خیبر را سخت درهم نکوبیدم بازنگشتم،
و به دژ قموص آن طایفه درآمدم و همهٔ دلیرانی را که در آن دژ بودند کشتم[1].

از همین شعرها است:

چه کسی بود که یهودیان را در غم مرگ مرحب نشاند، زمانی که عمر از او ترسید و سخت گریخت،

←

فـــناولها ابـــاحسن عـــلیاً	یـــفل بـــها جـــموع الخـــیبرینا
وایـــــده الاله بـــجند صـــدق	مـــن المـــلأ الكـــرام الكـــاتبینا
فـــغادر مـــرحـــبا و بـــنی‌بنیه	عـــــراة بـــــالدماء مـــرملینا

۱.

مـــحمد النـــبی و قـــال انـــی	سأدفـــعها الی یـــقظان ســـهم
ســـاعطیها غـــداً رجـــلا أمـــینا	بـــریء الصـــدر مـــن كـــذب و اثم
یـــحب الله لیس بـــذی ارتـــیاب	جـــمیع القـــلب یأخـــذها ویـــرمی
بـــها جـــیش الكـــتیبة لایـــولی	و لایـــلقی بـــهم مـــن غـــیر قـــدم
فـــلما كـــان مـــن غـــده دعـــانی	و فـــی العـــینین مـــن رمـــد و غـــم
فـــداوی أحـــمد بـــالتفل عـــینی	و أكـــرمنی بـــرایـــته ابـــن‌عمی
و شـــیعنی و أوصـــانی بـــتقوی	الهـــی فـــی الذی ایـــدی و اكـــمی
فـــلم ازجـــر بـــحمد الله حـــتی	صـــممت یـــهود خـــیبر رأی صـــم
دخـــلت قـــموصها و قـــتلت مـــمن	بـــها مـــن ســـاكـــنیها كـــل قـــرم

و به جمع یاران خویش بازآمد و آنان که در ترس و وحشت همراهی‌اش می‌کردند بیشتر ترساند.
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: پرچم خویش را به کسی اختصاص خواهم داد که در زندگی نه شکست را شناخته و نه سستی کرده است.
مردی که خدای خود را دوست دارد و خدا او را دوست دارد و بازنمی‌گردد تا سرزمینی را بگشاید و حلال سازد.
پس ابوالحسن علیه‌السلام را خواند و او در حالی که چشمانش دردی نمایان داشت به حضور آمد.
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با آب دهان او را از این بیماری شفا داد و رهاند و علی علیه‌السلام پیوسته دور از درد و رنج زیست.
آن‌گاه بر فراز خیبر رفت و خانه‌های آنان را مباح ساخت و آنان را از بن برکند و از میان برد[1].

باز از همین شعرها است:

اگر خدای صاحب عرش بخواهد، فردا پرچم خود را به مردی قوی، امین و توانمند خواهم سپرد،
که خدای مرا دوست دارد و خدا نیز او را دوست دارد و در هنگام نبرد خجسته‌پنجه و دشمن‌افکن است.
پس علی علیه‌السلام بود که بدین افتخار نائل گشت، همو البته همواره در همهٔ کارها یاری دیده و مؤید الهی بوده است.
او به عادت خویش به کار دشمن پرداخت، و هرکس هرکار را بر جریان عادت خود کند[2].

---

۱. من ذاالذی فجع الیهود بمرحب / إذ هابه عمر و فر فرارا
و اتی یجبن صحبه و جمیعهم / قد صادفوه هوائلا غوارا
قال النبی لأحبون برایتی / من عاش لا نکساً و لا خوارا
رجلا أحب الهه و أحبه / لا ینثنی حتی یبیح دیارا
فدعا اباحسن فجاء و عینه / رمداء اشهره به اشهارا
فشفاه مما قد دهاه بتفلة / و أجاره منها فعاش مجارا
فسما بخیبر و استباح حریمهم / واجتثهم من اصلهم و ابارا

۲. ساعطی امرءاً إن شاء ذوالعرش رایتی / قویا أمینا مستقلا بها غدا
یحب الهی و الاله یحبه / لدی الحرب میمون النقیبة اصیدا
ففاز بها منه علی و لم یزل / علی معانا فی الامور مؤیدا
علی عادة منه جرت فی عدوه / و کل امریء جار علی ما تعودا

شاعری دیگر گفته است:

پرچم خیبر را از میان همهٔ مردمان به او داد و او جز به فتح و پیروزی بازنگشت[۱].

دیگری گفته است:

آن پرچم زرد را بگیر که تو امیر آنی و تو برای گشودن گره‌ها در جنگ‌ها ذخیره‌ای،
و تو بی‌گمان در روز رستاخیز پرچمدار من باشی و همهٔ خلق تو را انتظار کشند.
پس بدترین مردمان سوار بر اسبی سرخ و بلند با او رویاروی شد.
علی علیه‌السلام ضربتی بر او و اسبش فرود آورد، چنان که نوک شمشیر زمین را می‌کاوید.
آن امین خدا در هوا گذر کرد، در حالی که تسبیح می‌گفت و الله اکبر بر زبان داشت.
شمشیری جز ذوالفقار نیست و برای پیکار نیز مردی جز علی علیه‌السلام آن شیردل نیست[۲].

دیگری گفته است:

در خیبر، ماجرای او را از مرحب بپرس، آن‌گاه که آن سیاهرویان به وحشت از او آکنده بودند.
اما ابوالحسن حیدر علیه‌السلام به سان شیر بیشه‌ای که یورش برد بر او بگذشت،
و دروازهٔ ایشان به زور گشود و چه بسیار کسان که کشت و چه بسیار کسان که اسیر کرد[۳].

---

۱. و أعطاه دون الناس راية خيبر ... و لم ينصرف إلا بفتح و نصرة

۲. خذ الراية الصفراء أنت أميرها ... و أنت لكشف الكرب فی الحرب تدخر
و أنت غداً فی الحشر لا شک حامل ... لوائی و کل الخلق نحوک تنظر
فصادفه شر البرية مرحب ... علی فرس عال من الخيل أشقر
فجدله فی ضربة مع جواده ... و أهوی ذبال السيف فی الارض يحفر
و مر أمين الله فی الجو قائلا ... و قد أظهر التسبيح و هو مكبر
و لا سيف إلا ذوالفقار و لا فتی ... لمعركة إلا علی الغضنفر

۳. فسل عنه فی خيبر مرحباً ... غداة الصهاكی منه ذعر
فمر أبوحسن حيدر ... كليث العرين اذا ما انحدر
فرج ببابهم عنوة ... فكم قد أباد و كم قد أسر

فصل ۴

پیکار امیرمؤمنان(ع) در نبرد احزاب

گواه‌هایی قرآنی

ابن‌مسعود و امام صادق(ع) دربارهٔ ﴿وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْقِتَالَ﴾[1] گفته‌اند: مقصود علی بن ابی‌طالب(ع) و کشتن عمرو بن عبدود است[2].

ابونعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین(ع) این روایت را به سند از سفیان ثوری، از مردی، از مره، از عبدالله نقل کرده است.

گروهی از مفسران دربارهٔ آیهٔ ﴿ٱذْكُرُوا نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُودٌ﴾[3] گفته‌اند: آیه دربارهٔ علی(ع) در نبرد احزاب نازل شده است.

آغاز پیکار

باری، پیامبر(ص) چون از گرد آمدن کافران آگاهی یافت با رایزنی سلمان خندقی حفر کرد و فرمود

---

۱. احزاب / ۲۵: و خدا زحمت جنگ را از مؤمنان برداشت.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۰۵/۱ و ۱۰۶؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۸۹/۲؛ طوسی، التبیان، ۳۳۱/۸؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۲۲۰، ۲۲۲ و ۲۵۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۷/۲ ـ ۱۰.

۳. احزاب / ۹: نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، آن هنگام که لشکرهایی به سوی شما درآمدند.

تا کودکان و زنان به تپه‌های اطراف روند.

گردآمدگان احزاب در کار شراب و غنا شده بودند. اما در اردوی مسلمانان گویی پرنده بر سرشان نشسته بود؛ چراکه عمرو بن عبدودّ عامری ملقب به «عماد عرب» به پیکار آمده بود. او در رأس صد تن از یلان نامور عرب و هزار گرزافکن از راهزنان قرارداشت و خود با هزار سوار برابری می‌کرد.

دربارهٔ او گفته‌اند:

عمرو بن عبدودّ نخستین سوار بود که بر خندقِ مداد زد و او سوار نامور یلیَل بود[1].

از آن روی او را «سوار یلیل» نامیده بودند که با کاروانی از قرشیان روانه شد تا چون به وادی‌ای به نام یلیل رسیدند بنی‌بکر سد راه ایشان شدند. او به یاران خود گفت: شما به راه ادامه دهید.

آنان به راه ادامه دادند و او خود به تنهایی در برابر بنی‌بکر ایستاد و اجازه نداد که آنان به کاروان دست یابند.

نام خندق نیز مداد بود.

رویارویی با عمرو بن عبدودّ

راوی گفته است: چون عمرو به میدان آمد پیوسته فریاد می‌کشید: آیا هماوردی هست؟ اما مسلمانان این بانگ را ناشنیده می‌انگاشتند.

عمرو نیزهٔ خود را پشت خیمهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در زمین نشاند و گفت: ای محمد، به مبارزه بیرون آی.

پیامبر صلی الله علیه و آله به یاران فرمود: «هرکس به هماوردی او برخیزد امامت پس از من از آن او خواهد بود»[2].

لیکن مسلمانان همچنان خودداری ورزیدند.

حذیفه گوید: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: نزدیک من آی.

پس عمامهٔ خود، سحاب را از سر برداشت و نه دور بر سر او پیچاند و شمشیر خویش به او داد و فرمود: به کار خویش بپرداز. پس دعا کرد: خداوندا او را یاری ده[3].

---

۱. عمرو بن ود کان اول فارس   جزع المداد و کان فارس یلیل

۲. «من یقوم الی مبارزته فله الامامة بعدی». روایت را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۸۸/۴۱) نیز تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۳. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۰/۲ و ۱۱.

گویند: علی علیه السلام چون عمرو را کشت ابیاتی بدین مضمون بر زبان راند:

با شمشیر به ضربتی برنده و درهم‌شکننده بر فرق او نواختم.

من علی بن ابی‌طالب صاحب تیغ تیز و صاحب حوض در روز قیامتم.

برادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صاحب نشان که پیامبر صلی الله علیه و آله چون عمامه بر سرم نهاد فرمود:

تو همانی که پس از من امامت از آن او باشد[1].

محمد بن اسحاق گفته است: چون عمرو نیزهٔ خود را پشت خیمهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در زمین نشاند گفت: ای محمد، به هماوردی بیرون آی.

آن‌گاه بیت‌هایی بر زبان راند:

صدایم گرفت بس که در اردویتان فریاد برآوردم که آیا هماوردی هست؟

و چون دلیران ترسیدند، من در جایگاه قهرمانی بی‌رقیب ایستادم.

من همواره چنین بوده‌ام و پیوسته به گرداب پیکار شتافته‌ام.

دلیری و گشاده‌دستی در هر جوانمردی برترین ویژگی‌ها است[2].

هربار که او «هل من مبارز» می‌گفت، علی علیه السلام بر می‌خاست تا به پیکارش رود. اما پیامبر صلی الله علیه و آله او را

---

۱. ضربته بالسیف فوق الهامة — بضربة صارمة هدامة
أنا علی صاحب الصمصامة — و صاحب الحوض لدی القیامة
أخو رسول الله ذی‌العلامة — قد قال إذ عممنی عمامة
أنت الذی بعدی له الامامة

← ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۵۶.

۲. و لقد بححت من النداء — بجمعکم هل من مبارز
و وقفت إذ جبن الشجاع — بموقف البطل المناجز
انی کذلک لم أزل — متسرعا نحو الهزاهز
إن الشجاعة و السماحة — فی الفتی خیر الغرائز

برای بیت‌ها و روایت ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۷۹/۴۲؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۳۸/۳؛ سهیلی، الروض الانف، ۴۲۷/۳ و ۴۲۸؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۶۴۱/۲.

می‌فرمود بنشیند؛ چرا که به یاد می‌آورد فاطمه علیها السلام چگونه بر زخم‌هایی که او در احد داشت می‌گریست و می‌فرمود: «زودا که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام یتیم شوند، بس که او به گرداب خطر می‌زند»[۱].

پس جبرئیل از جانب خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد که علی علیه السلام را به هماوردی‌اش فرمان دهد. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: نزدیک من آی؛ و عمامهٔ خود بر سر او نهاد و شمشیر خود به او داد و فرمود: به کار خویش بپرداز.

چون علی علیه السلام به رویارویی او رفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همهٔ ایمان به رویارویی همهٔ کفر رفته است»[۲].

سروجی گفته است:

در نبرد با آن عامری که با لشکری انبوه به جنگ آمده و همه جا را پر کرده بود

پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رویارویی و از بیم آن نفرین شده، خندق کنده بود.

او با صدایی برخاسته از نادانی، فریاد زد و علی علیه السلام را به هماوردی طلبید و علی علیه السلام شتافت،

مردی که در همهٔ پیکارها عادت داشت که با شمشیر ستبر خون همتایان بر زمین ریزد.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارا و در حالی که اشک چون دانه‌های مروارید بر گونه‌هایش می‌غلتید، فرمود:

ای حاضران، این همهٔ اسلام است که به هماوردی همهٔ کفر ایستاده است[۳].

محمد بن اسحاق گفته است: علی علیه السلام چون رویاروی او قرار گرفت ابیاتی چنین بر زبان آورد:

شتاب مکن: کسی به سراغت آمده که ناتوان نیست و فریاد تو را پاسخ دهد،

---

۱. «ما اسرع ان یأتم الحسن و الحسین باقتحامه الهلکات». روایت را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۸۹/۴۱) نیز تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۲. «خرج الایمان سائره الی الکفر سائره». ← علم الهدی، رسائل المرتضی، ۱۱۸/۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۱/۱.

۳.

و یــوم عــمرو العـامری إذ أتــی	فی عسکر ملأ الفضاء قد انـتشر
فکـان مـن خـوف اللعین قبل ذا	ک مــحمد لخـندق قـد احـتفر
نـادی بصوت قد علا من جـهله	یــدعو عــلیاً للـبراز فــابتدر
الیـه شـخص فـی الوغـی عـاداته	سـفک دم الاقـران بـالعضب الذکر
فــعندها قـــال النــبی مــعلناً	و الدمـع فـی خـد کأمـثال الدرر
هــذا هــو الاسـلام کـل بـارز	الی جمیع الشرک یا من قد حضر

همو که صاحب نیت و بصیرت است و صبر هر رستگاری را برهاند.
من امیدوارم که برتو شیونی برپا کنم که در کنار جنازه‌ات سر دهند،
از ضربتی کوبنده که داستانش در همهٔ نبردها بر جای بماند[1].

در امالی [مفید] نیشابوری بیت‌هایی چنین از امام علیه السلام روایت شده است:
ای عمرو، اینک با سواری دلیر رویاروی شده‌ای که هرکس در برابرش قرار گرفته گام پس نهاده است.
به دین خدا و به یاری او و به هدایت و آیین اسلام فرامی‌خواند[2].

این شعر بدین بیت پایان می‌پذیرد که فرمود:
قریش و همهٔ نیزه‌ها گواهی دهند که در میان ایشان کسی نیست که در جایگاه من باشد[3].

روایت کرده‌اند که عمرو به آن حضرت گفت: چه هماوردی ارجمندی!
طبری[4] و ثعلبی[5] آورده‌اند که علی علیه السلام به عمرو فرمود: ای عمرو، تو در روزگار جاهلیت می‌گفته‌ای: هیچ کس مرا به سه چیز نخواند مگر آن‌که همه یا یکی از آن‌ها را بپذیرم.

---

۱. لاتعجلن فقد أتاک / مجیب صوتک غیر عاجز
ذونیة و بصیرة / و الصبر منجی کل فائز
انی لأرجو أن اقیم / علیک نائحة الجنائز
من ضربة نجلاء یبقی / ذکرها عند الهزاهز
← سهیلی، الروض الانف، ۴۲۸/۳؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۳۸/۳؛ حاکم، المستدرک، ۳۴/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۷۹/۴۲.

۲. یا عمرو قد لاقیت فارس بهمة / عند اللقاء معاود الاقدام
یدعو الی دین الاله و نصره / و الی الهدی و شرائع الاسلام

۳. شهدت قریش و البراجم کلها / أن لیس فیها من یقوم مقامی
← دیوان الامام علی علیه السلام، ۱۰۴.

۴. ← تاریخ الامم و الملوک، ۹۴/۲.

۵. ← الکشف و البیان، ۱۵/۸.

گفت: آری.

فرمود: من تو را به گواهی دادن به این‌که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستادهٔ خدا است و نیز به این فرامی‌خوانم که تسلیم پروردگار جهانیان شوی.

گفت: از این یکی بگذر.

فرمود: اگر این را بپذیری برایت بهتر است. سپس افزود: از همان راه که آمده‌ای باز می‌گردی.

گفت: هرگز مباد زنان قریش این را داستان خود کنند.

فرمود: فرود می‌آیی و با من می‌جنگی.

عمرو خندید و گفت: گمان نمی‌بردم کسی از عرب‌ها از من چنین بخواهد. من خوش ندارم مردی بزرگوار چون تو را در حالی که پدرت همدم من بوده است بکشم.

فرمود: اما من دوست دارم تو را بکشم.

راوی گفته است: پس با یکدیگر درآویختند. عمرو بر سپر علی علیه السلام ضربتی نواخت و آن را شکافت و شمشیر از آن گذراند و به سر علی علیه السلام رساند و آن را زخمی کرد. علی علیه السلام نیز بر گردن او ضربتی نواخت و او بر زمین افتاد.

در روایت حذیفه است که علی علیه السلام پایین پاهای او را به شمشیر زد و او به پشت بر زمین افتاد.

جابر گفته است: میان آن‌ها گرد و غباری به هوا خاست و آن‌ها را ندیدم. اما از میان آن گرد و خاک صدای تکبیر شنیدم. یاران عمرو از پیرامون او پراکندند و با اسبان خویش از خندق پریدند و مسلمانان همه تکبیر سر دادند و عمرو را دیدند که با یک پای بر اسب نشسته است و با علی علیه السلام می‌جنگد. او پای خود به سوی علی علیه السلام افکند. دو تن از مسلمانان از هیبت او ترسیدند و به خندق افتادند.

کشتن یاران عمرو

طبری[1] گفته است: نوفل را در خندق دیدند و به سوی او سنگ پراندند. او مسلمانان را گفت: کشتن آبرومندانه‌تر از این. یکی از شما برای جنگ با من فرود آید.

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۹۵/۲.

علی علیه‌السلام به درون خندق رفت و شمشیری بر ترقوهٔ او فرود آورد و از شکمش بیرون کشید. امیرمؤمنان علیه‌السلام سپس منبة بن عثمان عبدری را زخمی کرد. او از آن معرکه بازگشت و در مکه جان سپرد. روایت کرده‌اند که هبیره را هم تعقیب کرد و او را زمین‌گیر ساخت. وی ضربتی بر قربوس زین اسبش او فرود آورد و زره او افتاد.

عکرمه و ضرار نیز گریختند.

پس امیرمؤمنان علیه‌السلام ابیاتی چند بر زبان راند:

سه تن بر ضد اسلام همدست شدند و از آن سه یکی گریخت.

ابوعمرو بن هبیره فرار کرد و دیگر بازنگشت و البته آن‌که در جنگ صاحب تجربه و توان باشد بازگردد.

شمشیرهایی بران و نیزه‌هایی پران بدیشان اجازه نداد در روز رویارویی در برابر ما بایستند[1].

داستان علی علیه‌السلام و داستان داوود علیه‌السلام

جابر گفته است: داستان علی علیه‌السلام داستان داوود علیه‌السلام را می‌ماند، در این آیه که فرمود: **﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ ٱللهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَيٰهُ ٱللهُ ٱلْمُلْكَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَآءُ وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ ٱللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ﴾**[2].

باری، امیرمؤمنان علیه‌السلام چون به درخواست عمرو سر او را از قفا جدا کرد چنین گفت:

آیا سواران این‌گونه به من تاخت آورند؟ یاران مرا از داستان من و ایشان چنین خبر دهید.

او از سرنابخردی سنگ پرستید و من از سر درستی پروردگار محمد را پرستش کردم.

امروز اندیشه‌ام مرا از فرار بازمی‌دارد و ضربتی بر فرق کسان فرود آورم که باز نگردد.

۱.

و كانوا على الاسلام إلبأ ثلاثة	و قد فر من تحت الثلاثة واحد
و فر ابوعمرو هبيرة لم‌يعد	الينا و ذوالحرب المجرب عائد
نهتهم سيوف الهند ان يقفوا لنا	غداة التقينا و الرماح القواصد

← ابن‌سلامه، دستور معالم الحکم، ۱۸۸.

۲. بقره / ۲۵۱: پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آنچه می‌خواست به او آموخت و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نمی‌کرد قطعاً زمین تباه می‌گردید. ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد.

عمرو را آن هنگام که سرکشی کرد با شمشیری بران و آهنین و صیقل‌یافته به هلاکت رساندم.

ای جماعت احزاب، گمان مبرید خداوند دین و پیامبر خویش صلی الله علیه و آله را واگذارد[۱].

استقبال از علی علیه السلام

عمرو بن عبید گفته است: چون علی علیه السلام سر عمرو را آورد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از او استقبال کردند و ابوبکر بر پیشانی او بوسه زد و گفت: مهاجران و انصار تا زنده‌اند سپاسگزار تو باشند[۲].

واقدی[۳] و خطیب خوارزمی[۴] از عبدالرحمن سعدی به سند وی از بهرم بن حکیم، از پدرش، از جدش از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرموده است: «رویارویی علی بن ابی‌طالب علیه السلام با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است»[۵].

ابوبکر بن عیاش گفته است: علی علیه السلام ضربتی زد که در روزگار اسلام ضربتی از آن ارجمندتر نبود و ضربتی خورد که از آن ضربتی بدشگون‌تر نبود[۶].

گفته‌اند: ضربت ابن‌ملجم بر همان جا که ضربت عمرو وارد آمده بود فرود آمد.

از سروده‌های سید حمیری است:

۱.

أعلی تقتحم الفوارس هکذا — عنی و عنهم خبروا اصحابی

عبد الحجارة من سفاهة رأیه — و عبدت رب محمد بصوابی

الیوم تمنعنی الفرار حفیظتی — و مصمم فی الهام لیس بناب

أردیت عمراً إذ طغی بمهند — صافی الحدید مجرب قصاب

لا تحسبن الله خاذل دینه — و نبیه یا معشر الاحزاب

← سهیلی، الروض الانف، ۴۲۸/۳؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۳۹/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۷۹/۴۲ و ۸۰.

۲. ← علم الهدی، رسائل المرتضی، ۱۱۹/۴.

۳. خبر را در المغازی نیافتم.

۴. ← المناقب، ۱۰۷.

۵. «لمبارزة علی بن ابی‌طالب بن عبدود افضل من عمل امتی یوم القیامة». همچنین ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۴/۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۸/۱۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۳۳/۵۰؛ ابونعیم، تاریخ اصبهان، ۳۵۶/۱.

۶. ← مفید، الارشاد، ۱۰۵/۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۶۱/۱۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۳/۸؛ علم‌الهدی، رسائل المرتضی، ۱۱۹/۴.

آن روز که مشرکان با همهٔ کسان خود آمدند و عمرو بن عبدود زرهی آهنین بر تن داشت.
او وی را به روی بر زمین افکند تا جنازه‌ای باشد که کفتاران بر گردش نشینند.
پروردگارم آن‌سان که سرکشان عاد و تبع را نابود کرده بود آنان را نابود کرد و با همهٔ خشم و کینهٔ خویش بازگشتند[1].

همو گفته است:

در سلع به عمرو که چون شیری تکیده می‌غرّید جامی نوشانده شد،
همو که فریاد می‌زد آیا شناخته‌تباری هست تا به مبارزه آید و آیا نزد هیچ آزادمردی از شما جسارتی هست؟[2]

از دیگر شعرهای او است:

در نبرد سلع آن هنگام که عمرو بن عبدود متجاوزانه و در حالی که شمشیر برکشیده بود و نعره می‌زد روی کرد،
و تیغ تکان می‌داد و نعره می‌زد و چونان شیری تیزپنجه که بغرد و بتازد به تکبر می‌تاخت.
او شمشیر برّان و تیغ‌تیز خویش را بر بالای سر وی گرفت،
و وی چون تنهٔ درختی بر زمین افتاد، در حالی که از رگ‌هایش شیری سرخ بیرون می‌تراوید،
و از دهان او خونی تیره بیرون می‌زد، گویی که آن را با گل کاجیره آمیخته‌اند[3].

---

۱. و فی یوم جاء المشرکون بجمعهم — و عمرو بن عبد فی الحدید مقنع
فجدله شلواً صریعاً لوجهه — رهینا بقاع حوله الضبع یجمع
و اهلکهم ربی و ردوا بغیظهم — کما اهلکت عاد الطغاة و تبع
← دیوان السید الحمیری، ۲۸۰.

۲. و عمرو قد سقی کأساً بسلع — أقب کأنه أسد مغیر
فنادی هل یری حسب براز — و هل عند امریء حر نکیر
← همان، ۲۰۰.

۳. و یوم سلع إذ أتی عادیاً — عمرو بن عبد مصلتاً یخطر
یخطر بالسیف مدلا کما — یخطر فحل الصرمة الدوسر
←

باز از شعرهای او است:

عمرو بن عبد را به شمشیری دو دم و بران و براق درید.

بر جامه‌های او از خون پیکرش گویی جوی خون مردمان یا شرابی بس سرخ روان بود.

در آن روز که دیگر همتایان از خاندان هاشم به هماورد یلان عبدشمس شتافتند و جامهٔ ترس بر آنان پوشاندند.

آنان با زره‌های سنگینی که داشتند شترانی چموش را می‌مانستند که در زیر بارهای سنگین کمر خم می‌کنند[1].

ابن‌حماد گفته است:

چه کسی بود که در نبرد سلع و آن‌گاه که جنگ شعله‌ها می‌افروخت و کار را چاره نمانده بود مصطفی ﷺ او را خواند؟

آن زمان که کسانی از عمرو آن دلاور پهلوان بیم بردند و مصطفی ﷺ فرمود: برادرم کجا است، دامادم کجا است و آن‌که جایگزین من باشد کجا است؟

آن‌که اندوه هر رخداد سخت را از من برگشاید کجا است؟ در این هنگام بود که عمرو به نزدیک بودن اجل خویش یقین یافت،

←

إذ جلل السيف على رأسه ابيض عضبا حده مبتر

فخر كالجذع و اوداجه يثغب منها حلب احمر

ينفث من فيه دماً معجلا كأنما ناظره العصفر

← همان، ۲۰۷.

۱. و عمرو بن عبد قد منه شواته بابيض مصقول الغرارين فصال

كأن على اثوابه من نجيعه عصير البرايا أو نضيحة جريال

غداة مشى الاكفاء من آل‌هاشم الى عبدشمس فى سرابيل اهوال

كأنهم و السابغات عليهم مصاعب اجمال مشت تحت احمال

← همان، ۳۳۴ ـ ۳۳۶.

و دریافت که به زودی به شمشیر دلاوری که کوه را شکافد کشته شود. او را بر زمین افکند تا لاشه‌ای باشد که هیچ زیور برنتابد.
آن‌گاه بی‌اعتنا سوی برادر خویش بازگشت و جبرئیل نیز در آسمان آشکارا فریاد زد و گفت: جز علی علیه‌السلام هیچ جوانمردی نیست[1].

هم او را است:

در سلع از او و از بزرگی آنچه با عمرو کرد بپرس، در آن هنگام که جنگ شعله‌ور شده بود، و دل‌های دلیران از بیم لرزش گرفتار آمده و زبان ایشان از ترس بند آمده بود.
پس کسی برخاست که با شمشیر خویش زنان او راکه بسی دل بدو بسته بودند بیوه ساخت[2].

ابن‌حجاج گفته است:

فدای آن جوانمردی که وقتی آنان میان خندق‌ها و در محاصره بودند، جبرئیل او را خواند، و او با لبهٔ شمشیر تیز و بران خویش عمرو را جام مرگ نوشاند.
جبرئیل بانگ بر آورد که جوانمردی جز علی علیه‌السلام و شمشیری جز ذوالفقار نیست[3].

---

۱. من دعاه المصطفی عند انقطاع الحیل — یوم سلع و الوغی یرمی بمثل الشعل
حین کان القوم من عمرو الکمی البطل — این صنوی این صهری این من هو بدلی
این من یکشف عنی کل خطب جلل — عندها ایقن عمرو باقتراب الاجل
بحسام من کمی فالق للقلل — ثم القاه لقی الجسم تریب الحلل
و انثنی نحو اخیه غیر ما محتفل — و غدا فی الجو جبریل ملیا یسأل
رافع الصوت ینادی لا فتی الا علی

۲. و سل عنه فی سلع و عن عظم فعله — بعمرو و نار الحرب تذکی اضطرامها
و افئدة الابطال ترجف خیفة — و قد احقب الرعب الشدید کلامها
فقام الیه من اقام بسیفه — حلائله ثکل تطیل التزامها

۳. فدیت فتی دعاه جبرئیل — و هم بین الخنادق فی انحصار
و عمرواً قد سقاه الموت صرفاً — ذباب السیف مشحوذ الغرار
دعا أن لا فتی إلاّ علی — و أن لا سیف إلاّ ذوالفقار

مرزکی گفته است:

در احزاب آن اندازه لشکرها به میدان آمدند که نزدیک بود کوه‌های استوار از بیم ایشان از هم بگسلند.
آن‌جا مصطفی صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را خواند، در حالی که نزدیک بود در یثرب حیله‌ای بیافرینند.
او را گفت: تو مرد این کار و مرد هر پیکاری که گردنکشان شیرنشان در برابرت زبون شوند.
پس او جام مرگ را بدان عامری چشاند و لشکرها و دسته‌ها را درهم شکست[1].

دیگری گفته است:

در نبرد احزاب، آن‌گاه که از بیم پهلوانان، عقل هر پهلوان آن را بس طولانی دید،
و مردم از آنچه بدیشان رسیده بود سرگردان بودند و برگرد پیامبر صلی الله علیه و آله و مرکب او دلدل می‌گشتند،
و عمرو به میدان آمد و او قهرمانی بود که هر قهرمان دلیری از او بیم می‌برد.
اما از شمشیر علی علیه السلام چنان ضربتی نوشید که طعم رحیق سلسل را از یاد او برد[2].

---

۱. و فـی الأحـزاب جاءتهم جیوش تکـاد الشـامخات لهـا تـمید
فـنادی المـصطفی فـیه علیاً و قـد کـادوا بـیثرب أن یکـیدوا
فأنت لهـذه و لکـلّ یـوم تـذلّ لک الجـبابرة الأسـود
فسقی العـامری کـؤوس حـتف فـهزّمت الجـحافل و الجـنود

۲. و وقـعة الأحـزاب إذ طـاولها مـن خیفة الأبطال عقل البطل
و النـاس ممّا نـالهم فـی حیرة حـول رسـول الله عـند الدلدل
و قـد بـدا عـمرو و عـمرو بـطل تـخافه نـفس الکمیّ البطل
فـذاق مـن سـیف علـی ضـربة أنسـته طـعم الرحـیق السلسل

فصل ۵

آنچه در غزوه ذات السلاسل از امیرمؤمنان علیه‌السلام رخ نمود

سلاسل نام یک چشمه بود.

تلاش‌های ناموفق

ابوالقاسم بن شبل وکیل و ابوالفتح حفار به سند خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند و مقاتل، زجاج، وکیع، ثوری، سدی، ابوصالح و ابن‌عباس گفته‌اند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را در رأس هفتصد تن بدان سامان گسیل داشت. او چون به آستانهٔ آن دره رسید و خواست به سمت پایین برود ساکنان آن‌جا به رویارویی آمدند و او را شکست دادند و شمار فراوانی از مسلمانان را کشتند.

چون به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگشتند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عمر را بدین مأموریت فرستاد.

اما او هم شکست خورد.

پس عمرو بن عاص گفت: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، مرا بفرست که جنگ نیرنگ است و شاید بتوانم آن‌ها را بفریبم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را فرستاد. اما او هم شکست خورد و بازگشت.

در روایتی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خالد را فرستاد و او نیز با وضعی همانند بازگشت.

اعزام علی علیه‌السلام

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این پیشامد ناخرسند شد. علی علیه‌السلام را خواست و فرمود: او را فرستاده‌ام که حمله کننده‌ای است که نمی‌گریزد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را تا مسجد احزاب بدرقه کرد.

علی علیه‌السلام از آن جا بی‌آن‌که راه اصلی را در پیش گیرد رهسپار شد. او شب‌ها راه می‌پیمود و روزها پنهان می‌شد.

آن‌گاه راهی پر پیچ و خم را در پیش گرفت و سپاهیان را از آن راه برد تا از سمت دهانهٔ دره در آستانهٔ آن سرزمین قرار گرفت.

پس فرمود تا بینی اسبان را ببندند، و سپاهیان را نیز در نقطه‌ای متوقف کرد و فرمود: از این‌جا مروید.

خود نیز قدری پیش رفت و با فاصله‌ای از سپاهیان توقف کرد.

در این هنگام خالد ـ و بنابر روایتی عمر ـ گفت: این جوان ما را در وادی‌ای فرود آورده است که مار و درنده و وحشی بسیار دارد. یا جانوری وحشی ما را می‌خورد یا چهارپایان ما را می‌خورد، یا مارها ما و چهارپایان ما را نیش می‌زنند، یا دشمن به منزلگاه ما پی می‌برد و به سراغمان می‌آید و ما را می‌کشد. با او سخن گویید تا به بالای دره برویم.

ابوبکر در این‌باره با علی علیه‌السلام سخن گفت.

اما علی علیه‌السلام سخن او را نپذیرفت.

پس عمر با او سخن گفت.

امام سخن عمر را هم نپذیرفت.

در این میان عمرو بن عاص گفت: نباید خود را بیهوده تباه کنیم. بیایید تا با هم به بالای دره رویم. لیکن مسلمانان این دعوت را نپذیرفتند.

در روایت‌های اهل بیت است که زمین از این که آنان را بر چنان منزلگاهی بپذیرد امتناع کرد. راویان گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه‌السلام زمانی که طلوع فجر را نزدیک دید به سپاهیان فرمود: خدایتان برکت دهاد؛ بر مرکب‌ها بنشینید.

خود نیز به بالای کوه رفت و چون در نقطه‌ای در سرازیری کوه و مشرف بر آنان قرار گرفت فرمود: مهار اسبان خود را رها کنید.

راوی گفته است: در این هنگام اسبان نر بوی اسبان ماده را حس کردند و شیهه کشیدند. ساکنان آن وادی شیهۀ اسب‌ها را شنیدند و گریختند[۱].

در روایت مقاتل و زجاج است که هنگام رویارویی با آن طایفه آن‌ها را در محاصره گرفت و بدیشان فرمود: ای کسان، من فرستادۀ فرستادۀ خدا به سوی شما هستم تا بگویید: خدایی جز الله نیست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است؛ وگرنه به شمشیر با شما بجنگم.

گفتند: از ما دست بدار، آن‌گونه که آن سه تن دست بداشتند و بازگشتند؛ چراکه تو را توان پیکار با ما نیست.

فرمود: من باز نمی‌گردم. من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستم.

آنان آشفته شدند و پیکارآوران هفت‌گانه نزد او آمدند و او را اندرز دادند و از او خواستند صلح کند.

اما امیرمؤمنان علیه‌السلام در پاسخ آنان فرمود: یا اسلام یا جنگ.

بدین‌سان یک به یک به پیکار او آمدند و آخرین آن‌ها دلیرترین ایشان یعنی سعد بن مالک عجلی صاحب دژ بود. امام همۀ آن کسان را کشت و آن طایفه به شکست تن دادند؛ برخی به دژ پناه بردند، برخی امان خواستند و برخی اسلام آوردند و کلیدهای گنجینه‌ها را برای آن حضرت آوردند.

پیروزی علی علیه‌السلام و خواب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

ام‌سلمه گفته است: همزمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خواب نیمروز بیدار شد. گفتند: خدایت حفظ کند، چه شده است؟

فرمود: جبرئیل مرا از پیروزی خبر داد و این سوره نازل شد: ﴿وَ ٱلْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾[۲].

ابومنصور کاتب گفته است:

به آن اسب‌ها که با همهمه می‌تازند و از سنگ آتش می‌جهانند سوگندی راستین می‌خورم[۳].

مدنی گفته است:

این که فرمود: ﴿وَ ٱلْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾ مقصود علی علیه‌السلام است، آن‌گاه که صبحگاهان،

---

۱. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۹۱ و ۵۹۲.

۲. عادیات / ۱: سوگند به مادیان‌هایی که با همهمه تازانند و با سم‌های خود از سنگ آتش می‌جهانند.

۳. اقسم بالعادیات ضبحا — حقا و بالموریات قدحا

بر خاندان سلیم تاخت و ایشان را سخت از هم پراکند و کسانی بسیار از ایشان کشت و کسانی بسیار زخمی کرد، زمانی که شما در بسترها خفته بودید[۱].

استقبال از علی علیه السلام

باری، پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خویش را به این پیروزی مژده داد و فرمود تا از سپاهیان استقبال کنند و خود نیز پیشاپیش همه روانهٔ استقبال شد.

علی علیه السلام چون پیامبر صلی الله علیه و آله را دید از اسب فرود آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوار شو، که خدا و پیامبرش از تو راضی‌اند.

علی علیه السلام از شادمانی گریست.

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، اگر بیم آن نداشتم که گروه‌هایی از امت من دربارهٔ تو آن گویند که مسیحیان دربارهٔ مسیح گفتند ...» ـ و ادامهٔ حدیث[۲].

عونی گفته است:

جز او چه کسی بود که چون نیزه‌ها به هم آمیختند و دلیران از تاختن و پیش رفتن اباکردند
و حلقه‌های آهن به صدا درآمدند و اسبان شیهه زدند و گام پس نهادند،
و از زیر آن همه گردوخاک و هیاهو که برفراز کلاه‌خودها و چهره‌های درهم‌کشیده بود،

---

۱. و قوله ﴿وَ ٱلْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾ — یعنی علیا ذا اغار صبحا
علی سلیم فشناها کفحا — فاکثر القتل بها و الجرحا
و انتم فی الفرش نائمونا

۲. متن حدیث چنین است: «یا علی، لولا انی اشفق ان تقول فیک طوائف من امتی ماقالت النصاری فی المسیح لقلت فیک قولا لاتمر بملأ الا اخذوا من تراب قدمیک یستشفون به»؛ ای علی، اگر بیم آن نداشتم که گروه‌هایی از امت من دربارهٔ تو آن گویند که مسیحیان دربارهٔ مسیح گفتند در شأن تو سخنی می‌گفتم که از آن پس بر هیچ جمعی نگذری مگر آن‌که خاک پای تو برگیرند و بدان شفا جویند.

برای روایت با تفاوت‌هایی در الفاظ ← کلینی، الکافی، ۵۷/۸؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۱۵۶ و ۷۰۹؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۶۱۵/۲؛ مفید، الارشاد، ۱۱۷/۱ و ۱۶۵ (مشتمل بر داستان مشروح این غزوه)؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۰۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۶۶/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۱۲۹.

جز او چه کسی بود که خداوند به شمشیرش و به پرچمش گره گشود و او چنان تاخت که اسب را تشنه و خنجر را سیراب ساخت؟

و دستیار او جبرئیل بود که داوطلبانه به پیکار درآمده و میکائیل که به میدان تاخته بود[1].

سید حمیری گفته است:

در ذات السلال در نبرد با سلیم و آن هنگام که مرگ قطعی به سراغشان آمد،

و آن‌گاه که ابوحفص عمر و همدم او را چندین نوبت شکست داده بودند و آن‌ها وحشت کرده بودند،

و زمانی که جماعتی از انصار را کشتند و نذری، بلکه نذرها واجب آمد،

او بود که مرگ را از پیران کلان و از دلاورانی که بدیشان مرزها پاس داشته شود دور کرد[2].

---

۱. مـن ذا سـواه اذا تشاجرت القنا — و ابـی الکـماة الکـر و الاقـدامـا
و تصلصلت حلق الحدید و اظهرت — فـرسانها التـصحاج و الاحـجاما
و رأیت من تـحت العـجاج لنقعها — فـوق المـغافر و الوجـوه قـتاما
کشـف الاله بسـیفه و بـرأیـه — یظمی الجواد و یـروی الصمصاما
و وزیـره جـبریل یـقحمه الوغی — طـوعا و مـیکال الوغـی اقـحاما

۲. و فـی ذات السـلاسل مـن سلیم — غـداة أتـاهم المـوت المـبیر
و قـد هـزموا أبـاحفص و عـمراً — و صـاحبه مـراراً فـاستطیروا
و قـد قـتلوا مـن الانـصار رهـطا — فـحل النـذر أو وجـبت نـذور
أذاد المـوت مشـیخة ضـخاما — جـحاجحة یسـد بـها الثـغور

← دیوان السید الحمیری، ۱۹۹ و ۲۰۰.

فصل ۶

غزوه‌هایی دیگر

در غزوهٔ حنین

خداوند فرموده است: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾[۱]، و مقصود از این آیه علی علیه‌السلام و هشت تن از بنی‌هاشم است[۲].

ابن‌قتیبه در معارف[۳] و ثعلبی در کشف آورده‌اند: کسانی که در نبرد حنین پس از گریختن مردمان در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ماندند عبارت‌اند از علی علیه‌السلام، عباس، فضل بن عباس، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، نوفل و ربیعه برادران ابوسفیان، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عقبه و معتب پسران ابولهب و سرانجام ایمن وابستهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

از این میان عباس در سمت راست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و فضل در سمت چپ بود و ابوسفیان هنگام

---

۱. توبه / ۲۵ و ۲۶: و نیز در روز حنین، آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع خطر نکرد و زمین با همهٔ فراخی بر شما تنگ گردید. پس در حالی که پشت کرده بودید برگشتید، آن‌گاه خدا آرامش را بر فرستادهٔ خود و بر مؤمنان فرود آورد.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱/۱۴۰ و ۱۴۱.

۳. ← ۱۶۴.

چموشی یابوی پیامبر صلی الله علیه و آله لگام آن را می‌کشید، دیگران در پیرامون آن حضرت بودند و علی علیه السلام پیش روی او شمشیر می‌زد.

عباس در این‌باره گفته است:

زمانی که کسانی از پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله گریختند و از یاری او دست کشیدند ما نه نفر بودیم که او را یاری رساندیم[1].

مالک بن عباد غافقی گفته است:

در نبرد حنین و در چکاچک شمشیرها جز بنی‌هاشم کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله همدردی نکرد.

مردم همه گریختند جز آن نه نفر که بر مردم بانگ می‌زدند: کجا؟

پس تا پای جان با پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادند و شکست نپذیرفتند و زیور ما شدند، نه مایهٔ ننگ[2].

خطیب منبج گفته است:

دره‌های زمین همه بر آنان تنگ آمد و پشت کردند و گریختند،

و پیامبر صلی الله علیه و آله را جز علی علیه السلام نماند که در دفاع از او با جنگاوران پیکار می‌کرد،

و عباس بر آنان فریاد می‌زد: باز گردید، تا آنان پایداری کنند. لیک آنان پایداری نمی‌کردند.

در آن هنگام در حالی که خاک به خون‌ها گل شده بود، جبرئیل به علی علیه السلام اشاره کرد،

و گفت: او یگانه وفادار است. آیا در همهٔ جهانیان چون او وفاداری دیده‌اید؟[3]

---

۱. نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة — و قد فر من قد فر عنه فاقشعوا

← ابن‌عبدالبر، الاستیعاب ۸۱۳/۲؛ زیلعی، نصب الرایة، ۳۵۷/۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۵/۵.

۲. لم یواس النبی غیر بنی‌ها — شم عند السیوف یوم حنین

هرب الناس غیر تسعة رهط — فهم یهتفون للناس أین

ثم قاموا مع النبی علی الموت — فآبوا زینا لنا غیر شین

برای بیت‌ها و روایت ← مفید، الارشاد، ۱۴۱/۱.

۳. و قد ضاقت فجاج الارض جمعا — علیهم ثم ولوا مدبرینا

←

مرزکی گفته است:

در نبرد حنین، آن هنگام که پرچم‌های شرک برافراشته بود و آنان همه پشت کردند و گریختند،
او بود که آن جماعت را در آن بیابان کشت و در برابر او کلاه‌خود و سپر سودی نداشت.
چه بسیار نیرنگ بازان که آنان را به لاشه‌ای بدل کرد که به خاک آغشته‌اند و بردگان آنان را می‌پوشانند.
گریختگان از جان خویش دریغ داشتند و پشت کردند. اما حیدر علیه‌السلام جان خود فدا می‌کرد[1].

در این میان، به‌ویژه انصار بازمی‌گشتند، که ابوجرول در گذرگاه مسلمانان کمین کرد. او بر شتری سرخ نشسته بود و پرچمی سیاه برافراشته بر نیزه‌ای بلند در دست داشت و پیشاپیش هوازن می‌رفت. چون کسی را پیش‌رو می‌دید به نیزه بر او می‌تاخت و چون نمی‌یافت به عقب بازمی‌گشت و کسانی را که پشت سر او بودند می‌کشت و چنین رجز می‌خواند:

من ابوجرول هستم و از جای خود نمی‌روم تا این مردمان ما را شکست دهند و حریم ما مباح سازند یا خود شکست خورند و حریم ایشان مباح گردد[2].

اما امیرمؤمنان علیه‌السلام سد راه او شد و سینه سپر کرد و بر ران شتر او ضربتی وارد آورد و او را بر زمین افکند. سپس ضربتی بر او نواخت و او را دو نیم کرد و فرمود:

آن مردمان به گاه پگاه دریافتند که من در غوغای نبرد مردی بس جنگاورم[3].

←

و لیس دون النبی سوی علی ... یقارع دونه المتحاربینا
و عباس یصیح بهم أثیبوا ... لیثبتهم و هم لا یثبتونا
فأومی جبرئیل الی علی ... و قد صار الثری بالنقع طینا
فقال هو الوفی فهل رأیتم ... وفیا مثله فی العالمینا

۱. و یوم حنین إذ ولوا هزیما ... و قد نشرت من الشرک البنود
فغادرهم لدی الفلوات صرعی ... و لم تغن المغافر و الحدید
فکم من غادر القاه شلوا ... عفیر الترب یلثمه العبید
هم بخلوا بأنفسهم و ولوا ... و حیدرة ببهجته یجود

۲. انا ابوجرول لا براح ... حتی یبیح القوم او یباح

۳. قد علم القوم لدی الصباح ... انی لدی الهیجاء ذونطاح

بدین‌سان آن طایفه شکست خوردند.

چون کشتگان علی علیه‌السلام را شمردند، چهل تن بودند[۱].

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده است:

مگر نمی‌بینی خداوند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خویش را به بلایی سخت و قوی و پردامنه آزموده است؟

در این که کافران را در سرای مذلت نشاند و آنان به خواری اسارت و کشته شدن تن دادند.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از این آزمون به پیروزی بیرون آمد و او پیامبری بود که به عدالت برانگیخته شده بود.

او از جانب خداوند کتابی فروفرستاده آورد که جداکنندهٔ سره و ناسره است و آیات آن برای صاحبان خرد بس روشن.

اما کسانی انکار کردند و دل‌هایشان به کژی گرفتار آمد و خداوند بر نابخردی آنان نابخردی‌ها افزود[۲].

سلامه گفته است:

وای بر آن‌ها، در حنین کجا بودند، آن‌گاه که شعلهٔ جنگ برخاست و فرومی‌کشید،

و زمین با همهٔ فراخی بر آن مردمان تنگ آمده بود و آن مردمان فرار را برگزیدند[۳]؟

دیگر غزوه‌ها

در غزوه طائف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چند روز مشرکان را در محاصره داشت و پس از آن علی علیه‌السلام را در رأس شماری از سواران اعزام کرد و به او فرمود تا هرچه را بیابد زیر گام‌ها گیرد و هر بتی را که یافت بشکند.

---

۱. برای روایت و بیت پیشین ← مفید، الارشاد، ۱۴۳/۱.

۲.
ألم‌تر أن الله أبلی رسوله ... بلاء عزیزاً ذاااقتدار و ذافضل
بما انزل الکفار دار مذلة ... فذاقوا هوانا من اسار و من قتل
فأمسی رسول الله قد عز نصره ... و کان رسول الله ارسل بالعدل
فجاء بفرقان من الله منزل ... مبینة آیاته لذوی العقل
فأنکر أقوام فزاغت قلوبهم ... فزادهم الرحمن خبلا الی خبل

← دیوان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۸۹؛ ابن‌سلامه، دستور معالم الحکم، ۱۹۲.

۳.
أین کانوا فی حنین ویلهم ... و ضرام الحرب تخبو و تهب
ضاقت الارض علی القوم بما ... رحبت فاستحسن القوم الهرب

صبحگاهان سپاه خثعم با دسته‌هایی چند رودرروی سپاه پیامبرﷺ قرار گرفت و یکی از یلان آن سپاه به میدان آمد و گفت: آیا هماوردی هست؟

پیامبرﷺ پرسید: چه کسی او را عهده‌دار می‌شود؟

اما هیچ‌کس برنخاست.

پس علیؑ برخاست، در حالی که می‌گفت:

بر هر پیشوایی حق این است که نیزه‌ها را سیراب سازد یا گرزها را بیفکند[۱].

آن‌گاه بر او ضربتی نواخت و به راه خود ادامه داد تا بتان را درهم شکست.

پیامبرﷺ چون او را دید تکبیر پیروزی گفت و دست علیؑ را گرفت و زمانی دراز با او رازگویی کرد.

پس از چندی، نافع بن غیلان بن مغیث از دژ بیرون آمد. علی در بطن وجّ با او رویاروی شد و او را به قتل رساند و آن جماعت شکست خوردند[۲].

فتح مکه

در جریان فتح مکه اسد بن غویلم قاتل عرب به میدان آمد و هماورد طلبید.

پیامبرﷺ فرمود: «هرکس به هماوردی این مشرک رود و او را بکشد نزد خداوند بهشت خواهد داشت و پس از من امامت از آن او خواهد بود»[۳].

اما مردمان پای پس کشیدند و از میان آن‌ها تنها علیؑ به میدان آمد و چنین فرمود:

با شمشیر بر میان فرق او ضربتی برنده و ویرانگر نواختم،

پس استخوان او از پیکر جدا گشت و استخوان‌های سرش هویدا شد[۴].

---

۱. ان علی کل رئیس حق — ان یروی الصعدة او یدقا

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۵۲/۱ و ۱۵۳.

۳. «من خرج الی هذا المشرک فقتله فله علی الله الجنة و له الامامة بعدی». روایت را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۹۵/۴۱) نیز به نقل از کتاب حاضر آمده است.

۴. ضربته بالسیف وسط الهامة — بضربة صارمة هدامه

←

غزوهٔ بنی‌نضیر

علی‌علیه‌السلام از بنی‌نضیر جماعتی را کشت. یکی از ایشان غرور است که به خیمهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تیر افکنده بود.

حسان گفته است:

خدای را، در آن بلاکه بر سر بنی‌قریظه آوردی، آن هنگام که نفس‌ها در سینه حبس بود.

پیشوای آنان را به هلاکت رساند و نه تن را به اسارت گرفت، گاه آن‌ها را پیش می‌کشید و گاه جلو می‌راند[1].

سوسی گفته است:

چون حیدرعلیه‌السلام به سراغ آنان آمد فرمود: این به آن. اکنون فرمانروای قدرت به سراغتان آمده است. حذر کنید، حذر کنید.

جوانمردی به سراغتان آمده که هرگز نگریخته است، بر خلاف آن کسی که روزی با پرچم او به دیدارتان آمد و گریخت.

لیک مولای من به رویارویی ایشان رفت و با شمشیر بر آنان نواخت، به‌سان کسی که علف بیابان درو کند و از آن هیچ برجای نگذارد[2].

غزوهٔ بنی‌قریظه

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در پیکار با بنی‌قریظه علی‌علیه‌السلام را به سود ایشان رهسپار کرد و فرمود: به برکت خداوند پیش‌رو.

→

فبتکت من جسمه عظامه — و بینت من رأسه عظامه

← ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۵۶.

۱. لله أی کریهة ابلیتها — ببنی قریظة و النفوس تطلع

أردی رئیسهم و آب بتسعة — طوراً یشلهم و طوراً یدفع

بیت‌ها را در دیوان حسان بن ثابت نیافتم.

۲. فلما اتاهم حیدر قال ذا لذا — اتاکم ملیک الامر فالحذر الحذر

اتاکم فتی ما فر قط خلاف من — کمن زارکم یوما برایته و فر

فلاقاهم مولای بالسیف ضاربا — کجمر الغضا لم یبق منه و لم‌یذر

چون نگریستند و علی علیه‌السلام را دیدند یکی از آن‌ها گفت: اینک قاتل عمرو روی نهاده است.

دیگری نیز گفت:

علی عمرو را کشته، علی آن عقاب را شکار کرده.

علی کمری شکسته، علی پرده‌ای دریده است[۱].

علی علیه‌السلام فرمود: «سپاس خدایی را که اسلام را چیرگی بخشید و شرک را درهم کوبید»[۲].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌گاه آن طایفه را محاصره کرد تا به داوری سعد بن معاذ تن دادند، در اجرای این داوری، علی علیه‌السلام ده تن از ایشان را کشت.

نبرد با بنی‌مصطلق

علی علیه‌السلام در نبرد با بنی‌مصطلق نیز مالک و پسرش را از پای درآورد.

شاعر گفته است:

امام من کسی است که اندوه از چهرهٔ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برگرفت تا آن چهره گشاده گشت.

همان که در حنین چون شمشیرش جلوه کرد کمرهایی از مشرکان شکست.

همو که مرگ را به عمرو بن عبدود نوشاند و عمرو بن معدی را به اسارت گرفت،

و در پیکار بنی‌قریظه نیز همانند جنگ بنی‌نضیر، به سفارش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ آنان فرمان راند[۳].

۱.
قــتل عــلی عــمروا — صــاد عــلی صــقرا
قــصم عــلی ظــهرا — هــتک عــلی ســترا

بیت‌ها و روایت را در منابع متقدم بر ابن‌شهرآشوب ندیدم، هرچند در روزگار نزدیک به روزگار او در کشف الغمة اثر اربلی (۲۰۷/۱) آمده است.

۲. «الحمد لله الذی اظهر الاسلام و قمع الشرک».

۳.
إمــامی الذی حسـر الکــرب — عـن وجـه أحـمد حـتی انـحسر
و مــن فـی حـنین حـنا سـیفه — ظــهوراً مـن الشـرک لمـا ظـهر
و مـن جرع الموت عمرو بن ود — کـذلک عـمرو بـن مـعدی أسـر
و یــوم قــریظه اخت النــضیر — لتــقریظه فــیه یــوماً أمــر

در تاریخ طبری آمده که محمد بن اسحاق گفته است: زمانی که هوازن شکست خوردند پرچمشان در اختیار ذوالخمار بود و چون علی علیه السلام او را کشت عثمان بن عبدالله بن ربیعه پرچم را برداشت و در سایهٔ آن جنگید تا کشته شد[1].

مرزکی گفته:

او است که ولید، عتبه، عامری، ذوالخمار و مرحب را به هلاکت رساند[2].

داستان عمرو بن معدی‌کرب

در روایت عمرو بن معدی‌کرب است که پدر خویش را دید بر اسبی نشسته است و از خثعم می‌گریزد. او را گفت: از اسب فرود آی که این پیکار ستم است.

گفت: این از آن تو ای احمق.

دیگران نیز گفتند: اسب را به او ده.

او بر مرکب نشست. پس خثعم را هدف یورش خود قرار داد تا از میان مردمان بیرون رفت و بدیشان حمله آورد و چندین بار بدین کار دست یازید.

از آن سوی بنی‌زبید بر خثعم حمله بردند و خاندان خثعم شکست خوردند.

بدین سبب عمروبن معدی‌کرب را «فارِس یمن» و «مائق بنی‌زبید» نامیدند.

شاعر گفته است:

چون کارها بر تو سخت افتد عمرو بن معدی‌کرب را بخوان[3].

زمخشری در ربیع الابرار آورده است که عمر بن خطاب چون عمرو بن معدی‌کرب را می‌دید می‌گفت: سپاس خدایی را که ما را بیافرید و عمرو را بیافرید[4].

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۶۹/۲.

۲. هو الذی اردی الولید و عتبة — و العامری و ذاالخمار و مرحبا

۳. اذا انت ضاقت علیک الامور — فناد بعمرو بن معدی‌کرب

۴. ← ربیع الابرار، ۹۶/۴.

بسیاری از اوقات از عمرو بن معدی‌کرب دربارهٔ یورش‌هایش می‌پرسیدند. می‌گفت: شمشیر علی‌علیه‌السلام بسیاری از شاهکارها را ناپدید کرده است.

عباس بن مرداس گفته است:

چون عمرو در گذشت اسبان را گفتند زبید را زیر لگد گیرید که عمرو با بزرگواری‌هایش در خاک خفته است[1].

عونی گفته است:

چه کسی از ایشان بود که ابن‌ودّ را به شمشیر دو نیم کرد و ابن‌معدی را به عمامه افسار کرد و رام ساخت؟

ابن‌معدی همان بود که چون رویاروی کسی قرار گرفت یکِ او هزار شمرده می‌شد و کسی تاب پیکار با او نداشت.

ابوحفص [= ابن‌معدی‌کرب] از آن پیش داستان‌ها و پیکارهایی داشت که بر زبان‌ها بود و به آن‌ها می‌بالید.

اما چون علی‌علیه‌السلام داستان خویش آورد داستان‌های وی را به فراموشی کشاند و او خاموش گشت و عقب نشست.

اگر او را می‌گفتند سخن بگوی، می‌گفت: اینک کسی آمده که همهٔ آن شاهکارها را زدوده است[2].

باری، با این همه دلاوری‌ها عمرو بن معدی‌کرب، این علی‌علیه‌السلام بود که دستار در گردن او آویخت و او را به اسیری آورد تا زمانی که او به اسلام گروید و بیشتر فتوحات سرزمین‌های غیرعربی به دست او صورت پذیرفت.

ابن‌حماد گفته است:

---

۱. اذا مات عمرو قیل للخیل اوطئی زیداً فقد اودی بنجدتها عمرو

۲. و من منهم قد ابن‌ود بسیفه و قاد ابن‌معدی بالعمامة خاضعا
و کان ابن‌معدی حین یلقاه واحد یعد بالف منهم أن یدافعا
و کان ابوحفص یلذ حدیثه بما کان من غاراته قبل شائعا
فنباه عنه إذ أتی بحدیثه علی فأضحی ساکنا متراجعا
فان قیل حدث قال قد جاء من محت صنائعه بالسیف تلک الصنائعا

در نبرد سلع جام‌های پر شرنگ را به عمرو بن ود عامری نوشاند،

و عمرو بن معدی‌کرب را که خود از آن پیش درهم‌کوبندهٔ هر شورشگری بوده است به اسیری آورد[۱].

همو گفته است:

آن عنکبوت، آن روز که با لشکری پرشمار و دارای سواران بسیار تاخت،

علی علیه السلام او را از جامی نوشاند که پس از تشنگی و عطش جنگ و با در آمدن بدان آبشخور به کامش ریخته شد[۲].

---

۱. و فی یوم سلع سقی العامری — عمرو بن ود کؤس السلع
و جاء بعمرو بن معدی‌کرب — و هو للعتاة قدیما قمع

۲. و العنکبوت غداة جاء بجحفل — لجب الجوائب بالفوارس مزبد
فسقاه کأساً ظل بعد وروده — شرب المنیة و هو عطشان صد

فصل ۷

آنچه در نبرد جمل از امیرمؤمنان علیه السلام رخ نمود

گواه‌هایی قرآنی

سدی دربارهٔ آیهٔ ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾[1] گفته: این آیه به صورت ویژه دربارهٔ بدریان نازل شد.

اما فتنهٔ جمل هم آنان را دربرگرفت و با یکدیگر جنگیدند[2].

امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ﴾[3] فرموده است: تا آن زمان، با مردمان آن جا ـ یعنی بصره ـ جنگی نشده بود[4].

---

۱. انفال / ۲۵: و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۷۳/۱.

برای نیمهٔ نخست سخن ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۳۴۴/۴.

۳. بقره / ۱۱ و ۱۲: و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید می‌گویند: ما خود اصلاحگریم. به هوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی‌فهمند.

۴. برای روایت ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۷۸/۲.

←

امیرمؤمنان علیه السلام در نبرد بصره این آیه را خواند: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾[۱].

سپس فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من سفارش کرد و فرمود: ای علی، تو یقیناً با گروه پیمان‌شکن، گروه سرکش، و گروه برون‌رفته از دین خواهی جنگید؛ آنان را سوگندی نیست؛ شاید که دست بدارند»[۲].

اعمش از شقیق و زر بن حبیش از حذیفه روایت کرده و نیز سمعانی در فضائل و دیلمی در فردوس[۳] از جابر انصاری نقل کرده و از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم روایت شده ــ و متن حاضر روایت رسیده از این دو امام است ــ که فرموده‌اند: ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ﴾[۴]، ای محمد، اگر تو را از مکه می‌بریم ﴿فَإِنَّا﴾ ما تو را بدان باز خواهیم گرداند و ﴿مُنْتَقِمُونَ﴾ به دست علی بن ابی‌طالب علیه السلام از آنان انتقام خواهیم ستاند[۵].

در تفسیر کلبی آمده که مقصود جنگ جمل است[۶].

عمار، حذیفه، ابن‌عباس، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام گفته‌اند: آیهٔ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ

←

یادآور می‌شود در این منبع به جای آیهٔ حاضر، آیهٔ ۱۲ سورهٔ توبه آمده است: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾؛ و اگر سوگند خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید؛ چراکه آنان را هیچ پیمانی نیست. باشد که از پیمان‌شکنی باز ایستند.

ظاهراً همین آیه با سیاق تناسب بیشتری دارد و دور نیست در نسخه‌های خطی تبدیلی صورت پذیرفته باشد. برای گواهی و آگاهی ← طوسی، الامالی، ۱۳۱.

۱. توبه / ۱۳: و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید؛ چراکه آنان را هیچ پیمانی نیست. باشد که از پیمان‌شکنی باز ایستند.

۲. «یا علی لتقاتلن الفئه الناکثة والفئة الباغية والفرقة المارقة ﴿إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾ ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۷۸/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۱/۵.

۳. ← ۱۵۴/۳، با متنی مختصر و متفاوت.

۴. زخرف / ۴۱: پس اگر ما تو را از دنیا ببریم قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم.

۵. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۸۴/۲. برای مضمون ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۷۹ و ۴۰۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۱۷/۲؛ مفید، الافصاح، ۱۳۶؛ طوسی، الامالی، ۳۶۳.

۶. منابع پیشین عمدتاً به این روایت اشاره کرده‌اند.

يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَٱللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[۱] در شأن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شده است[۲].

از امام علی علیه‌السلام روایت شده که در هنگام نبرد بصره فرمود: «خدای را سوگند، تا امروز بر کسی بدین آیه پیکار نشده است»[۳]. سپس آیه را تلاوت کرد.

ابن‌عباس گفته است: خداوند از آن‌جا که می‌دانست جنگ جمل رخ خواهد داد به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾[۴].

خداوند فرموده است: ﴿يَا نِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾[5] یعنی جنگ عایشه با علی علیه‌السلام.

هشدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به همسران خود

شعبه، شعبی، اعثم[۶]، ابن‌مردویه[۷]، خطیب خوارزم[۸]، هر کدام در کتاب‌های خود به سند خویش از ابن‌عباس، ابن‌مسعود، حذیفه، قتاده، قیس بن ابی‌حازم، ام‌سلمه، میمونه و سالم بن ابی‌الجعد روایت

---

۱. مائده / ۵۴: ای کسانی، که ایمان آورده‌اید، هرکس از شما از دین خود برگردد به زودی خداگروهی دیگر را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند. اینان با مؤمنان فروتن و بر کافران سرافرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خدا است، آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خداگشایشگر دانا است.

۲. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۲۳.

۳. «و الله ما قوتل علی هذه الآیة حتی الیوم». برای متن با مقداری تفاوت ← مفید، الافصاح، ۱۲۴؛ ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ۳۷۸.

۴. احزاب / ۳۳: و در خانه‌هایتان قرارگیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید.

۵. احزاب / ۳۰: ای همسران پیامبر، هرکس از شما مبادرت به کار زشتی کند عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است.

۶. ← الفتوح، ۴۵۷/۲ و ۴۵۸.

۷. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۱۶۲.

۸. ← المناقب، ۱۷۶.

کرده‌اند ــ و متن حاضر روایت همین راوی اخیر است ــ که گفت: پیامبر ﷺ از شورش یکی از زنان خود یاد کرد و عایشه خندید.

پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای حمیرا، بنگر که تو آن زن نباشی»[1].

آن‌گاه رو به علی علیه‌السلام کرد و فرمود: «ای ابوالحسن، اگر عهده‌دار چیزی از کارهای او شدی با او مدارا کن»[2].

زاهی گفته است:

چه بسیار از تبرج نهی شد، اما سرپیچید و از آنچه خلاف است پیروی کرد.

پیامبر ﷺ او را گفت: در سرای خود آرام بنشین، لیک آن پاکدامن پرهیزگار با پیامبر ﷺ مخالفت ورزید![3]

سوسی گفته است:

زنان را به جنگ با مردان چه کار؟ آیا تاکنون هیچ زنی بر مردی چیرگی یافته است؟

اگر او در خانهٔ خود می‌نشست و به همان بافندگی می‌پرداخت، هیچ زیانی به او نمی‌رسید[4].

سید حمیری گفته است:

همراه با آن دو تیره‌بخت بر کجاوهٔ خویش آمد و سپاهیان را به سوی بصره راند.

او با این کار گویی گربه‌ای را می‌مانست که آهنگ خوردن توله‌های خود دارد[5].

---

۱. «انظری یا حمیراء لاتکونین هی».

۲. «یا اباالحسن ان ولیت من امرها شیئا فارفق بها».

۳. کم نهیت عن تبرج فعصت ‌ ‌ ‌ و أصبحت للخلاف متبعة
قال لها فی البیوت قری ‌ ‌ ‌ فخالفته العفیفة الورعة

۴. و ما للنساء و حرب الرجال ‌ ‌ ‌ فهل غلبت قط انثی ذکر
و لو أنها لزمت بیتها ‌ ‌ ‌ و مغزلها لم ینلها ضرر

۵. جاءت مع الأشقین فی هودج ‌ ‌ ‌ تزجی الی البصرة أجنادها

←

احنف بن قیس گفته است:

حجاب تو آنچه را پنهان می‌داری بیشتر بپوشاند و دلت بیش از آنچه نمی‌گویم در خود بگنجاند، راه سنگلاخ و سخت را مپوی که با گردوغباری که از آن خیزد، چهره‌ات خاک‌آلود شود[۱].

عایشه آمادهٔ شورش می‌شود

باری، خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی علیه‌السلام، در «سرف» به عایشه رسید.

به مکه بازگشت و در انتظار اوضاع نشست. در این میان، طلحه، زبیر و عبدالله بن عامر بن کریز قامت افراشتند و آهنگ پیکار با علی علیه‌السلام کردند و عبدالله بن عمر را به پیشوایی برگزیدند.

او گفت: آیا مرا میان چنگال و دندان علی علیه‌السلام می‌گذارید؟

پس از چندی، یعلی بن منبه از یمن نیز بدیشان پیوست و شش هزار دینار به آنان قرض داد.

عایشه از ام‌سلمه هم خواست بشورد، اما او نپذیرفت.

از حفصه خواست به او بپیوندد. او پذیرفت.

آن‌گاه عایشه خود به عنوان نخستین کس شورید.

در این میان ولید بن عتبه [به هاشمیان مدینه] نوشت:

ای بنی‌هاشم، سلاح خواهرزادهٔ خود را بازگردانید و چپاول مکنید که داشته‌های او بر دیگران حلال نیست[۲].

ولید همچنین زمانی که امیرمؤمنان علیه‌السلام به پیروزی رسید چنین سرود:

←

کأنـــها فـــی فـعلها هـــرة ـــــ تــــرید أن تأکـــل أولادهـــا

بیت‌ها را در دیوان السید الحمیری نیافتم.

۱. حـجابک أخـفی للذی تسترینه ـــــ و صـدرک أوعـی للـذی لاأقـولها
فـلا تسـلکن الوعر صعبا محاله ـــــ فـتغبر مـن سحب الملاء ذیـولها

۲. بنی‌هاشم ردوا سلاح ابـن اختکم ـــــ و لاتـــهبوه لاتـــحل مـــواهـــبه

برای بیت و نیز مشروح داستان ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۵۱/۲ ـ ۴۵۵.

ای مردم، نزد من این خبر است که برادرتان زبیر خیانت کرده است،
و طلحه هم گام بر جای گام او نهاده و یعلی بن امیه نیز با کسانی چند همراه او شده است[۱].

علی علیه‌السلام نیز ابیاتی سرود که از آن جمله است:
فتنه‌هایی است که همهٔ آنان را در برمی‌گیرد و آن زنان همه در آن با یکدیگر برابرند و آخرین ایشان را
از همان جامی که به نخستین داده‌اند، خواهند داد.
فتنه‌هایی که چون بر آستان امتی فرود آید، از ستمی سرشار خبر دهد که همه را فراگیرد[۲].

چاه‌محلهٔ حوأب

به هر حال، عایشه به سوی حوأب رهسپار گشت. آن‌جا چشمه‌ای بود که به نام حوأب دخت کلیب بن وبره شهرت داشت. سگ‌های آن چشمه بر عایشه پارس کردند. گفت: انا لله و انا الیه راجعون! مرا بازگردانید.

اعثم در فتوح[۳]، ماوردی در اعلام النبوه[۴]، شیرویه در فردوس[۵]، ابویعلی در مسند[۶]، ابن‌مردویه در فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام[۷] و موفق در اربعین[۸] آورده و شعبه و سالم بن ابی‌الجعد در احادیث خود نقل

---

۱. ألا یا أیها الناس عندی الخبر — بأن الزبیر أخاکم غدر
و طلحة ایضا حذا فعله — و یعلی بن منبه فیمن نفر

۲. فتن تحل بهم و هن شوارع — یسقی أواخرها بكأس الأول
فتن اذا نزلت بساحة امة — أذنت یعدل بینهم متنقل

بیت‌ها را در دیوان الامام علی علیه‌السلام نیافتم.

۳. ← ۴۵۷/۲ و ۴۵۸.

۴. ← ۱۸۲.

۵. روایت را در الفردوس نیافتم.

۶. ← ۲۸۲/۸.

۷. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۱۶۲.

۸. از این کتاب نشانی نیست.

کرده‌اند و بلاذری[۱] و طبری[۲] نیز در تاریخ خود روایت کرده‌اند که عایشه چون صدای سگان را شنید پرسید: این کجا است؟

گفتند: حوأب.

گفت: انا لله و انا الیه راجعون؛ مرا از این جا بازداشته‌اند. از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم زمانی که زنانش نزد او بودند فرمود: «کاش می‌دانستم کدام یک از شما است که سگ‌های حوأب بر او پارس کنند»[۳].

در روایت ماوردی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «کاش می‌دانستم کدام یک از شما صاحب آن شتر سرخ‌موی است که می‌شورد و سگ‌های حوأب بر او پارس می‌کنند و در راست و چپ او کسان بسیار کشته می‌شوند و او خود در حالی که نزدیک است کشته شود نجات می‌یابد»[۴].

سید حمیری گفته است:

از شهر حرام آهنگ او کرد و تنها با پارس کردن سگ‌های ساکنان حوأب بود که به خود آمد.

طلحه و زبیر برای شتر او می‌نواختند. و ای مردان بر اندیشهٔ ناپختهٔ یک مادر!

آن دو تن گرگ‌هایی بودند که تیره‌بخت ایشان را برمی‌انگیخت و همان تیره‌بخت آن مادر را نیز به مهلکه می‌خواند و سرانجام او را به آوردگاه افکند.

وایِ مردان از اندیشهٔ آن مادر که دو گرگ او را در میان جماعت گرگ‌ها پیش راندند.

مادری که جانوران گزندهٔ کژدم‌صفت را به سوی فرزند و ولی خود می‌راند[۵].

---

۱. ← انساب الاشراف، ۲۲۴/۲ و ۲۲۵.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۱/۳ و ۱۲.

۳. «لیت شعری ایتکن تنبحها کلاب الحوأب».

۴. «لیتِ شعری أیتکن صاحبة الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوأب یقتل من یمینها و یسارها قتلی کثیر و تنجو بعد ما کاد تقتل». ← اعلام النبوة، ۱۸۱.

۵.

تهوی من البلد الحرام فنبهت	بعد الهدو کلاب أهل الحوأب
یحدو الزبیر بها و طلحة عسکر	یا للرجال لرأی ام مشجب
ذئبان قادهما الشقاء و قادها	للحَین فاقتحما بها فی منشب
یا للرجال لرأی ام قادها	ذئبان یکتنفانها فی أذؤب
ام تدب الی ابنها و ولیها	بالمؤذیات له دبیب العقرب

← دیوان السید الحمیری، ۸۵.

همو گفته است:

ای عایشه، چه چیز تو را به جنگ با وصی کشانده است و بر او چه خرده داری؟
مگر نه آن‌که خداوند به تو سپرد که هرگز در میان اهل تبرّج دیده نشوی؟
و حجاب بیفکنی و در خانه بنشینی و خود را در نگاه بینندگان نیارایی؟
و مگر نه آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله تو را فرمود: ای حمیرا، به زودی کردار حسودان در تو رخ خواهد نمود،
و فرمود: سگ‌های طایفه‌ای از عرب‌ها و عرب‌زده‌ها بر تو پارس خواهند کرد،
و فرمود: بر شتری به نام عسکر خواهی نشست و خواهی جنگید،
اینک تو به محمد صلی الله علیه و آله دربارهٔ خویشاوندانش خیانت ورزیدی و آن سفارش بهین را پاس نداشتی[1].

دیگری گفته است:

در میان بازماندگان جنگ‌ها و در حالی که آن دو پیر گمراه‌کننده پیشاپیش او بودند به سوی خریبه رهسپار شد.
شترش عسکر او را پیش می‌برد تا چون به نزدیک محلهٔ قیس عیلان رسید و بار گشود.
چون سگان حوأب پارس کردند، آن ماجرا را به یاد آورد و گفت: وای من، بیچاره‌ام، مرا برگردانید.
ای طلحه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا از این خبر داده است که شاهد این سفر ستمگرانه‌ام خواهد بود،
و من در این سفر با علی علیه السلام ستم روا می‌دارم. ای زبیر و ای طلحه، مرا واگذارید و واگذارید.
اما آن دو تن به خداوند سوگند خوردند که دو منزل از حوأب گذشته‌اند.

---

۱. أعائش ما دعاک الی قتال ال ... وصی و ما علیه تنقمینا
ألم یعهد الیک الله الا ... تری أبداً من المتبرجینا
و أن ترخی الحجاب و أن تقری ... و لا تتبرجی للناظرینا
و قال لک النبی أیا حمیرا ... سیبدی منک فعل الحاسدینا
و قال ستنبحین کلاب قوم ... من الاعراب و المتعربینا
و قال سترکبین علی خدب ... یسمی عسکراً فتقاتلینا
فخنت محمداً فی أقربیه ... و لم ترع له القول الوضینا

← همان، ۴۲۹ و ۴۳۰.

او اما آگاهانه سر خویش را تکان داد؛ چون می‌دانست که احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از سر تهمت خبر نداده است[۱].

رویارویی با عثمان بن حنیف

چون در خریبه بار گشود عثمان بن حنیف آهنگ اردوی ایشان کرد و با ایشان جنگید. پس هر دو طرف خواهان صلح شدند و پیمان‌نامه‌ای نوشتند که دار الاماره، بیت المال و مسجد در اختیار عثمان بن حنیف باشد تا علی علیه‌السلام بدیشان برسد.

در این میان، طلحه در نهان به یاران خود گفت: خدای را سوگند اگر علی علیه‌السلام به بصره درآید گردن همهٔ ما زده شود.

بدین‌سان شبانه و هنگامی که عثمان بن حنیف نماز عشا را امامت می‌کرد، غافلگیرانه بر او تاختند، پنجاه تن از همراهان او را کشتند و او را به اسارت درآوردند، موهایش کندند، سرش تراشیدند و او را به زندان افکندند.

خبر به سهل بن حنیف رسید. به طلحه و زبیر چنین نوشت: به خدا سوگند یاد می‌کنم که اگر او را آزاد نکنید نزدیک‌ترین کسان شما را هدف خواهم گرفت.

پس او را آزاد کردند.

آن‌گاه عبدالله بن زبیر را با گروهی به سراغ بیت‌المال فرستادند و او ابوسلمه زطی را همراه با پنجاه تن دیگر کشت.

از آن سوی، عایشه به احنف [بن قیس] پیغام فرستاد و او را به یاری خواند. اما احنف که بر شش هزار تن فرمان می‌راند، این درخواست را نپذیرفت و در جلحاء جایی در دو فرسخی بصره کناره گزید.

---

۱. و أقبلت فی بقایا السیف یقدمها — الی الخریبة شیخاها المضلان
یقودها عسکر حتی اذا قربت — و حللت رحلها فی قیس غیلان
و نبحت اکلبا بالحوأب اذکرت — فنادت الویل لی و العول ردانی
یا طلح ان رسول الله خبرنی — بأن سیری هذا سیر عدوانی
و اننی لعلی فیه ظالمة — و یا زبیر أقیلانی أقیلانی
فاقسما قسماً بالله أنهما — قد خلف الماء خلف المنزل الثانی
و طأطأت رأسها عمداً و قد علمت — بأن أحمد لم یخبر ببهتان

امیرمؤمنان علیه‌السلام آمادهٔ پیکار می‌شود

اما امیرمؤمنان علیه‌السلام سهل بن حنیف را بر مدینه و قثم بن عباس را بر مکه گمارد و همراه با شش هزار تن رهسپار ربذه شد و از آن جا به ذی‌قار رفت.

حسن علیه‌السلام و عمار را هم به کوفه فرستاد و به مردمان آن شهر چنین نوشت: «از بنده و ولی خدا امیرمؤمنان علیه‌السلام به مردمان کوفه پیشانی انصار و چکاد عرب»[1].

آن‌گاه در این نامه از قتل عثمان و کردار طلحه و زبیر و عایشه سخن به میان آورد و فرمود: «سرای هجرت مردمانش را بیرون رانده است و آنان شهر را وانهاده‌اند، سپاه اندرون دیگ به جوش آمده و فتنه بر پاشنه چرخیده است. به سوی امیر خود بشتابید و برای پیکار با دشمن پیش‌دستی کنید»[2].

چون حسن علیه‌السلام و عمار به کوفه رسیدند، ابوموسی اشعری به مردمان گفت: ای مردم کوفه، از خدا پروا بدارید ﴿وَلَا تَقْتُلُوٓا أَنفُسَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾[3]، ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾[4].

عمار ابوموسی را ساکت کرد. اما او گفت: این نامهٔ عایشه است که در آن از من می‌خواهد «کوفیان را از همراهی باز بدار تا نه با ما و نه بر ما باشند»، تا آنچه صلاح آن طایفه است بدیشان رسد.

عمار گفت: خداوند او را فرموده است تا بنشیند، اما او خود برخاسته است و ما را فرموده است برخیزیم و فتنه را دفع کنیم، ولی ما بنشینیم؟

زید بن صوحان و مالک اشتر نیز با یاران خود برخاستند و ابوموسی را تهدید کردند.

چون صبح فردا شد زید بن صوحان برخاست و این آیه را خواند: ﴿الٓمٓ ۝ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا أَن يَقُولُوٓا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾[5]. سپس گفت: ای مردم، همه به یاری امیرمؤمنان علیه‌السلام برخیزید و سوی او رهسپار شوید تا بر راه باشید و به حق برسید.

---

۱. «من عبدالله و ولیه علی أمیرالمؤمنین الی أهل الکوفة جبهة الانصار و سنام العرب».

۲. «ان دار الهجرة قدقلعت بأهلها و قلعوا بها وجاشت جیش الرجل و قامت الفتنة علی القطب فاسرعوا الی امیرکم و بادروا عدوکم». ← شریف رضی، نهج البلاغة، نامهٔ ۱.

۳. نساء / ۲۹: و خودتان را مکشید؛ زیرا خدا همواره با شما مهربان است.

۴. نساء / ۹۳: و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.

۵. عنکبوت / ۱ و ۲: الف، لام، میم، آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟

عمار نیز در ضمن سخنانی گفت: این عموزادهٔ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که شما را بسیج می‌کند. از او فرمان برید.

حسن بن علی علیه‌السلام هم در سخنانی فرمود: دعوت ما بپذیرید و ما را در آنچه بدان گرفتار آمده‌ایم یاری دهید.

بدین‌سان، در سومین روز قعقاع بن عمر، هند بن عمر، هیثم بن شهاب، زید بن صوحان، مسیب بن نجیه، یزید بن قیس، حجر بن عدی، ابن‌مخدوج و مالک اشتر روانه شدند.

علی علیه‌السلام در یک فرسخی از آنان استقبال کرد و فرمود: خوش آمدید ای مردمان کوفه، ای جماعت اسلاه و ای کانون دین.

از مردمان بصره هم سه هزار تن از طرفداران علی علیه‌السلام از خاندان ربیعه به یاری او شتافتند.

احنف نیز بدان حضرت پیغام فرستاد: اگر خواسته باشی، با دو هزار سوار سوی تو می‌آیم و با تو همراه می‌شوم و اگر خواسته باشی، با بنی‌سعد کناره می‌گزینم و شش هزار شمشیر را از تو دور می‌دارم.

علی علیه‌السلام نیز کناره‌گزینی او را برگزید[1].

نامه امیرمؤمنان علیه‌السلام به سران شورش

اعثم در فتوح آورده است: امیرمؤمنان علیه‌السلام به طلحه و زبیر چنین نوشت: «باری، من آهنگ آن مردمان نکردم، مگر زمانی که آنان آهنگ من کردند و با ایشان بیعت نکردم مگر زمانی که مرا واداشتند. شما خود از کسانی هستید که خواهان بیعت من شدید»[2].

در ادامه چنین آورد: «اگر پیش از آن‌که بدین بیعت در آیید آن را نمی‌پذیرفتید، بر شما آسان‌تر بود تا پس از پذیرفتن آن، شانه تهی کنید»[3].

بلاذری گفته است: چون به علی علیه‌السلام خبر رسید که آن دو تن گفته‌اند: جز به زور و در زیر سایهٔ شمشیر با او بیعت نکرده‌ایم، فرمود: «خدایشان از رحمت خویش دور بدارد و به دورترین سرای و سوزنده‌ترین آتش درآورد»[4].

---

۱. روایت رخدادها از آغاز تا بدین‌جا و نیز در ادامه عمدتاً مستند به روایت ابن‌اعثم در الفتوح (۴۵۱/۲-۴۸۸) است.

۲. «أما بعد فانی لم أرد الناس حتی ارادونی و لم ابایعهم حتی اکرهونی و انتما ممن اراد بیعتی».

۳. «و رفعکما هذا الامر قبل ان تدخلا فیه کان اوسع لکما من خروجکما منه بعد اقرارکما». ← الفتوح، ۴۵۶/۲.

۴. «ابعدهما الله اقصی دارا و احر نارا». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۲۲/۲، البته با مقداری تفاوت.

اعثم گفته است: علی علیه‌السلام به عایشه نیز چنین نوشت:

«باری، تو در حالی از سرای خویش بیرون آمده‌ای که خدای تعالی و پیامبر او محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را نافرمانی کرده‌ای و چیزی را می‌خواهی که از تو برداشته است. تو دعوی آن داری که اصلاح میان مسلمانان را می‌خواهی. پس مرا بیاگاهان که زنان را به لشکرکشی و اصلاح میان مردمان چه کار؟ تو چنان که مدعی هستی، خونخواه عثمان شده‌ای، با آن‌که عثمان مردی از بنی‌امیه است و تو زنی از بنی‌تیم بن مره. به آیینم سوگند، آن‌که تو را در معرض این بلا نهاده و بدین نافرمانی کشانده، باید نزد تو گناهکارتر از آن کسانی باشد که عثمان را کشتند. تو خشم نکردی تا تو را خشمگین ساختند و نشوریدی تا تو را شوراندند. ای عایشه، از خدا پروا بدار و به سرای خویش بازگرد و پردهٔ سرای خود بیفکن ــ والسلام»[1].

عایشه در پاسخ گفت: کار از سخن فراتر رفته است. هرگونه می‌خواهی داوری کن، ما به طاعت تو در نخواهیم آمد[2].

در این هنگام حبیب بن یساف انصاری چنین سرود:

ای ابوالحسن، تو کسی را بیدار کردی که خفته بود و البته چنین نیست که هر کس به حق خوانده شود پیروی کند.

مردانی با تو بیعت کردند، اما با خواست تو مخالفت ورزیدند و در گمراهی پیش رفتند و تباه شدند.

طلحه یکی از اینان بود و زبیر همتای او و آنچه را خداوند نخواهد، دور نتوان کرد.

---

۱. «أما بعد، فانک خرجت من بیتک عاصیة لله تعالی و لرسوله محمد صلی الله علیه و آله تطلبین امراً کان عنک موضوعا ثم تزعمین انک تریدین الاصلاح بین المسلمین فخبرینی ما للنساء و قود العساکر و الاصلاح بین الناس و طلبت کما زعمت بدم عثمان و عثمان رجل من بنی‌امیة و انت امرأة من بنی‌تیم بن مرة و لعمری ان الذی عرضک للبلاء و حملک علی العصبیة لأعظم الیک ذنبا من قتلة عثمان و ما غضبت حتی اغضبت و لاهجت حتی هیجت فاتقی الله یا عائشة و ارجعی الی منزلک و اسبلی علیک سترک». ← الفتوح، ۴۶۵/۲.

در چاپ قدیم نجف از کتاب مناقب در این‌جا عبارت «احکم کما ترید فلن یدخل فی طاعتک» آمده، اما این عبارت نه در الفتوح هست، نه در روایت بحار الانوار (۱۲۱/۳۲) به نقل از مناقب و نه در چاپ سیدعلی اشرف حسینی.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۶۶/۲، اما با روایتی متفاوت و بدون جملهٔ اخیر. برای متن کامل‌تر ← ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة، ۹۱/۱.

این‌که از کشته شدن عثمان گفتند خود یک نیرنگ بود. آنان خود او را کشته بودند، لیکن آن‌که حیله گر است نیرنگ می‌پردازد[۱].

انگیزه‌های این شورش

زمانی ابن‌کواء و قیس بن عباد از امیرمؤمنان علیه‌السلام دربارهٔ پیکار با طلحه و زبیر پرسیدند. فرمود: «آنان در حجاز با من بیعت کردند و در عراق مرا وانهادند و من پیکار با آن‌ها را از آن روی که بیعتم شکسته‌اند روا دانستم»[۲].

در تاریخ طبری[۳] و بلاذری[۴] است که در حضور امام حسن علیه‌السلام از آمدن طلحه و زبیر به بصره سخن به میان آورده شد. فرمود: «سبحان الله! آیا آن مردم را عقلی نبود تا به آن دو تن بگویند خدای را سوگند، جز شما کسی او را نکشته است»[۵].

در تاریخ طبری است که یونس نحوی گفته است: در کار علی علیه‌السلام و طلحه و زبیر اندیشیدم و دیدم اگر آنان راست گفته باشند که علی علیه‌السلام عثمان را کشته عثمان تباه شده است و اگر بر علی علیه‌السلام دروغ بسته باشند آن دو خود تباه شده‌اند[۶].

هم در تاریخ طبری است که مردی از بنی‌سعد گفته است:

۱.

ابـاحسن أيـقظت مـن كـان قـائما	و ما كان من يدعى الى الحق يتبع
و إن رجـــالا بـــايعوک و خـــالفوا	هواک و أجروا فى الضلال و ضيعوا
و طـــلحة فـيها و الزبـير قـرينه	و ليس لمـــا لايـدفع الله مــدفع
و ذكـرهم قـتل ابن‌عفان خدعة	هـــم قـــتلوه و المـخادع يـخدع

بیت نخست در الفتوح (۴۶۶/۲) آمده است.

۲. «انهما بايعانى بالحجاز و خلعانى بالعراق فاستحللت قتالهما لنكثهما بيعتى». ← ابن‌قتيبه، الامامة و السياسة، ۹۹/۱، با روایتی متفاوت.

۳. روایت را در تاریخ الامم و الملوک نیافتم.

۴. در انساب الاشراف (۲۴۱/۲) تنها این روایت هست که چون امام حسن علیه‌السلام شنید اصحاب جمل قاتلان عثمان را لعن می‌کنند، فرمود: خدای را سوگند کسی جز ایشان او را نکشته است و اینان جز خود را لعن نکنند.

۵. «يا سبحان الله! اما كان للقوم عقول ان يقولوا و الله ما قتله غيركم». ← حاکم، المستدرک، ۱۲۸/۳.

۶. روایت را در تاریخ الامم و الملوک نیافتم.

حرم‌نشینان خویش را مصون داشتید، ولی مادر خویش را به آوردگاه کشاندید. به آیینت سوگند، این کار انصاف نیست.

او فرمان داشت دامن خویش را به خانه بکشد، اما به ستم سودای آن کرد که راه بیابان پیش‌گیرد.

این ناموسی بود که باید فرزندان با شمشیر و خنجر و نیزه به دفاع از او برخیزند[1].

سید حمیری گفته است:

آشکارا بر آیین اسلام بیعت کردید و سپس این بیعت را شکستید.

این در حالی است که خداوند بدان زنان فرموده است: در خانه‌های خود بنشینید. اما نه وی این فرمان را پذیرفت و نه شما پذیرفتید.

آن‌گاه که او را رهسپار کردید، ابوحبیب مهار شتر او در دست گرفت و او را به آوردگاه پدر خویش آورد[2].

ناشی گفته است:

هلا ای خلیفهٔ مهترین مردمان، آن طایفه کافر شدند، آن‌گاه که با تو مخالفت ورزیدند.

روشن‌ترین دلیل آن‌که ایشان پس از شنیدن تصریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد تو آمدند،

اما پس از دعوی با تو مخالفت ورزیدند و در پی بیعت پیمان شکستند.

آنان در خریبه سرکشی کردند و از صفین یاری طلبیدند و در نهروان باتو جنگیدند.

مردمانی که خود نعثل (عثمان) را به محاصره درآوردند و خود او را کشتند و از تو هیچ اذن نخواستند.

---

۱. صنتم حلائلکم و قدتم امکم — هـذا لعـمرک قـلة الانـصاف
امرت بجر ذیـولها فـی بـیتها — فهوت تشـق البـید بـالایجاف
عـرضاً یـقاتل دونـها ابـناؤها — بـالنبل و الخـطی و الاسـیاف
← تاریخ الامم و الملوک، ۱۶/۳.

۲. و بـیعة ظـاهر بـایعتموها — عـلی الاسـلام ثـم نـقضتموها
و قـد قـال الاله لهـن قـرنا — فــماقرت و لاأقـــررتموها
یسـوق لهـا البـعیر ابوحبیب — لحــین ابـیه إذ سـیرتموها
← دیو ان السید الحمیری، ۴۵۵.

شگفتا از آن‌ها که خون ریختند و انتقام آن از تو طلبیدند[۱].

ابن‌حماد گفته است:

انتقام قتلی را می‌جویند که خود آن را روا دانسته‌اند و بر ضد او به فسق و کفران دعوی‌ها کرده‌اند[۲].

اندرزدهی امیرمؤمنان علیه السلام به عایشه

باری، امیرمؤمنان علیه السلام زید بن صوحان و عبدالله بن عباس را نزد عایشه فرستاد و او را اندرز و بیم دادند[۳].

در رامش افزای است که عایشه گفت: مرا یارای رویارویی با برهان‌های علی علیه السلام نیست.

ابن‌عباس در پاسخ او گفت: تو را یارای برهان‌های مخلوق نیست؛ با برهان‌های خالق چه توانی کرد؟

صف‌آرایی

در جمل انساب الاشراف است که علی علیه السلام در روز جمعه ده شب مانده از جمادی الآخر سال سی و شش رویاروی ایشان سپاه‌آراست؛ مالک اشتر و سعید بن قیس را بر جانب راست، عمار و شریح بن هانی را بر جانب چپ، محمد بن ابی‌بکر و عدی بن حاتم را بر قلب سپاه، زیاد بن کعب و حجر بن عدی را بر جناح سپاه، عمرو بن حمق و جندب بن زهیر را بر کمینگاه و ابوقتاده انصاری را بر پیادگان گماشت و پرچم را به محمد بن حنفیه سپرد.

---

۱. ألا یا خلیفة خیر الوری / لقد کفر القوم إذ خالفوکا
ادل الدلیل علی انهم / اتوک و قد سمعوا النص فیکا
خلافهم بعد دعواهم / و نکثهم بعد ما بایعوکا
طغوا بالخریبة و استنجدوا / بصفین و النهر إذ صالتوکا
اناس هم حاصروا نعثلا / و نالوه بالقتل ما استأذنوکا
فیا عجباً منهم إذ جنوا / دماً و بثاراته طالبوکا

۲. یبغون ثارا ما استحلوا قتله / و رووا علیه الفسق و الکفرانا

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۷۹/۱.

اتمام حجت

آن‌گاه در فاصلهٔ نماز صبح تا نماز ظهر مخالفان را ایستاند و آنان را فراخواند و سوگند داد. گاه به عایشه فرمود: خداوند تو را فرموده است در خانهٔ خود بنشینی. از خدا پروا کن و باز گرد. گاه به طلحه و زبیر فرمود: زن‌های خود در پس پرده گذاشته‌اید و همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به آوردگاه آورده‌اید و به پیکار خوانده‌اید! آنان نیز در پاسخ می‌گفتند: ما به خوانخواهی عثمان آمده‌ایم و می‌خواهیم کار به شورا بازگردد.

عایشه زره بر تن آراست و بر کجاوهٔ خود صفحه‌هایی آهنین آویخت و آن را زره‌پوش کرد[۱].

این کجاوه پرچم بصریان بود و شتری که عایشه بر آن نشسته بود عسکر نام داشت.

گفت‌وگو با زبیر

ابن‌مردویه در کتاب فضائل از هشت طریق روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به زبیر فرمود: آیا به یاد نمی‌آوری روزی را که در مدینه با من راه می‌رفتی و سخن می‌گفتی و در این هنگام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آمد و تو را که با من لبخند می‌زدی دید و فرمود: ای زبیر، آیا علی علیه‌السلام را دوست داری؟ تو نیز گفتی: چرا دوست نداشته باشم، در حالی که میان من و او نسبت خانوادگی و دوستی‌ای در راه خدا است، چنان که برای دیگران نیست؟ و او فرمود: اما تو، در حالی که به او ستم روا داشته‌ای با او خواهی جنگید، و تو هم گفتی: از چنین چیزی به خدا پناه می‌برم؟[۲]

روایت‌های بسیار در این‌باره آمده است که علی علیه‌السلام فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر شانهٔ تو زد و فرمود: ای زبیر، تو ستمگرانه با او خواهی جنگید.

زبیر گفت: آری، به خدا.

پرسید: آیا به همین دلیل اکنون آمده‌ای تا با من بجنگی؟

گفت: از این به خدا پناه می‌برم[۳].

---

۱. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۳۹/۲.

۲. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۲۴۵.

۳. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۵۲/۲؛ طوسی، الامالی، ۱۳۷.

صاحب بن عباد گفته است:

مگر در این سخن صریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیامده است که زبیر را هشدار داد که تو آن هنگام که با او بستیزی به ستم پیکار کنی؟[۱]

امیرمؤمنان علیه‌السلام سپس فرمود: این کار را واگذار. تو خود داوطلبانه با من بیعت کردی، لیک اکنون به جنگ آمده‌ای؟ چه چیز تو را از آنچه بر آن بوده‌ای بازگردانده است؟

گفت: خدای را سوگند، گریزی نیست. هرگز نکند که من با تو بجنگم[۲].

در حلیة الاولیاء است که عبدالرحمن بن ابی‌لیلی گفته: [پس از آن‌که زبیر جنگ را ترک کرد][۳] پسرش عبدالله او را دید و گفت: ترسیده است! ترسیده است!

گفت: پسرم، مردم همه می‌دانند من اهل ترس نیستم. اما علی علیه‌السلام سخنی را به یادم آورد که از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده بودم و من سوگند یاد کردم با او نجنگم.

گفت: آن غلام خود فلانی را بردار و آزاد کن تا کفارهٔ این سوگند باشد[۴].

در نزهة الابصار ابن‌مهدی است که همام ثقفی گفته است:

آیا مکحول را آزاد می‌کند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نافرمانی می‌کند؟ راستی که او از هدایت دور افتاده و از این راه بسی باز مانده است.

چقدر فاصله است میان گمراهی و راه‌یافتگی و میان آن‌که خدای را نافرمانی کند و آن‌که برده آزاد کند[۵].

---

۱. افی القول نصا للزبیر محذرا تحاربه بالظلم حین تحاربه

بیت را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۲. ← طوسی، الامالی، ۱۳۷.

۳. به استناد روایت سایر منابع.

۴. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۹۱/۱.

۵. أیعتق مکحولا و یعصی نبیه لقد تاه عن قصد الهدی ثمة عوق

لشتان ما بین الضلالة و الهدی و شتان من یعصی الاله و یعتق

شعر را در نزهة الابصار نیافتم.

در روایت دیگری است که عایشه به او گفت: نه، خدای را سوگند از شمشیرهای علی بن ابی‌طالب عليه السلام ترسیده‌ای که بلند و بران است و بازوهایی پرتوان آن‌ها را حمل کنند. اگر تو از آن‌ها ترسیده‌ای پیش از تو هم مردانی از آن‌ها ترسیده‌اند[1].

بدین‌سان زبیر به پیکار بازگشت.

به امیرمؤمنان عليه السلام خبر دادند که زبیر بازگشته است.

فرمود: او را واگذارید که به زور بدین کار وادار شده است.

آغاز پیکار

امیرمؤمنان عليه السلام آن‌گاه فرمود: «ای مردمان چشم‌های خود فروهلید، دندان‌ها را بفشارید، یاد خدا بسیار کنید و مباد فراوان سخن گویید که مایهٔ سستی و شکست است»[2].

عایشه علی عليه السلام را نگریست که میان دو اردو جولان می‌داد. گفت: او را بنگرید که رفتارش چون رفتار پیامبر صلى الله عليه وآله در نبرد بدر است. خدای را سوگند، او تنها منتظر فرارسیدن ظهر است و تا آن زمان شما را مهلت می‌دهد.

علی عليه السلام که شنید فرمود: ای عایشه، به زودی پشیمان خواهید شد.

مردم برای شروع پیکار پای می‌فشردند. اما امیرمؤمنان عليه السلام آنان را نهی کرد و فرمود: «خداوندا، من حجت تمام کردم و هشدار دادم. برای من بر آنان گواه باش»[3].

آن‌گاه قرآنی برگرفت و از سپاهیان کسی را طلبید که این آیه بر آنان بخواند: ﴿وَ اِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَاِنْ بَغَتْ اِحْدٰيهُمَا عَلَى الْاُخْرٰى فَقَاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى حَتّٰى تَفِىءَ اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ فَاِنْ فَآءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾[4].

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۷۰/۲؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السياسة، ۹۲/۱ و ۹۳؛ با اندکی تفاوت.

۲. «ايها الناس غضوا ابصاركم و عضوا على نواجذكم و اكثروا من ذكر ربكم و اياكم و كثرة الكلام فانه فشل». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۷۲/۲.

۳. «اللهم انى اعذرت و انذرت فكن لى عليهم من الشاهدين». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۷۲/۲.

۴. حجرات / ۹: و اگر دو طایفه از مؤمنان باهم بجنگند میان آن دو را اصلاح کنید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن طایفه‌ای که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آن‌ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

مسلم مجاشعی گفت: من این کار را عهده‌دار می‌شوم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام او را از این ترساند که دست راست و چپ او بریده و پس خود کشته خواهد شد.

گفت: ای امیرمؤمنان علیه‌السلام اندیشه مدار، که در راه خدا این بسی اندک است.

مسلم قرآن را گرفت و آنان را به خدا فرا خواند. اما دست راست او را بریدند. پس قرآن را با دست چپ گرفت و آن دست او نیز بریده شد. قرآن را به دندان گرفت و او را کشتند.

مادر مسلم در رثای او گفت:

> خداوندا مسلم آیات محکم تنزیل را نزد ایشان برد و ایشان را خواند.
>
> کتاب خدا را تلاوت کرد و از آنان بیم نبرد. اما آن‌ها او را به خون در غلتاندند. خود چهره‌هاشان به خون غلتیده باد[1].

پس از کشته شدن مسلم بود که علی علیه‌السلام فرمود: اکنون پیکار روا است.

پیکار اوج می‌گیرد

علی علیه‌السلام به محمد بن حنفیه که پرچمدار بود فرمود: «فرزندم، کوه بلرزد و تو نلغزی. دندان بفشار، جمجمه به خدا بسپار. گام‌هایت بر زمین استوار دار، به دورترین کرانهٔ آن طایفه بنگر، دیده فروهل و بدان که پیروزی از جانب خدا است»[2].

آن‌گاه لختی درنگ کرد. مردم از هر سوی بانگ برآوردند که چه کسی تیر می‌افکند؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام محمد بن حنفیه را فرمود: پسرم، به پیش!

او پیش تاخت و سخت بر اردوی آن طایفه ضربت نواخت.

امیرمؤمنان علیه‌السلام که نظاره می‌کرد، فرمود:

---

۱. یا رب ان مسلماً اتاهم — بمحکم التنزیل إذ دعاهم

یتلو کتاب الله لایخشاهم — فزملوه زملت لحاهم

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۷۳/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۱۸۶.

۲. «یا بنی‌تزول الجبال و لاتزل عض ناجذک أعر الله جمجمتک تد فی الارض قدمیک ارم ببصرک اقصی القوم و غض بصرک و اعلم ان النصر من الله». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۱.

چون پدر خویش ضربت زن تا ستوده باشی. در آن جنگ که شعله بر نیفروزد خیری نیست،
شعله‌ای با شمشیر مشرفی و نیزه‌های هدف‌گیری شده و ضربت‌هایی با تیغ تیز و دودم[۱].

پس اشتر را فرمود تا یورش آورد.
او نیز حمله برد و هلال بن وکیع فرمانده میمنهٔ سپاه جمل را کشت[۲].
زید رجز می‌خواند و می‌گفت:

دین من دین من است و سودای من سودای من[۳].

مخنف بن مسلم در رجزهای خود می‌گفت:

ای تن، سال‌ها زیسته‌ای و بی‌نیاز گشته‌ای و تا امروز هیچ خسته نشده‌ای.
از این پس بی‌گمان فناشوی. آیا از این زندگانی دراز خسته نگردیده‌ای؟[۴]

عبدالله بن یثربی به میدان آمد و گفت:

پروردگارا، من ابوالحسن علیه السلام را می‌خواهم، همو که واقعاً به فتنه شناخته شود[۵].

علی علیه السلام به هماوردی او رفت و فرمود:

اگر خواهان دیدار ابوالحسنی، بدان که امروز او را لبیک‌گویان می‌بینی[۶].

---

۱. إطعن بها طعن ابیک تحمد — لا خیر فی حرب اذا لم توقد
بالمشرفی و القنا المسدد — و الضرب بالخطی و المهند
← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۷۴/۲ (تنها بیت نخست)؛ خوارزمی، المناقب، ۲۸۷؛ علم‌الهدی، رسائل المرتضی، ۲۶۴/۳.

۲. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۴۱/۲.

۳. دینی دینی — و بیعی بیعی

۴. قد عشت یا نفس و قد غنیت — دهراً و قبل الیوم ما عییت
و بعد ذا لا شک قد فنیت — اما مللت طول ما حییت
← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۷۴/۲ (بیت نخست)؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۴۴/۳؛ ضبی، الفتنة و وقعة الجمل، ۱۶۰ (در دو منبع اخیر تنها سه مصراع اول، دوم و چهارم و با تفاوت).

۵. یا رب انی طالب اباالحسن — ذاک الذی یعرف حقاً بالفتن

۶. إن کنت تبغی أن تری اباالحسن — فالیوم تلقاه ملباً فاعلمن

پس ضربتی بر او وارد آورد که شکم او را درید.

آن‌گاه بنی‌ضبه به میدان آمدند، در حالی که با همدیگر می‌گفتند:

ما بنی‌ضبه‌ایم، سپاهیان جمل، و مرگ برای ما شیرین‌تر است از عسل.

پیر ما راکه جان سپرده است به ما بازگردانید که از این پس علی بدترین فرومایگان باشد[۱].

دیگری گفت:

ما بنی‌ضبه دشمنان علی یعنی همان کسی هستیم که در میان ایشان به وصی نامور است[۲].

عمرو بن یثربی می‌گفت:

اگر مرا نمی‌شناسید من ابن‌یثربی‌ام، قاتل علباء و هند جملی و سپس ابن‌صوحان که بر آیین علی علیه‌السلام بود[۳].

عمار به پیکار او شتافت و گفت:

ای پسر یثربی، میدان را ترک مکن و بر جای بمان تا بر آیین علی علیه‌السلام با تو بجنگم[۴].

آن‌گاه او را از اسب فروافکند و پایش گرفت و کشان‌کشان به حضور علی علیه‌السلام برد و علی علیه‌السلام او را به دست خویش کشت.

---

۱. نحن بنوضبة اصحاب الجمل — و الموت أحلى عندنا من العسل
ردوا علينا شيخنا بمرتحل — إن عليا بعد من شر النذل

برای بیت نخست و بخشی از مضمون بیت دوم ← مقدسی، البدء و التاریخ، ۲۱۳/۵؛ خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن خیاط، ۱۹۰؛ مفید، الجمل، ۱۴۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۲۴۱/۲.

۲. نحن بنوضبة اعداء علي — ذاک الذی یعرف فیهم بالوصي

۳. إن تنكروني فأنا ابن‌اليثربي — قاتل عليا يوم هند الجملي
ثم ابن‌صوحان على دين علي

← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۴۴/۲؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۴۵/۳.

۴. لاتبرح العرصة يا ابن‌اليثربي — اثبت اقاتلك على دين علي

← مفید، الجمل، ۱۸۵.

پس برادر او به میدان آمد و رجز خواند:

بر شما می‌تازم و اگر علی را ببینم ،دستاری از شمشیر مشرفی بر سرش می‌نهم.

و نیز خنجری سیاه و بلند، چندان که فرزندان و دوستدارانش را به گریه بر او وادارم[۱].

علی علیه السلام ناشناس به میدان رفت و رجز خواند:

ای آن‌که برای پیکار علی علیه السلام را می‌جویی تا شمشیر مشرفی بر سرش نهی.

بر جای بمان تا او را که دلیر و وارسته و شجاع و پیکارآور است ببینی[۲].

پس ضربتی بر او نواخت و نیمی از سر او را پراند[۳].

عبدالله بن خلف خزاعی، که عایشه در بصره در سرای او سکونت یافته بود، علی علیه السلام را خواند و گفت: آیا به هماوردی‌ام می‌آیی؟

فرمود: این را ناخوشایند نمی‌دارم. اما وای بر تو ای پسر خلف. تو که خود می‌دانی من کیستم، از کشته شدن چه بهره‌ای می‌بری؟

گفت: ای پسر ابوطالب این تکبر واگذار.

سپس رجز خواند:

ای علی، اگر یک بند انگشت به سویم پیش آیی، من یک وجب خواهم آمد.

با شمشیری بران که جامی تلخ به تو بنوشاند. هان که در سینه‌ام بر ضد تو کینه‌ای است[۴].

---

۱. اضربکم و لو اری علیا — عممته ابیض مشرفیا

و اسمر عنطنطا خطیا — ابکی علیه الولد و الولیا

← خوارزمی، المناقب، ۱۸۸.

۲. یا طالبا فی حربه علیا — یمنحه ابیض مشرفیا

اثبت ستلقاه بها ملیا — مهذبا سمیدعا کمیا

← همان‌جا.

۳. ← همان‌جا.

۴. إن تدن منی یا علی فترا — فاننی دان الیک شبرا

بصارم یسقیک کأسا مرا — ها ان فی صدری علیک وترا

علی علیه‌السلام به هماوردی او رفت و فرمود:

ای آن‌که از من انتقام می‌جویی، اگر واقعاً دوست داری که قبر را دیدار کنی،

و از آن پس به سوی آتش روی، نزدیک آی که مرا شیری درنده خواهی یافت که امروز هلاکتی تلخ در بینی است ریزد[1].

پس ضربتی بر او وارد آورد و جمجمهٔ او پراند.

آن‌گاه مازن ضبی به میدان آمد و گفت:

در جمع آراستهٔ ما طمع مبندید که ما مرگ را در پیشگاه آن شتر باشکوه برگزیده‌ایم[2].

عبدالله بن نهشل به پیکار او شتافت و بیتی چنین بر زبان آورد:

اگر مرا نمی‌شناسید من ابن‌نهشل هستم، سوار پیکارها و مردی تمام کننده[3].

پس او را کشت.

کشته شدن طلحه

در این میان، طلحه مردم را برمی‌انگیخت و در سخنان خود از جمله می‌گفت: بندگان خدا، صبر، شکیبایی!

بلاذری گفته است: مروان بن حکم گفت: خدای را سوگند، از امروز که بگذرد دیگر هیچ‌گاه انتقام عثمان نتوانم ستاند.

---

۱. یا ذا الذی یطلب منی الوترا   إن کنت تبغی ان تزور القبرا

حقا و تصلی بعد ذاک جمرا   فادن تجدنی اسداً هزبرا

اصعطک الیوم ذعافا صبرا

۲. لاتطمعوا فی جمعنا المکلل   الموت دون الجمل المجلل

بیت را در منابع نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۷۷/۳۲) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۳. ان تنکرونی فانا ابن‌نهشل   فارس هیجاء و خطب فیصل

بدین‌سان تیری به سوی طلحه افکند و آن تیر در زانوی او نشست. آن‌گاه به ابان بن عثمان رو کرد و گفت: تو را از شرّ یکی از قاتلان پدرت رهاندم[۱].

در معارف قتیبی است که مروان در جریان نبرد جمل طلحه را به تیری کشت که به ساق پای او اصابت کرده بود[۲].

سید حمیری گفته است:

تیری رهاشده از کف مردی دیرین‌کفر و حیله‌گر جان آن طلحهٔ مغرور را گرفت.

در کف مروان، همان مروان نفرین‌شده می‌بینم که جماعتی از شاهان شاهانی ناستوده از او برخیزند[۳].

همو گفته است:

آن جا که نیزه‌ها به هم آویختند مردی قوی بازو دست بر شانه و سخت پیکار او را غافلگیر ساخت

و با تیری گذران که از خون روان او سیراب شده بود قلب او را نشانه رفت،

همو که در میان جماعت سر بر تافتگان بود که از باب هدایت فاصله گرفته و خود را از بهار پرطراوت بی‌بهره ساخته بودند[۴].

کشته شدن زبیر

باری، امیرمؤمنان علیه‌السلام بر بنی‌ضبه حمله برد و آن جماعت را جز خاکستری نمی‌دیدی که در روزی طوفانی بادها آن را در هر سو پراکنده‌اند.

---

۱. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۴۶/۲ و ۲۴۷.

۲. ← ابن‌قتیبه، المعارف، ۲۲۹.

۳.
و اختل من طلحة المزهو حبته ... سهم بكف قديم الكفر غدار
فی کف مروان مروان اللعین أری ... رهط الملوك ملوكا غير اخيار

← دیوان السید الحمیری، ۲۴۸.

۴.
و اغتر طلحة عند مختلف القنا ... عبل الذراع شديد اصل المنكب
فاختل حبة قلبه بمدلق ... ريان من دم جوفخ المتصبب
فی مارقين من الجماعة فارقوا ... باب الهدى و جبا الربيع الخضب

← همان، ۸۶.

زبیر از میدان بازگشت. اما عمرو بن جرموز او را تعقیب کرد و سرش را برید و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آورد[۱] ـ و بقیهٔ داستان.

سید حمیری گفته است:

اما زبیر چون برق شمشیرهای آهنین صیقل یافته را دید عقب کشید.
تا نشسته بر اسبی اصیل و چابک، از مرگ امان یافت،
عمیر بن جرموز جنازهٔ او را بر خاک افکند و چون لاشهٔ خری مرده در پی کشید[۲].

دیگری گفته است:

زبیر سودای دربند کردن مردی چابک، ستبربازو، استوارمیان و دشمن‌افکن در سر داشت،
اما چون به وادی‌ای رسید، پرنده‌ای شکاری او را همانند شکاری فریب‌خورده از دستان برده‌ای درربود[۳].

باری، سپاهیان عایشه را گفتند: ای عایشه، طلحه و زبیر کشته شده‌اند و عبدالله بن عامر به دست علی علیه‌السلام مجروح شده است. با او مصالحه کن.

گفت: این پرنده از قفس بزرگ‌تر است و این گره از گشودن فراتر[۴].

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۷۱/۲ و ۴۷۲؛ مفید، الجمل، ۲۰۵.

۲.
اما الزبیر فحاص حین بدت له — جاؤا ببرق فی الحدید الأشهب
حتی اذا أمن الحتوف و تحته — عاری النواهق ذونجاء صهلب
أثوی ابن‌جرموز عمیر شلوه — بالقاع منعفراً کشلو التولب

← دیوان السید الحمیری، ۸۶.

۳.
طار الزبیر علی احصار ذی‌خضل — عبل الشوی لاحق المتنین محصار
حتی اتی وادیا لاقی الحمام به — من کف محتبس کالصید مغوار

۴. البته این سخن برابر نهاده‌ای برای یک ضرب‌المثل عربی است: «کبر عمرو عن الطوق» یا «شب عمرو عن الطوق»، و داستانش این است که عمرو بن عدی مادرش در خردسالی او برایش گردنبندی از طلا ساخت. جنیان مدتی او را بردند و زمانی باز آوردند که او بزرگ شده بود و چون مادرش خواست گردنبند را در گردنش آویزد دید نمی‌توان چنین کرد. پس دایی او جذیمه گفت: «شب عمرو عن الطوق»؛ گردن عمرو ستبر‌تر از آن شده است که بتوان این گردنبند را بر آن آویخت.
← زمخشری، المستقصی، ۲۱۴/۲.

سپس پیش رفت.

علی علیه‌السلام از آنچه رخ داده بود اندوهگین شد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون».

سپاهیان جمل یک به یک به میدان آمدند و مهار شتر را در کف گرفتند و جنگیدند تا زمانی که نود و هشت تن از ایشان کشته شدند.

یکی از کسانی که پیشاپیش این جماعت آمد، کعب بن سون[۱] ازدی بود که چنین رجز خواند:

ای مردمان بر شما باد به مادرتان که، او نماز و روزهٔ شما است،

و همان حرمت بزرگ که همهٔ شما را در برگرفته. فدایتان، امروز طایفه خویش را رسوا مکنید[۲].

پس اشتر او را کشت.

یکی از این کسان ابن‌جفیر ازدی بود که می‌گفت:

کار به آن‌جا رسیده است، که خویشتن‌داری نتوان کرد، تیرها به پشت عسکر (= شتر عایشه) می‌رسند

و مادرمان در کجاوهٔ مشهور خویش است[۳].

اشتر به رویارویی او شتافت و چنین خواند:

بشنو و در پاسخ اشتر شتاب مکن و چنان به رویارویی با جام مرگی سرخ نزدیک شو، که یاد آن شتر شناخته‌شده را از تو ببرد[۴].

پس او را کشت.

---

۱. در الفتوح (۴۷۹/۲) «سور» آمده است.

۲. یا معشر الناس علیکم امکم — فانها صلاتکم و صومکم
و الحرمة العظمی التی تعمکم — لا تفضحوا الیوم فداکم قومکم

بیت نخست را در منبع پیشین (همان نشانی) بنگرید.

۳. قد وقع الامر بما لم یحذر — و النبل یأخذن وراء العسکر
و امّنا فی خدرها المشهر

۴. اسمع و لاتعجل جواب الأشتر — و اقرب تلاقی کأس موت أحمر
ینسیک ذکر الجمل المشهر

اشتر آن‌گاه عمیر غنوی و عبدالله بن عتاب بن اسید را کشت و چندی در میدان جولان داد، در حالی که می‌گفت:

ما فرزندان مرگیم که از مرگ خوراکمان داده‌اند[۱].

عبدالله بن زبیر به رویارویی او آمد. اشتر بر وی ضربتی نواخت و او را بر زمین افکند و بر روی سینه‌اش نشست تا او را بکشد. عبدالله بانگ برآورد:

من و مالک را بکشید. مالک را با من بکشید[۲].

سپاهیان از هر سو آهنگ آن‌جا کردند. مالک او را واگذاشت و بر اسب نشست و چون او را سواره دیدند از پیرامونش پراکندند.

یکی از مردان بصری از خاندان ازد بر محمد بن حنیفه حمله برد، در حالی که می‌گفت:

ای جماعت ازدیان، حمله آورید[۳].

ابن‌حنفیه ضربتی بر او وارد آورد و دست او قطع کرد و گفت:

ای جماعت ازدیان بگریزید[۴].

پس از او اسود بن بختری سلمی به میدان آمد و گفت:

خدایا، همهٔ زادگان سلیم را رحمت کن و بدیشان به دیدهٔ مهربانی بنگر[۵].

---

۱. نحن بنوالموت به غذینا

۲. اقتلونی و مالکا و اقتلوا مالکا معی

برای مصرع نخست و نیز روایت این رویارویی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۸۲/۲. برای متن کامل ← ابن‌شدقم، الجمل، ۱۴۳ و ۱۴۴؛ مفید، الجمل، ۱۸۷.

۳. یا معشر الازد کروا

۴. یا معشر الازد فروا

← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۴۵/۲.

۵. ارحم الهی الکل من سلیم و انظر الیه نظرة الرحیم

عمرو بن حمق به هماوردی او رفت و او را کشت[۱].

جابر ازدی پس از او به میدان تاخت و رجز خواند:

ای کاش کسان من از خاندان عمار حاضر بودند و آن مهتران ازد مرا یاری می‌رساندند[۲].

محمد بن ابی‌بکر به پیکار او رفت و او را کشت[۳].

عون قینی به میدان درآمد، رجزخوانان:

ای مادر، ای مادر، وطن بدون من است، نه قبر را می‌جویم و نه کفن می‌خواهم[۴].

او را نیز محمد بن حنفیه کشت[۵].

در پی او بشر ضبی به میدان آمد و خواند:

ای ضبه، لشکر انبوه خویش را به عراق بنمایان و آتش جنگی سخت و همه گستر را برافروز[۶].

عمار او را کشت[۷].

در این هنگامه، عایشه با صدای بلند فریاد بر می‌آورد: ای مردم بر شما باد به شکیبایی، که آزادگان شکیبایی ورزند[۸].

یکی از کوفیان در پاسخ او گفت:

ای مادر، ای مادر، نامهربانی کرده‌ای، حال آن‌که مادر فرزند خویش را خوراک دهد و به او مهر ورزد.

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۸۰/۲.

۲. یا لیت اهلی من عمار حاضری — من سادة الازد و کانوا ناصری

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۸۰/۲.

۴. یا ام یا ام خلا منی الوطن — لا ابتغی القبر و لا ابغی الکفن

۵. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۸۰/۲، با این یادآوری که نام او را عوف بن قطن روایت کرده است.

۶. ضبة ابدی للعراق عمعمه — و اضرمی الحرب العوان المضرمه

۷. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۸۰/۲.

۸. ← همان، ۴۸۱.

آیا در میان شما دلاوری نیست که ضربت خورد و بازو و فرق سر در معرض شمشیر قرار دهد؟[۱]

دیگری گفت:

او را که برمرکب نشسته بود گفتم: ما را جز تو نیز مادرانی هستند که در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خاک خفته‌اند[۲].

حجاج بن عمرو انصاری گفت:

ای جماعت‌انصار، اینک اجل فرارسیده‌است و من به چشم خویش مرگ را می‌بینم که فرود آمده است.

پس این مرگ را به سوی گردآمدگان بر پیرامون شتر برانید که در میان انصار هیچ ترس و سستی‌ای نیست و هرچه جز خدا باشد فرومقدار است[۳].

خزیمة بن ثابت نیز گفت:

برای خدا خشم نکردند و تنها برای آن شتر خشم آوردند. اما مرگ بهتر است تا ماندن در سستی و خمودی و مرگ سزاوارتر است تا فرار و شکست[۴].

شریح بن هانی گفت:

---

۱. یـــا ام یـــا ام عـــقـقـت فـــاعلموا   و الام تـــغـذو ولدهـــا و تـــرحـــم
أمـــا تـــری کـــم مـــن شـجاع یکـلم   و تـــجـتـلی هـــامـته و المـــعـصـم
در منابع دو بیت با مضمونی تا اندازه‌ای نزدیک به مضمون این دو بیت از عمرة بن بجره نقل شده است. ← ضبی، الفتنة و وقعة الجمل، ۱۶۳.

۲. قـــلـت لهـــا و هـــی عـــلی مـــهـوات   إن لنـــــا ســــواک امـــهـات
فـــی مسجـــد الـــرسـول ثـــاویـــات
← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۴۵/۲.

۳. یا مـعشر الانـصار قـد جـاء الاجـل   انـی أری المـوت عـیانا قـد نـزل
فـــبـادروه نـحو اصـحاب الجـمـل   ما کان فـی الانـصار جـبن و فـشـل
فکـــل شـــیء مـــا خـــلا الله جـــلل

۴. لم یـــغضبوا لله إلا لـــلـــجمل   و الموت خیر من مقام فـی خـمـل
و المـــوت أحـــری مـــن فـــرار و فشـــل

آسایشی نیست جز به پیکار با اصحاب جمل و سخن سودی نبخشد مگر به عمل و ما را پس از علی علیه السلام نیست هیچ بدل[۱].

هانی بن عروه مذحجی گفته است:

ای جنگ که شتربانان تو را برانگیخته‌اند و فرمانده‌ات به کاستی گمراهی گرفتار است. این علی علیه السلام است که مردان ارجمند پیرامون اویند[۲].

به وصی بگو: قحطانیان بر این پیکار گرد آمده‌اند، اگر جنگی در میان باشد آتش آن برافروخته است[۳].

عمار گفت:

من عمارم و استادم یاسر است و هر دو بانگ برآورده‌ایم که مؤمن و مهاجریم.

در این نبرد طلحه و زبیر حیله‌گرند و حق در کف علی علیه السلام آشکار است[۴].

اشتر گفت:

این علی علیه السلام است که در تاریکی‌ها چراغ است و زبان ما به این حقیقت در فضیلت او بسی گویا است[۵].

عدی بن حاتم گفت:

من عدی‌ام که حاتم مرا بزرگ کرده است، و این علی علیه السلام است که به کتاب آگاهی دارد و در میان مردم هیچ‌کس جز ستمگر او را نافرمانی نکرده است[۶].

---

۱. لا عیش إلا ضرب اصحاب الجمل — و القول لا ینفع إلا بالعمل
ما إن لنا بعد علی من بدل

۲. یا لک حرب حثها جمالها — قائدة ینقصها ضلالها
هذا علی حوله اقیالها

۳. قل للوصی اجتمعت قحطانها — إن یک حرب اضرمت نیرانها

۴. انی لعمار و شیخی یاسر — صاح کلانا مؤمن مهاجر
طلحة فیها و الزبیر غادر — و الحق فی کف علی ظاهر

۵. هذا علی فی الدجی مصباح — نحن بذا فی فضله فصاح

۶. أنا عدی و نمانی حاتم — هذا علی بالکتاب عالم
لم یعصه فی الناس إلا ظالم

عمرو بن حمق گفت:

این علی علیه‌السلام است، فرمانده‌ای که به او خرسندیم. برادر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از میان همهٔ یاران او و همو که از شاخسار و از تبار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است[۱].

رفاعة بن شداد بجلی گفت:

کسانی که از آن «وسیله» بریدند و با علی علیه‌السلام در فضیلت‌هایش نزاع آوردند، در جنگ با او بزی را مانند که شکار شیر شود[۲].

تسلیم شدن عایشه

باری، تیرها در کجاوهٔ عایشه نشست و چنان شد که گویی آن کجاوه یک بال عقاب یا یک خارپشت است.

پس امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «گمان ندارم جز این کجاوه با شما بجنگد. شتر را پی کنید»[۳].

در روایت دیگری است که فرمود: «آن را پی کنید که شیطان است»[۴].

آن‌گاه به محمد بن ابی‌بکر فرمود: بنگر که چون شتر را پی کردند، بی‌درنگ خواهر خویش را دریابی.

یک پای آن شتر را پی کردند. مردی از بنی‌ضبه خود را به زیر شتر رساند. اما پای دیگر شتر را عبدالرحمن پی زد و آن شتر به پهلو بر زمین خفت و عمار نیز تنگ آن را برید.

در این هنگام علی علیه‌السلام بدان جا آمد و به آرامی با نوک نیزه بر کناره کجاوهٔ زد و پرسید: ای عایشه، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو فرموده بود چنین کنی؟

گفت: ای ابوالحسن، پیروز شده‌ای نیکی کن و فرمانروا گشته‌ای درگذر.

---

۱. هذا علی قائد نرضی به ... اخو رسول الله فی اصحابه
من عوده النامی و من نصابه

۲. إن الذین قطعوا الوسیلة ... و نازعوا علی علی الفضیلة
فی حربه کالنفجة الاکیلة

۳. «ما اراه یقاتلکم غیر هذا الهودج. اعقروا الجمل».

۴. «عرقبوه فانه شیطان». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۸۲/۲.

امیرمؤمنان علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود: خواهرت در اختیار تو باشد و هیچ کس جز تو به او نزدیک نشود[1].

محمد بن حنفیه گفته است: به عایشه گفتم: با خود چه کرده‌ای؟ پروردگار خویش را نافرمانی کرده‌ای، پردهٔ خویش دریده‌ای، حرمت خود هتک کرده‌ای و در معرض کشته شدن قرارگرفته‌ای[2].

محمد بن ابی‌بکر آن‌گاه عایشه را به سرای عبدالله بن خلف خزاعی برد.

امان‌خواهی برای عبدالله بن زبیر

عایشه به محمد بن ابی‌بکر گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که عبدالله بن زبیر را، زخمی باشد یا کشته، بجویی.

گفت: او هدف اشتر بود.

محمد بن ابی‌بکر سپس به آوردگاه رفت و عبدالله بن زبیر را یافت. به او گفت: بنشین ای بدشگون خاندان خویش.

پس او را نزد عایشه آورد.

عایشه شیون کرد و گریست و [به محمد بن ابی‌بکر] گفت: ای برادر، برای او از علی علیه السلام امان بخواه.

محمد بن ابی‌بکر نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و از آن حضرت برای عبدالله بن زبیر امان خواست. امام علیه السلام فرمود: او را امان داده‌ام و همهٔ مردم را امان داده‌ام[3].

کشتگان این پیکار

به هر روی، پیکار جمل در خریبه روی داد[4] و جنگ پس از ظهر آغاز شد و عصرگاهان پایان یافت.

در این جنگ بیست هزار تن امیرمؤمنان علیه السلام را همراهی می‌کردند و از این کسان هشتاد تن از بدریان، دویست و پنجاه نفر از حاضران بیعت رضوان و هزار و پانصد تن از صحابه بودند.

---

۱. ← همان‌جا.

۲. ← همان‌جا.

۳. ← همان، ۴۸۵/۲.

۴. ← همان‌جا.

عایشه با سی هزار تن یا شماری افزون‌تر بود و از این میان تنها ششصد تن از مکیان بودند[۱].

قتاده گفته است: در نبرد جمل بیست هزار تن کشته شدند[۲].

کلبی گفته است: از یاران علی علیه‌السلام هزار پیاده و هفتاد سواره کشته شدند[۳] که زیدبن صوحان، هند جملی، ابوعبدالله عبدی و عبدالله بن رقبه از آن جمله‌اند.

ابومخنف و کلبی گفته‌اند: در میان اصحاب جمل از ازد چهار هزار تن، از بنی‌عدی و وابستگان این خاندان نود تن، از بنی‌بکر بن وائل هشتصد تن، از بنی‌حنظله نهصد تن و از بنی‌ناجیه چهار صد تن کشته شدند و دیگر کشتگان تا نه هزار تن، به استثنای نود تن همه از مردمان گمنام بودند[۴].

طلحه، زبیر، عبدالله بن عتاب بن اسید، عبدالله بن حکیم بن حزام، عبدالله بن شافع بن طلحه، محمد بن طلحه، عبدالله بن ابی‌خلف جمحی، عبدالرحمن بن معد و عبدالله بن معد نیز از قرشیان بودند.

نخستین کسی که شتر را پی کرد امیرمؤمنان علیه‌السلام بود و به روایتی دیگر مسلم بن عدنان، به روایتی مردی از انصار و به روایتی مردی ذهلی.

از عبدالرحمن بن صرد تنوخی پرسیدند: چرا شتر را پی کردی؟

گفت:

> آن را پی کردم، البته نه از این‌رو که بر من سهل و بی‌مقدار بود، بل بدان سبب که کشته شدن‌ها دیدم، و آن شتر پیوسته شعلهٔ گستردهٔ جنگ را دامن می‌زد تا زمانی که این سکوی فرماندهی بر زانوی شتر به زمین رسید.
>
> شتر را پس از زانو نهادن بر پهلو خواباندم و آن جانور بر خاک افتاد.
>
> شراره‌ها بود که از آن شتر برمی‌خاست و کاش پیشتر آن را پی کرده بودم[۵].

---

۱. ← همان، ۴۸۷/۲.

۲. ← خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن خیاط، ۱۸۶.

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۸۷/۲.

۴. ← همان، ۴۸۷ و ۴۸۸.

۵.

عقرت و لم‌اعقر بها لهوانها	علی و لکننی رأیت المهالکا
و مازالت الحرب العوان تحثها	بنوهاتها حتی هوی القوم بارکا
فأضجعته بعد البروک لجنبه	فخر صریعا کالثنیة مالکا
فکانت شراراً إذ اطیقت بوقعه	فیا لیتنی عرقبته قبل ذلکا

عثمان بن حنیف گفته است:

جنگ‌هایی دیده‌ام که مرا پیر کرده است. با این همه، جنگی چون نبرد جمل ندیده‌ام.
فتنه بر مؤمن بسی سخت است و آتش آن فتنهٔ ناروا مؤمنان را بیشتر بکشد.
کاش آن کجاوه‌نشین در خانه نشسته بود و کاش آن شتر «عسکر» هرگز رهسپار نگشته بود[۱].

ابن‌حماد گفته است:

هم‌سخن خورشید که در حضور لشکری بسیار برای او داوطلبانه بازگردانده شد.
همو که دروازهٔ خیبر را از جای کند و با اصحاب جمل پیکار کرد.
تو نابودکنندهٔ هر طغیانگری در روزگاران نخست بوده‌ای.
این حقیقت را در نبرد صفین و نبرد جمل بجوی[۲].

مهیار گفته است:

پس از آن، طایفه‌ای به ایشان و به آن رسوایی‌ها که در نبرد جمل پدید آوردند احتجاج آوردند.
بدیشان گفته شد: کسانی از آن طایفه با پشیمانی، افسار از کارزار بازگرداند و کناره گزیدند،
و برخی نیزه برافراشته و پی‌درپی حمله آوردند و تاختند،
و برخی هم از ایشان پس از مرگ توبه کردند و البته مرد را پس از مرگ کرداری نباشد[۳].

---

۱. شهدت الحروب فشیبننی ... فلم‌أر یوما کیوم الجمل
اشد علی مؤمن فتنة ... و اقتل منهم لحرق بطل
فلیت الظعینة فی بیتها ... و یا لیت عسکر لم‌یرتحل

۲. کلیم شمس رجعت ... طوعاً له فی جحفل
مدحی باب خیبر ... قتال اهل الجمل
انت مردی کل طاغ ... فی القرون الاول
سل به یوم صفین و یوم الجمل

۳. احتج قوم بعد ذاک بهم ... بفاضحات ربها یوم الجمل
فقیل فیهم من لوی ندامة ... عنانه من المضاع فاعتزل
فأسرع العامل فی قناته ... فرد بالکرة کر و حمل
و منهم من تاب بعد موته ... و لیس بعد الموت للمرء عمل

← دیوان مهیار الدیلمی، ۱۱۴/۳.

فصل ۸

پیکار صفین

گواه‌هایی قرآنی

در تفسیر حسن علیه السلام، سدی، وکیع و ثعلبی[۱] و نیز مسند[۲] احمد آمده که زبیر دربارهٔ آیهٔ ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾[۳] گفته است: مدت‌ها منتظر ماندیم و کسی نمی‌یافتیم که مصداق این آیه باشد. اما ناگهان دیدیم خود مقصود این آیه‌ایم.

سدی دربارهٔ آیهٔ ﴿فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾[۴] گفته: دربارهٔ دو جنگ نازل شده است: جنگ صفین و جنگ جمل. بدین‌سان خداوند اصحاب جمل و صفین را ستمگر خواند و آن‌گاه فرمود: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾[۵]؛ خدا پرهیزگاران را یاری دهد و حق با امیرمؤمنان علیه السلام و یاران او باشد.

برخی از مفسران دربارهٔ آیهٔ ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ

---

۱. ← الکشف و البیان، ۳۴۴/۴.

۲. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۶۵/۱.

۳. انفال / ۲۵: و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید.

۴. بقره / ۱۹۳: تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

۵. بقره / ۱۹۴: و بدانید که خدا با تقواپیشگان است.

شَدِيدٍ﴾[1] گفته‌اند: مقصود جنگاوران صفین است؛ چه، خداوند به عرب‌هایی که از همراهی با پیامبرﷺ در حدیبیه خودداری ورزیده، ولی آهنگ خیبر کرده بودند فرمود: ﴿قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾[2].

ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر دربارهٔ آیهٔ ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾[3] گفته‌اند: ما با خود می‌گفتیم: خدایمان یکی و پیامبران یکی و دین ما نیز یکی است؛ این حضرت که آیه می‌گوید چیست؟ اما چون جنگ صفین درگرفت و به روی یکدیگر شمشیر گشودیم گفتیم: آری، این همان است[4].

امام باقرعليه‌السلام فرموده است: علی‌عليه‌السلام زمانی که به پیکار معاویه پرداخته بود این آیه را می‌خواند: ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾[5] و می‌فرمود: به خدای کعبه سوگند، این‌ها همان‌هایند[6].

ابن‌مسعود گفته است: پیامبر خداﷺ فرمود: «معاویه و عمروعاص پیشوایان کفر هستند»[7].

محمد بن منصور گفته است:

گرامی آن طایفه‌ای است که عمار از ایشان باشد و دو دست او در این پیکار شمشیر برمی‌گیرد و بر دشمن می‌تازد،

و اویس قرن در جمع آنان است و همین مرا بس که او برهان و حجت باشد[8].

دعوت معاویه به فرمانبری

باری، امیرمؤمنان‌عليه‌السلام چون از جمل فراغت یافت در ششم رجب در رحبه فرود آمد و برای مردم

---

۱. فتح / ۱۶: به برجای ماندگان بادیه‌نشین بگو: به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد.

۲. فتح / ۱۵: بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری، خدا از پیش دربارهٔ شما چنین فرموده است.

۳. زمر / ۳۱: سپس شما در روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.

۴. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۳۵/۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۹۹/۸.

۵. توبه / ۱۲: پس با پیشوایان کفر بجنگنید؛ چراکه آنان را هیچ پیمانی نیست.

۶. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۶۳.

۷. «ائمة الکفر معاویة و عمرو بن العاص». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۵۷/۲.

۸.
أكرم بقوم فيهم عمارهم	و تصول منه على العدى كفان
و اويس القرني يقدم جمعهم	حسبي بهذا حجة و كفاني

خطبه ایراد کرد و فرمود: «سپاس خدایی را که دوست خویش را یاری داد و دشمن خویش را واگذارد، آن را که راستگو و بر حق است ارجمند کرد و آن را که پیمان‌شکن و بر باطل است خوار ساخت»[۱].

امیرمؤمنان علیه السلام آن‌گاه اشعث بن قیس را از مرز آذربایجان، احنف بن قیس را از بصره و جریر بن عبدالله را از قبیلهٔ همدان فراخواند.

آنان در کوفه به حضور امام علیه السلام آمدند.

علی علیه السلام جریر را نزد معاویه فرستاد و او را به طاعت خویش فراخواند.

چون جریر این دعوت به معاویه رساند، او در کار تأمل کرد تا هنگامی که شرحبیل کندی به حضور او رسید. پس از آن بود که معاویه برای مردم خطبه ایراد کرد و گفت: ای مردم، خود می‌دانید که من خلیفهٔ عمر و خلیفهٔ عثمان بوده‌ام و عثمان مظلوم کشته شده است و من ولیّ و پسر عموی او و سزاوارترین کس به خونخواهی اویم. شما چه می‌گویید؟

گفتند: ما خواهان خون اوییم[۲].

معاویه عمرو بن عاص را فراخواند و او را وعدهٔ کارگزاری مصر داد. عمرو گامی پیش و گاهی پس می‌نهاد. غلامش وردان به او گفت: گویی در این اندیشه‌ای که آخرت با علی علیه السلام و دنیا با معاویه است؟

عمرو گفت: خدا این وردان را با زیرکی‌هایش بکشد! به آیینم سوگند، او هر آنچه را در سینه نهان دارم آشکار کرده است[۳].

اما چون عمرو به هر حال روانه شد پسر او گفت:

هلا ای عمرو، نه پیروزی‌ای به چنگ آوردی و نه فردا بر راه راستی.

آیا زیانکارانه دین را به دنیا فروختی و بدین کار از بدترین مردمان شدی؟[۴]

در این وضعیت بود که جریر از نزد معاویه بازگشت.

---

۱. «الحمد لله الذی نصر ولیه و خذل عدوه و اعز الصادق المحق و اذل الناکث المبطل». ← منقری، وقعة صفین، ۴؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۹۱/۲؛ مفید، الامالی، ۱۲۷؛ همو، الارشاد، ۲۵۹/۱.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۵۰۹/۲ و ۵۱۰.

۳. یا قاتل الله ورداناً و فطنته — ابدا لعمری ما فی الصدر وردان

← منقری، وقعة صفین، ۳۶؛ خوارزمی، المناقب، ۲۰۱.

۴. ألا یا عمرو ما أحرزت نصراً — ولا أنت الغداة الی رشاد

أبعت الدین بالدنیا خساراً — و أنت بذاک من شر العباد

تحریک مردم مدینه از سوی معاویه

معاویه به مردمان مدینه نوشت: عثمان مظلوم کشته شده و علی‌علیه‌السلام قاتلان او را پناه داده است. اگر آن‌ها را به ما بسپارد، از او دست بداریم و این حکومت را به شورا میان مسلمانان گذاریم، آن‌سان که عمر به شورا گذارده بود. پس ـ خدایتان رحمت کناد ـ به همراهی ما به پیکار او برخیزید[1].

مردمان مدینه در نامه‌ای بدین مضمون به او پاسخ دادند:

ای معاویه، حق روشن و آشکار است، نه چنان‌که تو و عمرو در کمین کار نشسته‌اید.

امروز پسر عفان را بهانه کرده‌ای، آن‌سان که آن دو پیر چون کار خویش آراستند او را بهانه کردند.

علی‌علیه‌السلام را به چیزی متهم کرده‌اید که او را زیانی نداشته و او را در این باره هیچ امر و نهیی نبوده است.

گناه او چیست اگر طایفه‌هایی از مردمان مصر او را کشته‌اند؟

و در آن زمان علی‌علیه‌السلام در کنج سرای خویش به تسبیح و حمد و ذکر مشغول بوده است.

خدا پدرتان را نیامرزد! شما چه می‌گویید و در حالی که حقیقت روشن است چگونه از شورا سخن می‌رانید؟

شما را چه می‌شود، در حالی که پیروزی از جانب ما است و شما اسیران آزادشده‌ای هستید و بر همگان پیدا است[2].

نامه معاویه به علی‌علیه‌السلام

در این میان ابومسلم خولانی با نامه‌ای از سوی معاویه نزد امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آمد. در این نامه آمده بود:

---

۱. ← منقری، وقعة صفین، ۶۳؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة، ۱۱۸/۱ و ۱۱۹.

۲.

معاوی ان الحق أبلج واضح	ولیس کما ربصت أنت و لا عمرو
نصبت لنا الیوم ابن‌عفان خدعة	کما نصب الشیخان إذ زخرف الامر
رمیتم علیاً بالذی لم‌یضره	و لیس له فی ذاک نهی و لا أمر
و ما ذنبه إن نال عثمان معشر	أتوه من الاحیاء تجمعهم مصر
و کان علی لازماً قعر بیته	و همته التسبیح و الحمد و الذکر
فما أنتما لا در در ابیکما	و ذکرکم الشوری و قد وضح الامر
فما أنتما و النصر منا و أنتما	طلیق اساری ما تبوح بها الجمر

خیرخواه‌ترین آنان برای خدا خلیفهٔ او بود، سپس خلیفهٔ خلیفهٔ او، و آن‌گاه خلیفهٔ سوم که به ستم کشته شد. تو بر همه رشک بردی و در برابر همه سرکشی رواداشتی، و این را در نگاه به طمع آکنده‌ات، سخنان یاوه‌ات، نفس کنونی آسوده‌ات و کندی‌هایت در همراهی خلیفگان می‌دانیم و تو در همهٔ این‌ها چون شتری که افسار در گردنش افکنده باشند به زور به میدان کشانده شدی، در حالی که هیچ کس بیش از آنچه تو بر عموزادهٔ خویش رشک برده‌ای با آنان حسادت نکرده است و تو به واسطهٔ خویشاوندی با او و به واسطهٔ فضیلت او سزاوارترین کس بوده‌ای که چنین نکند. لیک پیوند خونی با او پاس نداشتی. کار نیک او را زشت خواندی، با او دشمنی آشکار ساختی و کینه و غش در سینه پنهان کردی و مردم را بر او شوراندی. او در همان محله که تو آن جا بودی در حالی کشته شد که تو آن غوغا را می‌شنیدی، و نه به گفته و نه به کرده از او آسیب نراندی[1].

چون خولانی رسید و نامه را بر مردم خواند، مردم گفتند: ما همه قاتل هستیم و با کرده‌های او مخالفیم.

پاسخ امیرمؤمنان علیه السلام

پس پاسخ امیرمؤمنان علیه السلام نیز این بود: «باری، دیده‌ام که از قاتلان عثمان بسیار گفته‌ای. اینک در آن بیعت با من که مسلمانان بدان درآمده‌اند درآی و آن‌گاه نزد من از آن طایفه دادخواهی کن تا تو و ایشان را بر کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله بدارم. اما این‌که تو می‌خواهی نیرنگی است به‌سان آن نیرنگ که برای باز گرفتن کودک از شیر انجام دهند.

به آیینم سوگند، اگر نه به هوس خود، بل به عقل خویش نگریسته بودی، درمی‌یافتی که من بیگناه‌ترین کسان در خون عثمانم و تو از فرزندان آزادشدگان هستی که خلافت برایشان روا نیست»[2].

امیرمؤمنان علیه السلام آهنگ پیکار کرد و مردم را بدین‌کار برانگیخت.

---

۱. ← منقری، وقعة صفین، ۸۷.

۲. «و بعد فانی رأیت قد اکثرت فی قتلة عثمان فادخل فیما دخل فیه المسلمون من بیعتی ثم حاکم القوم إلی احملک و ایاهم علی کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و أما تلک التی تریدها فانها خدعة الصبی عن اللبن و لعمری لئن نظرت بعقلک دون هواک لعلمت أنی من ابرأ الناس من دم عثمان و قد علمت انک من ابناء الطلقاء الذین لاتحل لهم الخلافة». ← منقری، وقعة صفین، ۲۹؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة، ۱۱۴/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۲۰۳.

ابن‌مردویه گفته است: ابن‌ابی‌حازم تمیمی و ابووائل گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به پیش به سوی باقیماندگان احزاب و اولیای شیطان، به پیش به سوی آن‌که می‌گوید: خدا و پیامبرش دروغ گفته‌اند[1].

فرستادهٔ شام

مردی از عبس نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد. از او پرسیدند: چه خبر است؟

گفت: در شام قاتلان عثمان را لعنت می‌کنند و بر پیراهن او می‌گریند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «نه پیراهن عثمان پیراهن یوسف علیه السلام است و نه گریهٔ ایشان به چیزی جز گریهٔ فرزندان یعقوب علیه السلام می‌ماند»[2].

چون نامه را گشودند دیدند سفید است.

امیرمؤمنان علیه السلام گفت: «لاحول ولاقوة الا بالله».

قیس بن سعد گفت:

از علی علیه السلام و یاران او نخواهی رست، هرچند در پشت کوه قاف باشی بازهم رهایی نخواهی داشت[3].

نامهٔ دیگر معاویه

معاویه به امیرمؤمنان علیه السلام نوشت: کاش قیامت برپا شده بود تا می‌دیدی چه کسی بر حق است و چه کسی بر باطل است.

پاسخ نامه

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ این آیه را آورد: ﴿يَسْتَعْجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا

---

۱. «انفروا الی بقیة الاحزاب اولیاء الشیطان انفروا الی من یقول کذب الله و رسوله». ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۶۷.

۲. «ما قمیص عثمان بقمیص یوسف و لا بکاؤهم علیه الا کبکاء اولاد یعقوب». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۹۷/۲.

۳. ولست بناج من علی و صحبه   و ان تک فی جابلق لم‌تک ناجیا

مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا ٱلْحَقُّ أَلَآ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُمَارُونَ فِي ٱلسَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍۭ بَعِيدٍ ﴾[۱].

نامه‌ای دیگر

شاذکونی گفته است: او به امیرمؤمنان علیه‌السلام نامه‌ای نوشت که در پایانش آمده بود:

الاغ خود را بران که در باغ ما نچرد که در این صورت بازداشته شود و آن گله همه آسیب بینند[۲].

پاسخ نامه

امیرمؤمنان علیه‌السلام به عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: بنویس: «بیعت من عامه و خاصه همه را در برگرفته است و شورا از آن مؤمنان یعنی مهاجران نخستین و پیشگامان بدری‌ای است که در نیکی تقدم جستند. اما تو آزادشده‌ای هستی زادهٔ آزادشده، ملعونی زادهٔ ملعون دیگر، بت‌پرستی زادهٔ بت‌پرست دیگر، نه تو را هجرتی است، نه سابقه‌ای، نه منقبتی و نه فضیلتی. پدر تو در شمار آن احزاب بود که با خدا و پیامبرش جنگیدند و خداوند بندهٔ خود را یاری رساند، وعدهٔ خویش به تحقق درآورد و احزاب را درهم شکست»[۳].

آن‌گاه در پایان سخن چنین آورد:

مگر نمی‌بینی طایفهٔ مرا که چون مهترشان آنان را خواند پاسخ دهند و چون بر آن قوم خشم آورد خشم آورند[۴].

---

۱. شوری / ۱۸: کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می‌خواهند و کسانی که ایمان آورده‌اند از آن هراسناکند و می‌دانند که آن حق است. بدان که آنان که در مورد قیامت تردید می‌ورزند، قطعاً در گمراهی دور و درازی‌اند.

۲. فازجر حمارک لایرتع بروضتنا ... اذا ترد وقید العیر مکروب

بیت ضرب المثل شده است. برای بیت بیرون از این سیاق تاریخی ← مفضل ضبی، المفضلیات، ۳۸۳؛ ابوتمام، دیوان الحماسة، ۲۲۹/۱.

۳. «ان بیعتی شملت الخاص و العام و انما الشوری للمؤمنین من المهاجرین الاولین و السابقین بالاحسان من البدریین و انما انت طلیق ابن‌طلیق لعین ابن‌لعین وثنی ابن‌وثنی لیست لک هجرة و لا سابقة و لا منقبة و لا فضیلة و کان ابوک من الاحزاب الذین حاربوا الله و رسوله فنصر الله عبده و صدق وعده و هزم الاحزاب».

۴. ألم‌تـر قومی إذ دعاهم أخوهم ... أجابوا و إن یغضب علی القوم یغضب

← منقری، وقعة صفین، ۱۶۰.

بازهم یک نامه

معاویه به امیرمؤمنان علیه السلام نوشت: ای علی، از خدا بترس و حسد واگذار، که دیری است رشکبران از آن سود نبرده‌اند. با سخنان شر خویش سابقهٔ استوار پیشین خراب مکن؛ چراکه ارزش کار به پایان آن است. در حق آن‌که او را حق نیست باطلی در میاور که اگر چنین کنی تنها به خود زیان رسانی و تنها کردار خویش تباه کنی.

بازهم پاسخ

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او در سخنانی آورد: «اندرز من کسی را سود نبخشد که عذاب بر او حتمی است، از کیفر الهی نمی‌هراسد، برای خدا بهایی باور ندارد و از هیچ هشداری بیم نبرد. تو خود هستی و آن گمراهی و سرگشتگی و نادانی‌ای که برآنی. خدای عزّ و جلّ را بر این همه در کمینگاه خواهی یافت»[۱].

پس در پایان این نامه‌آورد: «من ابوالحسن‌ام، قاتل جدت عتبه، عمویت شیبه و برادرت حنظله، کسانی که خداوند در نبرد بدر خون ایشان به دست من ریخت. اینک همان شمشیر در کف من است و با همان دل به دیدار دشمن خویش می‌روم»[۲].

همچنین از کلام امیرمؤمنان علیه السلام است: «کی دیده‌ای که زادگان عبدالمطلب از دشمن بترسند و پشت کنند و به شمشیر ترسانده شوند؟ لختی درنگ کن که این پیکار به کانون خویش خواهد رسید و در آن هنگام آن‌که تو او را می‌جویی تو را خواهد جست و آن‌که تو از او دوری می‌گزینی به تو نزدیک خواهد گشت. من اینک آهنگ تو کنم، با سپاهی از مهاجران و انصار و تابعان، که شمارشان انبوه است و گرد و غباری سخت به پا کنند. جامهٔ مرگ بر تن کرده‌اند و دیدار پروردگار رویارویی با پیکار را محبوب آنان ساخته است. آنان را نسلی از بدریان و شمشیرهای هاشمی همراهی می‌کند که خود می‌دانی چگونه در پیکر برادر و دایی و جد تو نشسته است و این از ستمگران دور نیست»[۳].

---

۱. «عظتی لاتنفع من حقت علیه کلمة العذاب و لم‌یخف العقاب و لایرجو لله وقارا و لم‌یخف حذارا فشأنک و ما انت علیه من الضلالة و الحیرة و الجهالة تجد الله عزّ و جلّ فی ذلک بالمرصاد». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۵۳۵/۲.

۲. «فأنا ابوالحسن قاتل جدک عتبة و عمک شیبة و اخیک حنظلة الذین سفک الله دماءهم علی یدی فی یوم بدر و ذلک السیف معی و بذلک القلب القی عدوی». برای بخشی از این مضمون ← شریف رضی، نهج البلاغة، نامهٔ ۲۸. نیز ← مفید، الاختصاص، ۱۳۸.

۳. «متی الفیت بنی‌عبدالمطلب عن الاعداء ناکلین و بالسیوف مخوفین فالبث قلیلا یلحق الهیجا جمل فسیطلبک من ←

عمرو بن عاص معاویه را از این که به نامه نگاری با امیرمؤمنانعلیه‌السلام ادامه دهد نهی کرد و او در پاسخ تنها این بیت را نوشت:

میان من و قیس عتابی نیست مگر ضربت نیزه بر گرده‌ها و ضربت شمشیر برگردن[۱].

رهسپار پیکار

باری، امیرمؤمنانعلیه‌السلام فرمود: «با ناکثان جنگیدم و نیز با این قاسطان. با مارقان هم خواهم جنگید»[۲].

سپس بر مرکب نشست و در رأس نود هزار تن آهنگ او کرد. سعید بن جبیر گفته است: نهصد تن از این کسان از انصار و هشتصد تن از مهاجران بودند. عبدالرحمن بن ابی‌لیلی گفته است: هفتاد تن از بدریان بودند و به روایتی گفته‌اند: صد و سی تن[۳].

اردوی صفین

از آن سوی معاویه در حالی که شمشیر عثمان را به میان بسته بود در اردویی مرکب از صد و بیست

←

نطلب و تقرب منک من تستبعد و أنا مرقل نحوک فی جحفل من المهاجرین و الانصار و التابعین باحسان شدید زحامهم ساطع قتامهم متسربلین سرابیل الموت أحب اللقاء الیهم لقاء ربهم قد صحبتهم ذریه بدریة و سیوف هاشمیة قد عرفت مواقع فصالها فی اخیک و خالک و جدک ﴿وَ مَا هِيَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾».

در پایان این متن بخشی از آیهٔ ۸۳ سورهٔ هود آمده است.

در آغاز متن نیز مصراع نخست از بیتی آمده که متن کامل آن چنین است:

البث قلیلا یلحق الهیجا جمل   لابأس بالموت اذاحان الاجل

سعد بن معاذ در نبرد احزاب به این بیت رجز خوانده است. ← حاکم، المستدرک، ۵۶/۴.

۱. لیس بینی و بین قیس عتاب   غیر طعن الکلی و ضرب الرقاب

← منقری، وقعة صفین، ۱۵۱؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة، ۶۸/۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۲۹۷/۲؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۵۶۱/۲.

۲. «قاتلت الناکثین و هولاء القاسطین و ساقاتل المارقین». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۹۶/۲.

۳. البته روایت الفتوح (۵۴۴/۲) این است که سعید بن جبیر گوید: در این نبرد هشتصد تن از انصار و نهصد تن از حاضران بیعت رضوان در سپاه علیعلیه‌السلام بودند. اعمش گفته است: هشتاد بدری و هشتصد تن از یاوران محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله در سپاه علیعلیه‌السلام بودند و عبدالرحمن بن ابی‌لیلی گفته: اویس قرنی با علیعلیه‌السلام بود.

هزار تن که مروان پیشاپیش آنان بود رهسپار شد و در ماه محرم در شریعهٔ فرات در صفین فرود آمد[۱] و گفت:

کسی به سراغتان آمده است که چنگ و دندان نماید. این شیر بیشه با یاران خویش آمده است[۲].

بازداشتن از آب

سپاهیان معاویه علی‌علیه‌السلام و یارانش را از آب بازداشتند.

علی‌علیه‌السلام شبث بن ربعی ریاحی و صعصعة بن صوحان را نزد آنان فرستاد و با آن‌ها به مدارا و به خشونت سخن گفتند. اما آن‌ها پاسخ دادند: شما عثمان را تشنه کشته‌اید[۳].

پس به یاران خویش فرمود: شمشیرها را از خون سیراب کنید تا از آب سیر شوید. مرگ در زندگی همراه با شکست شما و زندگی در مرگ همراه با پیروزیتان است»[۴].

شاعر گفته است:

آیا فرات را بر مردانی می‌بندید که نیزه‌های برّان در دست دارند،

و تیغ تیز در گردن آویخته‌اند؟ گویی آنان را زن می‌پندارند[۵].

---

۱. ← ابن اعثم، الفتوح، ۵۳۸/۲، با این یادآوری که روایت ابن اعثم از شمار آغازین هشتاد و سه هزار روانه‌شدگان شام خبر می‌دهد که در صفین با پیوستن کسان دیگر به صد و بیست هزار تن رسیدند.

۲. اتـاکـم الکـاشر عـن انـیابه   لیث العـرین جـاء فـی اصـحابه

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۵۶۸/۲.

۳. برای مضمون این داستان ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۵/۳ و ۶.

۴. آنچه ابن‌شهرآشوب روایت کرده چنین است: «اروا السیوف من الدماء ترووا من الماء و الموت فی حیاتکم مقهورین خیر من الحیاة فی موتکم قاهرین».

آنچه در نهج البلاغة (خطبه ۵۱) آمده این است: «... و اروا السیوف من الدماء ترووا من الماء فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین».

ترجمهٔ بخش دوم عبارت برپایهٔ همین متن نهج البلاغة صورت گرفته است.

۵. أتـحمون الفرات عـلی رجـال   و فـی ایـدیهم الاسـل الضـباء

و فـی الاعـناق اسـیاف حـداد   کأن القـوم عـندهم النسـاء

← منقری، وقعة صفین، ۱۶۴.

باری، در این زمان اشتر گفت:

وعدهٔ ما در سپیدهٔ صبح، که خوراک جز به نمک درست نیاید[۱].

اشعث نیز گفت:

یقیناً دستهٔ سواران خود را با موی پریشان به فرات درخواهم آورد یا گفته شود همه از کف رفته‌اند[۲].

این دو هماهنگ با یکدیگر در رأس هفده هزار تن بر یاران معاویه یورش بردند. برخی از آن کسان از هم گسیختند و باقیماندگان گریختند.

[پس از گشودن آب] علی علیه‌السلام فرمود تا یاران معاویه را از آب باز ندارند[۳].

اردو زدن امام علیه‌السلام در صفین

بارگشودن علی علیه‌السلام در صفین چند شب مانده از ذی‌الحجهٔ سال سی و شش بود.

نخستین نیرنگ

در این میان معاویه نقب‌زنان را گفت در زیر اردوی علی علیه‌السلام در جاهایی پراکنده نقب زنند و آن‌گاه بانگ در داده شود که سیلاب بر اردویتان جاری می‌کند.

(چون بانگ زدند) علی علیه‌السلام فرمود: این یک نیرنگ است: اما مردمان فریاد بر آوردند و از آن اردوگاه بازگشتند و چون صبح شد معاویه را در اردوگاه خویش دیدند.

علی علیه‌السلام فرمود:

اگر فرمان برده می‌شدم طایفهٔ خود را به کرانه‌های سرزمین یمامه یا شمام راه می‌بردم.

---

۱. میعادنا الآن بیاض الصبح ‌‌‌ لایصلح الزاد بغیر ملح

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰/۳.

۲. لأوردن خیلی الفراتا ‌‌‌ شعث النواصی أو یقال فاتا

← همان‌جا، با تفاوتی اندک «ماتا» به جای «فاتا».

۳. ← همان، ۱۴.

لیک چون به کاری تصمیم گیرم سرکشانی به گفته‌های خود با من مخالفت ورزند[۱].

نبردهایی آغازین

پس از این ماجرا، اشتر پیش تاخت و در نبردهایی تن به تن، صالح بن فیروز عتلی، مالک بن ادهم، زیاد بن عبید کنانی، زامل بن عبید خزاعی، مالک بن روضه جمعی را کشت و اشعث نیز شرحبیل بن سمط و ابواعور سلمی را مضروب ساخت.

سپس حوشبِ ذوالظلیم و نیز ذوالکلاع با شماری چند نزد ایشان آمدند و گفتند: امشب ما را مهلت دهید.

اما اشتر و اشعث نپذیرفتند و گفتند: شب را تنها در اردوگاه خود خواهیم بود. آنان ناگزیر گریختند[۲].

پس از آن، علی علیه‌السلام سعید بن قیس همدانی و بشر بن عمرو انصاری را نزد معاویه فرستاد تا او را به حق فراخوانند.

آن‌ها پس از اندرز دادن معاویه و حجت آوردن بر او بازگشتند.

اعزام فرستاده نزد معاویه

علی علیه‌السلام شبث بن ربعی ریاحی، عدی بن حاتم طائی، بریدة بن قیس ارحبی و زیاد بن حفص را نیز به مأموریتی همانند فرستاد. اما معاویه پیوسته می‌گفت: قاتلان عثمان را تسلیم کنید تا آنان را به قصاص او بکشم و سپس از این کار کناره گزینم تا به شورا واگذار شود[۳].

توقف و شروع دوبارهٔ پیکار

به هر روی، دو سپاه در ماه ذی‌الحجه پیکار کردند، در محرم از نبرد خودداری ورزیدند و چون ماه صفر

---

۱. فلو أنی اطعت عصیت قومی — الی رکن الیمامة أو شئام
و لکنی اذا أبرمت أمراً — یخالفنی أقاویل الطغام

← منقری، وقعة صفین، ۱۹۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۹/۴.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۸/۳ و ۱۹.

۳. ← همان، ۲۰ ـ ۲۲.

سال سی و هفت فرارسید علی‌علیه‌السلام فرمان نبرد داد. در میان شامیان هشدار داده شد و حجت تمام گشت و سپس علی‌علیه‌السلام لشکر خود را آماده ساخت: حسن‌علیه‌السلام، حسین‌علیه‌السلام، عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل را بر میمنه، محمد بن حنفیه، محمد بن ابی‌بکر و هاشم بن عتبه مرقال را بر میسره، عبدالله بن عباس، عباس بن ربیعة بن حارث، اشتر و اشعث را بر قلب سپاه، سعد بن قیس همدانی، عبدالله بن بدیل ورقاء خزاعی، رفاعة بن شداد بجلی و عدی بن حاتم را بر جناح لشکر و عمار بن یاسر، عمرو بن حمق، عامر بن واثله کنانی و قبیصة بن جابر اسدی را بر کمین گماشت[1].

در آن سوی، معاویه نیز ذوالکلاع حمیری و حوشب ذوالظلیم را بر میمنه، عمرو بن عاص و حبیب بن مسلمه را بر میسره، ضحاک بن قیس فهری و عبدالرحمن بن خالد بن ولید را بر قلب، بسر بن ابی‌ارطاة را بر ساقه، عبدالله بن مسعده فزازی و همام بن قبیصه نمری را بر جناح و ابواعور سلمی و حابس بن سعد طائی را بر کمین گماشت[2].

فراخوانی معاویه به نبرد تن به تن

علی‌علیه‌السلام آن‌گاه برای معاویه پیغام فرستاد که برای مبارزۀ تن به تن به هماوردی‌ام آی. اما او چنین نکرد[3].

چهل نبرد

باری، میان این دو سپاه چهل نبرد در گرفت و عراقیان پیروز این نبردها بودند: نخستین این نبردها در روز چهارشنبه و میان اشتر و حبیب بن مسلمه بود، دومین نبرد میان مرقال و ابوالاعور سلمی بود، سومین نبرد میان عمار و عمروعاص بود، چهارمین نبرد میان ابن‌حنفیه و عبیدالله بن عمر بود، پنجمین نبرد میان عبدالله بن عباس و ولید بن عقبه بود و ششمین نبرد میان سعد بن قیس و ذوالکلاع ـ و به همین سان تا آخرین نبرد که لیلة الهریر است[4].

---

۱. ← منقری، وقعة صفین، ۱۶۴؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۴/۳ و ۲۵.

۲. ← همان، ۲۴. برای جزئیات سپاه‌آرایی در هر دو طرف پیکار ← منقری، وقعة صفین، ۲۰۵ ـ ۲۰۸.

۳. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۳۰۳/۲.

۴. ← همان، ۳۰۳ و پس از آن؛ منقری، وقعة صفین، ۲۳۰ و پس از آن.

نبرد عون و علقمه

در یکی از این مبارزه‌ها عون بن عوف حارثی به میدان آمد و گفت:

منم عون، مرد جنگ و همدم پیکار و نه اهل فرار[۱].

علقمه به هماوردی او رفت و گفت:

ای عون، اگر مردی با تدبیر بودی به هماوردی علقمه نمی‌آمدی

اینک با شیری دلیر و قوی‌پنجه رودررویی که جان و توان می‌گیرد[۲].

نبرد احمر و کیسان

احمر غلام عثمان از دیگر کسان بود که با این رجز به میدان آمد:

سواران لشکر در هنگام دیدار با همدیگر بر عثمان می‌گریند[۳].

کیسان غلام علی علیه‌السلام او را چنین پاسخ گفت:

وای بر تو، عثمان که رفته است. تو اینک در برابر تیغی تیز و نیزه‌ای برّان بایست[۴].

اما احمر او را کشت.

علی علیه‌السلام که این دید فرمود: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم.

پس گریبان زره او گرفت، او را بلند کرد و بر زمین کوبید و آن‌گاه به تاختن در میدان و سر دادن این رجز پرداخت:

---

۱. انی انا عون اخو الحروب — صاحبها و لست بالهروب

در وقعة صفین (۱۹۴) این رجز به «عون» نسبت داده شده است.

۲. یا عون لو کنت امرءاً حازماً — لم تبرز الدهر الی علقمة

لقیت لیثاً اسداً باسلا — یأخذ بالانفاس و الغلصمة

← منقری، وقعة صفین، ۱۹۵.

۳. ان الکتیبة عند کل تصادم — تبکی فوارسها علی عثمان

۴. عثمان ویحک قد مضی لسبیله — فاثبت لحد مهند و سنان

اندوها! و چه اندک شاد می‌شوم از خیر و شری که به مردمان رسد.
من هرگز خواهان پیکار ایشان نبوده‌ام. اما آن‌هایند که برای شرآفرینی آستین بالا زده‌اند[۱].

حریث و سوء قصد نافرجام

معاویه غلام خود حریث را فرستاد تا علی علیه‌السلام را غافلگیرانه بکشد. اما امیرمؤمنان علیه‌السلام نیمهٔ سر او پراند. آن‌گاه رجزهایی دیگر خواند:

هلا در پیکارها از ابوالحسن حذر کنید و آهنگ او مکنید که این زیانی آشکار است.
او شما را چون آرد در آسیا خرد کند و در آوردگاه از غرش‌ها نهراسد[۲].

نبرد عمرو عاص و هاشم مرقال

عمرو بن عاص به میدان آمد و چنین رجز خواند:

زندگی را لذتی نباشد اگر روزی هاشم را دیدار نکنم، همو که آهنگ من کرد و مرا به رنج افکند.
همو که ستمگرانه به ناموسم تعرض کند و همو که به سلامت از من نرهد[۳].

هاشم[۴] به هماوردی شتافت و گفت:

در زندگی لذتی نباشد اگر در این روز عمرو را دیدار نکنم. این چیزی است که برای آن نذر کرده‌ام.

---

۱. لهف نفسی و قلیل ما اسر ... ما اصاب الناس من خیر و شر
لم‌أرد فی الدهر یوماً حربهم ... و هم الساعون فی الشر الشمر
برای داستان این رویارویی، بیت‌های حاضر و نیز پیشین ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹/۳.

۲. ألا احذروا فی حربکم اباالحسن ... فلا تروموه فذا من الغبن
فانه یدقکم دق الطحن ... و لایخاف فی الهیاج من ومن
← همان، ۳۰.

۳. لا عیش إن لم‌الق یوما هاشما ... ذاک الذی جشمنی الجاشما
ذاک الذی یشتم عرضی ظالما ... ذاک الذی لم‌ینج منی سالما
← منقری، وقعهٔ صفین، ۴۲۸؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۳/۳.

۴. مقصود هاشم مرقال است.

این چیزی است که در آن اتمام صحبت کرده‌ام و این چیزی است که تو پیوسته در آن نیرنگ کنی.
ای نفس، تا آن‌که خداوند چیزی دیگر تقدیر کند، بی‌تابی مکن و شکیبایی ورز[1].

پس با یکدیگر درآویختند و هاشم ضربتی سخت بر او وارد آورد[2].

نبرد عبدالرحمن بن خالد و مالک اشتر

یکی از دیگر کسان عبدالرحمن بن خالد بن ولید است که با این رجز به میدان آمد:

به علی بگو: این همان وعده است. من پسر شمشیر خدایم و بر این نمی‌افزایم.
پسر خالد که به تبار ولید آراسته است. اینک جنگ سست شده است، بیفزایید بیفزایید[3].

اشتر رجزخوانان به هماوردی او شتافت:

با ضربت زدن هر روز مرا نعمتی دیگر داده شود. پروردگارا مرا از راه بدکاران دور بدار،
و مرا از پاداش نیکان نومید مکن و مرگ مرا به دست کافران قرار ده[4].

---

۱. بیت‌ها در مناقب با افتادگی مصراع نخست و پایانی آمده و همین امر شعر را نامفهوم کرده است. ترجمهٔ حاضر مبتنی بر روایت الفتوح (۴۳/۳) است:

لا عیش ان لم‌الق یومی عمرا　　ذاک الذی نذرت فیه النذرا
ذاک الذی اعذرت فیه العذرا　　ذاک الذی مازال ینوی الغدرا
او یحدث الله لامر امرا　　لاتجزعی یا نفس صبرا صبرا

۲. ← منقری، وقعة صفین، ۴۲۸؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۳/۳.

۳.
قل لعلی هکذا الوعید　　انا ابن‌سیف الله لا مزید
و خالد یزینه الولید　　قد فتر الحرب فزیدوا زیدوا

مصراع سوم به استناد روایت برخی از دیگر منابع اصلاح شده است، هرچند روایت دیگر منابع در بقیهٔ شعر نیز تفاوت‌هایی جدی دارد. برای شعر ← منقری، وقعة صفین، ۴۳۰؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۳/۳.

۴.
بالضرب اوفی منة مؤخرة　　یا رب جنبنی سبیل الفجرة
و لاتخیبنی ثواب البررة　　و اجعل وفاتی باکف الکفرة

روایت منابع با روایت مناقب تفاوت دارد. از این میان تنها مصراع اول که مصراع دوم دیگر منابع است اندکی تصحیح شده است. به هر روی، برای شعر و داستان رویارویی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۳/۳ و ۴۴.

اشتر ضربتی بر او وارد آورد و او گریخت و [به نزد معاویه بازگشت و] گفت خون عثمان ما را نابود کرد.

معاویه در پاسخ گفت: این آزردگی چون آزردگی سنگ پراندن کودکان در بازی است. صبر کن که خداوند با صابران است[1].

رجزخوانی و فرار معاویه

معاویه به میدان آمد و با اشاره به طایفهٔ همدان گفت:

زندگی را هیچ لذتی نباشد، مگر به شکافتن فرق کسان یرحب و یشکر و شبام،
طایفه‌ای که دشمنان شامیانند و چه بسیار بزرگواران، پهلوانان و دلیران،
و چه بسیار کشتگان و مجروحان که بر این پیکار بوده‌اند و جنگ مهتران و بزرگواران چنین است[2].

سعید بن قیس در هماوردی او به میدان تاخت و خواند:

خداوندا، ای پروردگار حل و حرم، سلطنت را برای شامیان قرار مده[3]

سعید سپس نیزهٔ خود را نشانه رفت و حمله برد. معاویه پشت کرد و گریخت و به لابه‌لای سپاهیان درآمد.

قیس که این دید می‌گفت:

افسوس، که معاویه از کف رفت و بر اسبی همانند عقابی که به سوی آشیان شیرجه رود دور شد.

---

۱. ← همان، ۴۴.

۲. لا عیش إلا فلق قحف الهام — من أرحب و یشکر شبام
قوم هم اعداء اهل الشام — کم من کریم بطل همام
و کم قتیل و جریح ذام — کذاک حرب السادة الکرام

برای روایتی متفاوت از این ابیات ← منقری، وقعة صفین، ۴۲۷، ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۴/۳.

۳. لا هم رب الحل و الحرام — لا تجعل الملک لأهل الشام

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۴/۲.

آن شتران رقصان دیگر بازنمی‌آیند، مگر زمانی که به خاک در غلتیده و در سراشیبی مرگ باشند[۱].

ابوالطفیل کنانی

ابوالطفیل کنانی از دیگر کسانی است که به میدان آمد و گفت:

کنانه در پیکار خود خروشید و تمیم خروشید و اسد خروشید،

و پس از ایشان هوازن به تحیر ماند و هیچ‌کس از آن‌ها و از اینان برکنار نماند.

در نبرد عجاج سواران ایشان را خرد کردیم و فرومایگانشان را به سوی بازار برده‌فروشان بردیم[۲].

رجز امیرمؤمنان علیه‌السلام

علی علیه‌السلام نیز در میدان تاخت و چنین رجز خواند:

من علی‌ام. بپرسید تا آگاهتان کنند، آن‌گاه به هماوردی من در صحنهٔ پیکار آیید و نبرد بیاغازید.

تیغ من تیز است و نیزه‌ام می‌درخشد. پیامبر پاک پیراسته صلی‌الله‌علیه‌وآله از ما است،

و نیز حمزه آن نکو مرد و هم جعفر. فاطمه علیهاالسلام همسر من است و این مرا افتخار باشد.

این با آن. اما ابن‌هند بی‌خرد و گرفتار تردید و رانده و عقب‌مانده است[۳].

---

۱. یا لهف نفسی فاتنی معاویة — علی طم کالعقاب هاویة
و الراقضات لایعود ثانیة — إلا هوی مصفرا فی الهاویة

برای روایت متفاوت این ابیات و نیز داستان ← منقری، وقعة صفین، ۴۲۷؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۴/۳.

۲. تحامت کنانة فی حربها — و حامت تمیم و حامت أسد
و هامت هوازن من بعدها — فما حام منها و منهم أحد
طحنا الفوارس یوم العجاج — و سقنا الاراذل سوق النکد

برای ابیات که از شعری بلند گزینش شده است ← منقری، وقعة صفین، ۳۱۲ و ۳۱۳؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۲/۳.

۳. أنا علی فاسألونی تخبروا — ثم ابرزوا لی فی الوغی و ابدروا
سیفی حسام و سنانی یزهر — منا النبی الطاهر المطهر
و حمزة الخیر و منا جعفر — و فاطم عرسی و فیها مفخر
هذا لهذا و ابن‌هند محجر — مذبذب مطرد مؤخر

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۳/۳، با اندکی تفاوت.

عمرو بن حصین سکونی خود را به پشت سر آن حضرت رساند تا به سوی او نیزه افکند. سعید بن قیس او را دید و نیزهٔ خود بر او وارد آورد[1] و گفت:

در حالی که روده‌های او بر نیزهٔ من است و دل‌ها به مرگ او شاد شده است او را می‌گویم:

ای عمرو، عمرو بنی‌حصین، گرچه هرکس روزی خواهد مرد،

آیا می‌توانی به پدر حسین آسیبی رسانی؟ این چیزی است که هرگز نخواهد شد[2].

ذوالکلاع و بنی‌همدان

معاویه ذوالکلاع را به نبرد با بنی‌همدان فرستاد و میان او و این طایفه نبردی درگرفت که تا شب ادامه یافت و سرانجام شامیان گریختند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام پس از این رخداد ابیاتی چنین بر زبان راند:

سوارانی از همدان و از خاندان‌های شاکر و شبام که در روز پیکار برکنار نیستند،

آن پاسدار حقیقت و آن بزرگوار سعید بن قیس فرماندهٔ ایشان است و همواره بزرگوارانند که پاس بدارند.

خداوند همدان را پاداش بهشت دهد که آنان در هر روز سخت نبرد تیرهایی بر جان دشمنند[3].

نبرد ابوایوب انصاری و مبرقع

ابوایوب انصاری به میدان رفت و شامیان از برابر او گریختند تا جایی که رودرروی معاویه قرار گرفت و

---

۱. ← همان، ۳۱.

۲.
أقـول له و فـی رمـحی حشاه — و قـد قـرت بـمصرعه العـیون
ألا یـا عـمرو عـمرو بـنی‌حصین — و کـل فـتی سـتدرکه المـنون
أتـدرک أن تـنال اباحسین — بـمعضلة و ذا مـا لایکـون

۳.
فوارس مـن هـمدان لیسوا بـعزل — غـداة الوغـی مـن شاکـر و شـبام
یـقودهم حـامی الحـقیقة مـاجد — سعید بـن قـیس و الکریم محام
جـزی الله هـمدان الجنان فـانهم — سهام العدی فـی کـل یـوم جـمام

← منقری، وقعة صفین، ۲۷۴؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۲/۳.

به خیمهٔ او درآمد [و البته معاویه از آن سوی خیمه بیرون گریخت][1].

از آن سوی [مبرقع] بن منصور آهنگ علی﷣ کرد. [ولی ابوایوب او را کشت و] امیرمؤمنان﷣ دربارهٔ ضربت او فرمود: [تو چنانی که آن نخست گفته است:]

پدرانمان ما را پیکار آموختند و ما نیز به فرزندان خویش خواهیم آموخت[2].

مردی به هماوردی یکی از مردان کوفی شتافت. کوفی او را بر زمین افکند و ناگهان دید برادر خود او است. اطرافیان گفتند: او را واگذار. اما مرد کوفی حاضر نبود جز به فرمان علی﷣ او را واگذارد. علی﷣ نیز به او اجازه فرمود چنین کند[3].

پیکارگران خاندان طی

عبدالله بن خلیفه طائی در رأس گروهی از طی به میدان آمد و رجز خواند:

ای طی، طیّ دشت و کوه، هان که با سپر و شمشیر بایستید و با پیشوایان کفر پیکار کنید[4].

هزار کشته

حدود هزار تن از لشکریان به میدان آمدند و با یکدیگر جنگیدند تا یکی از آن‌ها باقی نماند. دربارهٔ این گروه است که شبث بن ربعی گوید:

یلان ما و ایشان با یکدیگر جنگیدند و زنانی پیرامون ما برخاستند و ناله‌ها به پا شد[5].

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۵/۳.

۲. و علمنا الحرب آباؤنا   و سوف نعلم ایضا بنینا

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۵/۳؛ منقری، وقعة صفین، ۲۷۱.

این بیتی از شعر کعب است که در احد در ستایش قوم خود گفته است. ← ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۱۱۴/۴.

۳. ← منقری، وقعة صفین، ۲۷۰ و ۲۷۱؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۵/۳.

۴. یا طی طی السهل و الاجبال   ألا اثبتوا بالبیض و العوالی

فقاتلوا أئمة الضلال

← منقری، وقعة صفین، ۲۷۹.

۵. و قاتلت الابطال منا و منهم   و قام نساء حولنا و نحیب

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۸۳/۳.

نبرد بسر بن ابی‌ارطاة و سعید بن قیس

بسر بن ابی‌ارطاة با این رجز به میدان تاخت:

گرامی‌اند سپاه پیراسته‌جامه که آمده‌اند تا اولیای خدای رحمان باشند.

مرا خبری رسیده که اندوهگینم ساخته است، علی در خون عثمان دست داشته است[۱].

سعید بن قیس به هماوردی او شتافت و این‌گونه رجز خواند:

وای بر سپاهی که تباه‌کردهٔ ایمان است و بُسر آنان را به زبونی سپرده است، به شمشیرهایی از بنی‌همدان[۲].

بسر از ضربت نیزهٔ او زخمی برداشت و گریخت[۳].

نبرد ادهم بن لام و حجر بن عدی

ادهم بن لام قضاعی به میدان آمد و رجز خواند:

در برابر ضربت تیغ بژان صیقل‌یافته بایست که بی‌گمان مرد مرگی[۴].

حجر بن عدی او را شکست.

حکم بن ازهر و حجر بن عدی

حکم بن ازهر رجزخوان به میدان آمد:

ای حجر، حجر بن عدی کندی، بایست که پس از من کسی چون من نیست[۵].

حجر او را نیز کشت.

---

۱. اکــرم بـجند طـیب الاردان — جــاؤا یکــونوا أولیـا الرحمن
إنــی أتـانی خـبر شـجانی — أن عــلیاً نــال مــن عــثمان

۲. بـؤساً لجـند ضـائع الایـمان — أســلمهم بسـر الی الهـوان
الـــی سیـــوف لبنـــی‌همـــدان

۳. ← منقری، وقعة صفین، ۴۲۹.

۴. اثــبت لوقــع الصـارم الصـقیل — فأنت لا شک أخـــو قـــتیل

۵. یا حجر حجر بـنی‌عدی الکـندی — اثـبت فـانی لیس مـثلی بـعدی

مالک بن مسهر و حجر بن عدی

مالک بن مسهر قضاعی به پیکار ایشان آمد و چنین رجز خواند:

من پسر مالک بن مسهرم، من عموزادهٔ حکم بن ازهرم[۱].

حجر در پاسخ او گفت:

من حجرم، من پسر مسعرم، اگر خواستی پیش آی و باز مگرد[۲].

علقمه و کشتگانی دیگر

باری، علقمه به میدان آمد و پایش ضربت خورد.

از عراقیان نیز عمیر بن عبید محاربی، بکر بن هوذه نخعی، پسرش حیان، سعید بن نعیم و ابان بن قیس کشته شدند و پس از آن علی علیه‌السلام بر شامیان تاخت و آنان را شکست داد.

معاویه گفت: من امروز امید پیروزی داشتم.

حملهٔ مالک اشتر

از این سوی، اشتر به میدان تاخت و از شامیان یکی را پس از دیگری کشت.

معاویه در این‌باره فرمانی داد و عمرو بن عاص با چهارصد سوار به رویارویی او شتافت. دویست تن از نخع و مذحج اشتر را تعقیب کردند. اشتر به عمرو حمله کرد و ضربت او بر قربوس زین فرود آمد و آن را شکست و عمرو بر زمین افتاد و دو دندان پیشین او شکست. پس، از اشتر امان خواست.

حملهٔ اصبغ بن نباته

اصبغ بن نباته به میدان رفت و گفت:

ای اصبغ، تاکی به زنده ماندن امید بسته‌ای؟ امید نومیدی را درهم می‌شکند[۳].

---

۱. انی انا ابن‌مالک بن مسهر — انا ابن‌عم الحکم بن الازهر

برای مصراع دوم با چند مصراع دیگر ← منقری، وقعة صفین، ۲۴۳.

۲. انی حجر و انا ابن‌مسعر — اقدم اذا شئت و لاتؤخر

۳. حتی متی ترجو البقا یا اصبغ — ان الرجاء للقنوط یدمغ

او آن اندازه به پیکار ادامه داد که معاویه را از جایگاه خود جابه‌جا کرد.

نبرد عوف مرادی و کعبر اسدی

عوف مرادی به میدان آمد و گفت:

من مرادی‌ام و نامم عوف است، آیا عراقی‌ای هست که عصایش شمشیر باشد؟[1]

کعبر اسدی از این سوی به هماوردی او شتافت و گفت:

در شام اموی‌ای پرغرور است، پیشوایی بد و آزادشده‌ای عذرآورده.
اما من عراقی‌ام و نامم کعبر است، فرزند جدیر که پدرش منذر بود[2].

کعبر آن مرد مرادی را کشت.

حملهٔ کعبر به سوی معاویه

او همچنین معاویه را بر فراز تپه‌ای دید. آهنگ او کرد و چون به او نزدیک شد رجزخوان بر او حمله برد:

ای پسر هند وای من بر تو. من غلامی اسدی‌ام و بر این سپاس[3].

شامیان او را از هر سوی هدف نیزه و شمشیر قرار دادند و او از میانشان گریخت و چنین رجز خواند:

---

۱. انـــا المــرادی واســـمی عـــوف هـل مـن عـراقـی عـصاه سـیف

برای بیت با تفاوت‌هایی ← منقری، وقعة صفین، ۴۵۱؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۹۶/۳.

۲. الشـــام فــیها امــوی مــغور امــام سـوء و طـلیق مـعذر

انــا العــراقــی و اسمی کعبر ابــن‌جدیر و ابــوه المــنذر

بیت‌ها به دلیل نامفهوم بودن روایت مناقب که از حذف بعضی مصراع‌ها حاصل آمده به استناد روایت الفتوح (۹۶/۳) تصحیح و تکمیل شده است.

۳. ویـــلی عــلیک یـــا بـــنی‌هند انـــا الغـــلام الاســـدی حـــمد

اگر به او دست می‌یافتم و او را می‌گشتم کسی را کشته بودم که پس از او از آن حکومت جز دروغ و دشمنی نماند،
و اگر در این راه می‌مردم و این مردن به ماندن هزار تن می‌انجامید می‌گفتم از آنچه به من رسیده است مرا باکی نیست[۱].

نبرد عبدالرحمن بن خالد و حارثة بن قدامه

عبدالرحمن بن خالد بن ولید به میدان آمد.

حارثة بن قدامه سعدی به پیکار او شتافت و او را کشت[۲].

ابوالاعور سلمی و زیاد بن کعب

ابوالاعور سلمی به میدان آمد. اما از زخمی که به ضربت زیاد بن کعب همدانی بر او وارد آمد گریخت[۳].

دلاوری‌های بنی‌همدان

باری، بنی‌همدان شمار زیادی‌از شامیان‌راکشتند تا جایی که معاویه گفت: زادگان همدان دشمنان عثمانند.

عمیر بن عطارد

عمیر بن عطارد تمیمی همراه با خاندان خود به پیکار [شامیان] شتافت و رجز خواند:

تمیم در پیکارهای خود پایداری کرده و داستان‌هایی تازه و داستان‌هایی کهن دارد و آن را دینی کهن و هدایتی دیرین است[۴].

---

۱. فلو نلته نلت الذی لیس بعدها — من الامر شیء غیر مین مقالی
و لو مت من یتلی له الف میتة — لقلت لما قد نلت لست ابالی

برای داستان بدون ذکر ابیات ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۹۶/۳.

۲. برای شرح رویارویی و رجزهای این دو تن ← همان، ۹۷.

۳. ← همان، ۹۷ و ۹۸.

۴. قد صابرت فی حربها تمیم — لها حدیث و لها قدیم
دین قدیم و هدی قدیم

این خاندان تا شب جنگیدند[۱].

قیس بن سعد و بسر بن ابی‌ارطاة

قیس بن سعد به آوردگاه رفت و گفت:

من پسر سعدم و پدرم عباده است و خزرجیان همه مردانی مهترند.

تا کی بر بالش تکیه زنم. ای خداوند صاحب جلال، شهادت را به من الهام کن[۲].

اما بسر بن ابی‌ارطاة به پیکار او آمد و رجز خواند:

من پسر ارطاة آن مرد ارجمندم، از خانواده‌ای از طایفهٔ غالب و فهر.

اگر امروز بی آن‌که انتقام گیرم بازگردم، آیا نذر خود دربارهٔ پسر سعد ادا کرده‌ام؟[۳]

بسر به ضربت قیس مجروح شد و با آن جراحت گریخت.

مخارق بن عبدالرحمن

مخارق بن عبدالرحمن [از آن سوی] به میدان تاخت و مرادی[۴] و مسلم ازدی[۵] و دو مرد دیگر را کشت.

---

۱. برای شعر پیشین با تفاوتی اندک و نیز داستان ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۹۹/۳ و ۱۰۰.

۲. أنـــا ابـــن‌سعد و ابـــی عـــبادة — و الخـــزرجـــیون رجـال سـادة

حـتی مـتی انـثنی الی الوسـادة — یـا ذا الجـلال لقـنی الشـهادة

برای شعر با تفاوت‌هایی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۲/۳.

۳. أنـــا ابـــن‌ارطـاة الجـلیل القـدر — فـــی اسـرة مـن غـالب و فـهر

ان ارجـــع الیـــوم بـــغیر وتـــر — فـقد قـضیت فـی ابـن‌سعد نـذری

بیت دوم در الفتوح (۴۲/۳) کاملاً متفاوت آمده است. مترجم بی‌آن‌که بیت را جایگزین سازد تنها در مصراع اخیر به استناد قرائن به جای «فقد قضیت»، «فهل قضیت» را برگزیده است.

۴. مقصود مؤمل بن عبید مرادی است.

۵. مقصود مسلم بن عبدربه ازدی است.

علی‌علیه‌السلام خود به صورت ناشناس به هماوردی او شتافت و او را کشت و پس از او هفت تن دیگر را به قتل رساند[۱].

کریب بن صباح

کریب بن صباح [از آن سوی] به میدان آمد و مبرقع خولانی، شرحبیل بکری، حارث حکیمی[۲] و عبدالرحمن همدانی[۳] را کشت.

پس امیرمؤمنان‌علیه‌السلام به پیکار او رفت و او را کشت[۴] و از آن پس حرث بن وداع[۵]، مطاع بن مطلب و عروة بن داوود را نیز به قتل رساند[۶].

غلام معاویه و قنبر

یکی از غلامان معاویه رجزخوان به میدان آمد:

من حارثم و مرا بیمی نیست، غلام ابن‌صخرم و به پشتوانهٔ او پیروزم[۷].

قنبر به پیکار او رفت و او را کشت.

برید کلبی و مالک اشتر

برید کلبی به میدان آمد و رجز خواند:

جماعت‌هایی از نزار گمراه گشته‌اند، آن‌گاه که فرمانبر کسی چون ابوتراب شده‌اند[۸].

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۲/۳.

۲. در الفتوح (۱۱۲/۳) حارث بن جلاح حکمی آمده است.

۳. در الفتوح (۱۱۳/۳) عباس بن مسروق همدانی آمده است.

۴. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۳/۳.

۵. در الفتوح (۱۱۳/۳) حارث بن وداع حمیری آمده است.

۶. ← منقری، وقعة صفین، ۳۱۵ و ۳۱۶؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۳/۳.

۷. انا الحارث ما بی من حذر — مولی ابن‌صخر و به انتصر

۸. لقد ضلت معاشر من نزار — اذا انقادوا لمثل ابی‌تراب

اشتر به هماوردی او رفت و او را کشت.[۱]

مشجع جذامی و عدی بن حاتم

مشجع جذامی به میدان آمد. عدی بن حاتم او را به نیزه کشت.

حمله به خیمهٔ معاویه

خالد سدوسی بانگ برآورد: چه کسی با من بر مرگ بیعت می‌کند؟

نه هزار تن او را پاسخ گفتند و به پیکار پرداختند تا به خیمهٔ معاویه رسیدند. معاویه گریخت و چادر او را غارت کردند.

پس معاویه کسی نزد خالد فرستاد و گفت: ای خالد، نزد من فرمانروایی خراسان داری، آن‌گاه که پیروز شدم. وای بر تو از این کردارت! دست از نبرد کوتاه کن.

خالد دست از نبرد بداشت و یارانش در چهرهٔ او آب دهان افکندند و تا شب به جنگ ادامه دادند.[۲]

نجاشی در این باره گفته است:

> ابن‌حرب که خدا چهره‌اش بر خاک افکند گریخت، و این اندکی از کیفر خداوند قادر است.[۳]

شهادت هاشم مرقال و یارانش

حمزه بن مالک همدانی به میدان آمد و به هاشم مرقال گفت:

> ای چپ‌چشم، و در میان ما چپ‌چشمی نیست، ما خون ابن‌عفان می‌خواهیم و آن را که نیرنگ کند لعنت کنیم.[۴]

مرقال او را کشت.

---

۱. برای داستان با بیت پیشین ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۵۳/۳. همچنین برای بیت ← منقری، وقعة صفین، ۳۷۵.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۵۵/۳.

۳. و فر ابن‌حرب غیر الله وجهه — و ذاک قلیل من عقوبة قادر

بیت در منبع پیشین (همان نشانی) همراه چندین بیت دیگر آمده است.

۴. یا اعور العین و ما فینا عور — نبغی ابن‌عفان و نلحی من عذر

پس بر مرقال یورش آوردند و او را کشتند.

سفیان بن ثور پرچم او را برداشت و جنگید تا کشته شد.

آن‌گاه عتبة بن مرقال پرچم را برگرفت و جنگید تا به قتل رسید.

پس ابوالطفیل کنانی آن را برداشت و رجز خواند:

ای هاشم خیر تو به بهشت درآمدی و در راه خدا دشمن سنت را کشتی[۱].

ابوالطفیل به حملهٔ خود ادامه داد تا زخمی شد و بازگشت[۲].

آن‌گاه عبدالله بن بدیل و رقاء پرچم را برداشت و رجز خواند:

بر شما ضربت می‌زنم، لیک معاویه آن برون‌غلتیده چشم دوزخ‌جایگاه را نمی‌بینم.

همو که به آتش برافروختهٔ جهنم درافتاده است و در آن‌جا با سگ‌های هار همدم است[۳].

پس بر او یورش آوردند و او را کشتند.

دلاوری عمرو بن حمق

آن‌گاه عمرو بن حمق پرچم را برداشت و رجز خواند:

خداوند گروهی از ما را جزا دهد، چه شایسته گروهی نیکوصورت که در پیرامون هاشم بر خاک افتادند[۴].

---

۱. یا هاشم الخیر دخلت الجنة — قتلت فی الله عدو السنة

۲. برای داستان و نیز بیت پیشین ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۰/۳. برای شعر ← منقری، وقعة صفین، ۳۵۹.

۳. أضربکم و لأری معاویة — الابرج العین العظیم الهاویة

هوت به فی النار ام هاویة — جاوره فیها کلاب عاویة

← منقری، وقعة صفین، ۳۰۵؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۱/۳.

۴. جزی الله فینا عصبة ای عصبة — حسان وجوه صرعوا حول هاشم

برای بیت با اندکی تفاوت ← منقری، وقعة صفین، ۳۵۶؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۱/۳.

هلاکت ذوالظلیم و کلاع

عمرو بن حمق به پیکاری سخت دست یازید تا ذوالظلیم به هماوردی او آمد و گفت:

ای عراقیان، از تبار خویش و از افتخارهای خود بگویید. من مردی یمانی‌ام و نامم حوشب است. از ذوالظلیم به کجا توانید گریخت؟ به کجا؟[۱]

سلیمان بن صرد خزاعی به هماوردی او شتافت و گفت:

ای تیره‌ای که در تردید و دودلی هستید، ما هرگز از حوشب ذوالظلیم نهراسیم[۲].

پس از آن انصار هماهنگ و همنوا تاختند و ذوالظلیم و ذوالکلاع را کشتند و به سوی سپاه معاویه پیش رفتند تا جایی که نزدیک بود معاویه خود به دام افتد.

انصار آن‌گاه گفتند:

ای معاویه، تو را جز به جرعه‌ای از جام مرگ رهایی نیست تا خورشید را ستاره‌ای پنداری.

اگر شما به کشتن ابن‌بدیل و هاشم شاد شده‌اید، ما ذوالکلاع و حوشب را کشته‌ایم[۳].

عبیدالله بن عمر

عبیدالله بن عمر از آن سوی به میدان آمد و محمد بن حنفیه را خواند.

محمد برخاست. اما پدرش علیه السلام او را نهی کرد.

عبیدالله بن عمر می‌گفت:

من عبیدالله هستم و عمر مرا بزرگ کرده است، برترین قریش و نکوترینِ کسانی که رفتند و درگذشتند[۴].

---

۱. أهـل العـراق نـاسبوا و انـتسبوا أنـا الیـمانی و اسـمی حـوشب
مـن ذی‌الظلیـم أیـن أیـن المهـرب

برای شعر با افزوده‌ها و تفاوت‌هایی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۱/۳.

۲. ← منقری، وقعة صفین، ۴۰۰؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۲/۳.

۳. مـعاوی مـا افـلت إلا بـجرعة من الموت حتی تحسب الشمس کوکبا
فـان تـفرحـوا بـابن البـدیل و هـاشم فـانا قـتلنا ذاالکـلاع و حـوشبا

← منقری، وقعة صفین، ۴۰۱؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۲/۳، با تفاوت‌هایی.

۴. انـا عـبیدالله یـنمینی عـمر خیر قریش من مضی و مـن غـبر

← منقری، وقعة صفین، ۲۹۹. همچنین با اندکی تفاوت ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۸/۳.

پس عبیدالله بن سوار، و به روایتی حریث بن خالد، به روایتی دیگر هانی بن عمرو ینبوعی و به روایتی نیز محمد بن صبیح او را کشت.

نبرد فراگیر

معاویه فرمان داد تا هفتاد پرچم پیشاپیش سپاه برند.

عمار نیز با چندین پرچم به پیکار رفت و در این رویارویی هفتصد تن از یاران معاویه و دویست تن از یاران علی علیه‌السلام کشته شدند.

علی علیه‌السلام خود نیز در میان جنگاوران همدان رهسپار میدان شد. اما برخی گفتند: شتر زانو زده است. شتر زانو زده است.

پس همه زانو بر زمین نهادند و طایفهٔ همدان نیز زانو بر زمین نهاد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام که این دید، فرمود:

آن طایفه حمله بردند و فرونشستند و فرونشستند، هیچ طایفه‌ای به آنچه در آن تردید کند درنیاید[۱].

عمرو بن عاص و مالک اشتر

عمروبن عاص به میدان آمد و گفت:

من آن‌گاه که جنگ بسیاری را بپراکند خیر و شری را که خود دانم همراه دارم[۲].

اشتر آهنگ او کرد و چنین رجز خواند:

من اشترم، آن نیکورفتار، من آن افعی نر عراقم[۳].

پس شامیان را شکست داد و عمرو نیز مجروح شد.

---

۱. قد حمل القوم فبرکا برکا — لایدخل القوم علی ما شکّا

۲. انی اذا الحرب تفرت عن کثیر — احمل ما احمل من خیر و شر

۳. انی انا الاشتر معروف السیر — انی انا الافعی العراقی الذکر

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۶۵/۳.

نجاشی گفته است:

دشمن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در گرماگرم پیکار و در سرگشتگی سپاه بی‌دنباله، جان به در برد،
و پرچم را به عقب بازگردانید و البته اشتر بود که چنین گامی بر ضد آنان برداشت[۱].

عراد بن ادهم و عباس بن ربیعه

عراد بن ادهم به میدان آمد و عباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب را به هماوردی خواست. عباس به پیکار او شتافت و او را کشت.

آن‌گاه عباس خواست به میدان تازد و هماورد طلبد، اما علی علیه‌السلام او را از این کار نهی کرد. عبدالله بن عباس گفته است: معاویه گفت: هرکس عباس را بکشد نزد من آنچه بخواهد جایزه گیرد.

پس دو مرد لخمی بدین منظور به میدان آمدند و یکی از آن‌ها عباس را خواست.

عباس گفت: اگر مهترم اجازه دهد به هماوردی‌ات آیم.

عباس پس نزد علی علیه‌السلام آمد.

علی علیه‌السلام خود جامه و سلاح عباس برگرفت و ناشناس به میدان رفت.

آن مرد لخمی گفت: مولایت تو را اجازه داد؟

علی علیه‌السلام گفت: ﴿أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا﴾[۲].

پس با او در آویخت و او را کشت.

آن مرد لخمی دیگر پیش آمد. علی علیه‌السلام او را نیز به قتل رساند[۳].

قبیصهٔ نمیری و عدی بن حاتم

قبیصه نمیری از دیگر کسانی بود که به میدان آمد، در حالی که علی علیه‌السلام را ناسزا می‌گفت و رجز می‌خواند:

---

۱. عدو النبی خلال العجاج — و افلت فی حیرة الابتر
فرد اللواء علی عقبه — و فاز بخطوتها الأشتر

۲. حج / ۳۹: به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت جهاد داده شده است: چراکه مورد ظلم قرارگرفته‌اند.

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۴۴/۳.

در یاری عثمان به‌سان شیری دلیر می‌تازم و می‌ایستم و بیم ندارم[۱].

عدی بن حاتم به هماوردی او شتافت و گفت:

ای صاحب فریاد بلند دهشتناک، فرزند و ثروتم به فدای علی علیه‌السلام باد[۲].

حجل بن اثال

حجل بن اثال عبسی از آن سوی به میدان آمد و پسرش اثال خواهان رویارویی با او شد. حجل چون پسر خویش را دید گفت: به شام بیا که در آن جا ثروتی فراوان است.

پسرش گفت: پدرم، تو نزد ما آی که بهشت جاوید با علی علیه‌السلام است[۳].

صف‌آرایی معاویه

معاویه چهار صف آراست. پس ابوالاعور سلمی پیش تاخت و شامیان را به پیکار برانگیخت و گفت: ای شامیان، مباد بگریزید که ننگ و عار است. بر عراقیان بکوبید که اهل فتنه و نفاقند.

در پی این دعوت سعید بن قیس، عدی بن حاتم، اشتر و اشعث به رویارویی پرداختند و سه هزار و اندی از ایشان کشتند و باقیماندهٔ آنان نیز گریختند.

رجزخوانی شاعران

کعب بن جعیل شاعر معاویه به میدان آمد و گفت:

ای نجاشی، هم اکنون به میدان آی که به هنگام تاختن بر یکدیگر، یک شیرم[۴].

---

۱. اقدم اقدام الهزبر العالی — فی نصر عثمان و لاابالی

این دو مصراع از دو بیت متفاوت گزینش شده‌اند. برای متن کامل ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۸۲/۳.

۲. یا صاحب الصوت الرفیع العالی — یفدی علیاً ولدی و مالی

این دو مصراع نیز از دو بیت گزینش شده است. برای متن کامل ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۸۲/۳.

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۸۳/۳ و ۸۴.

۴. ابرز الی الان یا نجاشی — و اننی لیث لدی الهراش

← همان، ۵۱.

نجاشی در پاسخ او گفت:

لختی درنگ کن که من نجاشی‌ام و کسی نیستم که دین به دنیا بفروشم.
نیکوترین سوار و برترین پیاده یعنی علی‌علیه‌السلام راکه شکوهش آشکار است یاری رسانم[۱].

عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر در جمع هزار تن به میدان رفت و شماری بسیار کشت تا جایی که عمرو بن عاص مدد خواست.

شهادت اویس قرنی

اویس قرنی در حالی که دو شمشیر به میان آویخته بود و به روایتی نیزه‌دان و تیردان پر از سنگریزه داشت، به حضور امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آمد و بر آن حضرت سلام داد و با تنی چند از مردان ربیعه با او وداع کرد. او همان روز کشته شد و امیرمؤمنان‌علیه‌السلام بر او نمازگزارد و او را به خاک سپرد[۲].

شهادت عمار

پس عمار به پیکار پرداخت و چنین رجز خواند:

ما بر تنزیل قرآن با شما جنگیده‌ایم و بر شما چنان ضربتی فرود آورده‌ایم که سر از تن بپراند، و دوست را از دوست غافل سازد، تا آن‌که حق به راه خویش بازگردد[۳].

عمار آن اندازه به پیکار ادامه داد تا به قتل رسید ـ خدایش رحمت کناد.

---

۱. اربـع قـلیلا فأنـا النـجاشی — لست ابـیع الدیـن بـالمعاشی
انـصر خـیر راکب و مـاش — ذاک عـلی بـین الریـاش
برای متن کامل‌تر و نیز داستان ← همان، ۵۲ و ۵۳.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۵۴۹/۲.

۳. نـحن ضـربناکم عـلی تـنزیله — ضربا یـزیل الهـام عـن مـقیله
و یـذهل الخـلیل عـن خـلیله — أو یـرجـع الحق الی سـبیله
این روایت مناقب است. اما در روایت دیگر منابع از جمله وقعة صفین منقری (۳۴۱) مصراع دوم چنین است: «فالیوم نضربکم علی تأویله»؛ و امروز بر سر تأویل آن با شما می‌جنگیم. همچنین ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۵۹/۳.

هماوردطلبی امیرمؤمنان علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام خود به میدان رفت و معاویه را خواند و فرمود: «از تو می‌خواهم خون مردمان را حفظ کنی و به هماوردی‌ام آیی و من نیز به نبردت آیم و فرجام از آن کسی باشد که چیره شود»[۱].

معاویه از این دعوت پریشان گشت و حتی یک واژه بر زبان نیاورد.

امیرمؤمنان علیه السلام بر میمنهٔ لشکر او زد و آن را از جای راند. سپس بر مسیره زد و آن را درهم کوبید. آن‌گاه بر قلب زد و جماعتی از ایشان کشت و رجز خواند:

آیا تو را به رویارویی با ابوالحسن علی علیه السلام علاقه‌ای هست؟ شاید که خدا گردن تو را در اختیار نهد.

تو را به هماوردی خوانده است، لیکن از او ترسیده‌ای، و اگر به مبارزهٔ او می‌آمدی پنجه‌ات به خاک می‌آغشت[۲].

امیرمؤمنان علیه السلام آن‌گاه بازگشت.

عمرو عاص و امداد شرمگاه

سپس دیگر بار ناشناس به میدان رفت. عمرو بن عاص رجزخوان پیش آمد.

ای رهبران کوفه، ای مردمان فتنه ای قاتلان عثمان آن مرد امین.

این اندوه در کنار دیگر اندوه‌ها بس، که با شما می‌جنگم ولی ابوالحسن را نمی‌بینم[۳].

علی علیه السلام خود را از رویارویی عقب کشاند تا عمرو ناچار شد او را تعقیب کند. آن‌گاه چنین رجز خواند:

من آن جوان قرشی امین و همان ارجمند آبرومند و همان شیر ستبربازویم.

---

۱. «أسألک أن تحقن الدماء و تبرز إلي و ابرز اليک فيکون الامر لمن غلب». ← همان، ۴۶.

۲.
فهل لک فی ابی‌حسن علی — لعل الله یمکن من قفاکا
دعاک الی البراز فکعت عنه — و لو بارزته تربت یداکا

← همان، ۴۶.

۳.
یا قادة الکوفة من اهل الفتن — یا قاتلی عثمان ذاک المؤتمن
کفی بهذا حزنا مع الحزن — اضربکم و لااری اباالحسن

← همان، ۴۷.

مهتران یمن و ساکنان نجد و مردمان عدن او را پسندیده‌اند.
من ابوالحسن هستم، بدان ابوالحسن‌ام[۱].

عمرو [که تازه علی علیه السلام را شناخت] پشت کرد و گریخت.
امیرمؤمنان علیه السلام ضربتی حوالهٔ او کرد و آن نیزه در پایین زره او نشست.
عمرو به پشت خوابید و شرمگاه خود برهنه ساخت.
علی علیه السلام نیز از سرشرم و حرمت‌داری از عمرو بگذشت[۲].
پس معاویه او را گفت:

سپاس خدایی که تو را رهاند و ستایش مر آن دبر را که تو را پاس داشت[۳].

ابونواس گفته است:

برای راندن مرگ، تن دادن به زبونی هیچ خیری ندارد، آن‌سان که روزی عمرو با شرمگاه خویش مرگ را از خود راند[۴].

حیص بیص نیز گفته است:

ذلت‌های زشت تو آبروی من را درهم می‌شکند، چونان که شرمگاه عمرو نیزهٔ علی علیه السلام را از او برگرداند[۵].

---

۱. أنـــا الغـــلام القـرشی المـؤتمن — المـــاجد الابـیض لیث کـالشطن
یرضی به السادة مـن أهـل الیـمن — من ساکنی نجد و من اهـل عـدن
ابـــوالحسیـــن فـــاعلمن ابـــوالحـــسن

← همان‌جا.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۷/۳؛ منقری، وقعة صفین، ۴۰۷.

۳. الحـــمد لله الذی عـــافاک — و احـمد استک الذی وقـاک

۴. فلا خیر فی دفع الردی بمذلة — کما ردها یوماً بسوءته عـمرو

بیت را در دیوان ابی النواس نیافتم.

۵. قـبح مـخازیک هـازم شرفی — سوءة عمرو ثنت سـنان عـلی

بیت را در دیوان حیص بیص نیافتم.

هماوردطلبی مجدد امیرمؤمنان علیه‌السلام

علی علیه‌السلام دیگر بار به میدان رفت و معاویه را به مبارزه طلبید. اما معاویه از رویارویی طفره رفت. بسر بن ارطاة به طمع علی علیه‌السلام به آوردگاه آمد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام ضربتی بر او وارد آورد. او نیز به پشت خفت و شرمگاه خویش برهنه ساخت.

علی علیه‌السلام از او دست بداشت و فرمود: «وای بر شما ای شامیان، آیا از این شرم نمی‌کنید که رفتار مخانیث در پیش می‌گیرید؟ سرکردهٔ مأبونان، یعنی عمرو به شما چنین تعلیم داده است. این رفتار از پدر او از جد او روایت شده است که در میانهٔ کارزار شرمگاه خویش برهنه کنند»[۱].

پس لاحق غلام بسر به میدان آمد و گفت:

بسر را فروافکندی و اینک غلام انتقام او می‌جوید، و این غلام به سراغ هر کاری که رفت، چندان آسان نبود[۲].

اشتر ضربتی بر آن غلام نواخت و گفت:

در هر نبرد پاهای آن پیر از هم گشوده است و در میانهٔ کارزار شرمگاه او هویدا است.

اندک ضربت دستی آن را هویدا ساخت و عمرو و بسر در پیکار سخت ترسیدند[۳].

تلاش برای فریفتن ابن‌عباس

معاویه که هماوردجویی‌های فراوان امیرمؤمنان علیه‌السلام را در میدان دید نیرنگی پرداخت. عمرو مردان خود را نزد ربیعه فرستاد. اما آن‌ها از این نیرنگ اثر نپذیرفتند[۴].

---

۱. «ویلکم یا اهل الشام أما تستحون من معاملة المخنیث لقد علمکم رأس المخانیث عمرو. لقد روی هذه السیرة عن ابیه عن جده فی کشف استاه وسط عرصة الحروب».

متن را در منابع نیافتم.

۲. اردیت بسـرا و الغـلام ثـائره ... و کـلما اتـی فـلیس یـاسره

مصراع دوم به دلیل نامفهوم بودن به استناد روایت الفتوح (۱۰۶/۳) اصلاح و بر این اساس ترجمه شده است.

۳. فی کل یوم رجل شیخ بـادرة ... و عورة وسـط العـجاج ظـاهرة

أبـــرزها طــعنة کـف فـاترة ... عــمرو و بســر رهـبا بـالقاهرة

برای بیت‌ها با تفاوت‌هایی به ویژه در بیت دوم ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۶/۳.

۴. ← همان، ۱۴۱.

پس به معاویه گفت: به ابن‌عباس نامه بنویس و او را بفریب.

معاویه نامه نوشت و از جمله در نامه‌اش آمده بود:

این گرفتاری به درازا کشیده است و برای آن پس از خدا جز مدارای ابن‌عباس به چاره‌ای امید نداریم[۱].

پاسخ ابن‌عباس به این نامه چنین بود:

ای عمرو، تو را نیرنگ و وسوسه بس است. پی کار خویش رو که تو را در وانهادن هدایت درمانی نیست، مگر پیکان نیزه‌هایی که در سینه‌هایتان نشیند و آن‌گاه که گرد و خاک شکست شما برخیزد دل را در اندوه برد.

اگر جنگ باز گردد، ما بازگردیم و تو ای تیره‌بخت، در زمین گریزگاهی یا در آسمان نردبانی بجویی[۲].

سپس معاویه خود به او نامه نوشت و در آن یادآور شد: اینک از قرشیان شش تن مانده‌اند: من و عمرو در شام به جنگ شما قامت آراسته‌ایم، سعد و ابن‌عمر در حجاز بر ضد شمایند و تو و علی علیه‌السلام در عراق به بلایی سخت گرفتارید. اگر پس از عثمان با تو بیعت شده بود ما به این بیعت شتافته بودیم[۳].

ابن‌عباس در بیت‌هایی چند او را پاسخ داد و از آن جمله گفت:

ابن‌عباس را از سر نیرنگ به صلح و سازش فراخواندی، اما تو تا زنده‌ای نتوانی او را بفریبی[۴].

---

۱. طال البلاء فما یرجی له آس — بعد الاله سوی رفق ابن‌عباس

← همان، ۱۴۹، با این یادآوری که مصراع نخست بر پایهٔ این منبع اصلاح شده است.

۲. یا عمرو حسبک من خدع و وسواس — فاذهب فما لک فی ترک الهدی اس

إلا بوادر طعن فی نحورکم — تشجی النفوس له فی نقع افلاس

إن عادت الحرب عدنا و التمس هربا — فی الارض أو سلماً فی الافق یا قامی

بیت‌ها در الفتوح (۱۵۱/۳) از برادر عبدالله بن عباس یعنی فضل روایت شده و فضل آن‌ها را به درخواست عبدالله گفته است.

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۵۲/۳.

۴. دعوت ابن‌عباس الی السلم خدعة — و لست له حتی تموت بخادع

در الفتوح (۱۵۴/۳) این بیت با تفاوتی آشکار در مصراع دوم از زبان فضل بن عباس و در پاسخ شعر معاویه پس از دریافت پاسخ ابن‌عباس به نامهٔ پیشین خود روایت شده است. نیز ← منقری، وقعة صفین، ۴۱۶.

نامه معاویه

معاویه آن‌گاه به علی‌علیه‌السلام چنین نامه نوشت: باری، اگر می‌دانستیم جنگ ما و شما را بدین‌جا می‌رساند، هرگز دلتنگ آن نمی‌شدیم. اینگ اگر به خرد خویش بازگشته باشیم برایمان راهی مانده است که گذشته را از نو بسازیم و آینده را به سامان آریم. پیش از این، شام را از تو خواسته بودم، بدین وصف که نه طاعت تو بر من لازم باشد و نه بیعت تو. اما تو این را از من نپذیرفتی. امروز تو را به آنچه دیروز بدان فراخواندم دعوت می‌کنم. تو جز آن اندازه که من آرزوی زنده ماندن دارم آرزوی آن نداری و جز آن اندازه که من از مردن می‌ترسم از آن نمی‌ترسی. اینک، خدای را سوگند، بدن‌ها به سستی نشسته است و مردان رفته‌اند و ما همه زادگان عبدمناف هستیم و هیچ طایفه از ما را بر دیگری آن اندازه برتری نیست که به بهای آن عزیزی ذلیل شود یا آزادی برده گردد[1].

پاسخ امیرمؤمنان‌علیه‌السلام

علی‌علیه‌السلام در پاسخ معاویه نوشت:

«این که گفته‌ای جنگ عرب را خورده است و جز ته‌مانده‌ای از کسان بر جای نمانده‌اند، پاسخ آن است که هر کس طعمهٔ حق شده به دوزخ رفته است.

این‌که شام را از من خواستی، من کسی نیستم که آنچه را دیروز بر تو روا نداشتم امروز به تو ارزانی دارم. این‌که گفتی هر دو در بیم و امید برابریم، نه من در تردید فرورفته‌ترم تا در یقین و نه شامیان بیش از آنچه عراقیان به آخرت چشم دوخته‌اند در دنیا طمع ورزیده‌اند.

این‌که گفتی ما همه فرزندان عبدمناف هستیم، آری ما نیز چنین هستیم. لیک نه امیه چون هاشم است، نه حرب چون عبدالمطلب، نه ابوسفیان چون ابوطالب، نه آزادشده چون مهاجر، نه ناب و سره چون وابسته و ناسره، نه بر حق چون بر باطل، نه مؤمن چون منافق. در دستان ما نیز آن فضیلت نبوت است که به واسطهٔ آن عزیز را ذلیل کردیم، ذلیل را عزت بخشیدیم و آزاد را به بردگی فروختیم»[2].

---

۱. ← منقری، وقعة صفین، ۴۷۰ و ۴۷۱؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۵۴/۳.

۲. آنچه در روایت ابن‌شهرآشوب آمده این است: «أما قولک إن الحرب قد اکلت العرب إلا حشاشات انفس بقیت ألا و من اکله الحق فالی النار و اما طلبتک إلی الشام فانی لم‌اکن لاعطیک الیوم ما منعتک امس و أما استواؤنا فی الخوف و الرضا فلست امضی علی الشک منی علی الیقین و لیس اهل الشام علی الدنیا بأحرص من اهل العراق علی الآخرة و أما قولک إنا

←

نامه به سران سپاه امیرمؤمنان علیه‌السلام

معاویه به ابن‌خدیج کندی گفت به اشعث نامه بنویسد و از نعمان بن بشیر خواست به قیس بن سعد بنویسد و از آن‌ها مصالحه بخواهد.

اعزام نمایندگان

سپس عمرو، عتبه، حبیب بن مسلمه و ضحاک بن قیس را نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام فرستاد.

چون آنان با علی علیه‌السلام سخن گفتند. امام بدیشان فرمود: «شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرامی‌خوانم. اگر این دعوت را پاسخ دهید به راه درست رسیده‌اید و به خیر توفیق یافته‌اید. اما اگر نپذیرید جز بر دوری خویش از خدا نیفزوده‌اید»[1].

آنان گفتند: رأی ما بر این است که از رویارویی با ما بازگردی و ما شما را با عراقتان واگذاریم و شما ما را با شاممان واگذارید و بدین‌سان خون مسلمانان را حفظ کنیم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «راهی جز جنگ یا کافر شدن به آنچه خدای عزّ و جلّ بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل کرده است نمی‌یابم»[2].

پیکار

باری، سپس اشتر به میدان آمد و گفت: صف‌هایتان را بیارایید.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز در سخنانی به یاران خویش فرمود: «ای مردم، هر کس امروز دادوستد کند

←

بنوعبدمناف فکذلک نحن و لیس امیة کهاشم و لا حرب کعبدالمطلب و لا ابوسفیان کابی‌طالب و لا الطلیق کالمهاجر و لا الصریح کاللصیق و لا الحق کالمبطل و لا المؤمن کالمدغل و فی ایدینا فضل النبوة الذی ذللنا بها العزیز و نعشنا بها الذلیل و بعنا به الحر».

متن با تفاوت‌هایی در دیگر منابع روایت شده است. از آن جمله، ← شریف رضی، نهج البلاغة، نامهٔ ۱۷؛ منقری، وقعة صفین، ۴۷۱؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۵۴/۳ و ۱۵۵.

۱. «ادعوکم الی کتاب الله و سنة نبیه فان تجیبوا الی ذلک فللرشد اصبتم و للخیر وفقتم و ان تأبوا لم‌تزدادوا من الله إلا بعدا».

۲. «لم اجد الا القتال او الکفر بما انزل الله عزّ و جلّ علی محمد». برای این گفت‌وگو ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۵۸/۳.

سود برد ... زنهار که خضاب زنان حنا و خضاب مردان خون است و صبر فرجامی ستوده‌تر دارد. زنهار که این‌ها کینه‌هایی از بدر و خشم‌هایی نهفته از احد و انتقام‌جویی‌هایی از روزگار جاهلیت است»[۱].

پس این آیه را خواند: ﴿فَقَاتِلُوآ اَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَآ اَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾[۲].

آن‌گاه پیش تاخت و چنین رجز خواند:

به‌سان لشکر مورچگان پیش روید و فرصت از کف مدهید و صبح و شام خویش با پیکار بگذرانید.

تا به پیروزی رسید یا بمیرید؛ ورنه من مدت‌ها است که نافرمانی شده‌ام.

گفتید: کاش به میان ما می‌آمدی، و من آمدم، اما نه شما را آنچه خواستید هست و نه مرا آنچه خواستم هست.

بلکه آن چیزی است که خدای زنده‌کننده میراننده خواسته است[۳].

سپس در جمع هفده‌هزار تن حمله کرد و سپاهیان صف‌های شامیان از هم گسستند.

معاویه به عمرو گفت: ای عمرو، امروز صبر و فردا فخر.

عمرو گفت: راست می‌گویی، ای معاویه اما مرگ حق است و زندگی باطل. اگر علی علیه السلام یک بار دیگر با یاران خود حمله آورد این تباهی است.

امیرمؤمنان علیه السلام یاران خویش را فرمود: «اگر بهشت را می‌خواهید چرا منتظرید؟»[۴]

شهادت ابن تیهان

پس از این دعوت، ابوالهیثم بن تیهان به میدان شتافت و رجز خواند:

---

۱. «ایها الناس من یبع یربح فی هذا الیوم ... ألا أن خضاب النساء الحناء و خضاب الرجال الدماء و الصبر خیر فی عواقب الامور ألا أنها إحن بدریة وضغائن احدیة و أحقاد جاهلیة». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۷۵/۳.

۲. توبه / ۱۲: پس با پیشوایان کفر بجنگید؛ چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست.

۳.
دبوا دبیب النمل لا تفوتوا — و اصبحوا فی حربکم و بیتوا
کیما تنالوا الدین أو تموتوا — أو لا فانی طال ما عصیت
قد قلتم لو جئتنا فجئت — لیس لکم ما شئتم و شئت
بل ما یرید المحیی الممیت

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۷۵/۳.

۴. «فما انتظارکم ان کنتم تریدون الجنة؟» ← همان، ۱۷۷.

پروردگار خویش را می‌ستایم و او ستوده است. همو است که آنچه بخواهد می‌کند. این آیینی استوار باشد و همین راه درست است[۱].

او جنگید تا کشته شد.

شهادت خزیمه

پس خزیمة بن ثابت به میدان تاخت و رجز خواند:

آن‌که مانده است چه اندازه امید دارد که زنده ماند؟ مردمان همه می‌میرند و ارث می‌گذارند و کسان دیگر ارث برند.

این علی علیه‌السلام است و هر که او را نافرمانی کند پیمان‌شکن[۲].

خزیمه به پیکار پرداخت تا او را کشتند.

عدی بن حاتم

عدی بن حاتم به میدان رفت و گفت:

ای پسر حاتم، آیا پس از عمار و پس از هاشم و ابن‌بدیل صاحب‌آن حماسه‌ها، هنوز امید زنده بودن داری؟[۳]

عدی آن اندازه به پیکار ادامه داد که چشمانش را کور کردند.

---

۱. أحـمد ربـی فـهو الحـمید ذاک الذی یـفعل مـا یـرید

دیـن قـویـم و هـو الـرشیـد

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۷۷/۳.

۲. کم ذا یرجی أن یعیش الماکث و النـاس مـوروث و فـیهم وارث

هـذا علـی مـن عصـاه نـاکث

← همان، ۱۷۸.

۳. أبـعد عـمار و بـعد هـاشم و ابـن‌بدیل صـاحب المـلاحم

تـرجـو البـقا مـن بعـد یـا بن حـاتم

مالک اشتر

پس از او مالک اشتر به میدان رفت و خواند:

به سوی خدا بروید و راه کژ مکنید. این آیینی استوار و راهی روشن است[۱].

در این نبردها همچنین جندب بن زهیر [از یاران علی علیه‌السلام] کشته شد[۲].

پیکار ادامه داشت تا نبرد پنج‌شنبه یا همان «لیلة الهریر» فرارسید.

یاران علی علیه‌السلام در چهار سوی لشکر معاویه بر طبل می‌نواختند و می‌گفتند: علی علیه‌السلام پیروز است.

علی علیه‌السلام خود نیز دم‌به‌دم سر به آسمان برمی‌داشت و دعا می‌کرد: «خداوندا، گام‌ها به سوی تو روانه، دل‌ها به سوی تو آمده، دست‌ها به سوی تو گشوده، گردن‌ها به سوی تو کشیده، حاجت‌ها بر درگاه تو آورده و دیده‌ها بدان بارگاه دوخته شده است. خداوندا، میان ما و طایفه‌مان به حق گشایش ده که تو بهترین گشایندگانی»[۳].

امیرمؤمنان علیه‌السلام همچنین ابیاتی بر زبان داشت:

شب تیره و تار است و قوچ‌ها بر همدیگر شاخ می‌پرانند و به‌سان شیران چنان به هم درآویخته‌اند که گمان ندارم کارشان به صلح و آرامش آید.

شیران بیشه پیکارند و به نبرد روانه. برخی ایستاده‌اند و برخی بتازند. پس هر که سر خود برهاند سود کرده است[۴].

---

۱. سیروا الی الله ولا تعوجوا — دین قویم و سبیل منهج

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۷۹/۳.

۳. «اللهم الیک نقلت الاقدام و الیک افضت القلوب و رفعت الایدی و مدت الاعناق و طلبت الحوائج و شخصت الابصار اللهم افتح بینا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین». برای متن با تفاوت‌هایی ← منقری، وقعة صفین، ۲۳۰؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۸۰/۳ و ۱۸۱.

در عبارت پایانی این روایت آیهٔ ۸۹ سورهٔ اعراف اقتباس شده است.

۴. اللیل داج و الکباش تنطح — نطاح اسد ما أراها تصطلح

اسد عرین فی اللقاء قد مرح — منها قیام و فریق منبطح

فمن نجا برأسه فقد ربح

امیرمؤمنان علیه‌السلام پی در پی بر شامیان می‌تاخت و به دل اردویشان می‌زد و سپاهیان خویش را نیز می‌فرمود: خدا را خدا را دربارهٔ زنان و کودکان.

گاه می‌شد که در تاریکی شب ناشناخته با یاران خویش نیز می‌جنگیدند.

باری چون صبح شد چهارهزار تن از لشکر امیرمؤمنان علیه‌السلام کشته شده بودند و کشتگان اردوی معاویه نیز سی و دوهزار تن بود.

یاران معاویه بانگ برآوردند: ای معاویه، عرب‌ها از میان برافتادند.

قرآن بر نیزه

معاویه از عمرو یاری خواست و او توصیه کرد تا قرآن‌ها بر نیزه کنند[۱].

شمار کشتگان

قتاده گوید: کشتگان نبرد صفین شصت‌هزار بودند.

اما ابن‌سیرین گفته هفتاد هزار تن بودند. همین نیز روایت انساب الاشراف[۲] است.

آنان بر هر کشته‌ای یک شاخه نی نهادند و نی‌ها را شمردند[۳].

---

۱. ← الفتوح، ۱۸۱/۳.

۲. البته در انساب الاشراف (۳۲۲/۲) از این یاد شده که شمار یاران معاویه، به یک روایت، هفتاد هزار تن بود.

۳. ← ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۵۴۹/۷. در این منبع روایت ابن‌سیرین دربارهٔ شمار کشتگان نیز مطابق روایت ابن‌شهرآشوب آمده است.

فصل ۹

حکمیت و خوارج

گواهی قرآن

دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ ٱللهَ عَلىٰ حَرْفٍ﴾[1] روایت شده که مقصود ابوموسی و عمرو است[2].

هشدار پیامبر ﷺ

ابن‌مردویه به سندهای خود از سوید بن غفله روایت کرده که گفته است: با ابوموسی بر ساحل فرات بودم که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «بنی‌اسرائیل اختلاف کردند و این اختلاف میان ایشان دوام داشت تا دو داور گمراه برانگیختند و هر کس از ایشان پیروی کرد گمراه شد. کارهای شما نیز پیوسته در اختلاف باشد تا دو داور برانگیزید که گمراهند و هر کس از آن‌ها پیروی کند گمراه شود»[3].

سوید گفته است: به ابوموسی گفتم: تو را به پناه خدا درمی‌آورم از این‌که یکی از آن دو تن باشی.

---

۱. حج / ۱۱: و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال و بدون عمل می‌پرستد.

۲. به رغم جست‌وجو روایت را در منابع نیافتم.

۳. «إن بنی‌اسرائیل اختلفوا فلم یزل الاختلاف بینهم حتی بعثوا حکمین ضالین ضل من اتبعهما، و لاتـنفک امـورکم تختلف حق تبعثوا حکمین یضلان و یضل من تبعهما».

سوید گوید: ابوموسی پیراهن خود درآورد و گفت: خدا مرا از چنین کاری برکنار بدارد، آن‌سان که پیراهن خود وانهادم[۱].

قرآن بر نیزه

باری، چون شب هریر بگذشت شامیان فریاد برآوردند: ای معاویه، عرب‌ها از میان برافتادند.

معاویه گفت: ای عمرو، می‌گریزیم یا امان می‌طلبیم؟

گفت: قرآن‌ها بر فراز نیزه‌ها می‌کنیم و می‌خوانیم: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ ٱلْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ ٱللهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾[۲]. پس اگر حکم قرآن پذیرفتند جنگ را متوقف می‌کنیم و داوری با آنان را به زمانی دیگر می‌افکنیم و اگر برخی از آنان بپذیرند و برخی نپذیرند در شکوه آنان رخنه می‌اندازیم و میانشان اختلاف در می‌گیرد[۳].

سپس گفت چنین بانگ زنند:

نه ما از مشرکانیم و نه شما و نه هیچ کدام از مرتدانیم.

اگر قرآن را بپذیرید بقای هر دو طایفه و نیز آبادی‌ها در آن است،

و اگر نپذیرید نابودی در آن است، و البته هر آزمونی و پیکاری را مدتی است[۴].

عوف بن عبدالله گفت:

چندان هدف تیرشان ساختیم که صف‌هایشان از جای کندیم و در میان آن‌ها جز هراس و بیم دیده نشد.

---

۱. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۶۸.

۲. آل‌عمران / ۲۳: آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب تورات یافته‌اند ندانسته‌ای که چون به سوی کتاب خدا فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند گروهی از آنان به حال اعراض روی بر می‌تابند؟

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۸۱/۳.

۴.

فلسنا و لستم من المشركين	و لا المجمعين على الردة
فان تقبلوها ففيها البقا	و للفرقتين و للبلدة
و ان تدفعوها ففيها الفنا	و كل بلاء الى مدة

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۸۲/۳، با اندکی تفاوت.

تا آن زمان که به مصحف‌ها پناه جستند و آن مصحف‌ها به اندازه‌ای بر نیزه‌ها ماند که یاران را یک به یک دررباید[۱].

جمانی علوی گفته است:

مام قریش به عزای ایشان نشیند، آن‌گاه که هبل را می‌خواندند و آن‌گاه که قرآن را بر سر نیزه‌ها کردند[۲].

فشار بر امیرمؤمنان علیه‌السلام برای تن دادن به سازش

باری، چون قرآن بر نیزه شد مسعر بن فدکی، زید بن حصین طائی و اشعث بن قیس کندی گفتند: دعوت آن قوم به کتاب خدا را پاسخ گوی.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «وای بر شما، خدای را سوگند، آنان بدین هنگام که بر ایشان چیرگی یافته‌اید جز به نیرنگ و فریب مصحف‌ها بر نیاورده‌اند»[۳].

خالد بن معمر سدوسی گفت: ای امیرمؤمنان علیه‌السلام، دوست‌داشتنی‌ترین کار نزد ما آن است که رنج آن از ما برداشته شده باشد.

رفاعة بن شداد بجلی نیز بیتی بر زبان آورد:

اگر به عدالت داوری کنند، این مایهٔ سلامت است و گرنه آن جماعت را به پیکاری با لشکری گران گزین خواهیم ساخت[۴].

---

۱. رمیناهم حتی أزلنا صفوفهم / فلم یر إلا بوجة و کابیا
و حتی استغاثوا بالمصاحف و القنا / بها وقفات یختطفن المحامیا

این دو بیت از شعری بلند گزینش شده و این شعر در الفتوح (۲۱۱/۶) از عبدالله بن عوف در جریان توابین روایت شده و او در آن جا از صفین یاد کرده و به شرح ماجرای نیزه‌ها پرداخته است.

۲. هبلت امقریش حین یدعون الهبل / حین ناطوا بکتاب الله أطراف الأسل

۳. «ویحکم، و الله، انهم ما رفعوا المصاحف الاخدیعة و مکیدة حین علوتموهم». برای متن با تفاوت‌هایی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۸۷/۳.

۴. و إن حکموا بالعدل کانت سلامة / و إلا أثرناها بیوم قماطر

بدین‌سان بیست‌هزار تن آهنگ علی‌علیه‌السلام کردند و همه می‌گفتند: ای علی‌علیه‌السلام، آن‌گاه که به کتاب خدا فراخوانده شده‌ای بدین دعوت پاسخ گوی، وگرنه تو را با همهٔ کسانت به آن طایفه تسلیم کنیم.

فرمود: «از من این سخن به گوش گیرید. من شما را به پیکار فرمان می‌دهم. اگر هم قصد نافرمانی دارید هر چه می‌خواهید بکنید»[1].

گفتند: برای اشتر پیغام بفرست که نزد تو باز آید.

علی‌علیه‌السلام یزید بن هانی سبیعی را فرستاد تا اشتر را فراخواند.

اشتر گفت: شتاب مکن. من امید آن دارم که خداوند فتحی به دست دهد ــ و بر پیکار خود افزود.

آن کسان گفتند: او را به جنگی افزون‌تر برانگیختی! کسی نزد او فرست و فرمان قطعی خود به او برسان که بازگردد و گرنه، خدای را سوگند، تو را واگذاریم.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود: ای یزید، نزد او باز گرد و به او بگوی: سوی ما بازگردد که فتنه درگرفته است.

اشتر بازگشت، در حالی که عراقیان را می‌گفت: ای همدمان خواری و زبونی، آیا هنگامی که بر آن طایفه چیرگی یافتید و دانستند آنان را درهم می‌شکنید و در برابر شما به مکر و فریب قرآن بر نیزه افراشتند، چنین می‌خواهید؟

گفتند: ما در راه خدا با آنان جنگیده‌ایم.

گفت: مرا دمی مهلت دهید، که فتح را نزدیک می‌بینم و به پیروزی یقین دارم.

گفتند: نه.

گفت: در اندازهٔ تاخت اسبم مرا مهلت دهید.

گفتند: ما نه از تو فرمان می‌بریم و نه از آن مهترت. ما تنها قرآن‌ها را می‌بینیم که بر فراز نیزه‌ها است و بدان فراخوانده می‌شویم.

اشتر گفت: خدای را سوگند، شما را فریفته‌اند و فریب خورده‌اید، و شما را به وانهادن جنگ خوانده‌اند و پاسخ گفته‌اید[2].

---

۱. «فاحفظوا عنی مقالتی فانی آمرکم بالقتال فان تعصونی فافعلوا ما بدا لکم».

۲. برای این گفت‌وگو ← منقری، وقعة صفین، ۴۹۱؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۸۷/۳.

پس جماعتی از بکر بن وائل برخاستند و گفتند: ای امیرمؤمنان علیه السلام، اگر تو آن طایفه را پاسخ دهی ما نیز پاسخ دهیم و اگر نپذیری ما نیز نپذیریم.

امیرمؤمنان علیه السلام در سخنانی فرمود: «ما سزاوارترین کسانیم که به دعوت کتاب خدا پاسخ گفته‌اند. معاویه، عمرو، ابن‌معیط، حبیب بن مسلمه، ابن‌ابی‌سرح و ضحاک بن قیس اهل دین و قرآن نیستند. من بیش از شما ایشان را می‌شناسم. با آنان در خردسالی و بزرگسالی همراه بوده‌ام ...»[1].

برگزیدن نمایندگان

به هر روی، شامیان گفتند: ما عمرو را برگزیده‌ایم.

از این سوی، اشعث، ابن‌کواء، مسعر بن فدکی و زید طائی گفتند: ما ابوموسی را برگزیده‌ایم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «شما مرا در آغاز کار نافرمانی کرده‌اید. اکنون دیگر نافرمانی‌ام مکنید»[2].

گفتند: او پیش از این ما را از آنچه اکنون بدان در افتاده‌ایم بر حذر می‌داشت.

فرمود: «او مورد اعتماد نیست. او از من جدا شد و مردم را نیز سست کرد. پس از من گریخت تا زمانی که پس از ماه‌ها او را امان دادم. اما این ابن‌عباس است که او را بدین کار می‌گمارم»[3].

گفتند: خدای را سوگند، برای ما اهمیتی ندارد که تو باشی یا ابن‌عباس.

فرمود: پس اشتر باشد.

گفتند: مگر کسی جز اشتر جنگ را برافروخته است؟ و مگر ما جز در زیر فرمان اشتریم؟

اعمش گفته است: کسی که خود در نبرد صفین علی علیه السلام را دیده بود برایم نقل کرد که آن حضرت دست بر دست می‌زد و می‌فرمود: «شگفتا، من نافرمانی شوم و از معاویه فرمان برده شود!»[4]

---

۱. «نحن احق من اجاب الی کتاب الله و إن معاویة و عمرواً و ابن‌ابی‌معیط و حبیب بن مسلمة و ابن‌ابی‌سرح والضحاک بن قیس لیسوا باصحاب دین و قرآن انا اعرف بهم منکم قد صحبتهم اطفالا و رجالا». ← منقری، وقعة صفین، ۴۸۹؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۸۹/۳.

۲. «فانکم قد عصیتمونی فی اول الامر فلاتعصونی الان».

۳. «لیس بثقة قد فارقنی و قد خذل الناس ثم هرب منی حتی امنته بعد شهر و لکن هذا ابن‌عباس اولیه ذلک». ← منقری، وقعة صفین، ۴۹۹؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۹۷/۴.

۴. «یا عجبا اعصی و یطاع معاویة». ← منقری، وقعة صفین، ۳۸۸، با اندکی تفاوت.

به هر روی، فرمود: تنها ابوموسی را می‌پذیرید؟

گفتند: آری.

فرمود: «پس هرچه می‌خواهید بکنید. خداوندا من از کردهٔ ایشان به نزد تو برائت می‌جویم»[۱].

پس احنف گفت: اکنون که ابوموسی را برگزیده‌اید پشت او را بپایید.

خزیم بن فاتک اسدی نیز گفت:

اگر آن عراقیان را تدبیری بود تا بدان راه برند ابن‌عباس را سویتان می‌فرستادند.

اما آنان پیری از مردمان یمن فرستادند که ضرب میان یک ششم و یک پنجم را نمی‌داند[۲].

توافق‌نامه

باری، چون گردآمدند عبیدالله بن ابی‌رافع کاتب علی علیه‌السلام و عمیر بن عباد کلبی کاتب معاویه بود.

عبیدالله نوشت: این توافق‌نامه‌ای است میان امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و معاویة بن ابی‌سفیان.

عمرو گفت: تنها نام و نام پدر او را بنویسید. او امیر شما هست. اما امیر ما نه.

احنف گفت: عنوان امیرمؤمنان علیه‌السلام را حذف مکن. بیم آن دارم که اگر این را حذف کنی هرگز این امارت به تو باز نگردد. آن را مزدای هر چند مردم بر سر آن همدیگر را بکشند.

علی علیه‌السلام مدتی از روز را در اندیشه بود و این را نمی‌پذیرفت.

اما سرانجام اشعث بن قیس گفت: این عنوان را پاک کن تا خدای او را از این اندیشه برهاند.

یادآوری حدیبیه

علی علیه‌السلام فرمود: «الله اکبر، سنتی در پی سنت و همانندی در پی همانند. من خود کاتب روز حدیبیه بودم»[۳].

---

۱. «فاصنعوا ما بدا لکم اللهم انی ابرأ الیک من صنیعهم». ← منقری، وقعة صفین، ۵۰۰؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۹۸/۴.

۲.
لو کان للقوم رأیا یرشدون به — اهل العراق رموکم بابن عباس
لکن رموکم بشیخ من ذوی یمن — لم‌یدر ما ضرب اسداس و اخماس

← منقری، وقعة صفین، ۵۰۲؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۹۹/۴، با اندکی تفاوت.

۳. «الله اکبر سنة بسنة و مثل بمثل و انی لکاتب یوم الحدیبیة». برای روایتی از این داستان و از این متن ← منقری، وقعة صفین، ۵۰۸؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۰۱/۴. برای متن کامل توافق‌نامه ← وقعة صفین، ۵۰۴ ـ ۵۰۸.

احمد در مسند روایت کرده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود علی علیه‌السلام بنویسد: «بسم الله الرحمن الرحیم».

سهیل بن عمرو گفت: این سندی است میان ما و شما. آن را با آنچه ما می‌شناسیم آغاز کن و بنویس: «باسمک اللهم».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود تا آن نوشته را پاک کنند و بنویسند: «باسمک اللهم» این مصالحه‌ای است میان محمد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سهیل بن عمرو و مکیان.

سهیل گفت: اگر این دعوی تو را پذیرفته بودم به نبوت تو اقرار آورده بودم.

پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی علیه‌السلام، آن را بزدای.

اما علی علیه‌السلام گام پس می‌نهاد و نمی‌پذیرفت.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود آن را زدود و نوشت: این صلح‌نامه‌ای است میان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و مردمان مکه[1].

خداوند نیز در کتاب خود فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾[2].

محمد بن اسحاق از بریدة بن سفیان، از محمد بن کعب روایت کرده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «تو را نیز همانند این خواهد بود و مظلومانه بر تو رواداشته خواهد شد»[3].

ماوردی در اعلام النبوة آورده است که فرمود: «در روز حکمین به مانند آن بر تو ستم خواهد رفت»[4].

در روایتی دیگر است: «به همانند آن فرا خوانده خواهی شد و با دل‌آزردگی پاسخ خواهی داد»[5].

در روایتی دیگر است که فرمود: «ای علی علیه‌السلام، تو را نیز روزی چنین خواهد بود. من این را برای پدران می‌نویسم و تو برای فرزندان می‌نویسی»[6].

---

۱. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۳۲۵/۴.

۲. احزاب / ۲۱: قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکو است.

۳. «فان لک مثلها تعطاها و انت مضطهد» ← منقری، وقعة صفین، ۵۰۹؛ خوارزمی، المناقب، ۱۹۳.

۴. «ستسام علی مثلها یوم الحکمین». این متن مناقب به نقل از ماوردی است. اما در اعلام النبوة (۱۶۰) چنین آمده است: «ستسأل مثلها و تجیب»؛ همانند این از تو خواهند خواست و خواهی پذیرفت.

۵. «ستدعلی الی مثلها فتجیب و انت علی مضض». ← مفید، الارشاد، ۱۲۱/۱؛ طوسی، الامالی، ۱۸۷؛ طبری، اعلام الوری، ۳۷۲/۱.

۶. «ان لک یوماً یا علی بمثل هذا. انا اکتبها للآباء و انت تکتبها للابناء». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۰۱/۴، با اندکی تفاوت.

همتای او به همانند آن فراخوانده خواهد شد. پیامبر ﷺ خود او را چنین فرمود، در آن روزگار که کار بر سامان بود.

این رخداد همانند میان مرتضی و پسر هند واقع شد، به‌سان آن‌روز پر شتاب حدیبیه.

آن‌جا سهیل نام پیامبر ﷺ را محو کرد، چونان نام امیر که این‌جا آن بدعتگذار زدود.

پس دومة الجندل به روز سقیفه اقتدا کند، آن‌گاه که در هر دو کاری زشت روا داشتند[۱].

باری، عمرو گفت: سبحان الله! ما را به کافران تشبیه کنند، در حالی که مسلمانیم.

علی علیه السلام فرمود: «ای پسر نابغه، مگر نه آن‌که تو مشرکان را دوست و مسلمانان را دشمن بودی؟ و مگر نه آن‌که در گمراهی سر بودی و در اسلام دم؟»[۲]

باری، نوشتند که داوری به آنچه در کتاب خدا است برند و بازگردند و زمان این داوری یک سال کامل باشد و داوران در دومة الجندل گرد آیند.

صاحب بن عباد گفته است:

چون پیکان نیزه‌ها بر او فشار آورد به حکمیت فراخواند و ابوموسی و عمرو آن سرچشمهٔ شرّ محض به داوری پرداختند.

دو دروازه که به سوی شر گشوده شد و پیوسته گشوده ماند[۳].

مذاکرهٔ داوران

چون آن دو داور گرد آمدند عمرو گفت: ای ابوموسی، تو سزاوارتری که از مردی نام بری که زمامدار

---

۱. سیدعی الی مثلها صنوه — له قال و الامر مستجمع
و بین الرضی و بین ابن‌هند — کیوم الحدیبیة السرع
سهیل محا ثم اسم الرسول — کاسم الامیر محا البدع
ففی دومة الجندل الاقتدا — بیوم السقیفة إذ شنعوا

۲. «یا ابن‌النابغة، اولم تکن للمشرکین ولیاً و للمؤمنین عدوا؟ اولم تکن فی الضلالة رأساً و فی الاسلام ذنباً؟» ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۰۱/۴.

۳. و دعا الی التحکیم لما عضه حد الرماح — فمضی ابوموسی و عمرو جالب الشر البراح
بابان قد فتحا الی شر یدوم علی انفتاح
← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۰۱.

امت شود. او را برایم معیّن کن؛ من بر این‌که از تو بپذیرم و بر آن‌که می‌گویی بیعت کنم تواناترم تا تو بر این‌که با من بیعت کنی.

ابوموسی گفت: من عبدالله بن عمر را تعیین می‌کنم ــ و عبدالله بن عمر از کسانی بود که از علی علیه‌السلام کناره گزیده بود. عمرو گفت: لیک من معاویة بن ابی‌سفیان را نام می‌برم[1].

در روایتی است که عمرو گفت: این هر دو ستم کرده‌اند؛ علی علیه‌السلام قاتلان عثمان را پناه داده، و معاویه نیز عثمان را یاری نرسانده است. از این روی هر دو را خلع می‌کنیم و با عبدالله بن عمر بدان سبب که زاهد است و از جنگ کناره گزیده است بیعت می‌کنیم.

ابوموسی گفت: نیکو اندیشه‌ای است.

عمرو گفت: من معاویه را خلع کردم. تو اگر می‌خواهی علی علیه‌السلام را خلع کن. اگر هم دوست داری فردا که روز دوشنبه است او را خلع کن.

اعلام توافق

چون صبح شد به میان مردم آمدند و گفتند: ما با یکدیگر به توافق رسیده‌ام.

ابوموسی به عمرو گفت: پیش‌قدم شو و طرف خود را در حضور مردم خلع کن.

عمرو گفت: سبحان الله! من بر تو پیشی گیرم، با آن‌که تو را جایگاه و سن و فضیلت ویژهٔ خویش است؛ در اسلام و در هجرت تقدم داشته‌ای و فرستادهٔ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به یمن و صاحب بیت‌المال ابوبکر، کارگزار عمر و حاکم مردمان عراق بوده‌ای. تو مقدّم باش.

پس او را مقدم داشت.

ابوموسی گفت: مردم، به خداوند سوگند، ما همهٔ اجتهاد خود را به کار بسته‌ایم و برای امت گزیده‌تر از خلع این هر دو تن ندیده‌ایم. اینک من علی علیه‌السلام و معاویه را خلع می‌کنم، چونان که این انگشتر را از انگشت بیرون می‌آورم.

عمرو گفت: من نیز طرف او علی علیه‌السلام را خلع می‌کنم، چونان که او خود خلع کرد، ولی معاویه را چون این انگشتر بر جای می‌نشانم ــ و انگشتر را به دست چپ خود کرد[2].

---

۱. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۰۶/۳.

۲. برای داستان با روایت‌های مختلف ← دینوری، الاخبار الطوال، ۲۰۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۵۱/۲؛ منقری، وقعة صفین، ۵۴۵ و ۵۴۶؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۱۴/۴ و ۲۱۵.

مردی کوفی گفت:

به آیینت سوگند، دست روزگار نه به گفتهٔ اشعری بر تو ردای افکند و نه به سخن عمرو[۱].

آن‌گاه عمرو به معاویه نوشت:

عروس خلافت به حجلهٔ تو درآمده است. گوارایت باد و خجسته‌ات باد و چشمانت روشن[۲].

عونی در این‌باره گفته است:

در داستان حکمیت با فریبکاری‌های آن شیطان رانده‌شده خود حیله‌ها به میان آوردند و فرمانروایان را محکوم داوری فرمانبران کردند.

آن طایفه زمانی که مصحف‌ها بر نیزه نشانده شد و از این سوی بدان سوی در فراز و فرود بود سر مخالفت برداشتند.

شامیان ابن‌عاص را آوردند و او چونان یک مکّار حیله پرداخت و ابوموسی اشعری را فریفت. ابوموسی برفراز منبر ایستاد و گفت: من حیدر را خلع می‌کنم،

آن‌سان که این انگشتر از انگشت درآورده‌ام. ای عمرو، تو نیز برخیز و آن شامی را خلع کن.

عمرو گفت: ای مردم، همه گواه باشید که من این خلافت را برای ابن‌هند منعقد می‌سازم. بر این گواه باشید که این شیوهٔ عمرو است[۳].

---

۱. لعمرک ما القی ید الدهر خالصا / علیک بقول الاشعری و لا عمرو

برای بیت که خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام است با تفاوت‌هایی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۱۱/۴.

۲. اتتک الخلافة من خدرها / هنیئا مریئا تقر العیونا

برای بیت با تفاوتی اندک و در سرآغاز یک قطعه ← منقری، وقعة صفین، ۵۴۷؛ ابن‌اعثم، الفتوح ۲۱۵/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۱۱/۲۱.

۳. فاعملوا الحیلة فی التحکیم / بمکر شیطانهم الرجیم

ففی الرعاة حکموا الرعیا

فأصبح القوم علی تخالف / إذ شکت الارماح فی المصاحف

و اخذ الانحدار و الرقیا

فجاء أهل الشام بابن العاص / فاحتال فیها حیلة القناص

←

زمانی که معاویه عمرو عاص را از زمامداری مصر بر کنار کرد او به معاویه چنین نوشت:

معاویه، ای نکومرد مرا از یاد مبر و از آیین حق روی بر متاب.
آیا گفت‌وگو با آن اشعری را زمانی که در دومة الجندل بودیم از یاد می‌بری؟
نرمش می‌کردم و او در فریفتن من طمع می‌بست، و از تدبیر من در پیکار خبر نداشت.
یک انگشت عسل سرد به او خوراندم و آن را البته با هندوانهٔ ابوجهل که چیده بودم درآمیختم،
و تو را بی‌آن‌که تیغ و نیزه‌ای در کار باشد بر آن منبر بلند نشاندم،
و به نیرنگ از آنان درربودم، چونان که پای‌افزاری از پای برگیرند،
و آن هنگام که نومید گشته بودی آن را چنان انگشتری که برانگشت نشانند در تو تثبیت کردم.
اما چون به پادشاهی رسیدی و اندوه‌ها فرومرد و دست آن مرد برتر عصای اعجازین خود افکند،
دیگر کسان را همسان کوه دادی و مرا دانه‌ای خردل عطا بخشیدی.
اگرچه تو در این باره به آرزو رسیده باشی، اما زنگولهٔ این کار همچنان بر گردن من آویخته است،
و خون عثمان ما را در برابر خداوند و از آن روز درازِ حساب نخواهد رهاند.
فردا علی مدعی ما است و به خدا و پیامبران تکیه نهاده است،
و در حالی که ما از حق بر کناریم دربارهٔ آنچه گذشته است از ما خواهد پرسید[1].

→

غـــر ابامـــوسی الاشعـــریا

قـــام ابـــوموسی فـــویق المـنبر	فـــقال انـــی خـــالع لحـــیدر
کما اختلعت خاتمی مـن خضری	یـا عـمرو قـم انت اخـلع الشـامیا
فـقال عـمرو ایـها النـاس اشـهدوا	جـــمع فـانی لابـن هـند اعـقد

فـــاستشهـــدوه مـــذهـبـاً عمـــریا

۱.

مـــعاویة الخـــیر لاتـنسنی	و عن مـذهب الحق لاتـعدل
أتـــنسی مـحاورة الاشـعری	و نـحن عـلی دومـة الجـندل
الیـــن فـیطمع فـی غـرتی	و قد غاب فصلی فی المـقتل
العـــــقه عســـلا بــارداً	و امـــزجـه بـجنی الحـنظل
و رقـیتک المـنبر المشـمخر	بـلا حـد سـیف و لا مـنصل
و نـــزعتها مـــنهم بـالخداع	کـخلع النـعال من الارجـل

←

خوارج

گواه‌هایی قرآنی

در تفسیر قشیری و ابانه عکبری از سفیان، از اعمش، از سلمه، از کهیل، از ابوالطفیل روایت شده است که ابن‌کواء دربارهٔ آیهٔ ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾[1] پرسید.

فرمود: آنان همان اردوزدگان حروراء هستند.

پس افزود: ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾[2]، یعنی بر این گمان بودند که در جنگ بر ضد علی علیه السلام کاری شایسته می‌کنند. ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِـَٔايَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْنًا * ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا﴾[3] یعنی به ولایت علی علیه السلام کفر ورزیدند ﴿وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا﴾[4] یعنی

←

و ثبتها فیک لما یئست	کمثل الخواتیم فی الانمل
فلما ملکت و مات الهمام	و القت عصاها ید الافضل
منحت سوای بمثل الجبال	و نولتنی حبة الخردل
فان تک فیها بلغت المنی	ففی عنقی یعلق الجلجل
و ما دم عثمان منج لنا	من الله و الحسب الاطول
و إن علیاً غدا خصمنا	و یعتز بالله و المرسل
یسائلنا عن امور جرت	و نحن عن الحق فی معزل

ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغة (۵۶/۱۰ و ۵۷) ابیاتی دیگر از عمرو عاص خطاب به معاویه آورده است. پس از این ابیات چنین می‌خوانیم: در پشت کتاب نوشته شده است: این ابیات را به خط ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی دیده‌ام و ... .

آن‌گاه ابیات حاضر با افزوده‌ها و تفاوت‌هایی ذکر شده است.

علامه امینی نیز در الغدیر (۱۱۷/۲ و ۱۱۸) از این شعر با نام «قصیدهٔ جلجلیه» یاد کرده و آن را آورده است.

۱. کهف / ۱۰۳: بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟

۲. کهف / ۱۰۴: آنان کسانی‌اند که کوشش‌هایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

۳. کهف / ۱۰۵ و ۱۰۶: آری، آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند و در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آن‌ها قدر و ارزشی نخواهیم نهاد. این جهنم سزای آنان است؛ چرا که کافر شدند.

۴. کهف / ۱۰۶: و آیات من و پیامبرانم را به ریشخند گرفتند.

محمدﷺ را به استهزا گرفتند و این سخن او را ریشخند کردند که فرمود: «زنهار که هرکس من مولای اویم علیؑ مولای او است»[1].

خداوند همچنین دربارهٔ یاران او این آیه را فروفرستاد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ ٱلْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾[2].

ابن‌عباس گفته: این آیه دربارهٔ مجاهدان نبرد جمل نازل شده است.

در تفسیر فلکی آمده که ابوامامه گفته است: پیامبرﷺ دربارهٔ ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ﴾[3] فرموده: مقصود خوارج است[4].

پیش‌بینی پیامبرﷺ

بخاری[5]، مسلم[6]، طبری[7] و ثعلبی[8] در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند که ذوالخویصره تمیمی به پیامبرﷺ گفت: به برابری عدالت کن.

پیامبرﷺ فرمود: «وای بر تو، اگر من عدالت نکنم ـ که در این صورت زیانکار و نومیدم ـ چه کسی عدالت کند؟»[9]

عمر گفت: اجازه فرمای تا او را گردن زنم.

فرمود: او را واگذار. او یارانی دارد.

---

۱. «من کنت مولاه فعلی مولاه». منابع حدیث پیشتر گذشته است.

۲. کهف / ۱۰۷: بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند باغ‌های فردوس جایگاه پذیرایی آنان است.

۳. آل‌عمران / ۱۰۶: در آن روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد اما سیاهرویان به آنان گویند: آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید.

۴. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۲۵/۳؛ طبری، جامع البیان، ۴۰/۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۶۰/۲.

۵. ← الجامع الصحیح، ۱۳۲۱/۳.

۶. ← الصحیح، ۷۴۴/۲.

۷. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۷۶/۲.

۸. ← الکشف و البیان، ۵۵/۵.

۹. «و یحک ان لم اعدل ـ قد خبت و خسرت ـ فمن یعدل؟». البته روایت منابع اندکی متفاوت است.

پیامبر صلی الله علیه و آله سپس اوصاف او را یاد کرد و آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ﴾[۱].

در مسند[۲] ابویعلی موصلی وابانه عکبری[۳]، عقد[۴] ابن‌عبدربه اندلسی، حلیهٔ[۵] ابونعیم اصفهانی، زینه[۶] ابوحاتم رازی و کتاب ابوبکر شیرازی چنین آمده است که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله از عبادت فراوان او یاد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را نمی‌شناسم.

در همین زمان او وارد شد. گفتند: این همان است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ولی من که میان دو چشم او لکه‌ای شیطانی می‌بینم»[۷].

پیامبر صلی الله علیه و آله چون او را دید از او پرسید: آیا تو با خود نگفتی در این طایفه کسی چون تو نیست؟

گفت: چرا.

او به مسجد وارد شد و به نماز ایستاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مردی نیست که او را بکشد؟

ابوبکر آستین‌های خود بالا زد و به سمت او رفت. اما دید در رکوع است. گفت: آیا کسی را بکشم که در رکوع است و «لااله‌الاالله» می‌گوید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بنشین که تو مرد این کار نیستی. ای علی علیه السلام، تو برخیز، که تو خود قاتل اویی»[۸].

---

۱. توبه / ۵۸: و برخی از آنان در تقسیم صدقات بر تو خرده می‌گیرند.

۲. ← ۱۵۵/۷.

۳. روایت را در الابانة الکبری نیافتم.

۴. ← العقد الفرید، ۲۴۴/۲.

۵. ← حلیة الاولیاء، ۵۲/۳.

۶. روایت را در بخش‌های چاپی الزینة نیافتم.

۷. «اما انی اری بین عینیه سفعة من الشیطان».

۸. «اجلس فلست بصاحبه قم یا علی فانک انت قاتله».

علی علیه السلام روانه شد و باز آمد و فرمود: او را ندیدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کشته می‌شد اولین و آخرین فتنه بود»[۱].

در روایت دیگری است که فرمود: «این اولین شاخ فتنه است که در میان امت من بیرون می‌زند. اگر او را می‌کشتید پس از من هیچ دو تن با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند»[۲].

مالک بن انس گفته است: پس از آن بود که خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿ثَانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ لَهُ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ﴾[۳] یعنی کشته شدن ﴿وَنُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَذَابَ الْحَرِیقِ﴾[۴].

سخنی حق با مقصودی باطل

باری، چون امیرمؤمنان علیه السلام [در پی نبرد صفین] به کوفه درآمد زرعة بن بزرج طائی و حرقوص بن زهیر تمیمی ذوالثدیه به حضور او رسیدند و گفتند: حکمی جز برای خداوند نیست.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سخن حقی است که باطلی از آن اراده شده است»[۵].

حرقوص گفت: از خطای خویش توبه کن و از داستان خود بازگرد و ما را به پیکار دشمن بر که با ایشان بجنگیم تا پروردگار را دیدار کنیم.

علی علیه السلام فرمود: «من این را برایتان خواسته بودم. اما شما مرا نافرمانی کردید. اینک میان خود و آن قوم سندی نوشته و شروطی مقرر کرده‌ایم و پیمان‌ها و عهدها بدیشان سپرده‌ایم و خداوند نیز فرموده است: به عهد خدا چون عهد بستید وفا کنید»[۶].

حرقوص گفت: آنچه کرده‌ای گناهی بوده است که باید از آن توبه کنی.

علی علیه السلام فرمود: «گناه نبوده، بلکه ناتوانی‌ای در تدبیر و سستی‌ای در اندیشه بوده است و من

---

۱. «لو قتل لکان اول فتنة و آخرها».

۲. «هذا اول قرن یطلع فی امتی لو قتلتموه ما اختلف بعدی اثنان».

۳. حج / ۹: آن هم از سر نخوت تا مردم را از راه خدا گمراه کند. در این دنیا برای او رسوایی‌ای است.

۴. حج / ۹: و در روز رستاخیز او را عذاب آتش سوزان می‌چشانیم.

۵. «کلمة حق یراد بها باطل».

۶. «قد أردتکم علی ذلک فعصیتمونی و قد کتبنا بیننا و بین القوم کتابا و شروطا و اعطینا علیها عهوداً و مواثیق و قد قال الله تعالی: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾».

پیشتر در این باره گفتم و شما را از آن نهی کردم»[1].

ابن‌کواء گفت: اکنون بر ما مسلّم شد که تو امام نیستی، و اگر امام بودی از پیکار باز می‌گشتی.

علی علیه‌السلام فرمود: «وای بر شما، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در سال حدیبیه از نبرد با مکیان بازگشت»[2].

جدایی از علی علیه‌السلام

به هر روی، آن جماعت از امیرمؤمنان علیه‌السلام جدا شدند و گفتند: نه جز برای خداوند حکمی هست، و نه از آفریده‌ای در نافرمانی آفریدگار طاعتی.

آن جداشدگان دوازده هزار تن از مردمان کوفه و بصره و جز آن‌ها بودند.

جارچی آنان فریاد زد: امیرمؤمنان شبث بن ربعی و امام جماعت عبدالله بن کواء است و پس از فتح کار به شورا خواهد بود و بیعت ما با خدا بر امر به معروف و نهی از منکر است.

تعرض‌های خوارج

آن‌ها سپس به تعرض به مردم پرداختند. از آن جمله، عبدالله بن خباب را که کارگزار امیرمؤمنان علیه‌السلام بر نهروان بود کشتند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام به ابن‌عباس فرمود: ای ابن‌عباس، سوی آن طایفه برو و ببین بر چه عقیده‌اند و چرا گرد آمده‌اند.

چون ابن‌عباس بدیشان رسید به او گفتند: وای بر تو ای ابن‌عباس، آیا چنان که بزرگ‌تر تو علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام کافر شده است کافر شده‌ای؟

عتاب بن اعور ثعلبی سخنور آن جماعت پیش آمد.

ابن‌عباس پرسید: چه کسی اسلام را بنا کرد؟

گفت: خدا و پیامبرش.

---

۱. «ما هو ذنب و لكنه عجز من الرأى و ضعف فى العقل و قد تقدمت فنهيتكم عنه» ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۱۴/۳.

۲. «ويلكم قد رجع رسول الله عام الحديبية عن قتال اهل مكة».

پرسید: آیا پیامبر ﷺ امور این دین استوار ساخت و حدود روشن آن بیان فرمود یا نه؟

گفت: چرا.

پرسید: آیا پیامبر ﷺ در دارالاسلام ماند یا رحلت کرد؟

گفت: رحلت کرد.

پرسید: امور دین نیز همراه او رخت بر بست یا پس از او ماند؟

گفت: رخت بر نبست و ماند.

پرسید: آیا پس از پیامبر ﷺ کسی به تعمیر آنچه او بنا کرده بود برخاست؟

گفت: آری. ذریه و صحابه.

پرسید: آیا آن را آباد کردند یا ویران ساختند؟

گفت: آن را آباد کردند.

پرسید: پس آیا اکنون آباد است یا ویران؟

گفت: ویران.

پرسید: ذریهٔ او آن را ویران کردند یا امت او؟

گفت: امت او.

پرسید: تو خود از ذریه‌ای یا از امت؟

گفت: از امت.

ابن‌عباس گفت: تو از امت هستی و دارالاسلام را ویران کرده‌ای. پس چگونه به بهشت امید داری؟ بدین‌سان میان آن‌ها گفت‌وگویی دامنه‌دار در گرفت.

آمادگی و اتمام حجت

باری، امیرمؤمنان علیه السلام، در لشکری از صدهزار تن آمادهٔ رویارویی شد.

چون در برابر ایشان قرارگرفت ابن‌کواء با صدهزار تن به رویارویی او آمد.

امیرمؤمنان علیه السلام بدیشان فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا به یاد دارید آن‌گاه که قرآن بر نیزه کردند و شما گفتید دعوت آنان به کتاب خدا را پاسخ می‌دهیم و من به شما گفتم: بیش از شما بدان طایفه آگاهم ... ـ و از سخنان خود بدیشان یادکرد و چنین ادامه داد ـ و چون جز تن دادن به

کتاب خدا را نپذیرفتید بر آن دو داور شرط کردم که آنچه را قرآن زنده ساخته است زنده کنند و آنچه را قرآن میرانده است بمیرانند و اگر به حکم قرآن حکم کنند ما را نرسد که با حکم قرآن مخالفت کنیم و اگر از چنین حکمی خودداری ورزند ما از داوری ایشان بیزاریم؟»[1]

گفتند: به ما بگو آیا این را از عدالت می‌دانی که انسان‌هایی را در جان کسان حکمیت دهند؟

فرمود: «چنین نیست که ما انسان‌هایی را حکمیت داده باشیم. ما قرآن را داور ساختیم. اما قرآن نوشته‌ای مسطور میان دو جلد است که خود سخن نمی‌گوید و این کسان هستند که از زبان آن سخن می‌گویند»[2].

گفتند: دربارهٔ آن مهلت به ما بگوی: چرا آن مهلت را میان خود و ایشان قراردادی؟

فرمود: «تا نادان آگاهی یابد و دانا استوارتر گردد و شاید نیز خداوند در این مدت کار امت به سامان آورد»[3].

به هر روی، میان ایشان گفت‌وگوها جریان یافت و برخی از خوارج به بازگشتن روی نهادند.

امان دادن به خوارج

امیرمؤمنان علیه‌السلام پرچم امان را به ابوایوب انصاری سپرد و ابوایوب بر آنان بانگ زد: هرکس به زیر این پرچم آید یا از میان این طایفه بیرون رود در امان است.

هشت هزار تن از خوارج بازگشتند و امیرمؤمنان علیه‌السلام بدیشان فرمود تا از آن جماعت جدا شوند. اما دیگر کسان بر همان مخالفت ماندند و راه نهروان در پیش گرفتند.

---

۱. «انشدکم الله هل تعلمون حیث رفعوا المصاحف فقلتم نجیبهم الی کتاب الله، فقلت لکم انی اعلم بالقوم منکم... فلما ابیتم إلا الکتاب اشترطت علی الحکمین ان یحییا ما احیی القرآن و ان یمیتا ما امات القرآن فان حکما بحکم القرآن فلیس لنا ان نخالف حکمه و إن ابیا فنحن منه برآء». ← مفید، الارشاد، ۲۷۰/۱؛ اسکافی، المعیار و الموازنة، ۱۹۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۴۹/۲.

۲. «إنا لسنا الرجال حکمنا و انما حکمنا القرآن و القرآن انما هو خط مسطور بین دفتین لاینطق انما یتکلم به الرجال».

متن را در منابع پیشین بنگرید.

۳. «لیعلم الجاهل و یثبت العالم و لعل الله یصلح فی هذه المدة لهذه الامة».

منابع پیشین را بنگرید.

دعوت مردم به پیکار

امیرمؤمنان علیه‌السلام خطبه ایراد فرمود و مردمان را بسیج کرد. لیکن پاسخی ندادند. پس بدین شعر تمثل جست:

امـــرتکم امـــری بـــمنعرج اللـــوی فلم‌تستبینوا النصح الا ضحی الغد[1]

پس دیگر بار مردم را به پیکار فراخواند.

دوهزار تن آمدهٔ پیکار شدند، در حالی که عدی بن حاتم پیشاپیش آنان بود و می‌گفت:

پیش به سوی بدترین مردمان، یعنی شاریان که گرد آمده‌اند و با خدای مردم و پروردگار مشارق دشمنی کرده‌اند[2].

امیرمؤمنان علیه‌السلام سوی آنان رهسپار شد و برای آن‌ها نامه‌ای نوشت و به دست عبدالله بن ابی‌عقب داد. در آن نامه آمده بود: «نیکبخت کسی است که رعیت او به او خرسند باشند و تیره‌بخت کسی است که رعیت او از او تیره‌بختی گیرند. برترین مردم نیکوترین آن‌ها برای خود و بدترین مردم بدترین آن‌ها برای خویش است و میان خداوند با هیچ‌کس خویشاوندی‌ای نیست؛ و هرکس در گرو آن است که کند»[3].

امیرمؤمنان علیه‌السلام چون به اردوی ایشان رسید با مهربانی کوشید دل آن‌ها را به دست آورد. اما آن‌ها جز پیکار نمی‌خواستند و فریاد برآوردند: هم‌سخنی با علی علیه‌السلام و یاران او وانهید و به سوی بهشت بشتابید. هم فریاد زدند: پیش به سوی بهشت، پیش به سوی بهشت!

---

۱. در منعرج اللوی فرمان خویش به شما دادم، اما این اندرز را جز ظهر روز بعد درنیافتند.

بیت از درید بن صمه است و در جایی به کار رود که اندرز کسی را جز پس از سپری شدن زمانش به گوش نگیرند. برای متن خطبه مشتمل بر این بیت ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۳۵؛ ابن‌عثم؛ الفتوح، ۲۵۸. برای بیت نیز ← دیوان ابن‌درید، ۶۱.

۲. الی شـر خـلق مـن شراة تـحزبوا و عـادوا اله النـاس رب المشـارق

برای روایت و بیت همراه با چندین بیت دیگر ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۶۱/۴. البته روایت ابن‌اعثم از چهارهزار تن خبر می‌دهد.

۳. «و السعید من سعدت به رعیته و الشقی من شقیت به رعیته و خیر الناس خیرهم لنفسه و شر الناس شرهم لنفسه و لیس بین الله و بین احد قرابة ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۶۲/۴.

ناگفته نماند عبارت پایانی بخش حاضر از متن مشتمل بر آیهٔ ۳۸ سورهٔ مدثر است.

در این سوی، امیرمؤمنان علیه‌السلام یاران خود را آمادهٔ پیکار می‌ساخت و البته آنان را از این‌که متعرض آن جماعت شوند نهی کرد.

آغاز نبرد

نخستین کسی که از آن سوی به میدان آمد اخنس بن عیزار طائی بود که رجز خواند:

هشتادتن از تیرهٔ من جدیله راکه در نهروان بودند و ریش به خون خضاب کردند درهم کشتند،

آنان که می‌گفتند: حکمی جز از آن پروردگارمان نیست. خداوندا، مهر تو می‌جوییم، گناهان و بدی‌های ما بر ما بپوشان و از آن‌ها در گذر.

آنان ازکسی که در حکم خویش بر خدا ستم روا داشته بود بریدند و همه در پیشگاه خدای رحمان به خاک درغلتیدند[۱].

امیرمؤمنان علیه‌السلام او راکشت.

کشته شدن عبدالله بن وهب

عبدالله بن وهب راسبی به میدان تاخت و رجز خواند:

من زادهٔ وهب راسبی‌ام که برای انتقام با این طایفه می‌جنگم.

تا دولت اشرار برافتد و حق به اخیار باز گردد[۲].

[علی علیه‌السلام او را نیز کشت][۳].

---

۱. ثمانون من حیی جدیلة قتلوا — علی النهر کانوا یخضبون العوالیا

ینادون لا حکم إلا لربنا — حنانیک فاغفر حوبنا و المساویا

هم فارقوا من جار فی الله حکمه — فکل علی الرحمن اصبح ثاویا

برای بیت‌ها همراه با چندین بیت دیگر و نیز داستان رویارویی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۷۳/۴.

۲. أنا ابن‌وهب الراسبی الشاری — اضرب فی القوم لأخذ الثار

حتی تزول دولة الاشرار — و یرجع الحق الی الاخیار

۳. برای بیت‌های پیشین و این افزوده ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۷۴/۴.

قتل مالک بن وضاح

مالک بن وضاح به میدان آمد و گفت:

من فروشندهٔ آن چیزی‌ام که برای رسیدن به سرای باقی، فانی می‌شود و نمی‌خواهم در هنگامهٔ پیکار فروبنشینم[1].

[علی علیه السلام او را نیز کشت][2].

قتل وضاح بن وضاح

وضاح بن وضاح از یک سو و عموزاده‌اش حرقوص از سویی دیگر، بر امیرمؤمنان علیه السلام تاختند.

امام علیه السلام وضاح را کشت و بر سر حرقوص نیز ضربتی وارد آورد و سر او از تن جدا ساخت. در این ضربت نوک شمشیر به اسب خورد و اسب در حالی که پای حرقوص در رکاب گیر افتاده بود رمید و او را با خود برد تا در دولابی خراب افتاد.

بدین‌سان خوارج چون خاکستری شدند که در روزی طوفانی بادی تند بر آن بوزد.

شهیدان سپاه علی علیه السلام و کشتگان خوارج

در این نبرد نه تن از یاران علی علیه السلام کشته شدند که رؤبة بن وبر بجلی، رفاعة بن وائل ارحبی، عیاض بن خلیل ازدی، کیسوم بن سلمه جهنی و حبیب بن عاصم ازدی از آن جمله‌اند[3].

از خوارج هم، چونان که پیشتر گذشته است، تنها نه تن جان به در بردند[4].

پایان نبرد

باری، این نبرد نه روز گذشته از ماه صفر سال سی و هشت صورت پذیرفت[5].

---

۱. انـــی لبـــائع مـا یـفنی بـباقیة   و لایـــرید لدی الهـیجاء تـربیضا

۲. برای بیت پیشین و افزوده ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۷۳/۴ و ۲۷۴.

۳. ← همان، ۲۷۲.

۴. ← همان، ۲۷۴ و ۲۷۵.

۵. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۳۶۲/۲.

عونی گفته است:

او تنها زمانی از رویارویی آن جماعت باز آمد که خون همهٔ آنان بر زمین ریخت و آن خون تباه شد،
و با کشتگان دستان خود، نه کشتگان دیگر کسان، از بصرهٔ شکوهمند تا راه‌ها را پر کرد،
و در خانه و سرای ایشان نیزه‌ها و شمشیرها بی‌صاحب نهاد و این چه بد ودیعه‌ای بود[1].

سید حمیری گفته است:

خوارج بر سر آن تحکیم زیبا و پسندیدهٔ او در نهروان از او جدا شدند،
بر سر حکمیت با او مخالفت ورزیدند و از کتاب خدا که از دهان جبرئیل آمده بود کور و کر ماندند.
کناره‌ای گزیدند و سپس بر او ستم روا داشتند و در آن سرزمین پناه گزیدند.
آنان مردمانی سرگشته در ظلمت‌ها و کورانی بودند که بی‌راهنما از این سوی به این سوی زدند،
و گمراه شدند و حکایت آن‌ها حکایت گوسفندانی شد که در روز عید در پگاه و شامگاه سربریده شوند.
از آن پس، پرندگان بر جنازه‌هایشان اعتکاف کردند، گویی مسیحیانی‌اند که بر گرد صلیب بست نشسته‌اند[2].

ابونعیم اصفهانی از ثوری روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود تا در میان کشتگان مخدج را بجویند.

---

۱. ولم ینصرم عن ذلک الجیش ساعة — الی ان غدا فلّا دم القوم ضائعا
و سد بقتلی کفه دون غیره — من البصرة الغراء دون الشوارعا
فأودع فی ابیاتهم و دؤرهم — رماحا و اسیافا و بئست ودائعا

۲. خوارج فارقوه بنهروان — علی تحکیمه الحسن الجمیل
علی تحکیمه فعموا و صموا — کتاب الله فی فم جبرئیل
فمالوا جانباً و بغوا علیه — فما مالوا هناک الی ممیل
فتاه القوم فی ظلم حیاری — عماة یعمهون بلا دلیل
فضلوا کالسوائم یوم عید — تنحر بالغداة و بالاصیل
کأن الطیر حولهم نصاری — عکوفا حول صلبان الابیل

← دیوان السید الحمیری، ۳۴۵ ـ ۳۴۹.

جستند، ولی او را نیافتند و یکی گفت: خدای را سوگند، او در میان آن‌ها نیست.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «خدای را سوگند که نه دروغ گفته‌ام و نه دروغ شنیده‌ام»[۱].

در تاریخ[۲] طبری، ابانه[۳] ابن‌بطه، سنن[۴] ابوداوود و مسند[۵] احمد از عبدالله بن ابی‌رافع، ابوموسی، جندب و ابوالوضا[۶] روایت شده ـ و متن حاضر متن راوی اخیر است ـ که علی علیه السلام فرمود: مخدج را بجویید. گفتند: او را نیافته‌ایم.

فرمود: «خدای را سوگند، نه دروغ گفته‌ام و نه دروغ شنیده‌ام، ای عجلان یابوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برایم بیاور».

عجلان آن یابو را آورد.

بر آن نشست و در میان کشتگان گشت و سپس فرمود: او را در این‌جا بجویید.

راوی گفته است: او را در آن‌جا از زیر کشتگان و از گل‌ولای نهری بیرون کشیدند.

در روایت ابونعیم است که سفیان گفته است: به علی علیه السلام گفتند: او را یافتیم. علی علیه السلام سر بر سجده نهاد و لختی در حالت سجده بود[۷].

وراق قمی گفته است:

علی علیه السلام را در ذوالثدیه آیتی است که راویان آن قوم خود از نکوترین قاسم ابوالقاسم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند[۸].

در تاریخ القمی است که او [= مخدج] مردی است سیاه، پرموی، با قبایی کوتاه و دستی ناقص. یکی از سینه‌های او سینهٔ زنان را ماند و بر آن موهایی چون موی رسته بر دم کلاکموش است.

---

۱. «و الله ما کذبت و لا کذبت». ← حلیة الاولیاء، ۹۹/۷.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۲۵/۳.

۳. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۴. ← ۲۴۴/۴.

۵. ← ۱۰۷/۱ و ۱۴۰.

۶. در مسند احمد (۱۴۰/۱) ابوالوضیء آمده است.

۷. ← حلیة الاولیاء، ۹۹/۷. البته با روایتی متفاوت.

۸. علـی لـه فـی ذی‌الثـدیّة آیـة   رواه رواة القـوم مـن خیر مـقسم

در مسند موصلی است که او سیاهی است حبشی و چون شتر، بر شانهٔ او برجستگی‌ای مانند پستان زن است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند[۱].

در روایت ابوداوود[۲] و ابن‌بطه است که امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: چه کسی این را می‌شناسد؟

هیچ‌کس او را نمی‌شناخت، تا این که مردی گفت: من این مرد را در حیره دیدم و از او پرسیدم: به کجا می‌روی، در پاسخ گفت: به آن‌جا ـ و به کوفه اشاره کرد ـ و آن‌جا را نمی‌شناسم.

علی علیه السلام فرمود: «راست گفته است. او از جنیان است»[۳].

در روایتی دیگر است که فرمود: «او از جن است»[۴].

در روایت احمد است که ابوالوضیء گفته است: علی علیه السلام گفت: الله اکبر! هیچ‌کس به سراغتان نیاید و بگوید این فرزند کیست.

راوی گوید: پس مردم یکسره می‌گفتند: این فرشته است، این فرشته است.

علی علیه السلام نیز می‌پرسید: فرزند چه کسی است؟[۵]

در مسند موصلی است که فرمود: «هر یک از مردمان که بگوید او را پیش از کشته شدن دیده دروغگو است»[۶].

در مسند احمد به سند او از ابوالوضیء آمده است که علی علیه السلام فرمود: «زنهار که خلیل من مرا از سه برادر از جنیان آگاهاند. این بزرگ‌ترین آن‌ها است، دومین تن جمعی فراوان در اختیار دارد، و در سومی ضعفی است»[۷].

---

۱. «صدق الله و رسوله». ← المسند، ۳۷۱/۱.

۲. در سنن ابوداوود (۲۴۴/۴ و ۲۴۵) بدین ماجرا پرداخته شده است. ولی این روایت را آن جا ندیدم.

۳. «صدق هو من الجان».

۴. «هو من الجن».

۵. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۴۰/۱.

۶. «من قال من الناس انه رآه قبل مصرعه فانه کاذب». ← ابویعلی، المسند، ۳۷۱/۱.

۷. «أما ان خلیلی أخبرنی بثلاثة اخوة من الجن هذا اکبرهم و الثانی له جمع کثیر و الثالث فیه ضعف». ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۴۱/۱.

در ابانه ابن‌بطه است که از کشتهٔ نهروان سخن به میان آمد. سعد بن ابی‌وقاص گفت: او شیطان ردهه است.

ابویعلی در مسند افزوده: شیطان ردهه مردی از بجیله است که او را اشهب یا ابن‌اشهب گویند و نشانی در طایفه‌ای ستمگر است[1].

سید حمیری گفته است:

من آن شیوه را باور دارم که آن وصی در خریبه با آن واگذارندگان داشت و آنان را کشت.

آنچه او در روز نهروان بدان پایبند بود من نیز بدان پایبندم و در صفین نیز دست بیعت در دست او نهاده‌ام.

در این که خون حضوریافتگان در آن رویارویی را بر زمین ریخت و برای خدا عدالت را برپا داشت.

پروردگارا، همهٔ آن خون‌ها بر گردن من باد و کشته شدنی همانند، البته در راه خود، روزی‌ام کن. آمین آمین[2].

همو گفته است:

بیرون‌شدگانی از دین خود که از راه هدایت جدا شدند و از هیچ ستمی بر او دریغ نکردند و حکمیت پیش آوردند.

بر ابن‌خباب که خود را به میدان درافکنده بود تاختند و او را که ریختن خونش بر آنان حرام بود کشتند.

چون هیچ چاره‌ای جز فروغلتیدن بیشتر در ستم و سرکشی نپذیرفتند آن مرد ستبربازو و آن شیر دلیر به پیکارشان شتافت،

---

۱. البته متن مسند ابویعلی (۹۷/۲ و ۱۱۸) چنین است: پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی که از ذوالثدیه یاد کرد فرمود: «شیطان ردهة یحدره رجل من بجیلة یقال له الاشهب او بن الاشهب علامة فی قوم ظلمة»؛ شیطان ردهه است که مردی از بجیله در پی او روان است که او را اشهب یا ابن‌اشهب گویند و نشانه‌ای در طایفه‌ای ستمگر است.

۲.
إنـی أدیـن بـما دان الوصـی بـه	یـوم الخریبة مـن قـتل المخلینا
و مـا بـه دان یـوم النـهر دنت بـه	و بـایعت کـفه کـفی بـصفینا
فی سفک ما سفکت فیها اذا حضروا	و أبـرز الله للـقسط المـوازیـنا
تلک الدماء معاً یا رب فـی عـنقی	ثـم اسـقنی مـثلها آمـین آمـینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۱۸.

و آنان چون عاد و ثمود نابود شدند و گویی شرابی در کام ایشان ریخته شده و همه به خواب رفته‌اند[۱].

خطبهٔ امام حسن علیه السلام دربارهٔ حکمیت و خوارج

محمد بن عبدالله رعینی[۲] به سند خود نقل کرده و گفته است: چون مردم از صفین بازگشتند، دربارهٔ کار داوران به گفت‌وگو پرداختند. برخی گفتند: چرا امیرمؤمنان علیه السلام به یکی از فرزندان خود نمی‌فرماید که در این زمینه سخن گوید؟

امیرمؤمنان علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: ای حسن علیه السلام، برخیز و دربارهٔ آن دو مرد عبدالله بن قیس[۳] و عمرو بن عاص با مردم سخن گوی.

حسن علیه السلام برخاست و فرمود:

«ای مردم، دربارهٔ کار عبدالله بن قیس و عمرو عاص بسیار گفته‌اید. آن‌ها تنها بدان هدف برگزیده شدند که به کتاب خدا داوری کنند. لیکن به هوس خویش بر کتاب خدا حکم کردند. آن‌که چنین باشد نباید حاکم نام گیرد، بلکه محکوم است.

عبدالله بن قیس در این که به عبدالله بن عمر سفارش کرد راه خطا پیمود. او در این کار در سه چیز خطا کرد: در این که پدر او [= عبدالله‌بن عمر] وی را برای چنین کاری نپسندیده بود، در این که پدرش در این عرصه از او نظر نخواسته بود و در این که مهاجران و انصار که حکومت را برای پس از عمر به کسانی سپردند بر او اتفاق نداشتند.

باری، داوری کردن کاری واجب از جانب خداوند است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم سعد را دربارهٔ بنی‌قریظه داور گرفت. او در مورد ایشان به آنچه حکم خدا بود و در آن تردیدی نبود داوری کرد و

۱.

و مارقة فی دینهم فارقوا الهدی	و لم‌یأتلوا بغیاً علیه و حکموا
سطوا بابن خباب و القی بنفسه	و قتل ابن‌خباب علیهم محرم
فلما أبوا فی الغی إلا تمادیا	سما لهم عبل الذراعین ضیغم
فأضحوا کعاد أو ثمود کأنما	تساقوا عقاراً أسکرتهم فنوموا

← همان، ۳۷۲.

۲. در شرح الاخبار ابن‌حیون (۶/۲) روایت از محمد بن علی دغشی نقل شده است.

۳. مقصود ابوموسی اشعری است.

پیامبر صلی الله علیه و آله داوری او را به اجرا گذاشت، در حالی که اگر این داوری با حکم خدا مخالف بود آن را تنفید نمی‌فرمود»[۱].

پس نشست.

خطبهٔ ابن‌عباس

علی علیه السلام به عبدالله بن عباس فرمود: تو برخیز و سخن بگوی.

او برخاست و گفت: ای مردم، حق را کسانی است که به توفیق بدان رسیده‌اند و در میان مردمان نیز کسانی خرسند و کسانی از آن رویگردانند.

اما عبدالله بن قیس فرستاده‌ای از هدایت به سوی گمراهی بود و عمرو بن عاص فرستاده‌ای از گمراهی به سوی هدایت، و چون با یکدیگر گرد آمدند عبدالله از هدایت خویش بازگشت و عمرو بر گمراهی خود استوار ماند.

به خدا سوگند، اگر چنین فرض شود که به کتاب خدا حکم کرده‌اند حقیقت آن است که بر ضد کتاب حکم کرده‌اند. اگر چنین فرض شود که بر پایهٔ آنچه برآن انفاق داشته‌اند داوری کرده‌اند، آن‌ها بر هیچ چیز اساساً اتفاق نداشته‌اند. اگر فرض شود بر پایهٔ آنچه بدان فرستاده شده‌اند داوری کرده‌اند، عبدالله در حالی برانگیخته شده که پیشوایش علی علیه السلام بوده و عمرو در حالی رهسپار شده که پیشوایش معاویه بوده است.

پس از این، چه عیبی دیگر انتظار نتوان داشت؟

مسئله این است که آن‌ها از جنگ خسته شده بودند و ماندن را دوست داشتند و آزموده شدن را از خود راندند، و در این میان، هر یک از طایفه‌ها به آن‌که برانگیخته بود چشم امید داشت[۲].

---

۱. «ایها الناس انکم قد اکثرتم فی امر عبدالله بن قیس و عمرو بن العاص فانما بعثا لیحکما بکتاب الله فحکما بالهوی علی الکتاب و من کان هکذا لم یسم حکما و لکنه محکوم علیه و قد اخطأ عبدالله بن قیس فی أن أوصی الی عبدالله بن عمر فأخطأ فی ذلک فی ثلاث خصال: فی أن أباه لم یرضه لها و فی أنه لم یستأمره و فی انه لم یجتمع علیه المهاجرون و الانصار الذین نفذوها لمن بعده و انما الحکومة فرض من الله و قد حکم رسول الله صلی الله علیه و آله سعداً فی بنی‌قریظة فحکم فیهم بحکم الله لا شک فیه فنفذ رسول الله حکمه و لو خالف ذلک لم یجزه». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۶/۲ و ۷.

۲. ← همان، ۷.

خطبهٔ عبدالله بن جعفر

علی علیه السلام به عبدالله بن جعفر فرمود: تو برخیز و سخن بران.

عبدالله برخاست و گفت: ای مردم، در این مسئله قاعده آن بود که علی علیه السلام نظر دهد و دیگران رضایت دهند. اما شما عبدالله بن قیس را آوردید و گفتید: تنها به همین راضی هستیم، تو نیز او را بپذیر که پسندیدهٔ ما است.

خدای را سوگند، نه ما از دانش آن مرد بهره‌ای جسته‌ایم، نه زمانی که نبوده از او انتظاری داشته‌ایم، نه به او با همهٔ ضعفی که دارد امید بسته‌ایم و در این‌که بتواند بر طرف خود چیرگی یابد طمع نهاده‌ایم. آن دو تن با آنچه کرده‌اند نه عراق را تباه ساختند، نه شام را سامان دادند، نه حق علی علیه السلام را میراندند، نه باطل معاویه را زنده کردند؛ و نه حق به طلسم هیچ افسونگری و دمیدن هیچ شیطانی به ناحق بدل گردد. امروز ما برای علی همانیم که دیروز بودیم[۱].

آن‌گاه نشست.

سید حمیری گفته است:

نابخردی بر علی علیه السلام آشفت و بر او خرده گرفت که خون مردانی از یهود را ریخته است.

اما آن خون‌ها خون بیرون‌شدگان از دین بود و ریختن آن سفارش اکید از سوی خداوند بدان حضرت.

آنان با نفاق خویش پیمان‌های خود شکسته بودند، آن‌سان که زمانی پیشتر غریدند و آذرخش افکندند.

آیا کسی را ناروا گوییم که از نوجوانی نماز گزارده و خدای خویش خشنود ساخته و او را به یگانگی پرستیده است؟

پیش از آن‌که او نماز بگزارد هر روز برگرد بتان می‌چرخیدند و آن‌ها را می‌پرستیدند[۲].

---

۱. ← همان، ۸.

۲.
و اهـوج لاحـی فـی علـی و عابه | بسـفک دمـاء مـن رجـال تـهودوا
وتـلک دمـاء المـارقین و سفکها | مـن الله مـیثاق عـلیه مـؤکد
هـم نکـثوا ایـمانهم بـنفاقهم | کما أبرقوا من قبل ذاک و أرعدوا
أنلحی امرءاً مـا زال مـذ هـو یـافع | یـصلی و یـرضی ربـه و یـوحد

←

ابن‌حجاج گفته است:

بر نهروان بگذرید که آنان چون خرانی بی‌صاحب شمرده شوند.

روزی شاری بودند، اما دست علی علیه‌السلام با ذوالفقار آنان را بدین روز درآورد[۱].

فرمان بازگشت به سوی صفین

نوف بکالی از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که پس از نماز جمعه با صدایی بلند فریاد برآورد: «جهاد جهاد ای بندگان خدا، زنهار که من امروز اردو می‌زنم. هر کس می‌خواهد به سوی خدا سفر کند بیرون آید»[۲].

نوف گفته است: علی علیه‌السلام پرچمی برای حسین علیه‌السلام در فرماندهی ده هزار تن، برای قیس بن سعد در فرماندهی ده‌هزار تن، برای ابوایوب انصاری در فرماندهی ده‌هزار تن و برای فرماندهانی دیگر در شمارهایی دیگر بست و آهنگ بازگشت به صفین داشت.

شهادت علی علیه‌السلام

اما آن جمعه به جمعهٔ دیگر نرسید که ابن‌ملجم ملعون بر او ضربت زد و آن لشکرها بازگشتند[۳].

آنچه دربارهٔ بیعت با امیرمؤمنان علیه‌السلام رسیده است

آزمودنی بر ادعای بیعت

ابوبصیر از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مهاجران و انصار و دیگر

→

و قد کانت الاوثان قبل صلاته   یطاف بها فی کل یوم و تعبد

← دیوان السید الحمیری، ۱۵۶ و ۱۵۷.

۱. مروا الی النهروان یعدون   مثل حمار بلا مکاری

کانوا شراة فصبحتهم   کف علی بذی الفقار

۲. «الجهاد الجهاد عباد الله ألا و انی معسکر فی یومی هذا فمن أراد الرواح الی الله فلیخرج». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۸۲.

۳. ← ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۰/۱۰۰.

کسان نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: خدای را سوگند، تو امیرمؤمنانی و، خدای را سوگند، تو پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته‌ترین کسانی. دست خود پیش‌آور تا با تو بیعت ببندیم که به خدا سوگند در پیشگاه تو جان فدا کنیم.

علی علیه السلام فرمود: «اگر راست می‌گویید فردا سر تراشیده نزد من آیید»[۱].

علی علیه السلام سر تراشید و سلمان سر تراشید، مقداد سر تراشید و ابوذر سر تراشید و جز این‌ها کسی دیگر سر نتراشید. پس این سه تن بازگشتند.

پس از آن، مردمان دیگر بار به حضور امیرمؤمنان علیه السلام آمدند و همان سخن پیشین تکرار کردند و علی علیه السلام نیز همان پاسخ را داد. اما باز هم جز آن سه تن کسی دیگر سر نتراشید[۲].

همچنین، ابوجعفر طوسی در کتاب اختیار الرجال از این یاد کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، همهٔ مردم اهل ارتداد شدند جز سه تن: سلمان، ابوذر و مقداد»[۳].

در معرفة الرجال کشی در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است. چندی بعد، ابوسنان، عمار، اشتر و ابوعمرو نیز سر تراشیدند و بدین‌سان شمار ایشان به هفت تن رسید[۴].

سید حمیری گفته است:

علی علیه السلام ، ابوذر، مقداد، سلمان

عمار، عبدالله و عبسی با هم برادرند

خوانده شدند، دانشی بدیشان سپرده شد و آن را ادا کردند و خیانت نورزیدند.

پروردگار جبرئیل بر آنان درود فرستد که جماعتی بودند متمایز از دیگر مردمان.

خدای صاحب عزت را بر همان آیینی پرستم که آنان پرستیدند[۵].

---

۱. «ان کنتم صادقین فاغدوا علی محلقین».

۲. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۸۲؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۸ و ۳۹.

۳. «کان الناس اهل ردة بعد النبی الا ثلاثة سلمان و ابوذر و المقداد». ← اختیار معرفة الرجال، ۲۶/۱ و ۲۷.

۴. شیخ طوسی روایت را در گزیده خود آورده است: ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۵۲/۱. البته در این گزارش به جای ابوعمرو، ابوعمره آمده است.

۵. علی و أبوذر و مقداد و سلمان   و عمار و عبدالله و العبسی اخوان

←

ابن‌حماد گفته است:

مولای من آن امام، دست خود گشود، آن‌گاه که در پاسداری از حقوق او جماعتی بس اندک بودند.

مقداد از او پیروی می‌کرد، عمار بندهٔ او بود، سلمان در سلم با او بود،

و آن راستگوی یعنی جندب، پیوسته آنچه را خواست او بود به انجام رساند[1].

هجوم برای بیعت

در جمل انساب الاشراف است که شعبی در روایتی گفته است: چون عثمان کشته شد مردم به علی علیه السلام روی آوردند تا با او بیعت کنند. مردم به سوی او هجوم آوردند و دست او را کشیدند. او دست خویش عقب کشید. اما دست او را به سوی خود گشودند. او دست خود جمع کرد. لیک سرانجام با او بیعت کردند[2].

نخستین بیعت‌کننده

در دیگر کتاب‌های تاریخ است که نخستین کسی که با او بیعت کرد طلحة بن عبیدالله بود که یکی از انگشتانش در نبرد احد جراحت دیده و فلج شده بود.

چون طلحه در حال بیعت کردن بود، مردی عرب این صحنه را دید و گفت: آغاز این کار یک دست فلج است و فرجامی ندارد.

←

دعوا فاستودعوا علماً فأدوه و ما خانوا　　　فصلی رب جبریل علیهم معشراً بانوا

أدین الله بالدین الذی کانوا به دانوا

← دیوان السید الحمیری، ۴۱۱.

۱. فکف مولای الامام کفه　　　إذ قل فی حقوقه أعوانه

یتبعه مقداده و عبده　　　عماره و سلمه سلمانه

و الصادق اللهجة أعنی جندبا　　　فلم‌یزل لطوعه إتیانه

۲. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲/۲۰۶.

سپس دیگرمردم با او بیعت کردند[۱].

روایت شده که آن مرد عبید بن ذؤیب[۲] بود که گفت: دستی فلج و بیعتی که فرجام ندارد.

همین مقصود برقی است که در شعر خود می‌گوید:

آن‌که به نیرنگ‌آنان اطمینان داشت آن‌گاه بدین‌یقین رسید که نخستین‌آن‌ها دستی فلج به‌سوی او گشود[۳].

رد پیشنهاد ابقای معاویه

جمیلة بن سحیم از پدر خود روایت کرده که گفته است: چون مردمان با علی علیه‌السلام بیعت کردند، مغیرة بن شعبه نزد آن حضرت آمد و گفت: معاویه کسی است که خود می‌دانی. کسانی که پیش از تو بودند او را زمامدار شام کردند، تو نیز او را بر این سمت بگمار تا ریسمان‌های اسلام استوار گردد. آن‌گاه اگر خواستی او را برکنار کن.

امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: ای مغیره، آیا زنده بودن مرا در فاصلهٔ میان این زمان تا به کارگماری یا برکناری او برایم تضمین می‌کنی؟

گفت: نه.

فرمود: «هرگز مباد خداوند از من در این‌باره بازخواست کند که او را به مدت یک شب بر تنها دو تن از مسلمانان گمارده باشم، و هرگز من از گمراهان یاوری نمی‌گیرم»[۴].

چون با علی علیه‌السلام بیعت کردند خزیمة بن ثابت شعری بر زبان راند:

آن‌گاه که ما با علی علیه‌السلام بیعت کنیم در برابر آن فتنه‌ها که از آن‌ها بیم داریم ابوالحسن علیه‌السلام ما را بسنده است.

---

۱. ← ضبی، الفتنة و وقعة الجمل، ۹۴؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۲۰۹/۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۶۹۷/۲ و ۷۰۱؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۱۷۸/۲؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۳۶/۲.

۲. در تاریخ الامم و الملوک (۶۹۷/۲) این نام حبیب بن ذؤیب روایت شده است.

۳. و لقد تیقن من تیقن غدرهم — اذ مد اولهم یداً شلاءاً

۴. «لایسألنی الله عن تولیته علی رجلین من المسلمین لیلة سوداء ابدا ﴿وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾». ← طوسی، الامالی، ۸۷.

در این متن بخش پایانی آیهٔ ۵۱ سورهٔ کهف اقتباس شده است.

ما او را سزاوارترین مردم به مردم یافتیم، که او آگاه‌ترین قریش به کتاب و به سنت است،
و چون روزی او بر شتران چابک نشیند قریش نتواند به گرد راه او رسد.
هر آنچه خیر در یکایک آنان باشد در او هست و آنچه از حسن در او هست در همهٔ آنان نیست.
وصی پیامبر صلی الله علیه و آله از میان همهٔ خاندان وی و سوار میداندار او از گذشته‌های دور،
و به خدای صاحب منت‌ها سوگند، نخستین کس از میان مردمان، به استثنای مهتر بانوان، که نمازگزارد،
و یل دلیر طایفه در هر نبرد و همو که جان هر دلاور از ترس به لب می‌رساند.
همو که چون انگشت تا شود نماد نام او گردد و امام مردمان و امام من است تا جامهٔ کفن بر من پوشند[۱].

ابوالعباس ابن‌عطیه نیز گفته است:
علی علیه السلام را برترین کسی دیدم که بر این شنزار گام نهاده و همو را بزرگوارترین بندگان خدا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم.
وصی مرتضی، عموزاده و سوار نامدار او در هر عرصه،
که خدای رحمان او را از برترین خاندان برگزیده است تا پاک‌ترین مولود باشد و صاحب پاکیزه‌ترین ولادتگاه.

۱.

اذا نحن بایعنا علیاً فحسبنا	أبوحسن مما نخاف من الفتن
وجدناه اولی الناس بالناس انه	اطب قریش بالکتاب و بالسنن
و ان قریشا لاتشق غباره	اذا ما جری یوما علی ضمر البدن
ففیه الذی فیهم من الخیر کله	و ما فیهم مثل الذی فیه من حسن
وصی رسول الله من دون اهله	و فارسه قد کان فی سالف الزمن
و اول من صلی من الناس کلهم	سوی خیرة النسوان و الله ذوالمنن
و صاحب کبش القوم فی کل وقعة	یکون لها نفس الشجاع لذی‌الذقن
فذاک الذی تثنی الخناصر باسمه	امامهم حتی اغیب فی الکفن

ابن‌اعثم در الفتوح (۴۵۱/۲) مطلع این شعر را روایت کرده است. برای متن ← مفید، الفصول المختارة، ۲۶۷؛ همچنین برای چند بیتی از آن ← خوارزمی، المناقب، ۵۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۶۱/۱.

ماکه با علی علیه السلام بیعت کرده‌ایم، ما را پس از محمد صلی الله علیه و آله بیعت با او بسنده است[۱].

نمونه‌هایی از شوخی امیرمؤمنان علیه السلام

در روز فتح مکه و زمانی که به او خبر رسید ام‌هانی حارث بن هشام، قیس بن سائب و گروهی از مخزومیان را پناه داده است، در حالی که نقاب زده بود بر در سرای او رفت و بانگ برآورد: کسانی‌راکه پناه داده‌اید بیرون کنید.

آن پناه‌گرفتگان از بیم او یک به یک چون هوبره از آن خانه بیرون آمدند.

در این هنگام ام‌هانی بیرون آمد و بی‌آن‌که علی علیه السلام را شناخته باشد گفت: ای بندهٔ خدا، من ام‌هانی‌ام، عموزادهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام. از سرای من برو.

علی علیه السلام فرمود: آنان را بیرون کنید.

ام‌هانی گفت: خدای را سوگند، شکایت تو نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهم برد.

پس علی علیه السلام کلاه‌خود و نقاب برداشت و ام‌هانی او را شناخت. دوان دوان در پی او روان شد و با او همراه شد و گفت: فدایت شوم، به خداوند سوگند خورده‌ام که شکایت تو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برم.

علی علیه السلام فرمود: برو و سوگند خود اداکن. رسول خدا در بالای این دره است.

ام‌هانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای ام‌هانی، آمده‌ای تا از علی علیه السلام شکایت کنی. او دشمن خدا و دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله را ترسانده است. خداوند تلاش علی علیه السلام را پاداش دهاد. اینک من هر کس راکه ام‌هانی پناه داده است به واسطهٔ نسبت او با علی بن ابی‌طالب علیه السلام، پناه دادم»[۲].

۱.

رأیت علیاً خیر من وطأ الحصی	وأکرم خلق الله من بعد أحمد
وصی رسول المرتضی و ابن‌عمه	و فارسه المشهور فی کل مشهد
تخیره الرحمن من خیر اسرة	لأطهر مولود و أطیب مولد
اذا نحن بایعنا علیاً فحسبنا	ببیعته بعد النبی محمد

۲. «انما جئت یا امهانی تشکین علیاً فانه أخاف أعداءالله و أعداء رسوله شکر الله لعلی سعیه، و أجرت من أجارت امهانی لمکانها من علی بن ابی‌طالب».

برای متن با تفاوت‌هایی ← مفید، الارشاد، ۱۳۷/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۲۲۴/۱. در این دو منبع بخشی از این سخن از فاطمه علیها السلام نقل شده است.

از امیرمؤمنان علیه‌السلام دربارهٔ مردی پرسیدند. فرمود: دیشب مرده است.

چون بی‌تابی آن پرسش‌کننده را دید خواند: ﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾[1].

مردی در حالی که دستار خود بر گردن گوساله‌ای آویخته بود نزد آن حضرت آمد. امیرمؤمنان علیه‌السلام به او فرمود: یکی از این سه احمق است.

آن مرد گفت: من و گوساله‌ام که نه[2].

علی علیه‌السلام یک بار پس از آن‌که یکی از کنیزان حضرت او را وضو داد، برای برخاستن به او تکیه زد. پس او را گفت: به پا، که باد نرانی[3].

مردی به علی علیه‌السلام گفت: فلان کس با خواب دیدن مادر من محتلم شده است.

فرمود: «او را در خورشید بایستانید و بر سایه‌اش حد زنید»[4].

در نزهة الابصار است که فرمود: «رستگار کسی که تخلیه‌گاهی دارد که هر روز بر آن تخلیه کند»[5].

روایت شده که در ادامه فرموده است: «تا آن شور شهوت بخوابد»[6].

همچنین فرموده است: «رستگار کسی که زنبیلی داشته باشد که هر روز یک بار از آن بخورد»[7].

---

۱. زمر / ۴۲: خدا روح مردم را در هنگام مرگشان به تمامی بازمی‌ستاند و نیز روحی را که در موقع خوابش نمرده است قبض می‌کند. برای روایت ← ابن‌قتیبه، تأویل مختلف الحدیث، ۲۹۵.

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۰/۴۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۷۲/۲. در این دو منبع نام آن مرد عقیل روایت شده است.

۳. ← راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۳۴۷/۱. دولابی در الکنی و الاسماء (۵۴۹/۲) نام این کنیز را زبراء روایت کرده و او را کنیز همسر امام علیه‌السلام معرفی کرده است.

۴. «اقیموه فی الشمس و اضربوا ظله الحد». برای مضمون ← راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۳۴۷/۱؛ کلینی، الکافی، ۲۶۳/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۷۲/۴.

۵. «افلح من کان له مزخة یزخها فی کل یوم مرة».

۶. «حتی تنام الفخة».

در المزهر فی علوم اللغة و الادب سیوطی (۲۸۱/۲) به نقل از ابن‌درید چنین بیتی از علی علیه‌السلام روایت شده است:

افلح من کان له مزخة   یزخها ثم ینام الفخة

۷. افلح من کان له قوصرة   یأکل منها کل یوم مرة

←

امیرمؤمنان علیه السلام یک بار زمانی که بر فراز منبر رفت و مردم به ستایش او و دعا برایش پرداختند فرمود: «حبقة حبقة تموت عنی بقة»[۱] ـ و مقصود او نهی ستایشگران بود.

مردی از بکر بن وائل به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: نه به برابری تقسیم کردی و نه میان رعیت عدالت ورزیدی.

امیرمؤمنان علیه السلام از او پرسید: وای بر تو! چرا؟

گفت: چون آنچه را در لشکر بود قسمت کردی، ولی اموال، زنان و کودکان را واگذاشتی.

فرمود: «ای مردم، هر کس زخمی دارد آن را به روغن درمان سازد»[۲].



←

← بخاری، التاریخ الکبیر، ۳۰/۷؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۸۰/۴۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۳۵/۲؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۴۲۸.

ابن‌منظور در لسان العرب (۱۰۴/۵) از این یاد کرده که برخی گفته‌اند قوصره کنایه از زن است.

۱. این عبارت را در متون نیافتم. اما در جمهرة الامثال عسکری (۳۶۳/۱) این عبارت آمده است: «حبقة حبقة ترق عین بقة». عسکری در ادامه توضیح داده که این سخن را هنگامی می‌گویند که کسی بخواهد تکبر ورزد. او می‌افزاید: این مثل از آن علی علیه السلام است که به گاه رفتن بر منبر فرمود و مقصود وی سفارش خود به تواضع بود.

۲. «ایها الناس من کانت به جرحة فلیداوها بالسمن». ← طبرسی، الاحتجاج، ۲۴۶/۱؛ علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۲۰۸.

بخش ۱۱

مناقب مربوط به آخرت

فصل ۱

محبت امیرمؤمنان علیه السلام

گواه‌هایی قرآنی

خداوند فرمود: ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ ٱللهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾[1] و این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام است[2].

در تفسیر ثعلبی و سدی از ابومالک از ابن‌عباس روایت شده که دربارهٔ ﴿وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾[3] گفته: مقصود دوستی با خاندان محمد صلی الله علیه و آله است[4].

حسن بن علی علیه السلام نیز فرموده است: «حسنه حجت اهل بیت است»[5].

---

۱. توبه / ۱۶: و غیر از خدا و فرستادهٔ او و مؤمنان محرم اسراری نگرفته‌اند.

۲. کلینی در الکافی (۴۱۵/۱) از امام باقر علیه السلام روایت کرده که مقصود از مؤمنین ائمه علیهم السلام است. همچنین ← قمی، تفسیر القمی، ۲۸۳/۱.

۳. شوری / ۲۳: و هر کس نیکی‌ای به جای آورد برای او در ثواب آن خواهیم افزود.

۴. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۳۱۴/۸.

۵. «الحسنة حب اهل البیت علیهم السلام».

عین متن را در منابع نیافتم، هر چند این مضمون در برخی منابع آمده است. از آن جمله ← مفید، الارشاد، ۸/۲.

محبت علی علیه‌السلام حسنه است

ابوتراب در حدائق و خوارزمی در اربعین به سند خود از انس آورده‌اند و دیلمی نیز در فردوس[۱] از معاذ و جماعتی، از ابن‌عمر نقل کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «دوستی با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام حسنه‌ای است که با وجود آن هیچ سیئه‌ای زیان نرساند و دشمنی با او سیئه‌ای که با وجود آن هیچ حسنه‌ای سود نرساند»[۲].

شاعر گفته است:

در حدیثی صحیح از راویان گفته آمده است
که محبت آن علی علیه‌السلام هدایتگر از والاترین دادوستدها برای تاجران است،
و هر که بدین محبت آراسته باشد هیچ سیئه‌ای زیانش نرساند[۳].

دشمن علی علیه‌السلام محروم از بوی بهشت

در کتاب ابن‌مردویه به سند از زید بن علی از پدرش علیه‌السلام، از جدش علیه‌السلام، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرموده است: «ای علی، اگر بنده‌ای از بندگان خدا به عمری چون عمر نوح علیه‌السلام خدا را بپرستد و ثروتی چون کوه احد از طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند و عمر او آن اندازه دراز باشد که هزار حج باپای پیاده بگزارد و آن‌گاه مظلومانه میان صفا و مروه کشته شود ولی تو را، ای علی، دوست نداشته باشد، هرگز نه بوی بهشت را احساس کند و نه بدان درآید»[۴].

در تاریخ نسائی و شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله[۵] آمده ـ و متن حاضر متن همین اثر اخیر است ـ که

---

۱. ← ۱۴۲/۲.

۲. «حب علی بن ابی‌طالب حسنة لاتضر معها سیئة و بغضه سیئة لاتنفع معها حسنة».

۳.
و قد أتت الروایة فی حدیث — صحیح عن ثقات محدثینا
بأن محبة الهادی علی — أجل تجارة للتاجرینا
و لیس تضر سیئة بخلق — یکون بها من المتخلقینا

۴. «یا علی لو ان عبداً عبد الله مثل ما دام نوح فی قومه، و کان له مثل جبل احد ذهبا فأنفقه فی سبیل الله، و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه، ثم قتل بین الصفا و المروة مظلوما، ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة و لم یدخلها».
← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۷۳.

۵. ← ۳۳۲/۵.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اگر بنده‌ای هزارسال و سپس هزار سال دیگر خدای تعالی را میان رکن و مقام عبادت کند، ولی ما خاندان را دوست نداشته باشد خداوند او را به روی در آتش درافکند»[۱].

در مقصورهٔ عبدی است:

اگر بنده‌ای با همهٔ اعمال نیک و تقوای همهٔ مردمان خدای را دیدار کند،
ولی دوستدار علی علیه‌السلام نباشد، تمامی اعمال او بی‌اثر گردد و به شعله‌های دوزخ درافکنده شود[۲].

شاعر گفته است:

دشمنی با او کسانی را به جهنم برد و به ولای او گناهان بزرگ بخشوده شود.
آن پیامبر هشداردهندهٔ تهامی بارها برفراز منبر دربارهٔ او چنین گفت:
اگر هیئت‌های حاجیان هزار سال به حج و عمره و سعی صفا و مروه توفیق یابند،
و نمازگزاردن‌هایشان آنان را چون کمان خم کند و از روزه‌داری چون تیر باریک اندام شوند،
اما خدای را با دشمنی علی علیه‌السلام ملاقات کنند، به روی در آتش افکنده شوند[۳].

بحتری همین مضمون را به دیگران نسبت داده و به ناروا در ستایش ایشان گفته است:

آن‌که با شما مخالفت ورزد خدای را نافرمانی کند و آن‌که حق شما انکار کند با گناه هماغوش گردد،
و آن‌که ولایت شما را مقدم ندارد مسلمان نیست، هرچند نماز بگزارد و روزه بگیرد[۴].

---

۱. «لو ان عبدا عبدالله تعالی بین الرکن والمقام الف عام ثم الف عام ولم یکن یحبنا أهل البیت لأکبه الله علی منخره فی النار».

۲. لو ان عبدا لقی الله بأعمال جمیع الخلق برا وتقی
و لم یکن والی علیا حبطت اعماله و کب فی نار لظی

۳. بغضه یدخل الجحیم و یمحی بولاه کبائر الأوزار
هکذا منذر التهامی عنه قال فوق الأعواد غیر مرار
لو وفود الحجیج بالسعی فازوا الف عام بالحج و الاعمار
و حنتهم صلاتهم کالحنایا و بقوا بالصیام کالأوتار
و لقوا الله مبغضین علیاً لأکبت وجوههم فی النار

۴. مخالف أمرکم لله عاص و منکر حقکم لاق أثاما

←

دوستدار علی علیه السلام ثابت‌قدم است

حسان بن سدیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «هرگز نشود که خداوند محبت علی علیه السلام را در دل کسی استوار سازد و او به لغزشی در افتد و خدای او را بر راه ندارد و او را گام استوار دیگری نیز ندهد»[۱].

محبت علی علیه السلام گناه را محو می‌کند

در فردوس والرسالة القوامیه[۲] است که ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «محبت علی بن ابی‌طالب علیه السلام گناه را می‌خورد، آن‌سان که هیزم آتش را»[۳].

محبتی که واجب است

درکتاب خطیب خوارزمی[۴] و شیرویه دیلمی[5] از جابربن عبدالله روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «جبرئیل از جانب خداوند برگی از درخت آس نزد من آورد که با رنگی سفید بر آن نوشته بود: محبت علی بن ابی‌طالب علیه السلام را بر خلق خویش واجب گردانیده‌ام. این را از سوی من ابلاغ کن»[۶].

دوستدار علی علیه السلام نیکبخت است

در معجم طبرانی به سند وی از فاطمه علیها السلام روایت شده که فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

→

ولیس بمسلم من لم یقدم ولایتکم و لو صلی و صاما

→ دیوان البحتری، ۲۰۱۰/۳.

۱. «ما ثبت الله حب علی فی قلب أحد فزلت له قدم إلا ثبتها الله، و ثبت له قدم اخری». → طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۲۰۰. همچنین با اندکی تفاوت → طوسی، الامالی، ۱۳۳؛ ابن‌بابویه، فضائل الشیعة، ۶.

۲. مقصود الرسالة القوامیة سمعانی است.

۳. «حب علی بن ابی‌طالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب». → الفردوس، ۱۴۲/۲.

۴. → المناقب، ۶۶.

۵. خبر را در الفردوس نیافتم.

۶. «جاءنی جبرئیل من عند الله بورقة آس خضراء مکتوب فیها ببیاض: انی افترضت محبة علی بن ابی‌طالب علی خلقی فبلغ ذلک عنی». نیز → طوسی، الامالی، ۶۱۹.

«خداوند تعالی به همهٔ شما عموماً و به علی علیه‌السلام به طور خاص مباهات ورزیده و همهٔ شما را عموماً و علی علیه‌السلام را به طور خاص آمرزیده است. من فرستادهٔ خداوند سوی شما هستم، نه از طایفهٔ خویش بیم می‌برم و نه از خویشاوندان هواداری می‌کنم. این جبرئیل است که مرا از این می‌آگاهاند: نیکبخت، نیکبخت واقعی کسی است که علی علیه‌السلام را در دوران زندگی‌اش و پس از مرگش دوست بدارد و تیره‌بخت. واقعاً تیره‌بخت کسی است که علی علیه‌السلام را در دوران زندگی‌اش و پس از مرگش دشمن دارد»[1]

شاعر .گفته است:

اگر به بهشت و خوشی‌هایش طمع بسته‌ای بر آیین محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استوار باش،

و محبت خویش را به امام مرتضی علیه‌السلام شیرخدا و آن هاشمی مهتر روادار[2].

رکن دین

حذیفة بن یمان در روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که فرمود: «خداوند پنج چیز بر مردم واجب ساخت، چهارتا را گرفتند و یکی را وانهادند»[3].

در این‌باره پرسیدند.

فرمود: نماز، روزه، زکات و حج».

گفتند: آن یکی که وانهاده‌اند کدام است؟

فرمود: ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

پرسیدند: این از جانب خداوند واجب است؟

فرمود: آری، خداوند فرموده است: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾[4].

---

۱. «ان الله تعالی باهی بکم و غفر لکم عامة، و لعلی خاصة، و انیّ رسول الله الیکم غیر هائب لقومی و لا محاب لقرابتی هذا جبرئیل یخبرنی ان السعید کل السعید من أحب علیا فی حیاته و بعد موته، و ان الشقی کل الشقی من أبغض علیا فی حیاته و بعد موته». ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۱۵/۲۲.

۲. إن کنت تطمع فی الجنان و طیبها — فاثبت علی دین النبی محمد

و امنح ودادک للامام المرتضی — أسد الاله الهاشمی السید

۳. «ان الله فرض علی الخلق خمسة فاخذوا أربعة و ترکوا واحدا».

۴. در مناقب این مقدار از آیه آمده و این مقدار مشترک است میان آیه‌های زیر: انعام / ۱۴۴، اعراف / ۳۷، یونس / ۱۷ و

←

ای کسی که مرا بر محبت علی علیه السلام می‌نکوهی، نکوهش از من بدار و مرا ملامت مکن.

محبت او چون نماز واجب است. اگر نماز را واگذارم چه کسی را به جای من کیفر دهند؟[1]

اگر همه دوستدار علی علیه السلام بودند

در روضة الواعظین در روایتی آمده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از یاران خویش پرسید: کدام یک از شما همهٔ روزگار را روزه‌دار است، شب را زنده می‌دارد و هر روز قرآن را ختم می‌کند؟

سلمان گفت: من، ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

یکی خشمگین شد و گفت: سلمان مردی از فارسیان است. دوست دارد به ما جماعت قریش فخر بفروشد، در حالی که در همهٔ این لاف‌زنی‌ها دروغ می‌گوید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فلانی، لختی درنگ! تو را با مانند لقمان حکیم چه کار؟ از او بپرس تا خود با تو بازگوید.

آن مرد به سلمان گفت: بیشتر روزها تو را دیده‌ام که غذا می‌خوری و بیشتر شب‌ها را نیز می‌خوابی و بیشتر وقت‌ها خاموش!

سلمان گفت: نه چنان است که تو می‌پنداری.

من در هر ماه سه روز روزه می‌گیرم و خداوند فرموده است: ﴿مَنْ جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾[2]. ماه‌های رجب و شعبان را هم به رمضان پیوند می‌دهم. این روزهٔ همه عمر است.

←

کهف / ۱۵: پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدای بندد؟

در منابع نیز قرینه‌ای نیافتم که یکی از این آیه‌ها را معین کند.

روایت حاضر را شیخ مفید در الامالی (۱۳۹) آورده، با این تفاوت که سخن نه از پیامبر صلی الله علیه و آله، بلکه از ابوسعید خدری است.

۱. لائمی فی محبتی لعلی ... کف عنی الملام لاتعذلنی

حبه کالصلاة فرض فهل لی ... إن ترکت الصلاة من یجز عنی

۲. انعام / ۱۶۰: هرکس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که می‌فرماید: «هرکس با وضو بخوابد گویی شب را زنده داشته است»[۱] و من شب را با وضو می‌خوابم.

همچنین از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که به علی علیه‌السلام می‌فرمود: «ای ابوالحسن، حکایت تو در امت من حکایت ﴿قُلْ هُوَ ٱللهُ اَحَدٌ﴾[۲] است. هرکس این سوره را یک بار بخواند ثلث قرآن را خوانده است، هرکس آن را دوبار بخواند دو سوم قرآن را خوانده است و هرکس آن را سه بار بخواند قرآن را ختم کرده است. هرکس تو را به زبان دوست بدارد ثلث ایمانش کامل شده است، هرکس تو را به زبان و دل دوست بدارد دو سوم ایمانش کامل شده است و هرکس تو را به زبان و دل دوست بدارد و به دست یاری برساند همهٔ ایمانش کامل شده است. ای علی علیه‌السلام، سوگند به آن‌که مرا به حق برانگیخته است، اگر زمینیان به اندازهٔ آسمانیان تو را دوست داشتند هیچ‌کس به آتش کیفر نمی‌دید»[۳] ـ این در حالی است که من هر روز سه بار ﴿قُلْ هُوَ ٱللهُ اَحَدٌ﴾ را می‌خوانم.

راوی گوید: پس از این سخنان، آن مرد خاموش شد و برخاست، گویی سنگی در دهانش نهاده‌اند.

محبتی که یهودی را سودمند افتد

ابن‌عباس گفته است: مردی یهودی علی علیه‌السلام را بسیار دوست داشت، اما به اسلام نگرویده بود.

ابن‌عباس گوید: خداوند ـ تبارک و تعالی ـ او را می‌فرماید: از بهشت من تو را بهره‌ای نیست. اما ای آتش، او را میازار[۴].

---

۱. «من بات علی طهر فکانما احیی اللیل».

۲. اخلاص / ۱: بگو: او است خدای یگانه.

۳. «یا اباالحسن مثلک فی امتی مثل قل هو الله أحد فمن قرأها مرة فقد قرأ ثلث القرآن، و من قرأها مرتین فقد قرأ ثلثی القرآن، و من قرأها ثلاث مرات فقد ختم القرآن کله فمن أحبک بلسانه فقد کمل له ثلث الایمان، و من أحبک بلسانه و قلبه فقدکمل له ثلثا الایمان، و من أحبک بلسانه و قلبه و نصرک بیده فقد استکمل الایمان، و الذی بعثنی بالحق نبیا، یا علی لو أحبک أهل الأرض کمحبة أهل السماء لما عذب أحد بالنار». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۸۱.

۴. خبر را در منابع نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۵۸/۳۹) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

برائت از دوزخ

در فضائل[۱] احمد و فردوس[۲] دیلمی است که عمر گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «محبت علی علیه السلام برائت از دوزخ است»[۳].

سروده‌اند:

محبت علی علیه السلام سپر مردمان است. پروردگارا، به این محبت گناهانم فروریز.

حتی اگر کافری ذمی محبت او در دل گیرد در دوزخ از آتش ایمن باشد[۴].

تقرب به ولایت علی علیه السلام

در فردوس دیلمی است که ابوصالح گفته است: ابن‌عباس در دم مرگ گفت: خداوندا، به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام به درگاه تو تقرب می‌جویم[۵].

برترین عمل

در حلیة الاولیاء است، که یحیی بن کثیر ضریر گفته است: زبید بن حارث را در خواب دیدم. از او پرسیدم: ای ابوعبدالرحمن، به چه درآمدی؟

گفت: به رحمت خداوند.

پرسیدم: کدام عمل را برتر یافتی؟

گفت: نماز و محبت علی بن ابی‌طالب علیه السلام[۶].

---

۱. خبر را در فضائل الصحابة نیافتم.

۲. ← ۱۴۲/۲.

۳. «حب علی براءة من النار».

۴. حب علـی جـنة للـوری — احـطط بـه یـا رب أوزاری
لو ان ذمـیاً نـوی حـبه — حـصن فـی النـار مـن النـار

۵. به رغم جست‌وجو در الفردوس این خبر را نیافتم. هر چند این خبر در فضائل الصحابة (۶۶۲/۲) آمده است.

۶. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۲/۵.

محبت علی علیه‌السلام، معیار خشنودی خدا

یک بار جبرئیل بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند علی اعلی بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر رحمت من و علی علیه‌السلام برپادارندهٔ حجت من است، هرکس را که ولایتش بپذیرد کیفر ندهم، هر چند مرا نافرمانی کند و هر کس را که دشمنش بدارد رحمت نکنم، هرچند از من فرمان برد»[1].

محبت او بر هر کس که حق را پذیرفته باشد و در آن چانه نزند واجب است.

فردا دوستدارانش به او رهایی می‌یابند؛ چه او را به ولایت گرفته‌اند و او ذخیرهٔ دوستداران است[2].

بهشت جاودان

در حلیة الاولیاء[3]، فضائل[4] احمد و خصائص نطنزی است که زید بن ارقم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرموده است: «هر کس دوست دارد چون من بزید و چون من بمیرد و در بهشت جاودانی که پروردگارم ـ عزّ و جلّ ـ مرا وعده داده و درختانش به دست خویش کاشته است جای گیرد، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را به ولایت گیرد؛ او شما را از هدایت بیرون نبرد و به گمراهی در نیاورد»[5].

در روایت ابن‌عباس و ابوهریره است: «هرکس دوست دارد چون من بزید و چون من بمیرد و به بهشت عدن که سرای من است و پروردگارم درختانی از آن را کاشته و سپس فرموده است بشو و شده است در آید، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و سپس اوصیایی را که از فرزندان اویند به ولایت گیرد، چه، آنان عترت من هستند و از طینت من آفریده شده‌اند»[6].

---

۱. «محمد نبی رحمتی، و علی مقیم حجتی، لاعذب من والاه و ان عصانی، ولارحم من عاداه و ان اطاعنی». ← ابن‌بابویه الخصال، ۵۸۳؛ همو، الامالی، ۷۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۹.

۲.
حبه فرض علی کل امرء … عرف الحق علی غیر جدال
و به ینجو موالیه غداً … إذ ولاه عدة للمتوال

۳. ← ۳۴۹/۴ و ۳۵۰.

۴. ← فضائل الصحابة، ۶۶۴/۲، با تفاوت.

۵. من أحب أن یحیی حیاتی، و یموت موتتی، و یسکن جنة الخلد التی وعدنی ربی عزّ و جلّ غرس قضبانها بیده، فلیتول علی بن ابی‌طالب فانه لم‌یخرجکم من هدی، و لن‌یدخلکم فی ضلالة».

۶. «من سره ان یحیا حیاتی و یموت میتتی، و یدخل جنة عدن منزلی منها غرسه ربی، ثم قال له کن فیه فکان، فلیتول

←

عبدالله بن موسی گفته است: دو تن بر سر مسئله امامت نزاع داشتند. آن‌ها به داوری شریک بن عبدالله رضایت دادند و نزد او رفتند.

شریک بن عبدالله گفت: اعمش، از شقیق، از سلمه، از حذیفه‌یمان برایم نقل کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند ـ عزّ و جلّ ـ علی علیه‌السلام را شاخه‌ای از درخت بهشت آفرید. هرکس بدو چنگ زد از بهشتیان شد»[1].

مرد این سخن را گران یافت و گفت: این حدیثی است که تاکنون نشنیده‌ایم. نزد ابن‌دراج برویم.

پس نزد ابن‌دراج رفتند و داستان خود با او باز گفتند.

گفت: آیا از این در شگفت می‌شوید؟ اعمش، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری برایم نقل کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند شاخه‌ای از نور بیافرید و آن را در پایین عرش آویخت، به گونه‌ای که جز دست علی علیه‌السلام و شیعیانش که او را به ولایت گیرند بدان نرسد»[2].

مرد گفت: این که همانند آن دیگری است! نزد وکیع رویم.

به حضور وکیع رفتند و داستان خود با او باز گفتند.

وکیع گفت: آیا از این در شگفت می‌شوید؟ اعمش، از ابوصالح، از ابوسعید خدری برایم روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ارکان عرش چنان است که جز دست علی علیه‌السلام و شیعیانش که او را به ولایت گیرند بدان نرسد»[3].

راوی گوید: پس آن مرد به ولایت علی علیه‌السلام اعتراف کرد[4].

→

علی بن ابی‌طالب ولیاً، ثم الأوصیاء من ولده فانهم عترتی خلقوا من طینتی». برای متن عیناً یا با تفاوت‌هایی ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۸۶/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۰/۴۲؛ کلینی، الکافی، ۲۰۸/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۱؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۳۵۹؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۳۰؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۴۲؛ طوسی، الامالی، ۵۷۷.

۱. «ان الله عزّ و جلّ خلق علیا قضیبا من الجنة فمن تمسک به کان من اهل الجنة».

۲. «ان الله خلق قضیبا من نور فعلقه ببطنان عرشه لایناله إلا علی و من تولاه من شیعته».

۳. «ان ارکان العرش لاینالها الا علی و من تولاه من شیعته».

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۹/۲ و ۲۷۰.

ابن‌بطه در ابانه و خطیب در اربعین به سند خود از سدی، از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی و نیز از زید بن ارقم و همچنین به سند خود از شریک، از اعمش، از حبیب بن ثابت، از زید بن ارقم روایت کرده‌اند و ثعلبی نیز در ربیع المذکرین به سند خود از ابوهریره روایت کرده ـ و روایت حاضر روایت زید بن ارقم است ـ که گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هر کس دوست دارد آن شاخهٔ سرخی را که خداوند در بهشت عدن به دست خویش کاشته است بگیرد، به محبت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام چنگ زند»[1].

خطیب منبج گفته است:

خدای که نیکوترین غرس‌کنندگان است به دست خود در بهشت عدن شاخه‌ای کاشت،
از یاقوت که رشد کند و به نیکی و آرامی بر شاخه‌های خود بالا رود.
اگر می‌خواهید بدین شاخسار درآویزید به ریسمان محبت برادرم چنگ زنید[2].

بصری گفته است:

روایت می‌شود که ابوهریره به من گفته است: با گوش خود از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار شنیده‌ام که فرمود:
هر کس می‌خواهد به آن شاخه‌ای چنگ زند که از یاقوت سرخ است و می‌درخشد،
و کاشتهٔ پروردگار جهانیان در بهشت عدن است، که خجسته کشتگری است،
پس بر ولایت و فرمانبری ابوالحسن علی علیه‌السلام آن امام هدایتگر و صاحب منقبت خدای را ملاقات کند[3].

---

۱. «من أحب أن یتمسک بالقضیب الأحمر الذی غرسه الله فی جنة عدن بیمینه فلیتمسک بحب علی بن ابی‌طالب».

هر چند منابع مؤلف در این حدیث در اختیار نیست، اما این حدیث در دیگر منابع آمده است. از آن جمله ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۳/۴۲؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۶۴/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۷۶؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۹۴.

۲. لقد غرس الاله بدار عدن — قضیباً و هو خیر الغارسینا
من الیاقوت یستعلی و ینمو — علی قضبانها حسناً و لینا
فان شئتم تمسکتم فکونوا — بحبل أخی من المتمسکینا

۳. یروی بأن اباهریرة قال لی — انی ملأت من النبی مسامعا

←

نگریستن به علی علیه‌السلام عبادت است

خطیب در اربعین از عمران بن حصین، زمخشری در ربیع‌الابرار[1] از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از عروه، از عایشه و سمعانی در الرسالة القوامیة از عمربن خطاب، از خدری نقل کرده و یوسف بن موسی قطان نیز از وکیع، از مالک بن انس، از زهری، از انس، از عمر بن خطاب نقل کرده ــ و روایت حاضر روایت عایشه است ــ که گفته است: ابوبکر پیوسته علی علیه‌السلام را می‌نگریست. در این باره از او پرسیدند.

گفت: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که می‌فرمود: «نگریستن به علی علیه‌السلام عبادت است»[2].

در ابانه ابن‌بطه است که ابوصالح از ابوهریره روایت کرده که گفته است: معاذ را دیدم که پیوسته به صورت علی علیه‌السلام می‌نگرد. به او گفتم: تو پیوسته به او می‌نگری، گویی او را ندیده‌ای!

گفت: از پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم‌که‌می‌فرمود: «نگریستن به صورت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام عبادت است»[3].

این تعبیر در روایات بیشتر است.

در روایت عمار، معاذ و عایشه نیز از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرموده است: «نگریستن به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام عبادت است، یاد او عبادت است و هیچ ایمانی جز به ولایت او و برائت از دشمنانش پذیرفته نشود»[4].

شیرویه در فردوس آورده که عایشه گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «یاد علی علیه‌السلام عبادت است»[5].

←

من رام أن یتمسک الغصن الذی	مـن أحـمر الیاقوت أصبح لامعا
مـن غـرس رب العـالمین و زرعه	مـن جـنتی عـدن تـبارک زارعا
فـلیلقین لولایـة الهـادی ابـی	حسـن عـلی ذی‌المـناقب تـابعا

۱. متن را در ربیع الابرار نیافتم.

۲. «النظر الی علی عبادة». ← خوارزمی، المناقب، ۳۶۲.

۳. «النظر الی وجه علی بن ابی‌طالب عبادة». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۵۲/۴۲ ـ ۳۵۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۷۶/۱۰؛ دیلمی، الفردوس، ۳۹۴/۴؛ حاکم، المستدرک، ۱۵۲/۳؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۲۹۳ و ۲۹۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۲۴۶/۱؛ قمی، مائة منقبة، ۱۵۲؛ طوسی، الامالی، ۳۵۰.

۴. «النظر الی علی بن ابی‌طالب عبادة و ذکره عبادة و لایقبل ایمان إلا بولایته و البراءة من أعدائه». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۳؛ قمی، مائة منقبة، ۱۷۷؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۰۰.

۵. «ذکر علی عبادة». ← دیلمی، الفردوس، ۲۴۴/۲.

خرگوشی در شرف النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است: مردم نماز می‌گزاردند، اما ابوذر امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌نگریست. در این‌باره از او پرسیدند.

گفت: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که می‌فرماید: «نگریستن به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام عبادت است، نگریستن به پدر و مادر با مهربانی و محبت عبادت است، نگریستن به قرآن عبادت است، نگریستن به کعبه عبادت است»[1].

ابوذر گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «حکایت علی علیه‌السلام در میان شما ـ یا فرمود در میان این امت ـ حکایت کعبهٔ پوشیده در پرده است که نگریستن به آن عبادت است و آهنگ آن واجب»[2].

بشنوی گفته است:

نیکوترین اوصیا از نیکوترین خانه‌ها و از نیکوترین قبیله‌ها و معصوم از هر خطا!

چون به چهرهٔ آن وصی بنگری در گفتار و کردار پروردگار خود را عبادت کرده‌ای[3].

---

۱. «النظر الی علی بن ابی‌طالب عبادة و النظر الی الوالدین برأفة و رحمة عبادة و النظر فی المصحف عبادة و النظر الی الکعبة عبادة». ← شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۵۱۹/۵.

۲. «مثل علی فیکم ـ او قال هذه الامة ـ کمثل الکعبة المستورة النظر الیها عباده و الحج الیها فریضه». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۸۶/۴۲.

۳. خیر الوصیین من خیر البیوت و من   خیر القبائل معصوم من الزلل

اذا نظرت الی وجه الوصی فقد   عبدت ربک فی قول و فی عمل

فصل ۲

فرمانبری از علی علیه‌السلام و نافرمانی او

گواه‌هایی قرآنی

زیاد بن منذر از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾[1] فرموده: مقصود ولایت علی است[2].

ابان بن عثمان از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ﴾[3] فرموده: «این وعده‌ای است از جانب خداوند ـ عزّ و جلّ ـ که با آن کسانی را که ولایت علی امیرمؤمنان علیه‌السلام را باور ندارند تهدید کرده است»[4].

مجاهد گفته است: ابوذر گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای علی، هر کس از تو فرمان برد از من فرمان برده است و هر کس از من فرمان برد خدا را فرمان برده است، هر کس تو را نافرمانی کند مرا

---

۱. انفال / ۳۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می‌بخشد آنان را اجابت کنید.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۴۸/۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۸/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۷۱/۱.

۳. مزمل / ۱۱: و مرا با تکذیب‌کنندگان واگذار.

۴. «هو وعید توعد الله به من کذب بولایة علی امیرالمؤمنین».

نافرمانی کرده است و هرکس مرا نافرمانی کند خدای را نافرمانی کرده است»[1].

سمعانی در فضائل الصحابه آورده که ابوذر گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «یا علی علیه‌السلام ضدیت مکنید که کافر شوید و کسی را از او برتر مگیرید که مرتد گردید»[2].

جدایی از علی علیه‌السلام جدایی از پیامبر ﷺ

ابوذر و ابن‌عمر گفته‌اند: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس از علی علیه‌السلام جدا شود از من جدا شده است و هر کس از من خدا جدا شده است»[3].

در روایت ابن‌عمر است که فرمود: «ای علی، هر کس با تو مخالفت کرده است و هر کس با من مخالفت کند با خدا مخالفت کرده است»[4].

در فتنه‌ها از او پیروی کنید

ابوطالب هروی امام زیدیان به سند خود از علقمه و ابوایوب روایت کرده است که چون آیه‌های ﴿الٓمٓ * اَحَسِبَ ٱلنَّاسُ اَنْ یُتْرَکُوٓا اَنْ یَقُولُوٓا آمَنَّا وَ هُمْ لَا یُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ ٱللّٰهُ ٱلَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ ٱلْکَاذِبِینَ﴾[5] نازل شد پیامبر ﷺ به عمار فرمود: «ای عمار، پس از من

---

۱. «یا علی من أطاعک فقدأطاعنی و من أطاعنی فقد أطاع الله، و من عصاک فقد عصانی و من عصانی فقد عصی الله». برای متن با تفاوت‌هایی ← محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۶۶؛ حاکم، المستدرک، ۱۳۹/۳؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۷۰۱؛ مفید، الامالی، ۱۱۳.

۲. «لاتضادوا علیا فتکفرا و لاتفضلوا علیه فترتدوا». متن را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۳۸/۲۹) روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

۳. «من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۴۹۶؛ همو، الامالی، ۱۵۰؛ ثقفی، الغارات، ۵۲۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۵۴۳/۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۲۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۱۶/۱ و ۲۶۵/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۶۷.

۴. «یا علی من خالفک فقد خالقنی و من خالفنی فقدخالف الله». در شرح الاخبار ابن‌حیون (۲۱۶/۱) بخش نخست این روایت آمده است.

۵. عنکبوت / ۱ ـ ۳: الف، لام، میم، آیا مردم پنداشته‌اند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار ←

فتنه‌ها خواهد بود، تا جایی که میان مردمان شمشیر به میدان آید و با یکدیگر بجنگند و از هم بیزاری جویند. چون این را دیدی بر تو باد به این تاس‌موی که در سمت راست من است، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. اگر همهٔ مردم به یک راه افتند راهی را در پیش‌گیر که علی علیه‌السلام در پیش گرفته است و مردم را واگذار.

ای عمار، علی علیه‌السلام نه تو را از هدایت باز دارد و نه به گمراهی درافکند.

ای عمار، فرمانبری از علی علیه‌السلام فرمانبری از من است و فرمانبری من فرمانبری خدا است»[۱].

در روایت ناصر به سند او از جابر انصاری، طریف عبدی و ابوعبدالرحمن است که علی علیه‌السلام فرموده است: «خدای را سوگند این آیه‌ها دربارهٔ من و شیعیان من و دربارهٔ دشمنان من و طرفدارانشان نازل شده است»[۲].

حسین بن علی علیه‌السلام از پدر خود علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: چون آیه‌های ﴿الٓمٓ * اَحَسِبَ ٱلنَّاسُ اَنْ يُتْرَكُوٓا اَنْ يَقُولُوٓا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَاذِبِينَ﴾[۳] نازل شد پرسیدم: ای پیامبر خدا، این فتنه چیست؟

فرمود: «ای علی، تو هم خود آزموده شوی و هم دیگران به تو آزموده شوند و در برابرت دعوی آورند. خود را برای این دعوی آماده کن»[۴].

→

نمی‌گیرند؟ و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را نیز معلوم دارد.

۱. «انه سیکون بعدی هنا حتی یختلف السیف فیما بینهم، و حتی یقتل بعضهم بعضا، و حتی یتبرء بعضهم من بعض، فاذا رأیت ذلک فعلیک بهذا الأصلع عن یمینی علی بن ابی‌طالب فان سلک الناس کلهم وادیا فاسلک وادی علی، و خل عن الناس یا عمار، ان علیا لایردک عن هدی، ولایردک الی ردی، یا عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله». ← منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۶۰؛ ابن‌بطریق، العمدة، ۴۵۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۵۳/۴؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۳۲ و ۲۳۳؛ خوارزمی، المناقب، ۱۹۳ و ۱۹۴؛ ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۷۴ و ۷۵.

۲. «و الله نزلت هذه الآیات فی و فی شیعتی و فی عدوی و فی أشیاعهم». ← ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۱۲۳.

۳. عنکبوت / ۱ ـ ۳.

۴. «یا علی انک مبتلی و مبتلی بک و انک مخاصم فاعد للخصومة». برای بخش نخست متن و روایت ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۶۴/۱.

سفارش علی علیه‌السلام به صبر

جابر از امام باقر علیه‌السلام از پدرش علیه‌السلام روایت کرده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از علی علیه‌السلام پرسید: ای علی، چگونه خواهی بود هنگامی که پس از من آن را به فلانی سپرند؟

فرمود: این شمشیر من است. نمی‌گذارم بدان برسند.

فرمود: اما اگر صبر کنی و پاداش خود از خداوند بخواهی برایت بهتر است.

علی علیه‌السلام فرمود: اگر این برایم بهتر است صبر می‌کنم و پاداش از خداوند می‌خواهم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در ادامه از فلانی و فلانی نیز سخن به میان آورد و پس پرسید: چگونه خواهی بود هنگامی که با تو بیعت کنند و مخالفت ورزند؟

علی علیه‌السلام بازایستاد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی، برگزین، یا شمشیر یا آتش.

علی علیه‌السلام فرموده است: از آن زمان پیوسته این کار را زیر و رو می‌کنم و وامی‌رسم و جز این را برنمی‌تابم که با آن طایفه جهاد کنم و بجنگم[۱].

رجال اعراف

روایت می‌شود که مقصود از آیهٔ ﴿وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَٰهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ ٱلْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾[۲] علی علیه‌السلام و عبیده و حمزه است، از آن روی که خداوند در آیه‌ای دیگر فرمود: ﴿هَٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا فِى رَبِّهِمْ﴾[۳] و آنان بودند که با شیبه و عتبه و ولید جنگیدند[۴].

---

۱. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۶۹/۲۸) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. اعراف / ۴۶: و بر اعراف مردانی هستند که هر یک از آن دو دسته را از سیمایشان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده ولی بدان امیدوارند آواز می‌دهند که سلام بر شما.

۳. حج / ۱۹: این دو گروه دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان باهم ستیزه می‌کنند.

۴. در منابع مختلفی چنین آمده که آیهٔ حاضر دربارهٔ رویارویی علی علیه‌السلام، حمزه و عبیده با شیبه، عتبه و ولید نازل شده است. برای نمونه ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۳/۷؛ طبری، جامع البیان، ۱۳۱/۱۷؛ بخاری، الجامع الصحیح، ۱۴۵۹/۴، ←

نخستین کس در پیشگاه داوری

بخاری[1] و مسلم[2] به سند خود آورده‌اند که قیس بن سعد گفته است: علی علیه‌السلام فرمود: «من نخستین کسی هستم که برای داوری شدن در پیشگاه خداوند زانو می‌نهد»[3].

در کتاب احمد بن عبدالله مؤذن، از ابومعاویه ضریر، از اعمش، از سمیّ، از ابوصالح، از ابوهریره و ابن‌عباس روایت شده، و نیز در تفسیر ابن‌جریح از عطا، از ابن‌عباس نقل شده که ــ و البته روایت‌ها در هم تداخل یافته‌اند ــ که دربارهٔ آیهٔ ﴿أَلَيْسَ ٱللهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَاكِمِينَ﴾[4] گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سرای ام‌هانی بود که نگران از خواب برخاست.

ام‌هانی در این‌باره از او پرسید.

فرمود: «ای ام‌هانی، خداوند ــ عزّ و جلّ ــ در خواب قیامت و دهشتناکی‌هایش، بهشت و خوشی‌هایش و دوزخ و کیفرها و آنچه در آن است را به من نمایاند. به آتش نظری افکندم و دیدم معاویه و عمرو عاص آن‌جایند و زبانه‌های آتش اخگرهایی از سنگ‌های دوزخ بر سر آنان می‌کوبد و بدیشان می‌گوید: آیا به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ایمان آوردید؟»[5].

ابن‌عباس گفته است: پس علی علیه‌السلام از حجاب عظمت بیرون می‌آید، در حالی که شاد و خندان است و می‌گوید: «به خدای کعبه سوگند، به سود من حکم شد. این سخن خدا است که فرمود: ﴿أَلَيْسَ ٱللهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَاكِمِينَ﴾[6].

→

۱۷۶۸ و ۱۷۶۹ مسلم، الصحیح، ۲۳۲۳/۴؛ حاکم، المستدرک، ۴۱۸/۲ و ۴۱۹؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۵۰/۵ و ۵۸؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۳۰/۹.

۱. ← الجامع الصحیح، ۱۴۵۸.

۲. روایت را در الصحیح نیافتم.

۳. «انا اول من یجثو للحکومة بین یدی الله».

۴. تین / ۸: آیا خدا نیکوترین داوران نیست؟

۵. «یا ام‌هانی ان الله عزّ و جلّ عرض علی فی منامی القیامة و اهوالها، و الجنة و نعیمها، و النار و ما فیها و عذابها، فاطلعت فی النار فاذا انا بمعاویة و عمرو بن العاص قائمین فی حر جهنم ترضخ رؤسها الزبانیة بحجارة من جمر جهنم یقولون لهما: هل آمنتما بولایة علی بن ابی‌طالب؟»

۶. «حکم لی و رب الکعبة فذلک قوله ﴿أَلَيْسَ ٱللهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَاكِمِينَ﴾».

←

پس آن ناپاک سوی دوزخ فرستاده می‌شود و علی علیه السلام در موقف می‌ایستد و یاران و خاندان و شیعیان خویش را شفاعت می‌کند[۱].

باری، این روایت‌ها فرمانبری از علی علیه السلام و نهی از مخالفت با او را ایجاب می‌کند و این در حالی است که خدای خود فرموده است: ﴿أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَأُولِي ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ﴾[۲].

سید حمیر گفته است:

آن‌که ابوالحسن علیه السلام مدعی‌اش باشد سبک‌خرد و بی‌برهان است،

و خداوند از او هیچ عذری نمی‌پذیرد و هیچ حجتی او را سود نمی‌رساند[۳].

عونی نیز گفته است:

ای امت بد، ای که از آن همه آسیب‌ها که بدو رسید بیدار نشد،

و کینهٔ دیرینهٔ خاندان و کسان پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل گرفت، آن هم چه کینه‌ای!

کینهٔ فرزندان مصطفی صلی الله علیه و آله و مرتضی علیه السلام، آن پرچم هدایت و آن امام راهنما و برگشایندهٔ سختی‌ها

در بدر و احد و بنی‌نضیر و خیبر و در نبرد حنین، در هنگامهٔ پیکار،

و صاحب غدیر خم و داستان در بستر خفتن و آن‌که در ماجرای برائت به ابلاغ گزین شد[۴].

←

در این متن آیهٔ ۸ سورهٔ تین اقتباس شده است.

۱. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۶/۳۳) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. نساء / ۵۹: خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

۳. ان امرأ خصمه ابوحسن — لعازب الرأی داحض الحجج
لایقبل الله منه معذرة — و لاتلاقیه حجة الفلج

← دیوان السید الحمیری، ۱۴۶ و ۱۴۷.

۴. أیا امة السوء التی ماتیقظت — لما قد خلت فیها من المثلات
و قد وترت آل النبی و رهطه — علی قدم الأیام ای ترات
بنی‌المصطفی و المرتضی علم الهدی — إمام الهدی و الکاشف الکربات
ببدر و احد و النضیر و خیبر — و یوم حنین ساعة الهبوات
و صاحب خم و الفراش و فضله — و من خص بالتبلیغ عند براة

فصل ۳

دشمنی با علی علیه‌السلام

گواه‌هایی قرآنی

ابن‌عقده[۱] و ابن‌جریر[۲] به سند از خدری و جابر انصاری نقل کرده‌اند و گروهی از مفسران نیز در تفسیر آیهٔ ﴿وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ ٱلْقَوْلِ﴾[۳] آورده‌اند: یعنی اظهار نفرت آنان از امیرمؤمنان علیه‌السلام[۴].

ربیع بن سلیمان گفته است: در کوفه بودم. بر دیوانه‌ای گذشتم و این آیه را بر او خواندم: ﴿آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى ٱللّٰهِ تَفْتَرُونَ﴾[۵].

گفت: بر خدا تهمت زده نشود. لیکن با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام دشمنی شود.

جابر گفته است: از امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿فَٱلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾[۶] پرسیدم.

---

۱. ← فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۲۱۵.

۲. ← روایت را در تاریخ الامم و الملوك و جامع البیان نیافتم. شاید منبع مؤلف از دیگر آثار طبری بوده است.

۳. محمد / ۳۰: و از آهنگ سخن به حال آنان پی خواهی برد.

۴. نیز ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۴۸/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۷۶/۹.

۵. یونس / ۵۹: آیا خدا به شما اجازه داده یا به خدا دروغ می‌بندید؟

۶. نحل / ۲۲: پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان انکارکنندهٔ حق است و خودشان متکبرند.

فرمود: آنان در برابر ولایت علی‌علیه‌السلام تکبر می‌ورزند. پس خداوند به کسانی که چنین کنند وعدهٔ کیفر داده و فرموده است: ﴿لَا جَرَمَ اَنَّ اَللّٰهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَ مَا یُعْلِنُونَ﴾[1].

امام باقرعلیه‌السلام در تفسیر آیهٔ ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ اَلْمُسْتَهْزِءِينَ﴾[2] فرموده است: یعنی دشمنان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و یارانش، یعنی دوستان کسانی که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام را ریشخند می‌کردند. همان‌ها هستند که گفتند: این گزیدهٔ محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله از میان خاندان او است، و هم ایشان به امیرمؤمنان‌علیه‌السلام طعنه زدند. پس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَ لَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾[3].

امام باقرعلیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ﴾[4] فرموده: این آیه در شأن ایشان نازل شد و آن هنگامی بود که گرد آمدند و گفتند: اگر محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد از علی‌علیه‌السلام و از هیچ یک از خاندان او نامی نخواهیم شنید.

دشمن او در دوزخ است

ابن‌بطه در ابانه به سند خود از جابر روایت کرده که گفته است: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اگر امت من تو را دشمن دارند خداوند آنان را به سر در آتش می‌افکند»[5].

---

۱. نحل / ۲۳: شک نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند می‌داند.
برای روایت ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۷/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۸۳/۱.

۲. حجر / ۹۵: ما شر ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد.

۳. حجر / ۹۷: و قطعاً ما می‌دانیم که سینهٔ تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود.
برای روایتی از این مضمون ← کلینی، الکافی، ۲۹۳/۱ و ۲۹۴.

۴. آل‌عمران / ۳۱: بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

۵. «لو ان امتی ابغضوک لاکبهم الله علی مناخرهم فی النار». ← دیلمی، الفردوس، ۳۲۱/۵.
البته آنچه در دیگر منابع آمده متن مفصل‌تری است که پیشتر نیز گذشته است: «لو ان امتی صاموا حتی صاروا کالاوتاد و صلوا حتی صاروا کالحنایا ثم ابغضوک لاکبهم علی مناخرهم فی النار»؛ اگر امت من آن اندازه روزه بگیرند که چون تیری، باریک شوند و آن اندازه نماز بخوانند که چون کمانی خم شوند و آن‌گاه تو را دشمن بدارند خداوند آنان را به روی در آتش افکند. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۹۸/۴۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۵۰/۱.

دشمن او منافق است

عطیة بن ابی‌سعید گفته: پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است: «هر کس ما خاندان را دشمن بدارد، منافق است»[۱].

دشمن او یهودی است

ابن‌مسعود گفته است: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «هرکس در حالی که علی عليه السلام را دشمن می‌دارد همزمان، ادعا کند که به [من و][۲] آنچه آورده‌ام ایمان دارد دروغگو است و مؤمن نیست»[۳].

پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است: «هر کس در حالی خدای ـ عزّ و جلّ ـ را ملاقات کند که کینهٔ علی بن ابی‌طالب عليه السلام در دل داشته باشد، در حالی به دیدار می‌رود که یهودی است»[۴].

دشمن علی عليه السلام دشمن پیامبر صلى الله عليه وآله است

ابن‌عباس، ام‌سلمه و سلمان روایت کرده‌اند که پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است: «هر کس علی عليه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس علی عليه السلام را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است»[۵].

دشمن او دروغگو است

ام‌سلمه و انس گفته‌اند: پیامبر صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام نگریست و فرمود: «آن‌که مدعی است مرا دوست

---

۱. «من ابغضنا اهل البیت فهو منافق». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۵/۴۴؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۶۱/۲؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۸؛ ابن‌بطریق، العمدة، ۲۱۷.

۲. افزوده به استناد منابع.

۳. «من زعم انه آمن بما جئت و هو مبغض علیا فهو کاذب لیس بمؤمن». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۸۰/۴۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۵۳/۱؛ طوسی، الامالی، ۲۴۹؛ همو، اختیار معرفة الرجال، ۲۱۱/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۷۶.

۴. «من لقی الله ـ عزّ و جلّ ـ و فی قلبه بغض علی بن ابی‌طالب لقی الله و هو یهودی».

۵. «من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی». ← حاکم، المستدرک، ۱۴۱/۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۳۸۰/۲۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۷۱/۴۲؛ الاصول الستة عشر، ۶۰؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین عليه السلام، ۴۱۱/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۴۵.

دارد ولی این را دشمن می‌دارد دروغ می‌گوید»[۱].

دشمن او نکوهیده است

در تاریخ خطیب[۲] و کتاب ابن‌مؤذن[۳] آمده ـ و روایت حاضر متن همین کتاب اخیر است ـ که یزید بن هارون پروردگار خود را در خواب دید.

از یزید بن هارون پرسیدند: خدا با تو چه کرد؟

گفت: مرا نکوهید.

پرسیدند: آیا از حریز بن عثمان[۴] هم یاد کرد؟

گفت: [خدا مرا نکوهید که چرا از حریز بن عثمان روایت کرده‌ام و][5] من گفتم: پروردگارا، از او جز نیکی سراغ ندارم.

خداوند فرمود: ای یزید، او علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را دشمن می‌داشته است.

ابن‌رزیک گفته است:

با محبت علی علیه‌السلام بر شانه‌های آسمانِ بلند می‌روم و دامن خویش را برفراز ابرها می‌کشم.

همان امام من که چون نام او بر زبان راندم، بر هر کس که به مدد شمارگان بر من چیره بود، چیره شدم[۶].

جمانی گفته است:

همان ارجمند پرآوازه که با نام او ایمان و کفر از هم بازشناخته شود[۷].

---

۱. «کذب من زعم انه یحبنی و یبغض هذا». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۶۸/۴۲؛ طوسی، الامالی، ۶۰۵.

۲. ← تاریخ بغداد، ۲۶۷/۸ و ۲۶۸.

۳. مقصود الاربعین است.

۴. او از دشمنان سرسخت امیرمؤمنان علیه‌السلام بود و آن حضرت را بر منبر ناسزا می‌گفت. دربارهٔ او و داستان‌هایش ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۶۵.

۵. افزوده به استناد منبع.

۶.
بحب علی ارتقی منکب العلی	و اسحب ذیلی فوق هام السحائب
إمام الذی لما تلفظت باسمه	غلبت به من کان بالکثر غالبی

۷.
الفاضل الخطب الذی باسمه	یمتحن الایمان و الکفر

امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ﴾ فرموده: به موالات علی علیه‌السلام ﴿فَفَرِيقًا﴾ یعنی گروهی از خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را ﴿كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾[1].

از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ ﴿قُلْ إِنِّى لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾[2] پرسیدند.

فرمود: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را به ولایت علی علیه‌السلام فراخواند. گروهی آن را خوش نداشتند و اعتراض کردند و خداوند آیه نازل کرد: ﴿قُلْ إِنِّى لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّى لَن يُجِيرَنِى مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٌ﴾[3]؛ یعنی اگر خدا را در آنچه به من فرمان داده است نافرمانی کنم هیچ‌کس مرا در برابر او پناه ندهد[4].

هلقام از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾[5] فرموده است: یعنی بر این که ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام را نمی‌پذیرند[6].

دشمن او منافق است

ابن‌بطه[7] از شش طریق روایت کرده و ابن‌ماجه[8]، ترمذی[9]، مسلم[10]، بخاری[11]، احمد[12]،

---

۱. بقره / ۸۷: پس چراهرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدند؟ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید؟

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۱۸/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۴۹/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۵/۱.

۲. جن / ۲۱: بگو: من برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم.

۳. جن / ۲۱ و ۲۲: بگو: من برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم. بگو: هرگز کسی مرا در برابر خداوند پناه نمی‌دهد و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی‌یابم.

۴. ← کلینی، الکافی، ۴۳۴/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۸۹/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۱۱.

۵. ق / ۳۹: پس بر آنچه می‌گویند صبر کن.

۶. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۵/۱.

۷. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۸. ← السنن، ۴۲/۱.

۹. ← السنن، ۶۴۳/۵؛ با اندکی تفاوت.

۱۰. ← الصحیح، ۸۶/۱.

۱۱. در الجامع الصحیح (۱۳۷۹/۳) آنچه یافته‌ام عبارت «الانصار لایحبهم الا مؤمن و لایبغضهم الا منافق» است.

۱۲. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۸۴/۱؛ همو، فضائل الصحابة، ۵۷۰/۲.

ابن‌البیع[۱]، ابوالقاسم اصفهانی[۲] و ابوبکر بن ابی‌شیبه[۳] از وکیع روایت کرده‌اند و ابن‌معاویه از اعمش و همه به سندهای خود از زر بن حبیش نقل کرده‌اند که گفته است: علی علیه‌السلام فرمود: «به آن‌که دانه را شکافت و مردمان را پدید ساخت، این سفارش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امی است که جز مؤمن مرا دوست ندارد و جز منافق مرا دشمن ندارد»[۴].

در حلیه[۵]، فضائل سمعانی و عکبری، شرح الکانی[۶] و تاریخ بغداد[۷] از زرّ بن حبیش روایت شده که گفته است: از علی علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من سپرد که جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن ندارد»[۸].

این روایت را کثیرالنوا و سالم بن ابی‌حفصه نقل کرده‌اند.

در جامع[۹] ترمذی، مسند[۱۰] موصلی و فضائل[۱۱] احمد از ام‌سلمه روایت شده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «نه منافقی تو را دوست بدارد و نه مؤمنی تو را دشمن بدارد»[۱۲].

احمد در مسند النساء الصحابیات[۱۳] از ام‌سلمه نقل کرده[۱۴] و در کتاب ابراهیم ثقفی[۱۵] نیز آمده است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «مژده‌ات باد که هیچ مؤمنی تو را دشمن ندارد و هیچ منافقی تو را

---

۱. ← حاکم، معرفة علوم الحدیث، ۱۸۰.

۲. ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۳۷/۲؛ با اندکی تفاوت.

۳. ← المصنف، ۳۶۵/۶.

۴. «و الذی فلق الحبة و برأ النسمة لعهد النبی الامی انه لایحبنی إلا مؤمن و لایبغضنی إلا منافق».

۵. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۸۵/۴.

۶. ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة، ۱۰۰۳/۵.

۷. ← ۴۱۷/۸.

۸. «عهد الیّ النبی انه لایحبک الا مؤمن و لایبغضک الامنافق».

۹. آنچه در سنن ترمذی (۶۴۳/۵) یافتم همان حدیث پیشین است: «لایحبک الا مؤمن و لایبغضک الا منافق».

۱۰. ← ۳۳۱/۱۲.

۱۱. ← فضائل الصحابة، ۶۱۹/۲.

۱۲. «لایحبک منافق و لایبغضک مؤمن».

۱۳. بخشی از مسند احمد است.

۱۴. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۹۲/۶، بدون عبارت «لولا انت لم یعرف حزب الله».

۱۵. آنچه در الغارات (۵۲۰/۲) یافتم تنها این عبارت است: «لایحبک الامؤمن و لایبغضک الامنافق».

دوست ندارد و اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نشده بود»[1].

در خبر دیگر است: «ای علی، حب تو تقوا و ایمان و بغض تو کفر و نفاق است»[2].

ولایت او معیار شناخت مؤمنان و منافقان

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: ﴿وَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ یعنی به ولایت علی علیه‌السلام ﴿وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ﴾[3] یعنی کسانی که ولایت او را انکار کردند[4].

در ربیع المذکرین است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای علی علیه‌السلام، اگر تو نبودی مؤمنان پس از من شناخته نمی‌شدند»[5].

بلاذری[6]، ترمذی[7] و سمعانی از ابوهارون عبدی روایت کرده‌اند که گفته: ابوسعید خدری گفته است: ما جماعت انصار، منافقان را به دشمنی آنان با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باز می‌شناختیم.

در ابانه عکبری، کتاب ابن‌عقده[8] و فضائل[9] احمد به سندهای ایشان آمده که جابر و خدری گفته‌اند: در روزگار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منافقان را تنها با دشمنی ایشان با علی علیه‌السلام می‌شناختیم.

در ابانه عکبری و شرح الکانی[10] است که جابر و زید بن ارقم گفته‌اند: در روزگاری که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم، منافقان را جز به دشمنی ایشان با علی علیه‌السلام نمی‌شناختیم.

---

۱. «ابشر فانه لایبغضک مؤمن و لایحبک منافق و لو لا انت لم یعرف حزب الله».

۲. «یا علی حبک تقوی و ایمان و بغضک کفر و نفاق». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۷۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۱؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۴۷.

۳. عنکبوت / ۱۱: و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند می‌شناسد و یقیناً منافقان را نیز می‌شناسد.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۱/۲.

۵. «یا علی، لولاک لماعرف المؤمنون بعدی». ← زید بن علی، المسند، ۴۵۶؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۵۲/۱؛ مفید، الامالی، ۲۱۳.

۶. ← انساب الاشراف، ۹۶/۲.

۷. ← السنن، ۶۳۵/۵.

۸. ← فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۲۱۵.

۹. ← فضائل الصحابة، ۶۳۹/۲.

۱۰. ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة، ۱۴۶۲/۸.

انس گفته است: در روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از این آیه[۱] هیچ منافقی ناشناخته نمانده بود[۲].

سید حمیری گفته است:

از ابن‌عبدالله آمده است که ما مؤمنان خود را به او تشخیص می‌دادیم،

و آنان را به محبت ایشان با علی علیه السلام می‌شناختیم و منافقان نیز چنین شناخته می‌شدند

به دشمنی با علی علیه السلام. رحمت خدا از آنان دورباد! بر او چه خرده‌ها می‌گیرند؟

از سخنان انصار، این گفتهٔ صاحبان تجربه و شناخت بود که

ما منافقان را به دشمنی ایشان با علی علیه السلام آن امام هدایت بازشناختیم و نفاق آنان را دریافتیم[۳].

دیگری گفته است:

خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله در خم و به نص آشکار، موالات او را بر خلق واجب گردانیده‌اند،

و به واسطهٔ او است که نفاق از ایمان بازشناخته شود. آنچه را پوشیده گفتم نیک بدان و آن را بیازمای[۴].

---

۱. از سیاق بحث در مجمع البیان طبرسی (۱۷۷/۹) و از روایت مشروح در آن‌جا پیدا است که مقصود آیهٔ ۳۰ سورهٔ محمد است: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾؛ و اگر بخواهیم قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم. در نتیجه ایشان را به سیمای حقیقی ایشان می‌شناسی و از آهنگ سخن به حال آنان پی خواهی برد و خدا است که کارهای شما را می‌داند.

در ذیل همین آیه است که روایت‌های مختلفی حاکی از این‌که در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله منافقان را به دشمنی با علی علیه السلام از دیگر کسان باز می‌شناختند آمده است.

۲. درهم‌ریختگی عبارت در تصحیح سید علی اشرف حسینی به استناد روایت مجمع البیان (۱۷۷/۹) برطرف شده و ترجمه بر پایهٔ این تصحیح و آن منبع صورت پذیرفته است.

۳.
و جاء عن ابن‌عبدالله إنا — به کنا نمیز مؤمنینا
فنعرفهم بحبهم علیاً — وان ذوی النفاق لیعرفونا
ببغضهم الوصی ألا فبعداً — لهم ماذا علیه ینقمونا
و مما قالت الانصار کانت — مقالة عارفین مجربینا
ببغضهم علی الهادی عرفنا — و حققنا نفاق منافقینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۱۴.

۴.
فرض الله والنبی علی الخلـ — ـق موالاته بخم و نصا
و به یعرف النفاق من الایـ — ـمان فاعرف ما قلت سرا و محصا

رویگردانی از او هلاکت است

امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾[۱] فرموده است: «از ولایت ما روی برمتابید که در دنیا و آخرت تباه شوید»[۲].

نشان پاکزادی

ابوبکر مردویه از احمد بن محمد بن صباح نیشابوری، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از احمد نقل کرده که گفته است: از شافعی شنیدم که می‌گفت: از مالک بن انس شنیدم که می‌گفت: انس بن مالک گفته است: ما کسی را به غیر پدرش نسبت نمی‌دادیم، جز به کینه‌ای که با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام داشت[۳].

انس در خبری طولانی گفته است: پس از خیبر چنان شد که مرد فرزند خویش را بر دوش می‌گرفت و در گذر علی علیه‌السلام می‌ایستاد و چون او را می‌دید با انگشت به او اشاره می‌کرد و از فرزند خود می‌پرسید: فرزندم، این مرد را دوست داری؟ اگر می‌گفت: آری، او را می‌بوسید؛ و اگر می‌گفت: نه، او را بر زمین می‌کوبید و می‌گفت: پیش مادر خود برو[۴].

هروی در غریبین آورده که عبادة بن صامت گفته است: ما فرزندان خود را به محبت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌آزمودیم و چون می‌دیدیم فرزندی او را دوست ندارد درمی‌یافتیم نطفهٔ درستی ندارد[۵].

طبری در ولایه به سند خود از اصبغ بن نباته آورده که علی علیه‌السلام فرموده است: «سه تن مرا دوست ندارند: زادهٔ زنا، منافق و کسی که مادرش در دوران عادت به او آبستن شده است»[۶].

صاحب بن عباد گفته است:

محبت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بر هر حاضر و غایب واجب است،

---

۱. بقره / ۱۹۵: و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید.

۲. «لاتعدلوا عن ولایتنا فتهلکوا فی الدنیا و الآخرة». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۷/۱.

۳. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۷۶.

۴. ← همان، ۷۷.

۵. ← ابوعبید، الغریبین، ۲۲۲/۱.

۶. «لایحبنی ثلاثه ولد زنا و منافق و رجل حملت به امه فی بعض حیضها». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۵۲/۱.

و آن‌که با او دشمنی کند مادرش بدکاره‌ای باشد که هر مقیم و مسافری را بپذیرد[۱].

همو گفته است:

محبت علی بن ابی‌طالب علیه السلام آزاد و سره را از ناسره بازشناساند.

چون در انجمنی نام او به میان آید رخسار فرومایگان بی‌مقدار به زردی گراید.

چنین کسی را نکوهش مکنید، بلکه مادر او را بنکوهید که همسایه را بر شوهر برگزیده است[۲].

همو گفته است:

محبت آن وصی علیه السلام نشانی است بر این که فرد بر اسلام ولادت یافته است.

پس اگر کسی را دیدی که با او دشمنی می‌ورزد بدان که پدرش یک قوچ بوده است[۳].

همچنین گفته است:

به محبت علی علیه السلام است که تردیدها از میان می‌رود و جان پاک می‌شود و تبار پاکیزه.

هرجاکسی را دوستدار او دیدی آن تبار بلند و مایهٔ افتخار است،

و هر جاکسی را دشمن او دیدی در نیای او نسبی عاریتی است.

---

۱. حب علی بن ابی‌طالب — فرض علی الشاهد والغائب
و ام من نابذه عاهر — تبذل للنازل والراکب

← دیوان الصحاب بن عباد، ۱۸۴.

۲. حب علی بن ابی‌طالب — یمیز الحر من النغل
[اذا بدا فی مجلس ذکره] — یصفر وجه السفلة النذل
لاتعذلوه و اعذلوا امه — اذ آثرت جارا علی بعل

← همان، ۲۶۰.

۳. حب الوصی علامة — فی من علی الاسلام ینشو
فاذا رأیت مناصباً — فاعلم بأن أباه کبش

← همان، ۲۳۹.

عذر او را بر این دشمنی بپذیر که دیوار سرای پدرش کوتاه بوده است[۱].

دیگری گفته است:

دشمنی با علی علیه‌السلام نشانه‌ای معروف است که بر پیشانی زنازادگان نقش شده است.

هرکس از مردمان که ولی او را به ولایت نپذیرد، نزد خداوند یکسان است که نماز بگزارد یا زنا کند[۲].

دیگری گفته است:

هر کس از آگاهی و هشیاری برخوردار باشد و در عین حال اهل بیت را دشمن بدارد،

گناه گناه مادر او است که از همسایه‌ای آبستن شده است[۳].

آن دیگری گفته است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست دارم؛ چراکه بر فطرت زاده شده‌ام.

هرگاه پدری در فرزندی تردید کند، نشانهٔ او دشمنی با عترت است[۴].

دیگری گفته است:

محبت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی او تو را از تبار و از پاکزادی‌ام خبر خواهد داد.

---

۱. بحب علی تزول الشکوک / وتصفو النفوس و یزکو النجار
فمهما رأیت محباً له / فثم العلاء و ثم الفخار
و مهما رأیت بغیضاً له / ففی أصله نسب مستعار
فمهد علی نصبه عذره / فحیطان دار ابیه قصار

← همان، ۹۵ و ۹۶.

۲. بغض الوصی علامة معروفة / کتبت علی جبهات أولاد الزنا
من لم‌یوال من الانام ولیه / سیان عند الله صلی أم زنا

۳. من کان ذا علم و ذا فطنة / و بغض أهل البیت من شانه
فانما الذنب علی امه / إذ حملت من بعض جیرانه

۴. أحب النبی و آل النبی / لأنی ولدت علی الفطرة
اذا شک فی ولد والد / فآیته البغض للعترة

هرکس زاده‌شدنی پاک و درست داشته باشد دوستی او با خاندان محمد صلی الله علیه و آله برپا است[۱].

دیگری گفته است:

ای آن‌که وصی علیه السلام و خاندان او را وانهاده‌ای، آیا واقعاً واکاویده‌ای که مادرت چه می‌کرده است؟
او کالای خود را بر همسایگان و مردان و زنانِ خواهان وقف کرده است[۲].

دیگری گفته است:

به علی مرتضی علیه السلام آن برترین مردمان است که بدکار از پاکزاد بازشناخته شود[۳].

ابوالحسین پادشاه گفته است:

هرکس با دشمن او دشمنی نکند، بی‌گمان مادرش به پدرش خیانتی کرده است[۴].

عبادة بن یعقوب به سند خود از یعلی بن مره روایت کرده است که در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که علی علیه السلام وارد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دروغ گوید آن‌که مدعی شود در ولایت من است و مرا دوست دارد، اما با این دشمنی کند و کینه ورزد. خدای را سوگند، هیچ کس کینهٔ او در دل نگیرد و با او دشمن نکند مگر آن‌که کافر یا منافق یا زنازاده باشد»[۵].

---

۱. حب النبی محمد و وصیه ... ینبئک عن أصلی و طیب المولد
من طاب مولده و صح ولاده ... صحت ولایته لآل محمد

۲. یا ذا الذی هجر الوصی و آله ... أظهرت حقاً ان امک فاعله
وقفت بضاعتها علی جیرانها ... و السائلین من الوری و السائله

۳. بعلی المرتضی خیر الوری ... یعرف الفاجر من ولد الحلال

۴. من لم‌یعاد کل من عاداه ... لا شک خانت امه اباه

۵. «کذب من زعم انه یتولانی و یحبنی و هو یعادی هذا و یبغضه، و الله لایبغضه و یعادیه إلاکافر او منافق او ولد زانیة». ←
ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲/۲۷۶.

صاحب بن عباد گفته است:

خداوند و نعمت‌های او را گواه می‌گیرم و به اخلاص و صدق شهادت می‌دهم که
هر کس با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام دشمنی کند همسرش طلاق یافته است،
به طلاقی سه گانه که آن را رجوعی نباشد؛ مطلقه، مطلقه، مطلقه[۱].

ابن‌مدلل گفته است:

در حدیثی مسند از آنچه حذیفة بن یمان نقل کرده برایمان روایت شده است،
که من از مرتضی علیه‌السلام پرسیدم چرا پیمان ولای تو برای هرکس بسته نشود؟
مرا پاسخی داد که دل بدان خرسند کردم و شادمانی مرا برانگیخت.
خداوند مرا برتری داده و شیعیان مرا از زادگان نسل‌های ناپاک زنا بازشناسانده است.
روایتی دیگر هم هست که از سلمان رسیده و آن این‌که چون روز قیامت شود و مردمان برانگیخته شوند،
ناصبی را به خطاب ای زادهٔ فلان زن خوانند و شیعی را به خطاب ای زادهٔ فلان مرد.
پدر آن را که ناپاک‌زاده شده است پنهان داشتند و پدر این را که پاکزاد است آشکارا خواندند[۲].

---

۱. أشهد بالله و آلائه — شهادة خالصة صادقة
ان علی بن ابی‌طالب — زوجة من یبغضه طالقة
ثلاثة لیس لها رجعة — طالقة طالقة طالقة

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۴۹.

۲. و لقد روینا فی حدیث مسند — عما رواه حذیفة بن یمان
انی سألت المرتضی لم لم‌یکن — عقد الولاء یصیب کل جنان
فأجابنی باجابة طابت لها — نفسی و أطربنی لها استحسانی
الله فضلنی و میز شیعتی — من نسل أرجاس البعول زوانی
و روایة اخری اذا حشر الوری — یوم المعاد روین عن سلمان
للناصبین یقال یابن فلانة — و یقال للشیعی یابن فلان
کتموا أباهذا الخبیث ولادة — و لطیب ذا یدعی بلاکتمان

فصل ۴

آزردن امیرمؤمنان علیه السلام

گواه‌هایی قرآنی

واحدی در اسباب النزول[1] و مقاتل بن سلیمان[2] و ابوالقاسم قشیری[3] در تفسیر خود آورده‌اند که آیهٔ ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا ٱكْتَسَبُوا فَقَدِ ٱحْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴾[4] دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است و شماری از منافقان او را می‌آزردند و سخنان او می‌شنیدند و بر او دروغ می‌بستند.

در روایت مقاتل است که در ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ﴾ مقصود از «مؤمنین» و «مؤمنات» علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است و آنان که می‌آزارند «قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند».

ابن‌عباس گفته است: خداوند در آتش دوزخ مرض جرب را به سراغ ایشان می‌فرستد و آن اندازه پوست خود را می‌خارانند که ناخن‌هایشان می‌افتد، و همچنان می‌خارانند تا پوستشان کنده می‌شود

---

۱. ← ۲۴۴، به نقل از مقاتل.

۲. ← تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۵۴/۳.

۳. مقصود ابوالقاسم بن حبیب نیشابوری است و از تفسیر او نسخه‌ای چاپی وجود ندارد. شاید هم مقصود تفسیری به جز لطائف الاشارات از آنِ عبدالکریم قشیری باشد.

۴. احزاب / ۵۸: و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب عمل زشتی شده باشند آزار می‌رسانند قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند.

و همچنان می‌خارانند تا استخوان‌هایشان آشکار می‌شود، و می‌گویند: این عذابی که بر ما نازل شده چیست؟ خداوند می‌فرماید: ای جماعت تیره‌بختان، این کیفر شما در برابر دشمنی‌هایتان با خاندان محمد صلی الله علیه و آله است[۱].

در تفسیر ضحاک و مقاتل است که ابن‌عباس دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾[۲] گفته است: این زمانی بود که منافقان به زبان گفتند: محمد صلی الله علیه و آله از ما جز این نمی‌خواهد که خاندان او را بپرستیم. پس خداوند فرمود: ﴿لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ﴾ بالنار ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ فی جهنم[۳].

در تفسیرهای فراوانی است که در حق امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است: ﴿لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْمُرْجِفُونَ فِى ٱلْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلًا﴾[۴]؛ یعنی آنان را هلاک می‌کند. سپس فرمود: ﴿مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوٓا۟ أُخِذُوا۟ وَقُتِّلُوا۟ تَقْتِيلًا﴾[۵] یعنی پس از تو ای محمد ﴿أُخِذُوا۟ وَقُتِّلُوا۟ تَقْتِيلًا﴾[۶]، و خدای را سوگند که امیرمؤمنان علیه السلام ایشان را کشت. سپس فرمود: ﴿سُنَّةَ ٱللَّهِ فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا﴾[۷].

---

۱. این سخن را در منابع کهن نیافتم و در بحار الانوار (۳۳۰/۳۹ و ۳۳۱) نیز تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۲. احزاب / ۵۷: بی‌گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌بار آماده ساخته است.

۳. خدا در دنیا آنان را لعنت کند در آخرت به آتش عذاب دهد و برای آن‌ها در جهنم کیفری سخت مهیا سازد.

روایت با مقداری تفاوت در شواهد التنزیل (۲۰۲/۲) به نقل از ابن‌عباس آمده است.

اما روایت چاپ حاضر تفسیر مقاتل بن سلیمان (۵۴/۳) چنین نیست و تنها از این خبر می‌دهد که آیه دربارهٔ یهودیان مدینه نازل شده است که برای خدا به فرزند باور داشتند و مدعی شدند پیامبر صلی الله علیه و آله ساحر و مجنون و شاعر و دروغگو است.

۴. احزاب / ۶۰: اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه از کارشان بازنایستند تو را بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز مدتی اندک در همسایگی تو نپایند.

۵. احزاب / ۶۱: از رحمت خدا دور گردیده‌اند. هر جا یافته شوند ...

۶. احزاب / ۶۱: گرفته و سخت کشته خواهند شد.

۷. احزاب / ۶۲: درباره کسانی که پیشتر بوده‌اند همین سنت خدا جاری بوده است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

برای روایت تفسیری ← قمی، تفسیر القمی، ۱۹۷/۲.

محمد بن هارون به ائمه علیهم‌السلام نسبت داده است که فرموده‌اند: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در مورد علی علیه‌السلام و ائمه علیهم‌السلام آزار مدهید و به‌سان آنان مباشید که موسی علیه‌السلام را آزردند و خداوند او را از آنچه آنان گفتند برکنار داشت[۱].

آزردن علی علیه‌السلام آزردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در کتاب ابن‌مردویه[۲] به سند از محمد بن عبدالله انصاری و جابر انصاری روایت شده و نیز در فضائل ابوالنضر به سند از محمد بن عبدالله، از جابر انصاری آمده و همچنین در خصائص نطنزی به سند او از جابر روایت شده، و همه از عمر بن خطاب نقل کرده‌اند که گفته است:

من با علی علیه‌السلام نامهربانی می‌کردم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا دید و فرمود: ای عمر، تو مرا آزرده‌ای.

گفتم: به خدا پناه می‌برم از آن کسی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را آزرد.

فرمود: «تو علی علیه‌السلام را آزرده‌ای، و هرکس علی علیه‌السلام را بیازارد مرا آزرده است»[۳].

عکبری، در ابانه آورده است. مصعب بن سعد، از پدر خود سعد بن ابی‌وقاص روایت کرده و گفته است: من و دو مرد دیگر با هم در مسجد بودیم و علی علیه‌السلام را ناروا گفتیم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خشمگین بدان جا روی نهاد و فرمود: «شما را با من چه می‌شود؟ هر کس علی علیه‌السلام را بیازارد مرا آزرده است»[۴].

حاکم حافظ در امالی، و ابوسعید واعظ در شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله[۵] و ابوعبدالله نطنزی در خصائص همه به سندهای خود آورده‌اند: زید بن علی در حالی که تارمویی را گرفته بود نقل کرد و گفت: علی بن حسین علیه‌السلام در حالی که تارموی خود گرفته بود مرا حدیث کرد و فرمود: حسین بن علی علیه‌السلام در حالی که تارموی خود در دست داشت برایم نقل کرد و فرمود: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در حالی که تارموی

---

۱. «لاتؤذوا رسول الله فی علی و الائمة ﴿كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا﴾». ← کلینی، الکافی، ۴۱۴/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۹۷/۲.

۲. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۸۱.

۳. «انک قد آذیت علیا و من آذی علیا فقد آذانی». نیز ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۴۳/۱.

۴. «مالکم و لی؟ آمن آذی علیا فقد آذانی». ← خوارزمی، المناقب، ۱۴۹؛ ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۱۸۱.

۵. ← ۵۰۵/۵.

خود را گرفته بود برایم حدیث کرد و فرمود: پیامبر خدا ﷺ در حالی که تارموی خود را گرفته بود با من سخن گفت و فرمود: «هر کس ابوالحسن را بیازارد واقعاً مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدای را آزرده است و هرکس خدای را بیازارد لعنت خدا بر او باد»[1].

در روایت دیگری است که فرمود: «... هر کس خدای را بیازارد خداوند به گنجایش آسمان‌ها و گنجایش زمین او را لعنت کند»[2].

صوری گفته است:

از آن کسی که پیامبر ﷺ و خاندان او را بیازارد خواهند پرسید: بد جانشینانی بودید، چگونه پس از پیامبر ﷺ رفتار کردید؟

فاسقان که با خاندان احمد جنگیده‌اند چگونه شفاعت احمد ﷺ را به چنگ آورند؟

آیا نزد خدا به چنین شفاعتی امید دارید؟ هرگز، بلکه چون خدای را مخالفت کرده‌اید جایگاهی در جهنم بجویید.

شما و آن پاکان را صحنه‌های قیامت در کنار هم خواهد آورد و یقیناً آنچه را از پیش فرستاده‌اید آن‌جا خواهید دید[3].

---

۱. «من آذی اباحسن فقدآذانی حقا، و من آذانی فقدآذی الله، و من آذی الله فعلیه لعنة الله».

۲. «من آذی الله لعنه الله ملء السماوات و ملء الارض». در روایت ابن‌بابویه در الامالی (۴۰۹) و نیز عیون اخبار الرضا علیه‌السلام (۲۲۶/۲) و همچنین روایت طوسی در الامالی (۴۵۱) و نیز در روایت فتال نیشابوری در روضة الواعظین (۲۷۳) و روایت طبری آملی در دلائل الامامة (۱۳۵) چنین آمده است: «من آذی شعرة منی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله لعنه الله ملء السماء و ملء الارض»؛ هرکس یک تارموی از من بیازارد مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدای را آزرده است و هر کس خدای را بیازارد خدای او را به گنجایش آسمان و گنجایش زمین لعنت کند.

طبرسی درمجمع البیان (۱۸۱/۸) همین روایت را به نقل از حاکم حسکانی آورده است. برای روایت حاکم حسکانی ← شواهد التنزیل، ۱۴۲/۲.

اما روایت خوارزمی در المناقب (۳۲۸) چنین است: «یا علی من آذی شعرة منک فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله لعنه ملء السماوات و ملء «الارض»؛ ای علی، هر کس تارمویی از تو بیازارد مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدای را آزرده است و هر کس خدای را بیازارد خداوند او را به گنجایش آسمان‌ها و گنجایش زمین لعنت کند.

حاکم حسکانی گونهٔ خلاصه‌شده‌ای از همین روایت را در شواهد التنزیل (۱۴۷/۲) آورده است.

۳. سیسئل من آذی النبی و آله بماذا خلفتم لاخلفتم محمدا

←

دیگری گفته است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد چه کسی جز علی علیه‌السلام می‌گوید که هر کس ابوالحسن را بیازارد واقعاً مرا آزرده است،

و هر کس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیازارد واقعاً آزاردهندهٔ آفریدگاری است که مرا پدید ساخته است،

و هرکس خدای مالک هستی را بیازارد در آتش به غل و زنجیر کشیده شود.[1]

ترمذی در جامع[2]، ابونعیم در حلیه[3]، بخاری در صحیح[4]، موصلی در مسند[5]، احمد در فضائل[6]، و خطیب در اربعین از عمران بن حصین، ابن‌عباس و بریده روایت کرده‌اند که علی علیه‌السلام به کنیزی در میان غنایم علاقه‌مند شد. حاطب بن ابی‌بلتعه و بریده اسلمی در برابر او به مزایده پرداختند و بهای آن کنیز را بالا بردند.

به هر روی چون قیمت آن کنیز به قیمتی اندازه رسید امیرمؤمنان علیه‌السلام او را بدان بها ستاند.

چون از آن سریه بازگشتند، بریده در پیشگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاد و از علی علیه‌السلام شکایت کرد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او روی گرداند.

به جانب راست، سپس چپ و آن‌گاه پشت سر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت تا شکایت کند. اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هربار از او روی برگرداند.

→

۱.

بماذا ینال الفاسقون شفاعة	لأحمد لما حاربوا آل احمدا
اترجون عند الله لا بل تبوؤا	من النار إذ خالفتم الله مقعدا
ستجمعکم و الطیبین مواقف	و تلقون ما قدمتموه مؤکدا
و لمن یقول سوی علی کل من	آذی ابا حسن فقد آذانی
حقاً و من آذی النبی فانه	مؤذ بخالقی الذی انشانی
حقاً و من آذی الملیک فانه	فی النّار یرسف أیما رسفان

۲. ← السنن، ۶۳۲/۵، با روایتی متفاوت با روایت حاضر.

۳. ← حلیة الاولیاء، ۲۹۴/۶.

۴. خبر را در الجامع الصحیح نیافتم.

۵. ← ۲۹۳/۱.

۶. ← فضائل الصحابة، ۶۰۵/۲، با روایتی خلاصه.

سرانجام، در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد و سخن خود را گفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و رنگ رخساره‌اش دیگرگون گشت و رگ‌هایش بیرون زد و فرمود: «ای برید، تو را چه می‌شود؟ تا امروز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را چنین آزار نداده‌ای. مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾[۱].

مگر نمی‌دانی که علی علیه السلام از من است و من از اویم و هرکس علی علیه السلام را بیازارد مرا آزرده است و هرکس مرا بیازارد خدای را آزرده است و هرکس مرا بیازارد خدای را آزرده است و هرکس خدای را بیازارد بر خداوند است که او را به سخت‌ترین عذاب‌های خود در آتش دوزخ کیفر دهد؟

ای بریده، آیا تو آگاه‌تری یا خداوند آگاه‌تر است؟ یا قاریان لوح محفوظ آگاه‌ترند؟

تو آگاه‌تری یا خدای مالک ارحام آگاه‌تر است؟ ای بریده، تو آگاه‌تری یا پاسبانان علی بن ابی‌طالب علیه السلام؟[۲]

گفت: پاسبانان الهی او.

فرمود: «اینک این جبرئیل است که از زبان پاسبانان علی علیه السلام مرا از این می‌آگاهاند که از آن روز که او زاده شده است هیچ خطایی بر او ننوشته‌اند»[۳].

پیامبر صلی الله علیه و آله آن گاه از مالک ارحام و قاریان لوح محفوظ نقل کرد و در سخن ایشان سه بار آمده بود: از علی علیه السلام چه می‌خواهید؟

سپس افزود: «علی علیه السلام از من است و من از اویم و او پس از من ولیّ هر مؤمنی است»[۴].

---

۱. احزاب / ۵۷: بی‌گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است.

۲. «مالک یا بریدة ما آذیت رسول الله منذ الیوم، اما سمعت ان الله یقول: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ اما علت ان علیاً منی و انا منه و ان من آذی علیاً فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فحق علی الله أن یؤذیه بألیم عذابه فی نار جهنم، یا بریدة أنت أعلم أم الله أعلم ؟ أم قراء اللوح المحفوظ أعلم ؟ أنت أعلم أم ملک الأرحام أعلم ؟ أنت أعلم یا بریدة أم حفظة علی بن ابی‌طالب؟»

۳. «و هذا جبرئیل اخبرنی عن حفظة علی انهم ماکتبوا قط علیه خطیئة منذ ولد».

۴. «علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن و بعدی».

در روایت احمد است که فرمود: «علی علیه السلام را واگذارید»[۱].

سید حمیری گفته است:

او را فرمود: ای بریده، لختی تأمل کن و سخن مگوی، که عموزاده‌ام علی علیه السلام از آن من و دنبالهٔ من است.

ای بریده، علی علیه السلام هماره از من بوده است و من از او و هر دو از حق پیروی کنیم.

ولیّ شما پس از من علی علیه السلام است. یقین بدارید که بر او رخدادها یکی در پی دیگری آیند.

آن سخن‌چین با بازگشتی چنین شتابان و با سخن‌هایی از این دست، زیانکار شد و به ناسزاگویی علی علیه السلام برای خود در دوزخ جامهٔ آتش دوخت[۲].

---

۱. «دعوا علیا». ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۴۳۷/۴.

۲.

فقال له مه یابریدة لاتقل	فان ابن‌عمی لی علی تتبع
فمنی علی یا بریدة لم‌یزل	وانی کذا منه علی الحق نتبع
ولیکم بعدی علی فأیقنوا	وقائعه بعد الوقیعة تسرع
بتوبته مستعجلا خاب انه	بسب علی فی لظی یتذرع

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۶.

فصل ۵

کسانی که بر علی علیه السلام حسادت ورزیدند

گواه‌هایی قرآنی

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ يَوْمَ ٱلْقِيَمَةِ تَرَى ٱلَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى ٱللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ﴾[1] فرموده: مقصود انکار ولایت امیرمؤمنان علیه السلام از سوی ایشان است[2].

از امام باقر علیه السلام همچنین دربارهٔ آیهٔ ﴿كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾[3] روایت شده که فرموده است: یعنی چون در آستانهٔ مرگ آن عذاب دردناکی را که خداوند برایشان فراهم آورده است بینند. آنان همان‌هایند که در مخالفت با علی علیه السلام سندی نوشتند. ﴿وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ﴾[4].

---

۱. زمر / ۶۰: و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند روسیه می‌بینی.

۲. آنچه در این باره در منابع دیدم، روایت امام باقر علیه السلام و نیز امام صادق علیه السلام است حاکی از این که مقصود از آیه هر مدعی امامتی است که حقیقتاً امام نباشد. برای نمونه ← قمی، تفسیر القمی، ۲۵۱/۲؛ کلینی، الکافی، ۳۷۲/۱؛ ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۲۱۴؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۱۱۱.

۳. بقره / ۱۶۷: این گونه خداوند کارهایشان را که بر آنان مایه حسرت‌ها است به ایشان می‌نمایاند.

۴. بقره / ۱۶۷: و از آتش بیرون‌آمدنی نیستند.

همچنین از آن حضرت دربارهٔ آیهٔ ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ﴾[۱] روایت شده است: [خداوند با این آیه] آنان راکه صاحبان همان سند بودند[۲] از آنچه در دل‌هایشان می‌گذشت آگاه ساخت.

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً﴾[۳] دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است و آن این‌که چون در قیامت علی علیه السلام را ببینند، چهرهٔ کافران سیاه شود ﴿سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا﴾[۴] چون جایگاه و مقام علی علیه السلام را نزد خداوند نظاره کنند، بر این که دربارهٔ ولایت او کوتاهی ورزیده‌اند دست به دندان گزند[۵].

ابوالفتوح رازی در روض الجنان از آنچه ابوعبدالله مرزبانی به سند خود از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده مرا حدیث آورده است که گفت: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾[۶] دربارهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است[۷].

ابوعلی طبرسی در مجمع البیان مرا حدیث کرده که مقصود از ﴿ٱلنَّاسَ﴾ پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او است. امام باقر علیه السلام فرموده: مقصود از ﴿فَضْلِهِ﴾ دربارهٔ نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و دربارهٔ امامت است[۸].

هرکس به او حسد ورزد کافر است

ابن‌سیرین از انس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کس به علی علیه السلام حسد ورزد به من

---

۱. آل‌عمران / ۱۱۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان دوست و همراز مگیرید.

۲. در کتاب سلیم (۱۵۴) از پنج تن به نام صاحبان «صحیفهٔ ملعونه» یاد شده است: ابوبکر، عمر، ابوعبیدهٔ جراح، معاذبن جبل و سالم وابستهٔ ابوحذیفه. این پنج تن - بنابراین روایت، سند یا عهدنامه‌ای نوشتند و متعهد شدند پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی او را از اهل بیت دور دارند.

۳. ملک / ۲۷: و آن‌گاه که لحظه موعود را نزدیک بینند. ...

۴. ملک / ۲۷: چهرهٔ کسانی که کافر شده‌اند.

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۴/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۷۹؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۹۳ و ۴۹۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۴/۲؛ کلینی، الکافی، ۴۲۵/۱ (با مضمونی نزدیک).

۶. نساء / ۵۴: بلکه به مردم برای آنچه از فضل خدا به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند.

۷. ← روض الجنان، ۳۹۷/۵.

۸. ← مجمع البیان، ۱۰۹/۳.

حسد ورزیده است و هر کس به من حسد ورزد کافر شده است»[۱].

در خبری دیگر است: «و هر کس به من حسد ورزد به دوزخ درآید»[۲].

زاهی گفته است:

گفتند: در علی علیه‌السلام شوخ‌طبعی‌ای است و شگفت از این‌که گنجشکی در برابر عقاب لاف زند.

چرا این سخن را در نبرد خیبر، نبرد حنین و در بنی‌نضیر و در بدر نگفتند؟[۳]

از ابوزید خلیل بن احمد نحوی پرسیدند: یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را چه شده است که گویی همه برادرانی از یک مادرند، اما علی علیه‌السلام برادر ناتنی است[۴].

گفت: در اسلام آوردن بر آنان پیشی داشت، در تبار از همه برتر، در دانش از همه فراتر، در تدبیر و بردباری از همه برخوردارتر و در هدایت از همه آراسته‌تر بود و از این روی، بر او رشک بردند، در حالی که به همانندها و همگن‌های خویش گرایشی افزون‌تر دارند[۵].

در روایتی دیگر است که پرسیدند: چرا مردم علی علیه‌السلام را وانهادند، با آن‌که خویشاوندی او با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن خویشاوندی و جایگاه او در میان مسلمانان آن جایگاه و رنج و تلاش او در راه اسلام آن رنج و تلاش بود؟

گفت: خدای را سوگند، نور او بر فروغ آنان برتری داشت و زلال او از زلال هر آبشخور فراتر بود، اما مردمان به همگنان خویش تمایلی بیشتر دارند. مگر نشنیده‌ای آن نخستین را که گفته است:

---

۱. «من حسد علیاً فقدحسدنی و من حسدنی فقد کفر». ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۸۰؛ طوسی، الامالی، ۶۲۳.

۲. «... و من حسدنی دخل النار». ← طوسی، الامالی، ۶۲۳.

۳.

وقالوا علی ان فیه دعابة	و من عجب ان یملک الصعو للصقر
و لم یقولوا ذاک فی یوم خیبر	و یوم حنین و النضیر و فی بدر

۴. مقصود از این پرسش اظهار شگفتی مردمان از نزدیک دانستن خود به همدیگر و دور داشتن علی علیه‌السلام از خویش است، بدان اعتبار که اخوهٔ امی در شرایطی، در باب ارث استحقاقی مسلم‌تر از استحقاق برادران ابی یعنی فرزندان پدر واحد از مادران متفاوت دارند.

۵. ← طوسی، الامالی، ۶۰۹.

و کـل شکـل لشکـله الف　　　اما تری الفیل یألف الفیلا[۱]

عباس بن احنف در همین معنا سروده است:

یکی پرسید: چگونه از همدیگر جدا شدید؟ سخنی گفتم که در آن انصاف بود.

او از جنس من نبود و از او جدا شدم. و مردمان هر یک به شکلی و به خویی باشند[۲].

از مسلمة بن نمیل پرسیدند: علی علیه‌السلام را چیست که عامه او را نپذیرفته‌اند، با آن‌که در هر خیری دستی برتر دارد؟ گفت: زیرا توان دیده‌شان از دیدن فروغ او فروتر بود و مردم به همگنان خویش مایل‌ترند[۳].

نه هدهد عاشق قمری شود و نه کلاغ دلدادهٔ کبک[۴].

دیگری گفته است:

چشم خفاش پرتو خورشید را نتواند دید[۵].

مردی در جریان صفین از امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: چرا در حالی که شما آگاه‌ترین مردمان خود به کتاب و سنت بوده‌اید آنان شما را از این کار راندند؟

---

۱. همگن با همکن خوی گیرد. مگر نمی‌بینی که فیل با فیل دمخور شود؟

برای روایت ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۴۵؛ همو، الامالی، ۳۰۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۶.

۲. و قـائل کـیف تـهاجرتما　　　فـقلت قـولا فـیه انـصاف

لم‌یک مـن شکـلی فـهاجرته　　　و النـاس اشکـال و آلاف

برای بیت‌ها افزون بر منابع پیشین ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۸۰/۱۰؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۰۹/۳۶؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ۵۳۵/۵. بنابر روایت منبع اخیر این شعر از آن ابونصر حلبی منصور بن مسلم بن علی بن ابی‌الخرجین مشهور به ابن‌ابی‌دمیک است.

۳. ← مناوی، فیض القدیر، ۴۵۴/۶.

۴. لا یـعشق الهـدهد قـمرية　　　و لا غـراب البـین خـطافا

۵. فلن تری الشمس ابصار الخفافیش

مصراعی از شعر ابن‌الرومی است و مصراع نخست آن چنین است: عابوا قریضی و ما عابوا بمعرفة؛ بر مدیحه‌ام خرده گرفتند والبته این خرده‌گیری از سر شناخت نبود. ← دیوان ابن الرومی، ۲۵۴/۲.

فرمود: «فرمانروایی‌ای بود که کسانی آزمند آن شدند و کسانی به سخاوت از آن بگذشتند و خدای خود نیکو داوری است و محمد ستوده مرجعی.

آن غنیمت را که سوارانی در پی ربودنش عربده سرداده‌اند، واگذار»[۱].

سپس امام به سخن دربارهٔ معاویه و یاران او پرداخت.

رویگردانی از شنیدن فضیلت‌های علی علیه‌السلام

از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: ﴿اَفَمَنْ یَعْلَمُ اَنَّمَآ اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾ یعنی علی علیه‌السلام ﴿كَمَنْ هُوَ اَعْمىٰٓ﴾ یعنی دشمنان او ﴿اِنَّمَا یَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ﴾[۲]؛ یعنی امامان علیهم‌السلام که از فرزندان آدمند و خداوند دانش را در دل‌هایشان کاشته است[۳].

از آن دو امام همچنین روایت شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «کدام یک از شما وصیت مرا می‌پذیرد و در این کار مرا وزیر می‌شود و بدهی‌های مرا می‌دهد و وعده‌هایم پس از من برمی‌آورد و برجای من می‌نشیند؟»[۴]

---

۱. متنی که در مناقب آمده چنین است: «کانت إمرة شحت علیها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس آخرین، و لنعم الحکم الله، و الزعیم محمد»

فدع عنک نهبا صیح فی حجراته».

این متن با تفاوتی اندک در نهج البلاغة (خطبهٔ ۱۶۲) آمده است. نیز ← ابن‌بابویه، الامالی، ۷۱۷؛ مفید، الفصول المختارة، ۷۷؛ همو، الارشاد، ۲۹۵/۱.

مصراعی هم که بدان تمثل شده از شعر امرؤالقیس است و دنبالهٔ آن چنین است:

ولکن حدیثا ما حدیث الرواحل

← دیوان امریء القیس، ۱۴۰.

۲. رعد / ۱۹: پس آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حقیقت دارد مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می‌گیرند.

۳. روایت را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۱۸۱/۳۶) نیز تنها به نقل از کتاب حاضر آورده شده است.

۴. «من یقبل منکم وصیتی و یؤازرنی علی امری و یقضی دینی و ینجز عداتی من بعدی و یقوم مقامی؟»

روایت مربوط به ماجرای دعوت عشیره است و این حدیث پیشتر گذشته و منابع آن نیز معرفی شده است. اما برای نمونه ← طوسی، الامالی، ۵۸۳؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۴۶.

در ادامهٔ همین روایت است که پس از این داستان، دو تن از سلمان پرسیدند: محمدﷺ چه می‌گوید؟ در این شرایط بود که امیرمؤمنان علیه السلام برخاست. پیامبرﷺ او را در آغوش کشید و فرمود: «ای علی علیه السلام، تنها تو شایستهٔ این هستی»[۱].

پس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ حَتّىٰ اِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ اٰنِفًا اُولٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ﴾[۲].

امام‌باقر علیه السلام در تفسیر ﴿يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ﴾[۳] فرموده‌است: چون پیامبرﷺ از فضیلت‌های علی علیه السلام با آنان سخن می‌گفت یا چیزی از آنچه در فضیلت او بر وی نازل شده است برای آنان تلاوت می‌کرد، جامه‌های خود را می‌تکانیدند و برمی‌خاستند. پس خداوند فرمود: ﴿يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾[۴].

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ﴾[۵] فرموده است: پیامبرﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی علیه السلام، مجرمان همان‌هایند که ولایت تو را تکذیب کنند[۶].

درماندگی در برابر جایگاه علی علیه السلام

شعبی گفته است: نمی‌دانیم با علی بن ابی‌طالب علیه السلام چه کنیم. اگر او را دوست بداریم به تهیدستی گرفتار آییم و اگر او را دشمن بدارید کافر شویم[۷].

---

۱. «یا علی انت لها».

۲. محمد / ۱۶: و از میان منافقان کسانی‌اند که در ظاهر به سخنان تو گوش می‌دهند، ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند به دانش‌یافتگان می‌گویند: هم اکنون چه گفت؟ اینان همانانند که خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوس‌های خود پیروی کرده‌اند.

آنچه در این باره در منابع یافتم حاکی از آن است که منافقان در هنگام نزول وحی بر پیامبرﷺ، آن را ریشخند می‌کردند و آیه در نقد این گفتار و رفتار نازل شده است. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۴/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۳/۲.

۳. هود / ۵: جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند.

۴. هود / ۵: خدا آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند می‌داند.

۵. مدثر / ۳۹ ـ ۴۲: مگر یاران دست راست، در میان باغ‌ها. از یکدیگر می‌پرسند، دربارهٔ مجرمان: چه چیز شما را در آتش سقر در آورد؟

۶. «المجرمون یا علی المکذبون بولاتیک». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۵/۱.

۷. ← خوارزمی، المناقب، ۳۳۰.

نظّام گفته است: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مایهٔ گرفتاری متکلم است. اگر بخواهد حق او را بگزارد غلو کند و اگر از آن فروگذارد بد کند. منزلت او را وزنی دقیق، شأنی حساس و دیریاب است، مگر بر کسی که در کار دین چیره‌دست باشد[۱].

یک‌بار ابوالعیناء به علی بن جهم گفت: تو از آن روی علی علیه‌السلام را دشمن‌داری که فاعل و مفعول را می‌کشت، و تو یکی از این‌هایی.

گفت: ای مأبون.

ابوالعیناء گفت: ﴿وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ﴾[۲].

ابن‌حماد گفته است:

دشمنی با علی علیه‌السلام را علتی بد است که به گاه‌زاده شدن باز می‌گردد.
در این‌باره از ابن‌عباس تفسیری به حق رسیده است که آن را ردّی نباشد[۳].

دیگری گفته است:

سپاس خدایی را که هیچ‌کس را نبینم که در پیشگاه او به ثناکردن ایستد، مگر آن‌که زانویش سست شود.
اگر روزی در عقیدهٔ کسی تردید کردی با او چانه مزن و پس او را بنگر[۴].

کینهٔ علی علیه‌السلام باران را بازمی‌دارد

شیرویه در فردوس آورده است: ابن‌عباس گفته: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند باران را از بنی‌اسرائیل باز بداشت، بدان سبب که دربارهٔ پیامبران خویش اندیشه‌های بد داشتند و خداوند باران را از این امت به دشمنی با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بازمی‌دارد»[۵].

---

۱. ← طوسی، الامالی، ۵۸۸، منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۸۹.

۲. یس / ۷۸: و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد.

۳.
و لبغض الوصی علة سوء — عند ما وقت یولد المولود
و بذا جاءنا ابن‌عباس فی التف — سیر فی الحق ما له مردود

۴.
الحمد لله انی لاأری احداً — یثنی علیه و لم‌یسترخ مفصله
فان تشککت یوما فی عقیدته — فلاتناکره و انظر کیف اسفله

۵. «إنما رفع الله القطر عن بنی‌اسرائیل بسوء رأیهم فی انبیائهم، و ان الله یرفع القطر عن هذه ببغضهم علی بن ابی‌طالب».
← دیلمی، الفردوس، ۳۴۴/۱.

در روایت دیگری است که مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، آیا کسی هست که علی علیه السلام را دشمن بدارد؟

فرمود: «آری، فرونشستن از یاری او دشمنی با او است»[۱].

یک بار قاضی سوار برای مردمان بصره نماز باران خواند. سید حمیری گفت:

ای زمین، پاهای اینان را فروبلع و ای ابر، یخ پاره‌هایی سخت برآنان فروبار.

از یاران نرم سیرابشان مساز که آنان دشمنان زادگان احمدند[۲].



---

۱. نعم، القعود عن نصرته بغض».

۲. ابتلعي يا ارض اقدامهم — ثم ارمهم يا مزن بالجلمد

لاتسقهم من وابل قطرة — فانهم حرب بني أحمد

← دیوان السید الحمیری، ۱۸۰.

فصل ۶

کسانی که بر امیرمؤمنان علیه‌السلام ستم روا داشتند و با او جنگیدند

گواه‌هایی قرآنی

شوهانی به سند خود آورده است که عبدالله بن عطاء مکی دربارهٔ آیهٔ ﴿رُبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾[1] از امام باقر علیه‌السلام پرسید.

امام علیه‌السلام فرمود: در روز قیامت منادی‌ای بانگ برمی‌آورد که زنهار، هیچ‌کس به بهشت در نیاید جز آن‌که مسلمان باشد. در آن روز کسانی که کافر شدند آرزو می‌کنند کاش تسلیم ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام بودند[2].

امام علیه‌السلام فرموده است: آیه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نازل شده است: «و قال الظالمون آل محمد حقهم ﴿لَمَّا رَأَوُا ٱلْعَذَابَ﴾ و علی هو العذاب ﴿هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ﴾ فيقولون نرد فنتولّی علیا»[3].

خداوند فرموده است: ﴿وَ تَرَىٰهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا﴾ یعنی ارواح آن مردمان بر آتش عرضه می‌شود

---

۱. حجر / ۲: چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند.

۲. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۳۹/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۷۲/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۰۱/۶.

۳. آنان که به خاندان محمد دربارهٔ حق ایشان ستم روا می‌داشتند چون عذاب را بینند و این عذاب علی علیه‌السلام است، گویند: آیا به بازگشت راهی هست؟ پس گویند: بازمی‌گردیم و علی علیه‌السلام را به ولایت می‌گیریم.

برای روایتی که از امام باقر علیه‌السلام نقل شده و البته در آن بدین تصریح نشده که متن آیه چنین بوده است. ← در قمی، تفسیر القمی، ۲۷۷/۲ و ۲۷۸.

متن ناظر است به آیهٔ ۴۴ سورهٔ شوری: ﴿وَ تَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ لَمَّا رَأَوُا ٱلْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ﴾.

﴿خَاشِعِينَ مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ﴾ یعنی علی علیه السلام را می‌نگرند ﴿مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا﴾ یعنی کسانی که به خاندان محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌اند ﴿إِنَّ ٱلْخَاسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَلَآ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ یعنی کسانی که به خاندان محمد صلی الله علیه و آله ستم روا داشتند و حق ایشان ستاندند ﴿فِى عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾[1].

ستم به علی علیه السلام انکار پیامبر صلی الله علیه و آله

حسکانی در شواهد التنزیل به سند خود از ابن‌مسیب، از ابن‌عباس آورده است که چون آیهٔ ﴿وَٱتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَآصَّةً﴾[2] نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس پس از درگذشت من بر سر این جایگاه به علی علیه السلام ستم کند و آن را از او بازبدارد گویی نبوت من را و نبوت پیامبران پیش از من را انکار کرده است»[3].

در کتاب ابوعبدالله محمد بن سراج[4] از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «هرکس بر سر این کرسی به علی علیه السلام ستم کند و آن را از او باز بدارد همانند کسی است که نبوت مرا و نبوت کسانی را که پیش از من بودند انکار کند»[5].

سفارش علی علیه السلام به صبر

عمران بن حصین در روایتی آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت علی علیه السلام رفت. عمر گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سخت باید نگران او باشیم!

---

۱. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۷۸/۲/.

تفسیر ناظر است به آیهٔ ۴۵ سورهٔ شوری: آنان را می‌بینی که چون بر آتش عرضه می‌شوند از شدت زبونی فروتن شده‌اند؛ زیر چشمی می‌نگرند و کسانی که گرویده‌اند می‌گویند: در حقیقت زیانکاران کسانی‌اند که روز قیامت خودشان و کسانشان را دچار زیان کرده‌اند، آری، ستمکاران در عذابی ناپایدارند.

۲. انفال / ۲۵: و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید.

۳. «من ظلم عليا مقعدی هذا بعد وفاتی فكانما جحد نبوتی و نبوة الانبياء قبلی». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۷۱/۱.

۴. از کتاب یاد شده اطلاعی در دست نیست. مؤلف نیز شاید همان ابوعبدالله محمد بن علی سراج باشد که در طرائف از او روایت نقل شده است. ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۳۶۴.

۵. «من ظلم عليا مجلسی هذا كمن جحد نبوتی و نبوة من كان قبلی». ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۱۷۹/۱.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «نه، ای عمر، سوگند به آن‌که جانم در دست او است، علی علیه‌السلام نخواهد مرد تا به خشم بیاکند، تا سر حد توان نیرنگ بیند و پس از من شکیبایی کند»[۱].

در تاریخ بغداد[۲] و کتاب ابراهیم ثقفی[۳] است که عمرو بن ولید کرابیسی به سند خود از ابوادریس از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من سپرد که امت با تو نیرنگ خواهد ورزید»[۴].

در روایت سلمان است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «امت با تو نیرنگ خواهد ورزید. بر نیرنگش شکیبایی کن»[۵].

حارث بن حصین گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی علیه‌السلام، تو پس از من چنین و چنان خواهی دید.

گفت: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، شمشیر را دو دم است و من نیز نه تجاوزگر باشم و نه زبون.

فرمود: ای علی، اما صبر کن.

گفت: ای رسول خدا، صبر می‌کنم[۶].

اشجع بن عمرو دربارهٔ ممدوح خود گفته است:

ای عموزادهٔ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، بر دشمن تو در سپیدهٔ صبح و سرآمدن شام کمینی است.

چون از خواب برخیزد او را بترسانی و چون به بستر رود خواب‌هایش شمشیر تو را بر او برکشد[۷].

---

۱. «لا و الذی نفسی بیده یا عمر لایموت علی حتی یملأ غیظا و یوسع غدرا و یوجد من بعدی صابرا». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۷/۲.

۲. ← ۲۱۶/۱۱.

۳. ← الغارات، ۴۸۶/۲.

۴. «عهد النبی الیّ ان الامة ستغدر بک».

۵. «ان الامة ستغدر بک فاصبر لغدرها». روایت را بدین ساختار در منابع کهن نیافتم.

۶. همانند روایت پیشین، این را نیز در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۴۵۳/۲۹) این دو خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۷.
و علی عدوک یابن‌عم محمد — رصدان ضوء الصبح و الاظلام
واذا تنبه رعته و اذا غفا — سلت علیه سیوفک الأحلام

بیت‌ها برگرفته از شعر اشجع بن عمرو سلمی در ستایش هارون است. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۲۲/۱۸، ۲۲۳ و ۲۴۱.

حکم کسی که با علی علیه‌السلام بجنگد

دربارهٔ حکم کسانی که با علی علیه‌السلام جنگیدند اختلاف کرده‌اند: زیدیان و همچنین نظّام و بشر بن معتمر از معتزلیان و ابوحنیفه، ابویوسف و بشر مریسی از مرجئان با هم‌عقیدگان خویش گفته‌اند: علی علیه‌السلام در جنگ‌های خود پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر صواب بود و کسانی که با او جنگیدند بر خطا بودند. اما ابوبکر باقلانی و ابن‌ادریس شافعی گفته‌اند: کسانی که در خلافت با علی علیه‌السلام جنگیدند باغی‌اند.

ادلهٔ کفر کسانی که با علی علیه‌السلام جنگیدند

در تلخیص الشافی[1] آمده است: امامیه گویند: هر کس با امیرمؤمنان علیه‌السلام بجنگد کافر است.

دلیل این امر یکی اجماع شیعه است.

دیگر این‌که هر کس با او جنگیده باشد منکر و مخالف با امامت او است، و انکار امامت و مخالفت با آن همانند مخالفت با نبوت کفر است؛ چراکه ناآگاهی نسبت به این دو حکمی واحد دارد.

دیگر آن‌که فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است»[2] ــ و مرگ جاهلیت جز مرگ در حالت کفر نیست.

دلیل دیگر آن‌که فرمود: «خداوندا، هر کس راکه او را دوست بدارد دوست بدار و هر کس راکه او را دشمن بدارد دشمن بدار»[3].

این هم در حالی است که دشمنی با کسی به طور مطلق تنها در این فرض واجب آید که او فاسق باشد.

دلیل دیگر آن‌که کسانی که با علی علیه‌السلام جنگیدند ریختن خون او را حلال می‌شمردند و آن را مایهٔ تقرب به خداوند می‌پنداشتند، در حالی که به اجماع همگان، حلال دانستن خون مؤمن کفر است و گران‌تر از حلال پنداشتن جرعه‌ای از شراب که آن هم به اجماع کفر است. چه رسد به حلال دانستن خون امام!

---

۱. ← ۱۳۱/۴.

۲. «من مات و لم‌یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة». منابع حدیث پیشتر گذشته است.

۳. «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». منابع حدیث پیشتر گذشته است.

همچنین مخالف و موافق از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که فرموده است: «ای علی علیه‌السلام، جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من»[۱].

این در حالی است که روشن است مقصود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن بوده که جنگیدن با تو همان احکامی را دارد که جنگیدن با من دارد، نه آن‌که جنگ‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عیناً جنگ‌های علی علیه‌السلام باشند؛ چرا که واقعیت خلاف این است. بدین وصف، اگر جنگ با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کفر باشد جنگ با علی علیه‌السلام نیز همانند آن کفر خواهد بود.

ای برادر، ای علی، در میان همهٔ خلق، صلح تو صلح من و جنگ تو جنگ من است[۲].

ابوموسی در جامع خود، سمعانی در کتاب خویش[۳]، ابن‌ماجه در سنن[۴]، احمد در مسند[۵] و فضائل[۶]، ابن‌بطه در ابانه[۷]، شیرویه در فردوس[۸]، سدی در تفسیر و قاضی محاملی[۹] همه از زید بن ارقم روایت کرده‌اند و ثعلبی نیز در تفسیر[۱۰] خود از ابوهریره و ابوالجحاف از مسلم بن صبیح نقل کرده و این راویان همه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که به علی علیه‌السلام، فاطمه علیهاالسلام، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام نگریست و فرمود: «من در جنگ با کسی هستم که با شما در جنگ است و در صلح با کسی که با شما در صلح است»[۱۱].

---

۱. «یا علی حربک حربی و سلمک سلمی». ← ثقفی، الغارات، ۶۲/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۱۲۹؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۱۵۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۲۵۰/۱؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۳۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۱۶/۱ و ۳۰۶ و ۱۰۲/۲، ۳۸۲ و ۳۹۷؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۸۱؛ طوسی، الامالی، ۳۶۴ و ۴۸۶.

۲. یا اخی یا علی سلمک سلمی ‌ ‌ ‌ فی جمیع الوری و حربک حربی

۳. مقصود فضائل الصحابة است.

۴. ← ۵۲/۱.

۵. ← ۴۴۲/۲.

۶. ← فضائل الصحابة، ۷۶۷/۲.

۷. روایت را در بخش موجود از الابانة الکبری، نیافتم.

۸. روایت را در الفردوس نیافتم.

۹. ← الامالی، ۴۴۷.

۱۰. ← الکشف و البیان، ۳۱۱/۸.

۱۱. «انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

در تاریخ طبری[۱] و اربعین مؤذن است که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «من با آن‌که با شما بجنگد در جنگم و با آن‌که با شما در صلح باشد در صلح»[۲].

ابن‌مسعود گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «با آن‌که با تو دشمنی کند دشمن کنم و با آن‌که با تو از در دوستی در آیهٔ از دوستی درآیم»[۳].

خرگوشی در لوامع[۴] آورده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن‌که در دوران نخست با من بجنگد و آن‌که در دوران دوم با خاندانم بستیزد، همه پیروان دجّالند»[۵].

ابویعلی موصلی[۶]، خطیب مورخ[۷] و ابوبکر مردویه[۸] به طرقی متعدد از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: «به پیکار با ناکثان، قاسطان و مارقان فرمان یافته‌ام»[۹].

اهل حدیث نزد شریک اصرار فراوان کردند و از او خواستند حدیث نبوی «تقتلک الفئة الباقیة»[۱۰] را برای آنان نقل کند. او برآشفت و گفت: آیا می‌دانید این برای علی علیه السلام افتخار نیست که عمار در صف یارانش کشته شود، بلکه این افتخار عمار است که در کنار علی علیه السلام کشته شود؟

ابن‌مردویه به پانزده طریق روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام در جریان جنگ صفین فرمود: «خدای را سوگند، چاره‌ای جز پرداختن به پیکار یا کفر به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است نیافتم»[۱۱].

---

۱. روایت را در تاریخ الامم و الملوک نیافتم.

۲. «انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

۳. «عادیت من عاداک و سالمت من سالمک». برای روایت با تفاوتی اندک ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۳۹/۴۲.

۴. نام کامل از کتاب اللوامع و ترتیب المجالس است و حسن انصاری در مقاله‌ای با عنوان «ابوسعد خرگوشی و کتاب اللوامع» به معرفی آن پرداخته و از وجود نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ واتیکان (شمارهٔ ۱۶۴۲) خبر داده است.

۵. «من قاتلنی فی الاولی و قاتل اهل بیتی فی الثانیة فاولئک شیعة الدجال». ← طوسی، الامالی، ۴۵۹؛ ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین ۴۶.

۶. ← المسند، ۳۹۷/۱، با اندکی تفاوت.

۷. ← تاریخ بغداد، ۳۴۰/۸، با اندکی تفاوت.

۸. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۶۰.

۹. «امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین».

۱۰. گروه سرکش تو را خواهند کشت. حدیثی است نبوی که پیشتر منابع آن گذشته است.

۱۱. «و الله ما وجدت من القتال بدا او الکفر بما انزل علی محمد». ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۶۷.

از امام باقرعلیه‌السلام روایت شده است که چون از کسانی که علی‌علیه‌السلام با ایشان جنگید یاد کرد، فرمود: زنهار که گناه آنان از گناه کسانی که با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله جنگیدند سنگین‌تر است.

پرسیدند: ای پسر پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، چگونه چنین باشد؟

فرمود: «آنان بر جاهلیت بودند، لیک اینان قرآن خوانده و اهل فضیلت را شناخته‌اند و آنچه انجام دادند پس از این بصیرت بود»[۱].

عبدوس بن عبدالله همدانی، ابوبکر بن فورک اصفهانی، شیرویه دیلمی[۲]، موفق خوارزمی[۳] و ابوبکر بن مردویه[۴] در کتاب‌های خود در روایتی از خدری نقل کرده‌اند که گفته است: علی‌علیه‌السلام از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: بر چه چیز با آن طایفه بجنگم؟

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «بر سر برساخته‌ها در دین»[۵].

در روایت دیگری است که علی‌علیه‌السلام پرسید: آن روز حق کجا خواهد بود؟

فرمود: «ای علی‌علیه‌السلام، حق با تو است و تو با حقی»[۶].

علی‌علیه‌السلام گفت: «بیم ندارم که چه چیز به من رسد»[۷].

شیرویه در فردوس از وهب بن صیفی نقل کرده و کسانی دیگر از زید بن ارقم نقل کرده‌اند که گفته است: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «من بر تنزیل می‌جنگم و علی‌علیه‌السلام بر تأویل می‌جنگد»[۸].

بی‌گمان علی‌علیه‌السلام بر سر تأویل می‌کشد، آن‌سان که من بر سر تنزیل، گناهکاران را کشتم[۹].

---

۱. «اولئک کانوا جاهلیة و هؤلاء قرأوا القرآن و عرفوا أهل الفضل فأتوا ما أتوا بعد البصیرة» ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۸۸/۱.

۲. در الفردوس چنین خبری نیافتم. آنچه یافتم این است: «انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تأویل القرآن»؛ من بر تنزیل قرآن می‌جنگم و علی بر تأویل قرآن می‌جنگد. ← دیلمی، الفردوس، ۴۶/۱.

۳. ← المناقب، ۱۷۵.

۴. ← مناقب علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ۱۶۰.

۵. «علی الاحداث فی الدین».

۶. «یا علی الحق معک و انت معه».

۷. «لاابالی ما اصابنی».

۸. «انا اقاتل علی التنزیل و علی یقاتل علی التأویل». برای متن با تفاوتی اندک ← دیلمی، الفردوس، ۴۶/۱.

۹. علیّ علی التأویل لا شک قاتل ... کقتلی علی تنزیله کل مجرم

دلایل قرآنی کفر کسانی که با علی علیه‌السلام جنگیدند

باری، از دیگر دلایلی که برای اثبات کفر کسانی که با علی علیه‌السلام جنگیدند می توان بدان استناد کرد این آیه است که فرمود: ﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَيٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا ٱلَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِ﴾[1]. روشن است «باغی» کسی است که بر امام شوریده باشد و پیکار با باغیان به‌سان جنگ با مشرکان واجب است.

اما این‌که نام «مؤمن» بر این جماعت اطلاق شود، از آن قبیل است که در قرآن فرموده است: ﴿يَآأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا ءَامِنُوا بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾[2]؛ یعنی ای کسانی که ایمان را به زبان اظهار داشته‌اید، به دل نیز ایمان آورید.

به امام زین العابدین علیه‌السلام گفتند: جد شما می‌فرمود: برادرانمان در برابر ما سرکشی کردند!

فرمود: مگر کتاب خدا را نخوانده‌اید که فرموده است: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا﴾[3]. آن مردمان همانند هود بودند، با این تفاوت که خداوند او و همراهانش را نجات داد، اما قوم عاد را به طوفانی سترون هلاک کرد[4].

این نیز ثابت شده که آیهٔ زیر دربارهٔ همین کسان نازل شده است: ﴿يَآأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَٱللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[5].

---

۱. حجرات / ۹: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهد و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن طایفه‌ای که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.

۲. نساء / ۱۳۶: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او بگروید.

۳. اعراف / ۶۵؛ هود / ۵۰: و به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم.

۴. ← طبرسی، الاحتجاج، ۴۰/۲.

۵. مائده / ۵۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی دیگر را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند. اینان با مؤمنان فروتن و بر کافران سرافرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خدا است. آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر دانا است.

در حدیث اصبغ بن نباته است که مردی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: این قوم که با ایشان می‌جنگیم با ما بر دعوتی واحدند، پیامبرمان یکی است، نماز یکی است و حج یکی است؛ آنان را به چه نام بخوانیم؟

فرمود: آنان را بدان نام بخوان که خداوند در کتاب خویش بدان نامید: ﴿تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ ٱللهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ وَلَوْ شَآءَ ٱللهُ مَا ٱقْتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَاتُ وَلٰكِنِ ٱخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَآءَ ٱللهُ مَا ٱقْتَتَلُوا وَلٰكِنَّ ٱللهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾[1]. پس چون اختلاف روی داد ما به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و به کتاب و به حق سزاوارتریم[2].

علی علیه السلام، دست انتقام الهی

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾[3] فرموده‌اند: یعنی ای محمد، ما از مکه به مدینه راه می‌بریم و از آن‌جا باز می‌آوریم و به دست علی علیه السلام از آنان انتقام می‌ستانیم[4].

این روایت را نطنزی در خصائص و صفوانی در الاحن والمحن، از سدی، کلبی، عطاء، ابن‌عباس، اعمش و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند و یادشدگان گفته‌اند: آیه دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است[5].

---

۱. بقره / ۲۵۳: برخی از آن پیامبران را به برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیلهٔ روح القدس تأیید کردیم و اگر خدا می‌خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن همه دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند. ولی با هم اختلاف کردند. پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می‌خواست با یکدیگر جنگ نمی‌کردند. ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد.

۲. ← طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۱۶۹ و ۱۷۰؛ مفید، الامالی، ۱۰۱ و ۱۰۲؛ طوسی، الامالی، ۱۹۷ و ۱۹۸.

۳. زخرف / ۴۱: پس اگر ما تو را از دنیا ببریم قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم.

۴. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۸۴/۲، به روایت از امام صادق علیه السلام.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۲۹/۱ و ۲۱۶/۲۱؛ مفید، الافصاح، ۱۳۶؛ طوسی، الامالی، ۳۶۳؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۰۳؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۸۴/۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۹۱/۱.

ابن‌جریح از مجاهد، از ابن‌عباس و نیز از سلمة بن کهیل، از عبدخیر و همچنین از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده و این مضمون را به اتفاق و اجتماع نقل کرده‌اند که پیامبر در حجةالوداع خطبه ایراد کرد و در آن فرمود: «یقیناً آن پیل‌پیکران را در لشکری خواهم کشت»[1].

جبرئیل پرسید: و علی بن ابی‌طالب نیز [چنین خواهد کرد]؟

[فرمود: و علی بن ابی‌طالب نیز][2].

در روایت جابر و ابن‌عباس آمده است که فرمود: «زنهار، مباد ببینم پس از من به کافرانی بدل شوید که همدیگر را گردن زنید. زنهار، خدای را سوگند، اگر چنین کنید مرا در لشکری خواهید دید تا در آن اوضاع با شمشیر رویارویتان بایستم»[3].

در همین زمان گویی از پشت، آن حضرت را فشردند. به پشت سر خویش نگریست و آن‌گاه رو به ما کرد و فرمود: یا علی.

پس این آیه نازل شد: ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾[4]؛ یعنی انتقام علی از آنان می‌ستانیم[5].

پس این آیات نازل شد: ﴿قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ * رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ * ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾[6].

---

۱. «لاقتلن العمالقة فی کتیبة».

۲. افزوده مستند است به منابع و شرح‌ها. ← حاکم، المستدرک، ۱۳۶/۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۷۴/۱۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۵۱/۴۲.

۳. «ألا لألفینکم ترجعون بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض، أما و الله لئن فعلتم ذلک لتعرفننی فی کتیبة فأضرب وجوهکم فیها بالسیف».

بخش آغازین متن در منابع اهل سنت آمده است. از آن جمله ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ۳۱۷/۲ و ۳۱۸؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۴۵۵/۷ و ۴۵۶؛ ابویعلی، المسند، ۲۱۷/۱۲.

۴. زخرف / ۴۱: پس اگر ما نور از دنیا ببریم قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم.

۵. ← ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۱۵۵.

۶. مؤمنون / ۹۳ ـ ۹۶: بگو: پروردگارا، اگر آنچه را که از عذاب به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی، پروردگارا ←

همچنین این آیه‌ها نازل شد: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِيَ أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾[۱]؛ یعنی بدانچه در کار علی علیه‌السلام بر تو نازل شده است چنگ بزن ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[۲] و نیز علی علیه‌السلام مصداقی است از ﴿لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾[۳]؛ دربارهٔ محبت علی علیه‌السلام از شما خواهند پرسید[۴].

ابوحرب بن ابی‌الاسود دوئلی از عمر بن خطاب از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده و گفته است چون آیهٔ ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾[۵] نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا به وسیلهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. سپس افزود: جبرئیل برایم چنین نقل کرده است.

سید حمیری گفته است:

از سخنان او است که فرمود: زنهار پس از مرگ من به ارتداد و عناد بازمگردید

تا میان خود جنگ در افکنید و دو گروه شوید: گروهی به اسیری برند و گروهی به اسیری برده شوند.

اگر بدین فتنه گرفتار آمدید و در تیرگی‌ها و تردیدهای سخت درافتادید،

مرا خواهید دید که شمشیری از نیام برآمده دارم یا علی علیه‌السلام را خواهید دید که در سپاهی چون شیران است،

و یابوی من زیر پای او، زره من بر شانه‌های او و شمشیر و نیزهٔ من در دست او،

و پرچم من بر فراز سر او است و باد آن را در روزی بدشگون و ویرانگر به حرکت درآورده است[۶].

→

پس مرا در میان قوم ستمگر قرار مده و به راستی که ما تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم بر تو بنمایانیم. بدی را به شیوهٔ نیکو دفع کن. ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم.

برای روایت حاکی از نزول آیه بدین مناسبت ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۲۶/۱.

۱. زخرف / ۴۳: پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ درزن.

۲. زخرف / ۴۳: تو بر راهی راست قرار داری.

۳. زخرف / ۴۴: برای تو و برای قوم تو مایهٔ تذکری است و به زودی در مورد آن پرسیده خواهد شد.

۴. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۱۶/۲.

۵. زخرف / ۴۱.

۶. کان من قوله ألا لاتعودوا — بعد موتی فی ردة و عنود

←

چگونگی نماز یاران علی علیه السلام در شب هریر

در ماجرای صفین و در نبردی که به لیلة الهریر معروف شد نماز ظهر، عصر، مغرب و عشای سپاهیان امیرمؤمنان علیه السلام جز ذکر «الله اکبر»، «لااله‌الاالله»، «الحمد لله» و دعا نبود و همین نماز ایشان بود و علی علیه السلام نفرمود که آن نمازها را قضا کنند[۱].

سیرهٔ علوی در جنگ

امیرمؤمنان علیه السلام در جریان نبرد با مخالفان خویش، نه پشت‌کردگان آن‌ها را تعقیب کرد، نه بر مجروح‌ها ضربت نواخت و نه کودکان و زنان آن‌ها را به تصرف گرفت. او حتی از ازدواج با آنان و ارث بردن از آنان یا ارث گذاشتن برای آنان منع نفرمود.

ابوعلی جبائی در کتاب حکمین[۲] آورده که روایت شده است امیرمؤمنان علیه السلام جماعتی از خوارج را به تصرف گرفت، بدان اعتبار که مرتد شده و به آیین نصرانی درآمده بودند.

داستان علیان مجنون

علیان مجنون در کوفه سکونت داشت. او به دکان آسیابانی عادت کرده بود. چون کودکان برگرد او جمع می‌شدند و او را آزار می‌دادند می‌گفت: اکنون تنور جنگ شعله افروخته و رویارویی خوش است و من در کار خویش صاحب بصیرتم. آن‌گاه برمی‌جست و صدای شیههٔ اسب سر می‌داد و می‌گفت:

تو را پدر مباد، سلاحم را نشانم ده که گمان دارم جنگ جز بر سرکشی زبانه‌ها نمی‌افزاید[۳].

←

تلحقوا الحرب بینکم فتصیروا	فی فریقین قائد و مقود
و لئن أنتم فتنتم و حلتم	فی عمی حائل و فی تردید
لترونی و فی یدی السیف صلتاً	أو علیا فی فیلق کالاسود
تحته بغلتی و درعی علیه	و حسامی فی کفه و عمودی
فوقه رایتی تطیر بها الریح	علیکم فی یوم نحس مبید

← دیوان السید الحمیری، ۱۷۹.

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۵۸/۳.

۲. تنها اثری که از این کتاب یافتم یاد کردن ابن‌ابی‌الحدید از آن در شرح نهج البلاغة (۳۱۶/۱۳) است.

۳. أرینی سلاحی لا أباً لک اننی | أری الحرب لاتزداد إلا تمادیا

سپس چوبدست خود برمی‌داشت و سوار می‌شد و می‌گفت:

بر لشکر می‌تازم و بیم ندارم که در این پیکار کشته شوم یا در جایی دیگر[۱].

راوی گفته است: کودکان از برابر او می‌گریختند و چون خود را به یکی از آنان می‌رساند او خود را بر زمین می‌افکند. علیان بر بالای سر او می‌ایستاد و می‌گفت: عورت یک مسلمان و غیرت یک مؤمن، و اگر این نبود، در نبرد صفین جان عمرو بن عاص رفته بود.

پس می‌افزود: من با شما به سیرهٔ امیرمؤمنان علیه السلام رفتار می‌کنم؛ نه کسی را که پشت کند تعقیب می‌کنم و نه بر مجروح ضربت خلاص وارد می‌آورم.

آن‌گاه به جای خود برمی‌گشت و می‌گفت:

من همان مرد ضربت‌زنم که می‌شناسید، بی‌باک و درهم‌شکنده‌ام و آتشی فروزان[۲].

علت کینه‌های آنان با علی علیه السلام

ابن‌عمر به علی علیه السلام گفت: چگونه قریش تو را دوست بدارد؛ تو در نبردهای بدر و احد هفتاد تن از مهتران ایشان که برای بزرگ‌تر از خدا هم کمر خم نمی‌کردند، کشته‌ای.

امیرمؤمنان علیه السلام خود نیز فرموده است:

بدر برای ما هیچ دوستی بر جای نگذاشت و ما را در میان مردمان هیچ راهی نماند[۳].

از امام زین العابدین علیه السلام و همچنین از ابن‌عباس پرسیدند: چرا قریش علی علیه السلام را دشمن دارد؟ گفتند: زیرا او نخستان آن‌ها را به دوزخ درآورد و پسینیان ایشان را ریسمان ننگ در گردن افکند[۴].

---

۱. أشـد عـلـى الكـتيبة لا ابـالی — أحـتفی كـان فـيها أو سـواهـا

۲. أنـا الرجـل الضـرب الذی تـعرفونه — خشـاش كـراش الحـية المـتوقد

۳. مـاتركت بـدر لنـا صـديقا — و لا لنـا مـن خـلقنا طـريقا

بیت را در دیوان الامام علی علیه السلام نیافتم.

۴. «لانه اورد اولهم النار و قلد آخرهم العار». متن با تفاوتی اندک («الزم» به جای «قلد») در تاریخ مدینة دمشق (۲۹۰/۴۲) تنها از امام سجاد علیه السلام نقل شده است.

در معرفة الرجال کشی است که دلیل دشمنی احمد بن حنبل با امیرمؤمنان علیه السلام این است که علی علیه السلام جد او ذوالثدیه را در نبرد نهروان به قتل رسانده بود[1].

در کامل مبرّد است که علی علیه السلام دست اصمع بن مظهر جد اصمعی را به جرم سرقت بریده بود و از این روی اصمعی آن حضرت را دشمن می‌داشت.

از او پرسیدند: شاعرترین مردم کیست؟

گفت: آن‌که گفته است:

گویی سرهای آنان گوی‌هایی بود که بر سردست آن‌ها و برفراز گردن‌ها از این سوی بدان سوی افکنده می‌شد[2].

گفتند: گویندهٔ این سخن سید حمیری است.

گفت: خدای را سوگند او منفورترین شاعران نزد من است[3].

ناسزاگویی‌های آنان به علی علیه السلام

در تفسیر قشیری است که این آیه نازل شده است: ﴿قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ * مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ﴾[4]؛ یعنی پی‌درپی در جمع قرشیان بدین ریشخند می‌پردازید که علی بن ابی‌طالب علیه السلام را ناسزا گفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله را ناسزا گفتند و دربارهٔ مسلمانان نیز یاوه گفتند.

در حلیه است که کعب بن عجره از پدر خود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی علیه السلام را ناسزا مگویید که او ذوب‌شدهٔ ذات الهی است»[5].

---

۱. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۶۷/۲.

۲. کان اکفهم و الهام تهوی عن الاعناق تلعب بالکرینا

۳. روایت را در الکامل نیافتم.

۴. مؤمنون / ۶۶ و ۶۷: در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد و شما بودید که همواره به قهقرا می‌رفتید، در حالی که از پذیرفتن آن تکبر می‌ورزیدید و شب هنگام در محافل خود بدگویی می‌کردید.

۵. «لاتسبوا علیا فانه ممسوس فی ذات الله». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۸/۱.

در مسند موصلی است که ام‌سلمه گفت: آیا در حالی که شما زنده‌اید پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دشنام دهند؟

راوی گوید: گفتم: کجا چنین شده است؟

گفت: مگر نه آن‌که علی علیه‌السلام را و هر که او را دوست دارد دشنام دهند؟ در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را دوست می‌داشت[۱].

طبری در ولایه و عکبری در ابانه آورده که ابن‌عباس بر چند تن گذشت که علی علیه‌السلام را دشنام می‌دادند.

گفت: کدام یک از شما خدا را دشنام می‌دهد؟

آنان انکار کردند.

پرسید: کدام یک از شما پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دشنام می‌دهد؟

بازهم انکار کردند.

پرسید: کدام یک از شما علی علیه‌السلام را دشنام می‌دهد؟

گفتند: این آری.

گفت: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس علی علیه‌السلام را دشنام دهد مرا دشنام داده است، هر کس مرا دشنام دهد خدای را دشنام داده است و هر کس خدای را دشنام دهد کافر شده است»[۲].

ابن‌عباس سپس به فرزند خود رو کرد و گفت: دربارهٔ آنان بگوی[۳].

گفت:

با چشمان پرخون در تو می‌نگریستند، آن‌سان که گویی گوسفندی تیغ قصاب را می‌نگرد.

ابرو فروافکنده و سر پایین آورده بودند و نگاه ایشان نگاه ذلیل در عزیز پیروز بود[۴].

---

۱. ← المسند، ۴۴۴/۱۲، البته با اندکی تفاوت.

۲. «من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله فقد کفر». ← دیلمی، الفردوس، ۵۴۲/۳؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۶۵/۱ و ۶۶. برای این متن همچنین در سیاق‌هایی دیگر ← حاکم، المستدرک، ۱۳۰/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳۲/۱۴، ۱۷۹/۳۰ و ۵۳۳/۴۲.

۳. در روایت مناقب کوفی (۵۹۸/۲) چنین است که ابن‌عباس از کسی که عصای او می‌کشید خواست دربارهٔ نگاه آنان به وی توضیح دهد.

۴. نظروا الیک بأعین محمرة — نظر التیوس الی شفار الجازر

خزر الحواجب خاضعی أعناقهم — نظر الذلیل الی العزیز القاهر

ابن‌عباس گفت:[۱]

خدای را ناسزا گفتند و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و مرتضی علیه‌السلام آن وصی پاک را تکذیب کردند.
زندگانشان ننگ مردگانند و مردگان رسوایی آنان که درگذرند[۲].

عبدی گفته است:

عکرمه در خبری که هیچ‌کس در آن شک و تردیدی ندارد روایت کرده است
که ابن‌عباس بر طایفه‌ای گذشت که علی علیه‌السلام را ناسزا می‌گفتند. ترسید و گریست
و با خشم و اندوه بدیشان گفت: کدام یک از شما خدای خالق ـ جل و علا ـ را ناسزا گفته است؟
گفتند: پناه بر خدا! گفت: کدام یک از شما از سر ستم و جسارت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را ناسزا گفته است؟
گفتند: پناه بر خدا! گفت: کدام یک از شما علی علیه‌السلام را آن برترین کسی که بر این ریگزار قدم نهاده ناسزا گفته است؟
گفتند: آری، این بوده است. گفت. خدای را سوگند از پیامبر برگزیده صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام
که می‌فرمود: هر کس علی علیه‌السلام را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است و ناسزا گفتن به من ناسزا گفتن به خدا است و بس[۳].

---

۱. در روایت مناقب کوفی (۵۹۸/۲) است که ابن‌عباس به عصاکش خود گفت: بازهم بگوی و او گفت.

۲.
سبوا الإله و كذبوا بمحمد — و المرتضى ذاك الوصى الطاهر
أحياؤهم خزى على أمواتهم — و الميتون فضيحة للغابر

برای بیت‌ها و نیز ابیات پیشین و شرح داستان ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۵۹۸/۲ و ۵۹۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۵۵/۱ و ۱۵۶؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۹۷ و ۹۸.

۳.
و قد روى عكرمة فى خبر — ماشك فيه أحد و لاامترى
مر ابن‌عباس على قوم و قد — سبوا عليا فاستراع و بكى
و قال مغتاظاً لهم أيكم — سب إله الخلق جل و علا
قالوا معاذ الله قال أيكم — سب رسول الله ظلما و اجترى
قالوا معاذ الله قال أيكم — سب عليا خير من وطى الحصى
قالوا نعم قد كان ذا فقال قد — سمعت و الله النبى المجتبى
يقول من سب عليا سبنى — و سبنى سب الاله و اكتفى

سید حمیری گفته است:

احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: همیشه دشنام دادن وصی او با دشنام دادن او یکسان است
و نیز دشنام دادن او با دشنام دادن خدا، و هر که چنین کند، هر جا باشد خواری او را در برگیرد[۱].

ابوالفضل[۲] گفته است:

امیرمؤمنان علیه‌السلام را لعن کردند، به‌سان اعلان قیامت.
ای لعنت بر آنان که پیوسته ریسمان نفرین برگردنشان باد[۳].

حکاک گفته است:

دشنام دادن آشکار حیدر را باور دارند. هلا، لعنت خدای رحمان بر هر که باورش دشنام‌دهی است[۴].

سرچشمه دشنام‌دهی به علی علیه‌السلام

سرچشمهٔ این دشنام‌دهی نیز بنابر روایت مسلّم نزد دانشیان این است که معاویه به لعن علی علیه‌السلام بر منبرها فرمان داد.

ابن‌عباس در این‌باره با او سخن گفت.

معاویه پاسخ داد: هرگز، این کاری دینی است که راهی به وانهادنش نیست. او همان نیست که با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حیله کرد، ابوبکر را دشنام گفت، عمر را نکوهید و عثمان را وانهاد؟

ابن‌عباس پرسید: آیا او را بر منبری دشنام می‌دهی که به شمشیر خویش آن را ساخته است؟

گفت: این کار را وانمی‌گذارم تا کهنسالان بر آن بمیرند و خردسالان بر آن بزرگ شوند.

۱.
قد قال أحمد ان شتم وصیه — أو شتمه أبداً هما سیان
و کذاک قد شتم الإله لشتمه — و الذل یغشاهم بکل مکان

← دیو ان السید الحمیری، ۴۴۷.

۲. شاید مقصود داعی بن علی بن حسن حسینی سروی مشهور به داعی ابوالفضل باشد.

۳.
لعنوا أمیرالمؤمنین — بمثل اعلان القیامه
یا لعنة صارت علی — اعناقهم طوق الحمامه

۴.
یدینون بالسب الصراح لحیدر — ألا لعن الرحمن من دینه السب

موصلی گفته است:

آیا آشکارا علی علیه‌السلام را بر منبرهایی دشنام می‌دهید، که ستون‌های آن با شمشیر او برایتان برپا شد؟[۱]

این رسم بر جای ماند تا زمانی که عمر بن عبدالعزیز زمامدار شد و در خطبه‌ها این آیه را جایگزین لعن ساخت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَٱلْإِحْسَانِ وَإِيتَآئِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ وَٱلْبَغْىِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾[۲].

عمروبن شعیب که این دید گفت: وای بر امت! نماز جمعه برچیده شد، لعنت وانهاده شد و سنت از میان رفت.

کثیر عزه در این باره گفته است:

چون زمامدار شدی، نه علی علیه‌السلام را ناسزا گفتی، نه کسی از مردمان را ترساندی و نه سفارش گناهکاری را پذیرفتی.

گفتی و با کرده‌های خویش گفته‌های خود را تأیید کردی و هر مسلمانی از تو خرسند شد

حق ناب را بر زبان راندی و به سخن گفتن آیات هدایت را روشن ساختی.

بر آنچه پیش از زمامداری تو کرده بودند کیفر دادی و از آنچه پیش از این زمامداری بوده است رو گرداندی[۳].

او پیش از این نیز گفته بود:

---

۱. أعلى المنابر تعلنون بسبه — و بسيفه قامت لكم اعوادها

۲. نحل / ۹۰: در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد. باشد که پند گیرید.

۳. وليت فلم تشتم علياً و لم تخف — بريا و لم تتبع سجية مجرم

و قلت فصدقت الذى قلت بالذى — فعلت فأضحى راضياً كل مسلم

تكلمت بالحق المبين و إنما — تبين آيات الهدى بالتكلم

و عاقبت فيما قد تقدمت قبله — و أعرضت عما كان قبل التقدم

بیت‌ها از قصیدهٔ شاعر در مدح عمر بن عبدالعزیز گزینش شده است. با تفاوت‌هایی ← دیوان کثیر عزة، ۵۹.

خدای لعنت کند آن را که علی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را دشنام دهد، خواه پیشوا باشد و خواه رعیت.
مگر نه آن‌که او والاتبارترین مطیّب‌ها و دارای ارجمندترین دایی‌ها و عموها است؟[۱]

در اغانی است که چون سفاح به خلافت رسید احمد بن یوسف به او گفت: کاش آن‌سان که معاویه لعن علی علیه‌السلام را بر منبر پایه گذاشت به لعن معاویه فرمان می‌دادی.
سفاح نپذیرفت و این بیت لبید را بر زبان راند:

چون عامر مرا بدین خواند که آنان را ناسزا گویم نپذیرفتم، هر چند ابن‌عیاء[۲] ستمگر بوده است[۳].

سید رضی گفته است:

ای پسر عبدالعزیز، اگر بنا بود چشم بر جوانمردی از امویان بگرید بر تو می‌گریست.
من البته می‌گویم هر چند تو پاک بودی، خاندانت اما پاک و پیراسته نبود.
تو ما را از دشنام و ناروا پیراستی و اگر مرا توان پاداش بود تو را پاداش می‌دادم[۴].

---

۱. لعــن الله مــن یسب علـیاً — و بـنیه مـن سـوقة و إمـام
أولیس المــطیبون جـدوداً — و الکـرام الأخـوال و الأعـمام

ابیات در دیوان کثیر عزة (۵۳۷) در شمار ابیات منسوب به شاعر آمده است. همچنین ← جاحظ، البیان و التبیین، ۲۳۴/۳؛ ثعالبی، ثمار القلوب، ۴۶۴.

۲. در دیوان لبید (۱۹۹) و در الاغانی (۳۱۲/۱۶) ابن‌عیسا، آمده و مقصود ابن‌عیساء سندری است. اما در نسخه‌های مناقب ابن‌علیاء آمده است.

۳. فــلما دعــانی عــامر لاسـبهم — ابـیت و ان کـان ابـن‌علیاء ظالما
← دیوان لبید، ۳۱۲/۱۶.

۴. یــاابن‌عــبدالعــزیز لو بکت العـیـ — ـن فــتی مــن امـیة لبکـیتک
غــیر انــی أقـول انک قـد طبـ — ـت و إن لم تطب و لم یزک بیتک
أنت نــزهتنا عــن السب و القـذ — ـف فــلو أمکـن الجـزا لجـزیتک

بیت‌ها را در دیوان الشریف الرضی نیافتم.

فصل ۷

مراتب امیرمؤمنان علیه‌السلام در هنگامهٔ قیامت و هنگام مرگ

گواهی قرآن

زریق از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿لَهُمُ ٱلْبُشْرىٰ فِى ٱلْحَيٰوةِ ٱلدُّنْيَا﴾[۱] فرموده: مقصود این است که آن دو تن ـ یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام ـ شخص را در هنگام مرگ مژدهٔ بهشت دهند[۲].

فضل بن یسار از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده‌اند: «حرام است بر روحی که از تن جدا شود تا آن‌که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را ببیند و دلش شاد گردد»[۳].

حافظ ابونعیم به سند، از هند جملی از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده[۴] و همچنین شعبی و گروهی از هم‌مسلکان ما از حارث اعور از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: «هر بنده‌ای که مرا دوست بدارد نمیرد تا آن‌که مرا آن‌جا که دوست دارد ببیند، و هیچ بنده‌ای که مرا دشمن بدارد نمیرد

---

۱. یونس / ۶۴: در زندگی دنیا مژده برای آنان است.

۲. برای مضمون ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۲۰/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۲۵/۲ و ۱۲۶؛ کلینی، الکافی، ۱۳۳/۳.

۳. «حرام علی روح ان تفارق جسدها حتی تری محمداً و علیا و حسنا و حسینا بحیث تقر عینها». ← طوسی، الامالی، ۶۲۸؛ طبرسی، جوامع الجامع، ۴۶۱/۱.

۴. روایت را در حلیة الاولیاء نیافتم.

تا آن‌که مرا آن‌جا که خوش ندارد ببیند»[1].

از امام صادق‌علیه‌السلام در این باره که گاه چشمان شخص در هنگام مرگ اشکبار می‌شود پرسیدند. فرمود: «آن دیدن پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است و شخص چیزی را می‌بیند که او را شاد می‌کند»[2].

سید حمیری در دم مرگ

چون سید حمیری را گاه جان سپردن شد، در چهره‌اش نقطه‌ای سیاه رخ نمود و کم‌کم همهٔ صورت را دربرگرفت. شیعیانی که آن‌جا حاضر بودند از این رخداد اندوهگین شدند. اما دیگر بار جای آن نقطه‌ای سپید هویدا شد و همهٔ صورت را گرفت و او اندکی به هوش آمد و خندان گفت:

دروغ گفته‌اند آنان که مدعی‌اند علی‌علیه‌السلام دوستداران خود را از سختی‌ها نرهانده است.

دروغ گفته‌اند، و من اینک به بهشت عدن در آمده‌ام و خدایم گناهانم را بر من بخشوده است.

امروز مژده دهید دوستان علی‌علیه‌السلام را و آنان را که تا مرگ، ولایت وصی را در سینه داشته‌اند،

و پس از او فرزندانش را یکی پس از دیگری با ویژگی‌هایشان به ولایت گرفته‌اند[3].

سپس افزود:

آن را که از دوستان او باشد و بمیرد دوست دارم، و همو است که او را در دم مرگ خندان و مژده‌رسان بینی.

---

۱. «لایموت عبد یحبنی إلا رآنی حیث یحب، و لا یموت عبد یبغضنی إلا رآنی حیث یکره». ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۲۹۹/۱.

۲. «ذاک معاینة رسول الله فیری ما یسره». ← کلینی، الکافی، ۱۳۳/۳؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۳۵/۱؛ همو، علل الشرائع، ۳۷/۱؛ کوفی، کتاب الزهد، ۸۳.

۳.

کذب الزاعمون ان علیا	لم ینج محبه من هنات
کذبوا قد دخلت جنة عدن	و عفانی الإله عن سیئاتی
فابشروا الیوم أولیاء علی	و توالوا الوصی حتی الممات
ثم من بعده توالوا بنیه	واحداً بعد واحد بالصفات

← دیوان السید الحمیری، ۱۴۰ و ۱۴۱.

اما آن‌که دشمن او باشد و دیگران را دوست بدارد و بر این حال بمیرد جز به سوی دوزخ را، نبرد[۱].

سپس گفت: گواهی می‌دهم که واقعاً خدایی جز الله نیست، گواهی می‌دهم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به راستی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و گواهی می‌دهم که علی علیه‌السلام به استواری ولی خدا است.

آن‌گاه چشم بر هم نهاد و رفت، گویی روح او شعلهٔ شمعی بود که خاموش شد، یا ریگی که از دست فروافتاد.

خالدیان[۲] گفته‌اند:

ای که محبت خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رحمتی برای تو است که از جانب پروردگارشان نازل شده و نیز جایگاهی است در بهشت عدن[۳].

دیگری گفته است:

برای گور و لایه‌های خاک محبت آن شش تن اصحاب کسا را ذخیره دارم[۴].

سید مرتضی گفته است: پیامبران و اوصیا جسم هستند و از آن جا که جسم تنها بر یک حالت دیده می‌شود پس چگونه امکان دارد که آنان در همه جا و نزد هر محتضری دیده شوند؟ بنابراین، معنای سخن باید این باشد که انسان‌ها در دم مرگ ثمرهٔ ولایت یا انحراف از آن را می‌بینند؛ بدین معنا که دوستداران ایشان در آن لحظه چیزی را می‌بینند که نشان می‌دهد آنان بهشتی‌اند[۵].

---

۱. أحب الذی من مات من أهل وده ... تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک
و من کان یهوی غیره من عدوه ... فلیس له إلا الی النار مسلک
← همان، ۲۹۶.

۲. مقصود ابوبکر محمد بن هاشم و ابوعثمان سعید بن هاشم خالدی است که در بارگاه حمدانیان سیف‌الدوله را مدیحه گفتند. ← ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۸۶/۱۶ و ۳۸۷.

۳. یا حب آل محمد لک رحمة ... من ربهم نزلت و عدن منزل

۴. اعددت للحد و اطباق الثری ... حبی للستة اصحاب العبا

۵. ← رسائل المرتضی، ۲۸۱/۱ و ۱۳۳/۳ و ۱۳۴؛ طوسی، العقائد الجعفریة، ۲۵۸.

پرسش از مرده دربارهٔ امامت

در کتاب شیرازی آمده و سفیان بن عیینه نیز از زهری، از ابوسلمه، از ابوهریره روایت کرده که دربارهٔ ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ﴾[۱] یعنی به گفتن «لااله‌الاالله، محمد رسول الله» ﴿فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا﴾[۲]. خداوند در ادامهٔ آیه فرمود: ﴿وَفِى ٱلْأَخِرَةِ﴾[۳]. راوی گفته است: این مربوط به قبر است. در آن جا دو فرشتهٔ درشتخوی سختگیر با دندان‌های نیش خود قبر را می‌شکافند و بر او وارد می‌شوند، در حالی که صدایشان چون تندر است و چشمانشان چون آذرخش، و هر کدام گرزی در دست دارند که سیصد و شصت گره دارد و هر گره سیصد و شصت حلقه دارد و وزن هر حلقه به اندازهٔ وزن همهٔ آهن‌های موجود در دنیا است. آن‌سان که اگر همهٔ آسمانیان و زمینیان گرد آیند تا آن را بردارند نتوانند برداشت، اما در دست‌های آن فرشتگان سبک‌تر از بال مگس است.

آن دو فرشته در قبر بر شخص در می‌آیند و او را می‌نشانند و می‌پرسند: پروردگارت کیست؟

مؤمن می‌گوید: خداوند پروردگار من است.

می‌پرسند: پیامبرت کیست؟

مؤمن می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله پیامبر من است.

می‌پرسند: قبله‌ات کدام است؟

مؤمن می‌گوید: کعبه قبلهٔ من است.

می‌پرسند: امامت کیست؟

مؤمن می‌گوید: علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

می‌گویند: راست گفتی.

در ادامهٔ آیه است: ﴿وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾[۴]؛ یعنی آنان که دربارهٔ ولایت علی علیه السلام ستم کردند در قبر از راه بمانند.

---

۱. ابراهیم / ۲۷: خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند با سخنی استوار ثابت می‌گرداند.

۲. ابراهیم / ۲۷: در زندگی دنیا.

۳. ابراهیم / ۲۷: و در آحرت.

۴. ابراهیم / ۲۷: و خداوند ستمگران را بی‌راه می‌گذارد.

خدای را سوگند، یقیناً بر صراط دربارهٔ ولایت او از ایشان خواهند پرسید. خدای را سوگند، یقیناً در روز حساب دربارهٔ ولایت او خواهند پرسید.

در ادامهٔ این روایت، سفیان بن عیینه گفته است: کسانی که از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفته است: مؤمن می‌گوید: قرآن پیشوای من است، نیز درست گفته‌اند؛ چه این‌که خداوند امامت علی علیه‌السلام را در قرآن بیان داشته است[۱].

خلیل بن احمد گفته است:

> خداوند پروردگار من است و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر، و این دو رسالت را زنده ساختند و سبب‌ها را تبیین کردند.
>
> پس وصی، وصی احمد که پس از او کان دانش بود و به حکمت و درستی تبیین فرمود.
>
> از هر نظیری برتر است و جایگاه او را همانند نیست و از هر دوست و هر همنشین فراتر است،
>
> با منقبت‌ها و افتخارهایی که در میان همهٔ جهانیان از سوی هیچ عابد توبه‌کننده‌ای همتا ندارد،
>
> و پسرانش که فرزندان پیامبر مرتضی صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند، پیر و جوان ایشان گرامی و ارجمند باد،
>
> و هم فاطمه علیهاالسلام که پروردگارمان بر همهٔ آنان درود فرستد که یاران کهن احمد آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پر تدبیر عبادتگر بودند[۲].

نخستین برانگیختهٔ قیامت پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

عبدالرزاق، از معمر بن قتاده، از انس روایت کرده که گفته است: دربارهٔ ﴿مَنْ جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ

---

۱. برای بخش‌های مختلفی از این روایت تفسیری با تفاوت‌هایی ← مقاتل، تفسیر مقاتل‌بن سلیمان، ۱۹۰/۲؛ بیهقی، اثبات عذاب القبر، ۲۷ ـ ۳۲؛ کوفی، کتاب الزهد، ۸۸ و ۸۹؛ کلینی، الکافی، ۳۲۱/۳، ۳۲۲، ۲۴۰؛ طوسی، الامالی، ۳۴۷ و ۳۴۸؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۶۹/۱ و ۳۷۰.

۲.

الله ربـی و النـبی مـحمد	حـییا الرسالة بـین الأسباب
ثم الوصی وصی أحـمد بـعده	کهف العلوم بحکمة و صـواب
فاق النـظیر و لا نـظیر لقـدره	و علا عن الخلان و الأصـحاب
بـمناقب و مأثـر مـا مـثلها	فـی العـالمین لعـابد تـواب
و بنوه أولاد النـبی المـرتضی	أکرم بهم من شیخة و شباب
و لفـاطم صـلی عـلیهم ربـنا	لقدیم أحمد ذی‌النهی الأواب

مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴾[۱] پرسیدم.

مرا فرمود: «ای انس، من نخستین کسی هستم که در روز قیامت زمین بر او می‌شکافد و از خاک بیرون می‌آید. جبرئیل بر من هفت حلّه از حلّه‌های بهشت می‌پوشاند که طول هر حلّه به اندازهٔ فاصلهٔ مشرق و مغرب است و بر سرم تاج کرامت می‌نهد و مرا ردای جمال می‌پوشاند و بر براق می‌نشاند و پرچم حمد را به من می‌دهد که طولش به اندازهٔ مسافت پیمایی صد سال است و سیصد و شصت حلّه از حریر سفید دارد و بر آن نوشته است: خدایی جز الله نیست. محمد رسول خدا است و علی علیه السلام ولی خدا است. من آن را در دست می‌گیرم و راست و چپ خویش را می‌نگرم و هیچ کس را نمی‌بینم. می‌گریم و می‌گویم: ای جبرئیل، اهل بیت و یارانم چه کرده‌اند؟

می‌گوید: ای محمد، امروز تو نخستین کس از زمینیانی که خداوند زنده کرد. بنگر چگونه پس از تو خاندان و یارانت را زنده می‌کند.

پس نخستین کسی که از قبر خویش برمی‌خیزد امیرمؤمنان علیه السلام است، و جبرئیل حله‌هایی از بهشت بر او می‌پوشاند و تاج وقار را بر سرش می‌نهد و ردای کرامت بر او می‌پوشاند و او را بر شترم غضباء می‌نشاند.

من پرچم را به او می‌دهم و او آن را پیشاپیش من به حرکت درمی‌آورد و با هم می‌آییم و زیر عرش می‌ایستیم»[۲].

---

۱. نمل / ۸۹: هر کس نیکی‌ای به میان آورد پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند.

۲. «یا أنس أنا أول من تنشق الأرض عنه عند یوم القیامة و أخرج و یکسونی جبرئیل سبع حلل من حلل الجنة طول کل حلة ما بین المشرق الی المغرب و یضع علی رأسی تاج الکرامة و رداء الجمال و یجلسنی علی البراق و یعطینی لواء الحمد طوله مسیرة مائة عام فیه ثلثمائة و ستون حلة من الحریر الأبیض مکتوب علیه: لاإله إلا الله محمد رسول الله علی بن ابی‌طالب ولی الله، فآخذه بیدی و أنظر یمنة و یسرة فلاأری أحداً فأبکی و أقول: یا جبرئیل ما فعل أهل بیتی و أصحابی؟ فیقول: یا محمد ان الله تعالی أول من أحیی الیوم من أهل الأرض أنت فانظر کیف یحیی الله بعدک أهل بیتک و أصحابک، فأول من یقوم من قبره أمیرالمؤمنین و یکسوه جبرئیل حللا من الجنة و یضع علی رأسه تاج الوقار و رداء الکرامة و یجلسه علی ناقتی العضباء و أعطیه لواء الحمد فیحمله بین یدی و نأتی جمیعا و نقوم تحت العرش».

بخش‌های مختلف این متن به روایت‌های متفاوت در منابع ذکر شده و البته در منابع اهل سنت عمدتاً بخش نخست روایت شده است. برای آگاهی از این روایت‌ها ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۱۲۲/۱، ۴۵۵/۹؛

←

از همین مضمون است این حدیث که فرمود: «تو نخستین کسی هستی که پس از من زمین بر او می‌شکافد و از زمین بیرون می‌آید»[۱].

ابوبکر بن ابی‌شیبه از ابن‌فضیل، از اعمش، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ﴾[۲] گفته: مقصود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است[۳]

نخستین کسی که در قیامت بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد می‌شود

در امالی ابن‌خشیش تمیمی[۴]، تاریخ خطیب[۵]، و ابانه عکبری[۶] به سند این کسان از علیم کندی، از سلمان روایت شده و در فردوس[۷] شیرویه از ابن‌عباس نقل شده و نیز در روایت جماعتی دیگر از اسماعیل بن کهیل، از پدرش، از امام صادق علیه‌السلام و از سلمان آمده ـ و متن حاضر از سلمان است ـ که گفته است: اولین کس از این امت که در قیامت بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود وارد می‌شود نخستین اسلام‌آورنده یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. این را از پیامبرتان شنیده‌ام[۸].

در تاریخ بغداد به سند از ابن‌عباس روایت شده که گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که دست علی علیه‌السلام را گرفته بود فرمود: «این نخستین کسی است که در قیامت با من دست می‌دهد»[۹].

←

ابن‌حبّان، الصحیح، ۱۳۵/۱۴، ۳۹۲، ۳۹۴ و ۳۹۸؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۰۱؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۷۱/۲ و ۲۷۲.

۱. «انت اول من تنشق عنه الارض بعدی». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۷۲/۲.

۲. نحل / ۳۸: و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیخت.

۳. روایت را در مصنف ابن ابی‌شیبة وسؤالات ابن ابی‌شیبة نیافتم، هر چند این مضمون در شواهد التنزیل حاکم حسکانی (۴۳۰/۱) به طریقی دیگر روایت شده است.

۴. از این کتاب نشانی نیافتم.

۵. روایت را در تاریخ بغداد نیافتم.

۶. روایت در بخش باقیماندهٔ الابانة الکبری یافت نشد.

۷. ← ۴۱/۱.

۸. ← ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۳۷۱/۶ و ۲۶۷/۷؛ ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۴۹/۱؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۶۵/۶ و ۱۰۲/۹؛ همو، الاوائل، ۷۸؛ طوسی، الامالی، ۲۴۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۲۶۳/۱ و ۲۹۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۷۸/۱؛ مفید، الفصول المختارة، ۲۷۸.

۹. «هذا اول من یصافحنی یوم القیامة». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۴۵۳/۹.

سید حمیری گفته است:

تو نخستین و والاتبارترین و دیندارترین همهٔ زمینیانی،

و نخستین کسی که چون مردم برانگیخته شوند با من دست دهد[۱].

تکیهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام در روز قیامت

روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت تکیه‌داده بر علی علیه السلام می‌آید.

در حلیة الاولیاء است که سلمان بن عبدالله تتری به سند خود از خدری روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «با علی علیه السلام پنج چیز به من داده شد: یکی آن‌که شرمگاه مرا می‌پوشاند، دوم آن‌که بدهی مرا می‌دهد، سوم آن‌که در قیامت تکیه‌گاه من است، چهارم آن‌که در حوض یاری‌رسان من است، و پنجم آن‌که بر او بیم این ندارم که پس از ایمان کافر شود یا پس از احصان به زنا گراید»[۲].

عونی گفته است:

ای امیرمؤمنان علیه السلام، و ای کسی که به هر بابی در آسمان نردبانی نهاده‌ای و فرارفته‌ای،

دل به سوی تو آورده‌ام و تا زنده‌ام تو را دوست دارم و تسلیم توام،

و آن‌گاه که روز سخت قیامت برپا شود امید یک نگاه رحمت از تو دارم.

مگر نه آن‌که تو با هر کس که مخلصانه ولایت تو را پذیرفته و با آن گردنکش تیم خاندان دشمن داشته است، دوستی و او را به ولایت‌گیری؟[۳]

۱.
وانک خیر أهل الأرض طرا — و أفضلهم معاً حسباً و دینا
و أول من یصافحنی بکف — اذا برز الخلائق ناشرینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

۲. «اعطیت فی علی خمساً اما احداها فیواری عورتی، و الثانیة یقضی دینی، و اما الثالثة فانه متکأی فی طول القیامة، والرابعة فانه عونی علی حوضی، و الخامسة فانی لأخاف علیه ان یرجع کافراً بعد ایمان، و لازانیا بعد احصان». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۲۱۱/۱۰، البته با مقداری تفاوت.

۳.
ألا یا أمیرالمؤمنین و من رقی — الی کل باب فی السماوات سلما
صرفت الهوی صرفا الیک و اننی — أحبک حباً ما حییت مسلما
و انی لأرجو منک نظرة راحم — اذا کان یوم الحشر یوما عرمرما
الست توالی من تولاک مخلصا — و من قبل عادی علج تیم و ادلما

فصل ۸

جامه‌ها و پرچم امیرمؤمنان علیه‌السلام در قیامت

خداوند فرموده است: ﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ﴾[۱].

ساقدوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

طبری مورخ به سند خود از ابن‌عباس روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «نخستین کسانی که در روز قیامت جامه پوشانده شوند ابراهیم علیه‌السلام است به واسطهٔ مقام خلّت خویش، و من به واسطهٔ مقام صفوت خود، و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ساقدوش من و ابراهیم علیه‌السلام تا بهشت است»[۲].

سعید بن جبیر از ابن‌عباس نقل کرده است: نخستین کسی که در قیامت جامه پوشانده می‌شود ابراهیم علیه‌السلام است، بدان واسطه که خلیل خدا است، سپس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن روی که صفی خدا است و سپس علی علیه‌السلام آن‌ها را تا بهشت همراهی می‌کند.

---

۱. انسان / ۲۱: بهشتیان را جامه‌های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بر است.

۲. «أول من یکسی یوم القیامة ابراهیم بخلته و انا بصفوتی و علی بن ابی‌طالب یزف بینی و بین ابراهیم زفا الی الجنة». روایت را در آثار طبری ندیدم. اما در دیگر منابع ← خوارزمی، المناقب، ۳۰۹؛ علیمی، الانس الجلیل، ۵۴.

ابن‌عباس آن‌گاه این آیه را خواند: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾[۱] و گفت: یعنی علی‌عليه‌السلام و یارانش[۲].

در شرف المصطفی‌صلى‌الله‌عليه‌وآله اثر خرگوشی است که زاذان از علی بن ابی‌طالب‌عليه‌السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «آیا خرسند نیستی که در روز قیامت ابراهیم خلیل خدا فراخوانده شود و در سمت راست عرش بایستد و خلعت پوشانده شود و سپس من فرا خوانده شوم و پوشانده شوم و پس تو فراخوانده شوی و پوشانده شوی؟»[۳]

از همین باب است که فرمود: «او نخستین کسی است که همراه با من پوشانده می‌شود»[۴].

سید حمیری گفته است:

پروردگار بندگان آن روز که امت‌ها را به حضور می‌آورد، پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله را می‌خواند و او را خلعت می‌پوشاند و گرامی می‌دارد،

و سپس وصی‌عليه‌السلام را می‌خواند و خلعتی همانند او یعنی جامه‌ای سبز بر وی می‌پوشاند و بینی آن را که نخواهد به خاک می‌مالد[۵].

همو گفته است:

فردا پروردگار علی‌عليه‌السلام او را می‌خواند و می‌پوشاند و به خود نزدیک می‌سازد و بر جایگاهی بلند و ارجمند می‌نشاند.

---

۱. تحریم / ۸: در آن روز خدا پیامبر و کسانی را که به او ایمان آورده بودند خوار نمی‌گرداند.

۲. ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب‌عليه‌السلام، ۳۳۶؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۲۲۴.

۳. «أما ترضی ان ابراهیم خلیل الله یدعی یوم القیامة فیقام عن یمین العرش فیکسی ثم ادعی فاکسی ثم تدعی فتکسی؟» ← شرف المصطفی‌صلى‌الله‌عليه‌وآله، ۵۰۰/۵.

۴. «انه اول من یکسی معی». البته آنچه در منابع آمده «انک اول من یکسی معی» است. برای نمونه ← خوارزمی، المناقب، ۱۵۹؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام، ۲۵۰/۱؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۳۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۸۱/۲؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۸۱؛ طبری، بشارة المصطفی‌صلى‌الله‌عليه‌وآله، ۲۴۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۶۶/۱.

۵. یدعو النبی فیکسوه و یکرمه — رب العباد اذا ما احضر الامما

ثم الوصی فیکسی مثل حلته — خضراء یرغم منها انف من رغما

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۳.

اگر تو آن روز که خدای او را به خود نزدیک سازد از آن ناخرسند شوی و امروز از سر اکراه به خرسندی از او تظاهر کنی از هم اکنون ناخرسند باش[۱].

وراق قمی گفته است:

علی علیه السلام را فردا پروردگار عرش خلعتی می‌پوشاند، آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده از برترین نسل را بپوشاند[۲].

عربی گفته است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون علی علیه السلام را بیند پرچم حمد را به او دهد،
او خوانده شود و خلعت مصطفی صلی الله علیه و آله بر او پوشانده شود و سمت راست عرش نیز جای او باشد[۳].

حامل پرچم حمد

مقاتل، ضحاک، عطاء و ابن‌عباس دربارهٔ آیه چنین گفته‌اند: ﴿وَمِنْهُمْ﴾ یعنی از آن منافقان ﴿مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ﴾ کسانی هستند که به تو گوش می‌سپارند، آن هنگام که بر منبر خویش خطبه ایراد می‌کنی و می‌گویی: حامل پرچم حمد در روز قیامت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است ﴿حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ﴾ تا چون از حضور تو بروند بپراکنند و از سر استهزا و چونان که گویی نشنیده‌اند گویند: ﴿مَاذَا قَالَ آنِفًا﴾؛ او آن دم بر منبر چه گفت؟ ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾[۴].

---

۱. علی غداً یدعی و یکسوه ربه / و یدنوه منه فی رفیع مکرم
فان کنت منه حیث یکسوه راغما / و تبدی الرضی کرهاً من الآن فارغم

← همان، ۴۰۰.

۲. علی غداً یکسوه ذوالعرش حلة / اذا کسی المختار من غیر جرثم

۳. ان رسول الله یعطی لوا / ء الحمد علیاً حین یلقاه
یدعی فیعطی کسوة المصطفی / و عن یمین العرش مثواه

۴. محمد / ۱۶: اینان همانانند که خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است.

ابوالفتح حفّار به سند از جابر و از ابن‌عباس روایت کرده است که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِیمٌ﴾[1] پرسیده شد. پیامبرﷺ فرمود: «چون روز قیامت شود پرچمی از نور سپید بربندند و منادی‌ای بانگ برآورد: مهتر مؤمنان برخیزد و همراه او کسانی که پس از بعثت محمد ایمان آوردند برخیزند.

علی‌علیه‌السلام برمی‌خیزد و پرچمی از نور سپید به دست او داده می‌شود و همهٔ پیشگامان نخستین اعم از مهاجر و انصار زیر آن پرچمند و کسی دیگر با آنان نیست، تا بر منبری از نور پروردگار عزّت بنشینند»[2].

در منتهی فی الکمال[3] ابن‌طباطبا آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «آدم و همهٔ کسان پس از او در روز قیامت زیر پرچم من باشند و چون خداوند داوری کند امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آن پرچم را بگیرد، در حالی که بر شتری از شتران بهشت نهشته است و فریاد می‌زند: لااله‌الاالله، محمدرسول الله، و مردم همه در زیر آن پرچمند تا به بهشت درآیند»[4].

در اعتقاد اهل السنة است که جابر بن سمره پرسید: ای پیامبر خداﷺ، چه کسی در روز قیامت پرچم تو را بر دوش می‌کشد؟

فرمود: «چه کسی باید آن را بر دوش کشد جز آن‌که در دنیا آن را بر دوش می‌کشید، علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام»[5].

---

۱. مائده / ۹: خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است.

۲. «اذا کان یوم القیامة عقد لواء من نور ابیض و نادی مناد لیقم سید المؤمنین و معه الذین آمنوا بعد بعث محمد، فیقوم علی فیعطی لواء من النور الأبیض بیده تحته جمیع السابقین الأولین من المهاجرین و الأنصار لایخالطهم غیرهم حتی یجلس علی منبر من نور رب العزة». ← طوسی، الامالی، ۳۷۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۵۳/۲.

۳. از این کتاب نشانی نیافتم.

۴. متن را بدین ساختار در منابع ندیدم. البته بخش‌هایی از آن در روایت‌های متفاوت یا در سیاق‌هایی دیگر در منابع آمده است. از آن جمله ← ترمذی، السنن، ۳۰۸/۵؛ ابویعلی، المسند، ۲۱۵/۴؛ حاکم، المستدرک، ۸۳/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۲۶/۴۲ و ۳۲۸ و ۱۹۲/۶۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۱۲/۱۱ و ۱۲۲/۱۳؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۷۰/۶۹ و ۲۷۵؛ همو، الخصال، ۲۰۴؛ خصیبی، کفایة الاثر، ۱۰۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۸ و ۱۰۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۷۰/۲ و ۴۷۱؛ مفید، الامالی، ۲۷۲ و ۲۷۳.

۵. «و من عسی ان یحملها یوم القیامة الا من کان یحملها فی الدنیا علی بن ابی‌طالب». روایت را در شرح اعتقاد اهل السنة

←

در اربعین خطیب و فضائل[۱] احمد در روایتی آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «در روز قیامت آدم علیه‌السلام و همهٔ خلق خدا در زیر سایهٔ پرچم من باشند، پرچمی که طول آن هفت هزار سال، درفش آن از یاقوت سرخ، میلهٔ آن از نقرهٔ سپید، حاشیهٔ آن از مروارید سبز و دارای سه آویزه از مروارید است: یک آویزه در شرق، یک آویزه در غرب و سومی در دنیا، و بر آن سه سطر نوشته است. سطر نخست ﴿بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾، سطر دوم ﴿ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَـالَمِينَ﴾ و سطر سوم «لااله‌الاالله، محمد رسول الله». طول هر یک از این سطرها راه‌پیمایش هزار سال و عرض هر کدام پیمایش هزار سال است و تو ـ یعنی علی علیه‌السلام ـ، در حالی که حسن علیه‌السلام در سمت راست تو و حسین علیه‌السلام در سمت چپ تواند پرچم مرا پیش می‌بری و سپس در سایهٔ عرش میان من و ابراهیم علیه‌السلام می‌ایستی. آن‌گاه بر تو خلعتی سبز از خلعت‌های بهشتی پوشانده می‌شود و منادی‌ای از زیر عرش بانگ بر می‌آورد: چه نیکو پدری است پدرت ابراهیم علیه‌السلام و نیکو برادری برادرت علی علیه‌السلام»[۲].

ابوالرضی حسینی راوندی به سند خود برایم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرموده است: «چون قیامت شود جبرئیل با پرچم حمد که هفتاد پاره است و هر پاره از آن بزرگ‌تر از خورشید و ماه است نزد من آید که بر کرسی‌ای از کرسی‌های رضوان و برفراز منبری از منبرهای قدس نشسته‌ام. من آن پرچم را می‌گیرم «به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌سپارم»[۳].

→

و الجماعه لالکائی ندیدم، هر چند در تاریخ مدینة دمشق ابن‌عساکر (۷۴/۴۲)، عمدة القاری بدر عینی (۲۱۶/۱۶)، من حدیث خیثمة (۱۹۹) و مجلسان من امالی نظام الملک (۴۶) وجود دارد.

۱. ← فضائل الصحابة، ۶۶۴/۲.

۲. «آدم و جمیع خلق الله یستظلون بظل لوای یوم القیامة طوله الف سنة یاقوتة حمراء قضیبه فضة بیضاء زجه درة خضراء له ثلاث ذوائب من در، ذؤابة فی المشرق و ذؤابة فی المغرب و الثالثة وسط الدنیا مکتوب علیه ثلاثة أسطر: الاول ﴿بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ والثانی ﴿ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَـالَمِينَ﴾ و الثالث لاالهٔ إلاالله محمد رسول الله طول کل سطر مسیرة الف سنة و عرضه مسیرة الف سنة و تسیر بلوای ـ یعنی علیا ـ و الحسن عن یمیک و الحسین عن یسارک ثم تقف بینی و بین ابراهیم فی ظل العرش ثم تکسی حلة خضراء من الجنة ثم ینادی مناد من تحت العرش: نعم الأب أبوک ابراهیم و نعم الأخ أخوک علی».

۳. «اذا کان یوم القیامة یأتینی جبرئیل و معه لواء الحمد و هو سبعون شقة، الشقة منه اوسع من الشمس و القمر و أنا علی کرسی من کراسی الرضوان فوق منبر من منابر القدس فآخذه و أدفعه الی علی بن ابی‌طالب».

عمر از جای پرید و پرسید: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، چگونه توان برداشتن چنان پرچمی داشته باشد؟

فرمود: «چون روز قیامت شود خداوند علی علیه السلام را نیروی جبرئیل و فروغی چون فروغ آدم علیه السلام و بردباری‌ای چون بردباری رضوان و زیبایی‌ای چون زیبایی یوسف علیه السلام دهد»[1].

ابوالعلاء همدانی به سند از جابر بن عبدالله برایم نقل خبر کرد که گفته است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «نخستین کسی که پیشاپیش پیامبران و صدیقان به بهشت در می‌آید علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[2].

ابودجانه برخاست و گفت: مگر نفرموده‌ای بهشت بر پیامبران حرام است تا زمانی که تو بدان درآیی و بر امت‌ها نیز حرام است تا امت تو بدان در آیند؟

فرمود: «چرا، اما مگر نمی‌دانی آن‌کس که پرچم حمد را بر دوش کشد پیشاپیش آنان باشد، و علی بن ابی‌طالب علیه السلام در روز قیامت پرچم حمد را پیشاپیش من بر دوش کشد و با آن به بهشت درآید و من در پی او باشم»[3].

ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده است: «در روز قیامت علی بن ابی‌طالب علیه السلام در حالی که بر شتری از شتران بهشت نشسته است و پرچم حمد را در دست دارد روی می‌کند. حاضران عرصه می‌پرسند: این فرشته‌ای مقرب است یا پیامبری مرسل؟ منادی‌ای بانگ می‌زند: این صدیق اکبر است علی بن ابی‌طالب علیه السلام»[4].

در کتاب ما نزل فی اعداء آل محمد[5] از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «چون فلانی و فلانی

---

۱. «اذا کان یوم القیامة یعطی الله تعالی علیا من القوة مثل قوة جبرئیل و من النور مثل نور آدم، و من الحلم مثل حلم رضوان، و من الجمال مثل جمال یوسف». برای متن حاضر و نیز متن پیشین و داستان ← خوارزمی، المناقب، ۱۳۹؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۷۵۶ و ۷۵۷؛ همو، الخصال، ۵۸۲ و ۵۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۹ و ۱۱۰.

۲. «اول من یدخل الجنة بین یدی النبیین و الصدیقین علی بن ابی‌طالب».

۳. «بلی و لکن أما علمت ان حامل لواء الحمد امامهم و علی بن ابی‌طالب حامل لواء الحمد یوم القیامة بین یدی یدخل به الجنة و انا علی اثره». ← خوارزمی، المناقب، ۳۱۷؛ قمی، مائة منقبة، ۸۱.

۴. «یقبل علی بن ابی‌طالب یوم القیامة علی ناقة من نوق الجنة بیده لواء الحمد فیقول اهل الموقف هذا ملک مقرب او نبی مرسل فینادی مناد هذا الصدیق الاکبر علی بن ابی‌طالب». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۵۳/۱؛ خصیبی، کفایة الاثر، ۱۰۱؛ قمی، مائة منقبة، ۸۸؛ طوسی، الامالی، ۳۴۵؛ ابن‌عقده، الفضائل، ۱۸.

۵. ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۷۹) از این کتاب در ردیف آثاری که مؤلفانشان ناشناخته‌اند نام برده و همین روایت در امل الآمل حرعاملی (۳۶۴/۲) از ابن‌شهرآشوب نقل شده است.

جایگاه علی علیه‌السلام را در روز قیامت بینند و بینند که خداوند پرچم حمد را به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بسپارد و هر فرشتهٔ مقرب و هر پیامبر مرسلی در زیر این پرچم باشند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به علی علیه‌السلام بسپارد، در این هنگام چهرهٔ کسانی که کافر شدند زشت گردد و گفته شود: این چیزی است که به ناروا دعوی آن داشتید، یعنی به ناروا خود را امیرمؤمنان علیه‌السلام خواندید»[1].

وراق قمی گفته است:

علی علیه‌السلام است که پرچم حمد به دستش داده شود و آن پیامبر هدایتگر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را گوید: پیش‌رو[2].

ناشی گفته است:

ابن ابی‌طالب علیه‌السلام آن مرد پر فضیلت را هیچ همتایی نیست و او است که در روز قیامت پرچم حمد را در دستان خویش عمل کند.
او قسمت‌کنندهٔ دوزخ و بهشت میان دوست و دشمن است[3].

ابن حجاج گفته است:

من وابستهٔ آنم که در روز رستاخیز پرچم حمد بر شانهٔ او است[4].

عونی گفته است:

خود روایت کرده‌اید که پرچم حمد در دست او است، و البته جایگاه حق همواره زیر پرچم حمد است[5].

---

۱. «اذا رأى ابوفلان و فلان منزل علی یوم القیامة اذا دفع الله لواء الحمد الی رسول الله تحته کل ملک مقرب و کل نبی مرسل حتی یدفعه الی علی ﴿ سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ ﴾ [ملک / ۲۷] أی باسمه تسمون امیرالمؤمنین». برای مضمون ← قمی، تفسیر القمی، ۳۷۹/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۹۳ و ۴۹۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۴/۲.

۲. علی لواء الحمد یعطی بکفه — یقول له الهادی النبی الا اقدم

۳. فما لابن ابی‌طالب المفضال من ند — هو الحامل فی الحشر بکفیه لواء الحمد
قسیم النار و الجنة بین الند و الضد

۴. انا مولی لمن لواء الحمد — علی عاتقه یوم النشور

۵. و قد رویتم لواء الحمد فی یده — و الحق تحت لواء الحمد موقفه

همو گفته است:

فردای قیامت و در حالی که مردمان از چهره‌های درهم کشیده پرده برگرفته‌اند، او پرچم حمد در دست می‌آید.

تا آن زمان که قدم‌های کسان بر صراط بلغزد و بر فراز آتش در آشوب مانند[1].



---

۱. یأتـی غـدأ و لواء الحـمد فـی یـده — و الناس قد سفروا من أوجه قطب

حـتی اذا اصـطکت الاقـدام زائلـة — عن الصراط فـویق النـار مـضطرب

فصل ۹

مرکب و منزلگاه امیرمؤمنان علیه السلام در روز قیامت

خداوند فرموده است: ﴿وَ حُلُّوٓا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ﴾[1].

نشسته بر مرکبی از نور

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «ای علی علیه السلام، چون روز قیامت شود تو را سوار بر اسبی اصیل از نور بیاورند، در حالی که بر سر تو تاجی است که فروغش همه جا پرتوافکن است و چیزی نمانده که چشم بینندگان آن عرصه را ببرد. آن‌گاه از جانب خداوند بانگی می‌آید: خلیفهٔ محمد پیامبر خدا کجا است؟ و تو می‌گویی: من این جایم، و آن منادی بانگ می‌زند: هر که را دوستدار تو است به بهشت درآور و هر که را با تو دشمن بوده است به دوزخ در افکن و تو قسمت‌کنندهٔ بهشتی و تو قسمت‌کنندهٔ دوزخی»[2].

در روایتی از امام صادق علیه السلام است: «پس بانگی از جانب خداوند می‌آید که‌ای تودهٔ مردمان، این

---

۱. انسان / ۲۱: و پیرایه‌های آنان دستبندهایی سیمین است.

۲. «اذا کان یوم القیامة یؤتی بک یا علی علی نجیب من نور و علی رأسک تاج قد أضاء نوره و کاد یخطف ابصار أهل الموقف فیأتی النداء من عند الله: أین خلیفه محمد رسول الله، فتقول: ها انا ذا فینادی المنادی ادخل من احبک الجنة و من عاداک النار و انت قسیم الجنة و انت قسیم النار». ← طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۹۹؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۴۴۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۸؛ قمی، مائة منقبة، ۳۰ و ۳۱.

علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، خلیفهٔ خدا در زمین و حجت او بر مردمان. هرکس در سرای دنیا به ریسمان محبت او درآویخته است اکنون نیز بدین ریسمان در آویزد و از فروغ او پرتو گیرد و در مراتب ارجمندی بهشت، در پی او رود»[1].

عونی گفته است:

علی علیه السلام را تاجی از نور است و آن تاج گرد می‌درخشد،

و از پرتو آن محشر روشن می‌شود، وه که چه چشم‌انداز زیبایی!

تاج آن وصی را هفتاد زاویه است و هر زاویه‌ای چون ستاره‌ای پرفروغ[2].

فلکی مفسر گفته است: علی علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾[3] فرمود: خدای را سوگند، این آیه تنها دربارهٔ ما بدریان نازل شده است[4].

همچنین دربارهٔ او نازل شده است که فرمود: ﴿مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ﴾[5].

خیمهٔ علی علیه السلام در قیامت

طبری[6] و خرگوشی[7] هرکدام درکتاب خود به سند از سلمان نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

---

۱. «فیأتی النداء من قبل الله: یامعشر الخلائق هذا علی بن ابی‌طالب خلیفة الله فی ارضه و حجته علی عباده فمن تعلق بحبله فی دار الدنیا فلیتعلق بحبله هذا الیوم یستضیء بنوره و لیتبعه فی الدرجات العلی من الجنان». ← طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۱۸ و ۱۹؛ مفید، الامالی، ۲۸۵؛ طوسی، الامالی، ۶۳ و ۶۴.

۲.
و علی علیه تاج من النو ... ر زها فی کلیله المستدیر
قد زهت من انواره عرصة الحش ... ر فیا حسن ذاک من منظور
و لتاج الوصی سبعون رکنا ... کل رکن کالکوکب المستنیر

۳. حجر / ۴۷: برادراند بر تخت‌هایی روبه‌روی یکدیگر نشسته‌اند.

۴. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۱۵/۱.

۵. انسان / ۱۳: در آن بهشت‌ها بر تخت‌ها تکیه زنند.

شیخ طوسی در التبیان (۲۱۱/۱۰) از این یاد می‌کند که مفسران بر این اتفاق نظر دارند که این آیه در ضمن مجموعهٔ آیات آغازین سورهٔ دهر دربارهٔ علی و خانوادهٔ او نازل شده است.

۶. روایت را در تاریخ الامم و الملوک و جامع البیان نیافتم.

۷. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۵۱۲/۵.

«چون روز قیامت شود خیمه‌ای از یاقوت سبز در سمت راست عرش برای من برپا کنند و خیمه‌ای سبز در سمت چپ عرش برای ابراهیم علیه‌السلام زنند و میان این دو نیز خیمه‌ای دیگر از مروارید سپید برای علی علیه‌السلام برافرازند.

پس چه گمان دارید دربارهٔ حبیبی که میان دو خلیل باشد»[۱].

جایگاهی بر پله دوم

ابوالحسن دارقطنی روایت کرده[۲] و ابونعیم اصفهانی در صحیح[۳] و نیز در حلیه[۴] به سند از سفیان بن عیینه، از انس نقل کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «چون روز قیامت شود برایم منبری برپا گردد که هفتاد میل[۵] طول دارد و آن‌گاه منادی‌ای از دل عرش بانگ برآورد: محمد کجا است؟ و من پاسخ دهم. پس به من گفته شود: بالاتر رو، و من به بالای آن‌جا روم، و دیگر بار بانگ برآورد: علی بن ابی‌طالب کجا است؟ و او بر آن پلکان یک پله فروتر از من باشد و همهٔ مردمان دریابند که محمد مهتر انبیا و علی مهتر اوصیا است»[۶].

مردی برخاست و گفت: پس از این سخن، چه کسی علی علیه‌السلام را دشمن دارد؟

فرمود: «ای مرد انصاری، از قرشیان جز آن‌که بدکاره است، از انصار جز آن‌که یهودی است، از عرب

---

۱. «اذاکان یوم القیامة ضربت لی قبة من یاقوتة حمراء علی یمین العرش و ضرب لابراهیم قبة خضراء علی یسار العرش و ضربت فیما بینهما لعلی بن ابی‌طالب قبة من لؤلؤة بیضاء فما ظنکم بحبیب من خلیلین». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۸؛ طوسی، الامالی، ۴۹۲؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۷۰.

۲. خبر را در کتاب در السنن، نیافتم.

۳. در آثار ابونعیم کتابی بدین عنوان نیافتم. شاید مقصود المسند المستخرج علی صحیح الامام مسلم باشد، هر چند در این اثر چنین روایتی ندیده‌ام.

۴. خبر را در حلیة الاولیاء نیافتم.

۵. میل واحد اندازه‌گیری طول و معادل ۴۰۰۰ ذراع یا ثلث فرسخ بوده است. این مقدار را با ۱۸۴۸ متر برابر دانسته‌اند. ← قلعجی، معجم لغة الفقهاء، ۴۵۱؛ ابوجیب، القاموس الفقهی، ۳۴۴.

۶. «اذاکان یوم القیامة نصب لی منبر طوله ثلاثون میلا ثم ینادی مناد من بطنان العرش: این محمد فأجیب، فیقال لی ارق فأکون فی اعلاه ثم ینادی الثانیة این علی بی ابی‌طالب فیکون دونی بمرقاة فیعلم جمیع الخلائق بأن محمداً سید المرسلین و ان علیا سید الوصیین».

جز آن‌که زنازاده است و از دیگر مردمان جز آن‌که تیره‌بخت است او را دشمن ندارد»[۱].

در روایت ابن‌مسعود است: «و از زنان جز آن‌که سلقلقی باشد»[۲].

همدم پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت

خداوند فرموده است: ﴿فَأُولَـٰئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّينَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّـٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـٰئِكَ رَفِيقًا﴾[۳].

عبدالله بن حکیم بن جبیر از علی علیه السلام روایت کرده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا می‌توانیم در بهشت هرگونه خواستیم تو را زیارت کنیم؟

فرمود: «هر پیامبری را رفیقی است و او نخستین کس از امت او است که به او ایمان می‌آورد»[۴].

پس آن آیه نازل شد.

نزدیک‌ترین

عباد بن صهیب در روایتی از جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله، از پدرش علیه السلام، از جدش علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و آورده است: پرسیدند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در بهشت برین میان شما و علی علیه السلام چه اندازه فاصله است؟

فرمود: «به اندازهٔ فاصله دو انگشت گشودهٔ سبابه و ابهام یا کمتر از آن. من بر تختی از نور عرش پروردگارمان هستم و علی علیه السلام بر کرسی‌ای از نور کرسی پروردگارمان، و معلوم نیست کدام یک از ما به پروردگار ـ عزّ و جلّ ـ نزدیک‌تریم»[۵].

---

۱. «یااخا الانصار لایبغضه من قریش إلا سفحی و لا من الانصار إلا یهودی و لا من العرب إلا دعی و لا من سائر الناس إلا شقی». ← طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۱۰.

۲. «... و من النساء الا سلقلقیة». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۴۳/۱؛ همو، الخصال، ۵۷۷؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۴۸/۱.

۳. نساء / ۷۰: آنان در زمرهٔ کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته و با پیامبران، راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.

۴. «ان لکل نبی رفیقاً و هو اول من یؤمن به من امته». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۰/۲.

۵. «فتر أو اقل من فتر انا علی سریر من نور عرش ربنا، و علی علی کرسی من نور کرسی ربنا لایدری أینا اقرب من ربه عزّ و جلّ».

سدی، از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴾[1] گفته: این آیه‌ها در مورد علی علیه‌السلام و یارانش نازل شده است[2].

در محبره گفته است:

یا چه کسی بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔاش فرمود: من و برادرم در سرای جاودانگی در بر همدیگریم،
و در یک‌جا و برتر از همهٔ بندگان با هم می‌خوریم و می‌گردیم، گویی که دو خورشیدیم[3].

سوار بر شتری بهشتی

اعمش از سعید بن جبیر از ابن‌عباس نقل کرده و خطیب در تاریخ[4] خود به سند از ابولهیعه، از جعفر بن ربیعه، از ابن‌عباس نقل کرده و امام رضا علیه‌السلام از پدران خود نقل کرده[5] ـ و متن حاضر روایت ایشان است ـ و همه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که فرموده است:

«در قیامت جز ما سواره‌ای نیست و ما چهارتن هستیم: من بر دابة الله براق هستم، برادرم صالح بر ناقة الله همان که پی شد، عمویم حمزه بر شتر من عضباء و برادرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بر شتری از شتران بهشت، در حالی که پرچم حمد در دست او است، و در پیشگاه عرش ایستاده است و فریاد می‌زند: لااله‌الاالله، محمد رسول الله.

پس آدمیزگان می‌گویند: این جز یک فرشتهٔ مقرب یا پیامبر مرسل و یا حامل عرش پروردگار جهانیان نیست.

اما فرشته‌ای از زیر عرش آنان را پاسخ می‌گوید: این نه یک فرشتهٔ مقرب، نه نبی مرسل و نه حامل عرش، بلکه صدیق اکبر است. این علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است»[6].

---

۱. واقعه / ۸۸ و ۸۹: و اما اگر از مقربان باشد در آسایش و راحت و بهشت پر نعمت خواهد بود.

۲. در منابع از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت شده که این دو آیه دربارهٔ ولایت اهل بیت و پیروان ولایت نازل شده است. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۶۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۷۳؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۳۰۹.

۳.
أمن له قال النبی فاننی | و اخی بدار الخلد مجتمعان
نرعی و نرتع فی مکان واحد | فوق العباد کأننا شمسان

۴. ← تاریخ بغداد، ۱۱۲/۱۱ و ۱۲۲/۱۳.

۵. ← غازی، مسند الرضا علیه‌السلام، ۱۷۰ و ۱۷۱.

۶. «لیس فی القیامة راکب غیرنا و نحن اربعة انا علی دابة الله البراق، و اخی صالح علی ناقة الله التی عقرت، و عمی حمزة

←

این روایت را خطیب در تاریخ[1] خود از ابوهریره نقل کرده و طوسی نیز در امالی[2] خویش به سندی از هارون، از مهدی، از منصور، از محمد بن علی، از عبدالله بن عباس روایت کرده است، با این تفاوت که از حمزه یاد نکرده‌اند و به جای او از فاطمه علیها السلام نام برده‌اند[3].

عونی گفته است:

من پیشاپیش آنان بر براق نشسته‌ام و دخترم فاطمه علیها السلام در پی‌ام می‌آید.
شترم عضباء آن روز زیرپای او است و بر آن، دره‌ها را چون اسبی چابک در می‌نوردد،
و برادرم صالح بر شتر خدا و جلوی من در عالم حشر روان است،
و علی علیه السلام بر شتری رهوار از شتران بهشت که وصف آن به سادگی میّسر نگردد[4].

نخستین نوشندهٔ زنجبیل و سلسبیل

خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ۞ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾[5].

→

علی ناقتی العضباء، و اخی علی بن ابی‌طالب علی ناقة من نوق الجنة بیده لواء الحمد واقف بین یدی العرش ینادی لاإله‌إلاالله محمد رسول الله. قال فیقول الآدمیون: ماهذا إلا ملک مقرب او نبی مرسل او حامل عرش رب العالمین، فیجیبهم ملک من تحت بطنان العرش ما هذا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا حامل عرش هذا الصدیق الاکبر هذا علی بن ابی‌طالب».

۱. ← تاریخ بغداد، ۱۱۲/۱۱ و ۱۲۲/۱۳، البته هر دو به نقل از ابن‌عباس.

۲. ← ۳۵ و ۳۶.

۳. البته روایت طوسی مشتمل بر نام فاطمه علیها السلام، ولی روایت خطیب بغدادی مشتمل بر نام حمزه است. برای روایت افزون بر منابعی که مؤلف نام برده است ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۲۶/۴۲ ـ ۳۲۸؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۷۵؛ همو، الخصال، ۲۰۳ و ۲۰۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۸ و ۱۰۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۶۹/۲ ـ ۴۷۱.

۴.
أنا منهم علی البراق معد — و ابنتی فاطم تباری مسیری
تحتها یوم ذاک ناقتی العضـ — ـباء تطوی الفجاج طی المغیر
و أخی صالح علی ناقة اللـ — ـه امامی فی العالم المحشور
و علی علی ذلول من الجنـ — ـة ما خطب نعتها بالیسیر

۵. انسان / ۵ و ۶: به یقین، ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطرخوشی آمیخته است، چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و به دلخواه خویش جاری‌اش می‌کنند.

پس فرموده است: ﴿وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا * قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا * وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا * عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا﴾[1].

در روایتی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «علی علیه‌السلام نخستین کسی است که سلسبیل و زنجبیل می‌نوشد و علی علیه‌السلام و شیعیانش را نزد خداوند جایگاهی است که نخستان و پسینیان بر آن رشک برند»[2].

جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «ای علی علیه‌السلام، در سمت، راست عرش منبرهایی از نور و سفره‌هایی از نور است. چون روز قیامت شود تو بیایی و شیعیانت بر آن منبرها نشینید و بخورید و بیاشامید، و مردم در موقف باشند و حساب پس دهند»[3].

عونی گفته است:

از خداوند بزرگوار آمرزش می‌طلبم که مدت‌ها است در دریای گمراهی و تردید فرورفته‌ام،

و اگر نبود آن‌که به ولایت چنگ زده‌ام و بر این یقینم که پیروان این خاندان پاک در قیامت نومید نشوند،

و ولایت ایشان بی‌تردید نجات‌دهندهٔ بنده است و او را در آخرت از کیفر کارهای زشتی که کرده است می‌رهاند،

و آن‌ها را به حسنات بدل می‌کند و گناهان را می‌زداید و واقعاً آنچه را بنده انجام داده و مرتکب شده است می‌آمرزد[4].

---

۱. انسان / ۱۵ ـ ۱۸: و ظروف سیمین و جام‌های بلورین پیرامون آنان گردانده می‌شود، جام‌هایی از سیم که درست به اندازه و با کمال ظرافت آن‌ها را از کار در آورده‌اند و در آن‌جا از جامی که آمیزهٔ زنجبیل دارد به آنان می‌نوشانند، از چشمه‌ای در آن‌جا که سلسبیل نامیده می‌شود.

۲. «ان علیاً اول من یشرب السلسبیل و الزنجبیل و ان لعلی و شیعته من الله مکانا یغبطه الاولون و الأخرون». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۷۵۶؛ همو، الخصال، ۵۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰.

۳. «یا علی ان علی یمین العرش لمنابر من نور و موائد من نور فاذا کان یوم القیامة جئت و شیعتک یجلسون علی تلک المنابر یأکلون و یشربون و الناس فی الموقف یحاسبون». ← طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۹۶.

۴.
و أستغفر الله الکریم فطالما — تمادیت فی بحر الضلالة و الریب
و لولا اعتصامی بالولایة موقنا — بأن موالی الطهر فی الحشر لم‌یخب
و ان الولا للعبد لاشک منقذ — و منج له فی الحشر من قبح ما احتقب
و یبدل احسانا و یمحو اساءة — و یغفر حقا ما اجتناه و ما اکتسب

نشسته بر تخت‌ها

در تفسیر ابوصالح آمده است که آیه‌های ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ * عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ * تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ * يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِی ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَافِسُونَ * وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[1] دربارهٔ علی علیه‌السلام، فاطمه علیهاالسلام، حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام، حمزه و جعفر نازل شده و برتری آنان در این عرصه آشکار است.

زجاج[2]، مقاتل[3]، کلبی، ضحاک، سدی، قشیری و ثعلبی[4] آورده‌اند که علی علیه‌السلام به همراه تنی چند تن از مسلمانان چون سلمان، ابوذر، مقداد، بلال، خباب و صهیب به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند. ابوجهل و منافقان آنان را ریشخند کردند و خندیدند و طعنه زدند. آن‌گاه به یاران خویش گفتند امروز آن تاسی‌موی را دیدیم و بر او خندیدیم.

در این هنگام خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا۟ كَانُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا۟ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمُ ٱنقَلَبُوا۟ فَكِهِينَ * وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوٓا۟ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ * وَمَآ أُرْسِلُوا۟ عَلَيْهِمْ حَٰفِظِينَ * فَٱلْيَوْمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟﴾[5]؛ یعنی علی علیه‌السلام و یارانش ﴿مِنَ ٱلْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾[6]، یعنی ابوجهل و یارانش، هنگامی که آنان را در دوزخ بینند. البته آن‌ها خود ﴿عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ﴾[7].

---

۱. مطففین / ۲۲ ـ ۲۸: به راستی نیکوکاران در نعیم الهی خواهند بود، بر تخت‌ها نشسته می‌نگرند. از چهره‌هایشان طراوت نعمت بهشت را درمی‌یابی، از باده‌ای مهرشده نوشانیده شوند، باده‌ای که مهر آن مشک است.

اشاره‌ای به این روایت در شواهد التنزیل حاکم حسکانی (۴۲۴/۲) آمده است.

۲. ← معانی القرآن و اعرابه، ۳۰۱/۵.

۳. ← تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۴۶۳/۳.

۴. ← الکشف و البیان، ۱۵۷/۱۰، به نقل از مقاتل و کلبی.

۵. مطففین / ۲۹ ـ ۳۴: آری، در دنیا کسانی که گناه می‌کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می‌گرفتند و چون بر ایشان می‌گذشتند اشارهٔ چشم و ابرو با هم رد و بدل می‌کردند و هنگامی که نزد خانواده‌های خود باز می‌گشتند به شوخ‌طبعی می‌پرداختند و چون مؤمنان را می‌دیدند می‌گفتند: این‌ها جماعتی گمراهند. حال آن‌که آنان برای بازرسی کارشان فرستاده نشده بودند. ولی امروز مؤمنانند که... .

۶. مطففین / ۳۴: بر کافران خنده می‌زنند.

۷. مطففین / ۳۵: بر تخت‌ها نشسته نظاره می‌کنند.

در کتاب ابوعبدالله مرزبانی آمده که ابن‌عباس گفته است: مقصود از ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و مقصود از ﴿ٱلْكُفَّارِ﴾ منافقان قریش است.

اهل اعراف

اصبغ بن نباته و زید بن علی گفته‌اند: از امیرمؤمنان علیه‌السلام دربارهٔ ﴿وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ﴾[1] پرسیده شد و از امام صادق علیه‌السلام نیز در این باره پرسیده شد ــ و روایت حاضر از امام صادق علیه‌السلام است ــ و فرمود: «ما همان مردان بر صراطِ میان بهشت و دوزخیم. هر کس ما را بشناسد و ما او را بشناسیم به بهشت رود و هر کس ما را نشناسد و ما او را نشناسیم به دوزخ رود»[2].

در ابانه[3] عکبری، کشف[4] ثعلبی و تفسیر فلکی به سند از ابواسحاق عاصم بن سلیمان مفسر، از جویر بن سعید، از ضحاک، از ابن‌عباس روایت شده که گفته است: «اعراف» جایی بلند از صراط است که عباس، حمزه، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و جعفر طیار بر آن هستند و دوستان خویش را به سپیدرویی ایشان و دشمنان خود را به سیه‌رویی ایشان می‌شناسند.

از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برایمان روایت شده که فرموده است: «ای علی، تو و اوصیایی که از فرزندان تواند اعراف خداوند میان بهشت و دوزخ هستید؛ هیچ کس به بهشت در نیاید مگر آن‌که شما را بشناسد و شما او را بشناسید و هیچ کس به دوزخ در نیاید مگر آن‌که شما را نشناسد و شما او را نشناسید»[5].

سفیان بن مصعب عبدی از امام صادق دربارهٔ این آیه پرسید. امام علیه‌السلام فرمود: «آنان همان

---

۱. اعراف / ۴۶: و بر اعراف مردانی هستند.

۲. «نحن اولئک الرجال علی الصراط ما بین الجنة و النار فمن عرفنا و عرفناه دخل الجنة و من لم‌یعرفنا و لم‌نعرفه ادخل النار». ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۱۵؛ کلینی، الکافی، ۱۸۴/۱ (با روایتی متفاوت)؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۳۸/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۷۷/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۸/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۴۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۳/۱.

۳. این خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۴. ← الکشف و البیان، ۲۳۶/۴.

۵. «انت یا علی و الاوصیاء من ولدک اعراف الله بین الجنة و النار لایدخل الجنة الا من عرفکم و عرفتموه و لایدخل النار الا من انکرکم و انکرتموه». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۵/۱؛ صفار، بصائر الدرجات، ۵۱۶، با اندکی تفاوت.

اوصیایی دوازده‌گانه از خاندان محمدﷺ هستند که هیچ کس خدا را نشناسد، مگر آن‌که ایشان را بشناسد»[۱].

پرسید: فدایت شوم، اعراف چیست؟

فرمود: «پشته‌هایی از مشک که پیامبر خداﷺ و اوصیا بر آن نشینند و هر کس را به سیمایش بشناسند»[۲].

پس سفیان این ابیات را بر زبان راند:

شما عهده‌داران حشر و نشر و جزا و پناهگاهی در آن روز وحشت و بی‌پناهی باشید.

شما بر اعراف که پشته‌هایی از مشک است و از شما بوی می‌گیرد نشسته‌اید.

هشت تن در جوار عرش هستند که آن را حمل می‌کنند و پس از آنان چهار تن دیگر در زمین هدایتگرند[۳].

در این میان این‌که عامه می‌گویند اهل اعراف کسانی‌اند که نه بهشتی‌اند و نه دوزخی، این سخنی محال است؛ زیرا خداوند در آخرت جز دو جایگاه قرار نداده است: یا جایگاه پاداش و یا جایگاه کیفر. پس چگونه امکان دارد اهل اعراف در چنین وضعیتی باشند، به ویژه آن‌که خداوند از این خبر داده است که آنان در روز قیامت مردم را به چهره‌هایشان می‌شناسند و دوزخیان را از گناهانی که کرده‌اند باز می‌آگاهانند و می‌گویند: ﴿مَآ اَغْنىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾[۴] و هم بهشتیان را می‌خوانند: ﴿وَنَادَوْا اَصْحَابَ ٱلْجَنَّةِ اَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾[۵].

---

۱. «هم اوصیاء من آل محمد الاثناعشر لایعرف الله الا من عرفهم».

۲. «کثائب من مسک علیها رسول الله و الاوصیاء یعرفون کلا بسیماهم».

۳.
و أنتم ولاة الحشر و النشر و الجزا	و أنتم لیوم المفزع الهول مفزع
و أنتم علی الاعراف و هی کثائب	من المسک ریاها بکم یتضوع
ثمانیة بالعرش إذ یحملونه	و من بعدهم فی‌الارض هادون أربع

برای بیت‌ها و متون پیشین ← ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۴۸ و ۴۹.

۴. اعراف / ۴۸: جمعیت شما و آن همه گردنکشی که می‌کردید به حال شما سودی نداشت.

۵. اعراف / ۴۷: و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده ولی بدان امید دارند آواز می‌دهند که سلام بر شما.

ابن‌حماد گفته است:

تو راستین مرد اعرافی و مردانی را که رستگارند و مردانی را که اهل هلاکتنند فرامی‌خوانی،
و آنان را به دو گروه می‌کنی: برخی را به چپ و برخی را به راست می‌سپاری[۱].

دیگری گفته است:

و او بر اعراف است و خداوند او را از این آگاهانده که کدام یک از ما نیکی کرده و کدام بدی کرده است[۲].

دیگری نیز گفته است:

آن مردان به راستی بر اعراف کسان را بازشناسانند، در آن هنگام که آن دیگران بر آتش نشسته‌اند[۳].

در سایه‌سار طوبی

باری، ابان بن عیاش از انس روایت کرده، کلبی از ابوصالح نقل کرده، شعبه از قتاده آورده، حسن از جابر حدیث کرده، ثعلبی[۴] به نقل از ابن‌عباس آورده و ابوبصیر و عبدالصمد از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: دربارهٔ ﴿طُوبیٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَـٰابٍ﴾[۵] از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدند.

فرمود: «دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شده است و طوبی درختی است که بن آن در بهشت در سرای علی علیه‌السلام است و هیچ جا از بهشت نیست که از این درخت در آن نباشد»[۶].

از ابن‌عباس است [که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود]: «در سرای هر مؤمنی شاخه‌ای از آن هست»[۷].

---

۱. و انک صادق الاعراف تدعو — رجالاً فائزین و هالکینا
فتقسم منهم قسمین بعضاً — شمالا ثم بعضهم یمینا

۲. و هو علی الاعراف قد عرفه الرحـ — ـمن من احسن منا و اساء

۳. فالرجال المعرفون علی الاعـ — ـراف حقا اذ هم علیها قعود

۴. ← الکشف و البیان، ۲۸۸/۵ و ۲۹۰.

۵. رعد / ۲۹: خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند.

۶. «نزلت فی علی بن ابی‌طالب و طوبی شجرة اصلها فی دار علی فی الجنة و لیس من الجنة شیء الا و هو فیها» ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۷/۶، به نقل از ثعلبی.

۷. «فی دار کل مؤمن منها غصن». ← ابن‌بطریق، العمدة، ۳۵۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۰۸.

در کشف[1] ثعلبی به سند وی از امام باقر علیه السلام روایت شده و حاکم حسکانی[2] نیز به سند از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: دربارهٔ طوبی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند.

فرمود: «درختی است در بهشت که تنه‌اش در سرای من است و شاخه‌هایش بر همهٔ بهشت گسترده است»[3].

دیگر بار از او پرسیدند.

فرمود: «درختی است در بهشت که تنه‌اش در سرای علی علیه السلام است و شاخه‌هایش بر همهٔ بهشت گسترده است»[4].

سپس در این باره از او پرسیدند.

فرمود: «فردا سرای من و علی علیه السلام یکی است»[5].

سفیان بن عیینه، از ابن‌شهاب، از اعرج، از ابوهریره روایت کرده که گفته است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر فرمود: «ای عمر، در بهشت درختی است که در آن جا هیچ قصر، سرای، منزل و مجلسی نباشد جز این‌که در آن شاخه‌ای از آن درخت باشد و بن آن درخت در سرای من است»[6].

سه روز بر این ماجرا گذشت و دیگر بار پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمر، در بهشت درختی است که در آن‌جا هیچ قصر، سرای، منزل و مجلسی نباشد جز این‌که در آن شاخه‌ای از آن درخت باشد و بن آن درخت در سرای علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[7].

عمر در این‌باره پرسشی کرد.

---

۱. ← الکشف و البیان، ۲۹۱/۵.

۲. ← شواهد التنزیل، ۳۹۶/۱.

۳. «شجرة فی الجنة اصلها فی داری و فرعها علی اهل الجنة».

۴. «شجرة فی الجنة اصلها فی دار علی و فرعها علی اهل الجنة».

۵. «ان داری و دار علی غدا واحدة». افزون بر منابع پیش‌گفته ← ابن‌بطریق، العمدة، ۳۵۱؛ همو، خصائص الوحی المبین، ۲۲۹، با روایت «غدا فی مکان واحد».

۶. «یا عمر، ان فی الجنة لشجرة ما فی الجنة قصر و لا دار و لا منزل و لا مجلس الا و فیه غصن من اغصان تلک الشجرة و اصل تلک الشجرة فی داری».

۷. «یا عمر ان فی الجنة لشجرة ما فی الجنة قصر و لا دار و لا منزل و لا مجلس الا و فیه غصن من اغصان تلک الشجرة و اصل تلک الشجرة فی دار علی بن ابی‌طالب».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای عمر، مگر نمی‌دانی، سرای من و سرای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در بهشت یکی است؟»[۱]

فلکی مفسر آورده که ابن‌سیرین گفته است: طوبی درختی بهشتی است که تنهٔ آن در سرای علی علیه‌السلام است و شاخه‌هایش در همه جای بهشت.

سمعانی در فضائل الصحابه از فضل بن مرزوق، از عطیه، از ابوسعید روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «نخستین کسی که از درخت طوبی می‌خورد علی علیه‌السلام است»[۲].

امایمن گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند طوبی را پیش‌کش در مهر فاطمه علیهاالسلام قرار داد و آن را در سرای علی علیه‌السلام نهاد»[۳].

سید حمیری گفته است:

او را همین بس که طوبی در سرای جاودانگی در سرای او است،

درختی که به رغم بدخواهان، در سرای هر نیکبختی شاخه‌ای از آن است،

و از آن میوه‌های بسیار از خرمای دست‌چین گرفته تا موزهای آراسته در دسترس قرار گیرد[۴].

همو گفته است:

کیست که بن طوبی در سرای او است و فرشتگان گرامی را بینی که با او دست دهند؟

و کیست که در سرایش نهرهای جاری برجوشد که سرشار از شراب و آکنده از آب گوارا باشد؟

و نهرهایی از عسل مصفی و ناب والبته نه چون نابی که از آن ضعیف‌مایگان باشد[۵].

---

۱. «یا عمر اما علمت ان منزلی و منزل علی بن ابی‌طالب فی الجنة واحد؟» ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۹۸/۱ و ۳۹۹.

۲. «اول من یأکل من شجرة طوبی علی».

۳. «و لقد نحل الله طوبی فی مهر فاطمة فجعلها فی منزل علی». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۶۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۶؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۱۲/۲، با تفاوت.

۴.

و کفاه بأن طوبی له فی	داره اصلها بدار الخلود
ایکة کل منزل لسعید	فیه غصن منها برغم الحسود
تتدلی علیه منها ثمار	من جنی لینة و طلح نضید

← دیوان السید الحمیری، ۱۷۵ و ۱۷۶.

۵.

و من ذا داره فی أصل طوبی	و تلقاه الکرام مصافحینا

←

همو گفته است:

گفت: طوبی درختی است گسترده‌بال که سایه‌اش همه جا هست،
شاخه‌هایش با طراوت و همه از طلای سرخ ناب است،
و باری که برداشته به‌سان تگرگ سرد و بس مرغوب و چون یاقوت و مرجان،
و از این درخت هر چه دل اشتهاکند، از میوه‌های سبز تیره تا سخت سرخ،
که آستین‌های آراسته می‌شکفند و آن‌ها را رنگارنگ بیرون می‌دهند،
از سندس و از استبرق و از گونه‌های بسیار میوه‌ها،
و تنهٔ این درخت از میان امت احمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانهٔ یک‌کس است.
پرسیدم: او کیست؟ فرمود: علی علیه‌السلام است، و سرای او نه سرایی دور و نه نزدیک است،
و هیچ مؤمنی نیست که از این درخت در سرای او یک یا دو شاخه نباشد[۱].

خطیب خوارزم گفته است:

خوشا بر آنان که طوبی از آن ایشان باشد، خوشا آنان و گوارا بر آنان[۲].

→

و أنـــهار تــفجر جـــاريات	تفيض الخمر و الماء المعينا
و أنهار مـن العسـل المـصفى	و محض غير محض الخافتينا

← همان، ۴۱۴.

۱.

و قـــال طـوبى ايكـة ظـلها	صـــاح ظـــليل ذات أغـصان
أغـــصانها نـــاعمة جـــمة	مـــن ذهب أحـــمر عـقيان
و حـملها مـن عـبقر مـونق	صـــاف و يـــاقوت و مـرجـان
لها جنى من كل مـا يشتهى	مـــن فـــاقع أصـفر أو قـــان
تنشق أكمام لهـا عـن كسى	مـــن حـــلل تـــبرق ألوان
من سـندس مـنها و استبرق	و مـــن ضـروب الثـمر الآنـى
و أصـلها مـن امـة المـصطفى	أحـــمد فـــى مـنزل انســان
فـقلت مـن قـال عـلى و مـا	مـــن مـــنزل نـــاء و لا دان
لمـــؤمن إلا و مـــنها بـــها	غـــصن و مـــنها مـا بـه اثـنان

← همان، ۴۴۸ و ۴۴۹.

۲.

فطوبى لمن ظل طوبى لهم	و طـــوباهم ثـــم طـــوباهم

فصل ۱۰

حمایت امیرمؤمنان علیه‌السلام از دوستداران خویش در قیامت

گواه‌هایی قرآنی

در تفسیر علی بن ابراهیم است: پدرم، از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه‌السلام برایم نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ ٱلْجَنَّةِ أَصْحَابَ ٱلنَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّالِمِينَ﴾[1] فرموده است: آن‌که بانگ برمی‌آورد امیرمؤمنان علیه‌السلام است[2].

ابوالقاسم[3] به سند خود از محمد بن حنفیه، از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «من همان بانگ‌زننده‌ام»[4].

همو به سند خود از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: علی علیه‌السلام را آیه‌ای در کتاب خدا

---

۱. اعراف / ۴۴: و بهشتیان دوزخیان را فریاد می‌دهند: ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود درست یافتیم. آیا شما آنچه را پروردگارتان وعده‌کرده بود راست و درست یافتید می‌گویند: آری. پس آوازدهنده‌ای میان ایشان آواز درمی‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۱۳/۱.

۳. مقصود حاکم حسکانی است.

۴. «انا ذلک المؤذن». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۷/۱.

هست که مردم از آن آگاهی ندارند و آن این که فرمود: ﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ ٱللهِ﴾ [۱] بانگ‌دهنده‌ای بانگ دهد که لعنت خدا بر کسانی باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا بی‌مقدار شمردند [۲].

امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ ﴿وَنَادىٰٓ أَصْحَابُ ٱلْجَنَّةِ أَصْحَابَ ٱلنَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ ٱللهِ عَلَى ٱلظَّالِمِينَ﴾ [۳] فرموده است: «آن‌که بانگ دهد امیرمؤمنان علیه‌السلام است» [۴].

امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطبهٔ افتخار فرمود: «من همان اعلام‌کننده در دنیا و همان بانگ‌زننده در آخرت هستم» [۵].

مقصود او از این سخن نیز آن است که در ماجرای برائت فرمود: ﴿وَأَذَانٌ مِنَ ٱللهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللهَ بَرِىٓءٌ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُۥ﴾ [۶] و در جایی دیگر فرمود: ﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ﴾ [۷].

آری، او چون در دنیا بانگ‌زننده از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر دشمنان او بود در آخرت نیز بانگ‌زننده از جانب خدا بر دشمنانش خواهد بود.

جمانی گفته است:

خانهٔ من به رغم همهٔ ناسزاها، خانهٔ مقابل سرای آن دشنام‌دهندگان است،

و پدرم آن‌گاه که مؤذن بانگ «حی علی الفلاح» سردهد همان است که به او اشاره شود [۸].

---

۱. اعراف / ۴۴: پس آوازدهنده‌ای میان آن دو آواز در می‌دهد که لعنت خدا بر... .

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۷ و ۲۶۸.

۳. اعراف / ۴۴.

۴. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۸/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵.

۵. «و انا اذان الله فی الدنیا و مؤذنه فی الآخرة».

۶. توبه / ۳: این آیات اعلامی است از جانب خداوند و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند.

۷. اعراف / ۴۴.

برای روایت ← طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۳۴؛ ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۵۹.

۸.
و إذ بیتی علی رغم الملاحی — هو البیت المقابل للصراح
و والدی المشار به اذا ما — دعا الداعی بحی علی الفلاح

زراره دربارۀ آیۀ ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ﴾[1] از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: این آیه در مورد امیرمؤمنان علیه‌السلام و آن طرف‌های دعوی او نازل شده است که آنچه خواستند کردند و پس در آخرت امیرمؤمنان علیه‌السلام را در غبطه‌برانگیزترین جای بینند و از این ناخرسند شوند. پس بدیشان گفته شود: ﴿هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ﴾[2]؛ این همان است که خود را به دروغ امیرمؤمنان خواندید[3].

در روایتی دیگر از ائمه علیهم‌السلام رسیده که مقصود از ﴿هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾[4] امیرمؤمنان علیه‌السلام است[5].

ابوحمزه ثمالی از امیرمؤمنان علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که دربارۀ ﴿لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾[6] فرموده است: «پس او را شتری دهند و گویند: در قیامت هرجا می‌خواهی برو. اگر خواهد در موقف حساب بماند، اگر خواهد بر لبۀ دوزخ بایستد، و اگر خواهد به بهشت رود. خزانه‌دار دوزخ می‌گوید: هان! توکیستی؟ آیا پیامبری یا وصی‌ای؟

می‌گوید: من از شیعیان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان اویم.

می‌گوید: پس این منزلت از آن تو است»[7].

رهایی از ترس‌ها با دوستی علی علیه‌السلام

امام صادق علیه‌السلام فرموده: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «هر کس مرا دوست بدارد و خاندان مرا دوست بدارد

---

۱. ملک / ۲۷: و آن‌گاه که آن لحظۀ موعود را نزدیک بینند چهره‌های کسانی که کافر شده‌اند درهم رود و گفته شود: این است همان چیزی که آن را فرامی‌خواندید.

۲. ملک / ۲۷.

۳. ← کلینی، الکافی، ۴۲۵/۱.

۴. مطففین / ۱۷: این همان است که آن را دروغ می‌گرفتید.

۵. ← کلینی، الکافی، ۴۳۵/۱.

۶. انبیاء / ۱۰۳: دلهرۀ بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان از آن‌ها استقبال می‌کنند و به آنان می‌گویند: این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند.

۷. «فیعطی ناقة فیقال اذهب فی القیامة حیث ما شئت فان شاء وقع فی الحساب و ان شاء وقف علی شفیر جهنم و ان شاء دخل الجنة، و ان خازن النار یقول: یاهذا من أنت أنبی أو وصی ؟ فیقول: أنا من شیعة محمد و أهل بیته فیقول ذلک لک». ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۲۴۶.

چون از قبر برخیزد جبرئیل نزد او آید. پس بر هیچ ترسگاهی نگذرد مگر این‌که او را از آن بگذراند»[۱].

در تاریخ بغداد است که سفیان ثوری، از منصور بن معتمر، از جدهٔ خود، از عایشه روایت کرده که گفته است: پیامبر ﷺ به علی علیه‌السلام فرمود: «تو را همین بس که دوستدارت را نه در هنگام مرگ حسرتی است، نه در قبر وحشتی، و نه در روز قیامت دلهره‌ای»[۲].

دستاویزی استوار

در امالی طوسی است که حارث اعور از امیرمؤمنان علیه‌السلام از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرموده است: «چون روز قیامت شود کمربند صاحب عرش را بگیرم و تو، ای علی، کمربند مرا بگیری و فرزندانت کمربند تو را بگیرند و شیعیانت کمربند شما را بگیرند. پس خدا با پیامبر خود چه کند؟ و پیامبر او با وصی او چه کند؟ ای حارث، این کمربند را بگیر که رشته‌ای کوتاه از زنجیره‌ای بلند است. تو با آن کسی باشی که دوست داری و تو را آن باشد که بدان چشم داشتی»[۳].

سید حمیری گفته است:

سخن علی علیه‌السلام به حارث سخنی شگفت است و البته چه بسا شگفتی‌ها که از او روایت شده است.

ای حارث همدانی، هر کس، از مؤمن و منافق، که بمیرد مرا پیش روی بیند،

به نیم نگاهی مرا بشناسد و من او را به شخص و به نام بشناسم و هر آنچه کرده است بدانم،

و تو بر صراط مرا بشناسی. پس، از لغزیدن بر آن و فروافتادن از آن مترس.

تو را در تشنگی، آبی چنان سرد بنوشانم که از شیرینی‌اش گمان بری عسل است.

چون بر آن پل بر فراز آتش قرار گیری آتش را گویم این مرد را واگذار.

واگذار و به او نزدیک مشو که این مرد را ریسمانی متصل به وصی است.

---

۱. «من احبنی و احب ذریتی اتاه جبرئیل اذا خرج من قبره فلایمر بهول الا اجازه ایاه».

۲. «حسبک ما لمحبک حسرة عند موته و لا وحشة فی قبره و لا فزع یوم القیامة». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۰۱/۴.

۳. «اذا کان یوم القیامه اخذت بحجزة من ذی‌العرش، و اخذت انت یا علی بحجزتی، و اخذت ذریتک بحجزتک، و اخذت شیعتکم بحجزتکم، فماذا یصنع الله بنبیه، و ما یصنع نبیه بوصیه، خذها الیک یا حار قصیرة من طویلة انت و من احببت و لک ما اکتسبت». ← الامالی، ۶۲۷.

این از شیعیان ما است و خداوند دربارهٔ شیعیانم مرا امید داده است[۱].

چون ستارهٔ تابان بدرخشد

خداوند فرموده است: ﴿فَوَقَيٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَ لَقَّيٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا﴾[۲].

زید بن علی و امام جعفر صادق علیه‌السلام گفته‌اند: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «چون قیامت شود و مردم درمحشر گرد آیند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را ببینید که از فروغ خویش چون ستارهٔ تابان می‌درخشد»[۳].

شیرویه در فردوس آورده و یحیی بن حسین نیز به سند خود از انس روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در بهشت چنان می‌درخشد که ستارهٔ صبح برای مردمان دنیا»[۴].

اگر مردم بر صحبت او گرد آمده بودند

در فردوس همچنین آمده است که طاووس از ابن‌عباس روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «اگر مردم بر محبت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گرد آمده بودند خداوند دوزخ را نمی‌آفرید»[۵].

۱.

قـــول عـــلی لحـــارث عــجب	کـــم ثـــم اعــجوبة له حـــملا
یـا حار هـمدان مـن یـمت یـرنی	مـــن مـــؤمن او مـــنافق قـــبلا
یـــــعرفنی طـــــرفه و اعـــرفه	بـــعینه و اســـمه و مـــا فـــعلا
و انت عـــند الصــراط تـــعرفنی	فـــــلاتخف عـــــثرة و لا زللا
اســقیک مـن بـارد عـلی ظـمأ	تـــخاله فـــی الحـــلاوة العســلا
اقـــول للـــنار حـــین تـــوقف للا	عرض عـلی جسرها ذری الرجلا
ذریـــــه لاتــــقربیه ان له	حـــبلا بـــحبل الوصـــی مـــتصلا
هـــذا لنـــا شـــیعة و شـــیعتنا	اعـــطانی الله فـــیهم الامـــلا

← دیوان السید الحمیری، ۲۳۷ و ۲۳۸.

۲. انسان / ۱۱: پس خدا هم آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنان ارزانی داشت.

۳. «اذاکان یوم القیامة و حشر الناس فی المحشر وجدتم علی بن ابی‌طالب یتلألأ نوراًکالکوکب الدری».

۴. «ان علی بن ابی‌طالب لیزهر فی الجنة ککوکب الصبح لاهل الدنیا». ← دیلمی، الفردوس، ۶۳/۳، با مقداری تفاوت.

۵. «ان الناس لواجتمعوا علی حب علی بن ابی‌طالب لما خلق الله النار». ← همان، ۳۷۳، با مقداری تفاوت.

خشم آتش بر دشمنان او

ابوحمزه از امام باقرعليه‌السلام نقل کرده که فرموده: ﴿هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾[1].

در روایتی است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای ابن‌عباس، به آن‌که مرا به حق به نبوت برانگیخته است سوگند، آتش بر کسانی که علی‌عليه‌السلام را دشمن دارند خشمگین‌تر است تا بر آنان که مدعی شدند خدای را فرزندی است»[2].

صنوبری گفته است:

آن‌که محبت در سینه دارد به نور گزین شود و آن‌که کینه در دل دارد آتش ویژه از آن او است.

آن یکی فردای قیامت در دوزخ و در اختیار مالک دوزخ است و این یکی را رضوان با خرسندی استقبال می‌کند[3].

ناشی گفته است:

هرگاه آن‌که نیرنگ و کینه در دل داشته است آهنگ بهشت کند،

او را بانگ دهد که نوری را بجوی که دینداران در پرتو آن راه جسته‌اند[4].

---

۱. حج / ۱۹: این دو گروه دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان باهم ستیزه می‌کنند و کسانی که [به ولایت علی بن ابی‌طالب]کفر ورزیدند جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۲۲/۱.

۲. «یابن عباس و الذی بعثنی بالحق نبیا ان النار لأشد غضبا علی مبغضی علی منها علی من زعم ان لله ولداً». ← طوسی، الامالی، ۱۰۶؛ شاذان، الفضائل، ۶؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۷۸.

۳.

فمضمر الحب فی نور یخص به	و مضمر البغض مخصوص بنیران
هذا غداً مالک فی النار یملکه	و ذاک رضوان یلقاه برضوان

بیت‌ها را در دیوان الصنوبری نیافتم.

۴.

اذا ما قصد الجنـ	ـة رب الغل و الحقد
ینادیه التمس نوراً	به ذوالدین یستهدی

بخش ۱۲

نکته‌ها و ناگفته‌ها

فصل ۱

خدا و علی علیه‌السلام

نسبت دادن علی علیه‌السلام به خود از جانب خداوند

خداوند دربارهٔ خود فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ﴾[۱] و دربارهٔ او: ﴿وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾[۲].

دربارهٔ خود فرمود: ﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾[۳] و دربارهٔ او: ﴿وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ﴾[۴].

دربارهٔ خود فرمود: ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾[۵] و دربارهٔ او: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ﴾[۶].

---

۱. بقره / ۲۵۵: و او است والای بزرگ.

۲. مریم / ۵۰: و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.

دربارهٔ نزول آیه در شأن امیرمؤمنان علیه‌السلام ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۱۳۹؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۳۰؛ قمی، تفسیر القمی، ۵۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۶۳/۱.

۳. انعام / ۱۴: و او است که خوراک می‌دهد و خوراک داده نمی‌شود.

۴. انسان / ۸: و خوراک می‌دادند.

منابع فراوانی به شأن نزول این آیه تصریح کرده‌اند و از آن جمله است: طوسی، الامالی، ۵۵۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۰۷/۲.

۵. بقره / ۲۵۵: نه خوابی سبک او را فرومی‌گیرد و نه خوابی گران.

۶. زمر / ۹: یا آن کسی که او در طول شب اطاعت خدا می‌کند؟

←

دربارهٔ خود فرمود: ﴿وَ هُوَ ٱلْوَاحِدُ ٱلْقَهَّارُ﴾[۱] و دربارهٔ او: ﴿قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾[۲].

امام رضا علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «قریش به تو اندرز داده شد»[۳].

دربارهٔ خود فرمود: ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَالِكَ ٱلْمُلْكِ﴾[۴]، و دربارهٔ او: ﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾[۵].

دربارهٔ خود فرمود: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾[۶] و دربارهٔ او ﴿وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا﴾[۷]، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند»[۸].

دربارهٔ خود فرمود: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾[۹]، و دربارهٔ او: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾[۱۰].

→

برای شأن نزول ← کلینی، الکافی، ۲۰۴/۸؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴۷۳/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۴۶.

۱. رعد / ۱۶: او است یگانهٔ قهار.

۲. سبا / ۴۶: بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم.

۳. «بک وعظت قریش». هر چند متن را بدین ساختار در منابع کهن نیافتم، اما در منابع فراوانی این «واحده» به ولایت امیرمؤمنان علیه السلام تفسیر شده است. از آن جمله: کلینی، الکافی، ۴۲۰/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۶/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۰۴/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۴۵ و ۳۴۶.

۴. آل‌عمران / ۲۶: بگو: بار خدایا تویی که فرمانروایی.

۵. انسان / ۲۰: و چون بدان‌جا نگری سرزمینی از نعمت و کشوری پهناور می‌بینی.

برای شأن نزول ← کلینی، الکافی، ۹۸/۸؛ ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۲۱۰؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۴۸/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۰۳/۲ و ۳۹۴.

۶. مائده / ۵۴: آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند.

۷. انسان / ۸: و به پاس دوستی خدا بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.

منابع شأن نزول در همین فصل گذشت.

۸. بخشی از حدیث نبوی در ماجرای غزوهٔ خیبر است که فرمود: «لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله». منابع این خبر که به حدیث رایه یا پرچم مشهور است قبلاً گذشته است.

۹. نحل / ۵۰: از پروردگارشان که حاکم بر آن‌ها است می‌ترسند.

۱۰. انسان / ۱۰: ما از پروردگارمان هراسناکیم.

←

دربارهٔ خود فرمود: ﴿اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾[۱]، و دربارهٔ او بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکس من مولای اویم این علی علیه‌السلام مولای او است»[۲].

خواندن علی علیه‌السلام به نام خود

خداوند همچنین علی علیه‌السلام را به شماری از نام‌های خود خواند که از آن جمله است: وارث، نور، هادی، هدی، شاهد، شهید، عزیز، ودود، علیّ، ولیّ، فاضل، عالم، حق، عدل، صادق، مبین، مؤمن، عظیم و همانند این‌ها، که هر کدام در جای خود بیان شده است.

دوم پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سوم پس از خود

خداوند در بیست‌وپنج مورد علی علیه‌السلام را دومِ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سومِ خود خواند:

- در عزت: ﴿وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾[۳].
- در ولایت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۴].
- در رؤیت: ﴿وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾[۵].

←

برای شأن نزول ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۶؛ مفید، الارشاد، ۱۷۸/۱ و ۳۰/۲؛ و همچنین منابع مربوط به دیگر آیه‌های آغازین سورهٔ انسان (دهر).

۱. بقره / ۲۵۷: خدا سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند.

۲. «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». منابع خبر پیشتر گذشته است.

۳. منافقون / ۸: عزت از آن خدا و پیامبر او و از آن مؤمنان است.

۴. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

شأن نزول آیه و منابع آن قبلاً معرفی شده است.

۵. توبه / ۱۰۵: و بگو: هر کاری می‌خواهید بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست.

برای نزول دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام و ائمه علیهم‌السلام ← کلینی، الکافی، ۲۱۹/۱؛ ۲۲۰ و ۴۲۴: ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۱/۱؛ ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۳۹۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۰۹/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۴/۱؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۹۸.

- در درود فرستادن: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَ مَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾[۱].

- درباره آزردن: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْءَاخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا * وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا ٱكْتَسَبُوا فَقَدِ ٱحْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا﴾[۲].

- در فرمانبری: ﴿أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَأُولِى ٱلْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[۳].

- در نافرمانی: ﴿وَمَنْ يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾[۴].

- در ایمان: ﴿فَـَٔامِنُوا بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ وَ ٱلنُّورِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلْنَا﴾[۵].

- در وابستگی: ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَىٰهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[۶].

---

۱. احزاب / ۵۶: خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید.

۲. احزاب / ۵۷ و ۵۸: بی‌گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب کار زشتی شده باشند آزار می‌رسانند قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند.

برای روایت حاکی از نزول و تفسیر آیه به امیرمؤمنان علیه السلام و نیز آن حضرت و فاطمه علیها السلام ← قمی، تفسیر القمی، ۱۹۶/۲؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۲۴۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۴۱/۲.

۳. نساء / ۵۹: خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

روایت‌های حاکی از تفسیر ﴿وَأُولِى ٱلْأَمْرِ﴾ به ائمه علیهم السلام فراوان است و در جای خود آمده و منابع آن‌ها نیز معرفی شده است.

۴. نساء / ۱۴: و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید... .

۵. تغابن / ۸: پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فروفرستادیم ایمان آورید.

برای روایت حاکی از تفسیر نور به امام ← کلینی، الکافی، ۴۳۲/۱.

۶. تحریم / ۴: پس خدا خود سرپرست او است و جبرئیل و صالح مؤمنان نیز یاور اویند.

برای روایت‌های حاکی از تفسیر ﴿وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ به علی علیه السلام ← ابن‌بابویه، الامالی، ۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۰ و ۱۰۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۲۶/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۷۷/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۸۹ ـ ۴۹۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۴۱/۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۲.

ـ دربارهٔ خود فرمود: ﴿وَ إِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا﴾ [۱]، دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا﴾ [۲] و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [۳].

ـ دربارهٔ خود فرمود: ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا﴾ [۴]، دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا﴾ [۵] و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾ [۶].

ـ دربارهٔ خود فرمود: ﴿وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَاكِمِينَ﴾ [۷]، دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [۸] و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ [۹].

ـ دربارهٔ خود فرمود: ﴿صَدَقَ ٱللَّهُ﴾ [۱۰]، دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿وَٱلَّذِى جَآءَ بِٱلصِّدْقِ﴾ [۱۱] و

---

۱. حج / ۵۴: خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند راه نماید.

۲. نساء / ۴۱: و تو را بر آنان گواه آوریم.

۳. رعد / ۷: و برای هر قومی رهبری است.

برای روایت‌های حاکی از تفسیر ﴿هَادٍ﴾ به علی علیه‌السلام ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم ۳۱۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۸۶/۱؛ کلینی، الکافی، ۱۹۳/۱؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۲/۱؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۳۵۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۴.

۴. نساء ۷۹: و گواه بودن خدا بس است.

۵. نساء / ۴۱.

۶. هود / ۱۷: و شاهدی از خویشان او پیرو آن است.

برای روایت‌های تفسیری ← کلینی، الکافی، ۱۹۰/۱؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ۱۳؛ طوسی، الامالی، ۳۷۲؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۱۹/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۹۵/۱ و ۳۱۱/۲؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۹۲؛ شاذان، الفضائل، ۱۳۸؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۹۷/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۸۷ ـ ۱۹۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۹/۱ ـ ۳۶۹.

۷. اعراف / ۸۷؛ یونس / ۱۰۹؛ یوسف / ۸۰: و او بهترین داوران است.

۸. نساء / ۶۵: مگر آن‌که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند. پس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی و تردید نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.

۹. بقره / ۸۷: پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را ـ دربارهٔ ولایت علی ـ که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید؟

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۴۱۸/۱.

۱۰. آل‌عمران / ۹۵: خدا راست گفت.

۱۱. زمر / ۳۳: و آن کس که راستی آورد.

دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا﴾[۱].

- دربارهٔ خود فرمود: ﴿اَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ﴾[۲]، دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ﴾[۳]، و دربارهٔ او فرمود: ﴿وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ﴾[۴].

- دربارهٔ خود فرمود: ﴿اَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾[۵]، دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿اِنِّي اَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ﴾[۶]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُبِينٍ﴾[۷].

- دربارهٔ خود فرمود: ﴿فَاللهُ اَوْلَىٰ بِهِمَا﴾[۸]، دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿اَلنَّبِيُّ اَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾[۹]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ﴿اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾[۱۰].

- دربارهٔ خود فرمود: ﴿اَلسَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ﴾[۱۱]، دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿اٰمَنَ

---

۱. احزاب / ۲۳: مردانی که صادقانه وفا کردند.

برای روایت حاکی از تفسیر این ﴿رِجَالٌ﴾ به علی علیه السلام و برخی از صحابه یا علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام ← ابن‌بابویه، الخصال، ۳۷۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۳/۱ و ۴۶۴/۳؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۷/۱ و ۱۸۸/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵/۲ و ۶.

۲. نور / ۲۵: خدا همان حقیقت آشکار است.

۳. اسراء / ۸۱: بگو: حق آمد.

۴. مؤمنون / ۷۱: و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی می‌کرد... .

برای روایت تفسیری ← قمی، تفسیر القمی، ۹۲/۲؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۶۰.

۵. نور / ۲۵: و این‌که خدا همان حقیقت آشکار است.

۶. حجر / ۸۹: من همان هشداردهندهٔ آشکارم.

۷. یس / ۱۲: و هر چیزی را روشن در کارنامه‌اش برشمرده‌ایم.

برای روایت تفسیری ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۳۵؛ همو، معانی الاخبار، ۹۵؛ شاذان، الفضائل، ۹۴ و ۱۷۴.

۸. نساء / ۱۳۵: خدا به آن دو سزاوارتر است.

۹. احزاب / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

۱۰. آل‌عمران / ۶۸: در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر و کسانی که به آیین او ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است.

برای تفسیر ﴿وَالَّذِينَ اٰمَنُوا﴾ به ائمه علیهم السلام ← کلینی، الکافی، ۴۱۶/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۷۷/۱ و ۱۷۸.

۱۱. حشر / ۲۳: سلامت بخش و مؤمن به حقیقت حقهٔ خود و نگهبان.

﴿ٱلرَّسُولُ﴾[۱]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[۲].

ـ دربارهٔ خود فرمود: ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾[۳]، دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾[۴] و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ﴾[۵].

ـ دربارهٔ خود فرمود: ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾[۶]، دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿وَ مَآ أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾[۷]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿قُلْ بِفَضْلِ ٱللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ﴾[۸].

ـ دربارهٔ خود فرمود: ﴿مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ﴾[۹]، و دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾[۱۰]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ﴾[۱۱].

ـ دربارهٔ خود فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ﴾[۱۲]، دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾[۱۳] و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ * عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ﴾[۱۴].

---

۱. بقره / ۲۸۵: پیامبر ایمان آورده است.

۲. تحریم / ۴: و صالح مؤمنان.

۳. بروج / ۱۲: آری، عقاب پروردگارت سخت سنگین است.

۴. بقره / ۱۶۵: به خدا محبت بیشتری دارد.

۵. فتح / ۲۹: بر کافران سختگیرند.

برای روایت تفسیری ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۸۰؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۴۴.

۶. فاتحه / ۱: به نام خداوند رحمتگر مهربان.

۷. انبیاء / ۱۰۷: و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

۸. یونس / ۵۸: بگو: به فضل و رحمت خدا است... .

برای روایت تفسیری حاکی از تفسیر «فضل الله» به ولایت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز ولایت علی علیه‌السلام ← کلینی، الکافی، ۴۲۳/۱؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۵۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۰۶؛ تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ۱۵؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۲۴/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۷۹ و ۱۸۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۲/۱ و ۳۵۳.

۹. زمر / ۱: از جانب خدای شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار.

۱۰. توبه / ۱۲۸: قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید.

۱۱. آل‌عمران / ۲۶: هر آن کس را که خواهی فرمانروایی دهی.

در این جا مقصود آن است که خداوند خود امیرمؤمنان علیه‌السلام را فرمانروایی داده است.

۱۲. بقره / ۲۵۵: و او است والای بزرگ.

۱۳. قلم / ۴: و راستی که تو را خویی والاست.

←

- درباره‌ٔ خود فرمود: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾[1]، درباره‌ٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿قَدْ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٌ﴾[2] و درباره‌ٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ﴾[3].

نامیدن علی علیه السلام به همانند نام کتاب‌های آسمانی

دیگر آن‌که خداوند علی علیه السلام را به نام‌هایی همانند آنچه بر کتاب‌های خود نهاد خواند:

- [درباره‌ٔ تورات] فرمود: ﴿إِنَّآ أَنزَلْنَا ٱلتَّوْرَىٰةَ فِيهَا هُدًى﴾[4]، و درباره‌ٔ علی علیه السلام: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[5].

- [درباره‌ٔ انجیل] فرمود: ﴿فِيهِ هُدًى وَنُورٌ﴾[6]، درباره‌ٔ قرآن فرمود: ﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ﴾[7]، و درباره‌ٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿وَلَٰكِن جَعَلْنَٰهُ نُورًا نَّهْدِى بِهِۦ﴾[8].

- [درباره‌ٔ تورات] فرمود: ﴿فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ﴾[9]، و درباره‌ٔ علی علیه السلام: ﴿لَدَيْنَا لَعَلِىٌّ حَكِيمٌ﴾[10].

---

۱۴. نبأ / ۱ و ۲: درباره‌ٔ چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از آن خبر بزرگ.

برای تفسیر «نبأ عظیم» به امیرمؤمنان علیه السلام و ولایت آن حضرت ← کلینی، الکافی، ۲۰۷/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۴۰۱/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۳۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۱۷/۲ و ۴۱۸.

۱. نور / ۳۵: خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

۲. مائده / ۱۵: قطعاً برای شما از جانب خدا نوری آمده است.

۳. اعراف / ۱۵۷: و نوری را که با او نازل شده بود پیروی کردند.

برای تفسیر نور به امیرمؤمنان علیه السلام و ائمه علیهم السلام ← کلینی، الکافی، ۱۹۴/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۱/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۴۲/۱ و ۲۷۹/۲.

۴. مائده / ۴۴: ما تورات را که در آن رهنمود بود نازل کردیم.

۵. رعد / ۷: و برای هر قومی رهبری است.

۶. مائده / ۴۶: در آن هدایت و نوری است.

۷. اعراف / ۱۵۷.

۸. شوری / ۵۲: ولی آن را نوری گردانیدیم که به وسیله‌ٔ آن راه می‌نماییم.

۹. مائده / ۴۴: در آن رهنمود و روشنایی بود و پیامبران به موجب آن داوری می‌کردند.

۱۰. زخرف / ۴: به نزد ما سخت والا و پر حکمت است.

[دربارهٔ کتاب‌های ابراهیم علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام فرمود: ﴿صُحُفِ إِبْرٰهِيمَ وَ مُوسىٰ﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود:] ﴿ذٰلِكَ ٱلْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾[۲] و البته «کتاب» از «صحیفه» گرانسنگ‌تر است.

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِيٓ اِمَامٍ مُبِينٍ﴾[۳]، و دربارهٔ او: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾[۴].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿هٰذَا بَصَآئِرُ مِنْ رَبِّكُمْ﴾[۵] و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِيٓ اَدْعُوٓا اِلَى ٱللهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ اَنَا وَ مَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾[۶].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾[۷] و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾[۸].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾[۹]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿اَفَمَنْ كَانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾[۱۰].

←

برای روایت تفسیری ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۳۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۴۴/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۹/۱ و ۲۸۰/۲.

۱. اعلی / ۱۹: صحیفه‌های ابراهیم و موسی.

۲. بقره / ۱: این است کتابی که در حقانیت آن هیچ تردیدی نیست.

برای تفسیر «کتاب» به علی علیه‌السلام ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰/۱.

۳. یس / ۱۲: و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن بر شمردیم.

۴. اسراء / ۷۱: یادکن روزی را که هر گروهی را با پیشوایانشان فرامی‌خوانیم.

برای روایت تفسیری ← برقی، المحاسن، ۱۴۴/۱؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۷/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۰۲/۲ - ۳۰۵؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۳/۲.

۵. اعراف / ۲۰۳: این قرآن رهنمودی است از جانب پروردگار شما.

۶. یوسف / ۱۰۸: بگو: این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۳۸۴/۱ و ۴۲۵ و ۱۴/۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۰۰/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۵۸/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۰۱ - ۲۰۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۷۲/۱ و ۳۷۳.

۷. بقره / ۱۲۱: آن را چنان که باید می‌خوانند.

۸. هود / ۱۷: و شاهدی از خویشان او پیرو آن است.

۹. آل‌عمران / ۱۳۸: این قرآن برای مردم بیانی است.

۱۰. هود / ۱۷: آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است ...؟

←

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿وَ هُدًی وَبُشْریٰ﴾[۱]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿لَهُمُ ٱلْبُشْریٰ﴾[۲].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿سَنُلْقِی عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِیلًا﴾[۳]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من در میان شما دو گرانسنگ بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترت خود»[۴].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ﴾[۵]، و دربارهٔ او: ﴿أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی ٱلْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدیٰ﴾[۶].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿فَلِلّٰهِ ٱلْحُجَّةُ ٱلْبَالِغَةُ﴾[۷]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام خود آن حضرت فرمود: «من حجة الله هستم، من خلیفه الله‌ام»[۸].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ﴾[۹]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿وَ أَنْزَلْنَآ إِلَیْكَ ٱلذِّكْرَ﴾[۱۰]

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿وَلَا تَكْتُمُوا ٱلشَّهَادَةَ﴾[۱۱]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿قُلْ كَفیٰ بِٱللّٰهِ

←

منابع روایت‌های تفسیری بیشتر گذشت.

۱. بقره / ۹۷؛ نحل / ۱۰۲؛ نمل / ۲: مایه هدایت و بشارت است.

۲. یونس / ۶۴: مژده برای آنان است.

برای روایت تفسیری ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۸۱/۳؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۲۵/۲.

۳. مزمل / ۵: در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم.

۴. «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». روایت‌های مختلف این مضمون و منابع این روایت‌ها پیشتر گذشته است.

۵. زخرف / ۴۴: و به راستی که قرآن برای تو تذکری است.

۶. یونس / ۳۵: پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرارگیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که خود هدایت شود؟

برای روایت تفسیری ← شریف رضی، خصائص الائمة علیهم السلام، ۸۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۲۲/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۱۲/۱.

۷. انعام / ۱۴۹: برهان رسا ویژهٔ خدا است.

۸. «انا حجة الله انا خلیفة الله». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۸۸.

۹. حجر / ۹: ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم.

۱۰. نحل / ۴۴: و این ذکر را به سوی تو فرود آوردیم.

۱۱. بقره / ۲۸۳: و شهادت را کتمان مکنید.

شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْکِتَابِ ﴾[۱].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿جَآءَ بِٱلصِّدْقِ﴾[۲]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِينَ﴾[۳].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾[۴]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴾[۵].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿وَلَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجَا * قَيِّمًا﴾[۶]، و دربارهٔ او: ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ﴾[۷].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ﴾[۸]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ﴾[۹].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿لَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجَا * قَيِّمًا﴾[۱۰]، و دربارهٔ او: ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ﴾[۱۱].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ﴾[۱۲]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿مَنْ جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ﴾[۱۳].

---

۱. رعد / ۴۳: بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد.

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۲۲۹/۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۹۱؛ ابن‌عبدالوهاب، عیون المعجزات، ۷۹؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۶۷/۱؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۲۱۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۰۰/۱.

۲. زمر / ۳۳: و آن کس که راستی آورد.

۳. توبه / ۱۱۹: و با راستان باشید.

آیهٔ مورد اشاره مؤلف به استناد قراین به آیه بازگردانده شده است.

برای نظریهٔ تفسیری حاکی از انطباق این آیه بر ائمه علیهم‌السلام ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۵۰۶/۲.

۴. یوسف / ۱۱۱: و روشنگر هر چیز است.

۵. طارق / ۱۳: این گفتاری قاطع و روشنگر است.

۶. کهف / ۱ و ۲: و هیچ‌گونه کژی‌ای در آن ننهاد. کتابی است راست.

۷. توبه / ۳۶: این است آیین استوار.

برای روایت تفسیری ← ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۳۱.

۸. زمر / ۲۳: خداوند زیباترین سخن را نازل کرده است.

۹. انعام / ۱۶۰؛ قصص / ۸۴: هرکس حسنه‌ای بیاورد.... .

برای تفسیر «حسنه» به ولایت ← کلینی، الکافی، ۱۸۵/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶.

۱۰. کهف / ۱ و ۲: و هیچ‌گونه کژی در آن ننهاد. کتابی است راست.

۱۱. توبه / ۳۶: این است آیین استوار.

برای روایت تفسیری ← ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۳۱.

۱۲. زمر / ۲۳: خداوند، زیباترین سخن را نازل کرده است.

←

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿قَالُوا خَيْرًا﴾[۱]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ ٱلْبَرِيَّةِ﴾[۲].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ ٱللَّهِ﴾[۳]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً﴾[۴].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾[۵]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ ٱلْهُدَىٰ﴾[۶].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿يسٓ * وَ ٱلْقُرْآنِ ٱلْحَكِيمِ﴾[۷]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام: ﴿وَ إِنَّهُ فِيٓ أُمِّ ٱلْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾[۸]؛ یعنی در بالاترین مرتبه از بلاغت. قرآن بر هر کتابی برتری یافته، از آن روی که معجزه و ناسخ و مشتمل بر منسوخ است و علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز چنین است. سپس فرمود: ﴿حَكِيمٌ﴾، یعنی مظهر حکمت بالغه، به‌سان حکیمی که همواره سخن درست بر زبان راند، علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز چنین است. این دو ویژگی در علی علیه السلام ویژگی‌هایی نهادین و حقیقی است؛ چراکه این واژه‌ها به عنوان صفت بر موجود زنده اطلاق شوند، در حالی که اطلاق آن‌ها در مورد قرآن بنابر مجاز است.

←

۱۳. انعام / ۱۶۰؛ قصص / ۸۴: هر کس حسنه‌ای بیاورد... .

برای تفسیر «حسنه» به ولایت ← کلینی، الکافی، ۱۸۵/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶.

۱. می‌گویند: خوبی.

۲. بینه / ۷: آنانند که بهترین آفریدگانند.

برای روایت تفسیری ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۳۵۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۲/۱ و ۴۶۹/۳؛ طوسی، الامالی، ۲۵۲ و ۶۷۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۴۳۲/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۸۳ و ۵۸۴.

۳. لقمان / ۲۷: سخن خدا پایان نپذیرد.

۴. زخرف / ۲۸: و او آن را سخن جاویدان کرد.

برای روایت تفسیری ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۱۲۶ و ۱۳۲؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۸۶، ۸۷، ۱۳۷، ۲۴۶؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۶۴/۱ و ۳۱۴ و ۲۷۴/۲.

۵. بقره / ۲: مایهٔ هدایت تقواپیشگان است.

۶. قصص / ۵۷: گفتند: اگر از هدایت پیروی کنیم... .

۷. یس / ۱ و ۲: یس، سوگند به قرآن حکمت آموز.

۸. زخرف / ۴: و همانا که آن در کتاب اصلی لوح محفوظ به نزد ما سخت والا و پر حکمت است.

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ ٱلذِّكْرَ﴾[۱]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام: ﴿فَسْـَٔلُوآ اَهْلَ ٱلذِّكْرِ﴾[۲].

- دربارهٔ قرآن فرمود: ﴿وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلَّا فِى كِتَابٍ مُبِينٍ﴾[۳]، این در حالی است که علم این کتاب نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام باشد و گواه آن‌که فرمود: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ﴾[۴].

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اسلام برتر است و بر آن برتری نشاید بود»[۵].

خداوند نیز فرمود: ﴿وَكَلِمَةُ ٱللهِ هِىَ ٱلْعُلْيَا﴾[۶] و بیان این حقیقت نیز آن‌که فرمود: ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِى عَقِبِهِ﴾[۷].

عونی گفته است:

همسنگ قرآن و همتای مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و پدر آن دو نواده، وه چه گرامی پدری!

شوهر زهرای مطهر علیهاالسلام و صاحب آن تبار پاک پیراسته‌ای که به حق به تبار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درمی‌پیوندد[۸].

---

۱. زخرف / ۵: آیا باید قرآن را از شما بازداریم؟

۲. انبیاء / ۷: از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید.

۳. انعام / ۵۹: و هیچ تر و خشکی نیست مگر این‌که در کتابی روشن ثبت است.

۴. رعد / ۴۳: و آن کس که نزد او علم کتاب است.

۵. «الاسلام یعلو و لایعلی». متن در برخی از منابع به افزودهٔ «علیه» نیز آمده است. برای روایت‌های مختلف ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۲۴۰/۸؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۲۰۵/۶؛ دارقطنی، السنن، ۲۵۲/۳؛ دیلمی، الفردوس، ۱۱۶/۱؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۳۴/۴.

۶. توبه / ۴۰: و کلمهٔ خدا کلمهٔ برتر است.

۷. زخرف / ۲۸: و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.

۸. عدل القرآن و صنو المصطفی و ابوالسبطین اکرم به من والد و أب
بعل المطهرة الزهراء و النسب الطهر الذی ضمه حقاً الی نسب

فصل ۲

برابری امیرمؤمنان علیه السلام با آدم علیه السلام، ادریس علیه السلام و نوح علیه السلام

برابری با آدم علیه السلام

خداوند علی علیه السلام را در چیزهایی با آدم علیه السلام برابر ساخت:

در دانش: دربارهٔ آدم علیه السلام فرمود: ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾[1]، و دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من شهر دانشم و علی علیه السلام دروازهٔ آن است»[2].

در ازدواج، که ازدواج هر دو در بهشت صورت پذیرفت.

خداوند بر آدم علیه السلام آهن را فروفرستاد و بر علی علیه السلام ذوالفقار را.

آدم علیه السلام پدر انسان‌ها است و علی علیه السلام پدر علویان.

خداوند از جانب آدم علیه السلام عذر آورد: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾[3]، اما علی علیه السلام را سپاس گزارد: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[4].

---

۱. بقره / ۳۱: و خدا همه معانی نام‌های را به آدم آموخت.

۲. «انا مدینة العلم و علی بابها». منابع خبر پیشتر گذشته است.

۳. طه / ۱۱۵: ولی فراموش کرد و برای او عزمی استوار نیافتیم.

۴. انسان / ۷: به نذر خود وفا می‌کردند.

خداوند آدم‌علیه‌السلام را امان داد: ﴿ثُمَّ ٱجْتَبَیهُ رَبُّهُ﴾[۱]، و علی‌علیه‌السلام را نیز همین‌گونه: ﴿فَوَقَیهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْیَوْمِ﴾[۲].

آدم‌علیه‌السلام خلیفهٔ خدا بود: ﴿إِنِّی جَاعِلٌ فِی ٱلْأَرْضِ خَلِیفَةً﴾[۳]، و علی‌علیه‌السلام نیز خلیفهٔ خدای، چونان که خود فرمود: «هرکس نگوید من چهارمین خلیفه‌ام [لعنت خدا بر او باد]»[۴].

خدا آدم‌علیه‌السلام را از خاک آفرید و او «ترابی» بود: ﴿فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾[۵]، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی‌علیه‌السلام را «ابوتراب» نامید.

آدم‌علیه‌السلام به گاه آفریده شدن عطسه‌ای کرد و گفت: «الحمد لله» و خداوند فرمود: «رحمت خدا بر تو باد؛ تو را برای این آفریدم و رحمت من بر غضبم پیشی دارد»[۶]. بدین‌سان «الحمد لله» نخستین سخن بود که آدم‌علیه‌السلام گفت، و علی‌علیه‌السلام نیز پس از زاده شدن سر سجده بر زمین نهاد و خدای را ستود.

آدم‌علیه‌السلام در جایی میان مکه و طائف آفریده شد، و علی‌علیه‌السلام در کعبه زاده شد.

خداوند آدم‌علیه‌السلام را برگزید و علی‌علیه‌السلام را هم: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِیمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِینَ﴾[۷].

پیامبران همه از نسل آدم‌علیه‌السلام بودند و اوصیای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همه از نسل علی‌علیه‌السلام.

پیکر آدم‌علیه‌السلام بر شانه‌های فرشتگان حمل شد و پیکر علی‌علیه‌السلام را نیز فرشتگان بردوش کشیدند.

انسان‌ها را به آدم‌علیه‌السلام نسبت دهند و آدمیزاده گویند، و فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به علی‌علیه‌السلام نسبت

---

۱. طه / ۱۲۲: سپس پروردگارش او را برگزید.

۲. انسان / ۱۱: پس خدا هم آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت.

۳. بقره / ۳۰: من در زمین جانشین خواهم گماشت.

۴. «من لم‌یقل انی رابع الخلفاء فعلیه لعنة الله».

در روایت، نخستین خلیفه آدم‌علیه‌السلام، دومین خلیفه داوودعلیه‌السلام و سومین خلیفه هارون معرفی شده است. ← قمی، مائة منقبة، ۱۲۵ و ۱۲۶.

۵. حج / ۵: ما شما را از خاک آفریده‌ایم.

۶. «رحمک الله و لهذا خلقتک سبقت رحمتی غضبی».

۷. آل‌عمران / ۳۳: به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

برای روایت تفسیری ناظر به تفسیر آل‌عمران به فضیلت اهل بیت‌علیهم‌السلام ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۱۷؛ ابن‌شعبه، تحف العقول، ۴۲۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۵؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۴۱۸.

دهند و علوی گویند. خداوند فرشتگان را به سجده برای آدم‌علیه‌السلام فرمان داد، و دربارهٔ علی‌علیه‌السلام فرمان داد که نزد او روند. عباس بن بکار از شریک، از سلمة بن کهیل، از علی‌علیه‌السلام روایت کرده که فرموده: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «ای علی‌علیه‌السلام، تو چون کعبه‌ای که به سراغش روند، ولی به سراغ کس نرود»[۱].

آدم‌علیه‌السلام بهشت را به چند دانه گندم فروخت و او را فرمودند از آن‌جا بیرون رود: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا﴾[۲]، ولی علی‌علیه‌السلام بهشت را به گردهٔ نان خرید و او را اجازهٔ ورود بدان جا دادند: ﴿وَجَزَيْهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً﴾[۳].

خداوند دربارهٔ آدم‌علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ عَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمَآءَ كُلَّهَا﴾[۴] و در آن زمان تنها نام علی‌علیه‌السلام و نام‌های فرزندانش بود و خداوند نام‌های ایشان را به آدم آموخت.

محمود بن عبدالله بن عبیدالله حافظ به سند خود، از زید بن اسلم، از ابن‌عمر برایم نقل خبر کرده که فرموده است: «روز قیامت آدم‌علیه‌السلام به فرزند خود شیث افتخار می‌کند و من به علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام افتخار می‌کنم»[۵].

مفجع گفته است:

او در دانش خود چون آدم‌علیه‌السلام بود، آن‌گاه که شرح نام‌ها و کنایه‌ها به وی آموخت[۶].

برابری با ادریس‌علیه‌السلام

باری، خداوند در چیزهایی هم علی‌علیه‌السلام را با ادریس‌علیه‌السلام برابر ساخت:

ادریس‌علیه‌السلام پس از مرگ از خوراک بهشت خورانده شد، و علی‌علیه‌السلام در دوران زندگی بارها خوراک بهشتی داده شد.

---

۱. «یا علی انت بمنزلة الکعبة تؤتی و لاتأتی». ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۸۷، ۳۹۴ و ۶۷۵؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۴۲۸.

۲. بقره / ۳۸: فرمودیم: جملگی از آن فرود آیید.

۳. انسان / ۱۲: و به پاس آن‌که صبر کردند بهشت پاداششان داد.

۴. بقره / ۳۱: و خدا همهٔ معانی نام‌ها را به آدم آموخت.

۵. «یفتخر یوم القیامه آدم بابنه شیث و افتخر انا بعلی بن ابی‌طالب».

۶. کان فی علمه کادم اذ ع   لم شرح الاسماء و المکنیات

ادریس علیه السلام ادریس نام گرفت، از آن روی که همهٔ کتاب‌ها را به درس آموخت، و خداوند دربارهٔ علی علیه السلام فرمود: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ﴾[۱].

ادریس علیه السلام نخستین کسی بود که نوشتن را وضع کرد و علی علیه السلام نخستین کسی که نحو و کلام را.

برابری با نوح علیه السلام

خداوند همچنین علی علیه السلام را در پانزده چیز با نوح برابر ساخت:

- در میثاق: ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرٰهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾[۲]، و دربارهٔ علی علیه السلام روایت شده است: «خداوند میثاق مرا بر نبوت و نیز میثاق دوازده تن را پس از من [از مردمان] ستاند»[۳].

- نوح علیه السلام به عمر طولانی گزین شده بود: ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾[۴]، و دربارهٔ علی علیه السلام عمر فرزند او قائم علیه السلام را دراز داشت: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَارِثِينَ﴾[۵].

- نوح علیه السلام پیر پیامبران است، و علی علیه السلام پیر امامان علیهم السلام.

- به نوح علیه السلام گفته شد: ﴿يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا﴾[۶]، و به علی علیه السلام: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ﴾[۷].

---

۱. رعد / ۴۳: و آن کس که نزد او علم کتاب است.

روایت‌های تفسیری و منابع آن‌ها پیشتر گذشت.

۲. احزاب / ۷: و یادکن هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همهٔ آنان پیمانی استوار گرفتیم.

۳. «ان الله تعالی اخذ میثاقی علی النبوة و میثاق اثنی عشر بعدی». این روایت ابن‌شهرآشوب است و شاید هم نقل به مضمون. آنچه در شرح الاخبار ابن‌حیون (۴۷۳/۲) در این باره یافتم چنین است: «ان الله عزّ و جلّ اخذ میثاقی و میثاقک و میثاق اهل مودتک و شیعتک الی یوم القیامة».

۴. عنکبوت / ۱۴: پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.

۵. قصص / ۵: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم.

۶. هود / ۳۲: ای نوح، واقعاً با ما جدال کردی.

۷. آل‌عمران / ۶۱: پس هر که در این باره با تو محاجه کند... .

- برای نوح علیه‌السلام آبی از میان آتش برجوشید: ﴿وَ فَارَ ٱلتَّنُّورُ﴾[۱]، و برای علی علیه‌السلام ستاره‌ای از آسمان به چاه خانه فروافتاد: ﴿وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾[۲].

- نفرین نوح علیه‌السلام برآورده شد و از آسمان کیفر فروبارید، ولی دعای علی علیه‌السلام به رحمت پذیرفته شد و برای او در سرزمین سوخته[۳] و در جانب راست سواد[۴] و دیگر جاها چشمه‌های آب از زمین برجوشید.

- خداوند در کتاب خود در چهل و دو مورد از نوح علیه‌السلام یاد کرده که نخستین آن‌ها ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا﴾[۵] و آخرین آن‌ها ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾[۶] است، ولی از علی علیه‌السلام در هشتاد و نه مورد بدین عنوان که امیرمؤمنان علیه‌السلام باشد یاد کرده است.

- نوح علیه‌السلام به واسطهٔ فراوانی ناله و نوحه بر درگاه خدا و به سبب زهد وی «نوح» نام گرفت، و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَـٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ﴾[۷].

- خداوند نوح علیه‌السلام را شکور نامید: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾[۸]، و علی علیه‌السلام را به نام خویش

---

۱. هود / ۴۰؛ مؤمنون / ۲۷: و تنور به فوران آمد.

۲. نجم / ۱: سوگند به اختر چون فرود می‌آید.

روایت‌های تفسیری پیشتر گذشته و منابع آن‌ها معرفی شده است.

۳. اشاره به ماجرایی در جریان صفین که چون به صندوداء رسیدند سپاهیان گفتند: این‌جا سرزمینی بی‌آب است و امیرمؤمنان علیه‌السلام به مالک اشتر فرمود تا با شمشیر خود زمین را بکاود و امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز دعا کرد و از آن زمین آبی فراوان بیرون زد. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۵۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۴؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۶۴/۲ و ۸۶۵.

۴. اشاره به ماجرایی که در جریان بازگشت امیرمؤمنان علیه‌السلام از پیکار با خوارج روی داد و امام با راهبی برخورد کرد و کرامت‌ها از آن حضرت رخ نمود. مؤلف پیشتر این داستان را آورده است.

۵. آل‌عمران / ۳۴: به یقین، خداوند آدم و نوح را برتری داده است.

۶. نوح / ۲۶: و نوح گفت: پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار.

۷. زمر / ۹: یا آن کسی که او در طول شب اطاعت خدا می‌کند؟

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۲۰۴/۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۴۶/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۶۳.

۸. اسراء / ۳: راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود.

«علی» خواند: ﴿وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾[1].

ـ خداوند همهٔ مردمان را مگر همراهان نوح علیه‌السلام، به طوفان غرق و نابود کرد: ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ﴾[2]، و دشمنان علی علیه‌السلام را در طوفان دشمنی با آن حضرت نابود ساخت تا به دوزخ درافتند و یاران آن حضرت رستگار شوند: ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾[3].

ـ نوح علیه‌السلام پدر دوم آدمیزادگان بود، و علی علیه‌السلام پدر امامان علیهم‌السلام و سیدان.

ـ خداوند نام نوح علیه‌السلام را از یکی از صفت‌های خود و بدان اعتبار که او اهل گریه و ناله بود مشتق ساخت، و نام علی علیه‌السلام را نیز از صفت دیگر خود؛ چراکه او خدای عالی است.

ـ دربارهٔ نوح فرمود: ﴿يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ﴾[4]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ﴾[5].

ـ نوح علیه‌السلام به هنگام طوفان و تلاطم آب مردمان را بر کشتی نشاند: ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ﴾[6]، ولی دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: «حکایت خاندان من حکایت کشتی نوح است [که هرکس در آن نشیند برهد و هر که با آن همراه نگردد غرق شود»[7].

پس کشتی علی علیه‌السلام کشتی نجات از دوزخ است.

مفجع گفته است:

و همانند نوح علیه‌السلام است که هرکس راکه در کشتی نشاند، چون کشتی بر جودی نشست، رهایی یافت[8].

---

۱. مریم / ۵۰: و ذکر خیر بلندی بر ایشان قرار دادیم.

برای روایت تفسیری ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۱۲۹؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۳۰؛ قمی، تفسیر القمی، ۵۱/۲.

۲. اعراف / ۶۴: و ما او و کسانی راکه با وی در کشتی بودند نجات دادیم.

۳. نبأ / ۳۱: مسلماً پرهیزگاران را رستگاری‌ای است.

۴. هود / ۴۸: ای نوح، با درودی فرود آی.

۵. صافات / ۱۳۰: درود بر خاندان یس.

برای روایت تفسیری ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۲۳؛ همو، معانی الاخبار، ۱۲۲ و ۱۲۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۴۴/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۵۶.

۶. قمر / ۱۳: و او را بر کشتی تخته‌دار و میخ آجین سوار کردیم.

۷. «مثل اهل بیتی کسفینة نوح [من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق]». برای روایت با تفاوت‌هایی ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۸۰/۱؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۳۹؛ طوسی، الامالی، ۶۳۳.

۸. وکنوح نجا من الفلک من سیّـ ـر فی الفلک اذ علا الجودیا

فصل ۳

برابری امیرمؤمنان علیه‌السلام با ابراهیم علیه‌السلام، اسماعیل علیه‌السلام و اسحاق علیه‌السلام

برابری با ابراهیم علیه‌السلام

خداوند علی علیه‌السلام را در سی مورد با ابراهیم علیه‌السلام برابر ساخت:

- در اجتبا: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ﴾[1]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾[2].

- در هدایت: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[3]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[4].

- در حسنه: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾[5]، و در بارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿مَنْ

---

۱. انعام / ۸۷: و آنان را برگزیدیم و راهنمایی کردیم.

۲. آل‌عمران / ۳۳: به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داد. منابع روایت‌های تفسیری در فصل پیشین گذشت.

۳. انعام / ۸۷: و آنان را به راه راست راهنمایی کردیم.

۴. رعد / ۷: و برای هر قومی رهبری است.

روایت‌های تفسیری پیشتر گذشت.

۵. نحل / ۱۲۲: و در دنیا به او نیکویی و نعمتی دادیم.

جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِنْهَا﴾[۱].

- در برکت: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: **﴿وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ﴾**[۲]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: **﴿وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ﴾**[۳].

- در بشارت: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: **﴿وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحٰقَ﴾**[۴]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: **﴿وَ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا﴾**[۵].

- در سلام: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: **﴿سَلَامٌ عَلَىٰٓ إِبْرٰهِيمَ﴾**[۶]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: **﴿سَلَامٌ عَلَىٰٓ إِلْ يَاسِينَ﴾**[۷].

- در خلّت: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: **﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلًا﴾**[۸]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾**[۹].

---

۱. نمل / ۸۹: هر کس نیکی‌ای به میان آورد پاداش بهتر از آن خواهد داشت.

ناگفته نماند در متن مناقب تنها **﴿مَنْ جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ﴾** آمده و این عبارت در آیه‌های انعام / ۱۶۰، نمل / ۸۹ و قصص / ۸۴ وجود دارد و تعیین آیهٔ نمل از این میان به قرینهٔ روایت‌های تفسیری صورت پذیرفته است. برای این روایت‌ها ← کلینی، الکافی، ۱۸۵/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۷۷/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۴۰؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۲۱۹ ـ ۲۲۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۴۸/۱.

۲. صافات / ۱۱۳: و به او برکت دادیم.

۳. هود / ۷۳: و برکات او بر شما خاندان باد.

۴. صافات / ۱۱۲: و او را به اسحاق مژده دادیم.

۵. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آن آب بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد.

برای روایت حاکی از تفسیر «صهر» به امیرمؤمنان علیه‌السلام ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۵۹؛ طوسی، الامالی، ۳۱۳؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۹۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۳۸/۱.

۶. صافات / ۱۰۹: درود بر ابراهیم.

۷. صافات / ۱۳۰: درود بر آل یاسین.

برای روایت تفسیری ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۱۴/۲؛ ابن‌شعبه، تحف العقول، ۴۳۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۶۸.

۸. نساء / ۱۲۵: و خدا ابراهیم را دوست گرفت.

۹. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

- در ستایش: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللَّهِ وَ رُسُلِهِۦٓ أُولَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ﴾[۲].

- در مقام: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ ٱتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَٰهِيمَ مُصَلًّى﴾[۳]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام این حقیقت مسلم است که او نخستین کسی بود که همراه با پیامبر خدا علیه‌السلام نماز گزارد.

- در امامت: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾[۴]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِيٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾[۵].

- در این‌که پایگاه او قبلهٔ مردمان باشد: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً﴾[۶]، و در بارهٔ علی علیه‌السلام نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «محبت علی علیه‌السلام ایمان است».[۷]

- در این‌که آنچه او بنا کرده است مطاف مردمان باشد: دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِينَ﴾[۸]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[۹].

---

۱. مریم / ۵۰: و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.

۲. حدید / ۱۹: و کسانی که به خدا و پیامبر وی ایمان آورده‌اند آنان همان راستیانند.

برای روایت تفسیری ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۶۷.

۳. بقره / ۱۲۵: و در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید.

۴. بقره / ۱۲۴: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

۵. یس / ۱۲: و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.

برای روایت تفسیری حاکی از تفسیر «امام مبین» به علی علیه‌السلام ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۳۵؛ همو، معانی الاخبار، ۹۵.

۶. بقره / ۱۲۵: و چون خانهٔ کعبه را برای مردم محل اجتماع قرار دادیم.

۷. «حب علی ایمان». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۵۰ و ۵۲۵؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۹۲/۱؛ همو، الخصال، ۴۹۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۵۹۷/۲؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۳۶؛ خوارزمی، المناقب، ۲۹۳.

۸. حج / ۲۶: و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان پاکیزه‌دار.

۹. احزاب / ۳۳: خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

برای روایت تفسیری ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۴۷ و ۱۵۰؛ کلینی، الکافی، ۲۸۷/۱ و ۴۲۳؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۷/۱؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۵۸۰؛ همو، الامالی، ۲۳۰ و ۵۵۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۳۲/۱، ۱۴۸، ۱۵۷ و ۱۳۴/۲، ۱۲۵ و ۱۷۵؛ طوسی، الامالی، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۳،

←

- خداوند ابراهیم علیه السلام را به پاک کردن خانه فرمان داد: ﴿وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ﴾[1]، ولی خدای خود خانهٔ علی علیه السلام را پاک ساخت: ﴿وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[2].

- شاهان روم از نسل ابراهیم علیه السلام بودند، و امامان دوازده گانه علیهم السلام از نسل علی‌اند.

- خداوند ابراهیم علیه السلام را ستود: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾[3]؛ چراکه در روزگار خود یگانه موحّد بود. علی علیه السلام نیز در روزگار خویش نخستین کسی بود که اسلام آورد.

- دربارهٔ ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾[4]، و در مورد علی علیه السلام: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ﴾[5].

- دربارهٔ ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا﴾[6]، و دربارهٔ علی علیه السلام آمده است: «بر آیین ابراهیم علیه السلام و دین محمد صلی الله علیه و آله و راه علی علیه السلام، حنیف و مسلمان»[7].

- دربارهٔ ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ﴾، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ﴾[8].

- دربارهٔ ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿الَّذِي وَفَّىٰ﴾[9]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[10].

→

۳۶۸، ۵۴۹ و ۵۹۹؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۰/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۶۷/۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۴۷؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۱۰.

۱. حج / ۲۶.

۲. احزاب / ۳۳.

۳. نحل / ۱۲۰: به راستی ابراهیم علیه السلام پیشوایی مطیع خدا بود.

۴. نحل / ۱۲۰.

۵. زمر / ۹: یا آن کسی که اطاعت خدا می‌کند؟

۶. آل‌عمران / ۶۷: حق‌گرایی فرمانبردار بود.

۷. بخشی از دعایی است که مستحب است پیش از تکبیرة الاحرام گفته شود: «وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض علی ملة ابراهیم و دین محمد و منهاج علی حنیفاً مسلماً و ما انا من المشرکین». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۰۴/۱.

۸. آل‌عمران / ۱۹۱: کسانی که خدا را یاد می‌کنند.

برای روایت تفسیری حاکی از تفسیر «ذاکر» به علی علیه السلام ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۵۹.

۹. نجم / ۳۷: که وفا کرد.

۱۰. انسان / ۷: به نذر خود وفا می‌کردند.

- دربارهٔ ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿إِنَّ إِبْرٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[۲].

- ابراهیم علیه السلام بانگ‌دهندهٔ حج بود: ﴿وَ أَذِّنْ فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ﴾[۳]، و علی علیه السلام نیز بانگ‌دهندهٔ خدا: ﴿وَأَذَانٌ مِنَ ٱللهِ وَرَسُولِهِ﴾[۴].

- ابراهیم علیه السلام از طایفهٔ خویش کناره گزید: ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ ٱللهِ﴾[۵] و خداوند از نسل او هفتادهزار پیامبر صلی الله علیه و آله برآورد: ﴿وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَ ٱلْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي ٱلدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي ٱلْآخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّالِحِينَ﴾[۶]، و علی علیه السلام نیز از قریش کناره گزید و خداوند او را در برترین خاندان این قبیله یعنی بنی‌هاشم قرار داد و نسلی پاک به او بخشید.

- خاندان ابراهیم علیه السلام با او دشمنی کردند: ﴿فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ ٱلْعَالَمِينَ﴾[۷]، و قریش نیز با علی علیه السلام دشمنی ورزید و علی علیه السلام آنان را به شمشیر برانداخت.

- ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿إِنَّ هٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلٰٓؤُا ٱلْمُبِينُ﴾[۸]، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من فرزند دو ذبیحم»[۹].

---

۱. هود / ۷۵: ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت‌کننده به سوی خدا بود.

۲. تحریم / ۴: صالح مؤمنان.

۳. حج / ۲۷: و در میان مردم برای حج بانگ برآور.

۴. توبه / ۱: و این آیات اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش.

ماجرای سپرده شدن ابلاغ آیه‌های برائت به علی علیه السلام در روایت‌های مختلف سنی و شیعی آمده و در فصول متعددی از کتاب حاضر نیز بدان پرداخته یا اشاره شده است.

۵. مریم / ۴۸: و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم.

۶. عنکبوت / ۲۷: و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعاً او در آخرت نیز از شایستگان خواهد بود.

۷. شعراء / ۷۷: قطعاً همهٔ آن‌ها، جز پروردگار جهانیان دشمن منند.

۸. صافات / ۱۰۶: راستی که این همان آزمایش آشکار بود.

۹. «انا ابن‌الذبیحین». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۶۸/۴؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۸۹/۲؛ همو، الخصال، ۵۵ ـ ۵۸؛ طوسی، الامالی، ۴۵۷.

مقصود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این سخن اسماعیل و عبدالله بود.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز بیش از این‌ها آزمون از سر گذراند.

- ابراهیم علیه‌السلام در حالی که به اکراه بر منجنیق بسته شده بود افکنده شد، و علی علیه‌السلام در غزوهٔ ذات السلاسل به رغبت بر منجنیق بسته و [به سوی اردوی دشمن] افکنده شد[1].

- دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿فَأَلْقُوهُ فِي ٱلْجَحِيمِ﴾[2]، و علی علیه‌السلام خود را به وادی جن درافکند و باجنیان جنگید[3].

- آتش دنیا بر ابراهیم علیه‌السلام سرد و ایمن شد: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ﴾[4]، و آتش آخرت بر دوستان علی علیه‌السلام سرد و سلامت شود، تا جایی که دوزخ گوید: بگذر ای مؤمن، که فروغ تو شعلهٔ مرا خاموش کرده است[5].

- خلقی دعوی دوستی ابراهیم علیه‌السلام کردند و گفت: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾، و محبت علی علیه‌السلام را نیز خلقی ادعا کردند و خداوند فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[6].

- ابراهیم علیه‌السلام از فرشتگان بر جان خویش بیمناک شد، ولی علی علیه‌السلام با آنان هم‌سخن گشت.

عونی گفته است:

در آن روز پر باران علی علیه‌السلام هم‌سخن جنیان شد و آن‌که شما می‌گویید از چنین سخنی لال است[7].

---

۱. خبر پیشتر گذشته است.

۲. صافات / ۹۷: و او را در آتش بیندازید.

۳. اشاره است به ماجرای اعزام علی علیه‌السلام به پیکار جنیان در جریان غزوهٔ بنی‌مصطلق. ← مفید، الارشاد، ۳۳۹/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۳/۱.

۴. انبیاء / ۶۹: گفتیم: ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش.

۵. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۷۹؛ همو، علل الشرائع، ۱۶۶؛ همو، معانی الاخبار، ۱۱۷، با این تفاوت که به جای «جز یا مؤمن»، «جزنی یا علی» آمده است.

۶. آل‌عمران / ۶۸: در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر و کسانی که به آیین او ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است.

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۱۹۹/۱ و ۴۱۶؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۱۹۶/۲؛ همو، کمال الدین، ۶۷۶؛ همو، معانی الاخبار، ۹۷ و ۱۳۱؛ طوسی، الامالی، ۴۵؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۷۷/۱، ۱۷۸ و ۲۳۱/۲.

۷. علی کلیم الجن فی یوم دجنة　　و من قلتما من مثلها خرسان

- همهٔ پیامبرانِ پس از ابراهیم علیه‌السلام از نسل اویند: ﴿مِلَّةَ ابیکُمْ اِبْرٰهیمَ هُوَ سَمّٰیکُمُ ٱلْمُسْلِمِینَ﴾[۱]، و همهٔ اوصیا از نسل علی‌اند: ﴿وَ ٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمَانٍ﴾[۲].

- ابراهیم علیه‌السلام کعبه را بنیاد نهاد: ﴿اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾[۳]، و علی علیه‌السلام اسلام را آشکار ساخت و کعبه را از بتان پاک کرد.

- ابراهیم علیه‌السلام بتانی شکست و چون پرسیدند چه کسی آن‌ها را شکسته است گفت: ﴿بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ﴾[۴]، یعنی آن بتان رو به افول بودند، لیکن علی علیه‌السلام سیصد و شصت بت را شکست که بزرگ‌ترین آن‌ها هبل بود.

- ابراهیم علیه‌السلام به قربانی کردن فرزند آزموده شد: ﴿اِنّیٓ اَریٰ فِی ٱلْمَنَامِ اَنّیٓ اَذْبَحُكَ﴾[۵]، و ابوطالب در شعب، علی علیه‌السلام را هر شب در بستر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواباند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز خود در شب هجرت او را در بستر خویش خواباند.

میان آن قربانی و این فداکاری نیز تفاوتی بسیار است؛ چه، گاه ممکن است پدر بر فرزند دل بسوزاند و او را ذبح نکند، در حالی که علی علیه‌السلام نسبت به انگیزه و قصد کافران آگاهی داشت؛ دیگر آن‌که اسماعیل علیه‌السلام چنین گمان می‌کرد که پدرش او را در فرمانبری می‌آزماید و این خود بسیاری از ترس‌ها و نگرانی‌ها را از او دور می‌کرد و به او امید سلامت می‌داد، در حالی که علی علیه‌السلام تنها بیمناک بود و امیدی به رفتار آنان نداشت؛ سه‌دیگر آن‌که در داستان ابراهیم علیه‌السلام پای وحی در میان بود و می‌بایست از آن فرمان می‌برد، در حالی که در فداکاری علی علیه‌السلام چنین نبود.

- خداوند در شصت و پنج جا ابراهیم علیه‌السلام را ستود که نخستین آن‌ها ﴿وَ اِذِ ٱبْتَلیٰٓ اِبْرٰهِیمَ رَبُّهُ﴾[۶] و

---

۱. حج / ۷۸: آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است. او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید.

۲. طور / ۲۱: و فرزندانشان آن‌ها را در ایمان پیروی کرده‌اند.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق ذریه بر امامان علیهم‌السلام و اوصیا ← کلینی، الکافی، ۲۷۵/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۳۲/۲. برای روایت حاکی از نزول آیه دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام، فاطمه علیهاالسلام، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۷۰/۲.

۳. آل‌عمران / ۹۶: در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای عبادت مردم نهاده شده... .

۴. انبیاء / ۶۳: بلکه آن را این بزرگ‌ترشان کرده است.

۵. صافات / ۱۰۲: من در خواب چنین می‌بینم که تو را سر می‌برم.

۶. بقره / ۱۲۴: و چون ابراهیم را پروردگارش بیازمود.

آخرین آن‌ها ﴿صُحُفِ إِبْرٰهِيمَ وَ مُوسىٰ﴾[1] بود، و یک چهارم قرآن نیز دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شد.

مقایسه با اسماعیل علیه‌السلام و اسحاق علیه‌السلام

اما در مقایسه علی علیه‌السلام با اسماعیل و اسحاق، مفجع بصری چنین گفته است:

او آن اندازه از ویژگی‌های اسحاق علیه‌السلام برخوردار است که در فضیلت با وی برابر شده است،
و نیز با اسماعیل علیه‌السلام آن‌گاه که پدر او را برای سربریدن بر زمین زد ودراین هنگام گوسفندی قربانی او آمد.
بدین سان وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز آن‌گاه که قرشیان شبانه به بستر او یورش بردند خویش را تسلیم شمشیرها کرد،
و در آن شب برادر خود را از خطر پاس بداشت، پدرم به فدای آن‌که حفظ کرد و آن‌که ولی است[2].

همو گفته است:

او را به پدرش اسماعیل علیه‌السلام آن صاحب دست بخشش شباهتی باشد که بر من پنهان نمانده است.
اسماعیل علیه‌السلام در ساختن کعبه و آن هنگام که خلیل علیه‌السلام پایه‌های آن را برافراشت و آن را بساخت او را یاری رساند،
و وصی علیه‌السلام نیز حبیب خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را یاری کرد که ناپاکی‌ها از کعبه بزدایند.
او همانند ذبیح بود، در شکیبایی و فرمانبری و از خودگذشتگی و بخشندگی[3].

---

۱. اعلی / ۱۹: صحیفه‌های ابراهیم و موسی.

۲.
و له مـن صـفات اسـحاق حـال — صـار فـی فـضلها لاسـحاق سـیا
صـبره إذ یـتل لـلذبح حـتی — ظـل بـالکبش عـندها مـفدیا
و کـذا اسـتسلم الوصـی لأسـیا — ف قـریش إذ بـیتوه عشـیا
فـوقی لیـلة الفـراش أخـاه — بـابی ذاک واقـیاً و ولیـا

۳.
مـن ابـیه ذی‌الأیـدی اسما — عـیل شـبه مـا کـان عنی خـفیا
انـه عـاون الخـلیل عـلی الکـع — بـة إذ شـاد رکـنها المـبنیا
و لقـد عـاون الوصـی حـبیب الآ — ه ان یـغسلان مـنه الصـفیا
کان مثل الذبیح فی الصبر والتس — لـیم سـمحا بـالنفس ثـم سخیا

فصل ۴

برابری امیر مؤمنان علیه‌السلام با یعقوب علیه‌السلام و یوسف علیه‌السلام

برابری با یعقوب علیه‌السلام

- یعقوب علیه‌السلام دوازده پسر داشت و محبوب‌ترین آن‌ها نزد او یوسف علیه‌السلام بود، و علی علیه‌السلام نیز هفده پسر داشت و محبوب‌ترین آن‌ها نزد او حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام بودند. خردسال‌ترین فرزند یعقوب علیه‌السلام لاوی بود و نبوت از آن او و فرزندانش شد.

- از یعقوب علیه‌السلام یوسف علیه‌السلام به چاه افکنده شد و از علی علیه‌السلام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید.

- یعقوب علیه‌السلام به فراق یوسف علیه‌السلام مبتلا گشت و علی علیه‌السلام به ذبح حسین علیه‌السلام.

- یوسف علیه‌السلام از دل یعقوب علیه‌السلام نرفت، هرچند از او دور شد، و خلافت نیز از علی علیه‌السلام رخت برنبست، هر چند مدتی از او دور داشته شد.

- یعقوب علیه‌السلام را بیت الاحزان بود و خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را کربلا.

- یعقوب علیه‌السلام به پیراهن پسر بینایی باز یافت، و علی علیه‌السلام را پیراهنی بافتهٔ دست فاطمه علیهاالسلام بود که در جنگ‌ها سپر او می‌شد.

- گرگ یعقوب علیه‌السلام به سخن آمد و گفت: گوشت پیامبران بر ما حرام است[1]، و در حالی که علی علیه‌السلام

---

۱. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۵۰/۵؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۸۲/۵؛ دیلمی، الفردوس، ۱۷۲/۴.

بر منبر بود اژدهایی با او هم‌سخن شد و گرگی و شیری نیز با وی سخن گفتند[۱].

مرزکی گفته است:

همانند یعقوب است که چون یوسف علیه‌السلام صدیق در چاه افتاد با گرگ سخن گفت[۲].

- یعقوب علیه‌السلام از آن روی یعقوب علیه‌السلام نام یافت که پی برادر خود عیص را گرفت، و علی علیه‌السلام از آن روی علی نام یافت که در تبار و نیاکان و در دانش و پارسایی و جز این‌ها برتری داشت.

- یعقوب علیه‌السلام را دوازده پسر بود که برخی از آنان فرمانبر و برخی نافرمان بودند، ولی علی علیه‌السلام را دوازده پسر است که همه معصوم و مطهرند.

مفجع گفته است:

او را از ویژگی‌های یعقوب علیه‌السلام ویژگی‌هایی بود که هرگز در آن‌ها تردید و مخالفتی نداشته‌ام.

فرزندان او به‌سان فرزندان یعقوب علیه‌السلام بودند، هر چند تبار ایشان تباری نبوی بود.

در جنگاوری و در شمار و در دانش به‌سان ایشان بودند. این را دریاب اگر که هوشیار و زیرکی.

فرزندان او همه برتر بودند و از این میان حسین علیه‌السلام و برادرش گوی سبقت را در ربوده و برترین‌ها بودند[۳].

برابری با یوسف علیه‌السلام

علی علیه‌السلام در چیزهایی هم با یوسف علیه‌السلام برابری داشت:

- یوسف علیه‌السلام گفت: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ﴾[۴]، و خداوند دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾[۵].

---

۱. روایت‌ها پیشتر در کتاب حاضر گذشته است.

۲. و کیعقوب کلم الذئب لما ... حل فی الجب یوسف الصدیق

۳. و له من نعوت یعقوب نعت ... لم‌أکن فیه ذاشکوک عتیا

کان أسباطه کأسباط یعقو ... ب و إن کان نجرهم نبویا

اشبهوهم فی الباس والعدة و العلـ ... ـم فافهم إن کنت ندباً ذکیا

کلهم فاضل و حاز حسین ... و أخوه بالسبق فضلا سنیا

۴. یوسف / ۱۰۱: پروردگارا، تو به من دولت دادی.

۵. انسان / ۲۰: و چون بدان جا نگری سرزمینی از نعمت و کشوری پهناور می‌بینی.

برای روایت تفسیری ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۹۳/۲.

- برادران یوسف علیه‌السلام چون فراوانی نعمت‌های الهی و مهربانی‌های بسیار را با او دیدند بر او رشک بردند، و با علی علیه‌السلام نیز چنین شد: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ﴾[1].

- برادران یوسف علیه‌السلام دوستی اظهار کردند: و گفتند: ﴿وَإِنَّا لَهُۥ لَنَٰصِحُونَ﴾[2] و ﴿وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾[3]، ولی در باطن دشمن او بودند و خداوند فرمود: ﴿إِنَّكُمْ لَسَٰرِقُونَ﴾[4] و ﴿إِنَّآ إِذًا لَّظَٰلِمُونَ﴾[5]. با علی علیه‌السلام نیز چنین کردند: در ظاهر به دوستی و خیرخواهی تظاهر داشتند، ولی در دل کینهٔ او نهان ساختند.

- خداوند دربارهٔ یوسف علیه‌السلام فرمود: ﴿أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ﴾[6]، و علی علیه‌السلام دربارهٔ خود فرمود: «من صدیق اکبرم»[7].

- برادران یوسف علیه‌السلام به زبان با او همراهی و به دل با او مخالفت کردند: ﴿أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ﴾[8]، و منافقان نیز با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خدای چنین کردند: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوٓا۟ أَرْحَامَكُمْ﴾[9].

---

۱. نساء / ۵۴: بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند.

برای روایت تفسیری حاکی از محسود بودن ائمه علیهم‌السلام ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۵، ۵۶، ۲۲۲؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۴۰؛ کلینی، الکافی، ۱۸۶/۱، ۲۰۲، ۲۰۵ و ۲۰۶؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۱/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۲/۴؛ همو، الامالی، ۲۷۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۴۶/۱ - ۲۴۸؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۰۶؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۸۳/۱ و ۱۸۴.

۲. یوسف / ۱۱: در حالی که ما خیرخواه او هستیم.

۳. یوسف / ۱۲: و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود.

۴. یوسف / ۷۰: قطعاً شما دزد هستید.

۵. یوسف / ۷۹: در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود.

۶. یوسف / ۴۶: ای مرد راستگوی.

۷. «انا الصدیق الاکبر». ← ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۵۱/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۳/۴۲؛ ابن‌قتیبه، المعارف، ۱۶۹.

۸. یوسف / ۱۲: او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند.

۹. محمد / ۲۲: پس ای منافقان، آیا امید بستید که چون از خدا برگشتید در روی زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود از هم بگسلید؟

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۱۰۳/۸.

- برادران یوسفعليه‌السلام در حضور پدر گفتند: ﴿وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[۱]، لیکن او را به دام بلا افکندند. منافقان نیز گفتند: علیعليه‌السلام مولای ما است، ولی پس از وفات پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله با او ستم روا داشتند: ﴿اَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُوا ٱلسَّيِّـاٰتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ كَـٱلَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ سَوَآءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾[۲].

- یعقوبعليه‌السلام یوسفعليه‌السلام را چون امانتی به برادران سپرد: ﴿اِنِّي لَيَحْزُنُنِيٓ اَنْ تَذْهَبُوا بِـهِ﴾[۳]، و پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نیز فرمود: «من در میان شما دو گرانسنگ بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم»[۴].

- یعقوبعليه‌السلام گفت: ﴿يَآ اَسَفيٰ عَلىٰ يُوسُفَ﴾[۵]، و پیامبر مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «هیچ پیامبری چون من آزار ندید»[۶].

- خداوند دربارۀ یوسفعليه‌السلام فرمود: ﴿وَ لَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُٓ اٰتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا﴾[۷]، ولی ـ چونان که گذشته است ـ علیعليه‌السلام را در خردسالی حکمت داد و این حکمت جلوه‌ها داشت.

- یوسفعليه‌السلام مصریان را خوراک داد: و علیعليه‌السلام فرشتگان را: ﴿وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ﴾[۸].

- گرسنه با دیدن یوسفعليه‌السلام سیر می‌شد، و مؤمن به دیدار علیعليه‌السلام نجات یابد: ﴿اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾[۹].

---

۱. یوسف / ۱۲: و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود.

۲. جاثیه / ۲۱: آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به طوری که زندگی آن‌ها و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند!

برای روایت تفسیری ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۳۷/۲ و ۲۳۹.

۳. یوسف / ۱۳: این‌که او را ببرید سخت مرا اندوهگین می‌کند.

۴. «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». منابع خبر پیشتر گذشته است.

۵. یوسف / ۸۴: ای دریغ بر یوسف.

۶. «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۳۳/۶؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۲۰/۳ و ۲۸۶، با تفاوتی اندک.

۷. یوسف / ۲۲: و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم.

۸. انسان / ۸: خوراک می‌دادند.

۹. ق / ۲۴: هر کافر سرسختی را در جهنم فروافکنید.

- یوسف علیه‌السلام خود را ستود و گفت: ﴿إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ﴾[۱] و ﴿أَلَا تَرَوْنَ أَنِّیٓ أُوفِی ٱلْكَیْلَ﴾[۲]، ولی خدای خود علی علیه‌السلام را ستود: ﴿وَیُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ﴾[۳] و ﴿یُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ﴾[۴].

- یعقوب علیه‌السلام بوی پیراهن یوسف علیه‌السلام را از فاصلهٔ یک ماه پیمایش حس کرد، و شیعیان و علی علیه‌السلام نیز بوی بهشت را از فراز هفت آسمان حس خواهند کرد: ﴿فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِینَ﴾[۵].

- دربارهٔ یوسف علیه‌السلام چهار دعوی کردند: یعقوب گفت: ﴿یَا بُنَیَّ لَا تَقْصُصْ رُءْیَاكَ عَلَىٰٓ إِخْوَتِكَ﴾[۶]، عزیز گفت: ﴿عَسَىٰٓ أَن یَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدًا﴾[۷]، برادارانش او را به بردگی فروختند: ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍۭ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾[۸]، و زلیخا او را معشوق خود گرفت: ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾[۹]. در مورد علی علیه‌السلام نیز خداوند فرمود: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَیْهِ﴾[۱۰]، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «علی علیه‌السلام برادر من است» و کسانی با این سخن مخالفت کردند: ﴿یُرِیدُونَ لِیُطْفِـُٔوا نُورَ ٱللَّهِ﴾[۱۱]، و شیعه به امامت او اعتقاد یافت: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا ٱللَّهَ عَلَیْهِ﴾[۱۲].

- یوسف علیه‌السلام را فرزند، برادر، برده و معشوق خواندند، و علی علیه‌السلام را نیز غالیان گفتند: خدا است، خوارج گفتند: کافر است، مرجئه گفتند: داوری دربارهٔ او به آخرت است و شیعیان گفتند: معصوم و مطهر است.

---

۱. یوسف / ۵۵: من نگهبانی دانا هستم.

۲. یوسف / ۵۹: مگر نمی‌بینید که من پیمانه را تمام می‌دهم؟

۳. انسان / ۸: خوراک می‌دادند.

۴. انسان / ۷: به نذر خود وفا می‌کردند.

۵. واقعه / ۸۸: و اما اگر او از مقربان باشد... .

برای روایت تفسیری حاکی از نزول آیه دربارهٔ شیعیان یا نظر داشتن آن به اهل ولایت ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۶۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۷۳؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۳۰۹.

۶. یوسف / ۵: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن.

۷. قصص / ۹: شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم.

۸. یوسف / ۲۰: و او را به بهای ناچیزی، چند درهم، فروختند.

۹. یوسف / ۳۰: سخت خاطرخواه او شده است.

۱۰. زخرف / ۵۹: او جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده‌ایم نیست.

۱۱. صف / ۸: می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند.

۱۲. احزاب / ۲۳: مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.

ـ به یوسف علیه السلام هشت نگاه افکنده شد: یعقوب علیه السلام به محبت در او نگریست و از دیدارش محروم شد: ﴿یَآ أَسَفَیٰ عَلَیٰ یُوسُفَ وَ ٱبْیَضَّتْ عَیْنَاهُ﴾[1]، مالک بن زعر به احترام در او نگریست و پادشاه شد؛ ﴿أَکْرِمِی مَثْوَیٰهُ﴾[2]، عزیز به جوانمردی در او نگریست و از او خویشتنداری دید: ﴿وَ قَالَتْ هَیْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ﴾[3]، زلیخا به شهوت در او نگریست و یوسف علیه السلام او را ریشخند کرد: ﴿وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِی ٱلْمَدِینَةِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِیزِ تُرَاوِدُ فَتَیٰهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَیٰهَا فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ﴾[4]، و مؤمنان در او به نبوت نگریستند: ﴿یُوسُفُ أَیُّهَا ٱلصِّدِّیقُ﴾[5].

به علی علیه السلام نیز هشت نگاه افکنده شد: کافران به دیدهٔ دشمنی در او نگریستند و آتش جایگاه ایشان شد: ﴿ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی ٱلدُّنْیَا﴾[6]، منافقان به دیدهٔ حسد در او نگریستند و زیانکار شدند: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِٱلْأَخْسَرِینَ أَعْمَالًا * ٱلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی ٱلْحَیَوٰةِ ٱلدُّنْیَا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾[7]، پیامبر صلی الله علیه و آله به وصیت و امامت در او نگریست و علی علیه السلام داماد و فرماندهٔ سپاه او شد: ﴿وَ هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا﴾[8]، سلمان و مقداد به مهربانی در او نگریستند و از یاران گزیدهٔ او و مهتر شیعیان شدند: ﴿وَ ٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ * أُولَـٰئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[9]، ناصبیان به دیدهٔ

---

۱. یوسف / ۸۴: ای دریغ بر یوسف، و چمشانش سپید شد.

۲. یوسف / ۲۱: نیکش بدار.

۳. یوسف / ۲۳: و گفت: بیا که از توام. گفت: پناه بر خدا.

۴. یوسف / ۳۰: و دسته‌ای از زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم.

۵. یوسف / ۴۶: ای یوسف، ای مرد راستگوی.

البته این موارد تنها به پنج مورد محدود مانده است.

۶. مائده / ۳۳: این رسوایی آنان در دنیا است.

۷. کهف / ۱۰۳ و ۱۰۴؛ بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردمان آگاه گردانم؟ آنان کسانی‌اند که کوشش آن‌ها در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

برای روایت حاکی از نظر داشتن آیه به خوارج ← اسکافی، المعیار و الموازنة، ۲۲۹؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۵۲/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۴۶/۲.

۸. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آب بشری را آفرید.

۹. واقعه / ۱۰ و ۱۱: و سبقت‌گیرندگان مقدمند. آنانند همان مقربان خدا.

حقارت در او نگریستند و گمراه شدند: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا﴾[۱]، غالیان به آنچه محال است در او نگریستند و به گمراهی افتادند، ملحدان به دروغ در او نگریستند و از بدعتگذاران شدند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِيٓ ءَايَاتِنَا﴾[۲]، و شیعیان به دیدهٔ دین در او نگریستند و مقرب درگاه شدند: ﴿ٱنْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ﴾[۳].

مفجع گفته است:

ابن‌راحیل یوسف علیه السلام و برادرش در خردسالی و جوانی بر طایفهٔ خود برتری داشتند.

و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ دو فرزندش یادآور همان سخنی است که دربارهٔ ابن‌راحیل آمده است.

آن بزرگوار و دو فرزندش بر همهٔ کسانی که رستگارانه به بهشت درآمده‌اند، مهتری یافته‌اند[۴].

---

۱. بقره / ۱۶۶: آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند.

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۳۷۴/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۷۲/۱.

۲. فصلت / ۴۱: کسانی که در فهم و ارائهٔ آیات ما کژ می‌روند... .

برای روایت تفسیری ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۸۸/۲.

۳. حدید / ۱۳: ما را مهلت دهید تا از نورتان اندکی برگیریم.

۴.

کان راحیل یوسف و أخیه	فضلا القوم ناشیا و فتیا
و مقال النبی فی ابنیه یحکی	فی ابن‌راحیل قوله المرویا
کان ذاک الکریم و ابنیه سادا	کل من حل فی الجنان نجیا

فصل ۵

برابری امیرمؤمنان علیه السلام با موسی علیه السلام

ـ خداوند موسی علیه السلام را در دامان دشمن خویش فرعون پروراند، ولی علی علیه السلام را در دامان حبیب خود محمد صلی الله علیه و آله پرورش داد.

ـ موسی علیه السلام پورعمران است و علی علیه السلام آن عمران، و گویند نام ابوطالب نیز عمران بوده است.

ـ خداوند موسی علیه السلام را در خردسالی از فرعون، و در بزرگسالی در برابر دریا حفظ کرد، و علی علیه السلام را در خردسالی از آن مار که حضرت او راکشت و در بزرگسالی از طغیان فرات که خدا خود آن را فرونشاند حفظ کرد[1].

ـ برای موسی علیه السلام دریا یعنی نیل مصر شکافت: ﴿ٱضْرِبْ بِعَصَاكَ ٱلْبَحْرَ فَٱنْفَلَقَ﴾[2]، و برای علی علیه السلام و به اشارهٔ او نهروان شکافت و خشک شد.

ـ موسی علیه السلام به عصای خود بر دریا زد و گفت: ای غوکان بیرون آیید و قورباغه‌ها بیرون آمدند،

---

۱. این داستان پیشتر در کتاب حاضر گذشته است. در دیگر منابع نیز ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۹؛ مفید، الارشاد، ۳۴۷/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۲۴/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۱/۱.

۲. شعراء / ۶۳: با عصای خود بر این دریا بزن. تا از هم شکافت.

علی‌علیه‌السلام را نیز مار و اژدها فرمان بردند[۱] و این عظیم‌تر باشد.

ـ خداوند برای موسی‌علیه‌السلام، ملخ و شپش را به فرمان درآورد[۲] و برای علی‌علیه‌السلام ماهیان نهروان راکه با او سخن گفتند و بر او سلام کردند[۳].

ـ خداوند خون را به عنوان نشانه‌ای آشکار به تسخیر موسی‌علیه‌السلام درآورد[۴]، و علی‌علیه‌السلام آن اندازه از خون کافران ریخت که او را مرگ سرخ نامیدند[۵].

ـ موسی‌علیه‌السلام صاحب نه آیت روشن بود[۶]، و علی‌علیه‌السلام صاحب شمار فراوانی از معجزه‌ها.

ـ خداوند به دعای موسی‌علیه‌السلام طایفه‌ای را زنده کرد: ﴿**ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ**﴾[۷]، و به دعای علی‌علیه‌السلام سام بن نوح، اصحاب کهف[۸]، ساکنان وادی صرصر و کسانی دیگر را زنده ساخت.

ـ خداوند در کتاب خود در صد و سی مورد از موسی‌علیه‌السلام یاد کرد، و در سیصد مورد از علی‌علیه‌السلام.

ـ خداوند دربارهٔ موسی‌علیه‌السلام فرمود: ﴿**وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا**﴾، و دربارهٔ علی‌علیه‌السلام: ﴿**وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا**﴾[۹].

---

۱. برای داستان درآمدن اژدها به مسجد کوفه و سخن گفتن او با امیرمؤمنان‌علیه‌السلام ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۱۷؛ کلینی، الکافی، ۳۹۶/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۹؛ مفید، الارشاد، ۳۴۸/۱ و ۳۴۹.

۲. اشاره به آیهٔ ۱۳۳ سورهٔ اعراف: ﴿**فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ**﴾؛ پس بر آنان طوفان و ملخ و کنهٔ ریز و غوک‌ها و خون را به صورت نشانه‌هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند.

۳. آنچه در کتاب حاضر پیش از این گذشته و در دیگر منابع نیز آمده سخن گفتن ماهیان فرات با آن حضرت پس از فرونشستن طغیان آب است.

۴. بازهم اشاره به آیهٔ ۱۳۳ سورهٔ اعراف.

۵. در این باره روایتی از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که در آن برای علی‌علیه‌السلام هفده نام آورده و یکی از این نام‌ها مرگ احمر نزد کافران است. ← شاذان، الفضائل، ۱۷۵.

۶. اشارهٔ به آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ اسراء: ﴿**وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ**﴾؛ و در حقیقت ما به موسی نه نشانهٔ آشکار دادیم.

۷. بقره / ۵۶: پس شما را پس از مرگتان برانگیختیم.

۸. مؤلف پیشتر داستان سلام کردن امیرمؤمنان‌علیه‌السلام به اصحاب کهف و پاسخ دادن آنان را آورده است. در دیگر منابع ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۳۶/۲؛ حلی، مختصر بصائر الدرجات، ۱۱۵.

۹. مریم / ۵۰: و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.

- دربارهٔ موسی علیه السلام فرمود: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾[1]، و علی علیه السلام را خود تعلیم داد: ﴿ٱلرَّحْمَٰنُ * عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ * خَلَقَ ٱلْإِنسَانَ * عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ﴾[2].

مرزکی گفته است:

علی علیه السلام آن است که خدا در طائف با او مناجات کرد، پس زندیقان در چه چیز نزاع آرند؟[3]

- زمین برای موسی علیه السلام مسخر شد تا جایی که قارون را در خود فروبرد، و علی علیه السلام چون سیلی بنیان کن بر دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد: ﴿فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ﴾[4].

- موسی علیه السلام از خداوند خواست: ﴿وَٱجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَٰرُونَ أَخِي﴾[5] و ﴿ٱخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾[6]، ولی دربارهٔ علی علیه السلام خداوند خود در شب معراج به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام را جانشین کن، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «تو با من در چنان جایگاهی هستی که هارون با موسی علیه السلام بود»[7].

- خداوند برای موسی علیه السلام از سنگ آب برجوشاند: ﴿فَٱنفَجَرَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾[8]، و دربارهٔ علی علیه السلام فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا﴾[9] یعنی دوازده امام را آفرید.

مفجع گفته است:

برادر مصطفی صلی الله علیه و آله است که آن‌جا سنگ را از روی چشمه‌ای گوارا برداشت،

---

۱. نساء / ۱۶۴: و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.

۲. رحمان / ۱-۴: خدای رحمان قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق بر امیرمؤمنان علیه السلام ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۲۶؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۴۳/۲.

۳. و علی ناجاه بالطائف الله فـفیما ینافس الزندیق

۴. زخرف / ۴۱: قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق یا با توضیح «منهم بعلی» ← طوسی، الامالی، ۳۶۳؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۸۴/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۰۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۱۶/۲ - ۲۲۰.

۵. طه / ۲۹ و ۳۰: و برای من دستیاری از کسانم قرارده، هارون برادرم را.

۶. اعراف / ۱۴۲: در میان قوم من جانشینم باش.

۷. «انت منی بمنزلة هارون من موسی». منابع پیشتر گذشته است.

۸. بقره / ۶۰: پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت.

۹. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آب بشری آفرید.

زمانی که لشکر آهنگ برداشتن آن کردند و دیدند کار بر آنان دشوار است[۱].

ـ خداوند بر موسی علیه السلام «منّ» و «سلوی» نازل کرد[۲]، و علی علیه السلام را پیامبر صلی الله علیه و آله سیب و انار و انگور بهشتی داد.

ـ موسی علیه السلام و هارون علیه السلام با فرعون که سپاهیان بسیار به همراه داشت به نزاع برخاستند. طبری گفته است: ذهلی و برقی چهارهزار تن بودند، و موسی علیه السلام و هارون بر این دشمنان چیرگی یافتند. محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز با یهودیان، مسیحیان، مجوس، مشرکان و زندیقان به نزاع پرداختند و بر همهٔ آن‌ها چیره شدند: ﴿هُوَ ٱلَّذِیٓ أَیَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ﴾[۳].

ـ دشمنان موسی علیه السلام و هارون همان فرعون و هامان و قارون و سپاهیانشان بودند، و دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام کسانی از نخستان و پسینیان به شمار درختان خرما و ریگ‌های بیابان.

ـ خداوند دشمنان موسی علیه السلام و هارون را به دریا درافکند: ﴿ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْءَاخَرِینَ﴾[۴]، ﴿وَأَنجَیْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِینَ﴾[۵]، و دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در دوزخ خدا را ملاقات خواهند کرد: ﴿أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِیدٍ﴾[۶] و خداوند محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دوستانشان را نجات خواهد داد: ﴿ثُمَّ نُنَجِّی ٱلَّذِینَ ٱتَّقَوا۟﴾[۷].

ـ دشمن موسی علیه السلام به برص گرفتار شد، و هر کس با علی علیه السلام دشمنی کند نیز به برص مبتلا شود. انس گفته بود: این نفرین علی علیه السلام است[۸].

---

۱. و أخو المصطفی الذی قلب الصخ ... رة عن مشرب هناک رویا
بعد أن قلبها الجیش جمعاً ... فرأوا قلبها علیهم ابیا

۲. اشاره به آیه‌های بقره / ۵۷: ﴿وَأَنزَلْنَا عَلَیْكُمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ﴾، اعراف / ۱۶۰: ﴿وَأَنزَلْنَا عَلَیْهِمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ﴾، و طه / ۸۰: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَیْكُمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ﴾.

۳. انفال / ۶۲: همو بود که تو را با یاری خود نیرومند گردانید.

۴. شعراء ۶۶: آن‌گاه دیگران را غرق کردیم.

۵. شعراء / ۶۵: و موسی و همهٔ کسانی را که همراه او بودند نجات دادیم.

۶. ق / ۲۴: هر کافر سرسختی را در جهنم فروافکنید.

۷. مریم / ۷۲: آن‌گاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم.

۸. پیشتر گذشت که چون دربارهٔ برص انس از او پرسیدند پاسخ داد که این نفرین علی علیه السلام است. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۷۵۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۰.

- موسی علیه السلام در بزرگسالی از مار ترسید و به او گفته شد: ﴿خُذْهَا وَلَا تَخَفْ﴾[۱]، اما علی علیه السلام در خردسالی مار را درید و عامه از این جهت او را حیدر گفتند.

- موسی علیه السلام را عصا بود و علی علیه السلام را شمشیر.

- در عصای موسی علیه السلام شگفتی‌ها بود که ساحران از رویارویی با آن فروماندند و در شمشیر علی علیه السلام نیز شگفتی‌ها بود که کافران از رویارویی آن عاجز شدند.

- عصای موسی علیه السلام چهار ویژگی داشت: ﴿هِيَ عَصَايَ﴾[۲]، پس به حرکت درآمد: ﴿حَيَّةٌ تَسْعَىٰ﴾[۳]، آن‌گاه بزرگ‌تر شد: ﴿فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴾[۴]، و سپس به خوردن ریسمان‌های ساحران پرداخت: ﴿فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾[۵]. شمشیر علی علیه السلام را نیز چهار ویژگی بود که در باب خود ذکر شده است.

- جبرئیل عصای موسی علیه السلام را از آسمان آورد و به شعیب داد و او آن را به موسی علیه السلام سپرد، و ذوالفقار را نیز جبرئیل آورد و به محمد صلی الله علیه و آله داد و او آن را به علی علیه السلام سپرد.

- عصای موسی علیه السلام از چوب موز تلخ بود و درخت طوبی در سرای فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام قرار داشت.

- عصای موسی دو شعبه بود و ذوالفقار نیز دو شعبه، چونان که حرف «ع» در نام علی علیه السلام نیز دارای دو شعبه است.

- موسی علیه السلام را مادرش در تنوری برافروخته افکند و علی علیه السلام را نیز با منجنیق افکندند.

- اگر موسی علیه السلام به فرعون مبتلا شده بود، علی علیه السلام به فرعون‌ها مبتلا بود.

- موسی علیه السلام را دوازده سبط بود و علی علیه السلام سرسلسلهٔ دوازده امام.

- موسی علیه السلام را گفتند: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾[۶]، ولی علی علیه السلام را فرمودند تا پای بر شانه‌های محمد صلی الله علیه و آله بگذارد.

---

۱. طه / ۲۱: آن را بگیر و مترس.

۲. طه / ۱۸: این عصای من است.

۳. طه / ۲۰: ماری که می‌خزید.

۴. اعراف / ۱۰۷؛ شعراء / ۳۲: به ناگاه اژدهایی آشکار شد.

۵. اعراف / ۱۱۷؛ شعراء / ۴۵: و ناگهان آنچه را به دروغ ساخته بودند فروبلعید.

۶. طه / ۱۲: پای‌پوش خویش بیرون آور.

- قدمگاه موسی علیه السلام سنگ بود و قدمگاه علی علیه السلام شانهٔ محمد صلی الله علیه و آله.

- موسی علیه السلام بر فراز کوه طور رفت، و علی علیه السلام بر فراز شانه‌های محمد رسول صلی الله علیه و آله.

- خدای موسی علیه السلام را فرمود: ﴿وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي﴾[۱]، و از آن روی هر که او را دید دوستدارش شد. محبت علی علیه السلام نیز بر مردم واجب گشت و دوستی او بازشناسندهٔ حق و باطل گشت، چنان که فرمود: «و جز آن کس که مؤمن و پرهیزگار باشد تو را دوست ندارد»[۲].

- خدای موسی علیه السلام را گفت: ﴿وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ﴾[۳]، و علی علیه السلام را فرمود: ﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ﴾[۴].

- به موسی علیه السلام فرمود: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾[۵]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۶].

- دربارهٔ موسی علیه السلام فرمود: ﴿إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا﴾[۷]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾[۸].

- خدا فرمود: ﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَيٰهُ﴾[۹] و جوان همراه موسی یوشع بود، لیک جوان محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بود و «جوانمردی جز علی علیه السلام نباشد»[۱۰].

---

۱. طه / ۳۹: و مهری از خودم بر تو افکندم.

۲. «ولایحبک الامؤمن تقی». متن به صورت کامل و بدون واژهٔ «تقی» پیشتر گذشت. در عین حال برای نمونه ← برقی، المحاسن، ۱۵۰/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۹۱/۱؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۲۳.

۳. طه / ۱۳: و من تو را برگزیده‌ام.

۴. قصص / ۶۸: و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند.

در روایت است که خدا محمد و اهل بیت او را اختیار کرد. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۱/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۴۳/۲.

۵. طه / ۴۱: و تو را برای خود پروردم.

۶. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۷. مریم / ۵۱: او پاکدل بود.

۸. انسان / ۹: ما برای خشنودی خدا است که به شما می‌خورانیم.

۹. کهف / ۶۰: و یاد کن هنگامی را که موسی به جوان همراه خود گفت... .

۱۰. اشاره به حدیث «لافتی الاعلی» که پیشتر گذشته است.

- موسی علیه‌السلام را شبر و شبیر بود و علی علیه‌السلام را حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام.

- ولایت موسی علیه‌السلام در فرزندان هارون بود، و ولایت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در فرزندان علی علیه‌السلام.

- مردمان هارون را وانهادند و گوساله پرستیدند: ﴿عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ﴾[۱]، و علی علیه‌السلام را نیز وانهادند و بنی‌امیه را پرستیدند: ﴿إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾[۲].

- موسی علیه‌السلام برای دختران شعیب از چاه آب کشید: ﴿وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ﴾[۳]، و علی علیه‌السلام ساقی مؤمنان در روز قیامت است. «پسرکان»[۴] ساقیان بهشتیان و مولی خود ساقی علی علیه‌السلام: ﴿وَ سَقَيٰهُمْ﴾[۵]، ﴿وَ وَقَيٰهُمْ﴾[۶]، ﴿وَ لَقَّيٰهُمْ﴾[۷]، ﴿وَ جَزَيٰهُمْ﴾[۸]، ﴿وَ سَقَيٰهُمْ﴾[۹]، پس خدای خود او را ساقی شد و سیراب ساخت و نیک پروراند و خوراند و سپس خوراند.

- موسی علیه‌السلام سنگی را از چاه غلتاند که چهل مرد آن را می‌غلتاندند: ﴿وَ لَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ﴾[۱۰]، و علی علیه‌السلام سنگی را از روی چاه زحوما برداشت که صد مرد از برداشتن آن فرومانده بودند.

مفجع گفته است:

او از ویژگی‌های کلیم علیه‌السلام آن شکوهی را داشت که آگاهی از آن بر تو پوشیده نمانده است.

---

۱. اعراف / ۱۴۸: مجسمهٔ گوساله‌ای که صدای گاو داشت.

۲. زخرف / ۵۷: به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله درانداختند.

برای روایت تفسیری ← قمی، تفسیر القمی، ۲۸۵/۲.

۳. قصص / ۲۴: و پشت سرشان دو زن را یافت که گوسفندان خود را دور می‌کردند.

۴. اشاره به آیه‌های ۱۷ و ۱۸ سورهٔ واقعه ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ﴾؛ برگردشان پسرانی جاودان به خدمت می‌گردند با جام‌ها و آبریزها و پیاله‌هایی از بادهٔ ناب روان.

۵. انسان ۲۱: ﴿وَ سَقَيٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾؛ و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند.

روایت تفسیری مربوط به آیات آغازین سورهٔ انسان (دهر) مشهور است و پیشتر گذشته و منابع آن‌ها معرفی شده است.

۶. طور / ۱۸: ﴿وَ وَقَيٰهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ﴾؛ و پروردگارشان آن‌ها را از عذاب دوزخ مصون داشته است.

۷. انسان / ۱۱: ﴿وَ لَقَّيٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا﴾؛ و شاداب و شادمانی به ایشان ارزانی داشت.

۸. انسان / ۱۲: ﴿وَ جَزَيٰهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا﴾؛ و به پاس آن‌که صبر کردند بهشت و پرنیان پاداششان داد.

۹. وجه این تکرار را در نیافتم.

۱۰. قصص / ۲۳: و چون به آب مدین رسید گروهی از مردم را بر آن یافت که دام‌های خود را آب می‌دادند.

خدای در شب طور با موسی علیه السلام رازگویانه هم‌سخن شد و او را به این هم‌سخنی بر مردمان برگزید.
و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در شب سفر طائف روشن ساخت که خدا با علی علیه السلام رازگویی کرده است،
و او را از ویژگی‌های کلیم دامن در کشیدن از مردمانی است که به پرستش گوساله‌ای درون‌تهی پرداختند.
موسی علیه السلام گوساله را سوزاند و پس بر آنان منت نهاد که توبه کنند و سامری را نیز مهلتی داد.
اما علی علیه السلام مردمانی را بخشود که به نیزه‌های برّان آهنگ او کرده بودند[۱].

---

۱. کــان فـیه مـن الکـلیم جـلال — لم‌یکـن عــنک عـلمها مـطویا
کـلم الله لیـلة الطـور مـوسی — و اصـطفاه عـلی الأنـام نـجیا
و أبـان النـبی فـی لیـلة الطـا — ئــف ان الإله نــاجی عـلیا
و له مــنه عــفة عــن انـاس — عکـفوا یـعبدون عـجلا خـلیا
حـرق العـجل ثـم مـن عـلیهم — إذ أنـابوا و أمـهل السـامریا
و عـلی فـقد عـفا عـن انـاس — شـرعوا نـحوه القـنا الزاعـبیا

فصل ۶

برابری امیرمؤمنان علیه‌السلام با هارون، یوشع و لوط

برابری با هارون

- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز بیعت عشیره، در نبرد احد، در غزوهٔ تبوک و در مناسبت‌هایی دیگر فرمود: «تو با من در چنان جایگاهی هستی که هارون با موسی علیه‌السلام بود»[1].

از این روی، مؤمنان علی علیه‌السلام را دوست داشتند، چونان که پیروان موسی علیه‌السلام هارون را.

- هیچ کس را نزد موسی علیه‌السلام منزلتی چون منزلت هارون نبود، و هیچ‌کس را هم نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جایگاهی چون علی علیه‌السلام نداشت.

- هارون خلیفهٔ موسی علیه‌السلام بود و علی علیه‌السلام خلیفهٔ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

- چون موسی علیه‌السلام نزد فرعون رفت و او را به خدا فراخواند، فرعون پرسید: چه کسی تو را بر این دعوی گواهی می‌کند؟ موسی علیه‌السلام گفت: این‌که بالای سرت ایستاده است ـ یعنی هارون. فرعون در این باره از هارون پرسید و هارون گفت: گواهی می‌دهم که او راست می‌گوید و او فرستادهٔ خداوند به سوی تو است. فرعون گفت: او را ـ یعنی هارون ـ جز به این کیفر ندهم که از دربار خویش بیرون رانم و به مرتبهٔ تو در آورم. پس جبه‌ای پشمین خواست و بر او پوشاند و عصایی هم آورد و به او داد. خداوند به

---

۱. «انت منی بمنزلة هارون من موسی». خبر و منابع آن قبلاً گذشته است.

جای آن خلعت که فرعون از هارون ستانده بود، او را خلعت حیات داد و هارون تا آن را بر تن داشت در هر سفر و هر پیکار در امان بود. خداوند علی‌علیه‌السلام را نیز جامهٔ امن پوشاند و گواه آن‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را فرمود: تقدیر حتمی آن است که نمیری جز پس از سی سال و پس از آن‌که فرمانروا شوی و با ناکثان و قاسطان و مارقان بجنگی و در فلان زمان ریش تو از خون سرت خضاب شود[1].

هارون زمانی که آن پیراهن از تن می‌گشود بیم داشت، ولی علی‌علیه‌السلام همواره از ترس به دور بود.

ـ نخستین کسی که موسی‌علیه‌السلام را باور داشت هارون بود، و نخستین کسی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را باور داشت علی‌علیه‌السلام.

ـ چون حسن‌علیه‌السلام ولادت یافت علی‌علیه‌السلام او را حرب نامید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: او را حسن‌علیه‌السلام نام بگذار. چون حسین‌علیه‌السلام ولادت یافت علی‌علیه‌السلام او را نیز حرب نامید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: نه، بل او حسین‌علیه‌السلام است[2].

این دو چون فرزندان هارون شبر، شبیر و مشبر بودند.

مفجع گفته است:

هارون خلیفهٔ موسی‌علیه‌السلام بود و همانند آن نیز وصی را به جانشینی خود برگزید.
آن قبایل هارون را ضعیف یافتند و آهنگ مرگ او کردند،
و اینان نیز برای وصی دام مرگ نهادند و او البته قوی و هشیار بود.
برادر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله چون هارون برادری تنی بود و نه فرزندخوانده[3].

---

۱. آنچه ابن‌شهرآشوب در این‌جا آورده نقل مضمون روایتی است که پیش از این گذشته است. همچنین برای این مضمون ← حاکم، المستدرک، ۱۵۰/۳؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۳۲۴/۲؛ ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۴۵/۱؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۰۲/۱؛ همو، فضائل الصحابة، ۶۹۴؛ بزار، المسند، ۱۳۷/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۵۴۸/۴۲؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۳۸/۶ و ۴۳۹؛ ماوردی، اعلام النبوة، ۱۷۹.

۲. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۹۷ و ۱۹۸؛ همو، علل الشرائع، ۱۳۷ و ۱۳۸؛ همو، عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام، ۲۸/۱ و ۲۹؛ همو، معانی الاخبار، ۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۳ و ۱۵۴؛ طوسی، الامالی، ۳۶۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۱۱/۱.

۳.
ان هارون کان یخلف موسی	و کذا استخلف النبی الوصیا
و کذا استضعف القبائل هارو	ن و راموا له الحمام الوحیا
نصبوا للوصی کی یقتلوه	و لقد کان ذا محال قویا
و أخو المصطفی کما کان هارو	ن أخاً لابن امه لا دعیا

برابری با یوشع

علی علیه‌السلام با یوشع نیز برابر بود. علی بن مجاهد[۱] در تاریخ خود به سند از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که به گاه رحلت فرموده است: «تو را با من آن جایگاه است که یوشع بن نون را با موسی علیه‌السلام بود»[۲].

مفجع گفته است:

نزد من او را از ویژگی‌هایی یوشع مراتبی است که هرگز از یاد نبرده‌ام.
یوشع زمانی که موسی علیه‌السلام مردم را خواند نخستین گرونده و مرد پیکارها و گرفتاری‌های او بود.
علی علیه‌السلام نیز پیش از مردمان نمازگزارد، البته در روزگار بیم و در پنهانی، مبادکه دیده شود.
او پیش از هرکس دیگر با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز کرد و دوم او بود و از مردن باک نداشت[۳].

برابری با لوط علیه‌السلام

خداوند علی علیه‌السلام را با لوط علیه‌السلام نیز برابر ساخت. خدای در کتاب خویش در بیست‌وشش جا از لوط علیه‌السلام نام برد و در جاهای بسیار نیز از علی علیه‌السلام یاد کرد.

مفجع گفته است:

قوم خویش را خواند و تنها لوط علیه‌السلام به او ایمان آورد که نزدیک‌ترین کس به تبار و خاندان او بود.
علی علیه‌السلام نیز چون برادرش او را خواند بر همهٔ آبادی‌نشینان و بیابانگردان پیشی جست[۴].

---

۱. مقصود ابومجاهد علی بن مجاهد بن مسلم رازی مشهور به ابن‌الکابلی (د.۱۸۲ق.) است.

۲. «انت منی بمنزلة یوشع بن نون من موسی».

۳. ولە مـــن صـفات یـوشع عـندی — رتب لم أكـــن لهـــن نسـیا
کأن هذا لما دعی الناس موسی — ســـابقاً قـــادحا زنـــاداً و ریـــا
و عـــلی قـبل البـریة صـلی — خـــائفا حـیث لایـعاین ریـــا
کـــان سـبقاً مـع النبی یـصلی — ثـانی اثـنین لیس یـخشی ثویا

۴. و دعـــا قـــومه فآمـــن لوط — أقرب الناس منه رحماً و ریا
و عـــلی لمـــا دعـــاه أخـوه — سـبق الحـاضرین و البـدویا

فصل ۷

برابری امیرمؤمنان علیه‌السلام با ایوب علیه‌السلام، جرجیس علیه‌السلام، زکریا علیه‌السلام و یحیی علیه‌السلام

برابری با ایوب علیه‌السلام

خداوند علی علیه‌السلام را با ایوب علیه‌السلام برابر ساخت:

- ایوب علیه‌السلام شکیباترین پیامبران بود و علی علیه‌السلام صبورترین اوصیا.

- ایوب علیه‌السلام سه سال در بلاها صبر کرد و علی علیه‌السلام همراه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سه سال در شعب صبوری کرد و پس از او نیز سی‌سال شکیبایی ورزید.

- خداوند صبر ایوب علیه‌السلام را ستود: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوٓا إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّـآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[۲] و فرمود: ﴿وَٱلصَّابِرِينَ فِي ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِ﴾[۳].

- از زبان ایوب علیه‌السلام فرمود: ﴿مَسَّنِيَ ٱلشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾[۴]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام ناجیانی از آدمیزادگان و شیطان‌هایی از جن پرچم دشمن برافراشتند.

---

۱. ص / ۴۴: ما او را شکیبا یافتیم.

۲. بقره / ۱۵۶: کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

۳. بقره / ۱۷۷: و در سختی و زیان هنگام جنگ شکیبایانند.

۴. ص / ۴۱: شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلاکرد.

- ایوب علیه‌السلام را فرمود: ﴿أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ﴾[۱]، و برای علی علیه‌السلام در سرزمین سوختهٔ بی‌آب، آب برجوشاند[۲].

- دربارهٔ ایوب علیه‌السلام فرمود: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا﴾[۳]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿وَ جَزٰيهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا﴾[۴].

- ایوب علیه‌السلام گفت: ﴿إِنَّمَآ أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِيٓ إِلَى ٱللهِ﴾[۵]، و علی علیه‌السلام فرمود: «تاکی پلک بر خاشاک نهم؟»[۶]

مفجع گفته است:

او را از تسلی به ایوب علیه‌السلام و صبر او بهره‌ای است آرامبخش و حیاتبخش[۷].

برابری با جرجیس علیه‌السلام

- جرجیس علیه‌السلام در سختی‌ها صبر کرد، و علی علیه‌السلام نیز در سختی‌ها و آزمون‌ها صبوری پیشه کرد.

- سخن جرجیس علیه‌السلام را که حق بود نپذیرفتند و او در راه حق کشته شد، و علی علیه‌السلام نیز بر حق بود و در راه حق و برای حق به شهادت رسید.

- جرجیس علیه‌السلام به انواع شکنجه‌ها آزار دید و علی علیه‌السلام را به انواع جنگ‌ها آزردند.

---

۱. ص / ۴۲: با پای خود به زمین بکوب. اینک این چشمه ساری است سرد و آشامیدنی.

۲. اشاره به این داستان که سپاهیان علی علیه‌السلام در جریان صفین در صندوداء که جایی بی‌آب بود فرود آمدند و آن جا مالک را فرمود تا زمین را حفر کند و او زمین را حفر کرد و به صخره‌ای رسیدند و علی علیه‌السلام خود آن را از جای کند و از زیر صخره آبی گوارا بیرون زد. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۵۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۴ و ۱۱۵؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۸ و ۲۵۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۶۴/۲ و ۸۶۵.

۳. ص / ۴۴: ما او را شکیبا یافتیم.

۴. انسان / ۱۲: و به پاس آن‌که صبر کردند بهشت و پرنیان پاداششان داد.

۵. یوسف / ۸۶: من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می‌برم.

۶. «الی کم اغضی الجنون علی القذی؟»

روایت را بدین ساختار در منابع نیافتم، جز این‌که ابن منظور در لسان العرب (۱۲۸/۱۵) از این یاد کرده است که چنین جمله‌ای را به امیرمؤمنان علیه‌السلام نسبت دهند. البته این مضمون در ساختار روایتی دیگر از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده که پیشتر گذشته است.

۷. و له مــن عــزاء ایــوب و الصبــر نــصیب مــا کــان بــردا نــدیا

- جرجیس علیه‌السلام یک بت شکست، و علی علیه‌السلام تنها در کعبه سیصد و هفتاد بت شکست، افزون بر آنچه در دیگر جاها شکسته بود.

- خداوند دشمنان جرجیس علیه‌السلام را به آتش هلاک ساخت و دشمنان علی علیه‌السلام به آتش دوزخ هلاک خواهند شد: ﴿أَلْقِيَا فِى جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾[۱].

برابری با یونس علیه‌السلام

[علی علیه‌السلام با یونس علیه‌السلام نیز برابر بود:]

- خدای دربارهٔ یونس علیه‌السلام فرمود: ﴿إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا﴾[۲]، اما علی علیه‌السلام در حالی که مجاهد و پیکارگر بود روانه شد.

- دربارهٔ یونس علیه‌السلام فرمود: ﴿فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ﴾[۳]، اما ماهیان به علی علیه‌السلام سلام کردند، و میان غالب و مغلوب، فاصله بسیار است!

- خداوند یونس علیه‌السلام را «ذوالنون»[۴] نامید، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را «ذوالریحانتین»[۵].

- دربارهٔ یونس علیه‌السلام فرمود: ﴿إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾[۶]، و علی علیه‌السلام خود کشتی سرشار دانش بود، چنان که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «من شهر دانشم و علی علیه‌السلام آن را دروازه است»[۷].

- دربارهٔ یونس علیه‌السلام فرمود: ﴿لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ﴾[۸] و در جایی دیگر: ﴿وَ هُوَ مُلِيمٌ﴾[۹]، اما علی علیه‌السلام را هزار ماه وانهادند و به او پشت کردند و او را ناسزا گفتند.

---

۱. ق / ۲۴: هر کافر سرسختی را در جهنم فروافکنید.

۲. انبیاء / ۸۷: آن‌گاه که خشمگین رفت.

۳. صافات / ۱۴۲: عنبرماهی او را بلعید، در حالی که او نکوهشگر خویش بود.

۴. اشاره به آیهٔ ۸۷ سورهٔ انبیاء: ﴿وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا﴾.

۵. در روایت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «سلام الله علیک اباالریحانتین»؛ سلام خدا بر تو ای پدر آن دو ریحانه. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۹۸؛ همو، معانی الاخبار، ۴۰۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۲؛ خوارزمی، المناقب، ۱۴۱.

۶. صافات / ۱۴۰: آن‌گاه که به سوی کشتی پر بگریخت.

۷. «انا مدینة العلم و علی بابها».

۸. قلم / ۴۹: قطعاً نکوهش‌شده بر زمین خشک انداخته می‌شد.

۹. صافات / ۱۴۲: او نکوهشگر خویش بود.

- دربارهٔ یونس علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ اَنْبَتْنَا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقْطِینٍ﴾[۱]، و علی علیه‌السلام را از میوه‌های بهشت خورانید.

- دربارهٔ یونس علیه‌السلام فرمود: ﴿وَ اَرْسَلْنَاهُ اِلیٰ مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ یَزِیدُونَ﴾[۲]، ولی علی علیه‌السلام امام انس و جن بود.

- یونس علیه‌السلام در جایی خداپرستی کرد که هیچ انسانی در چنان جایی خداپرستی نکرده است، و علی علیه‌السلام در جایی زاده شد که نه پیش از او انسانی در آن زاده شده است و نه پس از او زاده شود.

برابری با زکریا علیه‌السلام

علی علیه‌السلام با زکریا علیه‌السلام نیز برابر بود:

- زکریا علیه‌السلام در محراب به یحیی علیه‌السلام مژده داده شد و علی علیه‌السلام نیز به حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام مژده داده شد.

- زکریا علیه‌السلام از خداوند خواست: ﴿رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً﴾[۳]، و خداوند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بی‌آن‌که او چیزی خواسته باشد فرمود: ﴿ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾[۴].

- همسر عمران گفت: ﴿اِنِّی نَذَرْتُ لَكَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا﴾[۵]، و خداوند دربارهٔ مرتضی علیه‌السلام فرمود: ﴿یُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[۶].

- همسر عمران گفت: ﴿رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَآ اُنْثیٰ﴾[۷]، و خداوند دربارهٔ همسر علی علیه‌السلام فرمود: ﴿وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ﴾[۸].

---

۱. صافات / ۱۴۹: و بر بالای سر او درختی از نوع کدوبن رویاندیم.

۲. صافات / ۱۴۷: و او را به سوی یکصدهزار نفر یا بیشتر روانه کردیم.

۳. آل‌عمران / ۳۸: پروردگارا، از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن.

۴. آل‌عمران / ۳۴: فرزندانی که بعضی از آن‌ها از نسل بعضی دیگرند.

برای روایت تفسیری ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۷۳؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۹۰؛ طوسی، الامالی، ۸۳؛ عیاشی، تفسیرالعیاشی، ۱/۵۷، ۱۶۸ - ۱۷۰؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۷۹.

۵. آل‌عمران / ۳۵: آنچه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده باشد.

۶. انسان / ۷: به نذر خود وفا می‌کردند.

۷. آل‌عمران / ۳۶: پروردگارا، من دختر زاده‌ام.

۸. آل‌عمران / ۶۱: و زنانمان و زنانتان.

- خداوند دعای زکریا علیه‌السلام را برآورد: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾[۱]، و علی علیه‌السلام را بی‌آن‌که مسئلتی کند پاسخ داد: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾[۲].

- زکریا علیه‌السلام را در لای درخت اره کردند و سر یحیی علیه‌السلام را در تشت نهادند، و علی علیه‌السلام نیز در محراب کشته شد و حسین علیه‌السلام را در کربلا سر بریدند.

- خداوند در کتاب خود در هفده جا از زکریا علیه‌السلام یاد کرد که نخستین آن‌ها در سورهٔ بقره و آخرین آن‌ها در سورهٔ ص است، اما از علی علیه‌السلام در جاهایی بسیار یاد کرد که نخستین آن‌ها ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾[۳] و آخرین آن‌ها ﴿وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾[۴] است.

- همسر عمران گفت: ﴿وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾[۵]، و پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ حسن علیه‌السلام حسین علیه‌السلام فرمود: «شما را از گزنده و چرنده و از چشم به پناه خداوند می‌برم»[۶].

- زکریا علیه‌السلام اندرز دهندهٔ بنی‌اسرائیل و سرپرست مریم علیهاالسلام بود، و علی علیه‌السلام فتوادهندهٔ امت و عهده‌دار فاطمه علیهاالسلام.

مفجع گفته است:

او را از زکریا علیه‌السلام دو ویژگی است که رشکبران سرکش را به خشم آورده است.

---

۱. انبیاء / ۸۹: پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث‌برندگانی.

۲. آل‌عمران / ۱۹۵: پس پروردگارتان دعای آنان را اجابت کرد.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق «ذکَر» در آیه بر علی علیه‌السلام ← طوسی، الامالی، ۴۷۱.

۳. فاتحه / ۷: راه آنان که گرامیشان داشته‌ای.

برای روایت تفسیری حاکی از تفسیر ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان او و نیز شیعه علی علیه‌السلام ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۳۶؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۸۵/۱.

۴. عصر / ۳: و همدیگر را به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

۵. آل‌عمران / ۳۶: و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم.

۶. «اعیذکما من شر السامة و الهامة و من شر کل عین لامة». برای متن با تفاوت‌هایی ← زمخشری، الکشاف، ۴۶۰/۲؛ حاکم، المستدرک، ۱۸۳/۳؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۲۹۱/۳ و ۲۹۲؛ ابوداوود، السنن، ۲۳۵/۴؛ ترمذی، السنن، ۳۹۶/۴؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۶۳/۶؛ صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۳۳۶/۴؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۷۶/۲ و ۱۰۱/۵ و ۱۴۲ و ۷۹/۹؛ کلینی، الکافی، ۵۶۹/۲.

خدا آن یک را سرپرست مریمعليها‌السلام ساخت؛ چرا که پرهیزگار و نیکوکار و مهربان بود،
و او چون به محراب رفت نزد مریمعليها‌السلام روزی گوارا فرستاده از جانب خداوند یافت.
بدین‌سان خداوند علیعليه‌السلام را که برگزیدهٔ الهی بود و او را به کفایت پسندیده بود، کفالت داد،
و عهده‌دار دخت برترین پسندیدهٔ الهی و آن پیشوای مرضی قرار داد،
و او نیز دید که نزد فاطمهعليها‌السلام طبقی از گوشت تازه آکنده از غذاهای بهشتی نهاده‌اند[1].

برابری با یحییعليه‌السلام

علیعليه‌السلام با یحییعليه‌السلام نیز برابر بود:

- یحییعليه‌السلام روزی که زاده شد در گهواره گفت: ﴿إِنِّی عَبْدُ ٱللّٰهِ ءَاتَانِیَ ٱلْکِتَابَ﴾[2]، و علیعليه‌السلام نیز در خردسالی ایمان آورد.

- یحییعليه‌السلام گفت: ﴿وَ جَعَلَنِی مُبَارَکًا أَیْنَ مَا کُنْتُ﴾[3]، و دایهٔ علیعليه‌السلام نیز او را میمون و مبارک نامید[4].

- یحییعليه‌السلام گفت: ﴿وَ أَوْصَانِی بِٱلصَّلَوٰةِ وَ ٱلزَّکَوٰةِ مَا دُمْتُ حَیًّا﴾[5]، و علیعليه‌السلام نمازگزارد و در حالی که از نماز خود زکات داد: ﴿إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ ٱللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِینَ ءَامَنُوا ٱلَّذِینَ یُقِیمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَیُؤْتُونَ ٱلزَّکَوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ﴾[6].

۱.
و له خلتان من زکریا — و هما غاضتا الحسود الغویا
کفل الله ذاک مریم إذ کا — ن تقیاً و کان براً حفیا
فرأی عندها و قد دخل المح — راب من ذی‌الجلال رزقا هنیا
و کذا کفل الإله علیاً — خیرة الله و ارتضاه کفیا
خیرة بنت خیر رضی ال — لّه لها الخیر و الامام الرضیا
و رأی جفنة تفور لدیها — من طعام الجنان لحماً طریا

۲. مریم / ۳۰: منم بندهٔ خدا، به من کتاب داده است.

۳. مریم / ۳۲: و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته است.

۴. اشاره به داستان رهاندن یک کودک از خطر در افتادن به چاه، از سوی علیعليه‌السلام که داستانش پیشتر گذشته است. همچنین ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۶۱.

۵. مریم / ۳۱: و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است.

۶. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

- یحیی علیه‌السلام گفت: ﴿وَٱلسَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ﴾[1]، و علی علیه‌السلام را خدای فرمود: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰٓ إِلْ يَاسِينَ﴾[2].

- به یحیی علیه‌السلام فرمود: ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ﴾[3]، و علی علیه‌السلام را: ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ﴾[4].

- مادر یحیی علیه‌السلام بتول بود، و همسر علی علیه‌السلام نیز بتول.

- یحیی علیه‌السلام در حضور مردمان به بندگی خدا زبان گشود تا دعوی کسانی را که او را خدا پنداشتند ابطال کند و خدا او را بدین سخن راه نموده بود؛ چراکه می‌دانست غالیان درباره‌اش چه خواهد گفت.

همین‌گونه، علی علیه‌السلام نیز چون در کعبه ولادت یافت همان دم شهادتین بر زبان راند تا از دعوی غالیان دربارهٔ خویش برائت جوید.

سید حمیری گفته است:

مگر نه آن‌که او را در خردسالی هدایت و حکمت دادند، چونان یحیی علیه‌السلام که در روزگار خردسالی هدایت و حکمت داده شد[5].

مفجع گفته است:

او را از ویژگی‌های یحیی علیه‌السلام جایگاهی است که آن را وانهاده و از یاد نبرده‌ام.

زنی از ناپاکان بدکار کافر و تیره‌بخت عهده‌دار قتل او شد،

و ابن‌ملجم نیز چون آن زن بود که خدای لعنت او را در پگاه و شامگاه واجب ساخته است[6].

---

۱. مریم / ۳۳: و درود بر من، روزی که زاده شده‌ام.

۲. صافات / ۱۳۰: درود بر آل یاسین.

برای روایت حاکی از تفسیر ﴿يَاسِينَ﴾ به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و ﴿الْ يَاسِينَ﴾ به خاندان او ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۱/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۳۴۴/۲؛ ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۱۲۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۵۶؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۶۵/۲، ۱۶۸ و ۱۶۹.

۳. مریم / ۱۴: و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود.

۴. انسان / ۵: به یقین نیکان می‌نوشند.

۵. ألم یؤت الهدی و الحکم طفلا ... کیحیی یوم اوتیه صبیا

← دیوان السید الحمیری، ۴۵۹.

۶. و له من صفات یحیی محل ... لم اغادره مهملا منسیا

←

برابری با ذوالقرنین

علی‌علیه‌السلام با ذوالقرنین نیز برابری داشت.

- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ او فرموده بود: «تو ذوالقرنین آن هستی»[۱].

این خبر را پیش از این شرح گفته‌ایم[۲].

- ذوالقرنین راه یأجوج و مأجوج را بست[۳]، و خداوند نیز راه فتنه‌گری شیطان را بر شیعیان را بست.

- ذوالقرنین زبان‌های مردمان را می‌دانست و به علی‌علیه‌السلام نیز زبان پرندگان، چرندگان، چهارپایان، جنیان، آدمیزادگان و فرشتگان تعلیم شده بود.

- ذوالقرنین چشمهٔ آب حیات را می‌جست، و علی‌علیه‌السلام آن است که هر کس او را دوست بدارد هرگز دلش نمیرد[۴].

برابری با لقمان

علی‌علیه‌السلام با لقمان برابری داشت:

- حکمت بر زبان لقمان آشکار شده بود، و علی‌علیه‌السلام نیز کسی است که همهٔ دانش‌ها از او سرچشمه گرفت.

- خداوند دربارهٔ لقمان فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾[۵]، و دربارهٔ علی‌علیه‌السلام: ﴿الرَّحْمٰنُ ۞

←

ان رجساً من النساء بغياً   كفلت قتله كفوراً شقيا

و كذاك ابن‌ملجم فرض الله له اللعن بكرة و عشيا

۱. «انک لذوقرنیها».

۲. پیشتر متن کامل‌تر حدیث و نیز این دو تفسیر که مقصود ذوالقرنین امت یا ذوالقرنین بهشت است گذشت.

۳. اشاره به آیهٔ ۹۴ سورهٔ کهف و آیه‌های پس از آن.

۴. متنی چنین صریح نیافتم. آنچه در منابع یافتم این حدیث است که امام رضا علیه‌السلام فرمود: «من جلس مجلساً يحيى فيه امرنا لم‌يمت قلبه يوم تموت القلوب»؛ هرکس در انجمنی نشیند که در آن کار ما زنده می‌شود روزی که دل‌ها بمیرد دل او نمیرد. ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۶۴/۲؛ همو، الامالی، ۱۳۱.

۵. لقمان / ۱۲: و به راستی لقمان را حکمت دادیم.

عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ * خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ * عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ ﴾[۱].

همتای خضر در میان عالمان، در جمع ما است، بی‌گمان او همتای وی باشد.

او در میان ما چون ذوالقرنین در میان ایشان است و به رجعت وی رنگی دیگرگون خواهد داشت[۲].

برابری با شعیب

علی علیه السلام با شعیب نیز برابر است. مفجع گفته است:

آن‌گونه که شعیب پاداش مزدوری کلیم را داد و جوانی زیرک را برای خویش برگزید،

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همواره آن برادر پرهیزگار خویش را در پناه خود داشت.

علی علیه السلام نیز در ده سال همجواری او داوطلبانه به او وفا کرد و هرگز نافرمانی نداشت.

پس خداوند نیکوترین بانو و گزیدهٔ خویش از بانوان را همسر، دوست و همدم گزیدهٔ او ساخت.

چون مردمان در انجمنی گرد می‌آمدند شعیب سخنور ایشان بود،

و علی علیه السلام نیز آن‌گاه که سباق سخن زبان‌آوران را ناتوان می‌کرد سخن‌سرای آن مردم بود[۳].

---

۱. رحمان / ۱-۴: خدای رحمان قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت.

برای روایت حاکی از تفسیر «انسان» به علی علیه السلام ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۲۶؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۴۳/۲.

۲.
نظیر الخضر فی العلماء فینا — و ذاک له بلا کذب نظیر
و هو فینا کذی القرنین فیهم — برجعته له لون تصیر

۳.
و کما آجر الکلیم شعیباً — نفسه فاصطفی فتی عبقریا
و کذاک النبی کان مدی الا — یام مستأجراً أخاه التقیا
فوفی فی سنین عشر بما عا — هد عفواً و لم یجده عصیا
فحباه بخیرة الله فی النس — وان عرسا و حبة و صفیا
و شعیباً کان الخطیب اذا ما — حضر القوم محفلا و ندیا
و علی خطیب فیهم اذا المن — طق أعیی المفوه اللوذعیا

فصل ۸

برابری امیرمؤمنان علیه السلام با داوود علیه السلام، طالوت و سلیمان علیه السلام

برابری با داوود علیه السلام

علی علیه السلام با داوود برابری داشت:

- خداوند دربارهٔ داوود علیه السلام فرمود: ﴿یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیفَةً فِی ٱلْأَرْضِ﴾[۱]، و علی علیه السلام خود فرمود: «هر کس نگوید من چهارمین خلیفه‌ام [لعنت خدا بر او باد]»[۲].

- خداوند دربارهٔ داوود علیه السلام فرمود: ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾[۳]، و علی علیه السلام نیز عمرو بن عبدود و مرحب را کشت.

- داوود علیه السلام را سنگی بود که جالوت را بدان کشت، و علی علیه السلام را نیز شمشیری که بنیاد کافران بدان برافکند.

- خدای داوود علیه السلام را فرمود: ﴿وَبَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ﴾[۴]، و علی علیه السلام و فرزندانش را فرمود: ﴿بَقِیَّتُ ٱللهِ خَیْرٌ لَكُمْ﴾[۵] و روشن است که بقیهٔ خدا از بقیهٔ موسی علیه السلام و هارون والاتر است.

---

۱. ص / ۲۶: ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم.

۲. «من لم‌یقل انی رابع الخلفاء فعلیه لعنة الله». برای خبر و تفسیر آن ← قمی، مائة منقبة، ۱۲۵ و ۱۲۶.

۳. بقره / ۲۵۱: و داوود جالوت را کشت.

۴. بقره / ۲۴۸: و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون بر جای نهاده‌اند.

۵. هود / ۸۶: و باقیماندهٔ خدا برای شما بهتر است.

- داوودعليه‌السلام سلسلهٔ پادشاهی داشت، و علیعليه‌السلام گشایندهٔ قفل‌ها بود؛ که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «توانمندترین شما در قضاوت علیعليه‌السلام است»[1].

- داوودعليه‌السلام گفت: ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[2]، و این البته یک دعوی است. لیک خدا دربارهٔ علیعليه‌السلام فرمود: ﴿وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ﴾[3]، و این خود دلیل است.

- خداوند دربارهٔ داوودعليه‌السلام فرمود: ﴿وَٱلطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُۥٓ أَوَّابٌ﴾[4] و فرمود: ﴿يَٰجِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُۥ﴾[5]، و علیعليه‌السلام نیز با سنگریزه‌ها تسبیح می‌گفت و آن‌ها با او تسبیح می‌گفتند[6].

- خداوند دربارهٔ داوودعليه‌السلام فرمود: ﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ﴾[7]، و علیعليه‌السلام را فریادی بود که دلیران را می‌میراند و او را با پرندگان آسمان هم‌سخن می‌کرد.

- دربارهٔ داوودعليه‌السلام فرمود: ﴿وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحِكْمَةَ وَفَصْلَ ٱلْخِطَابِ﴾[8]، و دربارهٔ علیعليه‌السلام: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَٰبِ﴾[9].

---

۱. «اقضاکم علی». ← ماوردی، اعلام النبوة، ۱۷۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۰۰/۵۱؛ طبری آملی، نوادر المعجزات: ۱۳۳؛ همو، دلائل الامامة، ۲۳۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۹۱/۱ و ۳۱۵/۲؛ ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۲۹.

۲. نمل / ۱۵: ستایش خدایی راکه ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.

۳. نساء / ۹۵: خداکسانی راکه جهاد می‌کنند مزیت بخشیده است.

۴. ص / ۱۹: و پرندگان را از هر سو بر او گرد آوردیم و همگی به سوی او بازگشت‌کننده بودند.

۵. سبا / ۱۰: ای کوه‌ها با او همصدا شوید.

۶. اشاره به این روایت که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله مشتی ریگ در کف علیعليه‌السلام ریخت و آن ریگ‌ها تسبیح گفتند. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۴۷/۱.

۷. نمل / ۱۶: ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم.

۸. ص / ۲۰: و او را حکمت و کلام فیصله‌کننده عطا کردیم.

۹. رعد / ۴۳: بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق ﴿وَمَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَٰبِ﴾ بر امیرمؤمنانعليه‌السلام ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۳۲ - ۲۳۶؛ کلینی، الکافی، ۲۲۹/۱، ۲۵۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۲/۱؛ و ۳۱۱/۲؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۵۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵، ۱۱۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنینعليه‌السلام، ۱۹۱/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۹۹/۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۲۰/۲ و ۲۲۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۶۷/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۲۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۰۰/۱ - ۴۰۴.

- دربارهٔ داوود علیه السلام فرمود: ﴿وَ ٱذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا ٱلْأَيْدِ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[۲].

- داوود علیه السلام خطیب پیامبران بود، و علی علیه السلام صاحب فصل الخطاب.

- خدای دربارهٔ داوود علیه السلام فرمود: ﴿فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾[۳]، و علی علیه السلام نیز لشکرهای کفر و سرکشی را درهم شکست.

داوود علیه السلام شمشیر طالوت بود تا زمانی که سواران را درهم شکست و خون دشمن را مباح داشت،
و علی علیه السلام در سلع و آن هنگام که به شمشیر مشرفی خود عمرو را بر زمین افکند شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله بود.
پس احزاب به او پشت کردند و قوچ خود را بر زمین افتاده و در خون غلتیده، وانهادند.
آنان از این وحی خبر داشتند که داوود علیه السلام به دستان خویش شمشیر می‌ساخت و کشندهٔ دشمن بود.
لیک علی علیه السلام از دسترنج خود هزار برده آزاد کرد و بدین کار سزامند پاداش الهی شد[۴].

- داوود علیه السلام گفت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوٓا۟ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِٱلْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ ٱلْمَالِ﴾[۵]، و چون پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را جانشین خود کرد همانند این سخن گفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام با حق است و حق با علی علیه السلام است»[۶].

---

۱. ص / ۱۷: و داوود بندهٔ ما را که دارای امکانات متعدد بود به یاد آور.

۲. انفال / ۶۲: تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق بر علی علیه السلام ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۲.

۳. بقره / ۲۵۱: پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود جالوت را کشت.

۴.
کان داود سیف طالوت حتی / هزم الخیل و استباح العدیا
و علی سیف النبی بسلع / یوم أهوی بعمرو المشرفیا
فتولی الأحزاب عنه و خلوا / کبشهم ساقطا بحال کدیا
أنبأوا الوحی ان داود قد کا / ن بکفیه صانعاً هالکیا
و علی من کسب کفیه قد أع / تق الفاً بذاک کان جزیا

۵. بقره / ۲۴۷: در حقیقت، خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، با آن‌که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایش داده نشده است؟

۶. «علی مع الحق و الحق مع علی». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۲۰/۱۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۴۹/۴۲؛

←

برابری با طالوت

ـ خداوند دربارهٔ طالوت فرمود: ﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي ٱلْعِلْمِ وَٱلْجِسْمِ﴾[۱] و علی علیه السلام نیز آگاه‌ترین و دلیرترین کسان امت بود.

ـ خداوند دربارهٔ طالوت فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَيْهُ عَلَيْكُمْ﴾[۲] و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿وَءَالَ عِمْرَانَ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ﴾[۳] و ﴿وَٱللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَآءُ﴾[۴]؛ خداوند سلطنت خویش به هر که خواهد دهد و هر که خواهد برگزینند.

بنی‌اسرائیل در پیکار با جالوت تشنه شدند. طالوت بدیشان گفت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾؛ خداوند شما را به نهری ـ که همان نهر فلسطین باشد ـ بیازماید. ﴿فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي﴾؛ و هرکه از آن بنوشد از من نیست. لیک ﴿فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾[۵]؛ همه از آن نوشیدند مگر شماری اندک که چهارصد تن و به روایتی سیصد و سیزده تن از آن لشکر سی هزار نفری بودند. پس

←

ابن‌بابویه، الامالی، ۱۵۰؛ خزازقمی، کفایة الاثر، ۲۰ و ۱۱۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴۹۳/۱ و ۵۳۰/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۶۰/۲؛ مفید، الفصول المختارة، ۹۷، ۱۳۵، ۲۱۱، ۲۲۴ و ۳۳۹؛ اسکافی، المعیار و الموازنة، ۳۵.

۱. بقره / ۲۴۷: و او را در دانش و نیروی بدنی بر شما برتری بخشیده است.

۲. بقره / ۲۴۷: خداوند او را بر شما برتری داده است.

۳. آل‌عمران / ۳۳: و آل عمران را بر مردم جهان.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق آل‌عمران بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۵؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۹۹/۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۶۸/۱ و ۱۶۹؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۸۱.

۴. بقره / ۲۴۷: و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد.

۵. بخش‌هایی از آیهٔ ۲۴۹ سورهٔ بقره که متن کامل آن چنین است: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلْجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّيٓ إِلَّا مَنِ ٱغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا ٱلْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا ٱللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّابِرِينَ﴾؛ و چون طالوت با لشکریان خدا بیرون شد گفت: خداوند شما را به وسیلهٔ رودخانه‌ای خواهد آزمود. پس هر کس از آن بنوشد از پیروان من نیست و هر کس از آن نخورد قطعاً او از پیروان من است، مگر کسی که با دستش کفی برگیرد. پس همگی جز اندکی از آن‌ها از آن نوشیدند و هنگامی که طالوت با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند گفتند: امروز ما را یارای مقابله با جالوت و سپاهیانش نیست. کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند گفتند: بسا گروه‌های اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است.

طالوت بدیشان گفت: شما در خودداری از نوشیدن آب از من فرمان نبردید؛ چگونه در جنگ از من فرمان خواهید برد؟ بدین‌سان کسانی دیگر جایگزین ایشان ساخت.

در مورد علی علیه السلام نیز چنین شد و نزد او آمدند و گفتند: دست خود پیش‌آور تا با تو بیعت کنیم. فرمود: «اگر راست می‌گویید فردا سر تراشیده نزد من آیید»[۱].

ـ جالوت آهنگ برافکندن دژ داوود داشت، و داوود علیه السلام جالوت را کشت و سلطنت وی ثبات یافت. دشمنان علی علیه السلام نیز در صدد چیره شدن بر او بودند، اما او آنان را کشت و همه در پیکار با او از میان رفتند و امامت برای او و فرزندانش ماند: ﴿یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ ٱللَّهِ﴾[۲].

ابن‌علویه گفته است:

در داستان آن طایفه که از پیامبر صلی الله علیه و آله خویش سلطنتی استوار خواستند،

پیامبرشان بدیشان گفت: پروردگارم طالوت را برای شما برانگیخته و او که همتایان دارد فرمانده‌شان خواهد بود.

گفتند: چگونه چنین باشد، در حالی که او توانگر نیست و ما خود به این قدرت سزاوارتریم.

فرمود: خداوند او را به دانشی افزون و بدنی توانمندتر بر شما برگزیده است.

خداوند هر که را بخواهد سلطنت دهد و آن‌که از او پیش‌کشی دریافت دارد بی‌مقدار و خوار نیست.

همانند او، وصی احمد صلی الله علیه و آله نیز در توان جسمی و در شناخت گشوده‌دست بود.

چون زمام کارها را در کف گرفت گروهی چون گاوانی که از گله بگریزند سر مخالفت برداشتند،

جماعتی کرولال و بی‌خرد و ناتوان از دیدن به‌سان کوران.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نشان سلطنت او آوردن تابوتی است دولا،

تابوتی که فرشتگان پروردگارم آن را چه باشکوه خواهند آورد.

در آن آرامشی از جانب پروردگارتان و باقیمانده‌ای از چیزی است که آن دو خاندان به ارث گذاشتند[۳].

---

۱. «ان کنتم صادقین فاغدوا علی محلقین». اشاره به این داستان که از مردم جز سه یا چهار تن با سر تراشیده نیامدند و این ماجرا چند بار تکرار شد. برای داستان متن که پیشتر نیز گذشته است ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۸۲؛ کلینی، الکافی، ۳۳/۸؛ مفید، الاختصاص، ۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۰۷/۱.

۲. صف / ۸: می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند.

۳. فی قصة الملأ الذین نبیهم سألوا له ملکا أخا أرکان

←

برابری با سلیمان علیه‌السلام

علی علیه‌السلام با سلیمان علیه‌السلام نیز برابری داشت:

- سلیمان علیه‌السلام انگشتر پادشاهی از خداوند خواست: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾[1]. و علی علیه‌السلام نگین پادشاهی به گدا داد: ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[2]، و البته دست‌دهنده از دست‌گیرنده والاتر است؛ سلیمان علیه‌السلام گیرنده بود و علی علیه‌السلام دهنده.

- سلیمان علیه‌السلام از خداوند خواست: ﴿وَهَبْ لِي مُلْكًا﴾[3]، ولی علی علیه‌السلام فرمود: «ای سیم، ای زر جز مرا بفریب»[4].

- سلیمان علیه‌السلام سلطنتی خواست که پس از او برای هیچ‌کس دیگر میّسر نباشد. این سلطنت به او داده شد و البته ناپایدار بود. اما علی علیه‌السلام را بی‌آن‌که بخواهد ملکی پایدار دادند: ﴿نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾[5].

→

قال النبی فان ربی باعث	طالوت یقدمکم أخا أقران
قالوا و کیف یکون ذاک و لیس ذا	سعة و نحن أحق بالسطان
قال اصطفاه علیکم بمزیده	من بسطة فی العلم و الجسمان
و الله یؤتی من یشاء و لم‌یکن	من نال منه کرامة بمهان
و کذاک کان وصی احمد بعده	متبسطأ فی الجسم و العرفان
لما تولی الأمر شد عصابة	عنه شدود توافر الثیران
بکم و هم لایعقلون و لا هم	یتصفحون عمون کالصمان
قال النبی فان آیة ملکه	اتیان تابوت له تیان
اتیان تابوت سیأتیکم به	أملاک ربی أیما اتیان
فیه سکینة ربکم و بقیة	یا قوم مما ورث الآلان

۱. ص / ۳۵: ملکی که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد.

۲. مائده / ۵۵: نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۳. ص / ۳۵: ملکی به من ارزانی دار.

۴. «یا صفراء یا بیضاء غری غیری». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۳۴/۲. نیز با اندکی تفاوت: ابن‌بابویه، الامالی، ۳۵۷؛ ثقفی، الغارات، ۹۴۲/۲.

۵. انسان / ۲۰: سرزمینی از نعمت و کشوری پهناور.

- سلیمان علیه‌السلام آن‌گاه که انگشتر پادشاهی را مسئلت کرد سلطنتی بیکران یافت: ﴿غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ﴾[۱]، و علی علیه‌السلام چون نگین پادشاهی را بخشید، هم مهتریِ دنیا یافت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۲]، و هم سروریِ آخرت: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾[۳].

- خدای از زبان سلیمان علیه‌السلام گفت: ﴿عُلِّمْنَا مَنْطِقَ ٱلطَّيْرِ﴾[۴]، بدان‌سان که سلیمان علیه‌السلام از زبان هدهد و مورچه سخن نقل کرد. دربارهٔ علی علیه‌السلام نیز جابر روایت کرده که به پرنده‌ای فرمود: «آفرین بر تو، ای پرنده»[۵].

- خداوند دربارهٔ سلیمان علیه‌السلام فرمود: ﴿إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِٱلْعَشِيِّ ٱلصَّافِنَاتُ ٱلْجِيَادُ﴾[۶]، و آن‌که آیه می‌گوید هزار اسب غنیمت از دمشق بود. خداوند چون جدی بودن سلیمان علیه‌السلام در شمارش این غنایم را دید خورشید را برایش بازگرداند و او نماز را ادا خواند. اما برای علی علیه‌السلام نه یک نوبت، بلکه چندین بار خورشید بازگردانده شد.

---

۱. سبا / ۱۲: رفتن آن بامدادان یک ماه و آمدنش شبانگاهان یک ماه راه بود.

۲. مائده / ۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۳. انسان / ۲۰: و چون بدان‌جا نگری سرزمینی از نعمت و کشوری پهناور می‌بینی.

۴. نحل / ۱۶: ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم.

۵. «احسنت ایها الطیر».

نباطی عاملی در الصراط المستقیم (۹۷/۱) به نقل از الامتحان - از آثار مفقود شیخ صدوق - از عمار و جابر نقل کرده است که با علی علیه‌السلام در بیابان بودیم که لبخندی زد و فرمود: آفرین ای پرنده. راوی گوید: گفتم: آیا پرنده‌ای در هوا می‌بینی؟

فرمود: دوست داری ببینی؟

گفتم: آری.

علی علیه‌السلام دعایی خواند و پرنده‌ای از آسمان فرود آمد و بردست او نشست و چون امام از او دربارهٔ خوراک و نوشاک پرسید گفت: چون گرسنه شوم از ولایت شما یاد کنم و سیر شوم و چون تشنه باشم از دشمنانتان برائت جویم و سیراب گردم.

مؤلف کتاب حاضر نیز در بخش‌های پیشین کتاب این داستان را آورده است.

۶. ص / ۳۱: هنگامی که طرف غروب اسب‌های اصیل را بر او عرضه کردند.

ـ خدای دربارهٔ سلیمان علیه السلام فرمود: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ ٱلرِّيحَ﴾[۱]، و علی علیه السلام نیز در چاه‌محلهٔ ذات علم بر باد چیره شد[۲] و همچنین به هنگام رهسپار شدن آن حضرت به مکان اصحاب کهف، باد از او فرمان برد.

ـ خداوند دربارهٔ سلیمان علیه السلام فرمود: ﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ﴾[۳]، و علی علیه السلام نیز جنیان و انسان‌ها را به شمشیر مسخر خود ساخت و نیز فرستاده‌ای از جنیان به او گفت: اگر انسان‌ها چون ما از تو فرمان می‌بردند هیچ‌کس به دوزخ کیفر نمی‌دید[۴].

ـ خداوند دربارهٔ سلیمان علیه السلام [و از زبان او] فرمود: ﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ﴾[۵]، و دربارهٔ علی علیه السلام فرمود: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِيٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾[۶].

ـ سلیمان علیه السلام مردم را میهمان کرد و از خوراک دادن همه عاجز ماند. اما ضیافت علی علیه السلام مورد قبول خداوند قرار گرفت: ﴿وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ﴾[۷].

ـ سلیمان علیه السلام بلقیس را به زور به همسری در آورد و خداوند به لطف خویش فاطمه علیها السلام را همسر علی علیه السلام ساخت.

ـ خدای دربارهٔ سلیمان علیه السلام فرمود: ﴿فَفَهَّمْنَٰهَا سُلَيْمَٰنَ﴾[۸]، و او داوری‌هایی شگفت می‌کرد، و دربارهٔ علی علیه السلام نیز فرمود: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ﴾[۹].

---

۱. ص / ۳۶: پس باد را در اختیار او قرار دادیم.

۲. این داستان در بخش‌های گذشتهٔ کتاب حاضر به تفصیل روایت شده است.

۳. نمل / ۱۷: و برای سلیمان سپاهیانش از جن و انس جمع‌آوری شدند.

۴. ← طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۲۶۰.

۵. نحل / ۱۶: ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم.

۶. یس / ۱۲: و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۲۸۳/۱؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۳۵؛ همو، معانی الاخبار، ۹۵.

۷. انسان / ۸: و به پاس دوستی خدا خوراک می‌دادند.

۸. انبیاء / ۷۹: پس آن داوری را به سلیمان فهماندیم.

۹. نحل / ۴۳: از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید.

برابری با صالح علیه‌السلام

علی علیه‌السلام با صالح نیز برابری داشت.

- صالح علیه‌السلام را مردم صالح نامیدند و علی علیه‌السلام را خداوند علی و صالح نام نهاد: ﴿وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[1].

- صالح علیه‌السلام شتر خدای را از دل کوه برون آورد: ﴿نَاقَةَ ٱللهِ وَ سُقْيَٰهَا﴾[2] و علی علیه‌السلام صد شتر از کوه بیرون آورد و با آن‌ها بدهی‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را پرداخت[3].



۱. تحریم / ۴: و صالح مؤمنان.

روایت تفسیری پیشتر گذشته است.

۲. شمس / ۱۳: زنهار ماده شتر خدا و نوبت آب خوردنش را حرمت نهید.

۳. برای داستان با جزئیات آن ← شریف رضی، خصائص الائمة علیهم‌السلام، ۴۹ و ۵۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۳/۱، ۲۱۴ و ۵۵۹.

فصل ۹

برابری امیرمؤمنان عليه السلام با عیسی عليه السلام

- خداوند عیسی عليه السلام را روحانی آفرید: ﴿فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾[۱]، و علی عليه السلام را نیز از نور آفرید[۲].

- مادر عیسی عليه السلام به گاه زادن او رهسپار بیرون شد: ﴿فَٱنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا﴾[۳]، و مادر علی عليه السلام به گاه زادن او به درون کعبه رفت.

- عیسی عليه السلام پیش از آن‌که زاده شود در شکم مادر با او سخن می‌گفت و مادر صدای او را می‌شنید، و علی عليه السلام نیز در شکم با مادر خویش سخن گفت و بتان برای او به سجده در افتادند[۴].

- خداوند دربارهٔ عیسی عليه السلام فرمود: ﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ﴾[۵]، و علی عليه السلام نیز در خردسالی با پیامبر صلى الله عليه وآله سخن گفت.

---

۱. تحریم / ۱۲: و در او از روح خود دمیدیم.

۲. روایت‌های حاکی از این مضمون در جاهای مختلف کتاب گذشته است.

۳. مریم / ۲۲: و با او به مکان دورافتاده‌ای پناه جست.

۴. داستان پیشتر گذشته است.

۵. آل‌عمران / ۴۶: و در گهواره با مردم سخن می‌گوید.

- عیسی علیه السلام گفت: ﴿إِنِّی عَبْدُ ٱللهِ﴾[۱] و او نخستین کسی بود که این سخن بر زبان راند. علی علیه السلام نیز فرمود: «من بندهٔ خدا و برادر پیامبر خدایم»[۲].

- خداوند در سی سال وحی را بر عیسی علیه السلام فروفرستاد، و امامت علی علیه السلام نیز سی سال بود.

- عیسی علیه السلام گفت: ﴿رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَیْنَا مَآئِدَةً﴾[۳]، و بر علی علیه السلام مائده‌ها نازل شد.

- خدای دربارهٔ عیسی علیه السلام فرمود: ﴿وَیُعَلِّمُهُ ٱلْکِتَابَ﴾[۴]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ ٱلْکِتَابِ﴾[۵].

- عیسی علیه السلام به خط گزین شده بود تا جایی که گفته‌اند: خط ده جزء است؛ نه جزء آن از آن عیسی علیه السلام است و یک جزء از آن همهٔ مردم. علی علیه السلام نیز همهٔ علوم کتاب‌ها و صحیفه‌ها داشت.

- خداوند عیسی علیه السلام را فرمود: ﴿وَتُبْرِئُ ٱلْأَکْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ﴾[۶]، و علی علیه السلام طبیب دل‌ها در این سرای و آن سرای بود: ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى ٱللهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ﴾[۷].

- عیسی علیه السلام فرمود: ﴿وَأُحْیِی ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ ٱللهِ﴾[۸]، و علی علیه السلام نیز به اذن خداوند سام و اصحاب کهف را زنده کرد[۹].

- دربارهٔ عیسی علیه السلام فرمود: ﴿بِکَلِمَةٍ مِنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِیحُ﴾[۱۰]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿وَیُحِقُّ ٱللهُ ٱلْحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ﴾[۱۱].

---

۱. مریم / ۲۹: منم بندهٔ خدا.

۲. «انا عبدالله و اخو رسول الله». ← کراجکی، کنز الفوائد، ۱۹۵.

۳. مائده / ۱۱۴: پروردگارا، از آسمان خوانی بر ما فروفرست.

۴. آل‌عمران / ۴۸: و به او کتاب می‌آموزد.

۵. رعد / ۴۳: و آن کس که نزد او علم کتاب است.

۶. مائده / ۱۱۰: و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دادی.

۷. شعراء / ۸۹: مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد.

۸. آل‌عمران / ۴۹: و به اذن خدا مردگان را زنده می‌گردانم.

۹. ← ابن‌عبدالوهاب، عیون المعجزات، ۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۸۹/۱ و ۱۹۰ و ۸۳۶/۲.

۱۰. آل‌عمران / ۴۵: به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح است.

۱۱. یونس / ۸۲: و خدا با کلمات خود حق را ثابت می‌گرداند.

- دربارهٔ عیسی علیه‌السلام فرمود: ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَوٰةِ﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ﴾[۲].

- عیسی علیه‌السلام گفت: ﴿وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾[۳]، و البته در آن روزگار زکات واجب نبود، و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۴]، و آن زکات نیز بر او واجب نبود.

- عیسی علیه‌السلام گفت: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي ٱسْمُهُ أَحْمَدُ﴾[۵]، و علی علیه‌السلام یاور و وصی و داماد و پسرعمو و برادر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.

- مردگان با عیسی علیه‌السلام سخن گفتند، و علی علیه‌السلام نیز با جماعتی از مردگان سخن گفت.

- خدای عیسی علیه‌السلام را از یهودیان حفظ کرد و فرمود: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾[۶]، و علی علیه‌السلام را نیز در بستر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آسیب مشرکان مصون بداشت. ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ﴾[۷].

- دربارهٔ عیسی علیه‌السلام فرمود: ﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ﴾[۸]، و دربارهٔ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام: ﴿وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾[۹].

- عیسی علیه‌السلام شش ماهه تولد یافت و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام پسران علی علیه‌السلام نیز شش ماهه ولادت یافتند.

---

۱. مریم / ۳۱: و مرا به نماز سفارش کرده است.

۲. فتح / ۲۹: علامت آنان بر چهره‌شان است.

۳. مریم / ۳۱: و تا زنده‌ام به زکات... .

۴. مائده / ۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۵. صف / ۶: و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نامش احمد است بشارتگرم.

۶. نساء / ۱۵۷: و حال آن‌که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند. لیکن امر بر آنان مشتبه شد.

۷. بقره / ۲۰۷: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.

۸. بقره / ۸۷ و ۲۵۳: و او را با روح القدس تأیید کردیم.

۹. توبه / ۴۰: و او را با سپاهیانی که آن‌ها را نمی‌دیدند تأیید کرد.

- مادر عیسی علیه السلام او را به معلم سپرد تا بر او تورات بخواند، لیکن علی علیه السلام فرمود: «اگر برایم بالشی نهاده می‌شد میان پیروان تورات به توراتشان، میان پیروان انجیل به انجیلشان و میان پیروان قرآن به قرآنشان داوری می‌کردم»[۱].

- خداوند مردگان را به دعای عیسی علیه السلام زنده ساخت، و دل مرده نیز به یاد علی علیه السلام زنده شود. ﴿أَوَ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾[۲].

- معلم عیسی علیه السلام را گفت: ابجد. عیسی پرسید: معنایش چیست؟ معلم او را راند. پس عیسی علیه السلام گفت: اما من این را برایت تفسیر کنم. علی علیه السلام نیز کسی است که یکی از ساکنان انبار از او خواست کتابتی کند و آن‌گاه دید او از وی در این کار توانمندتر است.

- عیسی علیه السلام کودکان را از آنچه مادرانشان در بن‌دان خانه پنهان کرده‌اند می‌آگاهاند و آن‌ها آن را از مادران خویش می‌طلبیدند. علی علیه السلام نیز ــ چونان که گذشته است ــ از غیب خبرها داد.

- مادر عیسی علیه السلام او را به رنگرز سپرد. رنگرز به او گفت: این برای رنگ سرخ است، آن برای زرد و این برای سیاه. عیسی علیه السلام همه را در خمی قرار داد. رنگرز فریاد اعتراض برآورد. عیسی علیه السلام گفت: نه، نگران مباش، من هر کدام را که تو بخواهی بیرون می‌آورم ــ و همان‌گونه که رنگرز سفارش داد بیرون آورد. رنگرز گفت: مرا شایستگی آن نیست که تو شاگردم باشی.

علی علیه السلام نیز آن‌گونه بود که قرشیان در برابر کردار و گفتار او فرومانده بودند.

- عیسی علیه السلام زاهد و نادار بود. از پیامبر صلی الله علیه و آله هم پرسیدند: چه کسی پارساترین و نادارترین مردمان است؟ فرمود: «علی علیه السلام وصی من، عموزاده، برادر، حیدر، کرار، شمشیر و شیر من و شیر خدا»[۳].

---

۱. «لو ثنيت لي الوسادة لقضيت بين اهل التوراة بتوراتهم و بين اهل الانجيل بانجيلهم و بين اهل القرآن بقرآنهم». ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۳۲، همچنین با تفاوت‌هایی: مفید، الفصول المختارة، ۷۷؛ طوسی، الامالی، ۵۲۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۸۴/۱ و ۳۹۱؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۵۴.

۲. انعام / ۱۲۲: و آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش گردانیدیم...؟

برای روایت حاکی از تفسیر موت و حیات به جهل و آگاهی نسبت به ولایت ← قمی، تفسیر القمی، ۲۱۵/۱.

۳. «علي وصيي و ابن‌عمي و اخي و حيدري و كراري و صمصامي و اسدي و اسد الله». ظاهراً این‌که ابن‌شهرآشوب آورده متنی دقیق نیست و خلاصهٔ مضمونی است که در یک حدیث مفصل‌تر آمده است. برای حدیث ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۲۱ و ۱۲۲.

- دربارهٔ عیسی علیه‌السلام اختلاف کردند: یعقوبیان گفتند: خدا است، نسطوریان گفتند: پسر خدا است، اسرائیلیان گفتند: سومینِ سه تن است، یهود گفتند: دروغگو و ساحر است، و مسلمانان گفتند: از جانب خدا است، آن‌سان که عیسی علیه‌السلام خود نیز فرمود: ﴿إِنِّی عَبْدُ ٱللَّهِ﴾[1].

همین‌گونه، امت دربارهٔ علی علیه‌السلام اختلاف کردند: غالیان گفتند: معبود است، خوارج گفتند: کافر است، مرجئه گفتند: داوری دربارهٔ او به سرای دیگر است، شیعیان گفتند: او مقدّم است، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «از این در مردی وارد می‌شود که همانندترین کسان به عیسی علیه‌السلام است»[2].

پس علی علیه‌السلام وارد شد و مردم از آن سخن خندیدند. اما خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿وَ لَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ یَصِدُّونَ * وَ قَالُوٓا ءَأَٰلِهَتُنَا خَیْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَیْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِیٓ إِسْرَٰٓءِیلَ * وَ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلَٰٓئِكَةً فِی ٱلْأَرْضِ یَخْلُفُونَ * وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ ٱتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِیمٌ * وَ لَا یَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّیْطَٰنُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ﴾[3].

در مسند موصلی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «در تو شباهتی با عیسی بن مریم علیهماالسلام است. یهودیان آن اندازه او را دشمن داشتند که به مادرش نیز تهمت زدند و مسیحیان آن اندازه او را دوست داشتند که او را در جایگاهی که از آن او نیست نشاندند»[4].

---

۱. مریم / ۳۰: منم بندهٔ خدا.

۲. «یدخل من هذا الباب رجل اشبه الخلق بعیسی».

۳. زخرف / ۵۷-۶۲: و هنگامی که در مورد پسر مریم مثالی آورده شد به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله در انداختند و اعراض کردند و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او ؟ آن مثل را جز از راه جدل برای تو نزدند. بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند. عیسی جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق و آیتی گردانیده‌ایم نیست و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در روی زمین جانشین شما گردند قرار دهیم و همانا آن نشانه‌ای برای فهم رستاخیز است. پس زنهار، در آن تردید مکن و از من پیروی کنید. این است راه راست، و مبادا شیطان شما را از راه به در برد؛ زیرا او برای شما دشمنی آشکار است.

برای داستان سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز گفته‌های مردم که شأن نزول این آیه‌ها است ← کلینی، الکافی، ۵۷/۸؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۸۰/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۸۵/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۰۳ و ۴۰۴، حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۲۶/۲، ۲۲۷، ۲۳۲ و ۲۳۴.

۴. «فیک مثل من عیسی بن مریم، أبغضه الیهود حتی بهتوا امه، و أحبته النصاری حتی أنزلوه بالمنزلة التی لیست له». ← ابویعلی، المسند، ۴۰۶/۱.

ابن‌حماد گفته است:

هارون به او شباهت یافت آن هنگام که همتایش در میان مردم نبود و آن مردم در حالی که گوساله گمراهشان کرده بود با او به مخالفت پرداختند[1].

مفجع گفته است:

او را از مرتبت‌های عیسی روح خدا علیه السلام چندان است که بر برتری‌های آن وصی افزوده است،
آن‌سان‌که دو طایفه‌از نادانان و مسرفان‌از سر جهل‌و سرکشی دربارهٔ پسر مریم علیهما السلام دچار گمراهی شدند[2].

در الفیه آمده است:

یا چه کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در محبت او پسر مریم علیهما السلام را مثل آورد؟ این خود مسئله‌ای است،
آن‌گاه که فرمود: ای علی، دو طایفه در دوستی و دشمن تو تباه شوند،
به‌سان آن گروه که گفتند: عیسی علیه السلام خدای یگانهٔ ما است و مادر او نیز دویی ندارد،
و آن گروه که گفتند: او دروغگو و ساحر است و ناآگاهی از او آنان را به تهمت زدن کشاند.
عیسی علیه السلام یگانه‌ای است و البته نه‌چنان که در آن دو سخن از سر جهل بر او بسته‌اند.
علی علیه السلام نیز این‌گونه است و کسانی او را خدا خواندند و علی علیه السلام در برابر آنان هیچ فرو گذار نکرد و آنان را در آتش سوزاند،
و کسانی دیگر آمدند که با او دشمنی ورزیدند و برخی پیمان او شکستند و برخی از یاری او فرونشستند[3].

---

۱. و شبهه هارون إذ غاب صنوه — و نابذه قوم أضلهم العجل

۲. و له من مراتب الروح عیسی — رتب زادت الوصی مزیا
مثل ما ضل فی ابن‌مریم ضربا — ن من المسرفین جهلا و غیا

۳. أم من الهم ضرب النبی بحبه — مثل ابن‌مریم ان ذاک لشان
إذ قال یهلک فی هواک و فی القلی — لک یا علی جلالة جیلان
کعصابة قالوا المسیح إلهنا — فرد و لیس لأمه من ثان
و عصابة قالوا کذوب ساحر — حشی الوقوف به علی بهتان
فکذاک فرد لیس عیسی کالذی — جهلا علیه تخرص القولان
و کذا علی قد دعاه إلهم — قوم فأحرقهم و لم‌یستان
و أتاه قوم آخرون قلی له — من بین منتکث و ذی‌خذلان

فصل ۱۰

برابری امیرمؤمنان علیه‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راکتاب بود و علی علیه‌السلام را شمشیر و قلم.

- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دو معجزهٔ بزرگ داشت: کلام خدا، و شمشیر علی علیه‌السلام.

برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ماه شکافت و برای علی علیه‌السلام نهروان.

- خداوند بر همهٔ پیامبران اقرار آوردن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را واجب ساخت: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾[1]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾[2].

---

۱. آل‌عمران / ۸۱: و یادکن هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، و سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شما است تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و یاری‌اش کنید. آن‌گاه فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.

۲. زخرف / ۴۵: و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو: آیا در برابر خدای رحمان خدایانی که مورد پرسش

←

- خداوند در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله را امام انبیا قرار داد و علی علیه السلام را در شب خفتن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و در روز غدیر و در جاهایی دیگر امام اوصیا قرار داد.

- پیامبر صلی الله علیه و آله بر براق نشست و علی علیه السلام بر شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله رفت.

- خدای دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾[1] و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾[2].

- خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را فرمود: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾[3]، و دربارهٔ علی علیه السلام فرمود: ﴿فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ﴾[4].

- خداوند به جان پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند خورد: ﴿وَ ٱلضُّحَىٰ * وَ ٱلَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ﴾[5]، و به علی علیه السلام نیز سوگند یاد کرد: ﴿وَ ٱلْفَجْرِ * وَ لَيَالٍ عَشْرٍ﴾[6].

- خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را یاد کرد و فرمود: ﴿وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾[7] و دربارهٔ علی علیه السلام نیز فرمود: ﴿وَ عَلَامَاتٍ وَبِٱلنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾[8].

→

قرار گیرند مقرر داشته‌ایم؟

ظاهراً آوردن این آیه ناظر به حدیثی است که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است در معراج خدا به او وحی کرد از پیامبران پیشین بپرسد به چه مبعوث شده‌اند، و پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید. گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و امامانی که از شما دو تن هستند. ← ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۳۸؛ قمی، مائة منقبة، ۱۵۰.

۱. توبه / ۱۲۸: نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.

۲. مریم / ۵۰: و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.

روایت تفسیری ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۳۰؛ قمی، تفسیر القمی، ۵۱/۲.

۳. فتح / ۲: تا خداوند از گناه گذشته و آیندهٔ تو در گذرد.

۴. انسان / ۱۱: پس خدا آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت.

۵. ضحی / ۱ و ۲: سوگند به روشنایی روز. سوگند به شب چون آرام گیرد.

در روایت تفسیری است که یعنی سوگند به ستاندن جان محمد صلی الله علیه و آله آن‌گاه که جان او بستانم. ← کلینی، الکافی، ۳۸۰/۸.

۶. فجر / ۱ و ۲: سوگند به سپیده‌دم و به شب‌های ده‌گانه.

۷. نجم / ۱: سوگند به اختر چون فرود آید.

۸. نحل / ۱۶: و نشانه‌هایی دیگر نیز قرار داد و آنان به وسیلهٔ ستاره راهیابی می‌کنند.

←

- خداوند دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ﴾[1]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَشْرِی نَفْسَهُ﴾[2].

- خدای دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾[3]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ ٱللهِ﴾[4].

- دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾[5] و ﴿ذِكْرًا * رَسُولًا﴾[6]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ﴾[7].

←

برای روایت حاکی از تفسیر «نجم» به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تفسیر «علامات» به ائمه علیهم‌السلام ← کلینی، الکافی، ۲۰۶/۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۶/۲.

۱. نساء / ۵۴: بلکه به مردم رشک می‌ورزند.

آنچه در منابع یافته‌ام روایت‌های فراوانی حاکی از تفسیر ﴿ٱلنَّاس﴾ به ائمه علیهم‌السلام است که پیشتر نمونه‌هایش گذشت. اکنون نیز برای نمونه ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۵؛ ۵۶ و ۲۲۲؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۴۰؛ کلینی، الکافی، ۱۸۶/۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۱/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۲۴۸/۱؛ طوسی، الامالی، ۲۷۲؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۴۲۵؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۴۶/۱ـ۲۴۸؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۴۰/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۰۶.

۲. بقره / ۲۰۷: و از میان مردم کسی است که جان خود را می‌فروشد.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق بر علی علیه‌السلام ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۲۶/۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۲۴/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۴۵/۲؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۴۶؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۵.

۳. نحل / ۸۳: نعمت خدا را می‌شناسند. اما باز هم منکر آن می‌شوند.

البته آنچه در منابع یافته‌ام روایت‌های حاکی از تفسیر «نعمة الله» به ولایت ائمه علیهم‌السلام است. ← کلینی، الکافی، ۴۲۷/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۸۸/۱.

۴. صف / ۸: می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند.

برای روایت تفسیری ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۰۷؛ کلینی، الکافی، ۱۹۶ و ۴۳۲.

۵. انبیاء / ۱۰۷: و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

۶. طلاق / ۱۰ و ۱۱: تذکاری، پیامبری.

۷. نحل / ۴۴: و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم.

- دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿أَنْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ﴾[1]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ﴾[2].

- دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ﴾[3] و پیامبر صلی الله علیه و آله در معراج خود همانند علی علیه السلام رامی‌دید.

- نشان نبوت میان شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نشان شجاعت بر بازوی علی علیه السلام.

- در نبرد بدر فرشتگان به یاری پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند: ﴿يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ ءَالَٰفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾[4]، و جبرئیل در سمت راست علی علیه السلام و میکائیل سمت چپ علی علیه السلام و ملک‌الموت پیشاپیش او می‌جنگید.

- خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به نبوت برای همهٔ مردم فرستاد و علی علیه السلام نیز امام همهٔ مردم است.

- پیامبر صلی الله علیه و آله از ارجمندترین تبار بود: ﴿ٱلَّذِى يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقَلُّبَكَ فِى ٱلسَّٰجِدِينَ﴾[5]، و علی علیه السلام نیز از او: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾[6].

- دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿وَمِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِىَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ﴾[7]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿وَتَعِيَهَآ أُذُنٌ وَٰعِيَةٌ﴾[8].

---

۱. یونس / ۲: که به مردی از خودشان وحی کردیم.

۲. نور / ۳۷: مردانی که نه تجارت و نه دادوستدی آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی‌دارد.

برای روایت تفسیری ← ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۱۸.

۳. نجم / ۸: پس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد.

۴. آل‌عمران / ۱۲۵: پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد.

۵. شعراء / ۲۱۸ و ۲۱۹: آن کس که چون به نماز برمی‌خیزی تو را می‌بیند و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان می‌نگرد.

۶. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آب بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق «صهر» بر علی علیه السلام ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۵۹؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۹۲.

۷. توبه / ۶۱: و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او زودباور است.

۸. حاقه / ۱۲: و گوش‌های شنوا آن را نگاه دارد.

برای روایت تفسیری ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۵۶ و ۵۳۷؛ کلینی، الکافی، ۴۲۳/۱؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۷/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۵۹ و ۶۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۶۵؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۹۹ - ۵۰۱.

- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ خود فرمود: «به وحشت یاری داده شده‌ام»[۱].

همو دربارهٔ علی علیه‌السلام نیز فرمود: «ای علی علیه‌السلام، وحشت همراه تو است، هرجا روی پیشاپیش تو در حرکت باشد»[۲].

- سهل بن عبدالله، از محمد بن سوار، از مالک بن دینار، از حسن بصری، از انس نقل کرده که در حدیثی طولانی گفته است: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خدا شنیدم که می‌فرمود: «من خاتم پیامبران هستم و تو، ای علی، خاتم اولیایی»[۳].

- امیرمؤمنان علیه‌السلام خود فرموده است: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هزار پیامبر را خاتمه بخشید و من هزار وصی را خاتمه بخشیدم و به چیزهایی مکلف شدم که آنان مکلف نشده بودند»[۴].

ابن‌حماد گفته است:

آن یک رشتهٔ پیامبران را خاتمه بخشید و این رشتهٔ اوصیا را پایان داد، هرکدام در باب خویش[۵]

ابن‌عباس گفته است: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: «خداوند را پنج چیز داده و علی علیه‌السلام را هم پنج چیز داده است: مرا جوامع کلم[۶] داده و علی علیه‌السلام را هم جوامع کلم داده است، مرا پیامبر قرار داده و او را وصی قرار داده است، مرا وحی داده و او را الهام بخشیده است، مرا به آسمان برده و برای او درهای آسمان‌ها و حجاب‌ها را گشوده است»[۷].

---

۱. «نصرت بالرعب». ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۶۸/۱ و ۱۰۸۷/۳؛ مسلم، الصحیح، ۳۲۷/۱؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۳۴۹/۲؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۳۰۸/۱۴.

۲. «یا علی الرعب معک یقدمک اینما کنت». متن را در منابع کهن نیافتم.

۳. «انا خاتم الانبیاء و انت یا علی خاتم الاولیاء». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۵۶/۱۰؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۵۴/۴۴.

۴. «ختم محمد الف نبی و انی ختمت الف وصی و انی کلفت ما لم‌یکلفوا». ← حلی، مختصر بصائر الدرجات ۲۰۷. مضمون این سخن از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز خطاب به علی علیه‌السلام روایت شده است. ← ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة ۲۵۸.

۵. ختم الانبیاء هذا و هذا ختم الاوصیاء فی کل باب

۶. «جوامع کلم» را که در حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است به گونه‌هایی متفاوت معنا کرده‌اند. برخی گفته‌اند مقصود قرآن است (ابن‌بطال، شرح صحیح البخاری، ۱۴۳/۵) و برخی گفته‌اند: مقصود در برهم آوردن معانی فراوان در واژه‌هایی اندک است (ابن‌جوزی، کشف المشکل، ۳۴۹/۳؛ نووی، شرح النووی، ۱۷۰/۱۳).

۷. «أعطانی الله خمسا، و أعطی علیا خمسا، أعطانی جوامع الکلم، و أعطی علیا جوامع الکلام، و جعلنی نبیا، و جعله وصیا، ←

عبدالرحمن انصاری گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «نه چیز برای من به علی علیه‌السلام داده شده است: سه چیز در دنیا، سه چیز در آخرت، دو چیز امید آن‌ها برایش دارم و یک چیز نسبت به آن بر او بیم می‌برم. آن سه چیز که در دنیا است این‌که او شرمگاه مرا می‌پوشاند، کار خانواده‌ام را عهده‌دار می‌شود و وصی من در میان ایشان است. آن سه چیز که در آخرت است این‌که روز قیامت پرچم حمد به من داده می‌شود و آن را به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌سپارم و او به جای من آن را بر دوش می‌کشد، در جایگاه شفاعت بر او تکیه می‌زنم، و در حمل کلیدهای بهشت مرا یاری می‌رساند. آنچه امید آن‌ها برایش دارم این‌که پس از من گمراه نگردد و کافر نشود. آنچه هم از آن بر او بیم دارم این است که قریش پس از من با او نیرنگ کنند»[1].

خرگوشی در شرف النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده و ابوالحسن بن مهرویه قزوینی نیز ـ و روایت حاضر روایت او است ـ از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده که فرموده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «تو سه چیز داده شده‌ای که به من داده نشده است؛ پدر همسری چون من داده شده‌ای، همسری چون فاطمه علیهاالسلام داده شده‌ای، و فرزندانی چون حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام داده شده‌ای»[2].

مفجع بصری گفته است:

در پارسایی و دانش چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و در پیکارها کمر برمی‌بست و به میدان می‌شتافت[3].

←

و أعطانی الکوثر، و أعطاه السلسبیل، و أعطانی الوحی، و أعطاه الإلهام، و أسری بی الیه، و فتح له أبواب السماوات و الحجب». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۲۹۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۹؛ طوسی، الامالی، ۱۰۵، ۱۸۸ و ۱۸۹؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۷۷.

۱. «اعطیت فی علی تسعا: ثلاثة فی الدنیا، و ثلاثة فی الآخرة، و اثنتان أرجوهما له، و واحدة أخافها علیه، فأما الثلاثة فی الدنیا فساتر عورتی و القائم بأمر أهلی و وصیی فیهم، و أما الثلاثة التی فی الآخرة فانی اعطی یوم القیامة لواء الحمد فأدفعه إلی علی بن ابی‌طالب فیحمله عنی و أعتمد علیه فی مقام الشفاعة و یعیننی علی مفاتیح الجنة، و أما اللتان أرجوهما له فانه لایرجع من بعدی ضالا و لاکافراً، و أما التی أخافها علیه فغدر قریش به من بعدی» ← ابن‌بابویه، الخصال، ۴۱۶؛ طوسی، الامالی، ۲۰۹؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۴۳۹/۱.

۲. «یا علی اعطیت ثلاثا لم أعطها، اعطیت صهراً مثلی، و اعطیت مثل زوجتک فاطمة، و اعطیت مثل ولدیک الحسن و الحسین». ← شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۳۰۶/۵.

۳. کان مثل النبی زهدا و علما — و سریعا الی الوغی احوذیا

فصل ۱۱

برابری امیرمؤمنان علیه‌السلام با دیگر پیامبران

هفت تن صاحب مُلک

خداوند برای هفت تن مُلک بر شمرد:

- ملک تدبیر برای یوسف علیه‌السلام: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ﴾[1].

- ملک حکمت و نبوت برای ابراهیم علیه‌السلام: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾[2].

- ملک عزت، قدرت و قوت برای داوود علیه‌السلام: ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ﴾[3] و ﴿وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾[4].

- ملک ریاست برای طالوت: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾[5].

- ملک گنج‌ها برای ذوالقرنین: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ﴾[6].

---

۱. یوسف / ۱۰۱: پروردگارا، تو به من دولت دادی.

۲. نساء / ۵۴: در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

۳. ص / ۲۰: و پادشاهی‌اش را استوار کردیم.

۴. سبا / ۱۰: و آهن را برای او نرم گردانیدیم.

۵. بقره / ۲۴۷: در حقیقت، خداوند طالوت را برای شما به پادشاهی گماشته است.

۶. کهف / ۸۴: ما در زمین به او امکاناتی دادیم.

- ملک دنیا برای سلیمان علیه السلام: ﴿رَبِّ ٱغْفِرْ لِی وَهَبْ لِی مُلْكًا لَا یَنۢبَغِی لِأَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِیٓ﴾[1].
- ملک آخرت برای علی علیه السلام: ﴿وَإِذَا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیمًا وَمُلْكًا كَبِیرًا﴾[2].

پنج صدّیق

خداوند در قرآن از پنج صدیق نام برد:
- ﴿یُوسُفُ أَیُّهَا ٱلصِّدِّیقُ﴾[3].
- ﴿وَٱذْكُرْ فِی ٱلْكِتَٰبِ إِدْرِیسَ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّیقًا﴾[4]
- ﴿ٱذْكُرْ فِی ٱلْكِتَٰبِ إِسْمَٰعِیلَ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ﴾[5].
- ﴿وَأُمُّهُۥ صِدِّیقَةٌ﴾؛ یعنی مریم علیها السلام[6].
- ﴿وَٱلَّذِی جَآءَ بِٱلصِّدْقِ وَصَدَّقَ﴾[7]؛ یعنی علی علیه السلام، و: ﴿وَٱلَّذِینَ ءَامَنُوا بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّیقُونَ﴾[8].

---

۱. ص / ۳۵: پروردگارا، مرا ببخش و ملکی به من ارزانی‌دار که هیچ‌کس را پس از من سزاوار نباشد.

۲. انسان / ۲۰: و چون بدان‌جا نگری سرزمینی از نعمت و کشوری پهناور می‌بینی.

برای روایت تفسیری ← کلینی، الکافی، ۹۸/۸؛ ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۲۱۰؛ همو، فضائل الشیعة، ۴۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۴۸/۲.

۳. یوسف / ۴۶: ای یوسف، ای مرد راستگوی.

۴. مریم / ۵۶: و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود.

۵. مریم / ۵۴: و در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست‌وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود.

۶. مائده / ۷۵: و مادرش زنی بسیار راستگو بود.

۷. زمر / ۳۳: و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود.

برای روایت‌های حاکی از انطباق ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ بر امیرمؤمنان علیه السلام ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۳۰؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۴۵/۲؛ مفید، الافصاح، ۱۶۶؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۴۹/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۷۸/۲ ـ ۱۸۱.

۸. حدید / ۱۹: و کسانی که به خدا و پیامبر وی ایمان آورده‌اند آنان همان راستینانند.

برای روایت حاکی از انطباق ﴿هُمُ ٱلصِّدِّیقُونَ﴾ بر ائمه علیهم السلام و شیعیان ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۶۷/۶؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۰۲/۲.

دوستان و دشمنان

- برادران یوسف علیه‌السلام با او دشمنی کردند، ولی بعدها ناگزیر فرمانبر او شدند. در برابر، پدر یوسف علیه‌السلام او را دوست داشت و به او بشارت داده شد: ﴿فَلَمَّآ أَنْ جَآءَ ٱلْبَشِيرُ﴾[1].

- طایفهٔ ادریس علیه‌السلام با او مخالفت کردند و خداوند او را به سوی خود برد: ﴿بَلْ رَفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيْهِ﴾[2].

- نمرود با ابراهیم علیه‌السلام دشمنی کرد و هلاک شد و ساره او را دوست داشت و بشارت یافت: ﴿فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَٰقَ﴾[3].

- یهودیان مریم علیهاالسلام را دشمن داشتند و لعنت شدند، ولی زکریا او را دوست داشت و مژده داده شد: ﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ﴾[4].

- ناصبان با علی علیه‌السلام دشمنی کردند و خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرد، لیکن شیعیان علی علیه‌السلام را دوست داشتند و خداوند ایشان را به بهشت مژده داد: ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ﴾[5].

پنج تن که برای خدا از طایفهٔ خود جدا شدند

پنج تن برای خدا از طایفهٔ خود جدا شدند:

- نوح علیه‌السلام که گفت: ﴿يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَّقَامِى وَتَذْكِيرِى بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوٓاْ أَمْرَكُمْ وَشُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ ٱقْضُوٓاْ إِلَىَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾[6].

- هود علیه‌السلام که چون طایفه‌اش گفتند: ﴿إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعْتَرَىٰكَ بَعْضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٍ﴾[7] گفت: ﴿إِنِّىٓ أُشْهِدُ ٱللَّهَ وَٱشْهَدُوٓاْ أَنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾[8].

---

۱. یوسف / ۹۶: پس چون مژده‌رسان آمد... .

۲. نساء / ۱۵۸: بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد.

۳. هود / ۷۱: پس وی را به اسحاق مژده دادیم.

۴. مریم / ۷: ما تو را مژده می‌دهیم.

۵. توبه / ۲۱: پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت مژده می‌دهد.

۶. یونس / ۷۱: ای قوم من، اگر ماندن من در میان شما و اندرز دادن من به آیات بر شماگران آمده است بدانید که من بر خدا توکل کرده‌ام. پس در کارتان با شریکان خود همداستان شوید تا کارتان بر شما ملتبس ننماید، سپس دربارهٔ من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید.

۷. هود / ۵۴: چیزی جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده‌اند.

۸. هود / ۵۴: من خدا را گواه می‌گیرم و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید بیزارم.

- ابراهیم علیه‌السلام که گفت: ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ ٱللهِ وَأَدْعُوا رَبِّى عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّى شَقِيًّا﴾[۱].

- محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: ﴿نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ ٱللهِ﴾[۲].

- علی علیه‌السلام که فرمود: «پلک‌ها بر خاشاک نهادم و بر استخوانی در گلو نوشیدم و بر به کف گرفتن مهار خشم و تلخ‌تر از شرنگ شکیبایی کردم»[۳].

پنج پیامبر و آنچه در محراب یافتند

پنج تن از پیامبران چیزهایی در محراب یافتند:

- سلیمان علیه‌السلام یک سال پادشاهیِ پس از مرگ را یافت: ﴿مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلْأَرْضِ﴾[۴].

- داوود علیه‌السلام عفو را یافت: ﴿فَٱسْتَغْفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾[۵].

- مریم علیهاالسلام خوراک بهشتی را یافت: ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا ٱلْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾[۶].

- زکریا علیه‌السلام مژدهٔ یحیی علیه‌السلام را یافت: ﴿فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّى فِى ٱلْمِحْرَابِ أَنَّ ٱللهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ﴾[۷].

علی علیه‌السلام امامت را یافت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۸].

---

۱. مریم / ۴۸: و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم. امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم.

۲. انعام / ۵۶؛ غافر / ۶۶: بگو: من نهی شده‌ام از این‌که جز خدا کسی را که شما می‌خوانید پرستش کنم.

۳. «فأغضيت علی القذی، و شربت علی الشجی، و صبرت علی أخذ الکظم، و علی أمر من العلقم». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۶.

۴. سبا / ۱۴: جز جنبدهٔ خاکی از مرگ او آگاه نگردانید.

۵. ص / ۲۵: از پروردگارش آمرزش خواست و به رو در افتاد و توبه کرد.

۶. آل‌عمران / ۳۷: زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد نزد او خوراکی می‌یافت.

۷. آل‌عمران / ۳۹: پس در حالی که وی ایستاده در محراب خود دعا می‌کرد فرشتگان او را ندا در دادند که خداوند تو را به ولایت یحیی مژده می‌دهد.

۸. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

برابری علی علیه السلام با کسان

خداوند علی علیه السلام را در چیزهایی با کسانی برابر داشت:

- در سپاسگزاری، با نوح علیه السلام که دربارهٔ او فرمود: ﴿إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا﴾[۲].

- در شکیبایی با ایوب علیه السلام که دربارهٔ او فرمود: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا﴾[۳]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿وَجَزَىٰهُمْ بِمَا صَبَرُوا﴾[۴].

- در سلطنت با سلیمان علیه السلام که دربارهٔ او فرمود: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾[۵]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾[۶].

- در نیکوکاری با یحیی علیه السلام که دربارهٔ او فرمود: ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ﴾[۷]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ﴾[۸].

- در وفاداری با ابراهیم علیه السلام که دربارهٔ او فرمود: ﴿وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ﴾[۹]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[۱۰].

- در اخلاص با موسی علیه السلام که دربارهٔ او فرمود: ﴿إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا﴾[۱۱]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا﴾[۱۲].

---

۱. اسراء / ۳: راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود.

۲. انسان / ۹: پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.

۳. ص / ۴۴: ما او را شکیبا یافتیم.

۴. انسان / ۱۲: و به پاس آن‌که صبر کردند پاداششان داد.

۵. ص / ۳۵: پروردگارا، مرا ببخش و ملکی به من ارزانی‌دار که هیچ‌کس را پس از من سزاوار نباشد.

۶. انسان / ۲۰: و چون بدان جا نگری سرزمینی از نعمت و کشوری پهناور می‌بینی.

۷. مریم / ۱۴: و با پدر و مادر خود نیک‌رفتار بود.

۸. انسان / ۵: به یقین، ابرار و نیکان می‌نوشند.

۹. نجم / ۳۷: و همان ابراهیمی که وفا کرد.

۱۰. انسان / ۷: به نذر خود وفا می‌کنند.

۱۱. مریم / ۵۱: او پاکدل بود.

۱۲. انسان / ۹: ما برای خشنودی خدا است که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاس از شما نمی‌خواهیم.

- در زکات دادن با عیسی علیه السلام که دربارهٔ او فرمود: ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۲].

- در امان داشتن در روز قیامت با محمد صلی الله علیه و آله که دربارهٔ او فرمود: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ﴾[۳]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ﴾[۴].

- در بیم بردن از خداوند با فرشتگان که دربارهٔ ایشان فرمود: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾[۵]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾[۶].

- در دهش با خود که فرمود: ﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾[۷]، و دربارهٔ علی علیه السلام: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾[۸].

پنج فضیلت از پنج پیامبر

پنج فضیلت در پنج تن از پیامبران نام برد و همه را یک جا در علی علیه السلام گرد آورد:

- در ابراهیم علیه السلام: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ﴾[۹].
- در موسی علیه السلام: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾[۱۰].
- در یوسف علیه السلام: ﴿مَا هَٰذَا بَشَرًا﴾[۱۱].

---

۱. مریم / ۳۱: و مرا تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

۲. مائده / ۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۳. فتح / ۲: تا خداوند از تو درگذرد.

۴. انسان / ۱۱: پس خدا هم آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت.

۵. نحل / ۵۰: از پروردگارشان که حاکم بر آن‌ها است می‌ترسند.

۶. انسان / ۱۰: ما از پروردگارمان هراسناکیم.

۷. انعام / ۱۴: و او است که خوراک می‌دهد و خوراک داده نمی‌شود.

۸. انسان / ۹: ما برای خشنودی خدا است که به شما می‌خورانیم.

۹. ذاریات / ۲۴: آیا خبر میهمان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟

۱۰. نساء / ۱۶۴: و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.

۱۱. یوسف / ۳۱: این بشر نیست.

- در زکریا علیه‌السلام و یحیی علیه‌السلام: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ﴾[۱].
- در محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله: ﴿فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ﴾[۲].

اما در علی علیه‌السلام: خداوند خود فرمود: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ﴾[۳]؛ جنیان، شیر، گرگ و پرنده با او هم‌سخن شدند؛ خود فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا﴾[۴]؛ در محراب کشته شد و حسن علیه‌السلام به زهر کشته شد و حسین علیه‌السلام را سر بریدند.

- یونس علیه‌السلام در شکم ماهی زندانی بود: ﴿فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ﴾[۵].
- یوسف علیه‌السلام به چاه در افکنده شده بود: ﴿وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ﴾[۶].
- موسی علیه‌السلام در تابوت وانهاده شده بود: ﴿فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ﴾[۷].
- نوح علیه‌السلام در کشتی سوار بود: ﴿أَنِ اصْنَعِ﴾[۸].
- علی علیه‌السلام در سقیفه ستمدیده بود: ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾[۹].

خداوند نیز همهٔ آنان را چیره ساخت و دشمنانشان نابود کرد.

چهار چیز که همه از آن‌ها بترسند

چهار چیز است که همگان حتی پیامبران از آن‌ها می‌ترسند: شیطان، مار، کشتن، گرسنگی؛ بدین‌سان که خداوند [دربارهٔ تنی چند از پیامبران یا از زبان آنان] فرمود: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ

---

۱. آل‌عمران / ۱۴۶: و چه بسا پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه کارزار کردند.

۲. احزاب / ۵۳: ولی از شما شرم می‌دارد.

۳. انسان / ۸: و خوراک می‌دادند.

۴. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آب بشری آفرید.

۵. انبیاء / ۸۷: تا در دل تاریکی‌ها ندا در داد.

۶. یوسف / ۱۰: او را در نهانخانهٔ چاه بیفکنید.

۷. طه / ۳۹: پس در دریایش افکند.

۸. مؤمنون / ۲۷: که کشتی را بساز.

۹. عنکبوت / ۲: آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم.

﴿ٱلشَّيَاطِينِ﴾[۱]، ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ﴾[۲]، ﴿إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾[۳] و ﴿قَالَ لِفَتَيٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا﴾[۴]، اما علی علیه السلام با شیطان جنگید، با اژدها سخن گفت، کافران را کشت و مسکین و یتیم و اسیر را خوراک داد.

پنج نور

خداوند پنج نور را در پنج جا نهاد و که پنج میوه به بار نشاند:

- در سیمای ابراهیم علیه السلام که رحمت به بار آورد؛
- در چهرهٔ یوسف علیه السلام که محبت به بار آورد؛
- در دست موسی علیه السلام که معجزه به ثمر نشاند؛
- در پیشانی محمد صلی الله علیه و آله که هیبت به بار آورد و گواه آن‌که او خود فرمود: «به وحشت یاری داده شده‌ام»[5]؛
- در بازوی علی علیه السلام که اسلام را به ثمر نشاند: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[۶].

ویژگی‌های پیامبران در علی علیه السلام

احمد بن حنبل، از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از ابن‌مسیب، از ابوهریره روایت کرده[7] و ابن‌بطه نیز در ابانه، از ابن‌عباس آورده و این هر دو از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرموده است: «هر کس می‌خواهد به آدم علیه السلام در حلم او، به نوح علیه السلام در فهم او، به موسی علیه السلام در مناجات او، به ادریس علیه السلام در تمام و کمال و جمال او بنگرد، این مرد را که می‌آید بنگرد»[8].

---

۱. مؤمنون / ۹۷: و بگو: پروردگارا، از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌برم.

۲. طه / ۶۷: و موسی در خود بیمی احساس کرد.

۳. قصص / ۳۳: من کسی از ایشان را کشته‌ام؛ می‌ترسم مرا بکشند.

۴. کهف / ۶۲: به جوان خود گفت: غذایمان را بیاور.

۵. «نصرت بالرعب». منابع پیشتر گذشت.

۶. انفال / ۶۲: همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید.

۷. روایت را بدین طریق و ساختار نیافتم.

۸. «من أراد أن ینظر إلی آدم فی حلمه، و الی نوح فی فهمه، و الی موسی فی مناجاته، و الی إدریس فی تمامه و کماله و جماله، فلینظر إلی هذا الرجل المقبل».

راوی گفته است: پس مردم همه قامت برکشیدند تا ببیند و ناگاه علی علیه‌السلام را دیدند که گویی در شیب یک تپه می‌آید یا از کوه سرازیر می‌شود.

انس نیز از همین روایت دنباله‌روی کرده، با این تفاوت که در آن آورده است: «... و به ابراهیم علیه‌السلام در خلّت او، به یحیی علیه‌السلام در زهد او و به موسی علیه‌السلام در قاطعیت او بنگرد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را بنگرد»[1].

در روایت دیگری است که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را نگریست و فرمود: «هرکس دوست دارد به یوسف علیه‌السلام در جمال او، به ابراهیم علیه‌السلام در سخاوت او، به سلیمان علیه‌السلام در شکوه او و به داوود علیه‌السلام در قوت او بنگرد بدین مرد بنگرد»[2].

در روایتی دیگر است که فرمود: «نرمش او به نرمش لوط علیه‌السلام، خوی او به خوی یحیی علیه‌السلام، پارسایی او به پارسایی ایوب علیه‌السلام، گشاده‌دستی او به گشاده‌دستی ابراهیم علیه‌السلام، شکوه او به شکوه سلیمان علیه‌السلام و قدرت او به قدرت داوود علیه‌السلام شباهت یافته است»[3].

قمی گفته است:

علی علیه‌السلام در دانش حکایتگر آدم علیه‌السلام است و مناجات موسی علیه‌السلام و مسیح بن مریم علیه‌السلام را در خود گنجانیده است[4].

ویژه برای علی علیه‌السلام

نطنزی در خصائص گفته است: ابوعلی حداد برایم نقل خبر کرد و گفت: ابونعیم اصفهانی به سند خود

---

۱. «و الی ابراهیم فی خلته، و الی یحیی فی زهده، و الی موسی فی بطشه، فلینظر إلی علی بن ابی‌طالب».

برای دو روایت حاضر با تفاوت‌هایی ← خوارزمی، المناقب، ۸۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۱۳/۴۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۰۳/۱؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۲۸۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۸؛ مفید، الامالی، ۱۴؛ طوسی، الامالی، ۴۱۷.

۲. «من أحب أن ینظر إلی یوسف فی جماله، و الی ابراهیم فی سخائه، و الی سلیمان فی بهجته، و الی داود فی قوته، فلینظر إلی هذا». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۷۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۸.

۳. «شبهت لینه بلین لوط، و خلقه بخلق یحیی، و زهده بزهد أیوب، و سخاءه بسخاء ابراهیم، و بهجته ببهجة سلیمان، و قوته بقوة داود». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۷؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۴۷۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰.

۴. علی حکی فی العلم آدم و احتوی   مناجاة موسی و المسیح بن مریم

از اشج برایم نقل کرده که گفته است: از علی بن ابی‌طالب علیه السلام شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «نام تو در دیوان پیامبرانی است که بدیشان وحی نشده است»[۱].

خداوند همهٔ پیامبران را عموماً فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[۲]، اما علی علیه السلام را به طور ویژه فرمود: ﴿ٱللَّهُ يَصْطَفِى مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ ٱلنَّاسِ﴾[۳].

خداوند در داستان موسی علیه السلام فرمود: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُۥ فِى ٱلْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَىْءٍ﴾[۴]، و حرف ﴿مِنْ﴾ در این جا برای دلالت بر بخشی از یک کل است، و در داستان عیسی علیه السلام فرمود: ﴿وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِى تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾[5] و این جا نیز واژهٔ ﴿بَعْضَ﴾ آورد. اما در داستان علی علیه السلام فرمود: ﴿وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِىٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾[۶].

ابن‌مکی گفته است:

اگر آدم علیه السلام پیش از آفرینش مردمان پیامبر بوده و در بهشت برین جای داشته،

فروغ مولای من علی علیه السلام، آن مرد والا، پیش از او تابان بوده است.

آدم علیه السلام به آن پنج تن از گناهان خود توبه کرد و خدا او را به حرمت آنان پناه داد.

و اگر نوح علیه السلام کشتی‌ای ساخت که او را از سیل خروشان رهانید،

مولای من علی علیه السلام خود کشتی‌ای است که یارانش به او رهایی یابند.

اگر ذوالنون را آن‌گاه که همسفرانش او را به دریا افکندند ماهی‌ای نجات داد،

---

۱. «ان اسمک فی دیوان الانبیاء الذین لم یوح الیهم».

۲. آل‌عمران / ۳۳: به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

۳. حج / ۷۵: خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم.

برای تفسیر حاکی از انطباق ﴿ٱلنَّاسِ﴾ بر امیرمؤمنان علیه السلام ← قمی، تفسیر القمی، ۸۷/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۲۶ و ۲۲۷.

۴. اعراف / ۱۴۵: و در الواح برای او در هر موردی نگاشتیم.

۵. زخرف / ۶۳: و تا دربارهٔ بعضی از آنچه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم.

۶. یس / ۱۲: و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن بر شمرده‌ایم.

برای روایت گواه ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۳۵؛ همو، معانی الاخبار، ۹۵؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۱۲/۲.

در داستان جلندی برای مردمان عبرتی‌است و هرکه به سراغ آن رود دلایل روشن آن ماجرا او را راه نماید.
در سرزمین بابل و آن‌گاه که آسمان تاریک شد و ستارگان هویدا گشتند، خورشید برای او بازگردانده شد.
اگر موسی علیه‌السلام ده سال شبانی کرد تا این انتظار او را به ستوه آورد،
و اگر او پس از زیان دیدن کسانش از ایشان فاصله گرفت و بر بلندای آن وادی سراغ آتش رفت،
مولای من علی علیه‌السلام، آن مرد والا را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود برگزید و دختر خویش به همسری‌اش در آورد.
اگر عیسی علیه‌السلام دارای چنان فضیلتی بود که هرکس بدان در نگریست به دهشت درماند،
او کسی است که مادرش نیز چون باردار او بود برای لات سجده نکرد، و استغفار او مادر را به خود مشغول داشت[1].

ابن‌رومی گفته است:

تو را دیدم که نزد خداوند از پیامبران برگزیدهٔ راه‌یافته نزدیک‌تر و مقرب‌تری[2].

---

۱. فان یکن آدم من قبل الوری — نبی و فی جنة عدن داره
فان مولای علی ذوالعلی — من قبله ساطعة أنواره
تاب علی آدم من ذنوبه — بخمسة و هو بهم اجاره
و إن یکن نوح بنی سفینة — تنجیه من سیل طمی تیاره
فان مولای علی ذوالعلی — سفینة ینجی بها أنصاره
و إن یکن ذوالنون ناجی حوته — فی الیم لما کضه حضاره
ففی جلندی للأنام عبرة — یعرفها من دله اختیاره
ردت له الشمس بأرض بابل — و اللیل قد تجللت أستاره
و إن یکن موسی رعی مجتهداً — عشراً إلی أن شفه انتظاره
و سار بعد ضره بأهله — حتی علت بالوادیین ناره
فان مولای علی ذوالعلی — زوجه و اختار من یختاره
و إن یکن عیسی له فضیلة — تدهش من أدهشه انبهاره
من حملته امه ما سجدت — للات بل شغلها استغفاره

۲. رأیتک عند الله أعظم زلفة — من الانبیاء المصطفین ذوی الرشد
← دیوان ابن الرومی، ۴۴۱/۱.

علی علیه‌السلام و فرشتگان

- خداوند دربارهٔ فرشتگان فرمود: ﴿یَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾[۱]، و دربارهٔ علی علیه‌السلام: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾[۲].

- جبرئیل از او خاتم خواست و او آن را به وی داد: ﴿إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ ٱللهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِینَ ءَامَنُوا ٱلَّذِینَ یُقِیمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَیُؤْتُونَ ٱلزَّکَوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ﴾[۳].

- میکائیل از او خوراک خواست و آن را به وی داد: ﴿وَیُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ﴾[۴].

- مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله از او جان خواست و او آن را بر کف نهاد: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ﴾[۵].

- خداوند از او پیدا و پنهان را خواست و او آن را عرضه داشت: ﴿ٱلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ ٱللهِ ثُمَّ لَا یُتْبِعُونَ مَآ أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَآ أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ﴾[۶].

در فردوس دیلمی است که جابر گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند هر روز در برابر فرشتگان مقرب به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مباهات می‌کند تا جایی که گویند: مبارک باد، گوارا باد بر تو ای علی»[۷].

---

۱. نحل / ۵۰: از پروردگارشان که حاکم بر آن‌ها است می‌ترسند.

۲. انسان / ۱۰: ما از پروردگارمان هراسناکیم.

۳. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۴. انسان / ۸: و به پاس دوستی خدا خوراک می‌دادند.

۵. بقره / ۲۰۷: و از میان مردم کسی است که جان خود را می‌فروشد.

۶. بقره / ۲۴۷: کسانی که اموال خود را شب و روز و نهان و آشکار انفاق می‌کنند پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

برای روایت گواه بر نزول آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام ← ابن‌بابویه، عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۶۷/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۶۶/۱، و ۱۶۷ و ۱۸۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۴۶/۲؛ مفید، الفصول المختارة، ۱۴۰؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۵۱/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۷۰ و ۷۲.

۷. «ان الله - تعالی - یباهی بعلی بن ابی‌طالب کل یوم الملائکة المقربین حتی یقولوا بخ‌بخ هنیئاً لک یا علی». ← الفردوس، ۱۵۲/۱.

- جبرئیل به او و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای محمد، من از شما دو تن هستم»[۱]. اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ او فرمود: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾[۲].

- جبرئیل گفت: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾[۳]، در حالی که مقام علی علیه‌السلام بسی والاتر است: شانه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

- جبرئیل در یک لحظه هفت آسمان و هفت حجاب را در نوردید تا در عرش خود را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسانید و این مسافت در پنجاه هزار سال قابل پیمودن نبود. اما علی علیه‌السلام را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در عرش در بلندترین جای دید.

علی علیه‌السلام در جایگاه و در امانتداری، نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌گونه بود که جبرئیل و میکائیل در جایگاه و امانتداری نزد خداوند.

آری،

گاه دو وصف در عبارت به یکدیگر نزدیک است، لیک موصوف آن‌ها بسی از هم دور[۴].

---

۱. «انا منکما یا محمد» ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۷۶/۴۲؛ کلینی، الکافی، ۱۰۹/۸؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۷۴/۱.

۲. آل‌عمران / ۶۱: ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را.

برای روایت حاکی از انطباق ﴿وَأَنْفُسَنَا﴾ بر علی علیه‌السلام ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۸۱/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۴.

۳. صافات / ۱۶۴: و هیچ یک از ما نیست مگر این‌که برای او مرتبه‌ای معین است.

۴. و قد یتقارب الحدان وصفا   و موصوفاهما متباعدان

فصل ۱۲

گلچین‌ها

او نخستین بود

علی‌علیه‌السلام نخستین هاشمی‌ای بود که از پدر و مادری هاشمی زاده شد، نخستین کسی بود که در کعبه ولادت یافت، نخستین کسی بود که ایمان آورد، نخستین کسی بود که نماز گزارد، نخستین کسی بود که بیعت کرد، نخستین کسی بود که جهاد کرد، نخستین کسی بود که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آموخت، نخستین کسی بود که تصنیف کرد و پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نخستین کسی بود که در روزگار اسلام بر یابو نشست.

او آخرین بود

آخرین‌های بسیاری نیز از آن او است: علی‌علیه‌السلام آخرین اوصیا است، آخرین کسی است که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مؤاخات بست، آخرین کسی است که در هنگام رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او جدا شد و آخرین کسی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در قبر نهاد و بیرون آمد.

نوادر

از نوادر دنیا است: هاروت و ماروت در فرشتگان، عزیر در آدمیزادگان، فرزند زادن ساره در کهنسالی، پدر نداشتن عیسی‌علیه‌السلام، سخن گفتن یحیی‌علیه‌السلام و عیسی‌علیه‌السلام در خردسالی، قرآن در میان همهٔ سخن‌ها، و شجاعت علی‌علیه‌السلام در میان مردمان.

از عجایب

از عجایب است: سگ اصحاب کهف، خر عزیر، گوساله سامری، شتر صالحعليه‌السلام، قوچ اسماعیلعليه‌السلام، ماهی یونسعليه‌السلام، هدهد و مورچهٔ سلیمان، کلاغ نوحعليه‌السلام، گرگ اوس بن اهنان و شمشیر علیعليه‌السلام.

منّت‌های خداوند

خداوند به سه چیز بر مؤمنان منت نهاد:

- به خود: ﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ﴾[1].
- به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا﴾[2].
- به علیعليه‌السلام: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ﴾[3].

شش رحمت

خداوند شش چیز را رحمت نامید:

- باران: ﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ﴾[4].
- توفیق: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ﴾[5].
- اسلام: ﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾[6].

---

۱. حجرات / ۱۷: از این‌که اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌نهند. بگو: بر من از اسلام‌آوردنتان منت مگذارید، بلکه این خدا است که با هدایت‌کردن شما به ایمان بر شما منت می‌گذارد.

۲. آل‌عمران / ۱۶۴: به یقین، خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری در میان آنان برانگیخت.

۳. یونس / ۵۸: بگو: به فضل و رحمت خدا است که مؤمنان باید شاد شوند.

برای روایت حاکی از تفسیر آیه به ولایت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان محمدعليهم‌السلام ← کلینی، الکافی، ۴۲۳/۱؛ ابن‌بابویه الامالی، ۵۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنینعليه‌السلام، ۱۴۰/۱؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۰۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۹۸/۳؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۲۴/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۷۹ و ۱۸۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۲/۱.

۴. روم / ۵۰: پس به آثار رحمت خدا بنگر.

۵. نساء / ۸۳: و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود... .

۶. شوری / ۸: لیکن هر که را بخواهد به رحمت خویش درآورد.

- ایمان: ﴿وَ ءَاتَیٰنِی رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ﴾[۱].
- پیامبر صلی الله علیه و آله: ﴿وَ مَآ أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً﴾[۲].
- علی علیه السلام: ﴿قُلْ بِفَضْلِ ٱللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ﴾[۳].

حرکات و سکنات او

خداوند حرکات و سکنات علی علیه السلام را ستود:

- دربارهٔ نماز او فرمود: ﴿إِلَّا ٱلْمُصَلِّینَ﴾[۴].
- دربارهٔ قنوت او: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّیْلِ﴾[۵].
- دربارهٔ روزه‌اش: ﴿وَ جَزَیٰهُمْ بِمَا صَبَرُوا﴾[۶].
- دربارهٔ زکاتش: ﴿وَیُؤْتُونَ ٱلزَّکَوٰةَ﴾[۷].
- دربارهٔ صدقه‌هایش: ﴿ٱلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ﴾[۸].
- دربارهٔ حج او: ﴿وَأَذَانٌ مِنَ ٱللهِ وَرَسُولِهِ﴾[۹].
- دربارهٔ جهادش: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ ٱلْحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللهِ وَٱلْیَوْمِ ٱلْأٓخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ﴾[۱۰].

---

۱. هود / ۲۸: و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده است.

۲. انبیاء / ۱۰۷: و تو را جز رحمتی نفرستادیم.

۳. یونس / ۵۸: بگو: به فضل و رحمت خدا است.

۴. معارج: ۲۲: مگر نمازگزاران.

۵. زمر / ۹: یا آن کسی که در طول شب اطاعت خدا می‌کند؟

۶. انسان / ۱۲: آنان را به پاداش روزه‌ای که گرفتند... .

۷. مائده / ۵۵: زکات می‌دهند.

۸. بقره / ۲۷۴: کسانی که اموال خود را انفاق می‌کنند.

۹. توبه / ۳: و این آیات اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش.

۱۰. توبه / ۱۹: آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کار کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟

- دربارهٔ صبر او: ﴿ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓا۟ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[۱].
- دربارهٔ دعای او: ﴿ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾[۲].
- دربارهٔ وفاداری‌اش: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ﴾[۳].
- دربارهٔ میهمان‌نوازی‌اش: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ﴾[۴].
- دربارهٔ فروتنی‌اش: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَٰٓؤُا۟﴾[۵].
- دربارهٔ راستی‌اش: ﴿وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِينَ﴾[۶].
- دربارهٔ پدرانش: ﴿وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّاجِدِينَ﴾[۷].
- دربارهٔ فرزندانش: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ﴾[۸].
- دربارهٔ ایمانش: ﴿وَٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ * أُولَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[۹].
- دربارهٔ دانش او: ﴿وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ﴾[۱۰].

هیچ‌کس به اندازهٔ او خدا را نشناخت

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «ای علی، جز من و جز تو هیچ‌کس دیگر خدا را چنان‌که باید نشناخته است و جز خدا و جز من هیچ‌کس دیگر تو را چنان‌که باید نشناخته است»[۱۱].

---

۱. بقره / ۱۵۶: همان کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

۲. آل‌عمران / ۱۹۱: همانان که خدای را در همه حال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند.

۳. انسان / ۷: به نذر خود وفا می‌کنند.

۴. انسان / ۹: ما برای خشنودی خدا است که به شما می‌خورانیم.

۵. فاطر / ۲۸: از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

۶. توبه / ۱۱۹: و با راستان باشید.

۷. شعراء / ۲۱۹: و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان می‌نگرد.

۸. احزاب / ۳۴: خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

۹. واقعه ۱۰ و ۱۱: و سبقت‌گیرندگان مقدمند. آنانند همان مقربان.

۱۰. رعد / ۴۳: و آن کس که نزد او علم کتاب است.

۱۱. «یا علی ماعرف الله حق معرفته غیری و غیرک، و ماعرفک حق معرفتک غیر الله و غیری».

روایت را در منابع نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۸۴/۳۹) روایت را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

ابن‌حماد گفته است:

علی‌علیه‌السلام بزرگ است و والاتر از این‌که همتا و نظیری داشته باشد.

پیشوای هر پیشوا و فرمانروای هر فرمانروا است.

حجاب هر حجاب و سفیر هر سفیر.

بابی به هر راه‌یافتگی و نوری بر فراز هر نور.

حجت خدای پروردگار من بر هر منکر کفرپیشه[1].

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «علی‌علیه‌السلام در آسمان [بالا] چون خورشید میانهٔ روز در زمین است و در آسمان پایین چون ماه شب در زمین»[2].

همچنین فرموده است: «حکایت او حکایت خانهٔ خدا است که به زیارتش روند و او به دیدار نرود، حکایت او حکایت ماه است که چون برآید ظلمت را روشن سازد و حکایت او حکایت خورشید است که چون برآید نور بخشد»[3].

دعبل گفته است:

علی‌علیه‌السلام چون چشمهٔ خورشید باشد که فروغش همه‌جاگستر است، و مؤمنان به علی‌علیه‌السلام چنین اشاره می‌کنند[4].

۱.

جــل العـلی عــلا	عـن مشبه و نـظیر
إمــام کــل إمـام	أمــیر کــل أمــیر
حجاب کل حـجاب	سـفیر کـل سـفیر
بـاب إلی کـل رشد	نـور عـلی کـل نـور
و حــجة الله ربــی	عل الجحود الکفور

۲. «علی فی السماء کالشمس فی النهار فی الأرض، و فی السماء الدنیا کالقمر باللیل فی الارض». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۴۷۹.

۳. «مثله کمثل بیت الله الحرام یزار و لایزور، و مثله کمثل القمر اذا طلع أضاء الظلمة، و مثله کمثل الشمس اذا طلعت أنارت». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰.

۴.

عـلی کـعین الشـمس عـم ضـیاؤها	بـذاک أشـار المـؤمنون إلی عـلی

بیت را در شعر دعبل بن علی الخزاعی نیافتم.

دو خلیفهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله را دو خلیفه بود.

در خبر است که پیامبر صلی الله علیه و آله دم رحلت گریست. جبرئیل آمد و گفت: چرا می‌گریی؟

فرمود: برای امت خود. پس از من که را خواهند داشت؟

جبرئیل بازگشت.

پس بازآمد و گفت: خداوند می‌گوید: من خلیفهٔ تو در میان امتت هستم.

یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو رسالت‌های مرا می‌رسانی.

علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مگر تو خود نرسانده‌ای؟

فرمود: چرا، اما تو از جانب من تأویل کتاب را ابلاغ می‌کنی.

باری، علی علیه السلام در شب خفتن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین او شد و در جریان تبوک نیز جانشین او گشت تا اولیای خدا حفظ شوند و دشمنان بترسند، و این خود دلیلی بر امامت علی علیه السلام بود. دیگر دلیل نیز آن‌که در این هنگام فرمود: «تو با من در چنان جایگاهی هستی که هارون با موسی علیه السلام بود»[۱].

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز جانشین خود ساخت و شب نیز بر جای خویش خواباند.

ابوالحسین پادشاه گفته است:

گویی شما نمی‌دانید آن‌گاه که بر سر ریختن خون او با یکدیگر هم‌پیمان شدید چه کسی را به جای خود خواباند[۲].

سوسی نیز گفته است:

چون هارون نسبت به موسی علیه السلام، در جریان پیکار تبوک و آن‌گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله سفر کرد علی علیه السلام پس از او جانشین او شد[۳].

مقدّم و مؤخّر

پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان عقد برادری، در مباهله، در غدیر و جز این‌ها علی علیه السلام را مقدم داشت و همو

---

۱. «انت منی بمنزلة هارون من موسی». منابع پیشتر معرفی شده است.

۲. کانکم لم‌تعرفوا من نوّمه — علی الفراش اذ تواعدتم دمه

۳. کهارون من موسی تخلف بعده — غداة تبوک اذ غدا عنه غائبا

فرمود: «هرکس من مولای اویم علی علیه السلام مولای او است»[۱].

خداوند نیز فرموده است: ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ﴾[۲].

پیامبر صلی الله علیه و آله در آفرینش مقدم و در بعثت مؤخر بود. از این باب است که فرموده است: «ما پسینیانی هستیم که در روز قیامت پیشگامانیم»[۳].

هم فرمود: «من و علی علیه السلام از یک نور آفریده شده‌ایم»[۴].

بدین‌سان ما در آغاز مقدم و انجام مؤخر بودیم. در این سیر روزگار نیز محمد صلی الله علیه و آله جز حمد و علی علیه السلام جز علّو نیفزوده است.

در فائق آمده است: پسر اسماء بنت عمیس از شوهرش جعفر با پسر دیگرش از شوهر دیگر یعنی ابوبکر نزد او آمدند و هر کدام گفتند: پدر من از پدر تو بهتر است.

علی علیه السلام به اسماء فرمود: به تو امر می‌کنم میان این دو تن داوری کنی.

اسماء به پسر جعفر گفت: پدر تو برترین مردمان جوان بود. به پسر ابوبکر هم گفت: پدر تو برترین مردان کنهسال بود. سپس به علی علیه السلام نگریست و گفت: سه تن که آخرین ایشانی، همه نیک هستند.

علی علیه السلام که این شنید به فرزندان خود از این زن فرمود: «مادرتان مرا اسب آخر داشته است»[۵].

یعنی مرا به آخر کار گذاشته است، چونان که قوی‌ترین اسب را برای آخر مسابقه بگذارند[۶].

صقر گفته است:

ای آن‌که خدا بندگان خویش را هر آن‌که نافرمان بود و هر آن‌که فرمانبر بود به او آزمود.

---

۱. «من کنت مولاه فعلی مولاه».

۲. احزاب / ۷: و یاد کن هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح.

۳. «نحن الآخرون السابقون یوم القیامة». ← بخاری، الجامع الصحیح، ۲۹۹/۱، ۳۰۵، ۱۲۸۵/۳ و ۲۴۴۴/۶، ۲۵۲۵ و ۲۷۲۳؛ مسلم، الصحیح، ۵۸۵/۲ و ۵۸۶؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۲۴/۷؛ ابن‌خزیمه، الصحیح، ۱۰۹/۳؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۲۹۷/۱ و ۱۷۰/۳ و ۱۷۱ ـ و منابع فراوان دیگر.

۴. «خلقت انا و علی من نور واحد». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۰۷؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۳/۱؛ همو، الخصال، ۳۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۹.

۵. «قد فسکلتنی امکم».

۶. ← زمخشری، الفائق، ۱۱۷/۳.

من از آن جماعت در شگفتم که در شمار خلیفگان تو را چهارم قرار دادند[۱].

[عونی گفته است:][۲]

بدزبانی دربارهٔ علیعلیه‌السلام با من بد گفت و من او را راندم و گوش‌های خود به انگشت بستم.
او علیعلیه‌السلام را فروخت و غیر او خرید، در دادوستدی که بد فرجام بود و کرداری نادرست.
او را گفتم: چرا از راه هدایت گمراه گشته‌ای و به چریدن در مرتع کفر دل خوش کرده‌ای؟
آیا آن را که مفضول است به‌سان فاضل قرارداده‌ای و آن را که متبوع است چون تابع دانسته‌ای؟
علیعلیه‌السلام اول بود و تو ـ پدرت مباد ـ به ستم او را چهارم گرفته‌ای.
اگر بیم نداشتی و تو را توانی بود، از شدت دشمنی و کینه، او را نهم قرار می‌دادی[۳].

این شیوهٔ سخن عرب‌ها است که از آن‌که فروتر است آغاز کنند و برای نمونه گویند: ربیعه و مضر. هم از این باب است که خداوند فرموده است: ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾[۴]، ﴿يُولِجُ ٱللَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ﴾[۵]، ﴿ٱلتَّائِبُونَ ٱلْعَابِدُونَ﴾[۶]، ﴿لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ﴾[۷].

---

۱. يا من به امتحن الاله عبيده — من كان منهم عاصياً أو طائعا
انی لأعجب من معاشر عصبة — جعلوک فی عدد الخلافة رابعا

۲. به استناد تصحیح بقاعی و تصحیح سید علی حسینی.

۳. و لاح لحانی فی علی زجرته — و سددت بالسبابتين المسامعا
و باع علياً و اشترى غيره به — شراءاً و بيعاً أعقباً و صنائعا
فقلت له لم قد ضللت عن الهدی — و ظلت عم فی مربع الكفر راتعا
أصيرت مفضولا كمن هو فاضلا — و صيرت متبوعا كمن هو تابعا
فكان علی أولاً فجعلته — بجهلک ظلماً ـ لاأباً لک ـ رابعا
و لو لم‌تخف يوما و ملكت طاعة — لصيرته من فرط بغضک تاسعا

۴. تغابن / ۲: برخی از شما کافرند و برخی مؤمن.

۵. حج / ۶۱؛ فاطر / ۱۳؛ حدید / ۶: شب را در روز در می‌آورد.

۶. توبه / ۱۱۲: همان توبه‌کنندگان، پرستندگان... .

۷. حج / ۴۰: صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجد سخت ویران می‌شدند.

پس این‌که علی علیه السلام مقدم است خود سبب شود که او را مؤخر آورند.

ابومنصور گفته است:

در دل‌دادگی‌ام به آن واپسین مرا نکوهش مکن که بیّنه‌ها و رسولان بر او امده است.

این پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که آخرین پیامبران باشد و نزد ما مقدّم بر پیامبران نخستین[1].

دیگری گفته است:

من هر چند آخرینم، اما چون مردم بازگردند، نخستین شمرده شوم[2].

آن دیگری هم گفته است:

هر بیرون رفته از راهی که علی علیه السلام را گرچه اول است آخر شمارد، بر گردنش شمشیر نهم[3].

عوضی که خدا به او داد

مردمان علی علیه السلام را از حق خویش محروم داشتند و خداوند بهشت را به او عوض داد: ﴿وَ جَزَيٰهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا﴾[4].

او را از ملک بر کنار داشتند و خداوند ملک آخرت را به او بخشید: ﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾[5].

گردهٔ نان خویش به دیگران خوراند و خداوند هجده آیه دربارهٔ ایشان فرو فرستاد: ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا

---

۱. لاتلحنی فی هوی الأخیر و قد / جاءت به البینات و الرسل
هذا نبی الهدی أخیرهم / مفضل عندنا علی الأول

۲. و انی و ان کنت الاخیر فاننی / اعدّ اذا ما احجم القوم اولا

۳. لاستعملن السیف فی کل مارق / یقول علی آخر و هو اول

۴. انسان / ۱۲: و به پاس آن‌که صبر کردند بهشت و پرنیان پاداششان داد.

۵. انسان / ۲۰: و چون بدان‌جا نگری سرزمینی از نعمت و کشوری پهناور می‌بینی.

وَ اَسِيرًا * اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اَللهِ لاَ نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَلاَ شُكُورًا * اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا * فَوَقِيٰهُمُ اَللهُ شَرَّ ذٰلِكَ اَلْيَوْمِ وَ لَقَّيٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا * وَ جَزٰيهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا * مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى اَلْاَرَآئِكِ لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لاَ زَمْهَرِيرًا * وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلاَلُهَا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً * وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِـاٰنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَاْ * قَوَارِيرَاْ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا * وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَاْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً * عَيْنًا فِيهَا تُسَمّٰى سَلْسَبِيلاً * وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ اِذَا رَاَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا * وَ اِذَا رَاَيْتَ ثَمَّ رَاَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا * عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقٰيهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا * اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾[1]. دربارهٔ آنان که به زور نفقه‌ای دهند فرمود: ﴿وَمَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ اِلاَّ اَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَاْتُونَ اَلصَّلوٰةَ اِلاَّ وَهُمْ كُسَالىٰ وَلاَ يُنْفِقُونَ اِلاَّ وَهُمْ كَارِهُونَ﴾[2].

علی علیه‌السلام به محبت خداوند خوراک داد و خداوند محبت او را بر مردمان واجب ساخت.

علی علیه‌السلام برای خشنودی خداوند جان بر کف نهاد و خداوند خشنودی خود را در خشنودی او قرار داد.

---

۱. انسان / ۵ - ۲۲: به یقین ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است. چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و به دلخواه خویش جاری‌اش می‌کنند، همان بندگانی که به نذر خود وفا می‌کردند و از روزی که گزند آن فراگیرنده است می‌ترسیدند و به پاس دوستی خدا بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی خدا است که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاس از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت هراسناکیم. پس خدا هم آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنان ارزانی داشت و به پاس آن‌که صبر کردند بهشت و پرنیان پاداششان داد. در آن بهشت بر تخت‌های خویش تکیه زنند. در آن‌جا نه آفتابی ببینند و نه سرمایی، و سایه‌های درختان به آنان نزدیک است و میوه‌هایش برای چیدن رام، و ظروف سیمین و جام‌های بلورین پیرامون آنان گردانده می‌شود، جام‌هایی از سیم که درست به اندازه و با کمال ظرافت آن‌ها را از کار درآورده‌اند، و در آن‌جا از جامی که آمیزهٔ زنجبیل دارد به آنان می‌نوشانند، از چشمه‌ای در آن جا که سلسبیل نامیده می‌شود و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می‌گردند، چون آن‌ها را ببینی گویی که مرواریدهایی پراکنده‌اند، و چون بدان جا نگری سرزمینی از نعت و کشوری پهناور می‌بینی. بهشتیان را جامه‌های ابریشمی سبز و دیبایی ستبر در بر است و پیرایهٔ آنان دستنبدهایی سیمین است و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند. این پاداش برای شما است و کوشش شما مقبول افتاده است.

۲. توبه / ۵۴: و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاق‌های آنان نشد جز این‌که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت نماز به جا نمی‌آورند و جز با کراهت انفاق نمی‌کنند.

علی علیه‌السلام و دشمنان

آن پیر گفت: در حالی که برترین شما نیستم زمامدارتان شده‌ام[۱]. اما خداوند دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولَـٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ﴾[۲].

آب دو گونه است: پاک و نجس، علی علیه‌السلام پاک است، از آن روی که خداوند فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا﴾[۳]، و دشمن او نجس است؛ چراکه خدا فرمود: ﴿إِنَّمَا ٱلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾[۴].

«طهور» طاهر و مطهّر است و نجس که ذاتش نجس است چگونه می‌تواند سبب طهارت غیر خود شود؟

خداوند فرموده است: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَآءً فَتَيَمَّمُوا﴾[۵]. محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آب وضو است، و علی علیه‌السلام خاک تیمم؛ زیرا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوطاهر است و علی علیه‌السلام ابوتراب.

خداوند در قرآن در ده مورد ﴿أَوَمَنْ﴾[۶]، ﴿أَفَمَنْ﴾ و ﴿أَمَّنْ﴾ فرموده و این موارد همه دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام و دشمنان او است: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾[۷]، ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ﴾[۸]، ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ﴾[۹]، ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ ٱللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾[۱۰]، ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ٱلْحَقُّ﴾[۱۱]، ﴿أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ﴾[۱۲]، ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوٓءُ عَمَلِهِ﴾[۱۳] -که پیشتر شرح همه گذشته است.

---

۱. برای این سخن ابوبکر ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۶۷/۸؛ محب الدین طبری، الریاض النضره، ۲۳۳/۲ و ۲۳۴.

۲. بینه / ۷: در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند آنانند که بهترین آفریدگانند.

۳. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آب بشری آفرید.

۴. توبه / ۲۸: حقیقت این است که مشرکان ناپاکند.

۵. نساء ۴۴؛ مائده / ۶: و آب نیافته‌اید پس بر خاک تیمم کنید.

۶. آیه‌ای که در آن عبارت «أَوَ مَنْ» آمده باشد نیافتم.

۷. سجده / ۱۸: آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند.

۸. زمر / ۹: با آن کسی که در طول شب اطاعت خدا می‌کند؟

۹. هود / ۱۷: آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از خویشان او پیرو آن است...؟

۱۰. زمر / ۲۲: پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده است...؟

۱۱. رعد / ۱۹: پس آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده حقیقت دارد...؟

۱۲. ملک / ۲۲: پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید...؟

۱۳. فاطر / ۸: آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده؟

امام صادق‌علیه‌السلام فرموده است: ﴿اَوَ مَنْ کَانَ مَیْتًا﴾ عنا ﴿فَاَحْیَیْنَاهُ﴾[۱] بنا.

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از ابوصالح، از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: ﴿اَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا﴾[۲] دربارهٔ حمزه و جعفر و علی‌علیه‌السلام نازل شده است[۳].

مجاهد و ابن‌عباس گفته‌اند: مقصود از ﴿اَفَمَنْ یُلْقیٰ فِی ٱلنَّارِ خَیْرٌ﴾[۴] ولید بن مغیره و مقصود از ﴿اَمْ مَنْ یَأْتِیَ ءامِنًا یَوْمَ ٱلْقِیٰمَةِ﴾[۵] امیرمؤمنان‌علیه‌السلام است.

خداوند آن‌گاه در ادامهٔ آیه، دشمنان علی‌علیه‌السلام را تهدید کرده و فرموده است: ﴿اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ﴾[۶].

رؤیای خلیفهٔ عباسی

در اغانی است که ابراهیم بن مهدی سخت با امیرمؤمنان‌علیه‌السلام مخالف بود. روزی به مأمون گفت: علی‌علیه‌السلام را در خواب دیدم. با او رهسپار شدم تا به پلی رسیدیم. او پیش رفت تا جلوتر از من از پل بگذرد. او را گرفتم و گفتم: تو مردی هستی که به واسطهٔ یک زن مدعی این حکومت شده‌ای، در حالی که ما بیش از تو بدان سزاواریم. اما ندیدم او پاسخی رسا دهد.

مأمون پرسید: تو را چه پاسخی داد؟

گفت: بر این نیفزود که گفت: سلاماً، سلاماً.

مأمون گفت: خدای را سوگند، تو را رساترین پاسخ داده است.

پرسید: چگونه؟

---

۱. آیا کسی که از درک ما مرده بوده است و او را به خویش زنده ساخته‌ایم...؟

عبارت مشتمل است بر آیهٔ ۱۲۲ سورهٔ انعام.

۲. قصص / ۶۱: آیا کسی که وعدهٔ نیکو به او داده‌ایم...؟

۳. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۶۴/۱.

۴. فصلت / ۴۰: آیا کسی که در آتش افکنده شود بهتر است؟

۵. فصلت / ۴۰: آیا کسی که روز قیامت آسوده‌خاطر می‌آید؟

۶. فصلت / ۴۰: هر چه می‌خواهید بکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بینا است.

برای روایت ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۸۸/۲.

گفت: به تو فهمانده است که تو نادانی هستی که نباید پاسخت داد. خداوند فرموده است: ﴿وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾[۱].

ابومنصور ثعالبی در کتاب الاقتباس من کلام رب الناس آورده است که متوکل علی‌علیه‌السلام را در خواب دید که میان شعله‌های آتشی برافروخته است. از آن روی که ناصبی بود از این شاد شد.

پس، از خوابگزاری در این باره پرسید.

خوابگزار گفت: آن کس که امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام وی را در خواب دیده است باید یک نبی یا وصی باشد.

پرسید: از کجا؟

گفت: از این‌که خداوند فرموده است: ﴿أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي ٱلنَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا﴾[۲].

نیک‌مرد

حریری در درة‌الغواص آورده است که شریک بن عبدالله نخعی از فضایل علی‌علیه‌السلام سخن به میان آورد.

آن مرد اموی گفت: علی‌علیه‌السلام نیکومردی بود!

این سخن شریک را به خشم آورد و گفت: آیا دربارهٔ علی‌علیه‌السلام می‌گویی: نیکومردی بود؟

آن مرد صبر کرد تا چون خشم شریک فرونشست او را گفت: ای بندهٔ خدا، مگر نه آن است که خداوند دربارهٔ خویش فرموده است: ﴿فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ ٱلْقَادِرُونَ﴾[۳]، و دربارهٔ ایوب‌علیه‌السلام فرموده است: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ ٱلْعَبْدُ﴾[۴]، و دربارهٔ سلیمان‌علیه‌السلام فرموده است: ﴿وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَٰنَ نِعْمَ ٱلْعَبْدُ﴾[۵]؟ آیا آنچه را خداوند در مورد خود و پیامبران خود پسندیده است برای علی‌علیه‌السلام نمی‌پسندی؟

شریک این سخن مرد را پسندید[۶].

---

۱. فرقان / ۶۳: و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند. خبر را در الاغانی نیافتم.

۲. نمل / ۸: خجسته و مبارک گردید آن‌که در کنار این آتش و آن‌که پیرامون آن است.

برای روایت با جزئیات بیشتر ← اقتباس از قرآن کریم، ۲۷۳.

۳. مرسلات / ۲۳: و توانا آمدیم و چه نیک تواناییم.

۴. ص / ۴۴: ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! به راستی او توبه‌کار بود.

۵. ص / ۳۰: و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکو بنده‌ای!

۶. ← درة الغواص، ۱۷۳.

یکی از نحویان گفته است: این پاسخ درست نیست؛ چه واژهٔ «نِعْمَ» چون از جانب خداوند در مورد خود او به کار رود در فهم شنوندگان بر حقیقت وصف او دلالت کند؛ چراکه او را بر مردمان نعمت‌ها است. این واژه چون دربارهٔ پیامبران به کار رود گرامیداشت ایشان است. اما کاربرد آن از سوی یک انسان برای انسان دیگر هر چند در ظاهر مدح باشد، لیکن در حقیقت به ذم نزدیک است، آن‌سان که اگر کسی دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بگوید در او خیری هست، در این سخن راست گفته، در حق ایشان کوتاهی کرده است.

بر صفحهٔ شطرنج

ابوبکر هروی شطرنج بازی می‌کرد. مردی کوهستانی دربارهٔ امامِ پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او پرسید.

هروی شاه و چهار پیاده گذاشت و گفت: این پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و این چهار تا جانشینان او.

مرد کوهستانی پرسید: آن‌که در کنار او است پسر او است؟

گفت: نه، برای او جز یک دختر نمانده است.

پرسید: پس این داماد او است؟

گفت: نه. داماد او این آخرین پیاده است.

پرسید: این نزدیک‌ترین کسان به او است یا دلیرترین یا پارساترین آن‌ها؟

گفت: هیچ کدام، تنها آخرین است.

پرسید: پس این در کنارش چه می‌کند؟

حساب جمل

«عین» و «لام» معادل صد و «یاء» معادل ده است. در بندهای انگشت صد با دست چپ و ده با دست راست برابری کند و چون در آن‌ها بنگری دوبار واژهٔ «الله» بینی.

معادل [ابجدی] «السماء» و «الارض» ـ به ترتیب «محمد» و «علی» است، البته هنگامی که از هر کدام نه واحد کسر کنید، و آنچه ماند بر این دلالت کند که آن دو [آسمان و زمین] برای این دو [محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام] آفریده شده‌اند.

«حاء» و «عین» از حروف حلق هستند و چون «محمد» و «علی» بگویید دهان و دل خود پر کنید.

گوید: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام هر دو امید من هستند[1].

---

۱. «محمد و علی کلاهما املی».

بر چهرهٔ انسان

میمیه و عینیه گفته: محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تصویری از همهٔ مردم هستند. سر هر انسان چون حرف «میم» در واژهٔ محمد است، «حاء» چون دو دست است، «میم» شکل شکم را ماند، و «دال» به شکل دو پای انسان است.

بر چهره هر انسانی واژهٔ «علی» در دو جا منقّش است و هر یک از چشم‌ها به یک حرف «عین» می‌ماند و افزون بر این، قوهٔ بینایی «عین» نامیده می‌شود. بینی در حکم حرف «لام» است و هر ابرو نیز در حکم حرف «یاء» مقلوب.

ابن‌حماد گفته است:

آن‌گاه که هر یک از مردم امامی اختیار کنند امام من عین و لام و یاء است[1].

کلامی منظوم وجود دارد که جزئیات حروف و مقاطع الفاظ آن در معنا، با هم یکی است: «وجوبُ الامامة (۳۵) العلّةُ (۱۳۵) اَنّ (مفرداً ۱۳) النبی (۳) و اوجبت الامامیة (۴) العلی (ه ۴ ه ۵۱ مفردا)»[2].

---

۱. و اذا اختـار کـل قـوم امـاما فـاختیاری عـین ولام و یـاء

۲. به رفع ابهام از این عبارت راه نیافتم.

فصل ۱۳

گوناگون

خداوند در کتاب خود از جوارحی برای خویش یاد کرد و مقصود وی از آن‌ها علی علیه‌السلام است.

«نفسه»

خداوند فرموده است: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ﴾[1]، و امام رضا علیه‌السلام فرمود: علی علیه‌السلام است که مردمان را از خدا ترسانده است»[2].

وجه رب

خداوند فرموده است: ﴿وَيَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ﴾[3]. امام صادق علیه‌السلام در این‌باره فرمود: «ماییم وجه الله، ماییم آیات، ماییم بینات و ماییم حدود الله»[4].

---

۱. آل‌عمران / ۲۸: و خداوند شما را از خود می‌ترساند.

۲. «علی خوفهم به».

۳. رحمان / ۲۷: وجه پروردگارت باقی خواهد ماند.

۴. «نحن وجه الله و نحن الآیات و نحن البنیات و نحن حدود الله».

←

ابوالمضا[1]، از امام رضاعليه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾[2] فرموده: مقصود علیعليه‌السلام است.

عبدی گفته است:

تو «وجه» پایدار خدا و «عین» اویی که همهٔ مردمان را نظاره می‌کنی[3].

همو گفته است:

او «عین الله» است و آن «وجه» که نور او باشد نور کسی است که خاموش نشود[4].

هم او را است:

خداوند صاحب عرش او را در قرآن «جنب»، «عروه»، «وجه»، «یمین» و «اذن» خود نامید،

و پشت پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله به او محکم کرد و او در برابر هر دشواری‌ای تکیه‌گاهش بود.

و خدای او را به دانش و پیکارآوری و گشاده‌دستی گزین ساخت و نام او نشان از جایگاه او دارد و کینه‌اش نشان از کردار او[5].

→

جمله‌های این متن در منابع پراکنده از یکدیگر آمده است و به نظر می‌رسد همین نیز درست‌تر باشد. برای عبارت «نحن وجه الله» به صورت کامل‌تر «نحن وجه الذی الذی لایهلک» ← ابن‌بابویه، التوحید، ۱۵۰. همچنین برای عبارت «نحن وجه الله نزول بین اظهرکم» ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۳۱.

بخش دوم متن با عبارت «الآیات هم الائمة» روایت شده است. ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۰۲ و ۱۲۸؛ کلینی، الکافی، ۲۰۷/۱.

بخش سوم متن نیز بدین صورت یافت شده است: «البنیات هم الائمة» ← قمی، تفسیر القمی، ۳۷۲/۲.

بخش پایانی را نیز در منابع نیافتم.

۱. در متن ابوالمضارب آمده است.

۲. بقره / ۱۱۵: پس به هر سو رو کنید آن‌جا روی خدا است.

۳. و انک وجهه الباقی و عین ... له ترعی الخلائق اجمعینا

۴. و هو عین الله و الوجه الذی ... نوره نور الذی لاینطفی

۵. فسماه فی القرآن ذوالعرش جنبه ... و عروته و الوجه و العین و الاذنا

←

عین الله

خداوند فرموده است: ﴿تَجْرِی بِاَعْیُنِنَا﴾[۱].

اعمش گفته: مردی با سر شکافته نزد عمر آمد و از علی علیه السلام شکایت کرد. علی علیه السلام فرمود: «بر این مرد گذشتم و دیدم با زنی دیگر است و از او سخنی ناخوشایند شنیدم»[۲].

عمر گفت: خدای را چشمانی است و علی علیه السلام از چشم‌های خدا در زمین است.

در روایت اصمعی است که علی علیه السلام فرمود: «او را دیدم که در حرم خدا به حریم خدا چشم می‌افکند»[۳].

عمر گفت: برو که چشمی از چشمان خدا و حاجبی از حاجب‌های خدا تو را دیده است. این دست راست خدا است و خدا آن را هرجا بخواهد می‌گذارد[۴].

عونی گفته است:

امام من همان «عین الله» در زمین است که از هر سو ناظرانی او را بپایند[۵].

عبدی گفته است:

تو «عین الله» و «جنب الله» هستی که هر کس درباره‌اش کوتاهی کند به جهنم نکوهیده درافتد.

تو در میان ما کشتی نجات و صراط مستقیم هدایتی.

در آن حوض بر تو در آیند و تو از آن حوض آب دهی و هر که نیز بخواهی محروم بازگردد.

جواز در اختیار تو است و هر که را بخواهی به بهشت درآوری و هر که را خواهی به دوزخ درافکن[۶].

←

فشـــد بـــه رکـــن النـــبی مـــحمد فکـــان له مـــن کـــل نـــائبة حـصنا

و أفـــرده بـــالعلم و البأس و النـــدی فمن قدره یسمی و من فعله یکنی

۱. قمر / ۱۴: کشتی زیر نظر ما روان بود.

۲. «مررت بهذا و هو یقاوم امرأة فسمعت ما کرهت». ← حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۲۳۶/۲، با اندکی تفاوت.

۳. «رأیته ینظر فی حرم الله الی حریم الله».

۴. برای داستان با تفاوت‌هایی ← ازدی، الجامع، ۴۱۰/۱۰؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۲/۱۷؛ حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۵۷/۴ و ۵۸.

۵. امامی عین الله فی الارض تطرف الـ عـــیون لهـا مـــن کـــل نـاظرة کـل

۶. أنت عـــین الاله و الجـــنب مـــن فـ رط فـــیه یـصلی لظـــی مـــذموما

←

ابن‌الصباح گفته است:

پرسید: «عین» چیست و کجا تجلی یافته است؟ گفتم: «عین» او است: علی علیه السلام. پس خندید.

پرسید: «اذن» کدام است و کدام گوش؟ از جانب پروردگار شنیده است؟ گفتم: همو به آن گوش که هیچ‌گاه کر نباشد شنیده است.

پرسید: «جنب» کدام است و فضیلت ایشان چیست؟ گفتم: همو آن «جنب» و آن ریسمانِ چنگ زدن است.

پرسید: کدام کشتی است که نشستگان خویش را برهاند؟ گفتم: او آن کشتی و همو سبب نعمت‌ها است.

پرسید: ای جوان، آن ماه حرام کدام است؟ گفتم: او ماه حرام و همو خود حرم است.

پرسید: حج کدام است و حجر چیست؟ بیان کن. گفتم: اگر او نبود حرمی هم نبود[1].

جنب الله

ابوذر در خبری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده است: «ای ابوذر، در روز قیامت منکر علی علیه السلام را کور و لال آورند و او در ظلمت‌های قیامت دست و پا زند و در حالی که حلقه‌ای از آتش برگردن او است گوید: ﴿يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ ٱللَّهِ﴾[2]»[3].

→

۱.

أنت فـلک النـجاة فـینا و مـا زلـ	ـت صـراطـا الی الهدی مستقیما
و عـلیک الورود تسقی مـن الحـو	ض و مـن شئت ینثنی محروما
و الیک الجـواز تـدخل مـن شئـ	ـت جـنانا و مـن تشاء جـحیما
قـال فـما العـین و فـیما صورت	قـلت هـو العـین عـلی فـابتسم
قـال و مـا اذن وعت عـن ربـها	قلت وعی بـالاذن مـن غیر صمم
قـال و مـا الجـنب و مـا فضلهم	قلت هو الجنب و حـبل المـعتصم
قـال فـما الفلک المـنجی أهلها	قـلت هـو الفلک و أسـباب النـعم
قـال فـما الشـهر الحـرام یا فـتی	قـلت هـو الشـهر الحلال و الحـرم
قـال فـما الحج و مـا الحـجر ابن	قـلت فـلولاه فـما کـان حـرم

۲. زمر / ۵۶: تا آن که مبادا کسی بگوید، دریغا بر آنچه در جنب خدا کوتاهی ورزیدم.

۳. «یا أباذر یؤتی بجاحد علی یوم القیامة أعمی أبکم یتکبکب فی ظلمات القیامة ینادی ﴿يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ ٱللَّهِ﴾ و فی عنقه طوق من النار». ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۷۲.

از امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و زید بن علی روایت شده که دربارهٔ این آیه گفته‌اند: ﴿ جَنْبِ ٱللهِ ﴾ علی علیه السلام است و همو محبت خدا بر خلق در روز قیامت است»[1].

امام رضا علیه السلام نیز دربارهٔ ﴿ جَنْبِ ٱللهِ ﴾ فرموده است: این دربارهٔ ولایت علی علیه السلام است[2].

امیرمؤمنان علیه السلام خود نیز فرموده است: «من صراط الله هستم»[3]. «من جنب الله هستم»[4].

سوسی گفته است:

علی علیه السلام به رغم همهٔ دشمنان، برترین و نکوترین انسان‌ها است و هر که این را نپذیرد کافر است.

او «جنب» است، «جنب الله» و هرکه دربارهٔ او کوتاهی کند تباه شود. این چیزی است که در خبر آمده است[5].

عونی گفته است:

تو در میان ما همان «صراط سویّ» هستی که به خداوند راه برد و همان «جنب» و همان «بقیه».

ای مهتر من، ای علی، ای که نشانه‌هایت هرگز پنهان نیست[6].

---

۱. «﴿ جَنْبِ ٱللهِ ﴾ علی و هو حجة الله علی الخلق یوم القیامة». ← همان، ۳۶۶.

۲. ← همان، ۳۶۹.

۳. «انا صراط الله». ← مفید، تصحیح اعتقادات الامامیة، ۱۰۸.

۴. «انا جنب الله». ← ابن‌بابویه، التوحید، ۱۶۵؛ شاذان، الفضائل، ۸۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۴۷۱/۲.

۵.
علی علی رغم العدی أکرم البشر — و خیرهم من یأب ذاک فقد کفر
هو الجنب جنب الله هالک کل من — یفرط فیه هکذا جاء فی الخبر

۶.
أنت الصراط السوی فینا — لله و الجنب و البقیه
یا سیدی یا علی یا من — أعلامه لیس بالخفیه

شاعر در بیت نخست افزون بر آیهٔ موضوع سخن، به دو آیهٔ دیگر نیز اشاره کرده است:

ـ طه / ۱۳۵: ﴿ فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ ٱلصِّرَاطِ ٱلسَّوِيِّ وَمَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴾؛ که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است.

ـ بقره / ۲۴۸: ﴿ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِۦٓ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ تَحْمِلُهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ﴾؛ و پیامبرشان بدیشان گفت: در حقیقت نشانهٔ پادشاهی او این است که آن صندوق که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون در آن برجای نهاده‌اند،

←

ابن‌حماد گفته است:

برخی دربارهٔ «جنب الله» کوتاهی کردند و در قیامت از پشیمانان شدند[۱].

عونی گفته است:

امام من دست گشودهٔ خدا در میان مردمان است که با آن جان هر که بخواهد بستاند و هر که بخواهد نه[۲].

عبدی گفته است:

ای علی بن ابی‌طالب، ای زادهٔ نخستان،
ای حجاب الله و ای باب قدیم ازلی،
تو فقط تو آن «عروة الوثقی» ای که نگسلد،
و تو باب خدایی که هر که از گذر تو درآید برسد[۳].

عونی باز گفته است:

او حجاب قدیم و ازلی و حجة الله و سفیر است[۴].

همو گفته است:

آنچه را در کتاب خدا دشوار بود روشن ساخت و آن دسته از احکام که از میان رفته بود پایدار کرد،

←

در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند، به سوی شما خواهد آمد.

پیشتر به روایت‌های تفسیری حاکی از اشارهٔ آیه به اهل بیت علیهم‌السلام گذشت.

۱. و جنب الله فرط فیه قوم — فأضحوا فی القیامة نادمینا

۲. إمامی ید الله البسیطة فی الوری — بها یقبض الارواح إن شاء و البدل

۳. یا علی بن ابی‌طالب یا ابن الاول — یا حجاب الله و الباب القدیم الازل
أنت أنت العروة الوثقی التی لم تفصل — أنت باب الله من یأتیک منه یصل

۴. و هو الحجاب القدیم قدما — و حجة الله و السفیر

و هر اهل تردیدی را به تردیدهای ناپاک لرزاند و ستون کفر را به شمشیر و نیزه درهم شکست.

او عین است «عین الله»، «جنب» است، «جنب الله» و میثاق او که در عالم ذر از مردمان ستاند.

او نور است «نورالله» که در کتاب خدا مندرج است و از چشم هیچ ولی‌ای پنهان و غایب نیست.

او است آن «مثل اعلی» و نام او تو را بس: علی علیه‌السلام که در نام و توان و تبار برتر است.

ای زینت دنیا و ای نور آسمان و ای صاحب آیات و ای دایرهٔ قطب،

ای نهر طالوت که حرام بود نوشیدن از آن، مگر به اندازهٔ مشتی که اگر مرد از آن برگیرد سیراب شود[1].

زاهی گفته است:

او است آگاهی‌بخش امت و قاضی‌ای که از دانش هدایت آنچه را بدان احاطه نتوان یافت به احاطه آورد.

او است آن «نبأ عظیم»، محبت، مصباح و آزموده در رخدادهای بزرگ.

ریسمانی است تا خدا و «باب حطه» که به راه‌یافتگی قفل‌های بسته بر راه‌ها را بگشاید.

او است آن «قدم صدق» که دل هر کس که به گام‌های شیطان گره نخورده به او گره خورده است.

او است نهر طالوت و «جنب الله» و آن «عین» که عقل از درک نور او فرومانده است.

او است آن «اذن واعیه» که البته گناه را نشنود و چه بسیار کسانی که درباره‌اش خطا کرده‌اند.

او است آن «حسن مآب» در نزد خدای صاحب عرش که اگر دست یاری او نبود ما هنوز در شرک دست و پا می‌زدیم[2].

---

۱. أبـان مـن الفـرقان مـا كـان مشكلا — و أثبت فی الاحكام ما كان قد ذهب

و زلزل بـالأرجـاس كـل مـزلزل — و أوهی عماد الكفر بالسمر و القضب

هـو العيـن عـين الله و الجـنب جـنبه — و مـيثاقه المأخـوذ فـی الذر إذ نـصب

هـو النـور نـور الله فـی الذكـر مـثبت — فـلم‌يخف مـن عـين الولی و لم‌يغب

هـو المـثل الأعـلی كـفاک بـاسمه — علی علا فی الاسم و البأس و الحسب

فـيا زيـنة الدنـيا و نـور سـمائها — و يـا صـاحب الآيـات دائرة القـطب

و يـا نـهر طـالوت المـحرم شـربه — سوی غرفة يروی بها المرء إن شرب

۲. مـفقه الامـة و القـاضی الذی — أحـاط مـن عـلم الهـدی مـا لم‌يحط

←

→

و النـــــبأ الأعـــظم و الحـــجة و الـ	مصباح و المحنة فی الخطب الورط
حـــبل الی الله و بـــاب الحـــطة الـ	فـــاتح بـــالرشد مـــغالیق الخـطط
و القـــدم الصـدق الذی سـیط بـه	قـــلب امـریء بـالخطوات لم‌یسـط
و نـــــهر طـــالوت و جـــنب الله و الـ	عــــین التـی بـنورها العـقل خـلط
و الاذن الواعـــــیة الصـــماء عـــن	کـــل خـنا یـغلط فـیه مـن غـلط
حسـن مآب عـند ذی‌العرش و مـن	لولا أیـــــادیه لکـــــنا نـــختبط

شاعر در این ابیات به آیه‌هایی چند اشاره کرده است:

در بیت دوم به آیه‌های ۱ و ۲ سورهٔ نبأ: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ﴾.

در بیت سوم به آیهٔ ۱۱۲ آل‌عمران: ﴿إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ﴾؛ مگر آن‌که به پناه امان خدا و زینهار مردم روند.

همچنین به آیه‌های زیر:

ـ بقره / ۵۸: ﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾؛ و سجده‌کنان از در بزرگ درآیید و بگویید: خداوندا گناهان ما را بریز.

ـ اعراف / ۱۶۱: ﴿وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾؛ بگویید: خداوندا، گناهان ما را فرو ریز و سجده‌کنان از دروازهٔ شهر درآیید.

در بیت چهارم به آیهٔ ۲ سورهٔ یونس: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾؛ و به کسانی که ایمان آورده‌اند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقهٔ نیک است.

در بیت پنجم به آیه‌های زیر:

ـ بقره / ۲۴۹: ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾؛ خداوند شما را به وسیلهٔ رودخانه‌ای خواهد آزمود.

ـ زمر / ۵۶: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾؛ تا آن‌که مباداکسی بگوید: دریغا بر آنچه در حضور خداکوتاهی ورزیدم.

ـ هود / ۳۷: ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا﴾؛ و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز.

ـ مؤمنون / ۲۷: ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا﴾؛ پس به او وحی کردیم که زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز.

ـ طور / ۴۸: ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾؛ و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی.

←

عبدی گفته است:

او دریا است و بر سطح آن همه عنبر ناب است و مروارید و مرجان از ژرفایش بیرون کشند.

چون همدمان سختی‌های پیکار را برشمرند، در میان مردم آن حیدر را هیچ همتا و هماوردی نیابیم[1].

ناشی گفته است:

او دریا است و هر که را بر کرانه‌اش باشد بی‌نیاز گرداند، به ویژه اگر که ساحل مرواریدهای خویش را آشکار کند.

نه آن‌ها، بلکه او است که فخر است که اگر او را بخوانی پاسخ دهد و شگفتی نیست که او خود هر که را از او رخ برتابد فراخواند.

او حاجب خدای مردمان است که نیک تدبیر کرده است و دشواری‌ها را بر اسلام پوشانده و دست دهش او گدا را عطا بخشیده است.

فردای قیامت او برای ما بر هر شهری دروازه است و ریسمانی که با چنگ زدن به او بتوان به راه درست رسید[2].

←

ـ قمر / ۱۴: ﴿تَجْرِی بِأَعْيُنِنَا﴾؛ کشتی زیر نظر ما روان بود.

در بیت ششم به آیهٔ ۱۲ سورهٔ حاقه: ﴿وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾؛ و گوش‌های شنوا آن را نگه دارد.

در بیت هفتم به آیه‌های زیر:

ـ آل‌عمران / ۱۴: ﴿وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسْنُ ٱلْمَـَٔابِ﴾؛ و حال آن‌که فرجام نکو نزد خداوند است.

ـ رعد / ۲۹: ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَـَٔابٍ﴾؛ خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند.

ـ ص / ۲۷ و ۴۰: ﴿وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَـَٔابٍ﴾؛ و در حقیقت برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود.

۱. هو البحر یعلو العنبر المحض متنه — کما الدر و المرجان من قعره یجنی
اذا عد أقران الکریهة لمنجد — لحیدرة فی القوم کفواً و لا قرنا

۲. هو البحر یغنی من غدا فی جواره — و لا سیما إن أظهر الدر ساحله
هو الفخر لا أولائکم ان ندبته — فلا عجب إن یندب الفخر ناکله
حجاب إله الخلق أحکم رتقه — وستر علی الاسلام ذوالطول سائله
و باب غدا فینا لکل مدینة — و حبل ینال الرشد فی البعث واصله

فصل ۱۴

نام‌ها، لقب‌ها و کنیه‌های امیر مؤمنان عليه‌السلام

نام‌های او

صاحب کتاب انوار[1] گفته است: علی عليه‌السلام را در کتاب خدا سیصد نام است، و در خبرها خدا خود به شمار آن‌ها آگاه‌تر است.

ابن‌حماد گفته است:

خداوند او را به نام‌هایی نامیده است که در قرآن تکرار می‌شود و آن‌ها را در سوره‌های محکم می‌خوانیم.

در حجر و نمل و پیش از آن‌ها در انفال و نیز در صافات و ص و زمر.

گفته‌اند: او را در تورات و هم در انجیل نام گذارده و آنان که زبور خوانند آن را دانند.

او را برگزید و به برادری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و همسری بتول عليهاالسلام آن نیکوترین بانوان پسندید[2].

---

۱. دربارهٔ این کتاب و مؤلف آن دو احتمال مطرح شده است: یکی آن‌که از صاحب بن عباد (د.۳۸۵ ق.) باشد، و دیگری آن‌که نام کامل آن الانوار فی تاریخ الائمة الابرار و مؤلف آن ابوالحسن علی بن هبة الله بن عثمان موصلی (قرن ششم ق.) باشد. ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۱۸۹ و ۱۹۰.

۲. الله ســماه أسـماء تـردد فـی الـقـرآن نـقرؤها فـی مـحکم السـور

←

همو گفته است:

قرآن در بردارندهٔ فضیلت‌های بسیار او است و هیچ سوره‌ای از آن نیست که از فضیلت او تهی باشد.

آیا سورهٔ انعام در چندین جا و سورهٔ یونس، اگر بکاوی، و سورهٔ حجر و نحل تو را بسنده نباشد؟

و سوره‌های ابراهیم و کهف که در آن‌ها نیز یاد او است و طه که در آن عجایبی است و نیز سورهٔ نمل؟[1]

نام‌های او در آسمان و زمین

نام علی علیه‌السلام نزد آسمانیان «شماطیل» است، در زمین «جمحائیل»، در لوح «قنسوم»، در قلم «منصوم»، در عرش «معین»، نزد رضوان «امین»، نزد حورالعین «اصبّ»، در صحف ابراهیم علیه‌السلام «حزبیل»، در زبان عبرانی «بلقیاطیس»، در سریانی «شروحیل»، در تورات «ایلیا»، در زبور «اریا»، در انجیل «بریا»، در صحف «حجرالعین»، در قرآن «علی»، نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله «ناصر»، نزد عرب «ملی»، در هند «کبکرا» و به روایتی «لنکرا»، نزد روم «بطریس»، نزد ارمنیان «فریق»، و به روایتی «اطفاروس»، نزد سیسیلیان «فیروق»، نزد فارسیان «خیر» و به روایتی «فیروز»، نزد ترک‌ها «تبتر» یا «عنیل» و به روایتی «راج»، نزد خزر «برین»، نزد نبطیان «کریا»، نزد دیلم «بنی»، نزد زنگیان «حنین»، نزد حبشیان «تبریک» و به روایتی «کرقنا»، نزد فلاسفه «یوشع»، نزد کاهنان «بوی»، نزد جنیان «حبین»، نزد شیاطین «مدمر»، نزد مشرکان «موت احمر»، نزد مؤمنان «سحابهٔ بیضاء»، نزد پدر آن حضرت «حرب» و به روایتی «ظهیر»، نزد مادر آن حضرت «حیدره» و به روایتی «اسد»، نزد دایهٔ آن حضرت «میمون» و نزد خداوند «علی علیه‌السلام» است[2].

→

فی الحجر و النمل و الانفال قبلهما — و الصافات و فی صاد و فی الزمر

و قیل سماه فی التوراة ثمة فی ال — انجیل یعرفه التالون فی الزبر

و اختاره و ارتضاه للنبی أخاً — و للبتولة بعلا خیرة الخیر

۱. و کم قد حوی القرآن من ذکر فضله — فما سورة منه و من فضله تخلو

ألم تکفک الأنعام فی غیر موضع — و یونس ان فتشت و الحجر و النحل

و سورة ابراهیم و الکهف فیهما — و طاها ففی تلک العجائب و النمل

۲. بخشی از این نام‌ها در الهدایة الکبری اثر خصیبی (۹۲ و ۹۳) آمده است.

عونی گفته است:

آن‌که نامش در انجیل در جایگاه تعظیم و گرامیداشت است و پیروان این کتاب علی علیه السلام را ایلیا گویند.

همو است که در تورات نام برده شده و نزد ایشان هدایتگری از هدایتگران است و در میان مردم از هر عیبی علیه السلام برکنار.

همو است که نزد کاهنان که نام‌های ارجمند را نگاه دارند کسی خوانده شده است که مردم را بر کانون حق گرد آورد.

همو است که در زبور به نام شیر دلیر، نعره افکن و شیرمرد مردمان اریّ خوانده شود.

او است که در کتاب‌های بسیار ارجمند هندیان کبکرا نامش نهند و نزد رومیان بطریسی گویند، و نیز بطرسی‌ای که جان‌ها بستاند، و در کتاب‌های فارسیان نیز به رغم بدزبانان خیر نام دارد و خیر نزد سخنوران و آن هنگام که فارسیان نام گذارند به معنای نیکوکار است.

او به زبان ترکان تبیر است و تبیر به معنای پلنگ تیزچنگال است، اگر زبان ترکی دانی، و زنگیان، به جانم سوگند، او را حنبن خوانند، همو که چون در پیکار به دشمن نزدیک شود رگ‌های ایشان از هم بدرد. معنای حنبن را از زنگیان بپرس.

حبشی‌مجبر او را تبریک خواندکه به‌معنای پادشاه ویرانگر است.اگر خواستی‌از حبشیان در این‌باره بپرس، و مادرش گفت: او فرزندم حیدره است، شیر بیشه‌ها و شیری دلیر و حیدر که باطنی نبود.

دایه‌اش او را میمون خواند و در میان برادران رضاعی او نیز میمون نامی بود و آن روزگار او شیرخواره بود و چه نیکو شیرخواره‌ای!

نام برادرش در بنی‌هلال «معلق المیمون» بود، یعنی آویخته به آن خجسته والا مقام، و این موهبتی بود که فقط به وی ارزانی شده بود.

او به زبان ارمنی فریق است، همو که برای هر مؤمنی حق را بازشناساند؛ در این‌باره از هر که ارمنی باشد بپرس[1].

---

۱. مـن اسـمه یـعرف فی الانجیل — بـــرتبة الاعـظام و التـبجیل

یـــــدعـو علیـــــــأ أهلـــه الیا

و هو الذی سمی فی التـوراة — عـــند الاولی هـــاد مـن الهـداة

مـــــن کـل عیـــب فـــی الـــوری بـــریا

←

لقب‌های او به ترتیبی الفبایی

یک بار متوکل از زیدبن حارثه بصری مجنون دربارهٔ علی علیه‌السلام پرسید. او گفت: علی علیه‌السلام ـ به ترتیب حروف الفبا ـ آمر به عدل و احسان، باقر علوم ادیان، تالی سوره‌های قرآن، ثاقب و از هم درندهٔ حجاب شیطان، جامع احکام قرآن، حاکم میان انس و جان، خالی از هر دروغ و بهتان، دلیل بر هر طالب بیان، ذاکر پروردگار خویش در پیدا و پنهان، راهب ربّ خود در شب‌های تیرهٔ گران، زائد نیکوخرد بی‌نقصان،

→

و هو الذی یعرف عند الکهنه   و هـم لاسماء الجـلیل الخـزنه

مبوء الحـــق الـــوری بـــویـــا

و هو الذی یـعرف فـی الزبـور   بـاسم الهـزبر العـنبس الهـصور

لیـث الـــوری ضـــرغـامهـا اریـا

و هــو الذی یـدعونه بکـبکرا   فـی کـتب الهـند العظیم القدرا

حقـا و عنـــد الـــروم بطـــریسیـــا

و بـــطرسی قـــابض الارواح   و فی کـتاب الفرس رغم اللاحی

خیر و خیر عـند ذی‌الافصاح   حــین یـسـمی فـرسنا البـاریا

و هــو تــبیر بـلسان التـرک   مــعنی تــبیر نــمر ذومـحک

اذا عـــرفت منــــطق التـــرکیـا

و الزنج تدعوه لعمری حنبنا   قـــطاع أوصـال اذا مـا ان دنـی

فـــاسـأل بمعنـــی حنبنـــا الـــزنجیـا

و قــد دعـاه الحـبشی المـجبر   تــبریک و هــو المـلک المـدمر

ان شئتـــه فـــاســال بـــه احبشیـــا

و امــه قــالت هــو ابـنی حـیدره   ضـرغام آجـال و لیث قسـوره

و حیــــدر مـــا کـــان بـــاطینـــا

و قـد دعـته ظـئره مـیمونا   و فـــی أخـــی رضاعه المـیمونا

و هـــو رضیـــع حبـــذا غـــذیـــا

و اسـم أخیه فـی بنی‌هلال   مـــعلق المـــیمون ذوالمـــعالی

مــــوهبـــة خـــص بهـــا صبیـــأ

و هـو فـریق بـلسان الارمن   فـاروقه الحـق لکـل مـؤمن

فـــأســـأل بـــه مـــن کـــان أرمنیـــا

ساتر و پوشانندهٔ عیب‌های نسوان، شاکر نعمت‌های خدای منّان، صابر روز پیکار و آوردگاه نیزه و سنان، ضارب سرهای اقران به تیغ بران، طالب حق خدا دور از سستی‌ها و خیانت‌های خیانتگران، ظاهر و چیره بر پیروان کفر و طغیان، عالی به علم خود بر همهٔ اهل زمان، غالب به نصر خدا بر همهٔ دلیران، فالق و شکافندهٔ سرها و ابدان، قوی سخت‌پیکر درست‌ارکان، کامل نیکوخرد بی‌نقصان، لازم و همدم همارهٔ اوامر رحمان، مزوّج و همسر برترین زنان، نامی بلندنام در قرآن، ولیّ اهل ولایت آمیخته به ایمان، هادی به حق برای خواستاران بیان، و یسیر سهل جویندگان خوان احسان است[۱].

---

۱. ظاهراً مؤلف در این‌جا در ترتیب الفبایی این اوصاف، الفبای فارسی را در سه حرف آخر مراعات کرده است، نه الفبای عربی را، هر چند در کلیت از الفبای عربی پیروی می‌کند.

فصل ۱۵

لقب‌های امیرمؤمنان علیه السلام به ترتیب الفبایی[1]

همزه

سید نجباء[2]، نور اصفیاء، هادی اولیاء، قبلهٔ رحماء، قدوهٔ اوصیاء، امام اتقیاء، امیر امراء، امین امناء، فریادرس ضعفاء، اندوه اعداء، مرشد علماء، فقاهت‌بخش فقهاء، اعلم قرّاء، چیره‌دست‌ترین نشستگان بر کرسی قضاء، ابلغ بلغاء، اخطب خطباء، سخنورترین فصحاء، گواهی‌ده شعراء، نامورترین مردمان بطحاء، شهید ابوالشهداء، همسر فاطمهٔ زهراء علیها السلام، صاحب رایت و لواء، دورکنندهٔ هر کرب و بلاء، معزّ اولیاء، مذل اعداء، پیشگام در وفاء، دوم اهل کساء، درافکنندهٔ سرکشان جنگ‌ها به دماء، بیرون‌روندهٔ از بیت المال با دستی تهی از زر صفراء و سیم حمراء و بیضاء، آگاه‌ترینِ سکونت‌گرفتگانِ رقعهٔ زمین غبراء و زیر چتر سماء، خوگرفتهٔ مناجات در ظلمت شب تیرهٔ لیلاء، محبت مهترانبیاء، پیشگام اوصیاء نقباء، خلیفهٔ پروردگار ارض و سماء، ایمن از وسوسهٔ کنیزان سمراء، و بیضاء، دور از فریب سیم و زر

---

۱. یادآوری چند نکته پسندیده می‌نماید:

أ ـ مؤلف در این ترتیب الفبایی عمدتاً حرف آخر را و در برخی موارد حرف اول واژه را ملاک قرار داده است.

ب ـ شمار حروف بر پایهٔ الفبای زبان عربی و ترتیب حرف آخر ـ به استثنای لام الف ـ بر پایهٔ الفبای فارسی است.

ج ـ مترجم برای رعایت فضای کار مؤلف گاه از روش کار و واژهٔ‌گزینی خود عدول کرده و ناچار، واژه‌هایی را که در فضاهای دیگر کمتر به کار می‌گیرد به کار گرفته است.

۲. به توجیهی که گذشت در این جا برخلاف دستور خط فارسی همزهٔ پایانی حفظ شده است.

صفراء و حمراء، فراتر از اغوای چشمه و آبادی حوراء، یا مزرعهٔ سر سبز خضراء، یا جبهٔ پشمین‌دکناء و یا تن‌پوش دست‌ساختهٔ رفضاء.

الف

مطهر مجتبی، منذر مرتضی، مأمون مقتدی، خطهٔ کبری (نقشهٔ بزرگ راه)، ریسمان وثقی، آیت کبری، محبت عظمی، مایهٔ آزمون وری (مردمان)، مسبّب اعلی، استوار ایستاده بر راه هدی، امام اهل دنیا، برادرتنی پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله، شیر منطقهٔ شری[۱]، غیث‌ندی (فریادرس مردمان)، حتف عدی (قاتل دشمنان)، مفتاح هدی، قطب آسیای هدی، مصباح دجی (چراغ تاریکی‌ها)، گوهر نُهی (خرد)، بحر لهی (دریای خرسندی‌ها)، شعله‌افروز وَغی (پیکار)، فروداورندهٔ شمشیر برّان بر طلی (گردن‌ها)، شمس ضحی، ابوالقری در ام‌القری، بشارت‌دهنده به اعظمِ بشری، طلاق‌دهندهٔ دنیا، برگزینندهٔ آخرت بر اُولی، صاحب خرد وحجیٰ، بعید المدی (دورنگر)، صاحب استوار فتوی، نظیر هارون با موسی علیه السلام، مولای هر که پیامبر صلی الله علیه و آله است او را مولی، بسی پر جدویٰ (سودرسانی و منفعت‌دهی)، شدید القوی، سالک راه آرمانی و طریق مُثلی، چنگ‌زنندهٔ در عروة الوثقی، جوانمردی که در شأن او است سورهٔ ﴿هَلْ اَتیٰ﴾، گرامی‌ترین پوشندهٔ ردا، ارجمندترین به‌پاکنندهٔ حذی (پای‌افزار)، آگاه‌ترین صاحب هر ابتدا، احبی من احتبی (ارجمندترین کسانی که جامهٔ خویش جمع کرد)، افضل من راح و اغتدی (ارجمندترین آنان که رفت و باز آمد)، اشجع من رکب و مشی (دلیرترین آنان که سواره یا پیاده به پیکار درآمدند)، اهدی من صام و صلی (راه‌یافته‌ترین آنان که روزه گرفتند و نماز گزاردند)، مکافح من عصی و شق فی دین الله العصا (پیکارکننده با هر که سر نافرمانی برداشت و هر که جامعهٔ استوار بر آیین خدا را از هم شکافت)، مراقب حق الله اَینَ امر و نهی (پاسدار حق الهی هرجاکه او امر کرد و هر جا نهی فرمود)، الذی ماصبا فی الصبی (آن‌که در خردسالی و جوانی بازیگوشی و سرمستی نکرد)، الذی سیفه عن قرنه مانبا (و آن‌که شمشیرش از گردن هماوردانش بازنگشت)، آن برپای دارندهٔ محبت زهرا (روشن)، جلا ظلم الشرک و جلی (و آن‌که سایهٔ شرک را برانداخت و همه جا روشن ساخت)، آن شمس ضحی، آن بدر دجی، آن ستارهٔ اهل عبا، عموزادهٔ پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و آن ملقب به مرتضی علیه السلام.

---

۱. منطقه‌ای در سرزمین سکونتگاه سلمی که به فراوانی شیر مشهور بوده و دلیرمردان را به شیران شری تشبیه می‌کرده‌اند. ← یاقوت حموی،معجم البلد ان، ۳۳۰/۳؛ جوهری، الصحاح، ۲۳۹۱/۶.

باء

کشّاف کرب (برگشایندهٔ دشواری‌ها)، صاحب خویشاوندی سبب در کنار خویشاوندی نسب، بازگردانندهٔ سبب به نسب، گزین‌شده به والاترین تبار و حَسب، هاشمی از ناحیهٔ امّ و از ناحیهٔ اب، خالق نوترین خطب، آمر به ادب، برافروزندهٔ شعله‌های جنگ و حرب، روشنایی‌بخش خطب، سیدعرب، مرد کثیبه و کثیب (مرد شنزار و بیابان)، و نام‌آور حرب و محراب، و نیزه‌افکن شمشیرزن ضرّاب، خیر و حساب بلاحساب، مطعم سغاب بجفان کالجواب (خوراک‌دهندهٔ گرسنگان با کاسه‌هایی به گنجایش انبان)، پاسخ‌دهندهٔ پرسش‌های بی‌جواب به جواب صواب، مضیّف نسور و ذئاب بالبتار الماض الذباب (میهمان‌کنندهٔ عقابان و گرگان با لاشه‌های برجای‌مانده از شمشیر برّان و تیغ تیزش)، گریزانندهٔ سپاه‌های احزاب، شکنندهٔ اصلاب، قسمت‌کنندهٔ اسباب، خراز رقاب با ابن‌قراب (آن‌که با فرزندان نیام یعنی شمشیر، گردن کسان بزند)، صاحب دری گشوده از سرای به مسجد به‌گاه سد ابواب همهٔ اصحاب، مرد رغبت پی در پی به هر طاعت ثواب، بر تن کنندهٔ کهنه جلباب، آن آشفته‌ثیاب (جامه)، آن به کرنش درآورندهٔ همهٔ دشواری‌ها و صعاب، آن شیرین خطاب، بی‌نیاز از هر حاجب و حجاب، پایدار در لغزش‌گاه خردها و الباب، فاقد اشباه و اضراب (همتایان)، مرشد عجم و اعراب، صاحب اِعراب و اعزاب، جمع‌کنندهٔ عقل و نصاب و اسل و نصاب (گرز و کمان و نیزه و تیر)، صاحب زیباترین صبر بر هر اندوه و هر مصاب (مصیبت) و بر هر درد و اوصاب (رنج)، مایهٔ درخشش هر محراب، آن‌که روزی آزاد کند رقاب و روزی بزند گردن و رقاب، آن‌که به میدان تازد با سپرهای غراب، هموکه همتایان را بر زمین افکند غلتان به خون و به خاک و تراب، شناخته به کنیهٔ ابوتراب، آن امام محارب، آن‌که نه ترسو باشد و نه هارب، داماد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و برادر و صاحب، مالک ملک غالب، زننده به دریای مواکب، بذل‌کنندهٔ رغایب، گرامی‌دارندهٔ خویشاوندان و اقارب، حلّال دشواری‌های غرایب، الذی لم یخرج بعد الانبیاء مثله فی مابین الصلب والترائب (آن‌که پس از پیامبران چون اویی را مادر نزاده است)، اهل پیکار با خلائق و خشنودی خدای را طالب، دارای آن بی‌شمار مناقب، و رفیع مراتب، غالب کل غالب، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، آن معصوم از عیوب، آن محجوب قلوب، آن آگاهی‌یافته از جانب خدا و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غیب و غیوب برگرفته از علم مکنون محجوب، پراکنندهٔ قبایل کفر و شعوب، رسول الله را حبیب، نبی الله را ربیب، صاحب قرابت و قرب، درهم کوبندهٔ بتان کعبه، شیر غابه (جنگل)، افضل صحابه، و آن‌که از صفات او است: بنیان، بیت، باب، بحر، بنیه، بشری، بشیر، بر، بأس، بلاغ، بقیه و بلوی.

تاء

منجز العدات (برآورندهٔ وعده‌ها)، قاصم العدات (شکنندهٔ کمر دشمنان)، مفتاح و نجات، گشایندهٔ مشکلات، پیشگام خبرات، تالی آیات، قبلهٔ سادات، ولیّ خیرات، کاشف کربات، مبین مشکلات، دفع‌کنندهٔ معضلات، صاحب معجزات، عین الحیات، سفینة النجات، خواض غمرات (آن‌که به ژرفای دشواری‌ها فرودرود)، حامل پرچم‌ها و رایات، گمارندهٔ بر سرزمین‌ها و ولایات، درهم‌شکنندهٔ عزی و لات، آن‌که پیامبر ﷺ بود حسنه‌ای از حسناتش، ذات او ریشه گرفته از گرامی عنصر و ذاتش، یتأذی باذائه (هموکه پیامبر ﷺ به آزار دیدن او آزار بیند)، ویتألم لشکاته و شداته (و از درد و رنج او دردمند و اندوهگین گردد)، و تتفذی عینه بقذاته (و چون خاری در چشم وی رود چشم پیامبر ﷺ درد گیرد)، دعا الله بموالاة ذی‌موالاته و معاداة ذی‌معاداته (هموکه پیامبر ﷺ از خداوند خواست آن راکه دوستدار او است دوست بدارد و دشمن او را دشمن گیرد)، کان لرسول الله عضداً غیر مفتوتة و یداً غیر مکفوتة (هموکه برای پیامبر ﷺ بازویی برکنار از سستی‌ها و دستی همواره گشوده درکار بود)، اثلته غیر منخوتة (هموکه تبارش برساخته و بربسته نیست) و اوراقها غیر محتوتة (و برگ‌های درخت او بر زمین نریزد)، و هموکه از نام‌های او است: تائب، تسنیم، تذکره، تابع و تالی.

ثاء

از نام‌های او است: ثقل، ثواب، ثلّه (گروه).

جیم

از نام‌های او است: جاثی، جامع، جار و جوار.

حاء

از نام‌های اول است: حطه، حجاب، حیدر، حاکم، حامد، حمید، حبر، حق، حبل، حسنه، حافظ، حلیم، حکیم و حامل پرچم حمد.

خاء

خیر البشر، خیر البریه، خیر الامه، خیر الناس، خلیفه، خاصف (پینه‌زن)، خازن، خاشع و خصم.

دال

سید مرشد، منعم مؤیّد، عالم زاهد، متقی عابد، داعی شاهد، مثل قائد، مفلح مشاهِد، ستوده در همهٔ مواقف و مشاهد، عصرة المنجود (عصارهٔ همهٔ خواسته‌ها)، از شمار کسانی که آرزوهای مرده را زنده ساخته‌اند به حیات جود، از کسانی که حقیقت گوهر آن‌ها در چهره‌هایشان هویدا است از اثر سجود، خلیفهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مهاد (گاهواره)، موضع سرّ او در اصدار و ایراد (رفتن و باز آمدن)، خم‌کنندهٔ کمر کرنش اضداد، پدر آنان که پیامبرند را اولاد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را برآورندهٔ وعد، و او را وفاکنندهٔ عهد، جعل الله ولد هذا اولاده و کبد هذا اکباده (آن‌که خدای فرزندان او را اولاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پارهٔ جگر او را پاره‌های جگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرارداد)، آن‌که جنود حق را بود سید، و جام عطا را بود ید و عضُد و مدد و همو که نام‌های او است: ید، ود، هادی، مؤید، اسد، مساجد، سید، اب و والد، ولد، بیضته البلد.

ذال

از نام‌های او است: ذکر، ذاکر، ذائد (مدافع)، ذریه، ذوالقربی، ذوالمحن، و ذوالنورین.

راء

امام طاهر، قمر باهر (ماه تابان)، آب طاهر، فرات زافر (سرشار)، اسد خادر (شیر به کمین نشسته)، ربیع باکر (بهار نورسیده)، خیر و ذکر، صدیق اکبر، شفیع روز محشر، موت احمر، عذاب اکبر، پدر شبیر و شبر، نام‌یافته به حیدر، و چه دانی که کیست حیدر، او است کوکب ازهر، قمر انور، تکیه‌گاه اکبر، ضرغام مصدر (شیر کنام)، طاهر مخیّر، صمصام مذکر (شمشیر نر)، صاحب برائت و غدیرخم و رایت خیبر، قهرمان احد و حنین و خندق و بدر اکبر، ساقی و آب‌رسان کوثر به روز محشر، آن‌که به نسل خویش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را داد کوثر، همان ایمان منیر، لیل ستیر (شب پوشاننده)، حجر مستنیر، امام و وصی و داماد و عموزاده و برادر و وزیر، آن‌که مسلمانان مستضعف را بود پناه و مجیر و کافران قویدست را نابودکنندهٔ مبیر، سپاه خدای را مبارز و امیر، کاسه‌های عطا را بر فقیران مدیر (یعنی بر فقیران می‌چرخاند)، تا جایی که دربارهٔ او و خاندانش نازل شد آیهٔ تطهیر، و فرمود که به محبت خداوند خوراک دهند مسکین و یتیم و اسیر، آن امام مختار، معروف بلاانکار، واعظ به نصح و انذار، قاتل منافقان و کفار، درهم‌شکنندهٔ لشکر جرّار، صاحب ذوالفقار، قاتل عمرو و مرحب آن حمارسوار،

کهف اخیار، ملجأ ابرار، منجی اخیار، قمر اقمار، خار چشم فجّار، قسمت‌کنندهٔ جنّت و نار، مهتر مهاجران و انصار، برادر جعفر طیّار، عموزادهٔ نبی مختار، کرار غیر فرّار، امیر بررہ (نیکان)، قاتل کفره، درهم‌کوبندهٔ فجره، درآورندهٔ چشم سحره، ثمرهٔ بیعت شجره، همو که هرگز نافرمانی خدا نکرد در آنچه او بدان داد امر، همو که در هنگامهٔ پیکار بر خویش نام نهاد به حیدر، آن‌که بود پیامبر ﷺ را برادر و وزیر و وصی و مشیر، چشمه‌ای که به کرم بود خرار (سرشار و پر)، همو که دانش را بود معدن و فوار (سرچشمه)، آن‌که نخواست در دنیا اماره و نطلبید آن را عماره، برادر همزاد خیر، رفیق طیر، آن‌که کند از جای باب خیبر، و درهم شکست چوب آن منبر، همو که از لقب‌های او است: آمر بالمعروف، آمر بالعدل، اول و آخر، طاهر، ظاهر، ظهیر، صابر، بشیر، و شاکر، و همو که از صفات او است: ربانی رعیت، دعوت‌کننده به رضا، رضوان، رجل، رجال، راسخ، راکع، رحمت و رشید.

زاء

حلاحل الحجاز (مهتر سرزمین حجاز)، اسد البراز (شیر پیکار)، المنفق علی الاعواز (انفاق‌کننده به ناداران)، الذی لایتعاظمه جبل الاهواز (آن‌که کوه اهواز در برابرش بزرگ ننماید)، و لاینخدع بعادی الرکاز (و وسوسهٔ گنج‌های نهان او را نفریبد)، و همو که از نام‌های وی است: زعیم، زاهد، زلفی، زیتون، و زید.

سین

شمس شموس، انس نفوس، درهم شکنندهٔ کافران و مجوس، گزیدهٔ خدای ملک قدوس، آن‌که پیامبر ﷺ درباره‌اش فرمود: «لاتسبوا علیا فانه فی ذات الله ممسوس»[1]، کلیم شمس، مُحیی نفس، ثانی از خمس (دویِ از پنج)، پیراسته از هر آلودگی و دنس، حبیب گاه تنهایی هر نفس، همو که به جان خرید کینهٔ اناس، به قتل سرکشان ناکث ارجاس (ناپاک)، سرکوب بدعتگذاران قاسط ادناس

---

۱. روایت ابونعیم در حلیة الاولیاء (۶۸/۱) و طبرانی در المعجم الاوسط (۱۴۲/۹ و ۱۴۳) چنین است: «لاتسبوا علیا فانه ممسوس فی ذات الله»؛ علی را ناسزا مگویید؛ که ممسوس در ذات خدا است.

علامه مجلسی عبارت «ممسوس در ذات خدا» را چنین تفسیر کرده است که علی علیه السلام در راه خدا چنان سختی‌ها را به جان می‌خرد که گویی دیوانهٔ او است. ← بحار الانوار، ۳۱۳/۳۹.

(نجس) و راندن خارجیان سارق انکاس (حیله‌گر)، صاحب شوکت و قدرت و باس (جنگاوری)، خیر بشر و خیر امت و خیر ناس (مردم)، سماه نفسه (پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را نفس خود نامید) و جعل البتول عرسه (و بتول را همسر او کرد) و ابقی فی امته حتی القیامة غرسه (و درخت نسل او را تا قیامت در میان مردمان پایدار گرداند)، و همو که از نام‌های وی است: سفینه، سابح، سابق، ساعه، ساجد، سبیل، سلیم، ستّه و سید.

شین

اصلع قریش، شیر جیش، لم یعتنق امر الله بخفة و طیش (چنین نبود که سرسبکی و هوسگری به فرمان خداگردن نهاد)، راش ضعف الاسلام احسن ریش (سستی اسلامیان را به برترین توان به قوت بدل ساخت)، و لم‌یثبطه عن صلاح الامة رقة خد و لا نداوة خیش (و هیچ‌گاه گونه‌ای زیبا یا جامه‌ای نرم و نو او را از مصلحت امت فرونشاند).

صاد

آن‌که از نام‌های او است: صادق، صدیق، صابر، و صفّی، و از صفات او است: صهر، صاحب، صالح، صفوه، صوم و صف.

ضاد

آن دفاع‌کنندۀ از حوض، و آن واصل به روض (بهشت). همو که از نام‌های وی است: دین، دلیل، دال، داعی و دابة الارض.

همو که لم‌یکنز ذهبا و لافضة (نه طلا اندوخت و نه نقره) و لم یعشق غضة ولا بضة (و به هیچ زن سپیدروی نرم‌اندام دل نسپرد)، بل کانت دموعه من خوف ربه منفضة (بل اشک او از خوف پروردگارش سرازیر بود).

طاء

میزان قسط، و جواز گذر بر صراط

ظاء

یادآور به گاه فراموشی حُفاظ، سخنور به هنگام فروماندن وعاظ، فروخورندۀ خشم در زمان خشم آوردن مغتاظ. صاحب آن گوش‌های شنوا و دست دهش و قلب حَفّاظ.

عین

سرور اورع، ملجاء و مفزع، منهل و مکرع (آبشخور و چشمه‌گاه)، سجاد انزع. بطین اصلع، عبل الذراع (ستبر بازو)، طویل الباع (دارای دست دهش)، حفوظ النزاع (خوددار از نزاع)، آن مبلغ مسارع، آن مصدّق مشفَّع و آن سبیل شارع (راه هموار).

همو است اطول بنی‌هاشم باعاً (گشاده‌دست‌ترین هاشمیان)، و امضاهم زماعاً (استوار اندیشه‌ترین)، ارحبهم ذراعاً (دارای گشوده‌ترین بازو)، اغزرهم سماعاً (بیشترین فرمانبر)، و اکثرهم اشیاعاً (و بیشترین پیرو) و اشهرهم قراعاً (و ناموترین همۀ آنان در جنگاوری)، و اشدهم ضراعاً (به تسلیم‌کشاننده‌ترین ایشان) و اعزهم اقناعاً (و نفوذناپذیرترین ایشان).

همو که از نام‌های وی است: علی، عالم، عدل، عبّاد، عابد، عذاب، عادل، عصر، عزیز، عروه، عین‌الله، و عنوان صحیفة المؤمن.

غین

تیر نافذ و شمشیر برّان و حجر دامغ (سنگی که سر دشمن را خرد کند) و متبّع مبلّغ.

فاء

سید شریف، کریم ظریف (مهتر)، سامی منیف (بلندمرتبۀ بلندجایگاه)، معصوم حنیف، دیّان عفیف، طروق الکهف (آن‌که به کهف راه گشود)، ذوالرجف (آن‌که لرزه بر دشمن افکند)، منافش الخوف (آن‌که ترس برانگیخت)، قتال الوف (قاتل هزاران)، مخرق الصفوف (بر هم‌زنندۀ صف‌ها)، ناهی از منکر و آمر به معروف.

همو که از صفات او است: فائز، فتی، فارق، فطرت، فصل، فاضل، فخر و فاخر.

قاف

امام صدق، حنیف حق، مایل به حق، قائل بالصدق (معتقد به آن آیین صدق)، جوانمرد جوانمردان آفاق، مهتر مهاجران علی الاطلاق، پیشگام همهٔ مسلمانان به اتفاق، هموکه هرگز بیم‌ها او را بازنداشت از پی جستن اتفاق، هموکه فراتر بود از دسترس نفاق، هموکه درهم شکست جمجمهٔ سران شقاق، یل نامدار مردمان شام و حجاز و عراق، و برندهٔ حنجر پهلوانان عند التلاق (به گاه رویارویی).

الذی صدّق رسول الله و صدّق (آن‌که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تصدیق کرد و باور داشت)، و بخاتمه فی رکوعه تصدّق (و در رکوع خود انگشتر خویش صدقه داد)، الذی اعتصب بالسماحة و بالحماسة تطوق (آن‌که پیشانی‌بند گذشت بست و گردن آویز حماسه بر گردن آویخت) و دق فی علومه و حقق (در دانش‌ها تدقیق ورزید و به حق رسید) و دبر بقتل الولید فی بدر و اهلاک عمرو فی الخندق (و نقشه‌کشتن ولید در بدر و عمرو در خندق ریخت) و فرق من ابناء الحروب مافرق (و آن اندازه‌که پیدا است از جنگاوران از هم درید)، و غرق فی لجة سیفه من اسود المعارک من غرق و (آن شیران نبرد که خواست به تیغ خویش در دریای خون غرق ساخت)، و حرق بشهاب صارمه من شیاطین الهیاج من مرق (و شیطان‌های آوردگاه را که از دایرهٔ حق برون رفته بودند به شهاب سوزان خود سوزاند)، حتی استوسق الاسلام و اتسق (تا زمانی که اسلام ریشه گستراند و سامان گرفت همان امام حق و فرزانهٔ صدق، و هموکه از نام‌های وی است: قسیم، قسم، قانت، قاضی الدین، قاضی، قصم، قائم، قبله، قوی، قیم، قلیل، قول، قصر مشید و قدم.

کاف

من جعل الله ببأسه و مراسه قموص حصن خیبر دکّاً (آن‌که خداوند به جنگاوری و توان او قموص آن دژ خیبر را درهم کوبید) و قمصه شجاعة و شکاً (همان که خدایش جامهٔ شجاعت و تقوا بر او پوشاند)، المشید بطیب ذکری حیث اجری عنبرا و مسکاً (اوکه هر جا نامش یاد شود عنبر و مشک بپراکند)، و خلق علی صورته فی حملة عرشه ملکاً (هموکه خداوند در میان حاملان عرش خود فرشته‌ای را به سیمای او بیافرید، و آن‌که از نام‌های او است: کافی، کلمه، کتاب، کواکب، کرار، کوثر، کهف و کاشف.

لام

امام عادل، مرابط قاتل (مرزبان پیکارگر)، امیر نحل، غیث محل (باران مددرسان هر مکان)، خاصف نعل (پینه‌زن پای‌افزار پیامبر صلی الله علیه و آله)، زکی الاصل (پاک‌تبار)، ذخر الذخر یوم الفصل (ذخیرهٔ فرجامین برای روز فرجام و داوری).

همان امام اول، وصی افضل، آخر و اول، فحل الشول یوم الفزع والهول (مرد جنگی روزهای نگرانی و بیم)، صاحب الانعام و الطول (اهل دهش و گشاده‌دستی) و القوة و الحول (و اهل نیرو و توان) و المحقق بالفعل ضمان القول (و همان که به کردار خویش درستی سخن خود را تضمین کرد).

ضرغام یوم الجمل (شیر نبرد جمل)، المردود له الشمس عند الطفل (همو که خورشید دم غروب برای او بازگردانده شد)، تراک السلب ضراب القلل (او که ابزار جنگی جنگاوران کشته را وانهاد و به زدن سران ایشان پرداخت)، حلیف البیض و الاسل (همدم نیزه و شمشیر)، شجاع السهل و الجبل (دلیر دشت و کوه).

نفس رسول الله صلی الله علیه و آله یوم المباهله (آن‌که به روز مباهله نفس پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده شد)، و ساعده المساعد یوم المساوله (همو که در روز پیکار بازوی تواندار او بود) و خطیبه المصقع یوم المقاوله (و به آوردگاه سخن خطیب سخنور او بود).

زوج بتول، برادر رسول، سیف الله مسلول (از نیام برآمده)، جواد الخلق المأمول (آن سخاوتمند که به بخشش‌های او امید بود)، الحجاج البهلول (آن برهان‌آور خردمند)، آن عالم مسئول، محوکنندهٔ باطل و آرایندهٔ آیین عاطل (بدون طرفدار).

علیه فی التأویل تعویل (در تأویل کتاب به او تکیه باید بود) و له فی التنزیل تفصیل (او را در نزول کتاب داستان‌ها است)، و له فی کل محل فضیلة التفضیل (و در هر جا او را فضیلت تفضیل است)، رأی او است اصیل و چاره‌اندیشی او است تحصیل، همو است نور الله جلیل و صاحب وجه جمیل. آن‌که پرچمدار پیکار است با کافران و بدکاران در دو نشئهٔ تنزیل و تأویل، و همو که حکایت وی مذکور افتاده است در تورات و زبور و انجیل، جعل الله من ذریته آله (خدای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از ذریهٔ او قرار داد) فوصل بحبله حباله (و ریسمان او به ریسمان خویش گره زد)، جسم او است ولیّ، رسم او است جلیّ و نام او است علیّ علیه السلام.

میم

امام معصوم، شهید مرحوم، نفیس مرحوم و محسود محروم. باب علوم، آن‌که همهٔ دانش‌ها برای او است معلوم، راز پیامبر صلی الله علیه و آله برای او است مفهوم، دل او از خوف خداوند است مغموم، و برای دین خدا است مهموم (در اندیشه).

باب مقام، حجت خِصام، امام انام، مزیّن ایام، بدر اَعلام، بسیفه ظهر الاسلام و هو یومئذ غلام (به شمشیر او در آن روز که یک جوان بود اسلام چیرگی یافت).

ساد الانام (بر همهٔ مردمان مهتری دارد)، و کسر الاصنام (بت‌ها را شکست)، اطال القیام (بسیار نماز خواند) و اکثر الصیام (بسیار روزه گرفت) و اقل المنام (کمتر خفت) و کسا الایتام (یتیمان را جامه پوشاند)، نفی الاعلام (سرانی را از سرزمین دور راند)، افشی السلام (سلام آشکار ساخت)، اطعم الطعام (خوراک داد) و علم الکرم اللئام (به فرومایگان بزرگواری آموخت) و استهل الاقدام (و استوارگامی به کار بست)، و اهتجر الاحجام (از دست شستن از یاری پرهیز داشت)، و اعمل الی قضاء الحقوق الاقدام (و برای باز آوردن حقوق از کف رفته گام به میدان نهاد).

همان هادی به دار السلام، داعی به آیین اسلام، صدیق اکبر در میان انام، فاروق اعظم بازشناسندهٔ حلال و حرام، هموکه لم‌یشرب المدام و لم‌یقرب الآثام (هرگز نه شراب نوشید و نه به بدکارگی نزدیک شد). همان دین قدیم، قرآن عظیم، مولای رحیم، نبأ عظیم، صراط مستقیم، آن فاروق اعظم، امام محترم، هموکه ما عبد صنما و لااستحل محرما (نه بتی پرستید و نه حرامی حلال شمرد).

بحر علم، خزانهٔ حکمت و علم، آکنده درون از دانش و علم، منبع آگاهی و علم، کانون بردباری و حلم، باز او که فرمود: «قد جنیت ثمار العلم من علمه» (میوهٔ دانش از درخت او چیده‌ام) و التقطت جواهر الکلم من قلمه (وگوهرپاره‌های سخن را از قلم او برگفته‌ام)، و مدحه جبرئیل من قرنه الی قدمه (جبرئیل او را از سر تا پای ستوده است) و تحرم اهل الحرمین بحرمه (ساکنان دو حرمِ مکه و مدینه به حریم او پناه جسته‌اند). افصح العالمین بعد نبی الله کلاماً (سخنورترین کسان پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله)، و الدهم فی کل مقام خصاماً (هموکه در هر مبارزه‌ای دشمنان از پای افکند)، و اکرمهم الضیف اکراماً (و هموکه بیش از همه میهمان گرامی بداشت) و اقدم القرابة و الصحابة اسلاماً (و در میان خویشاوندان و صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله زودتر از همه اسلام آورد). از نام‌های او است: مفلح، مثل، مقدّم، مؤمن، متوسّم، میمون، مبارک و مخاصم.

نون

امیرمؤمنین، امام مسلمین، سید وصیین، سوار میداندار و فارِس مسلمین، امام العالمین (پیشوای جهانیان)، نور مطیعین، پرچم مهتدین، قائد الغر المحجلین (پیشوای نامدار پیشگامان)، محبت خدا بر عالمین، قاتل ناکثین و قاسطین، همسر سیدهٔ نساء العالمین، از میان برندهٔ شرک و مشرکین، مایهٔ خشم منافقین، صالح مؤمنین، اول سابقین، افضل مجاهدین، نیکوترین وصیین، احسن مجتهدین، زین العابدین، تکیه‌گاه مؤمنین و دین، نفس یقین، حصن حصین، خلیفهٔ امین، عین معین (چشمهٔ ناب گوارا) و روح مکین، وارث علم نبیین، حبل الله متین، زبان ناطق به حق مبین، و برترین همهٔ مردم پس از رسول الله اجمعین.

مخبت متین، متنافس مبین، مؤتمن امین، منصور مکین، سرسلسلهٔ مهاجرین، گزیدهٔ هاشمیین، و آن انزع بطین، یعنی هموکه از شرک بریده و سراسر آکنده بود به علم و یقین، همان عنوان صحیفهٔ مؤمنین.

خدای را سوگند که او یتیمان را پدر و ضعیفان را یاور بود و همو بود معمار دین و گنج مساکین.

هموکه گریخت از سایهٔ او سپاه شیاطین، و از یاری او پشتوانه یافت خاتم النبیین و خداوند در شأن او نازل کرد: ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسْبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[1].

از نام‌های او است: هارون، زیتون، یمین و نیز یقین.

ما سجد للوثن (هرگز برای بتی سجده نکرد) و ما حکم بالظن (و هرگز به گمان حکم نداد) و زاده الله بسطة فی العلم و الجسم فللّه درّ ابی‌الحسن (خدای او را در دانش و توان تن برتری بخشید و آفرین باد بر این ابوالحسن.

اجل الثقلین (گرانقدرترین انسان‌ها و جنیان)، السابق بالشهادتین (هموکه پیش از هرکس دیگر شهادتین بر زبان راند)، المتجمل بالسبطین (و هموکه آراسته است به آن دو نوادهٔ ارجمند پیامبر ﷺ)، و من ردّت له الشمس مرتین (هموکه دوبار برایش خورشید بازگردانده شد)، من جرّد السیف کرتین فی حیاة النبی و بعده فی الحالتین (آن‌که دوبار شمشیر برآورد: در دوران حیات پیامبر ﷺ و پس از رحلت او در هر دو حال).

---

۱. انفال / ۶۴: ای پیامبر، خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس است.

فی علمه و عمله ذوالشرفین (در دانش و کردار در هر دو صاحب افتخار بود)، و فی سیفه و جهاده ذوالفضیلتین (در شمشیر و در جهاد خود صاحب هر فضیلت بود)، و من صهره صهرته ذوالحسبین (در پدر همسر و همسر خویش صاحب دو تبار ارجمند بود)، و فی ابیه و امه ذوالنسبین (و از ناحیهٔ پدر و مادر به یک تبار نیک می‌پیوست)، لانه اول من ولد من هاشمیین (چرا که او نخستین هاشمی‌ای بود که از پدری هاشمی و مادری هاشمی زاده می‌شد) و فی نفسه و زوجته ذوالریحانتین (از خود و از شایسته‌ترین همسر آن دو گلبوته را داشت) و فی ولدیه ذوالنورین (و آن دو فرزند او دو فروغ او بودند)، همو بود والد سبطین و پدر حسن عليه‌السلام و حسین عليه‌السلام.

هم او است مهاجر به هجرتین، بیعت‌کنندهٔ به بیعتین، نمازگزار به قبلتین، نشسته بر فرسین (دو اسب)، ضارب بالسیفین (همو که به دو شمشیر پیکار کرد)، الطاعن بالرمحین (در دو گونه پیکار نیزه افکند)[1]، اسمح کل ذی‌کفین (گشاده‌دست‌ترین مردمان)، افصح کل ذی‌شفتین (سخنورترین زبان‌آور)، ابصرذی‌عینین (تیزبین‌ترین بیننده)، اسمع ذی‌اذنین (شنواترین شنونده)، ابطش ذی‌یدین (جنگاورترین صاحب دست)، اقری ذی‌عضدین (توانمندترین صاحب بازو)، ارمی ذی‌ساعدین (چیره‌دست‌ترین تیرافکن بازومند)، اطعن ذی‌زندین (صاحب کوبنده‌ترین نیزه)، افرس ذی‌فخذین (سوار کارترینِ کسی که کفل بر زین نهاد)، اقوی ذی‌رجلین (قوی‌ترین کسی که بر پای خویش ایستاد)، اهدی کل من تأمل النجدین (راه‌یافته‌ترین کسی که در راه هدایت و گمراهی تأمل کرد)، اعلم من فی الحرمین (آگاه‌ترین ساکن حرم)، همان اداکنندهٔ دین، صاحب بدر و احد و حنین، راسخ قدم میان عسکرین، فرماندهٔ سواران عراقین، و سوار چیره‌دست منبر حرمین.

آن‌که خدای را نافرمانی نکرد حتی به اندازهٔ طرفة العین، پیشی‌گیرنده به ایمان، مشهور به ایقان، معروف به احسان، مشهور در قرآن، آن‌که برای او است در قرآن آن تبیان و در تورات آن برهان و در انجیل آن بیان و در صحف آن ذکران.

کلیم با جن و ثعبان (اژدها) و مقاتل با انس و جانّ.

زهی به الحرمان (در حرم مکه و مدینه به او روشن شده است)، اذعن بالفضل له العمران (آن دو تن ابوبکر و عمر به برتری او گواهی دادند)، و سلم لنور وجهه القرآن (و قرآن به فروغ چهرهٔ او سلام

---

۱. در این سه بند اشاره‌ای است به پیکارهای امیرمؤمنان عليه‌السلام در دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پس از رحلت او.

داد)، و من صلبه استهل الثمران (و آن دو نوگل نبوی از نسل او پدید آمدند)، و بابوته یتشارک فی الفضل الحسنان (و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام به افتخار پدری چون او در فضیلت با یکدیگر برابرند).

الذی اوصی الیه فاقر حیا عینه (آن‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او سفارش کرد و او در دوران زندگی آن حضرت چشمان او روشن ساخت) و قضی منه میتاً دینه (و به روزگار پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدهی‌های او را پرداخت)، و لم‌یفرق النبی بین نفسه و بینه (و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله میان خود و او تفاوتی ننهاد)، صاحب المدینه (همدم مدینه) و موضع السکینه (جایگاه آرامش)، المشبه بالسفینه (تشبیه‌شده به آن کشتی).

ممیت البدعة و محیی السنة (میرانندهٔ بدعت و زنده‌کنندهٔ سنت)، القائد الی الجنة (راهبر به سوی بهشت)، و المهیب فی الانس والجِنّة (صاحب شکوه در میان انسان‌ها و جنیان)، و المصرف فی الجهاد الاعنة (و آن‌که مهار را به سوی جهاد چرخاند)، ذوالبأس و المنة (صاحب قدرت و منت)، و الاحسان بلامنة (و نیکی بی‌منت)، کاتب جواز اهل الجنة (نویسندهٔ جواز بهشتیان)، الحق عن بیانه (حق از بیان و سخن او است) و السکینة علی لسانه (و آرامش بر زبان او). فقأ عیون الفتن (چشم فتنه‌ها را از جای درآورد)، و تحمل فی ذات الله انواع الفتن (و در راه خدا انواع فتنه‌ها را تحمل کرد)، اقدمهم اجابة و ایماناً (با سابقه‌ترین همهٔ آنان در گرویدن و ایمان آوردن)، و اقومهم قضیة و ایقاناً (و پایدارترین همه در داوری‌ها و در یقین) و اعظمهم حلماً و علماً و بیاناً (و بزرگ‌ترین همهٔ آنان در حلم و علم و بیان).

از نام‌های او است: نفس، ناس، نسب، نور، نجم، ناصر، نصرت، نعمت و نعیم.

واو

واسطة قلادة الفتوة (حلقهٔ میان گردن‌آویز جوانمردی)، نقطة دائرة المروة (کانون مردانگی)، ملتقی شرفی الابوة و النبوة (صاحب شرافت از ناحیهٔ پدر و در سوی فرزند)، و حائز میراث النبوة (و در اختیارگیرندهٔ میراث نبوت).

شمشیر نبوت و همدم فتوت، سیف الله الذی لایخبو (شمشیر خدا که کند نگردد) و نوره الذی لایخبو (و فروغ الهی که خمودی نشناسد) و ذوالحلم الذی لایصبو (سنجیده‌خردی که از او سبک خردی نخیزد).

از القاب او است: اوالوالعلم، اولواللب، اولوالامر و اولوالارحام.

از نام‌های او است: وزیر، وسیله، ولد، و وارث.

هاء

اخو رسول الله و ابن‌عمه (برادر و عموزادهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله)، و الخصیص به کابن امّه (یار نزدیک و ویژهٔ او به‌سان برادر)، و الذاب عنه کسیفه و سهمه (مدافع او به‌سان شمشیر و نیزه‌اش)، و کشاف کربه و غمه (گشایندهٔ اندوه و دشواری‌های او) و مساهمه فی طمّه و رمّه (همدم او در شادی و اندوه)، مسیط لحمه بله و دمه بدمه (در آمیخته گوش و پوست و خون به گوشت و پوست و خون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله)، و المحیط بعلمه (و آگاه کامل از دانش‌های او).

ابوالائمة، مقتدی الامة، مزیل النعمة (سلب‌کنندهٔ نعمت [=از دشمنان])، خلیفته فی امته (خلیفهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در امت او) و ختنه علی ابنته (و داماد و شوهر دخت او).

الف و لام

از نام‌های او است: الامیر، الامین، الایمان، الامّه، الامانه، الاولی، الافضل، الاحسان، الآیه، الاذن، و الاذان.

هم از اوصاف او است: الاسلام، الاخ، الانسان، و الایقان.

یاء

او است علی علیه‌السلام، وصیّ، ولیّ، هاشمی، مکی، مدنی، ابطحی، طالبی، رضیّ، مرضیّ، منافیّ، عصامی، اجودی، قوی، حریّ، لوذعی، اربحی، مولوی، صفی، وفی، مهدی، سخی، زکی، تقی، و نقی.

الذی کان للمؤمنین ولیاً حفیاً (آن‌که مؤمنان را ولی‌ای مهربان بود) و للنبی وصیاً (و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را وصی بود)، و من آمن به صبیاً (و آن‌که در خردسالی به او ایمان آورد)، هارونه فی البریه (هارون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از میان همهٔ مردمان) و امینه فی الوصیه (و امین او در وصیّت)، و اعلم الناس فی القضیه (آگاه‌ترین کسان در داوری) و افضلهم عندالله مزیه (و پرمزیت‌ترین همه نزد خدای)، ولی الله، و وصی رسول الله.

سدید الرأی (استوار اندیشه)، کثیراللأی (در آمده به آزمون‌های بسیار)، متقی، مصدق معتدی، محسن منادی، مصباح مهدی، خیر رضی، زمین زکی، مسمّی به علی علیه السلام.

عروة الله الوثقی، امین الله الاعلی، وصی رسول مصطفی، ملقب به مرتضی.

از نام‌های او است: مهاجر و مؤتی، مجاهد و مشتری، ولی مولی، موَسّم مصلی، مؤثر مزکی (آن‌که دیگران بر خویش برگزیند و پاک باشد)، مستغفر متقی، رعیت و راعی، مؤذّن و داعی، منفق و مناجی، و مؤید و ملتقی.

فصل ۱۶

قصیده‌هایی در فضیلت امیرمؤمنان علیه‌السلام

سید حمیری

سید حمیری گفته است:

علی علیه‌السلام است امیرمؤمنان علیه‌السلام که به‌گاه وحشت و بیم مردمان از فرجامی سخت، آنان را سربلند ساخت.

علی علیه‌السلام است آن حامی که در هر نبرد سخت پرآسیب و بنیان برافکن، به کردار او امید رود.

علی علیه‌السلام است آن پرهیبت و آن مدافع که هر بدخواهی را از اسلام براند.

علی علیه‌السلام است آن باران سرشار بهاری آن‌گاه که یکی از مصیبت‌ها مردم را در برگیرد.

علی علیه‌السلام است آن عدالت توفیق‌یافته و پسندیدهٔ خداوند و برگشایندهٔ پیچیدگی‌های هر مبهم شگفت.

علی علیه‌السلام است پناهگاه هر راندهٔ آواره و سخت گریزان از هر آسیب و بدی.

علی علیه‌السلام است آن هدایت‌یافته و آن الگو، زمانی که مردم برگذرهای گوناگون به حیرت مانند.

علی علیه‌السلام است آن قاضی و آن خطیب که سخنانی آورد که هر سخنوری از همانندش ناتوان باشد.

علی علیه‌السلام است آن دادخواه صاحب برهان که به برهان خویش دعوی هر دشمن پرچانه‌ای را باطل کند.

علی علیه‌السلام است آن بدر پر فروغ روشنایی‌بخش که درخشش او در ظلمت‌ها و تیرگی‌ها روشنی بخشد.

علی علیه‌السلام است استوارترین مردمان در پناه دادن بی‌پناهان و دفاع از ایشان و همو است که در آوردگاه بیش از هر پیکارگر دیگر همتایان را بکشد.

علی علیه‌السلام است آن‌که آگاه‌ترین و پرتدبیرترین است و بیش از هر کس دیگر مسئلت‌کنندگان را عطا دهد.

علی علیه‌السلام است پرهیزگارترین مردم از هر حرام و پایدارترین آنان در هر عرصه[1].

عونی

عونی گفته است:

که بود که در روز کسا با پیامبر پاک صلی‌الله‌علیه‌وآله شریک شد؟ هر که در این تردید کند کافر است.

که بود که در آن شب مشهور بر بستر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جانفشانی کرد و از آن دریغ نداشت؟

چه کسی صاحب آن سرای بود که در هنگام روز ستاره‌ای از آسمان در آن فروافتاد و تیره گشت؟

چه کسی صاحب آن پرچم شد زمانی که روزی پیشتر قبیع و زفرآن را به زبونی بازآوردند؟

چه کسی به ابلاغ برائت گزین شد؟ برای هر صاحب خردی این یکی از نشانه‌ها است.

که بود که در مسجد در سرای او باز گذاردند، آن هنگام که درهای خانه‌های دیگر مردمان را فرونگذاردند؟

۱.

علی امیرالمؤمنین اعزهم | اذا الناس خافوا مهلکات العواقب
علی هو الحامی المرجی فعاله | لدی کل یوم باسل الشر غاصب
علی هو المرهوب و الذائد الذی | یذود عن الاسلام کل مناصب
علی هو الغیث الربیع مع الحیا | اذا نزلت بالناس احدی المصائب
علی هو العدل الموفق و الرضا | و فارج لبس المبهمات الغرائب
علی هو المهدی و المقتدی به | اذا الناس حاروا فی فنون المذاهب
علی هو المأوی لکل مطرد | شرید و منحوب من الشر هارب
علی هو القاضی الخطیب بقوله | یجیء بما یعیی به کل خاطب
علی هو الخصم القؤول بحجة | یرد بها قول العدو المشاغب
علی هو البدر المنیر ضیاؤه | یضیء سناه فی ظلام الغیاهب
علی أعز الناس جاراً و حامیا | و أقتلهم للقرن یوم الکتائب
علی أعم الناس حلماً و نائلا | و أجودهم بالمال حقاً لطالب
علی أکف الناس عن کل محرم | و أبقاهم لله فی کل جانب

← دیوان السید الحمیری، ۱۳۰ ـ ۱۳۳.

که بود که در غدیر خم و به فرمان خدا آن فضیلت به چنگ آورد و بر آنان چیرگی و اقتدار یافت؟
که بود که در روز داستان آن پرندهٔ کباب شده به افتخار دعوت به هم‌خوراکی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست یافت و چه کسی به چنین فخری گزین گردید؟
که بود که به مسیری شبانه برده شد تا در ظلمت سیاه شب آن قدرت را بدید؟
که بود که چون برترین بندهٔ خدا یعنی احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، خدا را آشکارا و پنهان خواند به او گروید؟
که بود آن پینه‌زن پای‌افزار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و که بود که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ او به شما انواعی از آگاهی داد؟

از آنان که از نبرد حنین خبر دارند بپرس که چه کسی در این جنگ پایمردانه ماند و چه کسی پشت کرد و گریخت؟

او است هم‌سخن خورشید و کسی که آن را پس از فروکش کردن فروغش و پس از پنهان شدن بازآورد.
او است هم‌سخن اصحاب کهف، چون در آن شب تیره با آنان سخن گفت و داستان او همه جا گسترد.
او است قهرمان داستان آن اژدها که چون بر منبر بود و مردمان گرد آمده بودند با او سخن گفت.
آن شیر ترشروی نیز با او هم‌سخن شد و به فضیلت او زبان گشود و بدین اعتراف داشت
که او خلیفهٔ خدا بر امت است، و خداوند هرچه خواهد تقدیر کند.
او خزانهٔ علم خدا و دروازه‌ای است روشن که از او باید به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید.
در هیچ چیز دست نیاز پیش مردمان نبرد و مردم همه نیازمند او بودند، اگر که در میان آنان حضور داشت.

طبیبی حکیم که هیچ‌گاه در جمع آنان حضور نیافت، مگر آن‌که فضیلت و گرانسنگی خویش هویدا ساخت.

صدیق اکبر و فاروق اعظم ما که با شمشیر از نیام‌برآمدهٔ خود حق را از باطل بازشناساند[1].

---

۱. من شارک الطاهر فی یوم العبا — فی نفسه من شک فی ذاک کفر
من جاد بالنفس و ما ضن بها — فی لیلة عند الفراش المشتهر
من صاحب الدار الذی انقض بها — نجم من الجو نهاراً فانکدر
من صاحب الرایة لما ردها — بالأمس بالذل قبیع و زفر

←

ابن‌صباح

ابن‌صباح گفته است:

پرسید: پس از مصطفی صلی الله علیه و آله زمامداری از آن کیست؟ گفتم: زمامداری برای آن پاک مرد نامور است.

پرسید: برترین کسان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ گفتم: علی علیه السلام برترین آنان به تبار مادری و پدری است.

پرسید: کدام ایشان نزدیک‌ترین کس به پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ گفتم: همان برادر تنیِ جان او و همان خویشاوند سزاوارتر است.

پرسید: صحابۀ مصطفی صلی الله علیه و آله چه؟ گفتم: آیا برای پیامبر صلی الله علیه و آله مختار کسی به آن داماد و عموزاده می‌رسد؟

پرسید: دیندارترین ایشان کیست؟ گفتم: آن‌که در برابر خدای صاحب عرش هیچ بتی را به خدایی نگرفته است.

پرسید: گرامی‌ترین ایشان کیست؟ گفتم: آن‌که در روزگار ناداری مردمان انگشتر خویش صدقه داد.

←

من خص بالتبليغ فی براءة — فتلک للعاقل من احدی العبر
من کان فی المسجد طلقا بابه — حلا و أبواب اناس لم‌تذر
من حاز فی خم بأمر الله ذا — ک الفضل و استولی علیهم و اقتدر
من فاز بالدعوة یوم الطائر ال — مشوی من خص بذاک المفتخر
من ذا الذی اسری به حتی رأی ال — قدرة فی حندس لیل معتکر
من خیر خلق الله أعنی أحمداً — لما دعا الله سراراً و جهر
من خاصف النعل و من خبرکم — عنه رسول الله أنواع الخبر
سائل به یوم حنین عارفا — من صدق الحرب و من ولی الدبر
کلیم شمس الله و الراجعها — من بعدما انجاب ضیاها و استتر
کلیم أهل الکهف إذ کلمهم — فی لیلة المسح فشا عنها خبر
و قصة الثعبان إذ کلمه — و هو علی المنبر و القوم زمر
و الأسد العابس إذ کلمه — معترما بالفضل منه و أقر
بأنه مستخلف الله علی ال — امة و الرحمن ما شاء قدر
عیبة علم الله و الباب الذی — یوفی رسول الله منه المشتهر
لم‌یلج فی شیء إلی القوم و ک — ل القوم محتاج الیه إن حضر
طب حکیم ما احتبی فی جمعهم — إلا أبان الفضل فیهم و الخطر
صدیقنا الأکبر و الفاروق بی — ن الحق و الباطل بالسیف الذکر

پرسید: دلیرترین ایشان کیست؟ گفتم: آن‌که جنگ‌ها با نامش آشنا است، زمانی که بر دل دشمن زند.

پرسید: کهن‌ترین ایشان کدام است؟ گفتم: همان که پیامبر مختار صلی الله علیه و آله در روز غدیر او را برادر خواند.

پرسید: آگاه‌ترین ایشان کیست؟ گفتم: همان که او را دانش بسیار بود و از آن روز که بود دانا بود.

پرسید: احد را چه می‌گویی؟ گفتم: آن‌جا آن اندازه پایداری کرد که سپاه دشمن گریخت.

پرسید: از عمرو بن ود بپرس که او را چه شده است؟ گفتم: او جامی به عمرو نوشاند که آن را چاره نبود.

پرسید: در خیبر چه کسی پیکار کرد؟ او را گفتم: آن‌که دشمن از او ایمنی نداشت.

پرسید: دروازهٔ دژ را چه کسی از جای کند؟ گفتم: همان که بدان اشاره‌ای کرد و آن دروازه به اشارهٔ او فروپاشید.

پرسید: در بصره چه به دست آورد؟ گفتم: در بصره برکه‌ها را از خون پر کرد.

پرسید: داستان او در صفین چه؟ برایم بیان دار. گفتم: به شمشیر بر همهٔ آن تهمت‌زنان چیرگی یافت.

پرسید: چه کسی با اژدها سخن گفت و چه کسی با گرگ آن زمان که ستم دید هم‌سخن گشت؟

پرسید: چه کسی بود که خورشید برایش بازگردانده شد و خورشید با زبانی واضح با او سخن گفت؟

پرسید: در کنار حوض چه کسی مردمان را آب می‌دهد؟ گفتم: علی علیه السلام، و او آنان را که سابقهٔ دین دارند آب دهد.

پرسید: جانم فدایت، این‌که می‌گویی کیست؟ گفتم: او آن امام محترم است.

گفت: او را در زادگان عبدشمس همانندی نباشد گفتم: ای عموزاده، و نه در میان همهٔ مردمان همتایی[1].

۱.

قال فبعد المصطفی الأمر لمن	کان فقلت الأمر للطهر العلم
قال فمن خیر الوری من بعده	قلت علی خیرهم أب و ام
قال فمن أقربهم لأحمد	قلت شقیق الروح أولی و الرحم
قال فصحب المصطفی قلت فهل	یبلغ للمختار صهراً و ابن‌عم
قال فمن أدبهم قلت الذی	لم‌یتخذ من دون ذی‌العرش صنم
قال فمن أکرمهم قلت الذی	صدق بالخاتم فی یوم العدم
قال فمن أفتکهم قلت الذی	تعرفه الحرب اذا فیها هجم

←

صاحب بن عباد

صاحب بن عباد گفته است:

پرسید: پس از او خالصانه و لای که به دل‌گیری؟ گفتم: آن وصی که از زحل بلندمرتبه‌تر است.

پرسید: آیا کسی در فضیلت بر او پیشی دارد؟ گفتم: آیا شود که تپه‌ای از کوه بلندتر باشد؟

پرسید: کدام یک از مردمان نخستین‌کس بود که او را باور داشت؟ گفتم: آن‌که یک روز هم به هبل نگراییده است.

پرسید: چه کسی فدایی او شد و در بستر خفت؟ گفتم: پایدارترین خلق خدا در گرفتاری‌ها.

پرسید: کیست که پیامبر صلی الله علیه و آله از سر دوستی او را برادر خویش خواند؟ گفتم: همو که خورشید هنگام غروب برایش بازگردانده شد.

پرسید: کیست که به فاطمهٔ زهرا علیها السلام همسر داده شد؟ گفتم: برترین آنان که برهنه‌پای بودند یا پای‌افزار پوشیدند.

پرسید: پدر آن دو نواده کیست، آن‌گاه که از شاخسار او جدا شدند؟ گفتم: همان پیشگام پیشی‌جویان در نیکی‌ها.

→

قال فمن أقدمهم قلت الذی	کان له المختار آخی یوم خم
قال فمن أعلمهم قلت الذی	کان له العلم و مذ کان علم
قال و احد قلت ما زال بها	مثابتاً حتی له الجمع انهزم
قال فسل عمرو بن ود ما له	قلت سقی عمرواً بکاس لم‌یرم
قال و فی خیبر من نازل	قلت له من لم‌یکن منه سلم
قال فباب الحصن من دکدکه	قلت الذی أومی الیه فانهدم
قال فبالبصرة ماذا نالها	قلت ملا الغدران بالبصرة دم
قال بصفین ابن لی أمرها	قلت علا بالسیف أولاد التهم
قال و من خاطب ثعبانا و من	کلمه الذئب إذ الذئب ظلم
قال فمن ردت له الشمس الضحی	و خاطبته بلسان منعجم
قال فعند الحوض من یسقی الوری	قلت علی فهو یسقی من قدم
قال فمن هذا فدتک مهجتی	قلت له ذاک الامام المحترم
قال فما فی عبدشمس مثله	قلت و لا فی الخلق شبه یابن‌عم

پرسید: چه کسی افتخار بدر را از آن خود کرد؟ گفتم: همان که بیش از همهٔ مردمان به قله‌های ارجمندی دست یازید.

پرسید: چه کسی در نبرد اُحد و در هنگام بیم‌ها مهتری کرد؟ گفتم: آن‌که به قدرت خویش دشمن را ترساند و خود بیم نبرد.

پرسید: چه کسی در احزاب میداندار بود و به آوردگاه تاخت؟ گفتم: قاتل عمرو، آن پهلوان دلیر.

پرسید: در خیبر چه کسی دژ آن‌ها را به لرزه افکند؟ گفتم: همان که کافران را به زنجیر اسارت کشید.

پرسید: در نبرد صفین چه کسی گریختگان را گرد آورد و کار را سامان بخشید؟ گفتم: همان که به شتاب سرهای مشرکان درو کرد.

پرسید: بانگ برائت را چه کسی بر سر مشرکان کوبید؟ گفتم: همان که از هر دغل و نیرنگ مصون بود.

پرسید: چه کسی عهده‌دار پرچم‌ها بود و آن‌ها را بردوش می‌کشید؟ گفتم: همان که از نابخردی و ناراستی پاس داشته شده بود.

پرسید: چه کسی به آن پرنده خوانده شده بود تا بخورد؟ گفتم: نزدیک‌ترین وابسته‌ای که مایهٔ خشنودی بود.

پرسید: در روز کسا چه کسی تالی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود؟ گفتم: ارجمندترین آنانی که جامه پوشیدند و بالاپوش بر آن افکندند.

پرسید: چه کسی در روز غدیر سرورم شده است؟ برایم بیان بدار. گفتم: آن‌که اسلام را بهترین ولی بود.

پرسید: برای چه کسی در ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ فضلیت‌ها به بیان آمد؟ گفتم: گشاده‌دست‌ترین و پردهش‌ترین زمینیان.

پرسید: کدام رکوع‌کننده انگشتر خویش را صدقه داد؟ گفتم: همان که از آن زمان که بوده توانمندترین ایشان در نیزه افکندن بوده است.

پرسید: قسمت‌کنندهٔ دوزخ کیست و چه کسی آن را بخش می‌کند؟ گفتم: آن‌که اندیشه‌اش برافروخته‌تر از شعلهٔ آتش باشد.

پرسید: کیست که پیامبر پاک صلی الله علیه و آله با او به مباهله رفت؟ گفتم: همان که در سفر و در حضر تالی او بود.

پرسید: همانند هارون کیست تا او را بشناسیم؟ گفتم: آن‌که هیچ روزی راه خیر نبست و هیچ‌گاه خود از آن بازنگشت.

پرسید: چه کسی دروازهٔ آن شهر شد؟ گفتم: همان که مردمان همه از او پرسیدند و او را به پرسیدن هیچ حاجت نبود.

پرسید: چه کسی با آن طایفه‌ها که پیمان شکستند پیکار کرد؟ گفتم: شرح این سخن در نبرد جمل بجوی.

پرسید: چه کسی با آن ناپاکان قاسط چون ستم ورزیدند جنگید؟ گفتم: صفین خود دفتر این داستان بنمایاند.

پرسید: چه کسی آن نجس‌مردان را چون از دایرهٔ دین بیرون شدند درهم کوبید؟ گفتم: پاسخ این پرسش در نبرد نهروان پیدا است.

پرسید: چه کسی فرداروز صاحب آن حوض است؟ گفتم: آن‌که سرای او در آراسته‌ترین جایگاه‌ها است.

پرسید: چه کسی پرچم حمد را بر دوش می‌کشد؟ گفتم: همان که در هنگامهٔ پیکار بیمناک و نگران نبوده است.

پرسید: آیا همهٔ این‌ها که می‌گویی تنها دربارهٔ یک تن است؟ گفتم: همهٔ آنچه گفتم دربارهٔ یک مرد بود.

پرسید: آن مرد کیست؟ برایمان نام ببر. گفتم: او امیرمؤمنان علی علیه السلام است [۱].

۱.

قالت فمن بعده تصفى الولاء له	قلت الوصى الذى أربى على زحل
قالت فهل أحد فى الفضل يقدمه	فقلت هل هضبة توفى على جبل
قالت فمن أول الاقوام صدقه	فقلت من لم‌يصر يوما الى هبل
قالت فمن بات من فوق الفراش فدى	فقلت أثبت خلق الله فى الوهل
قالت فمن ذاالذى آخاه عن مقة	فقلت من حاز رد الشمس فى الطفل
قالت فمن زوج الزهراء فاطمة	فقلت أفضل من حاف و منتعل
قالت فمن والد السبطين إذ فرعا	فقلت سابق أهل السبق فى مهل

←

شاعری دیگر

دیگری گفته است:

علی علیه‌السلام وصی است. علی علیه‌السلام پرهیزگار است. علی علیه‌السلام پیراسته، علی علیه‌السلام مایهٔ خشنودی، علی علیه‌السلام پاکدامن‌ترین است.

←

قالت فمن فاز فی بدر بمعجزها — فقلت أضرب خلق الله فی القلل

قالت فمن ساد یوم الروع فی احد — فقلت من نالهم بأساً و لم یهل

قالت فمن أسد الأحزاب یفرسها — فقلت قاتل عمرو الضیغم البطل

قالت فخیبر من ذا هد معقلها — فقلت سائق أهل الکفر فی غفل

قالت فیوم حنین من قرا و برا — فقلت حاصد أهل الشرک فی عجل

قالت براءة من أدی قوارعها — فقلت من صین عن ختل و عن دغل

قالت فمن صاحب الرایات یحملها — فقلت من حیط عن عمش و عن نعل

قالت فمن ذا دعی للطیر یأکله — فقلت أقرب مرضی و منتحل

قالت فمن تلوه یوم الکساء أجب — فقلت أفضل مکسو و مشتمل

قالت فمن سادنی یوم الغدیر ابن — فقلت من کان للاسلام خیر ولی

قالت ففی من أتی فی هل أتی شرف — فقلت أبذل أهل الأرض للنفل

قالت فمن راکع زکی بخاتمه — فقلت من رأیه أزکی من الشعل

قالت فمن باهل الطهر النبی به — فقلت تالیه فی حل و مرتحل

قالت فمن شبه هارون لنعرفه — فقلت من لم یحل یوما و لم یزل

قالت فمن ذا غدا باب المدینة قل — فقلت من سألوه و هو لم یسل

قالت فمن قاتل الأقوام إذ نکثوا — فقلت تفسیره فی وقعة الجمل

قالت فمن حارب الأرجاس إذ قسطوا — فقلت صفین تبدی صفحة العمل

قالت فمن فارع الأنجاس إذ مرقوا — فقلت معناه یوم النهروان جلی

قالت فمن صاحب الحوض الشریف غداً — فقلت من بیته فی أشرف الحلل

قالت فمن ذا لواء الحمد یحمله — فقلت من لم یکن فی الروع بالوجل

قالت أکل الذی قد قلت فی رجل — فقلت کل الذی قد قلت فی رجل

قالت فمن هو هذا الفرد سم لنا — فقلت ذاک أمیرالمؤمنین علی

بیت‌ها با تفاوتی اندک در شعری بلند در دیو ان الصاحب بن عباد (۴۲-۴۶) آمده است.

علی علیه‌السلام کشتی نجات است، علی علیه‌السلام امین است، علی علیه‌السلام بطین است، جوانمرد داغسر است. علی علیه‌السلام قسیم است، علی علیه‌السلام کلیم است، علی علیه‌السلام عظیم است، و هدایتگر و چیره‌دست‌ترین. علی علیه‌السلام وزیر است. علی علیه‌السلام سفیر است، و علی علیه‌السلام امیر است، آن راکه در برابرش کرنش آورد. علی علیه‌السلام رستگاری است، علی علیه‌السلام کامیابی است، علی علیه‌السلام پگاه است چون به روشنایی بدرخشد. علی علیه‌السلام جمال است، علی علیه‌السلام کمال است، و علی علیه‌السلام هلال است چون رخ بنماید[1].

---

۱. علی الوصی علی التقی — علی الزکی الرضی الاورع
علی السفین علی الأمین — علی البطین الفتی الانزع
علی القسیم علی الکلیم — علی العلیم الهدی الابرع
علی الوزیر علی السفیر — علی الامیر لمن یخشع
علی الفلاح علی النجاح — علی الصباح اذا یلمع
علی الجمال علی الکمال — علی الهلال اذا یطلع

بخش ۱۳

شرح احوال امیر مؤمنان علیه‌السلام

فصل ۱

شمشیر، زره و مرکب امیرمؤمنان علیه‌السلام

شمشیر آسمانی

در تفسیر سدی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت شده که دربارهٔ آیهٔ ﴿أَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ﴾[1] گفته است: خداوند آدم علیه‌السلام را در حالی از بهشت پایین فرستاد که ذوالفقار ساخته شده از برگ‌های درخت بهشتی آس با او بود.

در ادامهٔ آیه آمده است: ﴿فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾[2]، و او گوید: آدم علیه‌السلام به وسیلهٔ آن با دشمنان خود از جنیان و شیطان‌ها می‌جنگید و بر آن نوشته شده بود: همهٔ پیامبران من، پیامبر از پی پیامبر، و صدیق از پی صدیق، بدین شمشیر پیکار می‌کنند تا امیرمؤمنان علیه‌السلام آن را به ارث برد و به آن در دفاع از پیامبر امی صلی‌الله‌علیه‌وآله بجنگد.

در ادامهٔ آیه است: ﴿وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾؛ یعنی برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام ﴿إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾[3]؛ یعنی خداوند به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هر آسیبی که از جانب کافران رسد، دفع کند.

---

۱. حدید / ۲۵: و آهن را پدید آوردیم.

۲. حدید / ۲۵: که در آن خطری سخت است.

۳. حدید / ۲۵: و سودهایی برای مردم. آری، خداوند نیرومند شکست‌ناپذیر است.

عموم هم‌مسلکان ما روایت کرده‌اند که مقصود از این آیه ذوالفقار است که خداوند آن را از آسمان بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فروفرستاد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به علی علیه‌السلام سپرد.

از امام رضا علیه‌السلام دربارهٔ ذوالفقار پرسیدند.

فرمود: «جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد؛ آرایه‌اش از نقره بود و اکنون هم نزد من است»[1].

گفته‌اند: جبرئیل امر کرد از آهن بتی که در یمن بود گرفته شود. علی علیه‌السلام بدان جا رفت و آن بت را شکست و از آن دو شمشیر برگرفت: مخدم و ذوالفقار، عمیر صیقل هم آن‌ها را جلا داد[2].

برخی گفته‌اند: این شمشیر در نبرد بدر به علی علیه‌السلام، رسید؛ آن را از عاص بن منبه سهمی و پس از کشتن وی در اختیار گرفت[3].

برخی گفته‌اند: این شمشیر از هدایای بلقیس به سلیمان بود[4].

برخی گفته‌اند: علی علیه‌السلام این شمشیر را در غزوهٔ بنی‌مصطلق از منبه بن حجاج سلمی و پس از کشتن او در اختیار گرفت[5].

برخی گفته‌اند: این شمشیر شاخه‌ای از درخت خرما بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن دمید و به شمشیر بدل شد.

همچنین گفته‌اند: این شمشیر در نبرد بدر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به علی علیه‌السلام داد. شمشیر بعدها در اختیار امام حسن علیه‌السلام، پس در اختیار امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت تا به مهدی علیه‌السلام رسید.

علت نامگذاری ذوالفقار

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: چرا ذوالفقار بدین نام خوانده شد؟

---

۱. «هبط به جبرئیل من السماء و کان حلیه من فضة و هو عندی». ← کلینی، الکافی، ۲۳۳/۱؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۳۶۳؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۵۵/۱؛ صفار، بصائر الدرجات، ۲۰۰، با تفاوتی در واژگان.

۲. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۰۶.

۳. برای روایت‌های حاکی از غنیمت گرفته شدن ذوالفقار در نبرد بدر ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۷۱/۱؛ ابن‌ماجه، السنن، ۹۳۹/۲؛ ترمذی، السنن، ۱۳۰/۴؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۳۰۴/۶ و ۴۱/۷؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۴۸۵/۱ و ۲۶/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۱۵/۴.

۴. روایت را در منابع پیشین نیافتم.

۵. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۱۶/۴.

فرمود: «از آن روی ذوالفقار نام گرفت که امیرمؤمنان علیه‌السلام آن را بر هیچ کس وارد نیاورد مگر این‌که آن کس در دنیا از زندگی و در آخرت از بهشت بی‌بهره شد»[۱].

علان کلینی مرفوعاً از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «شمشیر امیرمؤمنان علیه‌السلام از آن روی ذوالفقار نامیده شد که در میانهٔ طولی آن خطی همانند ستون فقرات بود»[۲].

اصمعی مدعی شده است این شمشیر هجده بند داشت.

در تاریخ ابویعقوب است که طول این شمشیر هفت وجب و عرض آن یک وجب بود و در میانه‌اش شیاری چون ستون فقرات وجود داشت[۳].

ابن‌حماد گفته است:

خداوند ذوالفقار را همراه با جبرئیل، آن امین برگزیده برای او فروفرستاد.

گفته‌اند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را که شاخه‌ای تر از درخت خرما بود با دست خویش گرفت،

و آن شاخه در دست او به ذوالفقار بدل گشت و این کرامت و ارمغانی از سوی خداوند بود.

شمشیری که خداوند آن را بریزد چگونه کند شود؟ هرگز نتوان گفت کند شده است[۴].

نصر بن منتصر گفته است:

چه کسی بود که در روز نبرد شاخه‌ای از درخت خرما گرفت و تکانید و ذوالفقار، آن شمشیر از نیام برکشیده از آن پدیده آمد؟[۵]

---

۱. «إنما سمی ذوالفقار لأنه ماضرب به أمیرالمؤمنین أحداً إلا افتقر فی الدنیا من الحیاة و فی الآخرة من الجنة». برای متن با تفاوتی ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۶۰/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۴۵۱.

۲. «إنما سمی سیف أمیرالمؤمنین ذوالفقار لانه کان فی وسطه خطة فی طوله مشبهة بفقار الظهر». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۶۰/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۶۳.

۳. ← یعقوبی، تاریخ الیعقوبی ۸۸/۲.

۴.
فأنــــزل الله ذاالفـــــقار له	مــع جـبرئیل الامـین مـنتجبا
و قـــیل ان النـــبی نـاوله	جـریدة رطـبة لهـا اجـتلبا
فـانقلبت ذاالفـقار فـی یـده	کـرامـة مـن إلهـه و حـبا
سـیف یکـون الاله طـابعه	فکـیف یـنبوا و لن‌یـقال نـبا

۵.
مـن هـز فـی یـوم الوغـی جـریدة	فکـان مـنها ذوالفـقار المـنتضی

زاهی گفته است:

چه کسی در نبرد خیبر آن سپاه را به فرار واداشت و دروازهٔ قموص را تکانید و از جای برکند؟
چه کسی در میان شما شمشیر خدا را جنبانید؟ شمشیری از نور که خدای بلندمرتبه آن را ریخته بود[۱].

ابن‌حجاج گفته است:

سپید است گرچه پولاد باشد، و سبز، هرچند از آن مرگ سرخ خیزد.
گویی ذوالفقار است که قنبر آن را پیشاپیش مردمان راه می‌برد[۲].

ستایش ذوالفقار

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جبرئیل را دید که میان آسمان و زمین بر کرسی‌ای از طلا نشسته است و می‌گوید: شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی علیه‌السلام»[۳].

قاضی ابوبکر جعانی به سند خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «در نبرد احد فرشته‌ای به نام رضوان از آسمان بانگ برآورد: شمشیری جزء ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی علیه‌السلام»[۴].

همانند این روایت در ارشاد[۵] مفید و امالی[۶] طوسی از عکرمه و ابورافع نقل شده و سمعانی نیز در

---

۱. من هزم الجیش یوم خیبره / و هز باب القموص و اقتلعه
من هز سیف الاله بینکم / سیف من النور ذوالعلی طبعه

۲. ابیض لکنه فرندا / أخضر و الموت فیه أحمر
کأنه ذوالفقار یمشی / به امام الأنام قنبر

۳. «نظر النبی إلی جبرئیل بین السماء و الارض علی کرسی من ذهب و هو یقول: لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی إلا علی». ← کلینی، الکافی، ۱۰۹/۸.

۴. «نادی ملک من السماء یوم احد یقال له رضوان: لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی».
در بیشتر منابع «یوم بدر» آمده است. برای نمونه ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۸.

۵. ← ۸۷/۱.

۶. ← ۱۴۳.

فضائل الصحابه و ابن‌بطه در ابانه آن را روایت کرده‌اند، با این تفاوت که در روایت این دو اخیر «یوم بدر» آمده است.

احمد بن علویه گفته است:

شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز ابوالحسن علیه السلام آن جوانمرد جوانمردان نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمی‌دانی که او از من است و من از اویم و مرا آزموده است؟

جبرئیل به آن حضرت گفت: من هم از شمایم و او به فضل چکیدهٔ همهٔ اولیای خدا رهسپار شد[۱].

ابومقاتل بن داعی علوی گفته است:

چه کسی بود که در پیکارها چون رهسپار می‌شد، جبرئیل با میکائیل در دو سوی او روان بودند؟

و چه کسی بود که جبرئیل در حالی که جنگ کاملاً به اوج رسیده بود، آشکارا بانگ برمی‌آورد:

شمشیری جز ذوالفقار نیست، بدانید، و جوانمردی جز علی علیه السلام نیز در میان مردمان نیست[۲].

زاهی گفته است:

در جنگ‌ها جوانمردی جز علی علیه السلام نیست، نه، جز ذوالفقار هیچ شمشیری برنده نیست[۳].

عونی گفته است:

که بود که در آن پیکار پرشور، جبرئیل از میان همهٔ مردمان، تنها او را با صدای بلند خواند؟

این افتخار او است و هیچ شمشیری جز ذوالفقار نیست و در گرماگرم نبرد هیچ جوانی جز آن وصی پایدار نیست[۴].

---

۱. لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی — إلا ابوحسن فتی الفتیان
قال النبی أما علمت بأنه — منی و منه أنا و قد أبلانی
جبرئیل قال له و انی منکما — فمضی بفضل خلاصة الخلان

۲. و من مشی جبریل مع میکاله — عن جانبیه فی الحروب إذ مشی
و من ینادی جبرئیل معلنا — و الحرب قد قامت علی ساق الردی
لا سیف إلا ذوالفقار فاعلموا — و لا فتی إلا علی فی الوری

۳. لا فتی فی الحروب غیر علی — لا و لا صارم سوی ذی‌الفقار

۴. من صاح جبریل بالصوت العلی به — دون الخلائق عند الجحفل اللجب

←

منصور فقیه گفته است:

آن‌گاه که نیزه‌ها در آسمان می‌پرید و شمشیرها می‌درخشید و جنگ شعله‌ور بود، چه کسی بود که جبرئیل درباره‌اش گفت:

از شمشیری جز ذوالفقار یاد نشود و جز آن وصی، ای ملت‌ها، امامی نباشد[۱].

دیگری گفته است:

جبرئیل در کارزار فریاد زد، آن‌گاه که گردوخاک فرونشسته بود،

و مسلمانان همه پیرامون پیامبر مرسل صلی الله علیه و آله بودند،

و اسبان با برخورد به سرهای بریده و زین و برگ بر زمین افتاده، سکندری می‌خوردند.

این فریاد برای آن کسی بود که زهرا علیها السلام خانه‌دار او بود،

و گفت: شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی علیه السلام[۲].

دیگری گفته است:

جز ذوالفقار شمشیری نیست و جز علی علیه السلام آن‌که بر سرکشان ضربت‌ها فرود آورد جوانمردی نیست.

آن وصیّ که او را در فضلیت همانندی نبود و در جهانیان همتا نداشت.

آن وصی، وصی احمد صلی الله علیه و آله از میان همهٔ مردمان، و همو که پاک نهاد و امین خدای بود[۳].

→

فـخرأ و لا سـيف إلا ذوالفـقار و لا — غير الوصی فتی فی هـفوة الكرب

۱. من قال جبريل و الارمـاح شـارعة — و البيض لامعة و الحـرب تشـتعل

لا ســيف يـذكر إلا ذوالفـقار و لا — غـير الوصـی إمـام أيـها المـلل

۲. جبريل نادی فی الوغی — و النـقع ليس بـمنجل

و المســلمون بأسـرهم — حـول النـبی المـرسل

و الخـيل تـعثر بـالجما — جـم و الوشـيح الذيـل

هــذا النـداء لمـن له — الزهــراء ربـة مــنزل

لا ســيف إلا ذوالفــقار — و لا فـــتی إلا عـــلی

۳. لا ســيف إلا ذوالفـقار و لا فـتی — إلا عـــلی لـلـــطغاة طـعون

←

آن دیگری گفته است:

اگر کسانی بخشندگان را برای عطایشان ستایند، مدیحهٔ من برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان او است.

شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی عليه‌السلام در آن هنگام که می‌جنگد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با صدای بلند فریاد زد: پروردگارا، هرکس علی عليه‌السلام را دوست بدارد او را دوست بدار[1].

شهرت شمشیر به شمشیرزن است

البته، شهرت هر شمشیر به صاحب آن است، چرا که نام هر شمشیر از نام شمشیرزن برخیزد. روایت کرده‌اند فرزدق گردن مردی رومی را زد، اما شمشیر برگشت. او گفت: گویا با غلامزاده‌ای رویاروی هستم که مرا هجو کند.

[جریر] گفته است:

با شمشیر ابورعوان، همتای شمشیر مجاشع ضربت زدی، نه با شمشیر پور ابوطالب[2].

زره امیرمؤمنان عليه‌السلام

قیس بن سعد همدانی آن حضرت را در جنگ دید که دو جامه بر تن داشت.

گفت: ای امیرمؤمنان عليه‌السلام در چنین جایی، چنین!

←

ذاک الوصی فما له من مشبه	فضلا و لا فی العالمین قرین
ذاک الوصی وصی أحمد فی الوری	عف الضمائر للاله أمین

۱.

من کان یمدح ذا ندی لنواله	فالمدح منی للنبی و آله
لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی	إلا علی فی اوان قتاله
نادی النبی له بأعلی صوته	یا رب من والی علیاً واله

۲.

بسیف ابی‌رعوان سیف مجاشع	ضربت و لم تضرب بسیف ابن‌طالب

بیت را در دیوان جریر نیافتم، هر چند در دیگر منابع این بیت به جریر نسبت یافته و از او نقل شده است. برای نمونه ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۱۹/۱۸؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۵۸/۴؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۴۰/۹ - ۳۳۲/۱۰ و ۳۳۳، ۳۳۰/۱۵ و ۳۳۲ و ۳۳۲/۲ و ۳۳۳.

برای بیت همراه با داستان ← ثعالبی، ثمار القلوب، ۲۲۱، البته با این تفاوت که در این‌جا آن‌که شمشیر زده مردی عیسی است.

فرمود: «آری ای قیس، هیچ بنده‌ای نباشد، مگر این که او را از جانب خداوند نگاهبان و پاسبانی است؛ دو فرشته که او را از افتادن از فراز کوه یا افتادن در چاه حفظ کنند. اما چون قضا دررسد او را به هر چیز واگذارند»[۱].

بر زره امیرمؤمنان علیه السلام نوشته بود:

کدامین روز از مرگ بگریزم؟ روزی که تقدیر فرانرسیده یا روزی که تقدیر فرارسیده است؟

روزی که تقدیر نرسیده باشد از کارزار بیمی ندارم و روزی که تقدیر فرارسیده باشد احتیاط سودی نرساند[۲].

روایت کرده‌اند که زره او پشت نداشت. در این باره از او پرسیدند.

فرمود: «اگر هم پشت کنم نجات نیابم»[۳].

سوسی گفته است:

زره او از پشت رشته‌ای همچون رشته‌ای از سکه‌های درهم و همانند سطری از بالا به پایین داشت.

مردی که از بی‌ارزشی، نامش را نمی‌برم ــ و به زودی آنچه را پنهان داشت خدای آشکار سازد ــ او را چنین دید.

گفت: آیا برای پشت زره تو چیزی قرار ندهم که در کارزار تو را از مکر مکاران حفظ کند؟

فرمود: کسی پشت خود را ایمن می‌سازد که چون هماورد بیند بگریزد.

اما خدای می‌داند که من اگر مرگ غافلگیرانه با من رویاروی شود بسیار بترسد.

به هماورد من بگوی: اگر حیدر به تو پشت کرد و از او گذشتی گناه کرده‌ای[۴].

---

۱. «نعم یا قیس انه لیس من عبد إلا و له من الله حافظ واقیه ملکان یحفظانه من أن یسقط من رأس جبل أو یقع فی بئر فاذا نزل القضاء خلیا بینه و بین کل شیء». ← کلینی، الکافی، ۵۹/۲.

۲. أی یـومی مـن المـوت أفـر / یـوم لایـقدر أم یـوم قـدر

یـوم لایـقدر لا أخشـی الوغـی / یـوم قـد قـدر لایـغنی الحـذر

← ابن‌بابویه، التوحید، ۳۷۴.

۳. «ان ولیت فلا والیت».

۴. و کـان له مـثل الدراهـم سـائل / علی ظهره فی الدرع کـالسطر إذ سطر

←

سید مرتضی گفته است:

با سر برهنه در میدان حاضر می‌شود و آن‌گاه در حالی که از کشتگان بر او سپری است باز می‌گردد[۱].

مسلم گفته است:

بر او زرهی از شجاعت است که هر تیغ تیزی بر آن کند می‌شود، نه زرهی از بافته‌های داوود علیه‌السلام[۲].

مرکب امیرمؤمنان علیه‌السلام

یابویی سفید داشت که آن را دلدل می‌گفتند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به او داده بود.

این یابو را از آن روی بدین نام خواند که در نبرد حنین، هنگامی که مسلمانان گریختند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به او فرمود: «دلدل»، و او شکم به زمین چسباند. پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مشتی خاک برداشت و بر چهرهٔ کافران افشاند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعدها این یابو را که قامتی کوتاه‌تر از اسب داشت به علی علیه‌السلام داد.

از امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسیدند: چرا در حالی که تو را هوادارانی بسیار است بر اسب نمی‌نشینی؟

فرمود: «اسب برای تعقیب کردن و گریختن است. من نه کسی را که پشت کند تعقیب کنم و نه از کسی که روی نهد بگریزم»[۳].

در روایت دیگری است که فرمود: «بر آن‌که بگریزد نتازم و از آن‌که بتازد نگریزم و یابو مرا بسنده باشد»[۴].

←

فابصره من لااسمیه قلة | و عما قلیل یظهر الله ما استتر
و قال ألا اجعل خلف ظهرک مثل ما | یوقیک فی الهیجاء من مکر من مکر
فقال یوقی ظهره من بنفسه | اذا ما رأی القرن المبارز أن یفر
فاما أنا و الله یعلم اننی | لو الموت لاقانی علی غفلة ذعر
و قولا لقرنی أنت فی حرج متی | عفوت إذا ولاک حیدرة الدبر

۱. یشهد الحرب حاسرا ثم یأتی | و علیه من النجیع دروع

← دیوان الشریف المرتضی، ۲۰۲/۲.

۲. علیه درع تلین المرهفات له | من الشجاعة لا من نسج داود

۳. «الخیل للطلب و الهرب و لست اطلب مدبرا و لا انصرف عن مقبل».

۴. «لا اکرّ علی من فرّ و لا افرّ ممن کر و البقلة تجزینی». برای متن با اندکی تفاوت و بدون جملهٔ پایانی ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۳۵.

فصل ۲

پرچم و انگشتر امیرمؤمنان علیه‌السلام

وارث رایت‌های پیامبران

محمد کسائی در مبتدأ[1] گفته است: نخستین جنگی که میان آدمیزادگان درگرفت میان شیث و قابیل بود؛ و آن این‌که خداوند ـ تعالی ـ به او [= شیث] جامه‌ای سپید داد و فرشتگان برایش پرچمی سفید برافراشتند. پس قابیل را به زنجیر کشیدند و به عین شمس بردند و او در آن‌جا درگذشت و فرزندانش بردهٔ شیث شدند.

در خبر است که نخستین کسی که پرچم برگرفت ابراهیم خلیل علیه‌السلام بود[2].

ابن‌ابی‌البختری و دیگر سیره‌نویسان و تاریخ نگاران گفته‌اند: رایت و لواء[3] قریش هر دو در اختیار قصی بن کلاب بود. چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برانگیخته شد آن را در دست بنی‌هاشم تثبیت کرد و در نخستین

---

۱. نام کامل کتاب المبتدأ فی قصص الانبیاء است و در سال ۱۴۲۸ ق. در دانشگاه ام‌القری در عربستان سعودی تحقیق شده است. این تحقیق به عنوان پایان‌نامهٔ مقطع کارشناسی ارشد بندر بن فیمان بن محمد الزایدی و به راهنمایی سعد بن موسی الموسی صورت پذیرفته از آغاز نسخهٔ خطی تا پایان روزگار هود را در برمی‌گیرد.

۲. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۷۰/۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۷۵/۱.

۳. رایت و لواء هر دو به پرچم، علم، درفش و از این قبیل ترجمه شده‌اند. اما گویا رایت از لواء بلندتر بوده و پرچم اصلی سپاه شمرده می‌شده است.

غزوه‌ای که آن را با خود برداشت ـ یعنی غزوهٔ ودان ـ آن را به علی علیه السلام سپرد. در آن زمان هنوز لواء در اختیار عبدالدار بود و از این روی پیامبر صلی الله علیه و آله در این غزوه آن را به مصعب بن عمیر داد. مصعب در نبرد احد به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله لواء را به علی علیه السلام سپرد و در آن روز رایت و لواء که هر دو سفید بودند در اختیار علی علیه السلام قرارگرفت.

این چیزی است که طبری در تاریخ[۱] خود و نیز قشیری در تفسیر خویش آورده است.

صاحب لوای پیامبر صلی الله علیه و آله

در تنبیه المذکرین است که زید بن علی علیه السلام از پدران خود چنین روایت کرده است: در نبرد احد استخوان بازوی علی علیه السلام که لواء پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در اختیار داشت شکست و لواء از دست او فروافتاد. مسلمانان بدان سوی شتافتند تا پرچم را بردارند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را به دست چپ او بسپارید که او در دنیا و آخرت صاحب لواء من است»[۲].

در روایت دیگری است که مقداد لواء را برداشت و به علی علیه السلام داد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو در دنیا و آخرت صاحب رایت من هستی»[۳].

در کتاب المواعظ والزواجر عسکری[۴] است که مالک بن دینار از سعید بن جبیر پرسید: چه کسی صاحب لواء پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟

گفت: علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

عبدالله بن حنبل گفته است: زمانی که مالک بن دینار از سعید بن جبیر در این باره پرسید ـ خود

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک ۱۴/۲ (جریان غزوه ودان)، ۶۲ (پرچمداری مصعب) و ۶۶ (بازگشت لواء به علی علیه السلام).

۲. «فضعوه فی یده الشمال فانه صاحب لوائی فی الدنیا و الآخرة». ← سمرقندی، تحفة الفقهاء، ۹۰/۱؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۷۵.

۳. «انت صاحب رایتی فی الدنیا و الآخرة». متن بدون اشاره به این سیاق تاریخی والبته با تفاوتی اندک در منابع آمده است. از آن جمله ← طوسی، الامالی، ۵۵۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۰۰/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۸۴/۲.

۴. نام کامل او ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری (د.۳۸۲ق.) است و ظاهراً از مشایخ صدوق بوده است. در منابع کتابشناسی از کتاب او با نام الزواجر و المواعظ نیز یاد شده است و از وجود آن اطلاعی در دست نیست. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۶۰/۱۲ و ۶۱؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۳۷۷ ـ ۳۷۹، ۶۰۶ و ۶۰۷.

مالک می‌گوید ـ او در من نگریست و گفت: گویی خیلی آسوده‌خاطری!

من [مالک] خشمگین شدم و شکایت نزد قاریان بردم.

گفتند: تو زمانی از او پرسیده‌ای که بیم حجاج داشته است. اما اینک در پناه کعبه است. اکنون از او بپرس.

از او پرسیدم:

در پاسخ گفت: حامل این لواء علی علیه‌السلام بود، حامل این لواء علی علیه‌السلام بود. از عبدالله بن عباس چنین شنیده‌ام[۱].

سید حمیری گفته است:

او حامل رایت ایمان است و با این پرچم، چون شیری دلیر به دیدار دشمن می‌رود[۲].

پرچم سفید

در تاریخ طبری[۳] و بلاذری[۴] و صحیح مسلم[۵] و بخاری[۶] است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون خواست رهسپار بدر شود هر طایفه‌ای برای خود پرچمی برگرفتند. حمزه رنگ سرخ را برگزید، بنی‌امیه سبز را، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام زرد را و رایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز سفید بود. همین رایت بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعدها در خیبر و زمانی که فرمود: «فردا پرچم را به مردی دهم که...»[۷] آن را به علی علیه‌السلام سپرد.

در این نبرد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حمزه، عبیدة بن حارث و سعید بن ابی‌وقاص لواءهایی سفید بربست.

---

۱. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۸۰/۲ و ۶۸۱؛ حاکم، المستدرک، ۱۴۷/۳.

۲. و حامل رایة الایمان یلقی   بها الاعداء ضرغاما کمیاً

بیت را در دیوان السید الحمیری نیافتم.

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۲۰/۲ و پس از آن. البته این روایت در شرح ماجرای غزوهٔ بدر به چشم نخورد.

۴. برای اشاره‌های گذرای بلاذری به پرچمداری امیرمؤمنان علیه‌السلام در بدر ← انساب الاشراف، ۹۱/۲، ۹۴.

۵. آنچه نزد مسلم یافتم احادیث رایت در نبرد خیبر است. ← الصحیح، ۲۴۴۰/۳، ۱۸۷۱/۴ و ۱۸۷۲.

۶. در احادیث بخاری نیز آنچه یافته‌ام همان حدیث رایت است. ← الجامع الصحیح، ۱۰۷۷/۳، ۱۰۸۶، ۱۰۹۶ و ۱۳۵۷.

۷. «لاعطین الرایة غدا رجلا...». متن کامل و منابع پیشتر گذشته است.

پرچم‌های سیاه

ابن‌کادش در تکذیب العصابة العلویة فی ادعائهم الامامة النبویة مرا حدیث کرده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله عباس را با دو جامهٔ سپید دید، فرمود: «این مرد هر دو جامه‌اش سپید است، اما این جبرئیل به من خبر دهد که فرزندان او سیاه پوشند»[۱].

عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب صفین[۲] آورده است که عمرو بن عاص در نبرد صفین پرچم‌های سیاه برافراشت.

در اخبار دمشق[۳] ابوالحسین محمد بن عبدالله رازی است که ثوبان گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی‌عباس را دو پرچم خواهد بود: آن‌که در میانه است کفر باشد و آن‌که بالاتر است گمراهی. ای ثوبان، اگر آن‌ها را درک کردی مباد به سایهٔ آن‌ها روی»[۴].

ابی‌بن کعب روایت کرده [که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده] است: «پرچم‌های سیاه آغازشان پیروزی است، میانه‌شان نیرنگ و فرجامشان کفر. پس هر که آنان را یاری دهد چونان کسی باشد که فرعون را در برابر موسی علیه السلام یاری دهد»[۵].

در تاریخ بغداد است که ابوهریره گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چون پرچم‌های سیاه از جانب مشرق روی کند آغاز آن‌ها فتنه است، میانهٔ آن‌ها آشوب و فرجام آن‌ها گمراهی»[۶].

در اخبار دمشق است که ابوامامه در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده است: «این

---

۱. «انه لابیض الثوبین و هذا جبرئیل یخبرنی ان ولده یلبسون لسواد». سیوطی در الخصائص الکبری (۲۰۲/۲) از ابن‌عدی، بیهقی و ابونعیم نقل کرده که از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفته است: در حالی با پیامبر صلی الله علیه و آله روبه‌رو شدم که جبرئیل با او بود و من گمان می‌کردم دحیهٔ کلبی است. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: او خود دارای جامهٔ روشن است، ولی فرزندانش سیاه خواهند پوشید.

۲. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم.

۳. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم.

۴. «یکون لبنی‌العباس رایتان مرکزهما کفر و أعلاهما ضلالة ان أدرکتها یا ثوبان فلاتستظل بظلها». برای متن با تفاوتی اندک ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۹۶/۲.

۵. «أول الرایات السود نصر، و أوسطها غدر، و آخرها کفر، فمن أعانهم کان کمن أعان فرعون علی موسی». نعیم بن حماد بخشی از مضمون این حدیث را در الفتن (۲۰۳/۱) آورده است.

۶. «اذا أقبلت الرایات السود من قبل المشرق، فان أولها فتنة، و أوسطها هرج، و آخرها ضلالة». ← تاریخ بغداد، ۱۲۰/۳.

پرچم‌ها در آغاز، گشوده است و سرانجام دریده»[۱].

در تاریخ طبری است که ابراهیم امام لوای نصرت «ظل» و نیز رایت «سحاب» را برای ابومسلم فرستاد. آن لواء سفید بود و طولش چهارده ذراع، و بر آن با جوهر نوشته بود: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾[۲].

ابومسلم غلام خود ارقم را فرمان داد تا لباس‌هایی به رنگ‌های مختلف بر تن کند، چون جامهٔ سیاه پوشید ابومسلم گفت: این شکوه دارد.

از این روی در مخالفت با امویان و برای شکوهی که رنگ سیاه در چشم بیننده داشت این رنگ را برگزید[۳].

عباسیان می‌گفتند: این سیاه‌جامه نشان سوگ خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، شهیدان کربلا و زید و یحیی علیه‌السلام است.

ابوالعلاء سروی گفته است:

دو ضد بر کرانه‌هایت میدانداری کردند و پس از روزگاری اختلاف و جدایی، به هم پیوستند.

این یکی با پرچم‌های سفید به میدان آمد و جلوه کرد و آن دیگری پرچم‌های سیاه پیچید و فزونی گرفت.

در شگفت باش از آنچه در کتاب‌های خود پیرامون داستان این دو پرچم در دنیا آورده‌اند و وصف کرده‌اند.

این شاهان بنی‌عباسند که سیاه‌پوشیدن را سنت گذاردند و افتخار خویش داشتند،

و آن کهنسالان، زادگان دو نوادهٔ پیامبرند صلی‌الله‌علیه‌وآله که پرچمشان سفید است و هر جا رخدادی روی دهد آن پرچم بدرخشد.

چه بسا به میان جوانان درآمد و پایدار نماند و چه بسا نزد پیران بود و خردمندانه بدان بازگشتند،

---

۱. «اولها منشور و آخرها مثبور». البته جملهٔ کامل چنین است؛ «انها ستخرج رایات من المشرق لبنی‌العباس اولها منشور و آخرها مثبور لاتنصروهم لانصرهم الله...»؛ زودا که از سمت مشرق پرچم‌هایی برای عباسیان بر آید که در آغاز گشوده است و سرانجام دریده. آنان را یاری مدهید، خدایشان یاری ندهاد». ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۰۱/۸؛ همو، مسند الشامیین، ۴۰۹/۲.

۲. حج / ۳۹: به کسانی که جنگ بر آن‌ها تحمیل شده رخصت جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آن‌ها سخت توانا است.

۳. برای روایتی از پرچم‌های ابومسلم ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۰۷/۴.

و آیا پیری در بر جوانی جز بامدادی است که سپیده‌اش چهرهٔ سیاه شب را بشکافد؟
و آیا جوانی‌ای که پیری به دنبالش آید جز تیرگی‌ای است که به زلالی بینجامد؟
اگر زادگان زهرا علیهاالسلام را در میان مردم گواهی جز این نبود؟ همین خود بسنده بود.
بنی‌عباس را رایتی است ترشروی و سیاه که در آن سرگشتگی و گناه جلوه دارد،
و رایت بنی‌زهرا درخشان و سفید است و هر حق‌شناسی حق را در آن بشناسد.
این گواهی پرچم‌ها است. بدین حقیقت روشن روی کن و اگر تو را انصاف است انصاف روا بدار[1].

دیگری گفته است:

رایت او همان رایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که داماد او آن را تا خیبر بر دوش کشیده است.
اگر وصی آن را می‌دید آن را در پیکار به شبیر یا به شبر می‌سپرد.
این در حالی است که سرور من از حرمتی که این پرچم در نزد او داشت، آن را به قنبر نمی‌سپرد.
و نه به مالک اشتر که آن را بردوش کشد، هرچند مالک را همواره گرامی می‌داشت[2].

---

۱. ضدان جالا علی خدیک فاتفقا — من بعدما افترقا فی الدهر و اختلفا
هذا بأعلام بیض اغتدا فبدا — و ذا بأعلام سود انطوی فعفا
اعجب بما حکیا فی کتب أمرهما — عن الشعارین فی الدنیا و ما وصفا
هذا ملوک بنی‌العباس قد شرعوا — لبس السواد و أبقوه لهم شرفا
و ذا کهول بنی‌السبطین رایتهم — بیضاء تخفق اما حادث أزفا
کم ظل بین شباب لا بقاء له — و بین شیب علیه بالنهی عطفا
هل المشیب إلی جنب الشباب سوی — صبح هنالک عن وجه الدجی کشفا
و هل یؤدی شباب قد تعقبه — شیب سوی کدرأ عقبت منه صفا
لو لم‌یکن لبنی‌الزهراء فاطمة — من شاهد غیر هذا فی الوری لکفی
فرایة لبنی‌العباس عابسة — سوداء تشهد فیه التیه و السرفا
و رایة لبنی‌الزهراء زاهرة — بیضاء یعرف فیه الحق من عرفا
شهادة کشفت عن وجه أمرهما — فبح بها و انتصف ان کنت منتصفا

۲. رایته رایة النبی و قد — سار بها صهره إلی خیبر
فلو رآها الوصی سلمها — إلی شبیر فی الحرب أو شبر
و لم‌یکن سیدی یسلمها — من عزة عنده إلی قنبر
و لا إلی مالک لیحملها — و انه کان یکرم الاشتر

بر عَلَم امیرمؤمنان علیه السلام نوشته بود:

جنگ است و اگر بدان پرداختی تو را سستی مباد،

و بر بیم‌هایش شکیبا باش که مرگ جز به اجل نیاید[۱].

بر رایت امیرمؤمنان علیه السلام نیز این نوشته بود:

این علی علیه السلام است که هدایت او را پیش می‌برد؛ و تبار او به بهترین جوانمردان قریش می‌رسد[۲].

انگشتر امیرمؤمنان علیه السلام

انگشتر عقیق

سلمان فارسی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده است: «ای علی علیه السلام، انگشتر عقیق در دست کن تا از مقرّبان باشی»[۳].

پرسید: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مقرّبان چه کسانی هستند؟

فرمود: جبرئیل و میکائیل.

پرسید: از چه انگشتری بهره برم؟

فرمود: از عقیق سرخ[۴].

ابن‌عباس، صعصعه و عایشه گفته‌اند که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد،

---

۱. الحرب ان باشرتها فلایکن منک الفشل
و اصبر علی اهوالها لا موت الّا بالاجل

شعر در تاریخ مدینة دمشق (۳۳۷/۱۴) به عنوان شعری که بر یک درفش بوده روایت شده است.

۲. هذا علی و الهدی یقوده من خیرفتیان قریش عوده

این بیت همراه چند بیتی دیگر به عنوان رجز عبدالله بن عدی حارثی روایت شده است. ← خوارزمی، المناقب، ۲۲۷.

بیت همچنین به عنوان رجز خالد بن ابی‌خالد انصاری روایت شده است. ← ابن‌اعثم، الفتوح ۱۷۸/۳ و ۱۷۹.

۳. «یا علی تختم بالعقیق تکن من المقربین».

۴. ← خوارزمی، المناقب، ۳۲۶؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۸/۱. همچنین با مقداری تفاوت: طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۲۸.

پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: انگشتر در دست راست کن و نگین آن را عقیق قرار ده و عموزاده‌ات را بگوی تا انگشتر خود در دست راست کند و نگین آن را عقیق قرار دهد.

علی علیه‌السلام پرسید: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، عقیق چیست؟

فرمود: «عقیق کوهی است در یمن»[۱].

این خبر در فضل المیثاق[۲] مذکور است.

زیاد قندی از موسی بن جعفر علیه‌السلام، از پدران آن حضرت علیهم‌السلام روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «چون خداوند با موسی بن عمران علیه‌السلام در کوه سینا سخن گفت، نگاهی به زمین درافکند و از نور وجه خویش عقیق را آفرید و فرمود: به ذات خویش سوگند یاد کرده‌ام دستی که تو را بپوشد اگر ولایت علی علیه‌السلام داشته باشد به آتش کیفر ندهم»[۳].

ابن‌عباس و سدّی گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه‌السلام چهار انگشتر داشت: یاقوت برای تیزهوشی، فیروزه برای پیروزی، آهن چینی برای قدرت و عقیق برای حفظ[۴].

انگشتر در دست راست

در صحیح بخاری[۵] و شمائل ترمذی[۶] از عبدالله بن جعفر روایت شده و در جامع بیهقی[۷] از جابر و از انس نقل شده و در تختّم محمد بن یحیی محتسب از هاشم بن عروه، از پدر او از عایشه روایت شده و همچنین از جعفر بن زبیر، از قاسم، از ابوامامه، و نیز از نافع، از ابن‌عمر و از انس و از جابر نقل شده و اینان همه دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که او انگشتر در دست راست می‌نهاد.

---

۱. «العقیق جبل فی الیمن». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۳۰۹.

۲. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم.

۳. «لماکلم الله موسی بن عمران علی جبل طور سیناء اطلع علی الأرض اطلاعة فخلق من نور وجهه العقیق و قال: أقسمت علی نفسی أن لاعذب کف لابسک اذا توالی علیاً بالنار». برای روایت با اندکی تفاوت و به نقل از حسین بن علی علیه‌السلام ← ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۱۷۴.

۴. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۷/۱؛ همو، الخصال، ۱۹۹.

۵. خبر را در الجامع الصحیح نیافتم. اما در التاریخ الکبیر (۳۵۰/۱) به همین سند آمده است.

۶. ← الشمائل المحمدیة، ۹۲.

۷. ← شعب الایمان، ۲۰۵/۵.

برخی در روایت خویش افزوده‌اند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی بدرود حیات گفت که انگشتر در دست راست او بود.

ابوامامه گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انگشتر خود در دست راست می‌نهاد[1].

عکرمه و ضحاک از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انگشتر در دست راست می‌نهاد[2].

در شمائل ترمذی[3] و سنن سجستانی[4] و تختم محتسب است که علی علیه‌السلام انگشتر در دست راست می‌کرد.

در جامع بیهقی است که ابن‌عباس و عبدالله بن جعفر انگشتر در دست راست می‌نهادند[5].

نخستین کسی که انگشتر در دست چپ کرد

راغب در محاضرات خود آورده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یارانش انگشتر در دست راست می‌کردند و معاویه نخستین کسی بود که انگشتر در دست چپ نهاد[6].

مشهور است که عمروعاص در داستان حکمیت انگشتر را از انگشت راست خود درآورد و گفت: علی علیه‌السلام را از خلافت خلع کردم، آن‌سان که این انگشتر را از انگشت درآوردم، و خلافت را بر معاویه مقرر کردم، آن‌سان که این انگشتر را به دست چپ نهادم[7].

---

۱. این مضمون در منابع از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده است. برای نمونه ← ترمذی، الشمائل المحمدیة، ۹۲؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۲۰۰/۲ و ۲۰۱؛ النسائی، سنن النسائی الکبری، ۴۵۲/۵.

۲. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۳۳/۱۱.

۳. در کتاب الشمائل المحمدیة (۹۲/۱ و پس از آن) این خبر را نیافتم، هر چند آن جا از علی علیه‌السلام نقل شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انگشتر در دست راست می‌کرد.

۴. در سنن ابوداوود (۹۱/۴) این مضمون دربارهٔ علی علیه‌السلام نیامده و تنها دربارهٔ انگشتر به دست کردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از امام علی علیه‌السلام نقل شده است.

۵. ← بیهقی، شعب الایمان، ۲۰۶/۵.

۶. ← محاضرات الادباء، ۳۸۴/۲.

۷. ← زمخشری، ربیع الابرار، ۴۳۹/۴. همچنین با مقداری تفاوت: ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۱۴/۴ و ۲۱۵.

انگشتر نهادن پیامبران و اولیا در دست راست

در نقوش الخواتیم[1] جاحظ است که آدم، ادریس، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، الیاس، یعقوب، داوود، سلیمان، یوسف، دانیال، یوشع، ذوالقرنین، یونس، لوط، هود، شعیب، زکریا، یحیی، صالح، عزیز، ایوب، لقمان، عیسی علیهم‌السلام، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله همه در دست راست انگشتر می‌نهادند.

صقعب بن زهیر گفته است: از امیرمؤمنان علیه‌السلام دربارهٔ انگشتر نهادن در دست راست پرسیدند. فرمود: چون خداوند آیهٔ ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابن آءَنَا وَابن آءَ كُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَ كُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ ٱللهِ عَلَى ٱلْكَاذِبِينَ﴾[2] را نازل کرد، جبرئیل گفت: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، هیچ پیامبری نبوده مگر آن‌که من بشیر و نذیر او بوده‌ام. پس به هیچ یک از پیامبران افتخار نکرده‌ام مگر به شما خاندان.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: ای جبرئیل، تو از مایی؟

گفت: من از شمایم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: تو از مایی ای جبرئیل.

گفت: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برایم روشن کن تا مرا فرجی برای امت تو باشد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انگشتر خود در دست چپ گرفت و فرمود: من پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نخستین شمایم، دومین شما علی علیه‌السلام است، سومین شما فاطمه علیهاالسلام است، چهارمین شما حسن علیه‌السلام است، پنجمین شما حسین علیه‌السلام است، و ششمین شما جبرئیل است.

پس انگشتر در دست راست کرد و فرمود: ای جبرئیل، تو ششمین مایی.

جبرئیل گفت: ای پیامبر خدا، هیچ کس نباشد که با ارادهٔ سنت تو، انگشتر در دست راست کند و من در روز قیامت او را سرگردان بینم، مگر این‌که دست او را بگیرم و او را به تو و به امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برسانم.

---

۱. در کشاف آثار الجاحظ اطلاعی از وجود این کتاب داده نشده و در کتابخانهٔ ابن‌طاووس کلبرگ (۱۵۱ و ۴۷۹) نیز تنها از این یاد شده که در برخی از آثار کهن امامیان از این کتاب نقل شده است.

۲. آل‌عمران / ۶۱: پس بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، پس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

[محمد بن ابی‌عمیر گفته است: از موسی بن جعفر علیه‌السلام پرسیدم: امیرمؤمنان علیه‌السلام انگشتر در دست راست می‌نهاد؟

فرمود: او از آن روی انگشتر در دست راست می‌نهاد که پس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، او امام «اهل یمین» بود و خداوند «اصحاب الیمین» را ستوده و «اصحاب شمال» را نکوهیده است.][1]

جابر انصاری گفته است:

انگشتر نهادن در دست راست مایهٔ شکوه خردمندان است و کردهٔ هر اهل ادب.

البته، نه برای ناصبان، بلکه برای شیعیان احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ چه، ناصبی بودن نزد هر خردورزی کفر باشد.

ای که وصی را با غیر او قیاس کرده‌ای، مادرت به عزایت نشیند که راهی نادرست پیموده‌ای[2].

مطرف عبدی گفته است:

گفتند: انگشتر در دست راست کن، من از سر همانندی با آن راستگوی چنین کرده‌ام،

و از سر تقرب به خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و دوری جستن از هر منافق.

آن‌ها که نگین‌هایی بر شرمگاه خویش مالند که نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و نام آفریدگار بر آن‌ها است[3].

دیگری گفته است:

در هر دو دست خویش انگشتر نهاده‌ام، یکی در دست راست خود و دیگری در دست چپ.

در دست راستم به نشان پیمان ولایت علی علیه‌السلام، و در دست چپم به نشان رد بر فرومایگان[4].

---

۱. این متن در نسخهٔ مبنا وجود ندارد و از چاپ‌های دیگر اخذ شده است. گواه صحت اندراج این متن در چاپ بقاعی و سیدعلی حسینی آن‌که در بحار الانوار (۶۸/۴۲ و ۶۹) پس از نقل این مضمون از علل الشرائع، از این یاد شده که همانند این روایت در مناقب از ابن‌ابی‌عمیر نقل شده است. برای روایت در منابع کهن ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۸/۱.

۲.
ان التختم بالیمین جلالة — لذوی العقول و فعل کل أدیب
لا للنواصب بل لشیعة أحمد — النصب کفر عند کل لبیب
یا ذا الذی قاس الوصی بغیره — ثکلتک امک کنت غیر مصیب

۳.
قالوا تختم بالیمین و إنما — مارست ذاک تشبهاً بالصادق
و تقرباً منی لآل محمد — و تباعداً منی لکل منافق
الماسحین فروجهم بخواتم — اسم النبی بها و اسم الخالق

۴.
قد تختمت فی یدی جمیعاً — فی یمینی و آخر فی شمالی
فی یمینی عقد الولا لعلی — و شمالی رداً علی الانذال

فصل ۳

همسران، فرزندان، خویشاوندان و خدمتکاران امیرمؤمنان علیه‌السلام

بستگان نزدیک

پدر آن حضرت ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم است.

مادر آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم است.

برادران او عبارتند از طالب، عقیل و جعفر، و در میان فرزندان ابوطالب علی علیه‌السلام آخرین ایشان بود و این سه برادر نیز با همین ترتیب هرکدام با دیگری ده سال فاصله داشتند. آنان همه اسلام آوردند و فرزندانی نیز برجای نهادند، مگر طالب که اسلام آورد، ولی فرزندانی بر جای نگذاشت[۱].

خواهران آن حضرت یکی ام‌هانی ـ با نام فاخته ـ و دیگری جمانه است[۲].

دایی آن حضرت حنین بن اسد بن هاشم است[۳].

خالهٔ او خالده بنت اسد است[۴].

پسر اندر او محمد بن ابی‌بکر است.

---

۱. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۴۰/۲.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۱۴/۳.

۳. ← ابن‌قتیبه، المعارف، ۷۱.

۴. از این زن به کنیه ام‌الشفا یاد شده است. ← ابن‌حجر، الاصابة، ۲۰/۳.

خواهرزادهٔ او جعدة بن هبیره است[۱].

فرزندان

شیخ مفید در ارشاد گفته است: فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام بیست‌وپنج تن هستند و در برخی روایت‌ها تا سی و پنج تن نیز شمرده‌اند[۲].

نسابه عمری در کتاب شافی[۳] آورده و صاحب انوار[۴] نیز از این یاد کرده که فرزندان آن حضرت شامل پنج پسر و هجده دختر بوده است[۵].

باری، فرزندان علی علیه السلام از هر یک از همسران بدین شرح است:

- فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام از فاطمه علیها السلام عبارتند از حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، محسن علیه السلام سقط شده، زینب کبری علیها السلام و ام‌کلثوم کبری که عمر با او ازدواج کرد.

ابومحمد نوبختی در کتاب امامه[۶] از این یاد کرده است که ام‌کلثوم خردسال بود و عمر پیش از آن‌که با او عروسی کند درگذشت. ام‌کلثوم پس از عمر به همسری عون بن جعفر و پس از او محمد بن جعفر و سپس عبدالله بن جعفر درآمد[۷].

---

۱. ← ابن‌ابی‌حاتم، الجرح و التعدیل، ۵۲۶/۲.

۲. البته آنچه در نسخه‌های کنونی کتاب یاد شده وجود دارد بیست‌وهفت تن است. شیخ مفید در ادامه از این یاد می‌کند که در میان شیعیان برخی نیز هستند که می‌گویند فاطمه علیها السلام فرزندی را سقط کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده است. وی می‌افزاید برمبنای سخن این کسان، فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام بیست و هشت تن خواهند بود. ← الارشاد، ۳۵۴/۱ و ۳۵۵.

۳. مقصود کتاب الشافی فی الانساب یا الشافی فی النسب اثر ابوالحسن نجم الدین علی بن ابی‌الغنائم محمد بن علی عمری نسابه است: ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۵۱۶.

۴. پیشتر گذشته که این کتاب یا الانوار صاحب بن عباد و یا الانوار فی تاریخ الائمة الابرار ابوالحسن علی بن هبة الله بن عثمان موصلی. ← کلبرگ، کتابخانه ابن‌طاووس، ۱۸۹ و ۱۹۰.

۵. در المجدی عمری (۱۲) فرزندان آن حضرت هجده پسر و هفده دختر دانسته شده و این جدای از محسن است که مرده ولادت یافت. در الطبقات الکبری اثر ابن‌سعد (۲۰/۳) نیز فرزندان آن حضرت چهارده پسر و نوزده دختر دانسته شده است.

۶. نام دیگر این کتاب الجامع فی الامامة است و در آثار کتابشناسی تنها از آن نامی برده شده است. از وجود آن خبری نیافتم. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ۳۲۵/۲ و ۲۷/۵؛ کنتوری، کشف الحجب و الاستار، ۱۵۰.

۷. دربارهٔ ازدواج ام‌کلثوم با عمر و نیز دیگر همسران او ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۸۹/۲ و ۱۹۰؛ عمری، ←

- امیرمؤمنان علیه‌السلام از خوله دخت جعفر بن قیس حنفی، محمد را داشت[۱].

- از ام البنین دخت حزام بن خالد کلابی، عبدالله، جعفر اکبر، عباس و عثمان را داشت[۲].

- از ام حبیب دخت ربیعه تغلبی، عمر و رقیه را داشت که دو قلو بودند[۳].

- از اسماء دخت عمیس خثعمی، یحیی[۴] و محمد اصغر را داشت.

برخی نیز گفته‌اند: از این زن صاحب پسری به نام عون شد و محمد اصغر کنیززاده بوده است[۵].

- از ام سعید دخت عروة بن سعود ثقفی، نفیسه[۶]، زینب صغری و رقیه صغری را داشت.

- از ام شعیب مخزومی، ام الحسن و رمله را داشت[۷].

- از هملاء دخت مسروق نهشلی ابوبکر و عبدالله را داشت[۸].

- از امامه، دخت ابوالعاص بن ربیع ـ که مادرش زینب دخت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است ـ محمد اوسط را داشت[۹].

- از محیاة دخت امروء القیس کلبی دختری داشت که در خردسالی مرد[۱۰].

- امیرمؤمنان علیه‌السلام همچنین فرزندانی به نام‌های خدیجه، ام‌هانی، تمیمه، میمونه و فاطمه از کنیزان داشت[۱۱].

←
المجدی، ۱۷.

۱. ← عمری، المجدی، ۱۴ و ۱۵.

۲. ← همان ۱۵.

۳. ← همان؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۹۵ (در این منبع به جای ام حبیب، ام عمر آمده است).

۴. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۹۵.

۵. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۹۲/۲. در این منبع نام این کنیز ورقاء ذکر شده است.

۶. او ام‌کلثوم صغری نیز خوانده شده و عمری در المجدی (۱۸) از همسران این سه تن نام برده است.

۷. در المجدی (۱۸) از همسران این دو تن نیز یاد شده است.

۸. در الهدایة الکبری (۹۵) از ابوبکر و عبیدالله به عنوان فرزندان لیلی دخت مسعود نهشلی یاد شده است.

۹. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۹۳/۲؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۰/۳.

۱۰. ← ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۰/۳.

۱۱. برای نام‌ها به همراه چند نام دیگر ← ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۰/۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۹۴/۲.

از این فرزندان، یحیی، ام کلثوم، زینب صغری ام الکرام، جمانه ـ و کنیهٔ این دو نفر اخیر ام جعفر است ـ امامه، ام‌سلمه و رمله صغری در دوران حیات امیرمؤمنان علیه‌السلام از دنیا رفتند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام هشت تن از دختران خویش را شوهر داد: زینب کبری را به عبدالله بن جعفر، میمونه را به عقیل بن عبدالله بن عقیل، ام کلثوم صغری را به کثیر بن عباس بن عبدالمطلب، رمله را به ابوالهیاج عبدالله بن ابی‌سفیان بن حارث بن عبدالمطلب، امامه[1] را به صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث و فاطمه را به محمد بن عقیل داد[2].

در الاحکام الشرعیه خزاز قمی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به فرزندان علی علیه‌السلام و جعفر نگریست و فرمود: «دختران ما از آن پسران مایند و پسران ما از آن دختران ما»[3].

از میان فرزندان امیرمؤمنان علیه‌السلام تنها از حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام، محمد بن حنفیه، عباس اکبر و عمر نسلی بر جای ماند[4].

همسران

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمانی که خدیجه زنده بود، هیچ همسر دیگری نگرفت و هیچ کنیزی اختیار نکرد. علی علیه‌السلام نیز تا فاطمه علیهاالسلام، زنده بود، چنین بود.

در قوت القلوب است که علی علیه‌السلام نه شب پس از رحلت زهرا علیهاالسلام زن گرفت و پس از او با ده زن ازدواج کرد[5].

امیرمؤمنان علیه‌السلام هنگامی که درگذشت چهار زن داشت: امامه که مادرش زینب دخت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، اسماء بنت عمیس، لیلی تمیمی و ام البنین کلابی.

---

۱. تصحیح مستند است به: عمری، المجدی (۱۸).

۲. آنچه در این‌جا نام برده شده تنها شش دخترند. از باقیماندگان، از ام الحسن به عنوان همسر جعدة بن هبیره مخزومی، و از خدیجه به عنوان همسر ابن‌کریز یاد شده است و البته روایت‌های دیگر با برخی نام‌های دیگر وجود دارد. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ دامادهای امیرمؤمنان علیه‌السلام ← عمری، المجدی، ۱۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۹۳/۲ و ۱۹۴.

۳. «بناتنا لبیننا و بنونا لبناتنا». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۹۳/۳؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۲۰۴. گاه نیز چنین روایت شده است: «بناتنا کبنینا و بنوناکبناتنا»؛ دختران ما چون پسران مایند و پسران ما چون دختران ما». ← ابن‌بابویه، الاعتقادات، ۱۱۱.

۴. ← ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۰/۳؛ عمری، المجدی، ۱۸.

۵. ← ابوطالب مکی، قوت القلوب، ۴۰۸/۲.

هیچ کدام از این زن‌ها پس از امیرمؤمنان علیه‌السلام شوهر نگرفتند. از آن جمله مغیرة بن نوفل از امامه خواستگاری کرد و پس از او نیز ابوالهیاج بن ابی‌سفیان بن حارث خواستگار دیگر وی بود. اما امامه از علی علیه‌السلام روایت کرد که فرموده است: «برای همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی روا نیست که پس از ایشان با کسی دیگر ازدواج کنند»[۱].

به استناد همین روایت بود که هیچ کدام از همسران و کنیزان امیرمؤمنان علیه‌السلام پس از آن حضرت همسر نگرفتند.

کنیزان فرزندزا

امیرمؤمنان علیه‌السلام به هنگام شهادت هجده کنیز فرزندآور (ام ولد) داشت و فرمود: «همهٔ کنیزان فرزندزای من اکنون به بهایی که آنان را به فرزندانشان می‌فروشند بر این فرزندان [در سهم ارث آنان] حساب شوند»[۲].

همچنین فرمود هر کدام از کنیزان او که فرزند نزاده‌اند از ثلث اموال او آزاد شوند.

کاتبان

عبیدالله بن ابی‌رافع، سعید بن نمران همدانی، عبدالله بن جعفر و عبید الله بن عبدالله بن مسعود کاتبان آن حضرت بودند.

دربان

سلمان دربان او بود[۳].

مؤذنان

جویریة بن مسهر عبدی، ابن‌نباح و همدان که حجاج او را کشت، مؤذنان امیرمؤمنان علیه‌السلام بودند.

خدمتکاران

اما خدمتکاران او: یکی ابونیرز است که از شاهزادگان ایران بود و در خردسالی به اسلام علاقه‌مند شد و

---

۱. «لایجوز لازواج النبی و الوصی ان یتزوجن بغیره بعدهن».

۲. «جمیع امهات اولادی الان محسوبات علی اولادهن بما ابتعتهن به من اثمانهن».

۳. ← کاتب بغدادی، تاریخ الائمة علیهم‌السلام، ۳۲.

نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد. او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با فاطمه علیها السلام و فرزندانش بود.

یکی از دیگر کسان عبدالله بن مسعود است که در میان تصرف‌شدگانِ از فزازه بود و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به فاطمه علیها السلام بخشید. او بعدها با معاویه همراه شد.

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین هزار مرد داشت که از آن جمله‌اند: قنبر و میثم که حجاج آنان را کشت، سعد و نصر که همراه با حسین علیه السلام کشته شدند، احمر که در صفین کشته شد و غزوان و ثبیت و میمون.

کنیزان خدمتکار

فضه، زبراء و سلافه نیز کنیزان خدمتکار او بودند.

یابو

امیرمؤمنان علیه السلام یابویی داشت که آن را شهباء و دلدل می‌گفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به ایشان هدیه داده بود.

کشاجم گفته است:

پدر آنان مهتر اوصیا است، همان که فقیر را عطا دهد و پهلوان را نابود کند،

همو که پرچم افراشت و در هنگامهٔ ترس و در چکاچک شمشیرها گرز بر گردهٔ دشمن نواخت و قله‌های ایشان را هدف گرفت،

و اگر در روز نبرد زمین زیر پای او لرزید او هیچ تزلزل نیافت،

و همو که دنیا همهٔ آرایه‌های خویش بر او عرضه داشت، اما او خود را از این دنیای مردمان باز بداشت.

چون حتی بلندمرتبه‌ترین مردمان به او نسبت یابند،

چونان آسمانی است که زمین را به او نسبت داده‌اند و دریایی است که آبشاری را با او سنجیده‌اند[1].

---

۱. و والدهم سید الأوصیا ء معطی الفقیر و مردی البطل

و من علم السمر طعن الکلی لدی الروع و البیض ضرب القلل

و لو زالت الأرض یوم الهیاج لمن تحت أخمصه لم‌یزل

و من صد عن وجه دنیاهم و قد لبست حلیها و الحلل

و کانوا اذا ما أضافوا الیه بأرفعهم رتبة فی المثل

سماء أضفت الیه الحضیض و بحر قرنت الیه الوشل

فصل ۴

اوصاف ظاهری و تاریخچهٔ زندگی امیرمؤمنان علیه‌السلام

اوصاف ظاهری

ابن‌اسحاق و ابن‌شهاب گفته‌اند: اوصاف امیرمؤمنان علیه‌السلام در همهٔ عمر از سوی ثبیت خادم نوشته شد. عمرو بن عاص آن را گرفت. آنچه دید غرور او را برانگیخت، از این روی آن را پاره کرد و خود نوشت: ابوتراب سخت گندمگون، بزرگ شکم، باریک ساق و... بود. بدین ترتیب دربارهٔ اوصاف علی علیه‌السلام اختلاف افتاد.

در کتاب صفین و همانند آن از جابر و ابن‌حنفیه روایت شده است که علی علیه‌السلام مردی بود میانه و میانه قامت، با ابروان کماندار کشیده، چشمان درشت و سیاه و مایل به میشی.

صورت او در زیبایی ماه بدر را می‌مانست، گندمگون بود و سرش تاس؛ تنها در دو سوی و پس سر موهایی داشت، گویی بر میانهٔ سر تاجی دارد.

گردن او به ابریقی از نقره می‌مانست و ستبر بود. شکمی درشت، کمری کشیده، سینه‌ای پهن، شکمی صاف، دستانی سترگ و اندامی پرگوشت داشت، آن‌سان که بازو و ساعد او به هم فرورفته بود و از هم بازشناخته نمی‌شد. بازوان او ستبر و شانه‌هایش پهن بود و استخوان پشت کتف او به‌سان کتف جانوران درنده بیرون زده بود. ریش او تا سینه‌اش را آراسته بود. عضلاتی درشت و ساق پایی باریک داشت[1].

---

۱. ← منقری، وقعة صفین، ۲۳۳.

مغیره گفته است: علی‌علیه‌السلام ظاهری چون شیر داشت، آنچه از شیر ستبر است در او نیز ستبر بود و آنچه از آن ریز است در او نیز ریز بود[۱].

تاریخچهٔ زندگی

علی‌علیه‌السلام در روز جمعه سیزدهم رجب سی سال پس از عام الفیل، و به روایت ابن‌همام بیست و نه سال پس از آن، در کعبه دیده به جهان گشود[۲].

علی‌علیه‌السلام در شب جمعه نوزده شب گذشته از ماه رمضان، نزدیک صبح در مسجد کوفه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی و در حالی که وردان بن مجالد از تیم الرباب، شبیب بن بجره، اشعث بن قیس و قطام بنت اخضر وی را در این کار یاری رسانده بودند به قتل رسید. عبدالرحمن ضربتی با شمشیر زهرآلود بر او وارد آورد و او پس از آن ضربت یک روز تا ثلثی از شب زنده ماند[۳].

بنابر روایت رسیده از امام صادق‌علیه‌السلام در آن زمان علی‌علیه‌السلام شصت و پنج سال داشت[۴]. اما عامه گفته‌اند: شصت و سه سال داشت[۵].

به هر روی، علی‌علیه‌السلام از دوران عمر خویش سیزده سال را در مکه و ده سال را نیز در مدینه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.

علی‌علیه‌السلام چهارده ساله بود که هجرت کرد و شانزده ساله بود که در پیشگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شمشیر زد، نوزده ساله بود که پهلوانانی از دشمن کُشت، و بیست و دو ساله بود که قلعهٔ دژ خیبر را از پاشنه درآورد.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۲۸/۲.

۲. بخش‌هایی از این آگاهی‌ها در منابع مختلف آمده است. برای نمونه ← کلینی، الکافی، ۴۵۲/۱؛ شریف رضی، خصائص الائمه‌علیهم‌السلام، ۳۹؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۹/۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۷۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۰۶/۱؛ مفید، الارشاد، ۵/۱.

۳. ← مفید، الارشاد، ۱۸/۱ ـ ۲۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۹ ـ ۲۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۲ ـ ۱۳۶.

۴. ← مفید، الفصول المختارة، ۲۷۳.

۵. البته این روایت از کسانی چون محمد بن حنفیه نیز نقل شده است. به هر روی برای این روایت ← مفید، الفصول المختارة، ۲۷۳؛ کلینی، الکافی، ۴۵۱/۱.

دوران امامت آن حضرت نیز سی سال بود که از این زمان دو سال و چهار ماه در دوران ابوبکر گذشت، نه سال و چند ماه و چند روز و به روایت فریانی ده سال و هشت روز در دوران عمر، و دوازده سال در دوران عثمان. پنج سال و چند ماه نیز خداوند حق او را به او بازگرداند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام از آن‌جاکه از دشمنی‌های امویان آگاهی داشت فرمود تا پیکر او را پنهان به خاک بسپارند، تا این که امام صادق علیه‌السلام آرامگاه او را آشکار ساخت.

بعدها نیز محمد بن زید حسنی فرمان داد حائر حسینی در کربلا را بازسازند و آن‌جا و بر آرامگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام بنایی برافرازند.

در دوران پسین به این بنا افزوده شد و به ویژه عضدالدوله به بزرگ داشتن آن دو بنا و وقف بر آن‌ها اهتمام داشت.

دعبل گفته است:

زنهار که او پاک و پیراسته و مطهّر است و به نیکی‌ها و برکت‌ها می‌شتابد.

خواه آن زمان که خردسال بود و خواه آن زمان که کهنسال بود ــ و نیکوترین کهنسال ــ و خواه آن زمان که جوان بود در سختی‌ها و شتافتن به آن‌ها گشاده‌دست‌ترین بود.

هم دلیرترین، راست‌ترین، و بزرگوارترین و ارجمندترین در میدان عظمت و در تقرب‌ها.

برادر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، بل داماد و وصی او از میان آن مردمان و پوشانندهٔ زشتی‌ها بود،

و در جایگاهی چون جایگاه هارون با موسی علیه‌السلام؛ جایگاهی به رغم خواستهٔ آن جماعت فرومایه و پست و بی‌پروا[1].

۱.

ألا انــــه طـــهر زكـــي مـــطهر	ســـريع إلى الخـيرات و البـركات
غـلاما و كـهلا خـير كـهل و يـافع	و أبســـطهم كـــفاً إلى الكـــربات
و أشـجعهم قـلباً و أصدقهم أخـا	و أعظمهم فـی المـجد و القـربات
أخو المصطفى بل صهره و وصيه	مـــن القـــوم و الســـتار للـعورات
كهرون من موسى على رغم معشر	ســـفال لئـــام شـــقق البشـرات

ابیات را در شعر دعبل بن علی الخزاعی نیافتم.

فصل ۵

کشته شدن امیرمؤمنان علیه السلام

گواه‌هایی قرآنی

در تفسیر وکیع، سدی، سفیان و ابوصالح است که عبدالله بن عمر آیه را چنین قرائت کرده است: «﴿اَوَ لَمْ یَرَوْا اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا﴾[1]. یوم قتل امیرالمؤمنین».

او همچنین گفته است: تو ای امیرمؤمنان علیه السلام سر بزرگ‌تر در دانش بودی. امروز دانش اسلام کاستی برداشته و رکن ایمان از میان رفته است.

زعفرانی، از مزنی، از شافعی، از مالک، از سمی، از ابوصالح روایت کرده که گفته است: چون علی بن ابی‌طالب علیه السلام کشته شد، ابن‌عباس گفت: این نقصانی در فقه و دانش در سرزمین مدینه است. سپس افزود: کاستن از زمین کاستن از دانشمندان و نیک‌مردان آن است. چنین نیست که خداوند خودِ این دانش را از سینه‌های دانشی‌مردان برگیرد، بلکه دانش را با ستاندن جان این مردان برمی‌گیرد. روزگاری می‌آید که عالمی نمانَد و مردمان سردمدارانی جاهل گیرند و آن جاهلان پرسش شود و آنان بی‌بهره از دانش فتوایی دهند و گمراه شوند و گمراه کنند[2].

---

۱. آیا ندیده‌اند که ما همواره می‌آییم و از اطراف این زمین می‌کاهیم، آن روز که امیرمؤمنان علیه السلام کشته شد؟
بخش آغازین این عبارت قسمتی از آیهٔ ۴۱ سورهٔ رعد است.

۲. بخش پایانی این سخن به عنوان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «ان الله لایقبض هذا العلم انتزاعا ینتزعه من ←

سعید بن جبیر از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿رَبِّ ٱغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا﴾[۱] گفته است: قبر علی بن ابی‌طالب علیه السلام با نوح علیه السلام در کشتی بود. چون نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد قبر او را در بیرون کوفه وانهاد. پس نوح علیه السلام از خداوند برای خود و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام آمرزش خواست، و این است که خدای از زبان او فرمود: ﴿وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ﴾ و سپس افزود: ﴿وَلَا تَزِدِ ٱلظَّالِمِینَ﴾ و ستمگران را یعنی آنان را که به اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ستم روا داشتند میفزای مگر نابودی ﴿إِلَّا تَبَارًا﴾[۲].

همچنین روایت شده که آیهٔ ﴿وَسَیَعْلَمُ ٱلَّذِینَ ظَلَمُوٓا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ﴾[۳] دربارهٔ علی علیه السلام [و دشمنان او] نازل شده است.

ابوبکر مردویه در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام[۴] و ابوبکر شیرازی در نزول القرآن آورده که سعید بن مسیب گفته است: علی علیه السلام این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشْقَىٰهَا﴾[۵]، و به ریش و سر خود اشاره می‌کرد می‌فرمود: «به آن‌که جانم در دست اوست سوگند، این از این خضاب خواهد شد»[۶].

تیره‌بخت‌ترین کسان

ثعلبی[۷] و واحدی[۸] به سند خود از عمار و از عثمان بن صهیب، از ضحاک روایت کرده‌اند و ابن‌مردویه[۹]

←

صدور الرجال و لکنه یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم‌یبق عالم اتخذ الناس رؤسا جهالا فیسألوا فیفتوا بغیر علم فیضلوا و اضلوا». ← بخاری، الجامع الصحیح، ۵۰/۱؛ مسلم، الصحیح، ۲۰۵۸/۴؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۱۱۸/۱۵؛ ابن‌ماجه، السنن، ۲۰/۱؛ ترمذی، السنن، ۳۱/۵؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۹۶/۱؛ مفید، الامالی، ۲۰ و ۲۱؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۳۹.

۱. نوح / ۲۸: پروردگارا، بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید ببخشای.

۲. نوح / ۲۸: و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای و جز به هلاکت ستمگران میفزای.

۳. شعراء / ۲۲۷: و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازکشتگاه برخواهند گشت.

برای روایت تفسیری ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۰۶.

۴. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۳۴۵.

۵. شمس / ۱۲: آن‌گاه که شقی‌ترینشان برپاخاست.

۶. «لتخضبن هذه من هذا».

۷. ← الکشف و البیان، ۲۵۸/۴.

←

به سند خود از جابر بن سمره، صهیب، عمار از ابن‌عدی و ضحاک روایت کرده و همچنین خطیب در تاریخ[۱] از جابر بن سمره آورده و طبری[۲] و موصلی[۳] از عمار روایت کرده‌اند و احمد بن حنبل[۴] از ضحاک روایت کرده و همه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که فرموده است: «ای علی علیه‌السلام، تیره بخت‌ترین نخستان پی کنندهٔ آن ناقه است و تیره‌بخت‌ترین پسینان آن‌که تو را بکشد»[۵].

در روایت دیگری است: «... کسی که این را از این خضاب کند»[۶].

صنوبری گفته است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: ای علی علیه‌السلام، چون از تیره‌بخت‌ترین مردمان یاد شود آن‌ها دو تن باشند.
این یکی از صالح نافرمانی کرده و شتر او را پی کرده است و این یک دربارهٔ تو مرا با نافرمانی دیدار خواهد کرد.
ای ابوالحسن، به هنگام خضاب این از این خضاب سازد و خضابی سرخ تیره پدید آرد[۷].

از تبار آن که ناقه صالح را پی کرد

عبدالرحمن بن ملجم تجوبی در شمار مراد بود. ابن‌عباس گوید: او از فرزندان قدار پی‌کنندهٔ ناقه ثمود بود. داستان این هر دو نیز یکی است؛ قدار عاشق زنی به نام رباب شده بود و ابن‌ملجم نیز عاشق قطام شد[۸].

→

۸. ← التفسیر الوسیط، ۴۹۹/۴.

۹. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۳۴۵.

۱. ← تاریخ بغداد، ۱۳۵/۱.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۴/۲.

۳. ← ابویعلی، المسند، ۳۷۷/۱.

۴. ← فضائل الصحابة، ۵۶۶/۲.

۵. «یا علی اشقی الاولین عاقر الناقة و اشقی الآخرین قاتلک».

۶. «من یخضب هذه من هذا». در برخی از منابعی که گذشت این ساختار نقل شده است.

۷.
قال النبی له اشقی البریة یا — علی إذ ذکر الاشقی شقیان
هذا عصی صالحاً فی عقر ناقته — و ذاک فیک سیلقانی بعصیان
لیخضبن هذه من ذا اباحسن — فی حین یخضبها من احمر قانی

۸. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۵۶/۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۳۸/۲؛ مفید، الارشاد، ۱۸/۱ و ۱۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۴۸۷/۲، ۴۸۸ و ۴۹۱.

از ابن‌ملجم شنیدند که می‌گوید: یقیناً با این شمشیر علی علیه السلام را خواهم زد.

پس او را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند.

علی علیه السلام از او پرسید: نامت چیست؟

گفت: عبدالرحمن بن ملجم.

پرسید: تو را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا مرا از آنچه بپرسم آگاهی می‌دهی؟

گفت: آری.

فرمود: آیا در حالی که بر در سرای خود بودی پیری بر تو گذشت و با عصای خود تو را نواخت و گفت: وای بر تو ای تیره‌بخت، ای پی‌کنندهٔ شتر ثمود؟

گفت: آری.

پرسید: آیا کودکان تو را، زمانی که با آنان باز می‌کردی پسر سگ‌چران می‌گفتند؟

گفت: آری.

پرسید: آیا مادرت تو را از این آگاهاند که در زمان عادت به تو باردار شده است؟

گفت: آری.

فرمود: پس بیعت کن.

او بیعت کرد و امام فرمود: او را واگذارید[1].

در روایتی است که ابن‌ملجم دو یا سه بار به حضور امیرمؤمنان علیه السلام آمد تا بیعت کند. اما امام علیه السلام او را برگرداند تا این‌که سرانجام توانست بیعت کند و امام نیز از او پیمان ستاند که نیرنگ نزند و حیله نورزد.

او گفت: خدای را سوگند، گمان ندارم با غیر من چنین کنی.

فرمود: ای غزوان، او را بر شتر سرخ‌موی بنشان.

غزوان نیز او را بر شتر نشاند.

پس امیرمؤمنان علیه السلام این بیت را بر زبان راند:

من زندگی او را می‌خواهم و او خواهان مرگ من است. تو را به آن دوست که از طایفهٔ مراد است هشدار دهم[2].

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۸۱/۱ و ۱۸۲.

۲. اریـد حـیاته و یـرید قـتلی   عذیرک من خلیلک من مـراد

←

سپس فرمود: «ای ابن‌ملجم، برو. خدای را سوگند، گمان ندارم به آنچه گفتی وفا کنی»[۱].

در روایتی دیگر است که فرمود: «سوگند به آن‌که جانم در دست او است، این را از این خضاب خواهی کرد»[۲].

شب آخر

حسن بصری گفته است: علی علیه‌السلام آن شب را بیدار بود، لیکن برخلاف عادت خود برای نماز شب بیرون نرفت.

ام کلثوم پرسید: این شب زنده‌داری چیست؟

فرمود: اگر صبح شود من کشته شوم.

گفت: فرمان بده جعده نماز را امامت کند.

فرمود: باشد. به جعده بگویید نماز را امامت کند.

لختی گذشت و سپس فرمود: از اجل گریزی نیست. پس رهسپار شد، در حالی که می‌گفت:

راه را برای تلاشگر مجاهد راه خدا که صاحب نامه‌ها و حاضر آن صحنه‌ها است باز بگذارید،

همو که غیر خدا را نپرستد و مردم را بیدار کند و به سوی مسجد خواند[۳].

←

بیتی از عمرو بن معدی‌کرب است. ← شعر عمرو بن معدی‌کرب الزبیدی، ۱۰۷، با اندکی تفاوت.

برای داستان تمثل علی علیه‌السلام به این بیت ← ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۲۷۴/۵؛ صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۱۲۵/۱۰ و ۱۵۴؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۲۶/۳ و ۱۱۲۷؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۲۳۱/۵ و ۲۳۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۴۵/۲.

۱. «امض یا ابن‌ملجم فو الله ما اری تفی بما قلت». برای شرح این گفت‌وگو ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۲؛ مفید، الارشاد، ۱۲/۱ و ۱۳.

۲. «و الذی نفسی بیده لتخضبن هذه من هذا». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۲؛ ثقفی، الغارات ۴۴۴/۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۸؛ مفید، الارشاد، ۳۱۹/۱.

۳.
خلوا سبیل الجاهد المجاهد — فی الله ذی‌الکتب و ذی‌المشاهد
فی الله لایعبد غیر الواحد — و یوقظ الناس إلی المساجد

برای روایت و تمثل به این شعر (البته با یک مصراع کمتر) ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۷۷/۴.

روایت شده است او آن شب را زنده بداشت و به فراوانی بیرون آمد و در آسمان نگریست و گفت: «خدای را سوگند، دروغ نشنیده‌ام. این همان شبی است که وعده داده شده‌ام»[۱].

آن‌گاه به بستر باز می‌گشت.

سپیده دم

چون سپیده دمید ابن‌تیاح به حضور وی آمد و گفت: نماز!

علی علیه السلام برخاست و مرغابی‌ها او را استقبال کردند و پیش پای او سروصدایی راه انداختند.

فرمود: «آن‌ها را واگذارید. این نواهایی است که ناله‌هایی در پی دارد»[۲].

میخی که بر در بود به دامن علی علیه السلام گیر کرد. علی علیه السلام دامن را از آن جدا کرد و محکم ساخت، در حالی که می‌گفت:

کمر خود برای مرگ بربند که مرگ به دیدارت آمده است.

از مرگ بیم مدار آن‌گاه که در سرزمین تو بارگشاید.

طایفه‌هایی را می‌شناسم که هرچند عیار بوده‌اند،

و هر چند به‌کار خیر می‌شتافته و از کار شر دوری می‌گزیده‌اند [لیک مرده‌اند][۳].

---

۱. «و الله ماکذبت و انها اللیلة التی وعدت». برای روایت که مشتمل بر سخن پیشین نیز هست ← مفید، الارشاد، ۱۶/۱ و ۱۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۱/۱.

۲. «دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح». ← کلینی، الکافی، ۲۵۹/۱؛ مفید، الارشاد، ۱۷/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۱/۱.

۳.

اشدد حیازیمک للموت	فان الموت لاقیکا
و لاتجزع من الموت	اذا حل بوادیکا
فقد اعرف أقواما	و إن کانوا صعالیکا
مساریع إلی الخیر	و للشر متاریکا

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۷۷/۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۰۵/۱؛ مبرد، الکامل، ۱۴۸/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۵۴۵/۴۲ و ۵۵۵؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۳۳/۳؛ شریف رضی، خصائص الائمة علیهم السلام، ۶۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۲؛ و ۱۳۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۷/۲؛ مفید الارشاد، ۱۱/۱ و ۱۷.

ظاهراً این شعر از آن احیحه انصاری است.

شکایت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در رؤیا

ابوصالح حنفی گفته است: از علی علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم و از آن کژی‌ها و سرکشی‌ها که در میان امت او مشاهده کردم به او شکایت بردم و گریستم. فرمود: ای علی علیه‌السلام، گریه مکن، پس به سویی دیگر نگریستم و دیدم دو مرد در زنجیرند و صخره‌هایی بر سر آن‌ها کوبیده می‌شود»[1].

روایت شده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به ام کلثوم فرمود: «دخترم، گمان دارم زمان اندکی با شما خواهم بود»[2].

پرسید: پدرم، چگونه چنین باشد؟

فرمود: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم که غبار از چهره‌ام می‌زداید و می‌گوید: ای علی، تو را اندوهی مباد؛ آنچه بر تو بوده است ادا کرده‌ای»[3].

ام کلثوم گفته است: زمانی نگذشت تا در آن شب آن ضربت بر او نواخته شد[4].

در روایتی است که فرمود: «دخترم، نگران مباش، من پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌بینم که با دست به من اشاره می‌کند: ای علی، سوی ما بیا که آنچه نزد ما است برایت بهتر است»[5].

داستان توطئه

ابومخنف ازدی، ابن‌راشد، رفاعی و ثقفی همه روایت کرده‌اند که تنی چند از خوارج در مکه گرد آمدند

---

۱. «رأیت النبی فی منامی فشکوت الیه ما لقیت من امته من الأود و الدد، و بکیت فقال: لاتبک یا علی، و التفت فالتفت فاذا رجلان مصفدان و اذا جلامید یرضخ بها رؤسهما». ← مفید، الارشاد، ۱۵/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۳۴/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۰/۱.

۲. «یا بنیة انی ارانی قل ما اصحبکم».

۳. «انی رأیت رسول الله فی منامی و هو یمسح الغبار عن وجهی و یقول: یا علی، لایملک قد قضیت ما علیک».

۴. برای روایت که مشتمل بر متون پیشین نیز هست ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۵۲/۲؛ مفید، الارشاد، ۱۵/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۳۳/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۷.

۵. «یا بنیة لاتفعلی فانی اری رسول الله یشیر إلی بکفه یا علی الینا فان ما عندنا هو خیر لک». ← مفید، الارشاد، ۱۵/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۵.

و گفتند: ما جان به خدای خویش فروخته‌ایم. چه خوب است به سراغ پیشوایان گمراهی رویم و غافلگیرشان سازیم و بلاد و عباد را از آنان آسوده کنیم.

عبدالرحمن بن ملجم گفت: من علی علیه السلام را عهده‌دار می‌شوم.

حجاج بن عبدالله سعدی ملقب به برک گفت: من معاویه را بر عهده می‌گیرم.

عمرو بن بکر تمیمی گفت: من عمرو بن عاص را بر عهده می‌گیرم.

آن‌ها برای نوزدهم ماه رمضان قرار گذاشتند و از هم پراکندند.

ابن‌ملجم به کوفه درآمد. مردی از تیم، تیم الرباب را نزد قطام تمیمی دید. امیرمؤمنان علیه السلام اخضر پدر آن زن و همچنین اصبغ برادر او را در نهروان کشته بود.

ابن‌ملجم دلدادهٔ آن زن شد و از او خواستگاری کرد. او پاسخ مثبت داد، ولی مهری مقرر کرد که عبدی در شعر خود آن را آورده است:

مهری ندیده‌ام که هیچ گشاده‌دستی از عرب و عجم چون مهر قطام پذیرفته باشد.

سه هزار درهم، یک برده و یک کنیز و ضربت نواختن بر علی علیه السلام به شمشیر زهرآلود.

هیچ مهری هرچندگران، از علی علیه السلام گرانتر نیست و هیچ قتلی سبک‌تر از آن قتل که ابن‌ملجم انجام داد[1].

ابن‌ملجم این مهر را پذیرفت.

آن زن گفت: وه که غافلی! چه کسی تواند علی علیه السلام را که سوار سواران، چیرهٔ بر همتایان، تازندهٔ پیشگام میدان است بکشد؟ اما آن بخش مالی مهر برایم چندان با اهمیت نیست.

ابن‌ملجم گفت: می‌پذیرم.

آن زن در پی وردان بن مجالد تمیمی فرستاد و از او خواست ابن‌ملجم را یاری دهد. ابن‌ملجم خود نیز از شبیب بن بجره کمک خواست و او به وی کمک کرد.

مردی از وکیلان عمرو بن عاص نیز به حواله‌ای که در آن صد هزار درهم بود به او یاری رساند و این مبلغ را مهر آن زن کرد.

---

۱. فلم أر مهراً ساقه ذوسماحة … کمهر قطام من فصیح و اعجم

ثلاثة آلاف و عبد و قینة … و ضرب علی بالحسام المسمم

فلا مهر اغلی من علی و إن غلا … و لا قتل إلا دون قتل ابن‌ملجم

زن حلوای مغزبادام و مغز گردو برای آن دو تن ساخت و شراب عکبری به ایشان داد. شبیب خفت و ابن‌ملجم از آن زن کام گرفت.

سپس زن برخاست و آن دو تن را بیدار کرد و پارچه‌ای بند حریر بر سینهٔ آنان بست. آن‌ها شمشیرهای خود آویختند و در مقابل درگاه کمین کردند.

در این میان اشعث بن قیس هم برای یاری دادن آنان در مسجد حضور یافت. او به ابن‌ملجم گفت: برای کاری که داری شتاب کن، شتاب کن، که سپیده دمیده است!

از آن سوی حجر بن عدی از آهنگ اشعث آگاهی یافت و به او گفت: ای پسر اشعث، او را می‌کشی؟ پس شتابان روان شد تا خود را به امیرمؤمنان علیه‌السلام برساند.

اما امیرمؤمنان علیه‌السلام به مسجد درآمده بود و پیش از آن‌که حجر خود را برساند ابن‌ملجم بر او پیشی گرفته و شمشیر خود را بر آن حضرت فرود آورده بود[۱].

رستگار شدم

محمد بن عبدالله ازدی گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام در حالی به مسجد رونهاد که می‌گفت: نماز، نماز! اما دیدند او را ضربت زدند، و شنیدم یکی می‌گفت: ای علی، حکم از آن خدا است، نه از آن تو و نه از آن یاران تو.

نیز شنیدم که علی علیه‌السلام می‌گوید: «به خدای کعبه، رستگار شدم»[۲].

آن‌گاه افزود: «مبادا این مرد از چنگتان بگریزد»[۳].

پیش از آن‌که ابن‌ملجم ضربت خود را بزند، شبیب ضربتی زد و این ضربت به خطا رفت و در طاق نشست. شبیب گریخت و به سرای خود رفت.

در این میان یکی از عموزادگانش بر او وارد شد و دید حریر از سینه می‌گشاید.

---

۱. برای این بخش از داستان با روایت‌هایی نزدیک به یکدیگر ← مفید، الارشاد، ۱۷/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۷؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۳۷/۲.

۲. «فزت و رب الکعبة».

۳. «لایفوتنکم الرجل». برای داستان تا این جا ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۲۱؛ مفید، الارشاد، ۲۰/۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۴۹۲/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۳.

پرسید: این چیست؟ شاید تو امیرمؤمنان علیه‌السلام را کشته‌ای؟

او خواست بگوید نه، اما گفت: آری.

پس آن مرد ازدی او را کشت[۱].

یکی از همدانیان نیز خود را به ابن‌ملجم رساند و پارچه‌ای بر روی او افکند و او را بر زمین زد.

سومین ضارب اما خود را میان مردم گم کرد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام چون ابن‌ملجم را دید فرمود: «﴿ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ﴾[۲]؛ اگر مُردم او را بکشید، آن‌سان که مرا کشته است؛ و اگر به سلامت رستم خود درباره‌اش نظر خواهم داد»[۳].

در روایت دیگر است که فرمود: «اگر زنده ماندم دربارهٔ او نظر خواهم داد و اگر مُردم با او همان کنید که با قاتل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کنند»[۴].

از مفاد این سخن پرسیدند.

فرمود: «او را بکشید و سپس در آتش بسوزانید»[۵].

ابن‌ملجم گفته است: این شمشیر را به هزار خریده‌ام و به هزار زهر آلوده‌ام. اگر به من خیانت کند خدایش از رحمت خود دور دارد. من ضربتی بر او وارد آورده‌ام که اگر میان همهٔ زمینیان قسمت شده بود همه را کشته بود[۶].

---

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۲۱ و ۲۲؛ مفید، الارشاد، ۲۰/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۹۰.

۲. مائده / ۴۵: جان در مقابل جان.

۳. «﴿ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ﴾ ان انا متّ فاقتلوه کما قتلنی و ان سلمت رأیت فیه رأیی». ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۵۷/۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۲۲؛ مفید، الارشاد، ۲۱/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۹۱/۱.

۴. «ان عشت رأیت فیه رأیی و ان هلکت فاصنعوا به ما یصنع بقاتل النبی».

۵. «اقتلوه ثم احرقوه بالنار». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۴؛ مفید، الارشاد، ۲۲/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۹۱/۱.

۶. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۲۲؛ مفید، الارشاد، ۲۱/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۹۱/۱.

در محاسن الجوابات[۱] دینوری است که ابن‌ملجم گفت: از خداوند خواسته‌ام بدترین خلق خدا را بدین شمشیر بکشد.

علی علیه‌السلام فرمود: «خداوند دعایت را برآورده است. ای حسن علیه‌السلام، اگر مُردم او را با شمشیر خویش بکش»[۲].

روایت شده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «او را غذا و آب دهید و در اسارت با او به نیکی رفتار کنید. اگر بهبود یابم خود خونخواه خویشم؛ چنانچه بخواهم از او درگذرم و چنانچه بخواهم او را قصاص کنم. اما اگر مُردم او را بکشید»[۳].

وصیت

امیرمؤمنان علیه‌السلام آن‌گاه وصیت کرد و فرمود: «ای زادگان عبدالمطلب، مباد ببینم بی‌باکانه به خون مسلمانان بپردازید و بگویید امیرمؤمنان علیه‌السلام کشته شده است. زنهار که به قصاص من جز قاتل مرا مکشید»[۴].

امیرمؤمنان علیه‌السلام همچنین از مثله نهی کرد.

ابوعثمان مازنی گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام بیت‌هایی بر زبان راند:

این قریش است که کشتن مرا می‌خواهد. نه، سوگند به پروردگارت که نه کامروا شده‌اند و نه چیره گشته‌اند.

اگر ماندم بر گردن من است با آن چنان پیکاری سخت دراندازم که از آنان هیچ اثری نماند،

و اگر مردم انتقامی از آنان خواهم ستاند که ذلت مرگ را بدیشان چشاند، که آنان خیانت کرده و حیله ورزیده‌اند[۵].

---

۱. از این کتاب اطلاعی در دست نیست.

۲. «قداجاب الله دعوتک. یا حسن اذا مت فاقتله بسیفه». ← حلبی، السیرة الحلبیة، ۳۵۱/۲.

۳. «اطعموه و اسقوه و احسنوا اساره فان اصح فأنا ولی دمی إن شئت عفوت و إن شئت استنقدت و إن هلکت فاقتلوه». ← حمیری، قرب الاسناد، ۱۴۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۳۰/۲.

۴. «یا بنی‌عبدالمطلب لاالفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضا تقولون: قتل امیرالمؤمنین ألا لایقتلن بی إلا قاتلی». ← شریف رضی، نهج البلاغة، نامه ۴۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۵۹۱/۲ و ۵۹۲؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۶.

۵. تلکم قریش تمنانی لتقتلنی   فلا و ربک مافازوا و ماظفروا

←

پس به امام حسن علیه السلام فرمود تا نماز ظهر را امامت کند.

روایت شده است امیرمؤمنان علیه السلام ظهر روز بعد، جعده را برای نماز فرستاد و او نمازظهر را امامت کرد[۱].

اصبغ در روایتی گفته است: علی علیه السلام فرمود: «در شبی ضربت خوردم که در آن یوشع بن نون جان سپرد و در شبی جان خواهم سپرد که در آن عیسی بن مریم علیه السلام به معراج برده شد»[۲].

در روایتی، حسن بن علی علیه السلام فرموده است: «در شبی روح او به آسمان‌ها برده شد که روح یحیی بن زکریا علیه السلام به آسمان‌ها برده شده بود»[۳].

چون امیرمؤمنان علیه السلام درگذشت و به خاک سپرده شد، حسن علیه السلام بر کرسی نشست و فرمود تا ابن‌ملجم را گردن زدند. ام هیثم دخت اسود نخعی خواست جنازهٔ او را به وی دهند تا سوزاندنش را بر عهده گیرد. امام حسن علیه السلام جنازه را به او بخشید و او آن را به آتش سوزاند[۴].

سرنوشت فرجام کار هم‌پیمانان ابن‌ملجم

اما آن دو مرد دیگر که همراه با ابن‌ملجم برضد معاویه و عمروعاص پیمان بسته بودند، یکی از آن‌ها هنگامی که معاویه در رکوع بود ضربتی بر ران او وارد آورد، و دیگری نیز خارجة بن ابی‌حنیفه عامری را بدین گمان که عمرو بن عاص است کشت. عمرو به دلیل بیماری او را جانشین خود در نماز کرده بود[۵].

→

فـان بـقیت فـرهن ذمـتی لهـم — بـذات ودقـین لایـعفو لهـا أثـر

و إن هـلکت فـانی سـوف اوتـرهم — ذل الممات فقد خانوا و قد غـدروا

→ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۱۸؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ۱۷۳/۴، تنها مشتمل بر دو بیت نخست و با تصریح به این که ابوعثمان مازنی گوید: روایت صحیحی دربارهٔ شعر گفتن علی علیه السلام جز به این دو بیت نرسیده است.

۱. → ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۴۱/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۳.

۲. «لقد ضربت فی اللیلة التی قبض فیها یوشع بن نون و لاقبض فی اللیلة التی رفع فیها عیسی بن مریم». → ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۳۵/۲.

۳. «و لقد صعد بروحه فی اللیلة التی صعد فیها بروح یحیی بن زکریا». → ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۵۸۱/۴۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۳۶/۲؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۶۲.

۴. → مفید، الارشاد، ۲۲/۱.

۵. → مفید، الارشاد، ۲۲/۱ و ۲۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۵.

حسن بن علی علیه‌السلام فرموده است:

کجا است آن‌که دانش مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را دروازه بود؟

کجا است آن‌که چون مردم گرفتار خشکسالی شدند ابر پرباران بود؟

کجا است آن‌که چون بانگ جنگ برخاست پاسخ داد؟

کجا است آن‌که دعایش مستجاب و مجاب بود؟[۱]

همو فرموده است:

چشم‌ها را واگذار تا بر علی علیه‌السلام بگریند،

از خلوت اندوه بازگرد که دلت آسوده نیست.

خدایت همراه باد آن هنگام که مردان در میانهٔ کارزار به تزلزل می‌افتادند.

تو اندوه از او [= پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله] برگرفتی و هرگز به سستی و شکست نگراییدی.[۲]

همو فرموده است:

خدای خوار کند آن‌راکه او را خوار کرد و هرگز مباد که شمشیر نابودی‌از سر قاتلان او بردارد و به نیام برد.[۳]

زید بن علی علیه‌السلام گفته است: حسین بن علی علیه‌السلام فرموده است: چون امیرمؤمنان علیه‌السلام را کشتند از جنی‌ای شنیدم که در رثای او می‌گفت:

---

۱. أیـن مـن کـان لعلم الـ　　مـصطفی فـی النـاس بـابا
أیـن مـن کـان اذا مـا　　قـحط النـاس سـحابا
أیـن مـن کـان اذا نـو　　دی فـی الحـرب أجـابا
أیـن مـن کـان دعـا　　ه مستجاباً و مـجابا

۲. خـل العـیون و مـا ارد　　ن مـن البکـاء عـلی علیّ
لاتـقلبن مـن الخـلـ　　ی فـلیس قـلبک بـالخلّی
لله انت اذا الرجـا　　ل تـضعضعت وسـط الندیّ
فـرّجت غـمّته و لم　　تـرکن الی فشـل وعـیّ

۳. خـذل الله خـاذلیه و لا اغـ　　مـد عن قـاتلیه سیف فناء

ابوشبر هستی‌ام را درهم شکست و چشمانم دیگر نه طعم خوش خفتن چشید،
و نه طعم چرت دریافت،، و همهٔ عمر در کوی اندوه نشستم،
و یادآوری پیوستهٔ او مرا سخت نگران و بی‌تاب ساخت، چونان که مادری فرزندان خویش را یک به یک از کف داده باشد[۱].

انس بن مالک گفته است: بانگ ندادهنده‌ای از جنیان شنیدم که می‌گفت:
ای که تو را آهنگ مدینه است، این پیام برسان و کوتاهی مکن.
بدترین امویان مهتری را کشت که برترین ستایشگر خدا و والاتبارترین مردمان بود.
همو که در آسمان و زمین برتری داشت و شمشیر پیامبر ﷺ و ویران‌کنندهٔ بتان بود.
پس از آن‌که مردمان در هر جا در غم او گریستند، عبادتگاه‌ها و مسجدها نیز همه گریان شدند[۲].

در شرف النبوة است که از جنیان شنیده شد:
کسی بدرود حیات گفت که پس از محمد ﷺ برترین، با فضیلت‌ترین و وفادارترین مردم بود،
بیش از همه در ریختن خون دشمن شمشیر بزد و راستگوترین و وفادارترین کسان به پیمان و وعده بود[۳].

صعصعة بن صوحان گفته است:
ای برادر، با که توانم انس و آرام گرفت و اندوه نهفته در سینه را با که توانم گفت؟

---

۱. لقد هد رکنی ابوشبر — فما ذاقت العین طیب الوسن
و لاذاقت العین طیب الکری — و القیت دهری رهین الحزن
و أقلقنی طول تذکاره — حرارة ثکل الرقوب الشثن

۲. یا من یؤم إلی المدینة قاصدا — أد الرسالة غیر ما متوان
قتلت شرار بنی‌امیة سیدا — خیر البریة ماجداً ذا شان
رب المفضل فی السماء و أرضها — سیف النبی و هادم الأوثان
بکت المشاعر و المساجد بعدما — بکث الأنام له بکل مکان

۳. لقد مات خیر الناس بعد محمد — و أکرمهم فضلا و أوفاهم عهدا
و أضربهم بالسیف فی مهج العدی — و أصدقهم قیلا و أنجزهم وعدا

سختی‌های روزگاری تو را درهم پیچید که رخدادهای سخت آن را پیچیدن‌ها و گشودن‌ها است.

اگر توانایی‌های خود را به سوی مرگ برانگیخته بودی، از آنچه با من کرده‌ای به تو شکایت می‌آوردم.

ای علی، بر تو می‌گریم و مروارید اشک فرومی‌ریزم و البته این گریستن بر تو مرا سودی نبخشیده است.

مرا همین اندوه بس که تو را در خاک سپردند و آن‌گاه من خاک تو از کف دستان خود فرودمیدم.

در زندگی‌ات مرا اندرزها بود و امروز هم بیش از آن زمان که زنده بودی مرا اندرز دهی.

آه و اندوه بر تو و بر این دلتنگی بسیارم! کاش می‌شد که این آه و اندوه چیزی بازگرداند[1].

همو گفته است:

آیا قبر به آنان که از او پرسند خبری داده است؟ یا چشم از دیدارکنندگان خود روشن ساخته است؟

آیا گمان‌داری این خاک می‌داند چه پیکری در دل نهان کرده است؟

اگر قبر می‌دانست چه کسی را می‌پوشاند در برابر هر کس که در پی او آید سرگشته می‌ماند.

ای مرگ، از من چه می‌خواهی؟ آنچه را از آن پرهیز داشتم تو به تحقق درآوردی.

ای مرگ، اگر فدایی می‌پذیرفتی با جان فدایی او می‌شدم.

روزگار مرا به فقدان انیس خویش مبتلا ساخت؛ روزگار را می‌نکوهم و از آن می‌نالم[2].

---

۱. إلی مـــن لی بأنسک یـــا اخـیا — و مـــن لی أن أبـــثک مـا لدیّـا
طـوتک خـطوب دهـر قـد تـوالی — لذاک خـــطوبه نشـــراً و طـــیا
فـــلو نشـرت قـواک إلی المــنایا — شکـــوت الیک مـا صـنعت الیـا
بکـــیتک یـــا عـــلی لدر عـینی — فـــلم‌یغن البکـــاء عـــلیک شیا
کـــفی حـــزناً بـدفنک ثـم انـی — نـفضت تـراب قـبرک مـن یـدیا
و کـانت فـی حـیاتک لی عظات — و أنت الیــوم أوعـظ مـنک حـیا
فـیا أسـفا علیک و طول شوقی — إلی لو ان ذلک رد شـــیا

۲. هـــل خـــبر القـــبر ســائلیه — أم قـــرّ عـــیناً بـزائـریه
أم هـــل تـــراه أحـــاط عـــلماً — بـــالجسد المســـتکنّ فـــیه
لو عـــلم القـــبر مـــن یـــواری — تـــاه عـــلی کـــل مـــن یـــلیه

←

ابوالاسود دوئلی گفته است:

ای دیده، وای برتو، ما را یاری رسان، ای چشم، بر امیرمؤمنان علیه السلام گریه سرکن.

به فراق کسی نشسته‌ایم که برترین سوار و میداندار و برترین هودج‌نشین بود،

و برترین پوشندهٔ پای‌افزار و کسی که مثانی و مئین تلاوت کرد.

چون به روی ابوالحسین علیه السلام نظر کنی بدر را بینی که در برابر چشمان نورافشانی کند.

او که فارغ از هر تردید حدود خدا را اجرا کند و فریضه‌های او را به انجام رساند و روشن سازد.

زنهار، از من به معاویة بن حرب برسان که هرگز چشم شماتتگران روشن مباد!

آیا در ماه حرام ما را به غم آن‌که برترین همهٔ مردم بود نشاندید؟

و آن‌که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته‌ترین بود، یعنی ابوالحسن برترین درستکاران.

گویی مردم آن هنگام که علی علیه السلام را از کف داده‌اند شترمرغانی را می‌مانند که در بیابان خشک و بی‌آب سرگردانند.

ما پیش از مردن او در سعادت بودیم که وصی مسلمانان را میان خود داشتیم.

هرگز، خدای را سوگند، هرگز علی علیه السلام و نمازهای پسندیدهٔ او را در میان نمازگزاران از یاد نبرم.

قریش هر جا باشد این را دریافته است که تو به تبار و دینداری برترین آنانی.

معاویة بن حرب را سرزنش مکن، که هنوز باقیماندگان خلیفگان در میان ما هستند[1].

→

یا موت ماذا اردت أردت منی	حققت ما كنت أتقیه
یا موت لو تقبل افتداء	لكنت بالروح أفتدیه
دهر رمانی بفقد إلفی	أذم دهری و أشتكیه

۱.

ألا یا عین ویحک فاسعدینا	ألا ابكی أمیرالمؤمنینا
رزینا خیر من ركب المطایا	و حثحثها و من ركب السفینا
و من لبس النعال و من حذاها	و من قرأ المثانی و المئینا
اذا استقبلت وجه أبی‌حسین	رأیت البدر راق الناظرینا
یقیم الحد لایرتاب فیه	و یقضی بالفرائض مستبینا
ألا ابلغ معاویة بن حرب	فلا قرت عیون الشامتینا
أفی الشهر الحرام فجعتمونا	بخیر الناس طرأ أجمعینا

←

طائی گفته است:

سوگند می‌خورم که ابوالحسن علیه السلام به بهشت درآید و پس از او برای قاتل وی آتش دوزخ باشد[۱].

سید حمیری گفته است:

هرگز آن مرادی را آفرین مباد که دست ناپاک او خون برترین انسان را بر زمین ریخت[۲].

یکی از صحابه گفته است:

ای علی، تورا خواندم، ولی مرا پاسخی ندادی و این خواندن اندوهی به من بازگرداند.
با مرگ تو خوشی‌های من از میان رفت و تا تو زنده بودی آن خوشی‌ها نیز زنده بود.
پس آه و اندوه بر تو و بر دلتنگی بسیارم، کاش این دلتنگی تو را بازآورد[۳].

یکی از شاعران گفته است:

با ضربتی که زد از آن اسلام که به خود بر بسته بود برهنه گشت.

←

و من بعد النبی فخیر نفس — ابوحسن و خیر الصالحینا
کأن الناس إذ فقدوا علیاً — نعام جال فی بلد سنینا
و کنا قبل مهلکه بخیر — تری فینا وصی المسلمینا
فلا و الله لا أنسی علیاً — و حسن صلاته فی الراکعینا
لقد علمت قریش حیث کانت — بأنک خیرهم حسباً و دینا
فلاتشمت معاویة بن حرب — فان بقیة الخلفاء فینا

← دیوان ابی الاسود الدوئلی، ۱۵۲، ۲۹۲ و ۴۴۸.

۱. حمیت لیدخل جنات ابوحسن — و اوجبت بعده للقاتل النار

۲. لادر در المرادی الذی سفکت — کفاه مهجة خیر الخلق انسانا

← دیوان السید الحمیری، ۴۲۱.

۳. دعوتک یا علی فلم‌تجبنی — و ردت دعوتی باساً علیا
بموتک ماتت اللذات عنی — و کانت حیة إذ کنت حیا
فیا أسفی علیک و طول شوقی — الیک لو ان ذلک رد لیا

آسمان گریست بر آن دروازه که از آن‌جا به آسمانیان راه بود و زمین بر او سخت اندوهگین گردید.
بنده‌ای گناهی برگردن گرفت که اگر بر کوه ثهلان نهاده بودند فروپاشیده بود.
گاه گویم: او زادهٔ پدر و مادری ملعون از نسل شیطان است و گاه گویم: نه بلکه او یک شیطان است.
وای بر مادر او که چه فرزند ملعونی زاده است و وای بر خود او که چه ملعون است.
در آن سرای در بیابان برهنه از او حساب خواهند و آن‌جا گونه‌هایی از عذاب الهی بینند.
بر روی زمین از آن زمان که شانه‌های خویش فرونهاده است، هیچ کس چنین بی‌بهره از خیر گام نگذاشته است.
نه پی‌کنندهٔ شتر ثمود آن اندازه خشم خدا خریده و آن اندازه فسق و کفر کرده است،
و نه آن قابیل لعین فرزند آدم علیه‌السلام و برادر هابیل آن هنگام که هر دو در پیشگاه خداوند قربانی کردند.
بل آن مرادی از اینان همه گناهکارتر، تیره‌بخت‌تر و بدنهادتر و زشت‌پیکرتر است[1].

صنوبری گفته است:

چه نیکند آن دو شهید و پروردگار آفریدگان و نیز خود آفریدگان برایم گواهی دهند که آن دو نیکو شهیدانند.
چه کسی پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را در غم آنان سرسلامت دهد و چه کسی از دور و نزدیک او را تعزیت گوید؟
چه کسی فاطمهٔ اندوه‌نشین علیهاالسلام را از شوهر و از فرزندش بیاگاهاند و از او بخواهد این اندوه کرانه کند؟

۱.
أضحى بما قد تعاطاه بضربته — مما عليه من الاسلام عريانا
أبكى السماء لباب كان يعمره — منها و حنت عليه الأرض تحنانا
عبداً تحمل إثماً لو تحمله — ثهلان طرفة عين هد ثهلانا
طوراً أقول ابن ملعونين ملتقط — من نسل ابليس لا بل كان شيطانا
ويل امه أيما ذا لعنة ولدت — ويل له أيما ذا لعنة كانا
اضحى ببرهوت من بلهوت محتسبا — يلقى بها من عذاب الله ألوانا
ما دب فى الأرض مذ ذلت مناكبها — خلق من الخير أخلى منه ميزانا
لا عاقر الناقة المردى ثمود لها — رب أتوا سخطه فسقاً و كفرانا
ولا ابن آدم قابيل اللعين أخو — هابيل إذ قربا لله قربانا
بل المرادى عند الله أعظمهم — خزيا و أشقاهم نفسا و جثمانا

چه کسی بود که در محراب ایستاده جان سپرد و که بود که تشنه در گرماگرم پیکار جان داد؟
دو ستارهٔ زمین، بل دو ماه بدر که غروب کردند! آری، و توگویی دو خورشید.
دو ششمیر بودند که اگر با شمشیرهای در دست، به میدان می‌رفتند، جنگ خود را در نیام می‌کرد[۱].

مصری گفته است:

غصب کردن آن امانت شما را بسنده بود. لیک جان آن صاحب حق را نیز به ناروا ستاندید،
و شمشیرهایتان را به میان خاندان محمد صلی الله علیه و آله راندید و از آن مهتران دست و پای پراندید.
کینه‌های بدر بود که آن شمشیرها آشکار ساخت و آنچه را در سینه‌ها نهان بود هویدا کرد.
در روز غدیر حق او را فروپوشاند و نبرد شترسواران را نیز در پی آورد،
و قرآن را به پیکار با او بر نیزه کرد و از قرآن بیم نبرد و به نام اسلام به او عتاب کرد و هیچ پروا نداشت[۲].

---

۱. نعم الشهیدان رب الخلق یشهد لی و الخلق انهما نعم الشهیدان
من ذا یعزی النبی المصطفی بهما من ذا یعزیه من قاص و من دان
من ذا لفاطمة اللهفاء ینبئها عن بعلها و ابنها إنهاء لهفان
من قابض النفس فی الحرب منتصبا و قابض النفس فی الهیجاء عطشان
نجمان فی الأرض بل بدران قد أفلا نعم و شمسان اما قلت شمسان
سیفان یغمد سیف الحرب ان برزا و فی یمینهما للحرب سیفان

۲. غصبتم ولی الحق مهجة نفسه و کان لکم غصب الأمانة مقنعا
و الجمتم آل النبی سیوفکم تفری من السادات سوقا و أذرعا
ضغائن بدر أظهرتها و جاهرت بما کان منها فی الجوانح مودعا
لوی عذره یوم الغدیر بحقه و أعقبه یوم البعیر و اتبعا
و حاربه القرآن عنه فما ارعوی و عاتبه الاسلام فیه فما رعا

فصل ۶

زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکس علی علیه‌السلام را پس از وفات او زیارت کند بهشت از آن او باشد»[۱].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «هر کس زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام را ترک کند خداوند در او ننگرد. چرا کسی را که فرشتگان و پیامبران زیارت کنند زیارت نکنید؟»[۲]

همو فرموده است: «هنگام دعای زائر برای امیرمؤمنان علیه‌السلام درهای آسمان گشوده می‌شود. به هنگام خیر دادن پرخواب مباش»[۳].

ابن‌مدلل گفته است:

در سرزمین غری آن عالم ربانی و آن پرچم هدایت و ستون ایمان را زیارت کن،

و بگو: درود بر تو ای برترین مردمان، ای نبأ عظیم و ای خبر گران.

---

۱. «من زارعلیا بعد وفاته فله الجنة». ← شریف رضی، خصائص الائمة علیهم‌السلام، ۴۰؛ ابن‌براج، جواهر الفقه، ۲۶۳.

۲. «من ترک زیارة أمیرالمؤمنین لم ینظر الله الیه، ألا تزورون من تزوره الملائکة والنبیون». ← شریف رضی، خصائص الائمة علیهم‌السلام، ۴۰. برای این مضمون در سیاقی دیگر همچنین ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۸۹.

۳. «ان ابواب السماء تفتح عند دعاء الزائر لامیرالمؤمنین فلاتکن عند الخیر نواما». ← مفید، المقنعة، ۴۶۲. برای بخش آغازین روایت ← شریف رضی، خصائص الائمة علیهم‌السلام، ۴۰.

ای آن‌که بر اعراف فضیلت او باز شناخته آید، ای قسمت‌کنندهٔ بهشت‌ها و دوزخ.
آتشی که تو، ای ذخیرهٔ من، قسمت‌کنندهٔ آنی، من بر جسم خویش از آن در امان باشم،
و من میهمان توام و بهشت پذیرایی من است؛ چراکه تو، تنها تویی که میهمانان بر او درآیند[۱].

دعبل خزاعی گفته است:

در هر پگاه و شامگاه درود بر آن پیکری که به خاک غری خفته است.
و پیوسته غزال نور در آن سامان چشم بر راه باران زلال باشد.
زنهار که چه خاکی شایسته در آن دشت است و چه نیکو قبری آن‌که پیکر وصی علیه السلام را در خود جای داده است،
وصی محمد صلی الله علیه و آله که پدر و مادرم فدای او باد، و گرامی‌ترینِ کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر زمین گام نهادند.
اگر دیگران بدان سرزمین دور حج گزارند، من تا زنده‌ام آهنگ علی علیه السلام کنم.
اگر آنان آن دو پیر را زیارت کنند، ما علی علیه السلام را هر پگاه و شامگاه زیارت کنیم[۲].

بر مزار آن امام علیه السلام چنین نوشته [بوده] است:

---

۱. زر بالغری العالم الربانی — علم الهدی و دعائم الایمان
و قل السلام علیک یا خیر الوری — یا أیها النبأ العظیم الشان
یا من علی الأعراف یعرف فضله — یا قاسم الجنات و النیران
نار تکون قسیمها یا عدتی — أنا آمن منها علی جثمانی
و أنا مضیفک و الجنان لی القری — إذ انت أنت مورد الضیفان

۲. سلام بالغداة و بالعشی — علی جدث بأکناف الغری
و لازالت غزال النور ترجی — الیه صبابة المزن الروی
ألا ذا حبذا ترب بنجد — و قبر ضم أوصال الوصی
وصی محمد بابی وامی — و أکرم من مشی بعد النبی
لأن حجوا إلی البلد القصی — فحجی ما حییت إلی علی
و إن زاروا هم الشیخین زرنا — علیاً بالغداة و بالعشی

بیت‌ها در ضمن شعری بلند در شعر دعبل بن علی الخزاعی (۲۷۶ و ۲۷۷) آمده است.

این ولیّ خدا در زمین و در بهشت برین و جایگاه نعمت‌های خدا است.
خداوند زائری از او نمی‌پذیرد که از همهٔ دشمنان او بیزاری نجسته باشد[۱].

ابن‌رزیک گفته است:
آن‌گاه که آهنگ تو کنم گویی آهنگ رکن بیت‌الحرام کرده‌ام،
و چنین به خیالم افتد که زمانی که در بارگاه اویم گویی در میان زمزم و مقام ایستاده‌ام.
ای مولای من یاد تو در قعود من است و ای مولای من یاد تو در قیام من است،
و چون بیدار شوم نام تو همدم اندیشهٔ من است و در هنگام خواب نیز یاد تو همراه من است.
محبت تو اگر جای گرفته، در قلبم جای گرفته و در گوشت و استخوانم لانه کرده است.
اگر تو نبودی نمازم پذیرفته نبود و اگر تو نبودی روزه‌ام پذیرفته نبود.
امید که در روز رستاخیز از جام تو نوشانده شوم و آن‌گاه که بنوشم غوغای دلم فرونشیند[۲].

---

۱. هـــذا ولی الله فـــی أرضـــه / فـــی جـنة الخـلد و آلائـــه
لایـــقبل الله له زائـــراً / لم‌یـبر مـن سـائر أعـدائـه

۲. کأنـی إذ جـعلت الیک قـصدی / قـصدت الرکـن بـالبیت الحـرام
و خـیل لی بأنـی فـی مـقامی / لدیـه بـین زمـزم و المـقام
أیـا مـولای ذکـرک فـی قعودی / و یـا مـولای ذکـرک فی قیامی
و انت اذا انـتبهت سـمیر فکـری / کـذلک أنت انسـی فـی مـنامی
و حـبک إن یکـن قد حل قـلبی / و فی لحمی استکن و فی عظامی
فـلولا أنت لم‌تـقبل صـلاتی / و لولا أنت لم‌یـقبل صـیامی
عسـی اسـقی بکأسک یوم حشر / و یـبرد حـین أشربها اوامـی